! کتاب
اسم: عهد اعلی
مولف: ابوالقاسم افنان
ناشر: یک جهان اکسفورد (One World Oxford)
! آغاز کتاب

ص یک
عهد اعلی
زندگانی حضرت باب
مولف
ابوالقاسم افنان
همکارویراستار
دکتر هما تاج بازیار
ONE WORLD
OXFORD

ص دو
بانهایت خضوع این مجموعه را به روح پاک وروان مقدس تابناک
حسن موقر بالیوزی
تقدیم مینمایم

ص سه
فهرست مندرجات

مقدمه
۱- شیراز، محل ولادت حضرت باب ۱
بنای شهر ۱
مردم شیراز وفارس ۲
ابنیه تاریخی شیراز در ادوار مختلفه ۲
شیراز ازنظر مورخین ،جغرافی دانان وجهانگردان ۵
شیراز در ابتدای سلطنت قاجاریه ۷
شیراز در دوران حضرت باب ۸
کوچه ها وخانه ها ۸
حصارها ودروازه ها ۱۰
تقسیمات شهری واداره امور آنها ۱۲
شبه جزیره بوشهر،محل کاروتجارت حضرت باب ۱۳
اوضاع اجتماعی ،تجارت وکشاورزی ایران در دوران حضرت باب ۱۶
اوضاع اجتماعی ۱۶
تجارت،حساب و حسابداری ۱۸
کشاورزی ۲٤
۲- حیات حضرت باب او ولادت تا ازدواج ۲۹
مقدمه ۲۹
ولادت،کودکی وایام تحصیل ۳۰
کار وتجارت ۳۷
قصد عزیمت به اعتاب مقدسه ٤۳
عزیمت به کربلا ٤٤
مراجعت ازکربلا به شیراز وازدواج مبارک ٤۷

۳- بعثت حضرت باب ومقدمات آن ۵۵
مقدمه ۵۵
ملاقات ملاحسین بشروئی باحاج سیدمحمد باقرشفتی ومیرزاعسکری ۵۵

آگاهی ملاحسین ازصعودحاج سیدکاظم وعزم وی دراجرای وصایای استاد ۵۸
عزیمت ملاحسین به شیراز وبرخورد او باحضرت باب ۶۰
اظهار امر ۶۳

آیاتی ازکتاب قیوم الاسماء درباره بعثت ۶۶
خطابه حضرت عبدالبهاءبه مناسبت روز بعثت ۶۷
اشارات حضرت ولی امرالله درباره لیله بعثت ۶۹
۴- اسفار مبارکه بعد از بعثت ۷۳
وداع حضرت باب باحروف حی وقرار ملاقات بعدی ۷۳
عزیمت به مکه معظمه واظهار امر علنی ۷۴
مراجعت ازمکه به مسقط از طریق مدینه وجده ۷۹
ورود به مسقط ۷۹
دلائل اقامت در مسقط ۸۰
عزیمت ازمسقط به بوشهر ۸۲
نشر اکاذیب به وسیله زوار شیرازی در بوشهر ۸۲
ورود واقامت د ربوشهر ۸۳

۵- عزیمت خضرت باب از بوشهر به شیراز ۱۱۶
وقایع قبل او ورود ۱۱۶
تحریکات شیخ ابوهاشم واغوای علماءدر شیراز ۱۱۶
اقدامات بستگان حضرت باب ۱۱۷
ملاصادق خراسانی ۱۲۳
عزیمت به ایران،اقامت در اصفهان وچگونگی گروش اوبه حضرت باب ۱۲۳
ورود به شیراز واجرای ماموریت محوله ۱۲۵
رفتار حکومت ومردم نسبت به ملاصادق واجرای وی ازشیراز ۱۲۷
وقایع طی راه وبعد ازورود به شیراز ۱۲۹
فرمان توقیف حضرت باب ۱۲۹
حرکت ازبوشهر و وقایع طول راه ۱۳۰
تکاپوی خال اعظم برای جلوگیری از اهانت نسبت به حضرت باب ۱۳۲
ورود حضرت باب به شیراز وحضور در مجلس حسین خان ۱۳۳
ضمانت خال اعظم برای ممانعت مردم ازملاقات باحضرت باب ۱۳۴
محظورات موجود وعلاقه مردم به ملاقات حضرت باب ۱۳۴
جلسه شور بستگان ۱۳۶

۶- سفر حضرت باب از شیراز تا اصفهان ۱۵۶
عدم امکان اجتماع حروف حی در کوفه ۱۵۶

ملا علی بسطامی ۱۵۶
دلائل انصراف حضرت باب ازعزیمت به عراق ۱۵۷
مراجعت اصحاب ازنیمه راه عراق وعزیمت به اصفهان وشیراز ۱۵۸
چگونگی اقامت حضرت باب درشیراز ۱۶۰
ناآرامی ها،اخراج باب الباب ازشیراز وادامه خصومت معاندین ۱۶۰
ماموریرت آقاسید یحیی دارابی وتحریکات مجدد علماء ۱۶۳
حضور حضرت باب در مسجد وکیل ۱۶۴
هجوم به بیت مبارک،توقیف ورهائی ۱۶۹
خروج حضرت باب ازشیراز ۱۸۱

۷- حضرت باب در اصفهان ۲۰۸

عزیمت ازشرازتا ورود به اصفهان ۲۰۸
اقامت د رمنزل امام جمعه ۲۰۹
تفسیر سوره والعصر واثبات نبوت خاصه ۲۰۹
آغاز دوران آرامشی کوتاه ۲۱۱
اهتمام معتمدالدوله برای رویاروئی حضرت باب باعلماءاصفهان ۲۱۲
اعزام حضرت باب به طهران وعودت ازنیمه راه ۲۱٦
اقامت در عمارت صدر ۲۱۷
داستان فاطمه خانم ۲۱۸
درگذشت معتمدالدوله وآخرین روزهای اقامت حضرت باب در اصفهان ۲۲۲
سرنوشت همراهان حضرت باب ۲۲۳
۸- حضرت باب درکاشان وتبریز ۲٤۱
کاشان ۲٤۱
رویای حاجی میرزا جانی کاشانی ۲٤۱
ورود واقامت حضرت باب در کاشان ۲٤٤
قصد عزیمت به طهران و وقائع طول راه تا رسیدن به تبریز ۲٤٥
ازکاشان تاکلین ۲٤٥
اقامت د رکلین ودریافت حکم تبعید به ماکو ۲٤٦
ازکلین تا تبریز ۲٤۹
تبریز ۲٥٤
ورود به تبریز وتوقیف د رارگ علیشاه ۲٥٤
ارگ علیشاه ،محل زندان ۲٥٥

ص شش

۹- حضرت باب در ماکو ۲٦۷
قلعه ماکو ۲٦۷
مسجونیت در قلعه ماکو ۲٦۹
تشویش ونگرانی بستگان از تبعید حضرت باب به ماکو ۲۷۰
کیفیت وچگونگی زندگی حضرت باب در قلعه ماکو ۲۷۳
اتمام حجت حضرت باب به محمد شاه ۲۷۹
اعلام مظهریت ۲۸۱
تشرف باب الباب به حضور مبارک ۲۸۳
تشرف ملا نوروز علی به حضور مبارک ۲۸٥

۱۰- حضرت باب در چهریق ۳۰۹
مقدمه ۳۰۹
ورود به ارومیه وچگونگی وقائع آن ۳۱۰
رسم تصویر مبارک ۳۱۳
عزیمت به چهریق ۳۱٤
مکاتیب اصحاب به خال های مبارک ۳۱٤
احضار حضرت باب به تبریز جهت حضور در جلسه مباحثه با علماء ۳۲۱
از چهریق تا ورود به تبریز ۳۲۱
اختلاف نظر علماء درباره فتوای قتل ونحوه رفتار باحضرت باب ۳۲۲
جلسه مباحثه علماءتبریز باحضرت باب ۳۲۳
گزارش های منفی ۳۲۳
گزارش های بی طرفانه یا مثبت ۳۲۸
الواح منزله خطاب به علماءتبریز وحاجی میرزا آقاسی ۳۳۲
اخبار وقائع چهریق ۳۳۷
تشرف احباءبه حضور حضرت باب در قلعه چهریق ۳٤۱

۱۱- شهادت و انتقال رمس اطهر حضرت باب ۳۷۷

وقایع قبل از شهادت ۳۷۷
مقدمه ۳۳۷
واقعه طبرسی وآمل ۳۷۸
شهدای سبعه طهران ۳۸۱
واقعه زنجان وشهادت حجت ۳۸۳
واقعه نیریز وشهادت وحید ۳۸۵

ص هفت

شهادت ۳۸٦
مقدمه ۳۸٦
درگذشت محمد شاه وآغاز سلطنت ناصرالدین شاه ۳۸۸
امیرکبیر وفکر اضمحلال دیانت بابی ۳۸۸
تدابیر امیر کبیر دراجرای قتل حضرت باب ۳۹۰
انتقال ازچهریق به تبریز ۳۹۱
اقامت در ارگ علیشاه ۳۹۱
واقعه شهادت ۳۹٤
گزارش های مقامات غیر ایرانی درباره واقعه شهادت ۳۹۹
انتقال رمس اطهر ٤۰٦
از تبریز به طهران ٤۰٦
اختفاء در طهران ٤۰۷
ازطهران به حیفا ٤۰۸
ورود رمس اطهر به عکاء ٤۱۰
بنای مقام اعلی ٤۱۲
استقرار عرش در جبل کرمل ٤۱٦
مراسم استقرار ٤۱۷
دو واقعه مهم مقارن استقرار عرش ٤۱۹
نزول لوح کرمل ٤۲۱

۱۲- آثار حضرت باب ٤۳۷
بیان حضرت بهاءالله درباره آثار حضرت باب ٤۳۷
اشاره حضرت باب درباره آثار خود ٤۳۷
امحاء وتاراج آثار حضرت باب ٤۳۸
تحریف در آثار حضرت باب ٤۳۹
آثار ٤٤۲
کتب ٤٤۲
رسائل ٤٤۸
صحائف ٤٥۱
تفاسیر ٤٥٤
تواقیع ٤٥۹
ادعیه ٤٦۱

ص هشت

زیارتنامه ها ٤٦۲
آثار مسروقه ٤٦۲
سایر آثار ٤٦۳

۱۳- دوره فترت ٤۷٦
مقدمه ٤۷٦
مدعیان ظهور من یظهره الله موعود بیان ٤۷۸
بیانات حضرت باب ، حضرت عبدالبهاء،وحضرت ولی امرالله ٤۷۸

شرح حال مدعیان ٤٧٩
من یظهره الله ،موعود کتاب بیان ٤٩٠
مساله زعامت جامعه بابی ٤٩٠
تبعید حضرت بهاءالله به کربلاءوبازگشت به طهران ٤٩١
رمی شاه وقتل عام بابی ها به وسیله عمال دولت ٤٩٣
توقیف جناب بهاء،سجن سیاه چال واظهار امر خفی ٤٩٥
تبعید به بغداد ٥٠٠
میرزا یحیی صبح ازل ٥٠٢
عزیمت حضرت بهاءالله به سلیمانیه ٥٠٥
تحریکات برضد حضرت بهاءالله در بغداد ٥١٣
عوامل دولتی ٥١٣
عوامل روحانی در کربلاونجف (حکم جهاد) ٥١٧
مقدمات تبعید از بغداد به اسلامبول ٥٢١
دوستداران حضرت بهاءالله در عراق ٥٢٣
اظهار امر علنی - ایام رضوان ٥٢٩
عزیمت حضرت بهاءالله به اسلامبول ٥٣١
تبعید حضرت بهاءالله ازاسلامبول به ادرنه وقطع رابطه با ازل ٥٣٥
غلبه امرالله بر مآرب اعداء ٥٣٩

ضمیمه ١: شرح حال چند نفر ازاشخاصی که به مناسبت ازآنهانام برده شده‌است ٥٧٠
ضمیمه ٢: الواح،مکاتیب واسنادی که‌برای نخستین باردراین کتاب منتشرشده‌اند ٦٠٦
منابع تحقیق ٦١٤
فهرست اعلام ٦٢١

ص نه

فهرست تصویر

١- مسجد عتیق شیراز ٤
٢- نقشه شهر شیرازقبل ازولادت ودر زمان حیات حضرت باب ٤
٣- دروازه قرآن ونمای شهر شیراز ١١
٤- نمای تاسیسات گمرک بندربوشهر ١١
٥- اطاق محل ولادت حضرت باب.گوشواره سمت راست طبقه فوقانی ٣٣
٦- نمونه خط حضرت باب درسنین کودکی ٣٤
٧- حجره محل تجارت حضرت باب در بوشهر ٣٩
٨- نمونه ای ازمحاسبات تجاری حضرت باب (به خط سیاق) ٤٠
٩- اطاق محل اظهارامر حضرت باب ٦٥
١٠- مسیر حرکت حضرت باب از مکه به مدینه ٧٢
١١- الدف در وادی خلیص.محل سرقت آثا رمنزله ازقلم حضرت باب ٨١
١٢- سلطان عبدالمجید خلیفه آل عثمان ٨١
١٣- حسین خان آجودان باشی ١٢٨
١٤- کوچه محل عبور ملاحسین با خال اعظم ١٦٠
١٧١ ١٥- حاجی میرزا ابوالقاسم برادر حرم مبارک ١٧١
١٦- میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک ١٧١
١٧- منوچهر خان معتمدالدوله ٢٢٤
١٨- گرگین خان ٢٢٤
١٩- محمد شاه قاجار ٢٥١
٢٥١ ٢٠- بهمن میرزا ٢٥١
٢١- ملک قاسم میرزا حاکم ارومیه ٣١١
٢٢- حاجی میرزا آقاسی ٣١١
٢٣- سام خان ارمنی ٣٩٣
٢٤- سلیمان خان افشار شاهسون ٣٩٣

۲۵- میرزا عبدالله غوغا ٤٨٥
۲٦- حاجی ملاعلی کنی ٤٨٥

ص ده

ص یازده

تذکرات

۱- مضمون فارسی برخی ازآیات یا عبارات عربی کتاب در متن ویا ضمن یادداشتهای آخر هر فصل درج شده است.

۲- در اسناد ومکاتیب هرجا نقص عبارتی به نظر رسیده است ،به منظور روشن شدن مفهوم،با اضافه کردن کلمه یا کلمات مناسب در میان هلالین نقصیه برطرف شده است.

۳- د رالواح،اسناد،مکاتیب وقسمتهای اقتباس شده ازدیگران رویه اصلی در سبک نگارش،املاء ونقطه گذاری حفظ شده است ،ولی د رمورد املاءنادرست، شکل درست کلمه میان هلالین قید گردیده است.

٤- در الواح،اسناد ومکاتیب هرجابه دلیل کهنگی کاغذ کلمه یا کلماتی محو شده یا ناخوانا بوده است،سعی شده به جای هرکلمه سه نقطه منظور گردد.

٥- عموماًاصل ورونویس الواح،اسناد ومکاتیبی که به ترتیبی درمتن کتاب ازتمام یا قسمتی ازآنها استفاده شده برای مزید اطلاع خوانندگان ،درآخر فصل مربوط آمده است .

٦- هرجا الواح ومکاتیب به خط مبارک حضرت باب یا یکی ازکاتبین است به آن اشاره شده است ولی در مورد اشخاص دیگراین تذکر لازم بنظر نرسید.

۷- فهرست الواح،اسناد ومکاتیبی که برای نخستین بار منتشر می شوند در ضمیمه ۲ ارائه شده است .

۸- تفسیر سوره یوسف به اسماءاحسن القصص وقیوم الاسماء نیز معروف است.

۹- از نبیل مورخ تاریخ نبیل به نامهای ملا محمد زرندی،نبیل زرندی و نبیل اعظم یاد شده است .

۱۰- از حسین خان به صورتهای حسین خان آجودان باشی ،نظام الدوله ویال صاحب اختیار نام برده شده است .

۱۱- سعی شده القاب وعناوین ازجمله کلمات جناب،مرحوم ونظیر آن حذف گردد.

۱۲- توضیحات ومطالب مربوط به شمارهائی که درمتن آمده است د رآخر هر فصل زیر عنوان "یادداشتها "قید شده است .

۱۳- درمورد ذکر تاریخ وقایع سعی شده است که همه یکنواخت و طبق سالهای هجری قمری یا شمسی داده شود اما بناچار واستثنائاًدر بعضی موارد تاریخ به سال میلادی ذکر گردیده است .

ص دوازده

ص سیزده

مقدمه

کتاب خاضر ازحیات عنصری حضرت نقطه اولی،شهادت،انتقال عرش اطهر از تبریز به طهران،حفاظت ونگهداری آن ودیعه الهی بمدت پنجاه سال در شهر مذکور و انتقال واستقرار رمس حضرتش د رجبل کرمل بحث وگفتگو نموده ودر حدود امکان تعدادی ازآثار منزله ازقلم آن حضرت را معرفی می کند.علاوه براین حوادث واتفاقات مهمه ای راکه در دوره بابیه ازبدو بعثت حضرت باب در شیراز تازمان بعثت وظهور حضرت بهاءالله در دارالسلام بغداد پیش آمد توضیح داده وبه چگونگی حل مشکلات ومسائل ناشی ازشهادت حضرت باب ودر نتیجه سرگردانی جامعه بابی می پردازد وسرانجام نحوه اعلام موجودیت دیانت بهائی را تشریح می نماید.

نویسنده سعی کرده است که وقایع تاریخی دوره بابیه را با استفاده ازنصوص والواح وتواقیع حضرت باب ومکاتیب ومراسلات باقی مانده از اقوام وبستگان آن حضرت ونیز اسناد به دست آمده ازبعضی ازمعاریف رجال وابطال آن دوره که خود درمتن هر حادثه واتفاق قرار داشته اند تشریح نماید وازتکرار مطالبی که درکتب سایر مورخین به چشم می خورد احتراز جوید مگر د رمواردی که برای توضیح ویا استناد به موضوعی تکرار آن لازم بوده است.
در طول سالهای ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ هجری شمسی فرصتی بدست آمد که این عبد وبرادرم حسن افنان بتوانیم اوراق ومراسلات تجاری واختصاصی دویست و پنجاه ساله اجداد مادریمان را که در منزل حاج میرزا سیدمحمد خال اکبر بر روی هم انباشته شده بود مورد مطالعه وکاوش قرار دهیم واز لابلای آن اوراق که لااقل وبدون اغراق متجاوز ازده هزار مکتوب بدع وتازه به زبانهای فارسی وعربی ویا ترکیبی ازهر دو بود اسناد ومدارکی مربوط به دوران زندگی حضرت باب تادوره میثاق به دست آوریم .

آنچه شایان تذکر وتوجه است اشاره به این مطلب می باشد که در بیان بعضی ازنکات ودقائق دراین مجموعه به تعدادی اختلافات کمی وکیفی برمی خوریم که بانوشته های سایر مورخین دوره بابیه به دلیل عدم دسترسی آنها به اسناد والواحی که ذکر آنها گذشت وفق نمی دهد.
در سفری که جناب حسن بالیوزی در سال ۱۹۵۵ میلادی به شیراز داشتند موضوع دستیابی به اسنادومکاتیب تازه مورد توجه ایشان قرار گرفت ود رحفظ و نگاهداری آنها تاکید بلیغ فرمودند وبخصوص این نکته را که هنوز بدایت ظهور دو مظهر مقدسه الهیه است وبسیاری ازحقائق تاریخی مهجور مانده است گوشزد نمودند واضافه کردند که جمع آوری این گونه اسناد زیربنای تالیفات مهمه ومستندی خواهد شد که تاریخ دوره رسولی امرالهی را به نحوبی متین واستوار روشن نماید.
بعدها پس ازاینکه جناب بالیوزی طرحی برای تالیف یک دوره نه جلدی از تاریخ امر تهیه نمودند،د راوایل اقامت این عبد درانگلستان امر فرمودند تا تعدادی ازآثار مذکور را همراه با نسخی ازالواح وتواقیع حضرت نقطه اولی که در ارض اقدس سوادبرداری شده ونیز بعضی ازمکاتیب دیگر که ازیزد به دستشان رسیده بود مطالع وپس ازتسوید در اختیارشان بگذارم تا ازآنها در تهیه مجموعه نامبرده استفاده نمایند.جناب بالیوزی براین نیت بودند که چهار جلد ازاین نه مجلد را به وقایع دوره حیات وعظمت ظهور جمال ابهی وبروز آثار آن ظهور مبارک درعالم وجود وقیام واقدام آن حضرت درایجاد وحدت عالم انسانی وتعمیم روح اخوت وبرادری در بین نژادها وملل ونحل عالم و وجه امتیاز این ظهور نسبت به سایر ظهورات قبل بر اساس تعالیم سامیه و آثار مقدسه ونیزترقی واعتلاء افکار انسانی در ظل این ظهور واقدامات عاشقانه وبی سابقه پیروان این شرع قویم در تعمیم و تفهیم آن مبادی عالیه د رانحاء عالم اختصاص دهند وسه جلد دیگر رابر همین اساس ومنوال درباره ظهور حضرت باب وتحولاتی که دراثر انبعاثات آن به آن آئین مقدس که با خون خود شجره امرش را سقایه وآبیاری نموده اند تحریر نمایند ودوجلد آخر را در شر ح احوال حضرت عبدالبهاء وکلیاتی درباره مصائب وارده برآن حضرت بعلاوه چگونگی حوادث واتفاقات عظمی وبزرگی که در دوره میثاق در سراسر عالم بوقوع پیوسته است تالیف کنند.متاسفانه ازاین طرح مهم تنها جلد اول آن به نام : Baha'u'lah the King of Glory مقارن ایام صعودایشان از چاپ بیرون آمد.آرزویشان این بودکه این کتاب را به دست خود بر روی عتبه روضه مبارکه بگذارند وعرض کنند:
چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست   که خدمتی بسزا برنیامد ازدستم

این اقدام پس ازصعود ایشان به دست رابرت بالیوزی فرزند و وصی ایشان به نیابت از پدر بزرگوارش جامه عمل پوشید وکتاب مذکور به روضه مبارکه برده شد وبه

بیت العدل اعظم الهی تقدیم گردید. چند سال بعد این کتاب به اسم"بهاءالله شمس حقیقت "بوسیله مینو ثابت درخشانی به زبان فارسی ترجمه ومنتشر شد وسرانجام جلد دوم این دوره به اسم : Eminent Bahai's in the Time of Baha'u'llah به کوشش دکتر موژان مومن در سال ۱۹۸۵ میلادی انتشار یافت.

جناب بالیوزی پیوسته این عبد راتشویق می فرمودند که شرح احوال منسوبین حضرت باب را براساس مکاتیب واوراق باقیمانده ازآنها وخاطره هائی که از بزرگان آن خانواده داشتم ودر جائی ذکر نشده وانتشار نیافته است به زبان فارسی بنویسم تاایشان آن را به زبان انگلیسی برگردانند وبه چاپ برسانند.نمونه ای ازاین اقدام کتاب حرم حضرت باب به اسم خدیجه بیگم است که در سالروز صعود جناب بالیوزی انتشار یافت .به هرحال،بعد ازصعود جناب بالیوزی برآن شدم که با استفاده ازمجموعه اسناد ومدارکی که به حضورشان تقدیم شده بود وآثاری که خود دراختیار داشتم یا تهیه نموده بودم به منظور اجرای نیت ایشان سه جلد کتاب درباره وقایع وپیشامدهای دوره بابیه بنگارم.این مجموعه سه جلدی به نام عهد اعلی شامل کتاب حاضر،زندگانی حضرت باب (جلد اول)،حروف حی وبابیان اولیه (جلد دوم)وخاندان حضرت باب (جلد سوم)می باشد.

این عبد توفیق خود را درتهیه وتنظیم مجموعه فوق مدیون الطاف مالانهایه وعنایات ملایحصای بیت العدل اعظم الهی می داند واز راهنمائی های لازم که به جوهر فضل ورافت کبرای آن مرجع مصون ازخطا صورت گرفته است سپاسگزار می باشد.

نهایت امتنان وسپاس خود را ازالطاف صمیمانه وبرادرانه جناب هوشمند فتح اعظم تقدیم می دارم زیرا پیوسته ولاینقطع وبه جمیع وسائل ممکنه این عبد را تشویق وتحریض فرموده کتاب حاضر وکتاب احوال منسوبین حضرت باب را مطالعه ونکات ضروری را متذکر گردیده اند.

لازم می دانم ازجناب دکتر محمد افنان که در ارسال اسناد ومدارک ضروری ونیز در خواندن ومطالعه این کتاب بذل مجاهدت نموده ودر اصلاح بعضی از مطالب وتذکر پاره ای ازنکات مساعدت فرموده اند سپاسگزاری کنم.

محبت بی شائبه مخدوم عزیز جناب سهیل سمندری ونیز سرکار طرازیه خانم سمندری که یادداشت های خطی مربوط به احوال بابی های اولیه قزوین را در دسترسم گذاشته اند قدر می شناسم.

ازمساعدت های بی دریغ جنابان مهندس سعید معتمد ودکترجان گرنی که با

گشاده روئی اسناد ومدارک مورد لزوم را در اختیارم قرار داده‌اند تشکرمی نمایم .

تشکرات قلبی خود را به حضوردوستان بسیارمهربان جنابان دکتر شاپور راسخ،ریاض خان روحانی،دکتر ایرج پوستچی ،دکتروحید بهمردی ،دکترکامران اقبال،جمال رشیدی وهمچنین خانم های لیلی ایمن (آهی)وطاهره جوادی که در تهیه مضامین فارسی تعدادی ازآثار امری واسناد ومدارک خارجی یاریم فرموده اند تقدیم می دارم.

کوشش های آقایان جواد وکامران رشیدی در کشف محل سرقت آثا رمبارکه حضرت باب موجب نهایت امتنان است.

ازیافتن کلماتی برای تشکر وقدردانی ازبرادرم حسن افنان که سالها در قرائت ونسخه برداری ازاسناد ومکاتیب ومراسلات قدیمی موجود درخانواده مدد نموده است عاجزم .

از خانم ها بهاره سعادت وناهید صفائی که با حوصله ودقت تمام کار ماشین کردن کتاب را به انجام رسانده اند بسیار متشکرم.

زحمات دخترانم مریم ولاله که هریک به نوبت درتهیه فهرست اعلام کتاب ودر ترسیم نقشه های شهر شیراز ونمای شهر بوشهر درایام حضرت باب یاری ر کرده اند شایسته قدردانی است.

درخاتمه ازمحبت والطاف همسر مهربان وفداکارم مینو که درتمام سالهای تالیف این مجموعه با نهایت شکیبائی وحوصله معاون ونصیرمن بوده است عرض

امتنان دارم.

ابوالقاسم افنان
اکسفورد،جولای ۱۹۹۸

ص ۱

فصل اول

شیراز، محل ولادت حضرت باب

بنای شهر

تاآنجا که صاحبان نظر وارباب تحقیق مطالعه نموده اند وتاآنجا که از متون تواریخ وآثار مکشوفه در کاوشهای علمی وباستان شناسی برمی آید می توان به این نتیجه رسیدکه شهر شیراز قبل ازاستیلای عرب ازجهات مختلف مرکزیتی داشته است.

در تحقیقاتی که درحدود قصرابونصر واقع در سمت شمال شرقی جلگه شیراز به عمل آمده است مسکوکاتی مربوط به دوران سلطنت اشکانیان وساسانیان یافت شده که دلیل برموقعیت شهری شیراز است.در واقع نمی توان قبول کردکه در دشت وسیع خوش آب وهوائی که ازجمیع جوانب با کوههای نسبتأمرتفع احاطه شده و دارای موقعین جغرافیائی وتجاری مناسب،یعنی قرار گرفتن در سر راه شهرهای بزرگ،بوده است شهرمهمی همانند شهرهای دیگر ایران ازجمله استخر،اکباتان و مدائن وجودنداشته است.لیکن می توان تصور کردکه دراین منطقه ابتدا شهرکی ایجاد شدره است که بتدریج موقعیت بهتری پیدا کرده وبصورت شهری بزرگ وبلاخره مرکز ایالت فارس درآمده است.بعضی براین باورند که بانی شهر شیراز پسر طهمورث پیشدادی است که این شهر را بنانموده وبه نام خودش شیراز نامیده است.

همه مورخین بعد از اسلام اعتقاد دارند که محمد یوسف ثقفی د رعالم رویا مشاهده کرده است که جماعتی ازملائکه کروبین در جلگه شیراز برزمین فرود آمده اندودرحالت تسبیح وتهلیل آن تربت مطهر را سجده نموده اند.محمد روز بعد ازاستخر به شیراز آمد ودر آن مقام که ارواح واشباح را دیده بود خطی بر زمین کشید وبنای شهر شیراز را طرح کرد.بعضی معتقدند که دیوار شهر را مضلع وبرخی دیگر می گویند که آن را مستدیر بنانمود.

ص ۲

مردم شیراز وفارس

اعم ازاینکه به روایات مربوط به بنای شهر شیراز وصحت وسقم آن با دیده تردید واستعجاب بنگریم یا ننگریم چیزی که جای تردید باقی نمی گذارد احادیث و اخباری است که درباره مردم فارس از رسول اکرم نقل شده است ونیزتفسیر بعضی ازآیات قرآن کریم است که مفسرین معتبر شان نزول آن آیات را به مردم فارس نسبت داده اند.آنچه که جمیع فرق اسلامی درآن متفق القول اند روایت این حدیث است که می فرماید:

"اگر علم در آسمان باشد در دست رجال فارس قرار خواهد گرفت"۱ وعلم در عرف انبیاءهمان علم الهی و وحی آسمانی است که به قلوب انبیا ومرسلین الهام می شود واز زبان وقلم آنان جاری می گردد.

درکتاب مجمع البیان ازقول رسول الله چنین ذکر می شود: "قسم به کسی که جان من در اختیار اوست اگر ایمان در آسمانها باشد به دست رجال فارس خواهد رسید." ۲

ابوالفتوح وبیضاوی که هر دو ازمفسرین قرآن مبین می باشند براین عقیده اند که تفسیر آیه پنج از سورةالاسری که نازل شده است: "برشمابرمی انگیزم بندگان جنگجو ونیرومند خود را،"۳ منظور مردم فارس است وهمچنین آیه شانزده از سوره فتح "بزودی دعوت می شوید برای جنگ باقومی که شجاع ونیرومندند تاکشته تا تسلیم شوند"٤ را ابوالعباس زرکوب اشاره به مردم شیراز تفسیر می کند.

ابنیه تاریخی شیراز در ادوار مختلفه

به هرحال،بعد ازبنای شهر شیراز به مرور ایام متواریان استخر در نواحی قصر

ابونصر وقصر شهریار وحدود شیب بازار مستقر شدند واین شهر بتدریج توسعه پیدا پکرد وبصورت یکی ازمراکز علمی ،هنری وسیاسی درآمد بطوریکه بسیاری از ارباب ذوق وهنر،فلاسفه ودانشمندان،اوتاد وپیشوایان مذهبی ونیز شعرائی بنام که صیت شهرتشان در شرق وغرب عالم طنین انداز است ازاین شهربرخاستند و همچنین بعضی ازسلاطین که هنوز آثارشان برجاست به این شهر روی آوردند. گرچه به علل مختلف وسوانح و روایداهای بیشمار قسمت مهمی ازآثار آن شهریاران از میان رفته ودستخوش ویرانی ودمار شده است ولی بقایای قصر شاهنشاهی تخت جمشید،حجاریها ونوشته هائی که برلوحه های سنگی برسینه کوهها باقی مانده است وهمچنین تقسیم بندیهای این استان معروف به کوره گویای تمدن عظیمی است که در دوران پادشاهان هخامنشی وساسانی ودرآن برهه از زمان

ص ۳

نصیب مردم این دیار بوده است.

بعد ازسلطه خلفای عباسی وبرانداختن حکام عرب ازایران،شیراز در ادوار مختلف مورد توجه بعضی ازفرمانروایان قرار گرفت وهمین امر سبب ازدیاد جمعیت و وسعت شهری شیراز شد ولی در بعضی ازمنه بواسطه کشتارهای بیدریغ فاتحان جنگ قسمت عمده ساکنین کشته شدندودر نتیجه شهر کوچک وازوسعتش کاسته گردید .اما در دوره سلاطین آل بویه وسعت شهر شیراز به نهایت کمال رسید وصاحب جمیعت زیادی شد.

ازآثاری که ازاوایل حکومت صفاریان در شیراز باقی مانده است یکی مسجد جامع عتیق ازبناهای عمرولیث صفاری است که کوس استقلال نواخت واز زیر سلطه خلیفه عباسی درآمد.از در شیراز به بنای مسجدی همت گماشت که در وسط آن بنائی به شکل وهندسه بنای کعبه وجود دارد.

حضرت نقطه اولی د رتوصیف این بنا درباب شانزدهم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی می فرمایند : "ودر ارض فا مسجدی هست که در وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع این نشده الا آنکه قبل ازظهور امرالله در ارتفاع بیت درآن ارض الا آنکه آیت باشد از برای آن ارض درموهبت الهی ازبرای آن ارض ."

ابن بطوطه جهانگرد مغربی درکتاب معروف خویش که به نام " رحله ابن بطوطه " شهرت دارد درباب این مسجد چنین ذکر می کند: " مسجد بزرگ شیراز به نام مسجد عتیق یکی ازبزرگترین وزیباترین مساجد است.صحن بزرگ آن با مرمر فرش شده وتابستانها هرشب صحن آن را می شویند وبزرگان شهر برای برگذاردن (گذاردن) نماز مغرب وعشا در آنجا فراهم می آیند."

ازآثار بازمانده دیگر،ازخرابه های قصر ابونصر در شمال شرقی جلگه شیراز می توان نام بردکه بعضی از حجاریهای آن هنوز باقی است وهمچنین ازمسجد جامع جدید یا مسجدنو که ازبناهای اتابک سعدزنگی درقرن هفتم است ونیز مدفت آبش خاتون زوجه اتابک مذکورکه در قسمت جنوب شهر شیراز واقع شده است وبعلاوه از بقاع سید میر احمد شاهچراغ وسیدمیرمحمد پسران امام موسی کاظم علیه السلام.ازآثار دوران صفوی در شیراز،یکی مدرسه خان است که به همت امامقلی خان حاکم فارس در زمان سلطنت شاه عباس کبیر بناشد ومحل تدریس ملاصدرا فیلسوف معروف بود.

در خلال دوره های مختلف بناهای متعدد دیگر ازجمله مدرسه مجدیه محل تدریس شیخ مجدالدین اسماعیل قاضی،بقعه ابوعبدالله خفیف معروف به شیخ کبیر بقعه شیخ زرکوب ونیز مدرسه شمس الدین سمنانی در جوار روضه شیخ سعدی علیه الرحمة والرضوان ساخته شد که همه ازمیان رفته اند ویا متروک گردیده اند.

ص ٤

مسجد عتیق شیراز

نقشه شهر شیراز قبل از ولادت ودر زمان حیات حضرت باب

ص ٥
در دوره سلطنت کریم خان زند شهر شیراز محصور٥وبه شکل قلعه نگهداری می شد.از بناهای قدیمی که هنوز پابرجا وباقی مادنده اند بعضی ازانبیه دوران سلطنت محدود وپرآشوب کریم خان است.این مرد عامی وبیابانگرد باسعه صدر و روشنگرائی موهوبی که داشت با رفتار نیک وآثاری که به جا گذاشت نام خویش را در صفحات تاریخ ایران محلد وجاوید کرد.اگر چه بعض وکینه توزی آقامحمد خان قاجار واعقابش اکثر بناهای کریم خانی را ازمیان برد وغالباًویران ومطمور کرد، لکن آنچه باقی مانده است شاهدی است برعظمت روح وسعه صدر وبلندی همت کریم خان وکیل.
شیراز از نظر مورخین، جغرافی دانان وجهانگردان
گروهی ازجغرافی دانان ومورخینی که بعد ازاسلام دست به کار تالیف کتابی تازه درباره فارس وشیراز شده اند آثارونشانیهائی از دوران وسعت شهری،ابنیه و قصور سلاطین ،باغها،ومزارع وقنوات این شهر به دست داده اند.
ازجغرافی دانانی که دراین مورد بحث کرده اند باید یعقوبی را در قرن سوم و مقدسی،شمس الدین ابوعبدالله محمد ابن احمد صاحب کتب احسن التقاسیم فی معرفةالاقالیم ونیزمولف حدودالعالم را درقرن چهارم هجری به یادداشت .از مورخین ابوالعباس احمد ابن شهاب الدین ابی الخیر معروف به زرکوب صاحب کتاب شیرازنامه معروف ومشهور است.
ابن بلخی درکتاب مفید وجامع خود که درحدود سال پانصد هجری قمری به دستور ابوشجاع محمد ملکشاه سلجوقی درباره اوضاع واحوال تاریخی وجغرافیائی فارس به رشته تحریر کشیده است ازمحاربه سران لشکر اسلام مانند عثمان بن ابی العاص وابوموسی اشعری که ازکبار صحابه رسول الله بوده اندیادمی نماید.لشکریان عرب بعد ازفتوحاتی که در بهبهان،شاپور ،کازرون،فیروزآباد وداراب نصیبشان شد واوضاع واحوال را مساعد دیدند به شیراز روی آوردند ودراین دشت بامقاومت سرسختانه ودلیرانه پارسیان روبرو شدندو جنگهای خونینی بین آنان روی داد و تلفات سنگینی بر اعراب وارد شد.ایرانیان با استحکامات جنگی وقلاع استحفاظی که در کوهها وارتفاعات وتنگه هاایجادکرده بودند وضع خطرناکی را برای اعراب بوجود آوردند وکشتاری عجیب ازعربها نمودند.
در جنگ شیراز چندین نفر ازصحابه رسول الله،فرماندهان لشکریان عرب،کشته شدند.ازآن جمله دولت ابن ابراهیم ومنذر ابن قیس بودند.علی الخصوص در حدود کوه فهندژ (تنگ سعدی وتنگ سیره گان)که جنگ به نهایت شدت رسید ودر اینجا بود که دولت ابن ابراهیم ومنذر ابن قیس کشته شدند.

ص ٦
باهمه تلاشهائی که شد بالاخره لشکریان ایران منهزم شدند واعراب غالب از طریق تنگ سعدی و تنگ الله اکبرکه درآن روزگار راهی کاروانرو بود به استخر دست یافتند.
ازجهانگردان شرف الدین ابوعبدالله طنجه ای معروف به ابن بطوطه صاحب کتاب رحله ازمردم مراکش در قرن هشتم هجری دوباره به شیراز سفر کرده وسفرنامه ای مشهور ومعتبر به زبان عربی نگاشته که به فارسی نیز برگردانده شده است.
ازمیان اروپائیان توماس هربرت ٦ انگلیسی را باید ازپیش کسوتان دانست و بعد ازتاورنیه ٧ وشاردن ٨ ازفرانسه وبرادران شرلی ٩ ازانگلیس که همه درآثار خود پای شیراز را به میان کشیده اند وبلاخره از پیترو دلاواله١٠تاجرونیزی که درسال ١٦٢١میلادی،دردوران سلطنت شاه عباس صفوی درایران وحکومت امامقلی خان در فارس به شیراز آمده است ،می توان نام برد.
دلاواله که نیمه دوم ماه اکتبر سال ١٦٢١میلادی را درشیراز گذرانده می نویسد: " شیراز شهری است عظیم ودارای بهترین وبیشترین جمعیت درمیان شهرهای ایران است ."وی درسفرنامه خود١١ ازتنگ الله اکبرودالان وسیعی که در دروازه شهربنا شده بود تعریف می کند وباظرافتی تمام ازصور پهلوانان افسانه ای، حیوانهای اهلی و وحشی وکتیبه های متعدد حجاری شده یاد می نماید وبه بازار،

خیابانهای وسیع وپردرخت ،بساتین وباغهای پرخضارت ونضارت،نهرهای آب ، میادین ونیز قصور امامقلی خان ۱۲ سردار شاه عباس که درآن موقع والی شهربود اشاره می کند.دلاوله حتی ازتوصیف نظم وترتیب دسته موزیکی که عصرها در میدان جلوخان قصر والی مردم را سرگرم می کرد فروگذار نمی کند.وی ازبنای مدرسه خان که تازه کار ساختمان آن تمام وبا زیباترین صنایع بدیعه وکاشیکاری تزئین شده بود نام می برد ومی نویسد: "این مدرسه ازبهترین مدارسی است که در ایران وجود دارد."
متاسفانه درحال حاضر ازآن همه آبادانی،تنها مدرسه خان محل تدریس ملاصدرای شیرازی فیلسوف معروف باقی مانده که متروک است.
دیگر ازاروپائیانی که به تفصیل در سفرنامه خود ازآبادانی،شکوه وزیبائی شهر شیراز می نویسد،سفیر کشور اسپانیا دردربار شاه عباس صفوی به نام دن گارسیا سیلوا فیگورآ ۱۳ است که ازساب ۱۶۱۹- ۱۶۱۷ میلادی درایران زندگی می کرده است.اودر توصیف وتعریف و وسعت و آبادانی شهر شیرازآن چنان داد سخن داده است که حیرت آور وحتی تصور آن هم مشکل بنطر می آید.
توماس مور ۱٤ شاعرایرلندی که هرگز به ایران نیامده است ولی وصف شیراز و صفا ولطافت هوای آن خطه ودیار را شنیده ،ازتخت جمشیدبه اسم چهل منار نام

می برد وازعظمت آن سخن می گوید ونیز از زیادی وزیبائی وفرح افزائی باغهای پرازگل درحوالی رودخانه کر وبند امیروآوای بلبلان بیشماری که روح انسانی را به اهتراز درمی آورد صحبت می کند.
اشعار این شاعر دارای همان دقایق وریزه کاریهاوصنایع شعری است که مخصوص روح نشیط وروپائی شعرای ایران است.او دیوان خود را "لاله رخ " نام گذاشته است.۱۵
سفرنامه نیبور۱۶ جهانگرد آلمانی که در سال ۱۷٦۵ میلادی در دوران کریم خان زند به شیراز سفر کرده است نیزگویای آبادانی ،زیبائی ولطافت هوای این شهراست.
به هرحال آنچه دراین مقال مورد توجه خاص است،اوضاع واحوال شیرازدر زمانی است که باولادت حضرت باب الله الاعظم،دوران رضاعت،ضباوت وایام تجارت وسرانجام بعثت آن حضرت مقارن می شود.بنابراین به منظور اجتناب از تطویل کلام تنها به اشاره ای درباره شرایط کلی شهر شیراز درابتدای سلطنت قاجاریه اکتفا نموده وسپس به توضیح وضع شهراز نقطه نظر تقسیمات محلی در دوران حضرت باب می پردازیم وبالاخره ذکری ازاوضاع اجتماعی،تجارتی وکشاورزی درآن زمان می نمائیم.
شیراز درابتدای سلطنت قاجاریه
درنتیجه جنگهای داخلی که طایفه زندیه بر سر جانشینی کریم خان وسطلنت ایران داشتند،سرانجام باقتل لطفعلی خان به کار این دودمان خاتمه داده شد و خرابیهای بسیار بجا ماند.۱۷ دامنه این ویرانیهابا برروی کارآمدن آقامحمدخان قاجار وحمله سبعانه و وحشیانه اش به شهر شیرازبه دلیل خصومتی که با طایفه زند داشت توسعه یافت وآثاری که دلیل برتمدن شهری وپیشرفت های اقتصادی زمان کریم خان بود تقریباًهمه منهدم ومعدوم گردید وبغیرازچندمحله که ناگزیر از حفاظت آنها بودند اثر دیگری باقی نماند.
تمام بناهائی که بستگان ودرباریان کریم خان برای خود وخانواده شان بناکرده بودند به طرفةالعینی بکلی ویران گردید ومردمی که ازبرکت عدالت وجوانمردی وکیل الرعایا درناز ونعمت بسرمی بردند به چنگ دژخیمان ومحصلان دیوانی امراءقاجار به ماتم وعزا گرفتار آمدند.
آقامحمدخان پس ازتصرف شیراز دربرانداختن هواخواهان وطرفداران حکومت زندیه کوشید وجم غفیری را به شمشیر کین مقتول ساخت یا چشم درآورد ویادر دروازه های شهر به گچ گرفت یاسر برید.نوشته اندکه وی قریب ده هزارنفر از طوایف عبدالملکی ،لک وفیلی راکه از وفاداران کریم خان وغالباً در ردیف

ص ۸
سپاهان خاصه اوبودند خانه برانداخت،مردان را ازدم تیغ گذرانید،زنان واطفال را اسیرو به دست سپاهیانش سپرد،بطوری که ازطایفه عبدالملکی احدی باقی نماند.
آقامحمد خان تصمیم گرفته بودکه درشیراز آثار زندیه را از بنیان براندازد ولی باوساطت حاجی ابراهیم اعتمادالدوله که برای روی کارآمدن وی کوشیده وقلعه مستحکم شیراز را تسلیم سپاهیان قاجارنموده بودو ازاین جهت برآقا محمدخان حقی داشت،دست ازتخریب آن آثار بکشید ودرنتیجه عمارت دیوانی،ارگ کریم خانی ،مسجد، بازار وحمام وکیل در امان ماند،ولیکن دو ستون سنگی عمارت دیوان خانه وسنگهای مرمر تذهیب شده را ازازاره های ساختمای برکند،یا درهای منبت ونفیس آنجا را به طهران حمل کردکه هم اکنون درقصر گلستان برجاست.
آقامحمدخان،به مباشرت جان محمدخان قاجار،دستور داد تادیوار عظیم و جسیم اطراف شهر وباروی محکم ومتین آن را که به قول فرصت الدوله مولف کتاب آثارعجم ،دوعراده توپ بر دیوارش می غلطید وباهم تصادف نمی کرد،منهدم و ویران سازند.
حاج میرزا حسن فسائی مولف فارس نامه ناصری در وقایع سال ۱۲۰۷هجری قمری درگفتار اول این چنین م یگوید: "آقامحمدخان،جان محمدخان قاجار رابرای خرابی قلعه شیراز که کریم خان وکیل درچندین سال ازگچ وسنگ وآجر ساخته بود،مامور نمود واز پیرمردان شیرازی شنیدم که چون تیشه بر دیوار قلعه اثر نمی کرد جماعت سنگتراش با آلات واسبابی که سنگ ازکوه جدا می کند آن حصار کوه مانند راخراب نمودند."
آقامحمدخان فرومایگی وقساوت قلب را به آنجا رسانیدکه بقایای جسدکریم خان را ازقبر بدرآورد وبه طهران حمل کرد ودر دالان در ورودی خانه اش مدفون ساخت که هنگام عبور پابرجسد آن بگذارد.
به هرحال،باآن تدمیری که برشهر شیراز وارد آمدر وباآن اخذ وعمل های پی درپی که معمول گردید،شیراز آباد وسرسبز به صورت ویرانه ای بیرون آمدکه به وصف نیاید.آنچه باقی ماند بازار،مساجد،تکایا واماکن متبرکه بودکه مردم ازترس چوب وشنکجه ولات جابر به آنها پناه می بردند وبست می نشستند واز خانه های مردم آنچه مصون ماند همانا خانه های گلینی بودکه ارزش تخریب نداشت.
شیراز در دوران حضرت باب
کوچه ها وخانه ها
قبل ازدوره زندیه و درزمان حکومت کریم خان شیراز محصور بود وبه شکل قلعه نگهداری می شد وبه همین دلیل امکان گسترش آن به نسبت ازدیاد جمعیت

ص ۹
وجود نداشت، بنابراین خانه ها کوچک وکوچه ها تنگ وباریک بودند.اغلب خانواده های مستطیع ویا اهالی کوچه به منظور محافظت خانه های خود،در برابر ناامنی ،روی کوچه ها طاق می زدند ودر مدخل آن دروازهو دربند می ساختند وبر این دروازه و دربندها محافظینی می گماشتند .چون درآن ایام سنگفرش معابر، بجز یکی دو مورد که در فارسنامه ناصری به آن اشاره شده است،متداول نبود،این طاقها ازیک طرف به نظافت کوچه ها بخصوص در هنگام زمستان وبارندگی کمک می کرد واز طرف دیگر بدلیل انباشته شدن خاکروبه د رزیر آنها سبب کثافت و آلودگی محیط می گردید.
درآن زمان رسم براین بود که مقارن باغروب آفتاب به علامت قطع عبور و مرور که تاقبل ازطلوع آفتاب ادامه می یافت ،طبل می نواختند،وقتی این طبل که به آن "طبل بگیر وببند" می گفتند به صدا درمی آمد،دربندها ودروازه ها بسته می شد.محافظین دربندها ودروازه بانان که برای امرار معاش خود از استعانت مالی اهالی کوچه استفاده می کردند،مسئولیت حفظ منازل را در برابر دزدیهای شبانه ییا غارت وچپاولهای شهری به عهده می گرفتند.کلید دروازه ها همیشه د راختیار دروازه بانان بود.
بعضی ازاین طاقها هنوز برکوچه های شهرقدیمی شیراز وجود دارد ویا آثار

آنها بجا مانده است،ازآن جمله یکی طاق کوچه شمشیرگرهاست که بیت مبارک
حضرت اعلی درآن زاقع است. طاق قدیمی این کوچه همان طاقی است که تاقبل از
احداث خیابانی به منظور تخریب بیت مبارک وجود داشت.درکوچه شمشیرگرها علاوه
برطاقی که ذکرآن رفت چهار طاق دیگر وجود داشته است، یک طاق در حوالی
حمام کوچه، دوطاق عریض ونسبتأطویل درآخر کوچه ویک طاق کوتاه در
نزدیکی این دوطاق. این طاقها معمولأبا تیرهای چوبی یا باآجر ساخته می شدند و
مخارج ساختمان آنها ازطرف اشخاص سرشناسی که ازامکانات مالی بیشتری
برخوردار بودند پرداخت وبه نام همانها هم نامگذاری می گردید.برای نمونه دراین
مورد،از طاق امامزاده پیر غیب درحوالی حمام گلدسته ومسجد نو،ازطاقهای
نواب، ذوالریاستین ومغیث درمحله میدان شاه، ازطاق مشیر که هنوز هم باقی
است در محله سنگ سیاه و ازطاق میرزا جونی که ازبناهای زمان کریم خان زند
است د رمجاورت مسجد جامع عتیق می توان نام برد.این وضع یعنی وضع کوچه ها
وخانه ها تا زمان حضرت باب وبعد ازآن نیز تاروی کار آمدن دودمان پهلوی به
همین منوال باقی بود.
با روی کار آمدن خاندان پهلوی،در زمان سلطنت رضاشاه،د ر اداره
شهرداری (بلدیه)تشکیلات جدیدی بوجود آمدکه طی آن اشخاصی به عنوان معتمدین

ص ۱۰

محلی وبه نام "وکیل بلد" برای تنظیف وپاکیزگی شهرها تعیین شدند.براساس
برنامه تازه ای که تهیه گردید وضمن اقدامات دیگر تمامی این طاقها هم که برروی
کوچه های تنگ وبارکی ازصد سال پیش وجود داشت خراب واغلب کوچه های گلین
سنگفرش شد.اگر چه اجرای این برنامه ها وبخصوص خیابان کشی های اخیر بنحوی
شایسته به نظافت شهر شیراز کمک کرد ولی شکل وصورت قدیمی آن را چنان تغییر
دادکه قیافه دگرگون شده آن حتی به نظر اهالی وساکنین هم غریب وبیگانه
می آید.

حصارها ودروازه ها

قبل ازاینکه باروی شهر بوسیله کریم خان زند بناشود،در اطراف شهر دیواری
ازخشت وگل وجود داشته است که کریم خان بر روی همان بنای کهنه وقدیمی
حصار ودروازه های شهر شیراز را با آجر وسنگ بنا نمود وشش دروازه جدید آن را
که به جای دوازده دوازده قبلی ایجاد شده بود،مرمت وتعمیر کرد وبر هر دروازه
مراقب ومسئولی گماشت که راتبه وحقوق خود را ازدولت دریافت می کرد.بعلاوه
جمعی از سربازان وصاحب منصبان شجاع ودلاور را که لیاقت نگهداری دروازه ها
را داشتند درآن نقاط متمرکز گردانید.
کارستن نیبور ۱۸ از مردم کشور آلمان که به سال ۱۷٦٥ میلادی ود ردوران
سلطنت کریم خان زند از شهر شیراز دیدن کرده است،نقشه ای ازاین شهر ترسیم و
در سفرنامه خویش چاپ نموده است.این نقشه بهترین مدرکی است که تصویری نسبتاْ
دقیق ازحدود وموقعیت شهر شیراز قبل از ولادت حضرت باب ودر زمان حیات
ایشان به دست می دهد بااین تفاوت که در دوران حکومت حسینعلی میرزا فرمانفرما
مجددأحصاری ازخشت بجای حصار کریم خانی که خراب شده بود بنا گردید ولی
این حصار هم بعدها بواسطه عدم مراقبت یا وقوع زلزله عمدتأویران شده و ازمیان
رفت.
دروازه ای شهر شیراز عبارت بوده اند از:
۱- دروازه باغ شاه درسمت شمال غرب شیراز درمحل میدان شهرداری فعلی
ونزدیک به ارگ کریم خانی که بعدها خیابان زند در امتداد آن کشیده شد.
۲- دروازه اصفهان در قسمت شمال شرقی شهر شیراز که بلافاصله بعد از بازار
نو در امتداد بازار وکیل قرار داشته است.
۳- دروازه سعدی در قسمت شرقی شهر.
٤- دروازه فسا یاقصابخانه به فاصله ششصد یا هفتصد متری در مشرق و
جنوب امامزاده سیدعلاءالدین حسین که بعدها در بیرون آن خانه های مسکونیو

ص ۱۱
دروازه قرآن ونمای شهر شیراز

نمای تاسیسات گمرگ بندر بوشهر

ص ۱۲
بازارچه بنا گردید وبه نام "بیرون دروازه "خوانده شد.بازارچه دورازه قصابخانه درحال حاضر به خیابان آستانه تبدیل شده است.
۵- دروازه شاه داعی الی الله در سمت جنوب در جوار مقبره شاه داعی الی الله وامیر منصور آل مظفر.
٦- دروازه کازرون در مغرب شهر شیراز مجاور امامزاده سیدحاجی غریب.
در بیرون امام این دروازه ها کاروانسراها ودکاکینی برای رفاه کاروانیان وجود داشته است.ازجمله زغال فروشی، علافی ،خواربارفروشی ونعل بندی .
دروازه دیگری درمدخل شمالی شهر شیراز ودر دشتهای تنگه الله اکبر از دوران قدیم وجودداشته است.این دروازه به اغلب احتمال از زمان حکومت اتابکان فارس به جامانده است که کریم خان آنرا ترمیم واطاقی دربالی دروازه بناکرده است.این دروازه به نام "دروازه قرآن " شهرت دارد زیرا قرآنی به خط ثلث ۱۹ نوشته شده در اطاق بالای دروازه نگاهدار می شده است .بنای دروازه قرآن درسال ۱۳۱٦ هجری شمسی درزمان حکومت شاهزاده دولتشاهی خراب وقرآن مذکور به موزه شهر شیراز برده شد.چندسال بعد،درسال ۱۳۲۸ شمسی به همت محمد حسین ایگار بنائی دیگر که با بنای قبلی مشابهتی نداشت ساخته شد.
بهترین عکسی که ازاین دروازه ،قبل از تعمیرات کریم خان،در دست است عکسی است که بوسیله کورنلیس دوبرون ۲۰ در سال ۱۷۰۳ میلادی تهیه شده ودر سفرنامه وی به چاپ رسیده است.
درایام کریم خان زند در بیرون تمام دروازه های شیراز به فاصله دویست متری دروازه درختهای چنار متعدد به منظور سایه بان برای استراحت کاروانیان کاشته شده بودکه غالب آنها تاچندی پیش باقی بود،چنارهای دروازه اصفهان درمحل نصب مجسمه شیه سعدی،چنارهای دروازه کازرون ،سعدی وباغ شاه ازآن جمله اند.
در قدیم علاوه برساختمان دیوار ودروازه ها،رسم براین بودکه به دلایل امنیتی خندقی هم گرداگرد شهر حفر کنند.مردم اغلب درکنار خندق یعنی خارج از مرکز شهر خانه می ساختند.شیرازیها این ناحیه ازشهر را "پشت بدنه "می گفتند واز اطلاق این اصطلاح منظورشان دیوار شهربود.خندق اطراف شیراز تاحدود چهل پنجاه سال قبل هنوز باقی بود.
تقسیمات شهری واداره امورآنها
در دوره زندگانی حضرت باب جمعیت شیراز بین ۲۵ تا۳۰ هزار نفر حدس زده شده است که در یازده محله وبه همان شیوه ای که در دوران صفویه معمول بوده است سکنی داشته اند،یعنی شهر به پنج محله حیدری خانه در مشرق وپنج محله نعمتی

ص ۱۳
خانه در مغرب تقسیم می شده است.محله یازدهم خاص اجتماع یهودی های شهر بود که نه منسوب به حیدری خانه بود وه وابستگی به نعمتی خانه داشت.
برای اداره امور شهر هرمحله را کدخدا وکلانتری ازاهالی محل سرپرستی و اداره می نمودواین سمت نسلاًبعد نسل از اسلاف به اخلاف منتقل می شد.
درایام حضرت باب کلانتری محلات حیدری خانه را حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک وسرپرستی محلات نعمتی خانه را میرزا محمد علی خفرکی ملقب به مشیرالملک به عهده داشتند.
برحسب رسومی که ازدوران صفویه معمول شده بودهمه ساله ساکنین این محلات به جا هم می افتادند ودرخاتمه،این جنگ وجدال تعدادی کشته وناقص العضو بر جای می گذاشت.فارس نامه ناصری ۲۱ می نویسد این رسم مبتذل دردوره حکومت فریدون میرزا پسر فرمانفرما ازشیراز برافتاد وتاحدی ازانقلابات و

شورشهای شهری کاسته شد،لیکن درایام عزاداری ماه محرم باهم اتفاق می افتاد که مردم محلات مختلف باهم درگیری پیداکنند.

شبه جزیره بوشهر،محل کار وتجارت حضرت باب

شهر بوشهر درحوالی سال ۱۱۵۰ هجری قمری در دوران سلطنت نادرشاه افشار توسط شیخ ناصرخان پسرشیخ بومهیری ازاعراب نجدکه سمت امیرالبحری کشتیهای ایران رادر خلیج فارس داشت بناشده است.درناحیه ای که شیه ناصرخان برای بنای بوشهر در نظر گرفت آبادی کوچکی وجودداشت که بنابرتصمیم وی زیربنای شهر بوشهر شد.درآن زمان دراین منطقه یعنی دربیست کیلومتری جنوب این آبادی شهرکی بنام ریشهر قرار داشت که بقایای آن هنوز باقی است وحکایت ازشهر بزرگی می کندکه روزی در قلمرو کشور عیلام وسر راه بحرین بوده است.

بعد ازهجوم اعراب وجنگهائی که بین ایرانیان واعراب دراین منطقه روی داد ریشهر رو به ویرانی نهاده ازموقعیت شهری آن کاسته شدو فاقد اعتبار گردید.

قدیمی ترین اثری که درآن اسمی ازبوشهر به چشم می خورد،کتاب معجم البلدان تالیف یاقوت حموی است که درحدود قرن هفتم هجری نوشته شده است.

باوجود اینکه موقعیت طبیعی ریشهر از لحاظ پهلوگرفتن کشتی ها وعمق آب دریا بهترازموقعیت بوشهر است مع الوصف شیخ ناصرخان این قسمت ازآن جلگه را برای بنای شهر درنظر گرفت،چون این منطقه به صورت شبه جزیره ای درآب پیش رفته است وازسمت شمال وشرق وغرب به دریا متصل است،درنتیجه برای حفظ وحراست آن ازدستبرد گردنکشان وغرتگران ازامکانات بیشتری برخوردار است.

شیخ ناصر خان درآن قسمت ازجنوب شهر که به خشکی متصل است دیوار و

ص ۱٤

برج وباروئی محکم ومتین بناکرد ودرحدود یکصد وپنجاه خانوار ازاعیان و تجار ریشهر رابه بوشهر کوچانید وبرای رفاه وآسایش آنان اقدام به بنای مسجد، آب انبار،بازار،دکان وکاروانسرا کرد.

بعد ازاو پسرش شیخ نصرکه درآن منطقه حکومت داشت دنباله اقدامات پدر راگرفت وبرتاسیسات شهری واماکن عالم المنفعه بیافزود.بعدهاتجار میمندی که صاحب مال ومنالی شده بودند ونیز حاج محمدمحسن شیرازی با بنای چندین کاروانسرا ودکان دیگر رونق بیشتری به آن شهردادند.اما درحقییقت بنا وآبادی بوشهر مرهون مجاهدت وکوشش شیخ ناصرخان وشیخ نصرخان واعقاب آنها است که تاسال ۱۲٤۹ هجرت قمری در بوشهر حکومت داشته اند.

شیخ نصرمردی با اراده وبلند همت بوده است.اوحتی برای رفاه وآسایش تجار بوشهری در شیراز اقدام به بنای کاروانسرائی کرد.

شهر بوشهر درحدود یک متر وبیست سانتی متر ازسطح دریا ارتفاع دارد و هوای آن گرم ومرطوب ودر فصل تابستان که ازاواسط اردیبهشت ماه شروع وتا اوایل مهرماه ادامه دارد اغلب حرارب به ٤٦درجه سانتی گراد می رسد.

در بوشهر آب شیرین وجود ندارد وآب چاه های اطراف آنهمه شور وغیرقابل شرب می باشد.درقدیم الایام ،آنان که بضاع وتوانائی داشته اند آب مشروب و کارسازخود را ازچاه های آب شیرین در منطقه سبزآباد وبهمنی که آبی شیرین و گوارا دارد تامین می نمودندوآنان که امکاناتشان اجازه نمی داده است ازآب انبارهای عمومی داخل شهر استفاده می کرده اند.آب مصرف حمامها عموماًاز چاههای داخل شهرکه همه شور وآلوده به املاح دریائی است،تامین می شده است.

کوچه های شهرتنگ وتاریک وبدون سنگفرش وهوای آن متعفن وکثیف و آلوده به گرد وغبار بوده است که سبب امراضی مثل تراخم ودرد چشم دربین اهالی آن شهر می شده است.

ناخوشی های مسری مثل وبا،طاعون،اسهال خونی ،آبله وسل بواسطه آلودگی آب مشروب وعدم رعایت جوانب بهداشت ازامراض شایع درآن شهر بشمار می آمده است .

درآن زمان خانه های شهر بوشهر همه از سنگ های فسیلی بنامی شده که معادن آنها دراطراف آن شهر بحد وفور وجود داشته است.ساختمانها معمولاًدردو

طبقه ساخته می شده اند،ساختمانهائی که دارای سه طبقه باشند بندرت بنامی گردیده است.برای خنک کردن وتهویه وتلطیف هوا درفصل تابستان دربعضی منازل تجار واعیان بادگیرهائی تعبیه می شده که بقایای آن هنوز باقی است.
درایام توقف حضرت باب در بوشهر،شهر به چهار محله تقسیم می شده، به

ص ۱۵

این ترتیب که بهبهانی ها در شمال،دهدشتی هادر قسمت شرق،شنبدی ها که بعدها به کتی هاشهرت یافتند در قسمت غرب وکازرونی ها یا خشابی ها درمرکز شهر می زیسته اند.
بنای گمرک وتاسیسات مربوط به آن در قسمت شمالی شهر قرار داشته و تجارتخانه ها همه درآن حوالی بوده است.
چون شهر بوشهر ازیک طرف در سر راه تجارت باهندوستان وچین وقسمتی ازاروپا وافریقا قرار داشت وازطرف دیگر به شهر شیراز مقرسلطنت کریم خان زند نزدیک بود دارای اهمیت اقتصادی وتجاری شد وبه سرعت روبه ترقی گذاشت.
درآن برهه از زمان جماعتی ازتجارکه ا ز امنیتی نسبی برخوردار وتاحدود قابل ملاحظه ای ازتعدی وتجاوز ارباب قدرت در امان بودند ازشهرهای محل سکونت خود به آن شهر رو آورند.
امنیت راهها وجلوگیری ازچپاول وغارت راهزنان در دوره زندیه نیز عامل موثری برای کوشش وفعالیت تجار مقیم بوشهر در شیراز شد،علی الخصوص بعد از اینکه در سال ۱۷٦۳ میلادی کمپانی هند شرقی بواسطه اجحاف عمال حکومت در بندر عباس شعبه تجارتی خود رابه بوشهر انتقال داد.بوشهر قبل ازایجاد راه آهن سرتاسری درسال ۱۳۱۷ هجری شمسی وتاسیس تشکیلات بندری در خرمشهر از لحاظ اقتصادی وتجارت دارای اهمیت بسیار بود.
در سالهائی که حضرت باب در بوشهر تجارت وزندگی می کردند بوشهر شهر کوچکی بودکه تعداد منازل آن از هشتصد وجمعیتش از شش هزار نفر تجاوز نمی کرد.
متاسفانه درباره صادرات و واردات بوشهر بین سالهای ۱۸۰۰ تا۱۸۵۰ میلادی ارقام وآمار صحیحی که گویای حجم معاملات درآن سئوات ،یعنی ایام تجارت حضرت باب در بوشهر باشد بدست نیامد.ولی برحسب نوشته های مستندی که دربعضی ازکتابها مثل فارسنامه ناصری،آثار عجم ،گزتی یر۲۲ ویا در دفاتر و صورت حسابهای بعضی ازتجار آن زمان بدست آمده است،معلوم ومسلم است که بوشهر شهری پرجنب وجوش،پررونق ومرکز فعالیت وکوشش تجار بوده است.
بطور مثال هندوستان کالاهای صادراتی خود رابه مقصد ایران وروسیه ازطریق همین بندر به این دوکشور می فرستاد.
می دانیم وسیله حمل ونقل مال التجاره در ایام حضرت باب د رخشکی چهارپا ودردریا کشتی های شراعی بوده است.درخشکی به علت وجود چهار کوه عظیم و گردنه های صعب العبور بین راه شیراز وبوشهر وسیله حمل محموله ها قاطر یاالاغ بوده است ودر دریا کشتی هائی که به اسم بغله نامیده می شده اند.همانطوری که در

ص ١٦

کشتی ناخداها مسئولیت حفظ ونگاهداری امتعه تجاری را به عهده داشته اند،در خشکی این وظیفه به عهده قافله سالارها بوده است که در برابر آن مبلغی به عنوان انعام دریافت می کرده اند.
در صورت حسابهای حضرت باب بکرات اسم بغله را می بینیم .محقق سخت کوش،احمد اقتداری که تحقیقات وپژوهش های بسیاری درتاریخ وجغرافیای خلیج فارس،بحرعمان،اقیانوس هند ودریای چین بعمل آورده وراجع به کشتیرانی دراین دریاها چندین کتاب نوشته است،بغله را به شرح زیر تعریف می کند:
" بغله برای سفرهای دور دست دراقیانوسهند مورد استفاده قرار می گیرد.
قسمت عقب آن پهن وسکان یعنی فرمان آن باماشوه وبلم وبوم فرق دارد،بدین توضیح که سکان ماشوه وبلم وبوم در قسمت عقب کشتی که آن را تفرنامند بطور

آزاد قرار دارد در صورتی که سکان بغله از سوراخی که در قسمت عقب کشتی تعبیه شده وتا سطحه کشتی امتداد دارد عبور داده می شود وقسمت زیادی ازسکان این کشتی مخصوصاًوقتی که جهاز باززیاد داشته باشد در زیر آب قرار می گیرد.
سکان این جهاز تقریباًشباهتی باکشتی های بخاری امروز دارد.درقسمت سینه بغله درمنتها الیه برآمدگی بلند سینه جهاز شکل سروگردن طوطی رانشان می دهد که ازچوب ساخته شده وبرآن نصب است بطوری که طوطی سرخود را برگردانده وبه عقب یعنی به درون جهازمی نگرد."

اوضاع اجتماعی،تجارت وکشاورزی ایران در دوران حضرت باب

اوضاع اجتماعی

حکومت ایران ازدیر زمان بصورت استبدادی مطلق یانیمه مطلق اداره می شده است وشاه در راس آن صاحبت جان ومال مردم بوده است.قانون به معنای واقع یا وجود نداشته ویا اگر چیزی به این اسم معمول بوده است،شاه خود رابالاتر ازآن می دانسته ومردم را ازحق مسلم خویش در تعیین سرنوشت اقتصادی وسیاسی جامعه محروم می ساخته است.دراین میان ،نقش موثر علماءدین را در پیشبرد مقاصد اجتماعی ،اقتصادی وسیاسی تحت لوای قوانین شرع نمی توان نادیده گرفت.
گرچه همیشه میان دولت وعلماء دین اختلاف نظر وجود داشته است ولی به این دلیل که علماء ومذهبیون صاحب نفوذی موثر وبی چون وچرا درمیان توده مردم بوده اند،باکمک آنها اقداماتی راکه بامنافعشان برخورد کرده است با تمسک به حربه دین واجرای قوانین شرع کان لم یکن نموده ،به امیال ومقاصد خود جامه

ص ۱۷

عمل می پوشانده اند.اعمال این رویه گاهی در اوج وگاهی در حضیض ادامه می یافت تانوبت حکومت به صفویه رسید.
می دانیم که قبل ازروی کار آمدن این دودمان مردم ایران همه یا اکثراًپیرو مذهب تسنن بودند ولی بعدازاینکه شاه اسمعیل سرسلسله این خاندان در سال ۹۰۷ هجری قمری زمام سلطنت را به دست گرفت مذهب شیعه امامیه رادرایران رواج داد وبه مرور ایام اکثرین مردم ایران مذهب شیعه را پذیرفتند وعلماءاین طریقه بواسطه دانشی که داشتنددرسلک رجال کشور بیرون آمدند وبه دبار سلاطین راه یافتند.یکی ازمعتبرترین ومهمترین آنها آخوند ملامحمدبا قرمجلسی بود که در ترویج مذهب تشیع کوشش فراوان نمودو به نشراخبار واحادیث ازلسان پیغمبر و ائمه اطهارپرداخت وعلماءاین مذهب را به کمال قدرت رسانید .اما پس ازسقوط صفویه وحکمرانی افاغنه که سنی مذهب بودند نفوذ علمای شیعه ازمیان رفت و این وضع تا زمان سلطنت کوتاه نادرشاه وکریم خان زند نیز ادامه یافت.
سپس درزمانیکه آقامحمد خان درکار تاسیس دودمان قاجاریه بود،تشخیص داد که تسلط علمای دین برقلوب مردم عامل اساسی درجهت مشروع شاختن سلطنت وحکومت وی خواهد بود.بنابراین آنان را توقیرواحترام کرد وبرای استحکام بخشیدن به موقعیت آنها خود نیزبه انجام فرائض دین پرداخت وازاینجا نفوذ وسلطه علما رادرمیان مردم تشویق کرد.برطبق اسناد ومدارکی که در دست است می بینیم که کاراین نفوذ وسلطه بدانجامی رسد که علمای دین علاوه برتمتع ازجمیع مواهب زندگی،درتمام امور مملکتی رسماًوعلناًدخالت می کنند وبا فتاوی خوددولت را منقاد کرده وعوام الناس را به هرا راهی که مصلحتشان ایجاب می نمایدسوق می دهند وبالاترازآن به منظور استفاده هرچه بیشتر، امکان اندیشه وتفکر را ازتوده مردم سلب وخرافات واوهام را در ذهن آنان جایگزین می نمایند.ازجمله اینکه سوادآموزی را برای طبقه نسوان غیرمجاز دانسته،ازدواج دختران را در سنین نوجوانی ملزم شمرده وبه این ترتیب سبب می شوندکه نیمی از جامعه انسانی فلج وبیهوده ببار آید.آنهابه این اصل اساسی که پایه وشالوده حیات اجتماعی هرقوم وملتی تعلیم وتربیت همه افراد آن است کوچکتژین توجهی مبذول نمی داشتند وتحصیل علوم را،درمکتب خانه های ابتدائی آن روز،تنها به اولاد ذکور پاره ای ازخانواده ای اعیان که تعدادشان ازشمار انگشتان تجاوز نمی کرد اختصاص می دادند.

درچنین اوضاع واحوالی که مردم زیر فشار مظالم حکومت ودرسخت ترین شر ایط اقتصادی،اجتماعی وسیاسی روزگار می گذراندند وخمودت وجمودت فکری درمیان پیروان مذاهب مختلفه اسلام علی الخصوص شیعه امامیه دراوج کمال بود،

ص ١٨

شیخ احمد احسائی که ازجمله پیروان طریقه اخباری درمذهب شیعه بود با اندیشه ای تازه مکتبی به وجود آورد که تاحد زیادی پرده اوهام ،خرافه پرستی وافکار سخیفه ای را باگذشت قرون واعصار درمعتقدات حزب شیعه رخنه کرده بود بردرید وابوابی ازنواندیشی ودانش گرائی دراین مذهب ارائه نمود که به مکتب شیخیه شهرت یافت وبعد ازاو حاج سیدکاظم رشتی اندیشه وافکار استادش را دنبال کرد وبه مکتب شیخیه نضجی کامل بخشید ودر تنویر افکار نفوس وحاضر کردن پیروان آن مکتب برای قبول ظهور موعود کوشید.

حضرت بهاءالله می فرمایند ٢٣:

" ازصدر اسلام اکثری دربحراوهام وظنون مستغرق، بعد ازخاتم انبیاءو ائمه طاهرین دونفس به حق واصل وبه طراز آگاهی مزین،مرحوم شیخ وسید علیهما بهاءالله الابهی و تایید بر سید بشر٢٤ .آن دونفس نمودند اناکنا معهما وسمعنا منهما مالا اطلع به الا الله العلیم الخبیر ٢٥.بشرف آن دونفس نفوس مقبله به شطر شین ٢٦ توجه نمودند وبه مطلع فیض ومشرق علم فائز گشتند واین ازفض آن دو وجود مبارک بود..."

ظهور دیانت بابی وپیدایش افکار نوین واندیشه های تازه ای مبنی براتحاد و اتفاق ویگانگی درمیان جوامع بشری وحفظ حقوق انسانی وبرادری وبرابری و تعمیم معارف وتسری دانش درسطوح عالی ونیز برابری زن ومرد وسایر احکام و مواضیع که در شریعت بابی به آنها اشاره شده است.افکار بسیاری ازطبقات مختلف راکه درمیان آنها ازعلمای دین وطلاب واشراف وتجار گرفته تامردم کوچه و بازار دیده می شد به خود جلب کردوسبب گروش آنها به حضرت باب گردید. این گروه باحرارتی شدید وتهور وشجاعتی دلیرانه به نشر وتبلیغ آن شریعت پرداختند ودر ایقاظ وآگاهی مردم کوشیدند.

با پیشرفت سریع دیانت بابی در ظرف یک مدت کوتاه،علماءپایه های قدرت خود را متزلزل دیدند ومحسوساًمشاهده نمودندکه بانشر این افکار وپیشرفت این دیانت بساط فرمانروائی وسلطه جوئی آنان بزودی پیچیده ومنطوی می گردد ومردم از ربقه اطاع آنها خارج می شوند.از این رو ،عمزماًدرتمام ایران وحتی در قراء وقصبات به مخاصمت ومقاومت با پیروان این شریعت کمر بستند وباتحت فشار قرار دادن حکومت وتسلطی که برمردم داشتند درامحاءواعدام وبراندازی بابیها سعی وافر نمودند واز هیچ ظلمی درحق آنها فروگذار نکرده وبه احدی ابقا ننمودند.

تجارت ،حساب وحسابداری

ازهنگامی که ایران مورد تاخت وتازاعراب بادیةالعرب قرار گرفت اساس

ص ١٩

اقتصاد این کشور فرو ریخت وبعد ازآن نیز بواسطه رویداها وانقلاب های سیاسی پی در پی وناپایداری حکومت های ناحیه ای وهمچنین اختلافات وخصومتهای داخلی بین فرمانروان ورجال کشور وعلاوه برآن ناامنی های طولانی درشهرها و طرق وشوارع امرتجارت رونق نمی گرفت.زعمای مملکت ومتصدیان امور که صاحب قدرت مطلقه بودند وبه ضرب شمشیر وهجوم های وحشیانه فرمان می راندند، اغلب ازدرک علم اقتصاد وتجارت بی بهره بودند وبه جای کوشش در راه توسعه و گسترش امور تجارت واقتصاد تمامی افکارشان حصر درمحافظت وابقای سلطه و نفوذ خودشان بود.این نابسامانیها تا دوران حکومت صفویه درقرن دهم هجری قمری ادامه پیدا کردوسبب شد که تجارت ایران تنها به معاملات داخلی فاقد اهمیت بدل شود.

اشاره دلاواله تاجرونیزی که درزمان شاه عباس صفوی به ایران آمد می رساند که این کشور درهمه امور ازجمله تجارت در زمان پادشاه نامبرده درحال توسعه و

پیشرفت بوده است.وی نیزمی نویسد علاوه براجناسی که به توسط برادران شرلی از کشور انگلستان وارد بازاراهای ایران می شد،عده ای ازافسران ومهندسان هم دربندر میناب به تهیه کشتی های جنگی اشتغال داشتند وصاحب منصبان انگلیسی در لار به انتظار امامقلی خان فرمانروای فارس بودند تادرمعیت اوبرای استخلاص جزیره هرمز به میدان جنگ بروند.

متاسفانه قبل ازاینکه این اقدامات به نتیجه رضایت بخشی برسد مسئله مرگ شاه عباس وافول سلطنت صفویه پیش آمد.شاهزادگانی که بعد ازشاه عباس زمام امور کشور را به دست گرفتند،به دلیل خصومتهائی که بایکدیگر داشتند وایجاد کارشکنی هاو بدتراز همه عاری بودن ازفنون کشورداری نه فقط مسبب وخامت اوضاع اقتصادی وبالاخص تجارت گردیدند بلکه به انقراض سلطنت پهناور صفوی کمک کردند.دنباله این خرابیها دردوران تسلط گردنکشان افغان ادامه یافت ودر زمان سلطنت محدود نادرشاه افشار وحکومت افشاریه نیز وضع به همین منوال پیش رفت ومسئولان امورنتوانستند درجهت بهبود اوضاع اقدامی جدی به عمل آورند.

بعد ازافشاریه ،کریم خان زندسرسلسله خاندان زندیه کوشید تابا اقداماتی همه جانبه به ترمیم خرابیها بپردازد.وی با تقویتی که ازتجار صادرکننده ایران می نمود سبب شد که وضع تجارت ایران صورتی تازه به خود بگیرد ودر راه پیشرفت قدم بردارد.درهمین زمان بودکه کمپانی هند شرقی شعبه خود را دربندر عباس افتتاح نمود وسپس به دلیل مزاحمت هائی که حاکم بندرعباس ونیزمردم این شهر در راه انجام امور تجاری آنها ایجاد کردند،محل کار خود را ازآنجا به بوشهر که در آن ایام موقعیت تجاری وگمرکی چندانی نداشت انتقال داد ومورد حمایت کریم

خان قرار گرفت .درنتیجه این اقدام تجارت داخلی ایران بطور اعم وتجارت خارجی بطوراخص وارد مرحله جدیدی شدکه تاهنگام مرگ کریم خان ادامه یافت.

کریم خان درزمان حکومت خویش درسمت شرقی بازار وکیل کاروانسرای وسیعی بنا نمودکه بعدها به کاروانسرای گمرک مشهور شد.کالاهای وارده دراین کاروانسرا تقویم قیمت می شد وحقوق گمرکی آنها بعنوان عشور وخراج به نسبت صدی دو ونیم ازاصل قیمت کسر ازصاحل کالا دریافت می گردید.حجرات این کاروانسرا بعدها بوسیله وارث کریم خان به تجار شیرازی ازجمله جد حضرت اعلی فروخته شدو سالهابعد نیز حاج میرزاابوالقاسم،پسرعموی خالهای مبارک،حجره دیگری ازاین گمرک راخریداری کردکه قباله آن هنوز باقی است.

بعد ازمرگ کریم خا،هرج ومرج وبیدادگری های اخلاف وی ونیزسرکشی وتجری ایلات و عشایر در راهزنی وسرقت مال التجاره ها وچپاول دهات نمی توانست دروضع عمومی مردم شهر وبخصوص در اوضاع اقتصادی بی تاثیر بماند.ازاینرو ،باردیگر بازار تجارت کساد شد ورونق معاملات ازدست برفت و داد وستدها تامدتی بحال رکوددر آمد.نقدینه ها،جواهرات وطلاآلات ازترس هجوم یاغیان در زیرخاک مدفون گردید.مالکین باپرتاب قباله املاک خویلش به خانه همسایگان ازخود سلب مالکیت کردندو درنتیجه این وقایع ناامنی وقحط و غلا جایگزین امنیت وکسب وکار شد.دنباله این وضع نابسامات تاانقراض خاندان زندیه وروی کارآمدن حکومت قاجاریه کشیده شد. درسالهای اولیه حکومت این خاندان برای ترمیم خرابیها نه فقط فعالیتی صورت نگرفت بلکه براذیت وآزارو اجحاف به مردم افزوده شد،بطوری که باباخان حاکم فارس که بعدها به نام فتحعلی شاه براریکه سلطنت نشست به مصادره اموال مردم پرداخت وچنان ستم روا داشت که حتی گروهی جلای وطن کردند وبه هندوستان پناه بردند .امادر سالهای بعدی و هنگام سلطنت وی بدلیل تغییر شرایط بتدرج بازار کسب وکار رونقی نسبی حاصل نمود وامور گمرکی رواج گرفت،ولی درهمان حال به منظور ایجاد روابط دوستی و ابرازحسن نیت نسبت به اتباع وبازرگانان خارجی اعمالی صورت می گرفت که با نیت اصلی دولت ایران مغایر بود یعنی مفاد قراردادهای منعقده فیمابین دولت ایران ودولتهای خارجی راکه درآنها رعایت رحقوق مالی طرفین الزام آور بود نقض می کرد، بطور مثال درسال ١٢٢٣ هجری قمری فتحعلیشاه فرمانی به اسم حسینعلی میرزا

فرمانفرماکه از ۱۲۱٤ به مدت ۳٦سال درفارس حکومت کردوآرامشی نسبی
بوجود آورد صادرنمود مبنی براینکه خراج اسبهای صادراتی تجار انگلیسی به
مقصد هندوستان مطالبه نشود ویا محمدشاه که برروی صادرات ایران تکیه داشت و
می خواست به ترتیبی جبران خسارت مالی تجار را بنماید،درعیار مسکوکات طلاو

ص ۲۱

نقره تغییراتی دادوصدوراین دوفلزقیمتی را به هرعنوان ممنوع کرد وبطور
چشمگیری موجب کاستن ارزش پول ایران گردید.
از اینها گذشته،عاملی که مسبب رکود بازار تجارت وبالمآل اقتصاد کشور
می شد،جنگهای طولانی میان ایران وعثمانی ازیک طرف وایران و روسیه ازطرف
دیگر بود تاسرانجام این جنگها به پایان رسید ومنجر به انعقاد وامضاءعهدنامه
گلستان وقرار داد ترکمنچای شد.در قرارداد اخیر به دولت رسیه حق داده شدکه در
هرکدام ازشهرهای ایران که صلاح می دانست نمایندگان تجارتی داشته باشد یا
کنسولگری تاسیس نماید وبعلاوه بااحرازحق مالکیت برای اتباع خویش خانه،
مسافرخانه ومحل کار بسازد.به ترتیب رابطه تجاری روسیه با ایران تقویت گردید
وایران بصورت بازاری برای آن کشور درآمد.
دولت انگلستان نیز برای بدست آوردن امتیازات مشابه ازپا ننشست وبا
تدابیری که بکاربست اجازه یافت در رشت وتبریز کنسولگری دائرنماید واز طریق
بادکوبه ودریای خزر به ایران مال التجاره حمل کند.اعطاء این امتیازات به جائی
رسیدکه عباس میرزا باصدور دستوری ازمسئزلین امرخواست که حقوق تجارتی
انگلستان در شمال ایران رعایت واز آن حمایت شود.درخصوص اهمیتی که دولت
انگلستان برای تجارت باایران قائل بود نامه هائئی را که ازطرف دولت مذکوربه
ترتیب به سر هارفورد جونز ۲۷ وسر گور اوزلی ۲۸ بین سالهای ۱۸۰۷ و۱۸۱۰
میلادی نوشته شده است بامضامینی بصورت زیرمی خوانیم :
این کمال رضایت ماست که درخلال اقامت درایران وسایلی برای فروش زیاد
کالاهای انگلیس درایران پیدا کنید وراوابط بازرگانی وداد وستدرا بین ایران وهند
تجدید نمائید وتوصیه می کنیم که مخصوصاًدرباره موقعیت ایران ازلحاظ
فرآورده ها ،تجارت ،واردات وصادرات خاص آنجا درحدی که امکان پذیراست دقت
وتحقیق کنید وراه افزایش مصرف کالاهای اروپائی ازقبیل منسوجات پشمی،
فلزات،چینی آلات وغیره را درآنجا معلوم نمائید.
نمونه دیگر:
اگر درنتیجه قرار داد بازرگانی ماوپادشاه ایران لازم است تعدادی ازاتباع
انگلیس درایران اقامت گزینند مصلحت این است که شمابلافاصله ازشهرهای بزرگ
وکوچک ایران که درآنها ایجاد کارخانه ها یا نهادهای دیگر بازرگانی مقرون به
صرف امکان پذیر است اطلاعاتی به دست آورید وبرای حفظ امتیازاتی که به
بازرگانان ما داده می شود ونیز به منظور رعایت نظم درمیان آنان،مامورین یا
کنسولهائی منصوب سازید وبه ترتیب کاری کنید که بازرگانی به راه پیشرفت وترقی
افتد وامنیت برای اتباع ما فراهم شود.۲۹

ص ۲۲

در طول سلطنت پادشاهان اولیه سلسله قاجار که امر تجارت گسترشی نسبی
یافت بنادر جنوبی ایران یعنی بوشهر،بندرلنگه،بندر عباس وچاه بهار دارای موقعیتی
خاص ومهم شدند.ازاین بنادر بود که کالاهای مصنوع انگلستان وهندوستان وارد
وامتعه صادراتی به قصد هندوستان،عراق ،سوریه ،فلسطین وحتی کشورچین صادر
می شد.دراین میان بوشهر ۳۰ درمرحله اول اعتبار وبندر عباس درمرحله دوم قرار
داشت.صدور و ورود کالا ازبنادر شمالی ایران نیز مورد توجه بود.آ .ک. س.
لمبتن ۳۱ در کتاب "سیری درتاریخ ایران بعد ازاسلام"صفحات ۹-۲۳۸ آماری به
دست می دهد که ارقام آن به ترتیب گویای اهمیت هرکدام ازاین بنادر می باشد
"صادرات ایران در سال ۱۸۲۱- ۱۸۲۰ به پوند انگلیسی:
بندر بوشهر ۳۰۵۰۰۰

بندر بارفروش ۲۱۵۰۰۰
دیگر بنادر گیلان ومازندران ۳۵۰۰۰
بناد رکوچک خلیج فارس ۱۰۰۰۰"

اشیاء واجناس صادراتی و وارداتی ایران در دوران رونق تجارت باکشورها و مناطق دیگرازجمله انگلسنان،شرق افریقا،عثمانی(ترکیه)هندوستان وچین بین سالهای ۱۸۲۰ تا۱۸۷۰ میلادی ازاین قرار بوده است:

صادرات از:

بندر بوشهر

طلا، پنبه ،ابریشم خام،قالی ،اسب، برنج،حبوبات، خشکبار، شراب،گلاب، گل سرخ،موم، کتیرا،صمغ،انقوزه ،توتون ،تنباکو وبالاخره تریاک که به صورت رایج ترین وپردرآمدترین امتعه تجارتی درآمد.

بندر بصر

ادویه ،صمغ ،مازو،شال کرمانی ،برک خراسانی،پوست بره،شتر واسب.

واردات از:

انگلستان

انواع دارو، آهن، سرب ،فولاد،قلع ومس،.

شرق افریقا

کنیز وغلام سیاه

عثمانی (شامل قسمت هائی ازجنوب اروپا،شمال افریقا ومنطقه وسیعی از آسیا)

خرما،قهوه وبعضی اجناس اروپائی ازطریق حلب.

هندوستان

ص ۲۳

منسوجات بنگالی،چیت هندی،شال کشمیری،پنبه تابیده (ریسمان)،پارچه های زردوزی شده (زری)،وبنارس . ادویه ازقبیل فلفل ،زنجبیل ،هل،میخک ،جوز هندی، دارچین ،زردچوبه وهمچنین چای وقهوه ،نیل وخیزران.

چین

چای ،ظروف چینی گل مرغ وطلاآلات.

حجم صادرات ایران به روسیه را در سال ۱۸٤٤میلادی به مبلغ ۲۳۵۷۵۰ پوند انگلیسی و واردات را ازآن کشور به ۱۲٦۰۰۰ پوند برآورد کرده اند.

به هرحال،رونق وتوسعه تجارت ایران تااشتغال حضرت باب به این امرو حتی تازمانی بعد بعد ازآن ادامه یافت ولی باوصف این،اغلب ناامنی راهها به سبب قطاع الطریق وسارقین که وسایل حمل ونقل ومال التجاره را به یغما وچپاول می بردند سبب رکود وعقب ماندگی کار تجارت می شد.ناامنی بیشتر در راههائی که محل عبور ومرور ایالات وعشایر بود وجود داشت یعنی اغلب افراد چادر نشین که با ساکنین دهال در مسیر ایل دوستیس و رفاقت داشتند بادستیاری یکدیگر راه رابر قافله ها می بستند ومال التجاره آنهارا به یغمامی بردند.بعضی اوقات مامورین حکومتی موفق به استرداد مال التجاره ها ازچنگ سارقین می شدند ولی استخلاص آنها ازدست حاکم ممتنع ومحال بود.مکتوبی از حاجی میرزاسید محمد،خال اکبر،دردست است که یک یازاین موارد را به شرح زیر توضیح می دهد:.

"مقادیری قند بوسیله کاروان سیوندی ازبوشهر به شیراز حمل کردم درحوالی بوشهر سارقین گرمسیری آنها رابه غارت بردند .مسئول کاروان خودش را به بوشهر رسانیددرحالی که من درمجلس روضه خوانی حاکم بوشهر بودم.کاروانسالار جریان

واقعه را اظهار داشت.من گفتم چه می توان کرد ولی حاکم چندین نفر سوار و تفنگچی های محلی را به سراغ آن طایفه سارق فرستاد وقندها را پس گرفت ولی نه ازاصل ونه قیمت آن مال التجاره چیزی به صاحب مال نپرداخت."
علاوه براین،دزدهای دریائی که اغلب ازطرف شیوخ ساکن جزائر خلیج فارس تقویت می شدند،امتعهای ار که ازممالک شمال افریقا،عربستان،هندوستان وچین باکشتی های بادی از نوع بغله به بندر بوشهرحمل می شد مورد تطاول وغارت قرار می دادند وسرنشینان آنها را می کشتند ویا به اسارت می بردند.این ناامنی های دریائی،سرانجام،در طول زمانی دراز بامداخله دولت انگلستان وارسال چندین کشتی جنگی به خلیج فارس پایان پذیرفت وآرامش برقرار گردید.
بهبود شرایط ازهرجهت به رونق کاروتجارت حضرت باب وخاندان ایشان کمک کرد.دراین حال میراز سیدعلی خال اعظم دریکی از حجرات کاروانسرای گمرک شیرازکه سالها قبل از ورثه کریم خان زند خریداری شده بود و

ص ٢٤

بعضی دیگر در بوشهر وجمعی در یزد وبالاخره گروهی دراصفهان ،طهران وقزوین به فعالیت خویش ادامه دادند ودر بندرعباس نیز دفترنمایندگی تاسیس نمودند.
بعد ازسال ١٢٧٠ هجری قمری حاجی میرزا محمدعلی ابن خال اکبر که با حضرت باب تفاوت سنی زیادی نداشت به هودوستان رفت ود ربمبئی ساکن شدو در حدود دوسال بعد به هنگ گنگ سفرنمود ودر شانگهای تجارتخانه وسیعی بنیان نهادکه ازآن طریق پارچه های حریر،ظروف چینی،نقره،چای وسایر امتعه ساخت آن کشور رابه ایران حمل کردوازاین راه منافع کثیره به دست آورد.
همانطور که گفته شد بعداز تسخیرایران به دست اعراب درتمام شئون کشور تغییراتی حاصل شدکه همه امور ازجمله امر تجارت وبالمآل مسئله حساب و حسابداری را تحت تاثیر روش آنها قرارداد.بدین معنی که محاسبات دیوانی وسپس نگاهداری حساب بوسیله قاطبه مردم به صورت ارقام سیاقی درآمد و واحدپول دینار نامیده شد.این ترتیب درطول حکومتهای مختلفه وتااوایل سلطنت رضاشاه پهلوی باقی ماند.در اوایل دوران حکومت این پادشاه بانک ملی ایران تاسیس گردید وبرای نگاهداری حسابها روش اروپائی بکارگرفته شد،نام واحد پول که درزمان ناصرالدین شاه ازدینار به قران تبدیل یافته بود به ریال تغییر کرد وواحد وزن کیلوگرم خوانده شد.

کشاورزی

کشاورزی سنتی تااوایل قرن بیستم درایران رواج داشت وغالب مردم ازآن طریق امرار معاش می کردند.متاسفانه ،بواسطه فقدان آمار وگزارشهای لازم نه از مقدار اراضی زیرکشت درآن زمان اطلاعات صحیحی دردست است ونه ازروابط شهرنشینان ،روستائیان وایلات وعشایر...
در اداره امور کشاورزی سنتی نسق بندی به معنی تنظیم امور زراعی شامل زمین،آب،بذر وسایل کار وخودکار است که درهرقسمت ازایران روش خاصی داشته است.درمنطقه فارس باجزئی تغییراتی درهرکدام ازنواحی،به رویه زیرعمل می کرده اند:مالک صاحب زمین وآب ومسئول تهیه بذر وزارع عهده دار کشت و زرع وفراهم نمودن ابزار کار بوده است،محصول شتوی هنگام خرمن بعد ازپرداخت سهم کدخدا،مباشر،دشتبان،دروازه بان ،نجار،آهنگر وحتی حمامی محل ،میان مالک وزارع برحسب تملک عواملی که ذکر شد به نسبت دوسهم مالک ویک سهم زارع تقسیم می گردید .درضمن پرداخت مالیات،مخارج قنات وتقاوی (کمک به زارع ازهر لحاظ)به عهده مالک بود.
در بعضی ازبلوکات که مزرعه باآب چشمه یا رودخانه آبیاری می شد،دوسوم

ص ٢٥

محصول خالص به زارع ویک سوم به مالک می رسیدودر بعضی موارد که مالک قسمتی از ابزار کار مثل گاو یا الاغ یا وسایل دیگر را فراهم می کرد،پس ازپرداخت مخارج اولیه محصول باقیمانده به نسبت سه ویک میان مالک وزارع تقسیم

می گردید.
درمورد صیفی کاری که زارع متحمل زحمت بیشتری می شد،در تقسیم
محصول دو رویه معمول بود.یا سه سهم به مالک ودوسهم به زارع تعلق می گرفت
ویا به نسبت نصف ونصف که درمورد محصول باغها نیز معمول بود تقسیم
می شد.

ص ٢٦
یاد داشتها
١- لوکان العلم فی الثریالتناوله رجال من فارس.
٢- والذی نفسی بیده لوکان الایمان بالثریالتناوله رجال من فارس.
٣- بعثنا علیکم عباداْلنااولی باس شدید.
٤- ستدعونالی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم اویسلمون.
٥- فارسنامه ناصری،گفتار اول ،صفحه ٢٣٧.
6- Thmas Herbert
7- Traverier
8- Chardin
9- Sherley
10- Pietro Della Valle
١١- سفرنامه پنترو دلاواله بوسیله جان پینکرتن از ایتالیائی به انگلیسی ترجمه شده ودر سال ١٨١١ میلادی به چاپ رسیده است ودرکتابخانه بادلین Bodleian (آکسفورد انگلستان)ثبت است.قسمتی ازاین ترجمه را شجاع الدین شفا به فارسی برگردانده ودر سال ١٣٤٨ هجری شمسی بوسیله بنگاه ترجمه ونشرکتاب در طهران منتشر شده است .
١٢- امامقلی خان پسر الله وردی خان اصلاْاهل گرجستان بوده است. این پدر وپسر هردو از اعاظم سرداران سپاه قزلباش در دوره سلطنت شاه عباس کبیربوده وتمامی منطقه فارس از بهبهان تا بندر عباس همه درتحت اوامر وفرمان آنها بوده است .
خاندان بازیار شیرازی واقتداری لاری از احفاد امامقلی خان که به نام سلطان فارس مشهور بوده است می باشند.
13- Don Garcia de Silva y Figueroa
14- Thomas Moore
١٥- در اینجا قسمتی ازیکی ازاشعار این دیوان را که درباره بند امیر سروده شده ولیلی ایمن به فارسی برگردانده است می خوانیم:
درکنار بند امیر بوته گل سرخی روییده ،
وبلبلی همه روز به دورش غزلسراست ،
به هنگام خردسالی نشستن درمیان گلها،
وشنیدن آوای مرغان خوش الحان برایم رویائی شیرین بود.
آن بوته گل ونواهای خوش را هرگز فراموش نمی کنم،
وچه بساکه هرسال درهنگان شکفتن گلها،
باخودمی گویم: آیا هنوز هم بلبلی درآنجا نغمه می سراید؟
وآیا هنوز درکنار بند امیر گلها همچنان می درخشند؟

ص ٢٧
نه،گلهائی که برفراز امواج رود آویخته بودند پژمردند،
ولیکن تاهنوز باطراوت بودند،نوگلانی ازمیان آنها دست چین شدند
وازآنها چکیده عطری گرفته شدکه بوی خوش تابستان را به به مشام می رساند،و
خاطره لذتی گذران سالهاست که آن عطر رابه مشامم می رساند،
ودر روح من نیز طراوت آن گلها در کنار بندامیر
همچنان درخشش خود را حفظ کرده اند.
١٦- سفرنامه نیبور توسط پرویز رجبی به فارسی ترجمه شده است.
١٧- در ویرانی شهر شیراز وآزار واذیت مردم آن نه تنهاآقامحمدخان واعوان وی

دخالت موثرداشتند بلکه جانشینان خودکریم خان،بی رحمی وستم را به حد اعلای درجه رساندند.ازجمله صادق خان برادر ناتنی کریم خان که در وقت مرگ او در بصره حکومت می کرد باعجله به شیراز آمد ودربه دستآوردن قدرت کوشید.
صادق خان وجانشینان دیگر کریم خان هریک بنوبه خود در طول مدت کوتاه حکومتشان با استفاده ازقدرتی که داشتند اموال وزخارف مردم را به یغمابردند.
میرزا محمد کلانتردرکتابی که به نام "روزنامه کلانتر"تالیف کرده است،بااشاره به حکومت صادق خان می نویسد: "به تاریخ دوم جمادی الاولی به سمت اصفهان روانه شدیم،محصلان بعد ازحرکت ماکاری به فقرای شیرازی کردند که احیای مراسم محمودی وچنگیزی به عمل آمد وصدهزارتومان ازمردم گرفتند وخود متصرف شدند."

18- Niebuhr,Carsten

۱۹- به طوری که شهرت دارد این قرآن به خط سلطان ابراهیم ابن شاهرخ تیموری پسر امیر تیمور گورکانی حاکم فارس نوشته شده است.

20- Cornelis de Bruyn

۲۱- فارسنامه ناصری،گفتاردوم، صفحه ۲۲.

22- Gazeteer

۲۳- برگرفته ازلوحی به نام احمد مائده آسمانی .
۲٤- به ترتیب منظور،شیخ احمد احسائی،سیدکاظم رشتی وحضرت باب است.
۲۵- مضمون فارسی:ماباآن دونفر بودیم وازآنها شنیدیم آنچه را که جزخداوند دانا برآنها آگاه نیست.
۲٦- منظور شیراز است.

27- Sir Harford Jones

پرونده شماره ۲-٦۰ دسامبر ۱۸۰۸ م در PRO.

28- Sir Gore Ouseley

ص ۲۸
پرونده شماره ٤-٦۰ ژوئیه ۱۸۱۰ م در PRO .
۲۹- ن ک به سیری درتاریخ ایران بعد ازاسلام،صفحات ۲۲۷-۲۲۸. عبارات با قدری تعدیل نقل شده اند.
۳۰ - چارلز ادوارد دیویس درکتابی که به عنوان پایان نامه دکترای خویش تالیف نموده است،می نویسد:بوشهر ازنظر اهمیت تجارتی در اواخر قرن نوزدهم میلادی "کلید ایران "نامیده می شد.امادر سالهای بعدی یعنی تقریباًازسال ۱۹۳۰ شهرت و ارزش خود را ازدست داد.

31- Lambton,A.K.S.

ص ۲۹
فصل دوم
حیات حضرت باب از ولادت تا ازدواج
مقدمه
می دانیم آنچه ازتاریخ حیات حضرت باب درکتب وآثار باقی مانده است همه درباره حوادثی است که بعداز بعثت آن حضرت به وقوع پیوسته وبوسیله مورخین جمع آوری وبه رشته تحریر کشیده شده است.متاسفانه تاریخ حیات وزندگی آن حضرت چه درارتباط با دوران طفولیت واوان کودکی وچه بعد ازآن یعنی دوران نوجوانی و جوانی ونیز ایام تجارت در شیراز وبوشهر دقیقاًبررسی نشده ودر جائی ضبط نگردیده است.
پروفسور براون ۱ درمکتوب مورخه نوزدهم آپریل میلادی به موقرالدوله ۲ که از منتسبین حضرت باب بودمی نویسد: "امیدوارم بتوانید برایم اطلاعات بیشتری درخصوص نقطه بیان بدست بیاوریدتحمین ولادت او،اوایل عمرش ،قیافه وچهره و قامتش،وگمان می کنم کسانی باید در شیراز باشند که می توانندا او را بخاطر بیاورند.من بسیار بسیار شایقم که تادیر نشده آنچه بتوانم در خصوص این مرد شریف وبزرگ تحصیل کنم."

مع التاسیف منتسبین وآنانی که آیام زندگانی حضرت باب را درک کرده و برعهده آنان بودکه دانستنی ها ومشاهدات خود را به رشته تحریر درآورند واثری نفیس ومستند ازخود به یادگار گذارند،غفلت ورزیده وچیزی دراین باره ننوشته اند.
از والد نگارنده این سطور که سالیانی ازاواخر ایام زندگانی حرم حضرت باب و اخت حرم،جده خویش،را درک کرده واز فیض ملاقات واصغاء خاطرات بعضی از متقدمین دوره بابیه وهمکلاسان آن حضرت مستفیض شده یادداشت هائی باقی مانده است که تاحدود قابل ملاحظه ای مارابه مقصود نزدیک می سازدوبا اعتماد

می توانیم آنها رادر ردیف اسناد تاریخی ضبط نمائیم.
اگرچه این یادداشته هاگویای تمامی وقایع حیات حضرت باب در دوران صباوت وخردسالی ونوجوانی نیست ولی تا آنجاکه ما را به وجه امتیاز آن حضرت باسایر مردم درزندگی خانوادگی واجتماعی آشنا می کند قابل استفاده است.
ولادت،۳ کودکی وایام تحصیل
میرزا علی محمد٤ معروف به باب پسر آقامیر محمد رضا درلیله اول محرم ۵ سال ۱۲۳۵هجری قمری مطابق با بیستم اکتبر ۱۸۱۹میلادی در شیراز چشم به جهان گشود.تولد مبارک در منزل آقامیرزا علی عموی والده شان اتفاق افتاد.
مادر حضرت باب موسوم به فاطمه بیگم دختر حاج میرزا محمد حسین از سادات حسینی شیراز می باشد.پدر ومادر حضرت باب هردو ازمردم شیراز و نسب آنها به حضرت فاطمه زهرا دختر رسول اکرم می رسد وتاآنجا که تاریخ ثبت کرده است آباء واجداد ایشان ازطرف پدر ومادر همه در سلک تجارت منسلک و در ردیف مردم محترم وازتجار خوشنام ومشهور شیراز بوده اند.حضرت باب در سنین اولیه کودکی والد خویش را ازدست داده اندبطوری که ایشان را بخاطر نمی آوردند ودراین باب در آیه ۳۹ از سورةالجهاد درکتاب قیوم الاسماءچنین می فرمایند: " اللهم ربناان ابی قدمات بالحق ولم یرنی علی الکمةالاکبرفالهمه یا مولای امری فی مقعده مع ملائکةالعرش وثبته علی الکمة الاکبر بجودک واکتب اسمه مع الذین کانوافی قسطاس الذکر من حوب الباب محمدا."٦
حضرت باب در خلقت لاغر اندام وظریف الجثه بوده وازهمان اوان کودکی آثار نباهت وذکاءاز طرزاعمال ورفتارشان معلوم وازسایر اطفال همسن وسال خود ممتاز بوده اند.در دوران رضایت وشیرخوارگی چون کودکی صبور وآرام بوده اند محبت جمیع اقارب ومنتسبین را به خود جلب نموده وحتی بعضی بهانه جوئی ها که ازخصائص برخی ازکودکان است ازایشان دیده نشده است.
حاجی میرزا سید علی (خال اعظم)حضرت باب را در حالی که سن مبارکش به بشش سالگی بالغ می شد به مکتب برد ودر قهوه اولیاء۷ واقع د رمحله بازار مرغ شیراز به شیخ عابد سپرد ۸که به تعلیم وتدریس ایشان اهتمام ورزد.
ملا فتح الله ۹ در مورد به مکتب گذاشتن حضرت باب اینطور تعریف می کند۱۰ : شیخ عابد از پیروان طریقه شیخیه بود ودر قهوه اولیاء مکتبی داشت که شاگردانش معدود بودند وبغیر ازاطفال خانواده های محترم که به نیکنامی

معروف بودند کسی را نمی پذیرفت ومن درآن اوقات در حدود دوازده سالی داشتم وخلیفه کلاس بودم.
یک روز صبح حاجی میرزا سیدعلی (خال اعظم)که با شیخ عابد رفاقتی داشتند برای سپردن میرزا علی محمد به مکتب آمدند وبا او ازاخلاق واحوال وی صحبت نمودند.ضمن مذاکره اظهار داشتند که اعمال ورفتار اومشابهتی باسایر اطفال ندارد همیشه گوشه گیرو صامت است گاهی مغموم و وقتی خوشحال بنظر می رسد ومثل سایر اطفال علاقه ای به تفریح وبازی ازخود نشان نمی دهد و بعضی اوقات مطالبی اظهار می دارد که موجب حیرت می شود فی المثل د رواقعه

خرابی حمال میرزا هادی این طفل درحمام بازار مرغ در کنار من خوابیده بود سراسیمه برخاست وگفت سقف حمام میرزا هادی فرو ریخت ویک زن وسه طفل تلف شدند.طولی نکشید همهمه برخاست وهرکس رقمی ازتلفات را اظهار می داشت بعد معلوم شد که تعداد تلفات همان عده ای بوده استکه آن طفل گفته بود.یا اینکه چندی قبل اظهار داشت خواب دیده ام در میان زمین وآسمان میزانی معلق است وحضرت امام جعفر صادق در یک کفه ترازو است که به زمین آمده دستی غیبی من را درآن کفه خالی گذاشت آن کفه ای که من درآن نشسته بودم به زمین آمد وآن کفه که امام درآن جالس بودند به هوا رفت.

حاج میرزا سید حسن که یکی ازآشنایان من است .گفت شاید این احوال و حالاتی را که ذکر می کنید ازتاثیر ارواح اجنه وپریان باشد که در وجود اوتاثیر کرده ومنآقامحمدحسن منجم را به خانه آوردم وبا اصطلاحاتی که داشت با رمل واصطرلاب محاسباتی کرد وگفت مضرتی به طفل وارد نیامده است.

بااین احوالی که دارد قصددارم که اورا به مکتب بیاورم تادر نزد شما تلمذ کند.شیخ با گشاده روئی خواهش ایشان را پذیرفت وروزی را تعیین کردکه آن کودک را به مکتب بیاورند".

ملافتح الله می گوید: " من وبعضی دیگر ازاطفال که آن صحبت ها را شنیده بودیم به انتظار روز موعود بودیم.درآن روز که حضرت باب را به مکتب آوردند طفلی باریک اندام وضعیف الجثه بودکه قبای سبزرنگی دربرداشت و شب کلاهی ازترمه برسر ودستش به دست خالویش بود غلامی نیز ازپشت سر آنها می آمد که بشقابی نقل وقرآنی را بر روی آن دردست داشت که آن را به حضور معلم ما گذاذشت .قیافه آن طفل مظلوم ومعصوم می نمود وچشم هائی ناقذ داشت که حکایت ازتوانائی واراده اومی کرد.

معلم ما نقل ها را بین شاگردها تقسیم کرد وخودش صرف نمود وبه باب خطاب کردکه بگو "بسم الله الرحمن الرحیم "او بدون اینکه لکنتی در زبان داشته

ص ٣٢

باشد گفت "بسم الله الرحمن الرحیم "بعد گفت بگو "هوالفتاح العلیم ١١" باب چیزی نگفت ،بازمعلم تکرار کردکه بگو"هوالفتاح العلیم" باب سئوال کرد هو چیست ؟ معلم گفت "هو"یعنی خدا وتو هنوز طفلی بعد که درس خواندی معنی "هو" را می فهمی .معلم ما بااطلاعاتی که ازوضع سیدباب داشت خیلی با رفق ومدارا بااوصحبت می کرد.منزل حلاج میرزا سید علی خالوی باب که با شیخ عابد رفیق ومحرم بودند درنزدیکی قهوه اولیاءقرار داشت وبعضی از شبهای جمعه شیخ در منزل ایشان جلسه قرائت قرآن داشت ."

حاجی محمد ابراهیم اسمعیل بیگ ١٢ که ازتجار معروف شیراز وبا ابناء خال های حضرت باب مراوده ومعاملات تجاری داشت نیز اظهار نموده است که "وقتی سید باب را به مکتب آوردند من درآن مکتب خانه درس می خواندم،روزی سید باب درمجاورت من وآقامیرزا محمد رضای مستوفی ١٣ نشسته بود وکتابش را نگاه می کرد ومانند سایر اطفال درسش را باصدای بلند نمی خواند ومثل این بودکه باکتابش بازی می کند گفتم چرا درس نمی خوانی جوابم نداد،ولی در پشت سرما دوکودک دیگر کتاب حافظ را می خواندند وبه این شعر رسیده بودند که :

ترا ز کنگره عرش می زنند صفیر ندانمت که دراین دامگه چه افتادست

فوراُوبه من کرده فرمود جواب شماهمین شعر خواجه بود که شنیدید من گفتم آفرین برشما."

یکی دیگر از محترمین شیراز که درمکتب شیخ عابد با حضرت باب همدرس بوده است حاجی میرزا حسن مستوفی معروف به ریش بلند است .این مرددر سنین کهولت یعنی درحدود هشتادسالگی شخصاُبرای والد نگارنده این سطور تعریف کرده است ١٤:

" من با سید باب درمکتب خانه شیخ عابد همدرس وهمپایه بودیم اوبقدری باهوش بودکه بعداز درس معلم احتیاج به تکرار نداشت وهمه را آموخته بود.در ظرف چند سالی که باهم بودیم هیچکس چه ازنظر نوشتن وچه خواندن به پایه او

نرسیدو همه می گفتند اواعلم علماخواهد شد،ولی حیف وهزار حیف که بواسطه
ریا ضات شاقه در بوشهر ورفتن به پشت بام درآن هوای گرم وآفتاب سوزان و
خواندن دعا برای تسخیر شمس عقلش را ازدست داد واظهار امامت کرد واگر او
به این خیالها نیافتاده بود هیچ کس درعالم به پایه ومقام اونمی رسید."
هم اومی گوید: " دروقت مشق خط شاگردها لوحه آهنی داشتند که برروی
آن می نوشتند ومشق خط می کردند.سید باب در گوشه ای نشسته بود مثل اینکه
روی لوحش خط می کشید.معلم به سراغ او رفت که شاید او را تنبیه نماید،
دید با خطی بسیار زیبا مشق می نویسد. سئوال کرد چه کسی به تو سرمشق

ص ۳۳
اطاق محل ولادت حضرت باب .گوشواره سمت راست طبقه فوقانی

ص ٣٤
نمونه خط حضرت باب در سنین کودکی

ص ۳۵
می دهد؟سید جوابی نداد."
بازهم از ملافتح الله می شنویم،او نقل می کند:
"روزی که همه اطفال در سردرس حاضر بودند سید باب غایب بود.شیخ
به من گفت بروم اورا پیداکنم.به نمازخانه رفتم دیدم درگوشه محراب مشغول نماز
است،به معلم خبر دادم نماز می خواند شیخ چیزی نگفت تااینکه به کلاس آمد
شیخ عابد متغیرانه سئوال کرد که تابحال کجا بودید؟سید باب با مظلومیتی
آمیخته به شرم وحیا فرمود درحضورجدم رسول الله بودم.شیخ به اندیشه فرورفت
وچیزی نگفت وشاید ازآن سئوال پشیمان شد."
حاج سیدجواد کربلائی که ازاعاظم رجال دیانت بهائی است داستانی راجع به
دوران طفولیت حضرت باب برای میرزا ابوالفضل گلپایگانی بازگو نموده است که عیناً
دراین اوراق نقل می شود.
میرزا ابوالفضل می نویسد۱۵ حاج سید جواد" در شیراز درخدمت نقطه اولی
جل ذکره درحینی که سن مبارکش هشت نه ساله بود شرفیاب گشتند می فرمود اول
چیزی که ازآن حضرت سبب انجذاب من شد این بود که روزی درشیراز خدمت
حضرت خال مشرف بودم،درست بخاطرم نیست کدام خال را می فرمود ولکن ظن
غالب این است که مقصودشان مرحوم حاجی میرزا سیدمحمد رحمةالله علیه بود.
می فرمود درتالاری نشسته وصحبت می داشتیم که ازنمازخانه تالار صوت کودکی
مسموع بودکه به نماز خواندن اشتغال می نمود.لکن اثری ازصوت ظاهر می شدکه
سبب انجذاب واهتزاز سامع می گشت.پس ازقلیل مدتی دیدم طفلی هشت یانه
ساله ازنمازخانه بیرون آمد مرحوم خال فرمود همشیره زاده است و والدشان مرحوم
شده است .
روزی دیگر نیز در بیت حضرت خال بودم که دیدم آن حضرت ازمکتب
مراجعت نموده مشتی کاغذ دردستشان است عرض کردم اینها چیست باصوتی
آهسته ورقیق فرمود صفحات مشق من است ."
موضوع دیگری که اووقایع دوره مکتب حضرت باب درجمیع تواریخ به قلم
مورخین بهائی آمده است موضوع مباحثه حضرت باب با شیخ عابد درحل مشکلی
است که درتفسیر "بسم الله الرحمن الرحیم "مصدر جمیع سور قرآن محید،با تلامیذ
بزرگسال خود داشته است .
لازم است خوانندگان این اوراق بدانند که تلامیذ مکتب شیخ عابد رادر دودسته
از محصلین تشکیل می داده اند:دسته اول تلامیذبزرگسالی که در ردیف طلاب و
پیرو مکتب شیخیه بوده اندودرسشان همه روزه قبل ازطلوع آفتاب شروع وتا دو
ساعت ازآفتاب برآمده ادامه داشته است.دسته دوم اطفال خردسالی بوده اند که

ص ٣٦

کلاس را دوساعت ازآفتاب برآمده شروع وتایک ساعت به غروب مانده دنبال
می کرده اند.
بعد ازمباحثات فراوان درحالی که بحث آنها به نتیجه نرسیده بود قرار
می گذارند که شیخ به تفاسیر معتبر مراجعه نماید تاروز بعد مجدداًدرباره آن
صحبت کنند.درآن وقت حضرت باب به معلمشان فرمودندآن تعابیر وتفاسیری که
شما می کردید باحدیث منقول ازحضرت امیرالمؤمنین که می فرماید: " کلما فی
العالم فی القرآن وکلما فی القرآن فی الحمد وکلمافی الحمد فی البسلمه و
کلمافی البسمله فی الباءوکلمافی الباءفی النقطةواناالنقطةتحت الباء"۱٦ مغایرت
دارد .شیخ عابد متعجب ماند وبه تلامیذش گفت ماهیچوقت دراین مورد بحث
نداشته ایم که تصورکنم این طفل طوطی وار این حدیث را آموخته است وخانواده و
اقربای اوهم ازاهل علم نیستند که ظن ببرم که درخانه ازبزرگان فامیلش این
داستان را شنیده باشد.لذا باکمال حیرت ازحضرت باب پرسید شمااین حدیث را از
کی آموخته اید؟ درجوابش فرمودند:
"فیض روح القدس اربار مددفرماید دیگران هم بکنندآنچه مسیحا می کرد"
شیخ عابد دست حضرت باب را گرفت وبه بیت خال بردوبه حاج میرزا
سیدعلی (خال اعظم)که درمنزل بودند سپرد وگفت این طفل احتیاج به تحصیل در
مکتب من ندارد۱۷ .خال متغیر شدند وحضرت باب را توبیخ کردند وتذکر دادند که
بکرات ودفعات تذکر داده شده که حرفهائی راکه درخانه می زنید درمکتب
نگوئید.دراین حال شیخ عابد سفارش کردکه قلب این طفل رقیق وحساس است
اورا به خود واگذارید.
میرزا ابوالفضائل درضمن یادداشت هائی که به نقل ازخاطرات ملاقاتهایش با
حاج سیدجواد کربلائی مرقوم داشته اشاره ای به گفتار شیخ عابد ازدوران تلمذ
حضرت باب درمکتب او دارد.
ابوالفضائل می نویسد ۱۸:
" این شیخ که درنظر هست که نام اورا شیخ عابد می گفتندولی درخاطر
نمانده است که ازکه شنیدم مرحوم حاجی سیدجواد ازاو در صباوت حضرت اعلی
ومراتب نورانیت ومتانت وجمال و وقار آن حضرت حکایت هامی نمود.ازجمله
می فرمود:حالات آن حضرت به وجهی به کودکان شباهت نداشت وبه لهو وبازی
مایل نبود وجزبه درس ومشق درمکتب به امردیگر مشغول نمی شد.گاهی
صبح هادیرتر به مکتب می آمد وچون حاضر می شد می گفتم چرادیر آمدی چیزی
نمی گفت چند باربعض همدرسان اورا فرستادم او را بیاورندکه ازوقت درس تعویق

نیفتد چون می آمدند ازآن تلمیذ پرسیدم اورا به چه کار مشغول دیدی گفت دیدم
در زاویه تالار نماز می خواند.روزی ازخانه آمد پرسیدم کجابودی آهسته زیر لب
گفت خانه جدم بودم چون صبح ها غالباًدیر می آمد ومعلوم شد کاری جز صلاة
ندارد به اوگفتم توکودک نه ساله یا ده ساله هستی وهنوز به بلوغ نرسیده ای وبه
تکالیف مکلف نیستی برای چه اینهمه نماز می خوانی؟بازآهسته فرمود می خواهم
مثل جدم بشوم ومن امثال این عبارات را حمل بر سادگی کودکان می نمودم ."
در دنباله این حکایت باز میرزا ابوالفضائل می نویسد۱۹"
" ومثل این حکایت را مرحوم آقاسیدمحمد شیرازی که در سرای امیردر
طهران سالها سکونت داشت وبه شغل صحافی مشغول بود وبیتشان درجوار بیت
نقطه اولی بود ازشیخ معلم حکایت می کرد،می فرمود درغالب ایام اعتدال هوا
عادت تلامذه این بود که هرهفته یکی ازایشان استاد وتلامیذ را درپوم جمعه
برای تفرج دعوت می نمودند صبح می رفتند وغروب مراجعت می کردند.شیخ معلم
گفته بودکه درچنین اوقات که غالباًکودکان درباغ جزبه تفرج وبازی اشتغال
نمی جستند آن حضرت غالباًایشان را غافل ساخته ازآنها کناره می گرفت چون از
آن حضرت جستجو می نمودند می دیدند درجای خلوتی در سایه درختان به نماز
مشغول است."
شیخ عابدکه باهدایت وراهنمائی حضرت وحید وحاج سیدجواد به حضرت

باب ایمان آورد،شرحی ازایام کودکی آن حضرت یعنی هنگامی که تحت تعلیم او بوده اند مرقوم داشته که درخانواده اوموجود است ولی اعقاب شیخ نامبرده بواسطه تعصبی که نسبت به دیانت بهائی دارند ازابراز وارائه آن تابحال خودداری کرده اند.
حاج محمدحسن مختاری،یکی ازنواده های شیخ عابد،ازتجارمعتبرو خوشنام شیراز ومردی باوقار وتمکین بود.وی که با والد نگارنده ارتباط ودوستی نزدیک داشت بنا به درخواست مشارالیه به منظور شناسائی محل قبرشیخ،مرحوم والد واین جانب را در زیارت قبر شیخ همراهی نمود.
کار وتجارت
سنین عمر حضرت باب برده سالی ۲۰ بالغ شده بودکه مکتب شیخ عابد را ترک گفتند ودر شیراز به حجره حاج میرزاسید علی (خال اعظم)رفته در زیر نظر ایشان مشغول به کار شدند.
در اوایل شروع به کار حاجی میرزا محمد حسین جد مادری حضرت باب هنوز در قید حیات بود.وامور تجاری اولادهای خودراتمشیت می داد.بعد اووفات وی در سال ۱۲۵۰هجری قمری پسرانش در شیراز مجتمع شدند تاترتیبی در امور

تجارت خویش بدهند.
حاجی میرزا سیدمحمد(خال اکبر) ازبوشهر وحاجی میرزا حسنعالی (خال اصغر)ازیزد به شیراز آمدند ودرنتیجه مشاوره،مذاکرات آنها به اینجا انجامید که هرکدام به محل سابق خود مراجعت کنند وبرهمان نهج که درایام پدرشان معمول بوده متفقاُومشترکاُبه تجارت بپردازند.بنابراین حاجی میرزا سیدمحمد در بوشهر وحاجی میرزا حسنعلی در یزد وحاجی میرزا سیدعلی در شیراز استقرار جستند.
حاجی میرزا سید حسن عموزاده آنها که درآنوقت در ریعان شباب وجوانی بود وبعدها به افنان کبیر ملقب گردید ودر بوشهر باحاجی میرزا سیدمحمد کار می کرد،به سرپرستی شعبه ای ازتجارتخانه آنها به اصفهان رفت.
حضرت باب درحدود پانزده سالی ازعمرشان گذشته بود که به همراهی حاجی میرزا سیدمحمد به بوشهر رفتند ودرکار تجارت در حدود سرمایه ای که ازپدرشان به ارث رسیده بود باخال خویش شریک شدند.مدت توقف حضرت باب در بوشهر به حدود پنج سال رسید که دوسالی ازآن را باخال وبقیه را مستقلاُمشغول تجارت بودند.
حضرت باب در قسمتی ازمناجاتی که درسن سی سالگی ازقلم اعلی نازل شده است به شرح زندگانی خود با مضمونی به صورت زیرچنین اشاره می فرمایند ۲۱:
" خدایا توشاهدی که از زمان ولادتم تاسن پانزده سالگی در شیراز اقامت داشته وپس ازآن در بندر بوشهر سکنی گرفتم وضمن اشتغال به امرتجارت از نعمای الهی نیز مرزوق بودم.بعد ازاین مدت یک سال را در اراضی مقدسه عتبات عالیات گذرانده وسپس به شیراز برگشتم .در سن بیست وپنج سالگی به عزم زیارت مکه مکرمه واجرای مناسک حج به آن شهرمقدس رفته ومدت یک سال درآن حدود زیستم ومجدداُبه شیرازمراجعت کردم واز شیراز به اصفهان عزیمت نموده شش ماه ازایام حیات خود را درآن شهر گذرانده وازآنجا به جبل اول (ماکو) تبعید ومدت هفت ماه درآن مکان مسجون بوده ام،وپس ازاتمام دوره سجن ماکوبه چهریق (جبل شدید)انتقال یافته ام"
حضرت باب پس ازتذکر این نکات به حمدوستایش خداوند یکتا پرداخته می فرمایند: درکل حین وقبل حین وبعدحین ۲۲ ترا شکر می گویم برهرچه خواستی وهرچه بخواهیب وهرچه خواهی خواست."
کالاهای وارداتی وصادراتی که در امر تجارت مورد توجه حضرت باب قرار داشته همه ازاجناسی بوده اند که بصورتی در زندگی حیاتی مردم نافع بوده است.
حضرت باب ازتجارت کالاهائی که به ترتیبی سوءاستفاده ازآنها ممکن بوده است

حجره محل تجارت حضرت باب در بوشهر

ص ٤٠
نمونه ای ازمحاسبات تجاری حضرت باب (به خط سیاق)

ص ٤١
بکلی احتراز داشته اند.درهیچ یک ازمدارک وصورتحساب های باقی مانده دیده نشده است که فی المثل تجارت اسلحه که درآن وقت درایران رواج داشته است انجام گرفته باشد ویااینکه درخرید وفروش تریاک وسایر مواد مضره مداخلتی نموده باشند.حتی ازتجارت بعضی از امتعه مثل انقوزه وپوست گوسفندکه روائح کریهه ازآنها استشمام می شده بکلی امتناع می ورزیده اند،درحالی که تجارت انقوزه درآن روزگار در هندوستان بازار خوبی داشته است.
مال التجاره وارداتی ایشان ازهندوستان عبارت بوده است ازشکر، چای ،قلع ، نیل، وادویه،ونیزمنسوجات مختلفه ازقبیل انواع پارچه های قلمکار برای پرده، لباس زنانه،سفره وامثالهم وهمچنین انواع ترمه ،زری وپارچه های زربفت،بعلاوه پارچه های انگلیسی مثل ماهوت که ازطریق هندوستان به ایران می آمده ومورد معامله قرار می گرفته است یا پارچه های نخی به اسم چیت وجاندانی .اجناس صادراتی عبارت بوده ازگل خشک وگلاب که غالبأدر میمند بوسیعله حاجی لطفعی میمندی تهیه می شده است وهمچنین فرش وخشکبار مثل مغز بادام و کشمش .علاوه برآن در بعضی موارد درخرید وفروش اشرفی ومسکوکات طلانیز دست داشته اند.
طرفهای تجارتی حضرت باب چه درهندوستان وچه درایران همه ازطبقه محترمین تجار وبحسن شهرت وصحت عمل زبانزد خلق بوده اند.ازجمله طایفه نمازی ودهدشتی درهندوستان وخالوهای ایشان درایران .بطوری که ازبعضی از صورتحساب های باقی مانده مستفادمی گرددحضرت باب باتجاری دریزد ، اصفهان،کاشان،قزوین وطهران طرف معامله بوده اندوهمچنین دربعضی اوقات اجناس وارداتی ازهندوستان را در بوشهر به فروش می رسانده اند.
والد نگارنده این سطور ضمن یادداشت هائی ٢٣ که ازایام تشرفش به حضور حضرت عبدالبهاءنموده ونیز در شرح دیداری که بامیرزا ابوالفضل گلپایگانی در قاهره داشته است بهدوموضوع دراین باب اشاره می نماید:
اول "در سفری ازاسفارکه این عبد به ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء مشرف بودم به مناسبتی ذکر ایام توقف وتجارت حضرت اعلی روح ماسواه فداه را در بوشهر می فرمودند ،فرمودند حضرت اعلی درایام توقفشان در بوشهر کارهای غریب می کردند وشالوده بیحسابی مردم رابکلی خراب کردندمثلأتجار بوشهری رسمی داشتندکه بعد ازختم هر معامله ای دروقت ردوبدل وجه قبض تخفیف می خواستند وآن را "دبه "میگفتند ومبلغی ازفروشنده کالامی گرفتند.آمدند خدمت حضرت معامله نیلی کردند ومبلغ گزافی خرید کردند پس ازخاتمه معامله که نیل هارا به حجره خودشان انتقال دادند نوبت به پرداخت وجه شد.آمدند دبه نمایند

ص ٤٢
حضرت قبول نفرمودند وفرمودندمعامله کرده اید صیغه خوانده اید عمل تمام شده و من تخفیف نمی دهم اصرار کردند فرمودند مطلب همان است که گفتم،گفتند رسم مملکت است فرمودند خیلی ازاین رسوم غلط عنقریب تغییر می کند. آنچه اصرار کردند قبول نفرمودند تجار باز اصرار کردند فرمودنداگر تنخواه گران است پس بدهید عرض کردند این دبه وتحفیف رسم این شهر است فرمودند می خواهم این رسم را موقوف کنم .عرض کردند جنس خریده شده وحمل به حجره ماشده اگر عودت داده شود اسباب بی اعتباری مافراهم خواهد شد.فرمودند مختارید قبول کنیدو دبه ننمائید.باز عرض کردند رسم مملکت است فرمودند این رسم را موقوف می کنم .
حضرت عبدالبهاءفرمودند نیل هارافرستادند آوردند ودبه آنها را قبول نکردندوخیلی ازآداب سخیفه آنها را درایام تجارت بوشهر ترک دادند.بعد

فرمودند طولی نکشید یکی ازخالوهای مبارک آمدند بوشهرهمان تجار آمدند به خالوی حضرت شکایت کردند که اعتبار ما را فلانی زائل کرد معامله کردیم تخفیف خواستیم قبول نکردند ومال التجاره را ازحجره ماعودت دادند واین فقره برای تجار وهن بزرگ است شماایشان را نصیحت کنید که چرا به میل مردم راه نمی روند ورسم معمول را بهم می زنند.خال مبارک به حضرت اعللی فرمودند رعایت احوال مردم ورسوم بلدی را بفرمائید.فرمودند حالا هم هرگاه بخواهند معامله کنند بعد دبه نمایند بازقبول نخواهم کرد.باری آنروز روز خوشی بود حضرت عبدالبهاءارواح العالمین له الفداءخیلی تبسم فرمودند که حضرت اعلی قبل ازاظهار امر فرمودند خیلی آداب را تغییر خواهم داد".

دوم ازقول میرزا ابوالفضل گلپایگانی می نویسد:

"ازجمله حضرت ابوالفضائل اوقاتی که مصرتشریف داشتند ومشغول تالیف کتاب فرائد بودند روزی مذاکره وقایع قبل ازاظهار امر وایام تجارت حضرت اعلی روح ماسواه فداه را می فرمودند وبرای این عبد حکایت کردندکه خودم ازمرحوم حاجی سیدجواد کربلائی شنیدم که فرمودند اوقاتی که حضرت دربوشهر مشغول تجارت بودند من بواسطه آشنائی ودوستی ورفاقتی که با خالوهای ایشان داشتم هروقت به بوشهریاشیراز می رفتم محل سکونت رادر منزل آنهاقرار می دادم. روزی مرحیوم حاج میرزا سیدمحمد خال به من فرمودند خواهش دارم شماقدری نصیحت به همشیره زاده بفرمائید که پاره ای مطالب ننویسند ونگویند که اسباب حسدبعضی مردم شود چون نمی توانند ببینند ازجوان تاجر عامی اینگونه بروزات ظاهر می شود اسباب حقد وحسد آنها می گردد. خیلی اصرار کردند که من ایشان را نصیحت کنم بالاخره جواب ایشان راگفتم عوالم لاهوتی ایشان ازعوالم ناسوتی ما خارج است

پری روتاب مستوری ندارد   در ار بندی سر از روزن برآرد"

قصد عزیمت به اعتاب مقدسه

حضرت باب در سال ١٢٥٧ هجری قمری بعد ازاینکه طول اقامتشان در بوشهر نزدیک به پنج سال متوالی رسید،به منظور زیارت اعتاب مقدسه درعراق مصمم به ترک این شهر گردیدند ولی قبل ازهرکار جمیع محاسبات شخصی وابوابجمعی را با هرکس واز هرلحاظ که داشتند مفروغ ساخته وسپس مرفه وفارغ البال قصد و نیت خودشان را به شیراز مرقوم فرمودند.چون درآن اوقات حاجی میرزا سیدمحمد (خال اکبر)در شیراز می زیستندو تمشیت امور حجره وکارهای تجاری ایشان در بوشهر به عهده حضرت باب بود،حضرت باب ازایشان خواهش نمودند که برای رتق وفتق کارهای تجاری خود به بوشهر معاودت نمایند.

درآن زمان برای خال اکبرمسافرت ازشیرازبه دو لحاظ میسر نبود اول گرفتاری های شغلی وکار ساختمان منزلی که دردست بنا داشتند ودوم ماامنی و اغتشاش راهها وشوارع بطوری که عمال دولت ازعهده حفظ نظم وآرامش راهها برنمی آمدند ومخصوصاًراه بوشهر ازدست راهزنان درامان نبود ٢٤. ازاینرو خال اکبر ازحضرت باب خواستندکه مسافرتشان را به عراق به تاخیر بیاندازند تاموانع رفت شود وایشان بتوانند به بوشهر بروند اماحضرت باب این خواهش را نپذیرفتند و درماه ربیع الاول سال ١٢٥٧ هجری قمری عازم عراق گردیدند.

ازجمله مکاتیبی که ازآن ایام باقی است مکتوبی است به خط حاجی محمد علی تاجرخاله زاده والده حضرت باب. مشارالیه درضمن اندرزگوئی وصلاح اندیشی لب به نصیحت گشوده به این معنی که اگر چه زیارت اعتاب مقدسه و تشرف به اماکن متبرکه ازآمال وآرزوهای قلبی هرمسلمانی است که به آن فخر و شرف متباهی گردد ولی چون مدت سفر شمابطول انجامیده وقلب والده شما ازاین حرمان وهجران سخت متاثر ومحزون است اگر برای تسلی خاطر والده درحال حاضر ازاین مسافرت صرف نظر فرمائید وبه شیراز بیائید وموجب تسلیت خاطرو رضای قلبی ایشان شوید اجر این اقدام کمتر از زیارت نیست وبرای زیارت اعتاب مقدسه می توانید بعد ازحصول ملاقات ودیدار والده وبستگان اقدام نموده وبه

زیارت کربلا هم مشرف شوید ودرآخر نامه تذکر می دهد که اگر فی الواقع تصمیم به زیارت اعتاب مقدسه دارید وازعزیمت به شیراز فعلاًمنصرف شده اید اطلاع دهید تامن هم به بوشهر بیایم وبه همراهی شمامشرف شوم.
حضرت باب به این مطالب توجه ننمودند وبه خال اکبر مرقوم فرمودند که میقات سفر من فرا رسیده وناگزیر ازمسافرتم.کلید حجره وانبار به دالان دار

سپرده شده که تقدیم کند وجمیع محاسبات مفروغ است یکی از شما خالها به بوشهر بیایند ودنباله کارها را بگیرند.
عزیمت به کربلا
وقتی مکتوب حضرت باب مشعر برعزیمتشان به کربلا به شیراز رسید خالهای حضرت باب علی الخصوص حاج میرزا سیدمحمدخال اکبر که مسئولیت کارهای تجارتخانه بوشهر رابه عهده داشت بسیار مشوش وپریشان خاطرگردید ولب به اعتراض گشود وبهرنهج بودکه حاجی میرزا سید علی خال اعظم برادر خود را عاجلاًروانه بوشهر ساخت تادرب حجره را بگشاید وبه رتق وفتق امور بپردازد تا موجبی پیش نیاید که سلب اعتبار ازآنها بشود.
حاج میرزا سید علی در فصل تابستان به بوشهر رفت وبعد ازرسیدگی به امور جاری برادرش را مطمئن ساخت که درهیچ موردی جای نگرانی نیست وامور بر محور مطلوب جاری می باشد.
مادر حضرت باب که بیش ازاین تحمل مفارقت ودوری ازفرزند خود را نداشت وبیشتربیم وهراسش ازاین بودکه مبادا مسافرت حضرت باب به کربلا به طول انجامد ودرآنجا مشغول تحصیل شوند ووی را مهجور ومحروم در شیراز باقی گذارند بااصرار تمام ازبرادر خود خواست که به کربلا برود وحضرت باب را به شیراز عودت دهد.
ازسرگذشت وچگونگی زندگی حضرت باب درمدت توقف درکربلا اطلاعات کامل وکافی در دست نیست ومکاتیب ومراسلاتی هم از آن اوقات باقی نمانده است که بتوان براساس آنها قضاوت نمود. آنچه در دست است اشاره ای است که نبیل زرندی ٢٥ ازقول شیخ حسن زنوزی نقل کرده می نویسد :
شیخ حسن تعریف کرد که " پیوسته به خدمت سید مشغول بودم ونهایت تعلق را به او داشتم.یک روز صبح زود ملانوروز که ازگماشتگان سیدبود مرا ازخواب بیدار کرد وگفت دنبال من بیا. من برخاستم وباهم به منزل سید کاظم رفتیم .سید رادیدم لباس های خود را پوشیده وعبا به دوش افکنده مثل اینکه می خواهد به محلی برود .به من فرمود شخص بزرگواری وارد شده می خواهم باتو به دیدن او برویم .هوا متدرجاًروشن می شد.به راه افتادیم ازکوچه های کربلا گذر کردیم تابه منزلی رسیدیم .جوانی دم در ایستاده بود عمامه سبزی برسرداشت وچندان آثار لطف وتواضع در سیمای اوآشکار بودکه به وصف نیاید مثل اینکه انتظار مارا می کشید.چون نزدیک شدیم باکمال وقار به طرف ماآمد سید را درآغوش کشید ونهایت محبت ولطف را نسبت به اوابراز فرمود.سید کاظم هم نهایت احترام را

نسبت به آن جوان مراعات کرد.در مقابل اوساکت ایستاده بود وسربزیر افکنده وارد منزل شدیم ازپله هابالا رفته به اطاقی ورود نمودیم که مقداری گلهای خوشبو درآن موجود وهوا را معطر نموده بود.جوان مارا به نشستن دعوت کرد سراپای ما راسرور ونشاط گرفته بود.دروسط اطاق ظرفی مملو ازشربت بود ولیوان نقره ای پهلوی آن ظرف گذاشته بودند.جوان میزبان لیوان را پر ازشربت کرد وبه سیدکاظم عنایت کرد وفرمود:"وسقاهم ربهم شراباًطهوراً."٢٦ سید ظرف شربت را ازدست جوان گرفت وتاآخرین جرعه سرکشید وچنان سروری درچهره اش ظاهر شد که وصف آن ممکن نیست.
میزبان جوان ظرفی ازشربت بمن عطا فرمود ولی بیانی نفرمود.مذاکرات بین سید وجوان مزبور مدتی جریان داشت وجوان پیوسته باآیات قرآن جواب سید

رامی فرمدو پس اززمانی برخاستیم .میزبان تا دم در ما را مشایعت کرد و
نهایت احترام را نسبت به مامراعات نمود."
مسیو نیکلای فرانسوی ٢٧ داستان ملاقات ملاصادق مقدس ٢٨ راباحضرت باب
به این مضمون تعریف می کند:
یک روز من وارد روضه سیدالشهداءشدم جوانی رادیدم که درافکار عمیقه
غرق شده وضع رفتار وحالت تقدس واشکهائی که صادقانه ازدوگونه اش جاری بود
بی اختیار مرامجذوب ساخت وبه طرف اورفتم ولی چون میل نداشتم که او را از
مراسم عبادت بازدارم درکوشه ای نشستم ومنتظرخاتمه اوراد وادعیه اوشدم.
هرقدر بیبشترمتوجه اومی شدم بیشترمجذوب حالت حجب وحیای اومی گردیدم
مثل ای نبودکه ازاوچیزی استنباط می کردم که نمی توانم آن را بیان کنم.
بلاخره بعد ازختم دعا ازروضه سیدالشهداءبه صحن آمد.درآن روز من
نتوانستم به دنبال اوبروم وقصد کردم که روز بعد درهمین ساعت مشرف شوم
شاید بتوانم آرامش درقلب خود احساس کنم وبااوبه صحبت بپردازم .روز بعد در
همان ساعت به روضه سیدالشهداءآمدم وچنانکه امیدوار بودم اورا درهمان حال
دیدم که درافکار خود غوطه وراست.اثری که ازملاقات امروز درقلب خود
احساس کردم بیش از روز قبل بود بازمنتظرشدم تاادعیه ومناجاتش تمام شد به
طرف اورفتم گفتم اجازه بدهید باشما صحبتی بدارم بااشاره سر امتناع ازصحبت
کرد.
با تاسف ازضریح مقدس بیرون آمدم وهمینکه چندقدمی دور شدم به طرف
من آمد ومعذرت خواست که به سئوال من جواب نداده است واظهار داشت مقام
مقدس جای توجه است ومن ازخود بیخود بودم وطوری باخوشروئی وملاطفت
این مطلب را بیان نمود که مرابی اختیار مجذوب ومفتون خودش نمود وکدورتی

که چند لحظه قبل در قلب من از اوایجاد شده بود رفع گردید.
من از اوخواهش کردم که روزجمعه به منزل من بیاید وعلاوه کردم که در
آن روز معلم ماسید کاظم نیز من را مفتخر خواهد ساخت وبسیارخرسند می شوم
که شماهم حضور بهم رسانید وازحضور اواستفاده کنید.جواب داد این کمال
سعادت است که کسی درحضور برترین بنده خدا حضور بهم رساند.
ملاقات من باسید باب روز سه شنبه بودو روز جمعه سیدکاظم به منزل من
آمد وبرحسب معمول تمام شاگردانش بااوهمراه بودند.روضه خوانی شروع شده بود
اول ملاباقر به منبر رفت ووعظ کرد.بعد ازاوملاحسین بشرویه ای راجع به شهادت
امام حسین صحبت می کرد که سیدعلی محمد وارد شد.به محض ورود ،سیدکاظم
جلوپای او بلند شد وتمام حضار مجلس هم به پیروی ازاو ازجای بلند شدند
ومن حیلی متعجب شدم وتمام اهل مجلس نیزازاین احترام متحیرگردیدند،چون
عادت استاد مابراین بودکه دروقت وعظ و روضه به اشخاص محترمی هم که
وارد می شدند،اعتنائی نمی نمود.
ملاحسین نیزازاین پیش آمد غیرمنتظر دربالای منبرمبهوت ماند وسخن
خودش را قطع کردوسید جوان مثل اینکه ابدأتوجهی به این امورنداشت دم در
ورودی مجلس بر زمین نشست.سید کاظم خواهش کرد که بالاتر جالس شود ولی او
نپذیرفت.بعد ازاینکه هرکس بجای خود نشست ،سیدکاظم ازملاحسین خواست که
ازاشعار شیخ احمد احسائی بخواند ،ملاحیسن شروع به خواندن کردوآن سید جوان
ازاستماع آن اشعار بطوری منقلب شد وگریست که تمام اهل مجلس ازگریه او به
گریه افتادند.
بعد ازخاتمه روضه خوانی برای حضار چای وشربت آوردند ولی آن جوان از
آشامیدن آنها امتناع کرد.
بالاخره سید کاظم برای رفتن به خانه اش ازجابرخاست وجمعیت هم بااو
رفتند.من ماندم وآن سید جوان شیرازی ازاو خواهش کردم که بالاتر جالس شود او
برخاست وبه جای سید کاظم نشست،صحبت من بااو به طول انجامید زیرامایل
بودم اورا به سلک شیخیه دعوت کنم وکوشش زیاد می کردم که او اصول وعقاید

شیخ احمد وسید کاظم را بپذیرد ولی اوبه همه گوش می کرد ویک کلمه جواب
نمی داد.وی بعد ازمدتی بامن وداع کرد ورفت .بعداز سه روز بازاورا در
ضریح امام حسین دیدم این مرتبه اودر صحبت سبقت گرفت وگفت خالوی من به
تازگی وارد شده اندآیا شمامایل هستید ازایشان ملاقات نمائید؟ به موجب دعوتی
که کرده بودند طرف عصر به منزل او رفتم ،جمعیت زیادی ازشیرازی هابه ملاقات
آمده بودند ،حاج میرزاسید علی خال اعظم من را پهلوی خود نشانید و

ص ٤٧

وخواهر زاده اش (سیدجوان) درکنار سماور نشسته به میهمانان چای می داد.
در ضمن صحبت باحاج میرزاسیدعلی دستگیرم شد که اوبرای زیارت اعتاب
مقدسه وبردن خواهرزاده اش به کربلاآمده است.
من ازآن جوان که دارای آن مزایای اخلاقی وطهارت نفس وپاکی قلب بود و
تمام صفات عالی وکمالات انسانی را درخود جمع داشت تعریف وتمجید بسیار
کردم.حاج میرزا سید علی جواب داد: فی الواقع اوقابل تمجید ولایق تحسین است
ولی مطلبی که تاحدی مارا مایوس ساخته است این است که ازبا همه فضایلی که
دارد ازتحصیل امتناع می ورزید وچون مدتی است که دراینجا مقیم شده آمده ام تا
او را به شیراز مراجعت دهم .
چون من علاقه مفرطی داشتم که این جوان را به طریقه شیخیه هدایت کنم
مدتی با خالویش به صحبت پرداختم وبلاخره به ایشان قول دادم که اگراورا در
کربلا بگذارند متعهد تحصیل او بشوم .
حاج میرزا سیدعلی در برابر اصرارمن بعد ازختم دوره زیارتش منفرداً
مراجعت کرد.ولی من نتوانستم فرصتی حاصل کنم که باسید جوان وارد مباحثه
تدریس بشوم وخودم را ملامت می کردم وفقط یک روز اورا سر درس حاج
سیدکاظم ملاقات کردم وبعد ازمدتی خبر شدم که به شیراز رفته است. ٢٩
مراجعت ازکربلا به شیراز وازدواج مبارک
حاج میرزا سید علی خال اعظم هرچه درکربلا کوشید که حضرت باب را
راضی به معاودت به شیراز کند موفق نگردید بالاخره متوسل به حاجی سید کاظم
رشتی شد وازاوخواست تا به حضرت باب توصیه کند که برای رضامندی وتسلی
خاطرمادرشان به شیراز مراجعت نمایند.
حاج سید کاظم این کار را کرد وازحضرت باب خواست که به شیراز دعوت کنند
وتقاضایش مورد قبول وموافقت حضرت باب قرار گرفت.
خال اعظم برای تمشیت امور وکارهای لازمی که در شیراز داشت درحالیکه
هنوز حضرت باب درکربلا متوقف بودند به شیراز آمد وازجمله اقداماتش این بود
که بیت مبارک را در کوچه شمشیرها گرها تعمیر وخرابی های آن را رفع کند ومهیای
ورود حضرت باب نماید.
حضرت باب درماه ربیع الاول سال ١٢٥٨ هجری قمری بعد ازهفت سال مباعدت
ودوری از والده وجده واقربای خود به شیراز معاودت نمودند.
والد نگارنده این سطور می نویسد جده ام زهرابیگم (خواهر حرم حضرت باب)
چنین تعریف می نمود:

ص ٤٨

" بعد ازدوماهی که ازمراجعت حضرت باب از سفر کربلا گذشت باز زمزمه
سفر آغاز کردند واظهار تمایل به مراجعت به کربلا فرمودند.این قبیل مطالب و
اظهارات که گاهگاهی مورد مذاکره بین والده حضرت وایشان قرار می گرفت،
مشارالیها را نگران ومضطرب می ساخت.مرحومه دختر عمو ٣٠ برای اینکه کاری
کند که حضرت باب دیگر خیال سفر در سر نپرورانند ودرشیراز پابست به زندگی و
مشغول کسب وتجارت گردند باعجله وشتاب اسباب مزاوجت حضرت باب را فراهم
آوردند وبکرات می فرمودند دیگر بیش ازاین تحمل مفارقت ودوری ازحضور
ایشان را ندارم.بنابراین ،دخترعموی خویش یعنی خواهرم،خدیجه سلطان بیگم را
برای فرزندشان نامزد نمودند."

خدیجه سلطان بیگم حرم حضرت باب دخترآقا میرزا علی عموی مادر حضرت باب می باشند.مراسم عقد مزاوجت حضرت باب با خدیجه سلطان بیگم در روز جمعه هیجدهم ماه رجب سال هزار ودویست وپنجاه وهشت هجری قمری در منزل حاجی میرزا سید علی خال اعظم انجام گرفت.
بطوری که در تاریخ حیات خدیجه بیگم مرقوم است بعداز ازدواج تا بعثت و عزیمت حضرت باب به مکه ،زندگی آرام وبی دغدغه ای را پشت سر گذاشته اند و حضرت باب در ظرف آن مدت درامور تجاری مداخلتی نمی نمودند وغالب اوقات صبح را در حجره خال در سرای گمرک می گذراندند وبه تصفیه محاسبات گذشته در ایام تجارت در بوشهر اشتغال داشتند وعصرها را معمولأبه گشت وگذار در مزارع گود خزینه در شمال ودروازه کازرون در مغرب شهرمی پرداختند ویا درمجالس وعظ وروضه حضور بهم می رسانیدند وساعات بعد ازغروب آفتاب را در منزل به تلاوت نماز ودعا وتحریر مراسلات ومحاسبات یومیه می گذرانیدند.

یادداشتها
١- در مقدمه ای که ادوارد براون بر ترجمه مقاله شخصی سیاح نوشته است می خوانیم : " یک روز هفت سالی پیش درماین کتابهای کتابخانه دانشگاه کمبریج می گشتم که تازه ای در بابت عرفان وتصوف پیداکنم.درآن موقع بیشتراوقاتم صرف مطالعه آن موضوع می گردید درآن میان چشمم به عنوان کتاب کنت گوبینو ادیان وفلسفه اهای آسیای مرکزی افتاد،کتاب را برگرفتم ونگاهی کردم تاببینم در خصوص صوفیه چیزی درآن هست یانه وچون دریافتم که فصل مختصری دربابت آنان موجود است،کتاب را باخود به اطاقم آوردم.دریک نگاه سطحی که نخست به محتویات آن کتاب کرده بودم معلومم شده بودکه قسمت عمده ای ازاین کتاب دربابت بابیه است.درآن موقع ازاین حزب هیچ اطلاع معینی نداشتم جزاینکه در تحت تعقیب بسیار شدید واقع شده بودند". ادوارد براون دردنباله این مطالب چنین می نویسد:" هنگامی که ازآن فصل یاس آور به قسمتی ازکتاب مربوط به نهضت بابیه توجه کردم قضیه رابکلی دگرگون دیدم.هرکسی آن شاهکار تاریخ نویسی را خوانده وآن کمال تقریر وتحریر تحقیقات صحیح ودقیق را در هیئت روایتی شوق انگیز ومحرک ذوق دیده باشد که انسان می تواند درطی درام یا قصه ای انتظار برخورد باآن را داشته باشد نه دراثرخامه مورخی،حاجت ندارد تاثیری راکه در من نمود توصیف نمایم ...من مدتها بودکه بسیار آرزوی دیدار ایران به خاصه شیراز را داشتم وآن میل وآرزو اکنون بسیار فزونی گرفت.اماقبل ازآن می خواستم شیراز را دیدار کنم ازآن جهت که موطن سعدی وحافظ بود واکنون بدان سبب می خواستم به دیدار شیرازنائل گردم که مقطالراس میرزاعلی محمد باب بود".
٢- بطوری که ازمطالب کتاب "یک سال درمیان ایرانیان "برمی آید درایامی که موقرالدوله درلندن تحصیل می کرد با ادوارد براون که اونیز دنبال اکمال تحصیلات خودش درزبان فارسی بود آشنا شد ووقتی که براون درهفدهم مارچ ١٨٨٨ به شیراز رسید به سابقه دوستی وآشنائی به منزل دوست قدیم خودموقرالدوله رفت و ازآنجا راه مطالعات وتحقیقات او درباره دیانت بابی وبهائی شروع شد.
٣- درکتب قیوم الاسماء(تفسیر سوره یوسف)سورةالسیناءآیه ٥ راجع به ایام کودکی خود می فرمایند: "ولقد مننا علیک فی صغرک من امر الله العلی اذکان الحکم فی ام الکتاب مقضیاً".
درهمان کتاب سورةالاسم آیه ٣٤ نازل شده است :
" وانی باذن الله فی صغری قدکنت بالحق علی نفسی علی الحق القوی علیماً".
ونیز درهمان کتاب سورةالاسم آیه٣٦:

"وان شاءالله تبیض عینای عن الحزن فی کبری وانی ناالکظیم بالحق علی العالمین جمیعاًوهوالله قدکان بکل شیئی علیماً".
٤- درکتاب الفهرست شجره خانوادگی خودشان را به این شرح بیان می فرمایند:

" قل ان اسمی محمد بعد کلمةالعلی و‌ان اسم ابی بعد ذکرمحمد کلمةالرضا قد کان فی کتاب الله مسطوراوان اسم جدی فی کتاب الله ابراهیم وان اسم ابیه بعد کلمةنصرالله فی القران کان مکتوبا."

مضمون فارسی : " بگو بدرستی که اسم من محمد بعداز کلمه علی است (علی محمد)واسم پدرم رضا بعد ازکلمه محمد است (محمدرضا)که درکتاب الهی رقم شده است ونیز اسم جدم درکتاب الله ابراهیم است واسم پدرش بعد ازکلمه نصرالله درقرآن نازل گردیده است (فتح الله که اشاره است به‌آیه نصرمن الله وفتح قریب" درسوره فتح "

ودر تفسیر سوره یوسف در سورةالقرابه آیات ۱۳،۱٤،۱۵ خاندان خود را به شرح ذیل تعریف می فرمایند:

" قد سمیت هذا الذکرفی الاسمین من نفسی علی الحبیبین من عبدی ولقد سمیت فی العرش جده ابراهیم واباه اسمأمن الحبیبین الاولین وامه فاطمةالطارةحتی یشهد اولوالالباب فی مطلع الاخیار سرالانوارمن لدن عزیزغفار الذی لااله الا هو وان الله کان علی کل شیئی قدیراً.

" یااهل العماءفاستمعوا ندائی من لسان الباب هذاالفتی العربی الناطق فی السیناء علی لحن نقطةالثناءالله لااله الاهوقداخمنتک من نقطةالبدءمن الاصلاب الطارةالزکیةءلی هذاالیوم نقیطةالختم معهودا."

"الله قداظهر هذاالغلام فی طائفةمن النجباءالاطهار حتی لایشک احدفی امره الحق علی شیئی بالحق الاکبروان الله قدکان علی الحق حکیمأوعلیماً

۵- حضلات باب درمقدمه کتاب الفهرست می فرمایند:

"قل یا ایهاالملاءان اسمعوا حکم بقیةالله من لدن عبده علی حکیم وانه لعبد قد ولد فی یوم اول المحرم من سنة ۱۲۳۵ وان الان یوم النصف من شهر المقدم علی شهرالرجب من سنة۱۲٦۱ فی کتاب الله لمسطور."

مضمون فارسی: " بگو ای مردم بشنوید حکم بقیةالله راازطرف بنده اوکه بزرگ و حکیم است وبدرستی که اوبنده ای است که در روزاول محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری متولد شده وامروز روزپانزدهم ماه مقدم برماه رجب،ماه جمادی الثانی از سال ۱۲٦۱ می باشد که درکتاب الهی مسطور گردیده است."

٦- مضمون فارسی: "ای خدای من پدرم به اراده الهی درگذشت ومرابرکلمه اکبر (اشاره به مقام ظهورخود)هرگز ندید.درمقامی که اوبا ملائکه عرش مستقر

ص ۵۱

است امرمرا به او ابلاغ کن واسم اورا در عداد مومنین ثبت فرما."

۷- در صفحه ٤٦۵ کتاب آثار عجم تالیف فرصت الدوله آمده است:

"قهوه اولیاء یدربازار مرغ واقع شده صحنی دارد وسیع اطرافش طاقهاست که در حقیقت مسجد است ودرفضایش قبرستان ودو درب دارد وسه مزارازاشخاص بزرگ آنجاست یکی ازآنها شیخی است ملقب به اولیاء،در دلان سمت قبله (جنوب) آن مدفون است شرح احوالش راجائی ندیدم ولی برلوح مزارش چند شعر است که آن راخود چند روز قبل ازآنکه وفات یابد گفته وشعرآخر که مشتمل بر تاریخ است این است:

به یک هفته پیش ازوفات اولیاء خودش گفت حشرش بود بارسول "

این محل را سیدنورالدین هاشمی مجتهد متفذ شیراز خراب کرد ودر سال ۱۳۲٦ هجری شمسی محلی به نام بیت العباس به اسم مدرسه درست کرد این بنا در مسیر خیابان حضرتی که به حوالی شاه چراغ می رسد قرار دارد.

۸- شرح حال شیخ عابد را ازنظراهمیتی که شیخ در ارتباط با دوران تحصیل حضرت باب دارد در ضمائم آخرکتاب می خوانیم.

۹- ملافتح الله همراه با پدرخود ملا مانده علی خادم مسجدوکیل در روزی که حضرت باب را به مسجدوکیل آوردند تاازدعوی خود برائت حاصل کنند به امر مبارک گرویدند وبعدها درواقعه جنگ طبرسی به مقام شهادت رسیدند.

۱۰- تاریخ امری فارس،خطی .

۱۱- مضمون فارسیس: "اوست گشاینده دانا."

۱۲- درکتاب آثارعجم صفحه ٥٥۰ می نویسد :" جناب آقامحمد کاظم وآقا
محمدخلیل وآقامحمدجعفرخلفان مرحوم حاجی محمد ابراهیم اسمعیل بیگ هریک
را ازکمال نصیبی است .مرحوم والدشان درعلوم ادبیه وعربیه سیما علم هیئت و
حساب عدیم العدیل بودودر هندسه بی بدیل ." "حاجی محمد ابراهیم به سال ۱۲۹٦
درعرض راه مکه معظمه وفات نموده۰۰۰"
۱۳- درفارسنامه ناصری گفتار دوم صفحه ۷۳ جزءاعیان محله سرباغ شیراز
می نویسد :" پسر سیم میرزا عابد است ممهد قوانین دوانین راقم رقوم بردفاتر عزو
تمکین سلاله اطیاب میرزا محمد رضا حمزوی وزیرو سر رشته دار مملکت فارس چندین
سال در زمان وزارت حاجی میرزا الوالحسن خان مشیرالملک طاب ثراه به منصب
سررشته داری مملکت فارس سرافراز وبرقرار بود واز سال ۱۲۹۳ تاسال نود وهفت
که زمان حکمرانی حضرت اشرف ارفع امجد والا حاجی معتمدالدویله فرها میرزا ادام
الله بقائه بود،وزارت مستقله مملکت فارس به میرزای معزی الیه مفوض ومرجوع
گردید وباحسن وجوه ازعهده لوازم شغل وزارت که تحمل سنگینی بارحکومت است

ص ٥۲

برآمده واهل مملکت فارس را به چربی زبان ونرمی قلم ومساهله درحواله جات
اقساط دیوانی ورسانیدن وظایف وتخفیفات ازخود خشنود وخدای تعالی را راضی
داشته نیک نامی پایدار گرفت ومنصب بی ثبات را گذاشت،پس به شغل استیفا
قناعت کرده متمسک به حدیث صحیح "کن بین الناس ولاتکن من الناس "(بین
مردم باش وازمردم نباش)گشته به طاعات وعبادات واذکار واوارد وتلاوت
قرآن عمری را به پایان رسانید ."
۱٤- تاریخ امری فارس ،خطی .
۱٥- کشف الغطاءصفحه ٥٦.
۱٦- مضمون فارسی: " هرچه درعالم است درقرآن وهرچه در قرآن است در
سوره الحمد است وهرچه در الحمد است در بسمله است وهرچه در بسمله است در
باءاست وهرچه درباءاست درنقطه است ومن نقطه زیر باءهستم."
۱۷- نبیل زرندی می نویسد :" جناب شیخ عابد حکایت کرده است که من یک روز به
حضرت باب گفتم جمله اول قرآن راکه بسم الله الرحمن الرحیم است تلاوت کنند،
فرمودند من تامعنی این جمله را ندانم تلاوت نمی کنم من اینطور وانمود کردم که
معنی آنرا نمی دانم فرمودند من معنی آنرا می دانم اگراجازه می فرمائید بگویم
آنوقت شروع به بیان فرمودند چه بیان عجیبی بود سراپای مرا حیرت فروگرفت در
تفسیرکلمات الله ورحمن ورحیم مطالبی فرمودند که تاآن وقت نمی دانستم واز
کسی هم نشنیده بودم هنوز شیرینی گفتارآن حضرت در مخلیه من موجود است چاره
ندیدم جزاینکه ایشان را نزد خال ببرم وسفارش های لازمه را به ایشان بنمایم که
درحفظ این امانت جدیت فراوان به خرج دهند.به جناب خال گفتم من خود را لایق
نمی دانم که به این طفل درس بدهم.جناب خال تنها بودند کسی آنجا نبود به ایشان
گفتم من این طفل را آوردم که به شما بسپارم.این طفل مثل سایرین نیست،من
قوه ای دراین طفل می بینم که جز درحضرت صاحب الزمان در سایرین آن قوه
نیست لهذا لازم است خیسلی توجه کنید بگذارید در منزل بماند زیرا حقیقتاًاحتیاج
به معلم ندارد،لکن جناب خال به حضرت باب تاکید کردند که به مکتب برگردند و
درس بخوانند وبالهجه ملامت آمیزی به حضرت گفتند مگر به شمانصیحت نکردم
که مانند سایر اطفال رفتارکنی وبه هرچه معلم می گوید گوش بدهی.برای مراعات
خاطر خال حضرت باب به مکتب مراجعت کردند." مطالع الانوار صفحه ٦۲.
۱۸- کشف الغطاء،صفحات ۸٤- ۸۳.
۱۹- کشف الغطاء ،صفحه ۸٤.
۲۰- ان کل مانزل من یدیه شان ایام قدرته قبل یوم البلوغ فی کتاب الله لمسطور
ولما تم حکم ایام صغره قد اشرک الناس بامره الاان الحکم لله والعزةلعبده فی.

ص ٥۳

کل الالواح لمکتوب وان بعد حکم الرشدقدقضم من سنه عشرعدة وبعد ذلک

قد اذن الله له بحکم المستسر لیعلم الناس حکم کلمةالهاءوالواو* بعد رشده و
استعدوا لیوم ظهوراسم الله الحی القیوم الان ذالک لهوالسر القدیم...(کتاب
الفهرست،خطی)
* حروف "هاء" و "واو" به حساب حروف تهجی رقم ۱۱ است هاء=۵ و واو=٦ است و
این اشاره به سن حضرت باب هنگام رفتن به حجره حاجی میرزا سید علی خال اعظم
است.
۲۱- حضرت باب بااشاره به ایام تجارت خویش در بوشهرمی فرمایند: " یاالهی
تعلم ان من اول یوم الذی قد خلقتنی من ماءمحبتک الی ان قضی من عمری
خمس و عشرسنة لقد کنت فی ارض التی قد شهدت علی خلقی علیهاثم قد
اصعدتنی علی جزیرةالبحرهنالک اتجرت بآلاءمملکتک وماقد خصصتنی من
جواهر بدایع عنایتک الی ان قضی خمسةهنالک قد صعدت الی ارض المقدسة وقد
قضی عنی حولأهنالک ثم قد رجعت العی ارض التی قد شهدت خلقی علیها و
استشهدت فواضلک العلیا ومواهیک العظمی هنالک فلک الحمدعلی کل آلائک
ولک الشکرعلی کل نعمائک ثم قد صعدت الی بیتک الحرام فی حول الخامس بعد
العشرالثانی وقد قضی عنی حولأهنالک ثم رجعت الی ارض االاولی التی قد
شهدت خلقی هنالک ثم قدصبرت هنالک فی سبیل محبتک واستشهدت موارد
جودک وعنایتک الی ماقدرت لی الصعود الیک والتهاجر لدیک فخرجت باذنک
من هنالک وقد قضی عنی نصف حول علی ارض الصاد ثم سبعة شهر علی جبل
الاول الذی قد نزلت علی فیه ماینبغی لجلال قدس عطائک وعلو فضلک و
امتنانک ثم هذاسنةالثلثین حیث لتشهدن علی علی ذلک الجبل الشدید و قد قضی
حولأیا الهی لاکونن علیها فلک الحمدیاالهی فی کل حین وقبل حین وبعد حین
ولک الشکر یاربی فی کل شان وقبل شان وبعد شان قدتمت آلائک فی حقی و
کملکت نعمائک فی شانی وماشهدت فی حین الاکل فضلک واحسانک وجودک و
امتنانک وکرمک وارتفاعک وسلطانک واعزازک ونورک وابهائک وماینبغی
لبساط قدس قیومیتک واجلالک وبساط مجد دیمومیتک وارتفاعک..."برگرفته از
کتاب منتخبات آیات ازآثار حضرت نقط اولی،فصل هفتم (ادعیه ومناجات)،
صفحات ۹-۱۲۸ موسسه مطبوعات امری ،طهران ۲۳٤ بدیع .
۲۲- اشاره به سئوال حاج سیدکاظم رشتی از شیخ احمد احسائی در یزداست که در
باره تاریخ ظهور موعود پرسش نمود وشیخ جواب داد: حتمأبرای رفتن این امر وقتی
معین است وبرای هربشارتی زمانی مقرر است که دراین مورد مجاز نیستم
بصراحه بگویم.زود است که بعد ازحین خواهی فهمید.

ص ٥٤
۲۳- یادداشتهای خطی میرزاحبیب الله افنان.
۲٤- فارسنامه ناصری،گفتار اول، صفحات ۹۷-۲۹٦.
۲۵- مطالع الانوار، صفحات ۳۰-۲۹.
۲٦- سیراب می کند خدای ایشان،ایشان را ازشراب طهور
27- Nicolas,A_L_M
۲۸- دردیانت بهائی ازملاصادق که بعدها لقب "مقدس خراسانی "گرفت،به نام
اسم الله الاصدق نیز نام برده می شود.(تذکرةالوفا، صفحه ۱۳)
۲۹- نقل به مضمون ازکتاب سید علی محمد معروف به باب ،صفحات ۱۹٦-۱۹۲.
۳۰- فاطمه بیگم والده حضرت باب .

ص ٥٥
فصل سوم
بعثت حضرت باب ومقدمات آن
مقدمه
ملاقات ملاحسین بشروئی باجاج سید محمد باقر شفتی۱ ومیرزاعسکری
یکی ازمجتهدین ناقذالقول وصاحب عنوان ایران حاج سید محمدباقرشفتی
گیلانی معروف به حجةالاسلام است که تحصیلات عالیه خود رادر کربلا ونجف به

پایان رسانید وازمراجع مهم شیعه درعراق جواز اجتهاد گرفت ومقیم وساکن اصفهان شد.
حجةالاسلام در سال ۱۲۱۷ هجری قمری به اصفهان سفر کرد وتاآخر ایام حیات که سنین عمرش از هشتاد می گذشت درآن شهر سکونت داشت ودرهمان جا وفات کرد.او در ظرف مدت چهل وسه سال زعامتی که دراصفهان داشت صاحب ثروت ومکنتی لایق گشت ودر عداد متمولین وثروتمندان بزرگ آن زمان به حساب آمد.کتابخانه بسیار نفیس وقیمتی اوکه مشحون ازکتب بی شبه ونظیر بود معروف است .
حاج سید محمدباقراز نفوسی بود که اجراءحدود شرعی را در غیاب امام زمان وظیفه حاکم شرع ومجتهدمن جازله الحکم ۲می دانست ومعروف است که در اجراء حدود شرعی دراصفهان علاوه بریکصد وبیست نفر راکه بادست خود گردن زده است،احکامی نیز مثل تعزیر وسایر تنبیهات صادر کرده است که به حساب نمی آید.۳
هنگامی که سید شفتی دراصفهان بروساده عزت جالس بود شهر اصفهان از مراکز مهمه علوم اسلامی بشمار می آمد زیراعلماءبزرگ دیگری نیزدر اصفهان مقیم بودندکه صاحب حوزه های درسی بوده وبه کارتدریس طلاب اشتغال

داشته اند.
مکتب شیخیه وفلسفه شیخ احمد احسائی دراصول معاد،معراج ،مقام ائمه هدی وامثالهم فصل جدیدی ازمعارف اسلامی بودکه بامعتقدات شیعه دوازده امامی اختلافات بین وبارز داشت وبا نظریه بسیاری از علماءکه سر وکارشان منحصرأبامسائل فقهی وظواهر دین بود ودرنتیجه مردمانی متصلب وقشری ببار آمده بودند،مغایرت پیدا می کرد وگاه می شد که تصادم افکار به جنجال و هیاهومی کشید، چنانچه دراحوال شیخ احمد احسائی می خوانیم که در قزوین ملاتقی بزغانی اورا تکفیر کرد ودر مجلس میهمانی حاکم قزوین ازاو رو برگردانید.
دراوقاتی که شیخ احسائی درایران بود سفری هم به اصفهان رفت ودر آنجا مورد احترام علماءقرار گرفت وبااوبه حسن سلوک رفتار کردند وآثارشان را منتشر نمودند ودرمدح ومنقبت اوسخن گفتند.ازجمله اشخاصی که درابتدا از شیخ احسائی طرفداری کردو پیروانش را مورد حمایت قرار داد حجةالاسلام بود.او معتقد بودکه شیخ به حقیقت ائمه هدی پی برده است ولی در برهه ای اززمان بعد از فوت شیخ احمد ازحمایت پیروان مکتب شیخیه دست بکشید.
درمورد اعزام ملاحسین بشروئی برای ملاقات ورفع شبهات حاج سید محمد باقر حجةالاسلام ازطرف حاج سید کاظم رشتی از زبان نبیل زرندی می خوانیم ٤:
" خبر وفات شیخ احمد احسائی باعث اندوه شدید سیدکاظم گردید. ازطرفی دشمنان بانهایت شدت متهاجم شده به مخالفت سید قیام نمودند وبه استهزاءو توهین وی پرداختند.سید ابراهیم قزوینی که ازعلمای شیعه بود مردم را به مخالفت سید تحریک می کرد ونفوسی را واداشت تابه قتل سیدکاظم اقدام نمایند. باوجود این سید کاظم ازانجام وصایای استاد خویش بازنماند وچنین اندیشید که اگر یکی دونفر ازعلمای بزرگ ایران را باخود مساعد سازد ازمعاندت اعداء محفوظ خواهد ماند. ازجمله درنظر گرفت که حاجی سید محمد باقر رشتی را که در اصفهان اقامت داشت ونافذالقول بود چون باتعالیم شیخ آشنابودی باخویش همراه کند.برای این منظور در صدد برآمد که ازمیان شاگردان خود شخصی را انتخاب کند وبه اصفهان نزد سید بفرستد.روزی به شاگردان خود فرمود آیا در میان شماکسی هست که بانهایت انقطاع به اصفهان سفرکند وپیام مرا به سید محمدباقر رشتی برساند وبه او از طرف من بگوید باآنکه در دوره شیخ احمد بااو همراه بودی وپیروانش را ازشر دشمنان محافظه می نمودی چه شدکه پس از وفات شیخ دست از مساعدت برداشتی وشاگردان شیخ را اسیر چنگال دشمنان گذاشتی.هریک ازشماکه قبول این سفر می نماید باید به خداوند متعال توکل کند واگرعالم مزبور مشکلی

ص ۵۷
داشته باشد یا برخی مبهمات سبب عدم مساعدت اوگردیده مشکلاتش را حل نماید
واو را وادار کندکه به صحت تعالیم شیخ اقرار کتبی کند وابراز مساعدت نماید
پس از حصول مقصود ازاصفهان به مشهد سفرکند وبامیرزا عسکری که بزرگترین
دانشمند آن سامان است بهمین رویه رفتارنماید وبه جلب مساعدت او هم بپردازد و
پس ازحصول مرام مراجعت کند.
ازمیان شاگردان سیدکاظم جزمیزرا محیط کرمانی کسی حاضر نشدکه این
ماموریت مهمه را به عهده بگیرد.سید کاظم به او فرمود این دم شیراست به بازی
مگیر وچون سایر شاگرادن برای این منظور حاضرنشدند سید کاظم به ملاحسین
بشروئی ۵ روی آورده فرمودند انجاماین مهم منوط به قیام واقدام تو است.عازم
سفر باش ویقین بدان که خداوند منان تو را یاری خواهد کرد وبا توفیق همراه و
رفیق خواهی بود.
ملاحسین چون این بشنید بانهایت سروردامن سید ببوسید وقبول ماموریت
کرده باانقطاع کامل به جانب اصفهان سفرنموده به محض ورود در شهربدون اینکه
اندک آسایشی کند وگرد سفر ازخویش دور نمایدر یکسر به مجلس درس عالم
اصفهان شتافت."
فاضل مازندرانی درباره مسافرت ملاحسین بشروئی به اصفهان وموضوع
ملاقاتش باحاج سید محمد باقر شفتی می نویسد :٦
"چنانکه نوبتی فقهای اصفهان اجماع نموده به مضصادت با شیخیه برخاستند و
عامه مردم را به مقاومت باآن فنه برانگیختند ونزدیک به آن بودکه فتنه عظمی
برپاگردد وحاجی سید محمدباقر حجةالاسلام مجتهد شهیرمقیم اصفهان که با
دست خویش حد شرعی جاری می کرد آنانرا بدین طریق ساکت وقانع نمود که
واقعات مذکور را به حاجی سید کاظم رئیس الطایفه نویسد تااو خود به اصفهان بیاید
ویا دیگری را ازجانب خویش مبعوث فرماید ودر مجمع فقها صحت عقاید خویش
ومطابقتش را باضروریات مذهب جعفری مدلل سازد. همینکه مکتوب به سید رسید
ملاحسین را ازکربلا به اصفهان فرستاد واو وحیداً باهمان لباس عربی ساده که در
برداشت خود را به اصفهان رسانده درمجامع فقها حاضر شده به نهایت قوت ایمان
وقدرت در فنون علوم وبیان به مناظره ومحاجه پرداخت ومباحثات چندی بطول
انجامید ودرآن ایام یک روز ازهفته را مزدوری نموده معاش یک هفته را فراهم
می کرد وروزها صائم شده در افطار وسحور قناعت می نمود وبالاخره اعتراضات
ملاها رابرشیخ وسید جواب گفته همه را ملزم ومفحم ساخت وبین خاص وعام
به کثرت علم وفضل وشدت زهد و ورع اشتهار یافت چنداکه بین انام این سخن
متداول شد که آخوندی با پیراهن سرتاسری یعنی پیراهن ساده بلند عربی به اصفهان

ص ۵۸
آمده کل علماءنامی بلد را مغلوب نمود."
نبیل زرندی دراین خصوص چنین نوشت:که جناب ملاحسین بشرویه در
عنفوان جوانی مجلس درس حاج سیدمحمد باقررشتی را معطل نمود وتاهفت روز
درمسائل شیخ اجل احسائی بااوگفتگو کرد تااورا مقرومعترف ساخت وسید
محد باقرگفت که امربر مامشتبه شده بود وحق باشماست وبهمین تقریر
نوشته پابه مهر ازسید گرفته نزد حاجی سیدکاظم فرستاد وآن عالم ربانی در
بالای منبرملا حسین را تمجید نمود واو را مطاع انام وناصراسلام خواند وچون
فتنه مذکور ازاصفهان به خراسان سرایت کرده بود ملاحسین به مشهد شتافته با
میرزای عسکری مجتهد متنفذ آنجانیز مناظره ومحاجه کرده غالب آمد وحقیقت
مسائل شیخ وسید را ثابت نمود."
آگاهی ملاحسین ازصعود حاج سیدکاظم وعزم وی دراجرای وصایای استاد
حاج سید کاظم رشتی در روز نهم ماه ذی حجه سال ۱۲۵۹هجری قمری (روز
عرفه)به عالم بقا صعود کرد.وی هنگام صعود شصت ساله بود ودر کربلا
می زیست.حضرت باب درمقدمه کتاب تفسیر سوره بقره که قبل ازبعثت نازل شده

بوداشاره به خوابی که دیده اندفرموده وآن را به صعود سید رشتی تعبیر می فرمایند.مضممون فارسی عبارات نازله ازقلم اعلی را در زیر می خوانیم۷ :
"پاک ومقدس است خدواندی که احزان را ازاقلام ما زدود وبا ذکر وثنا به جنت عدن داخل فرمود.بدرستی که تومی دانی در روزی که اراده تحریر این کتاب رانمودم درشب آن روزدرعالم رویا دیدم که ارض مقدس کربلابه اجزاءخیلی ریز تقسیم شد وبه هوا رفت تااینکه مقابل خانه من فرود آمد وتوقف نمود.بعد خبر فوت شخص جلیل دوست ومعلم رحمةالله علیه ازآنجا رسید وبه تحقیق قبل ازشنیدن این خبربعضی ازنفوس را ازخوابی که دیده بودم آگاه کردم.صلوات الهی براو باد.ما ازخدا هستیم وبه سوی او رجوع می کنیم .لاحول ولا قوةالا بالله وحمد وثنا برخدای عالمیان باد."
حاج سیدکاظم وقتی درگذشت که هنوز ملاحسین ازمسافرتش به اضفهان و مشهد مراجعت نکرده بود.وی در روز اول محرم سال ۱۲۶۰ به کربلا رسید وازخبر صعود استادش بسیارمحزون ومتالم شدو به عزاداری پرداخت .۸ وبعد ازانجام مراسم عزاداری در صدد برآمد تاازوصایای حاج سیدکاظم درواخر ایام زندگی مستخصر گردد وبداندکه زعامت ورهبری پیروان طریقه شیخیه به چه کسی سپرده شده است .
تلامیذ سید متفق القول گفتندکه مرحون سیدکسی را به جانشینی خودش

ص ۵۹
انتخاب نکرد واظهاراتش این بودکه صاحب امر ظاهرخواهد شد وتاکید کرد که پیروان اودر کربلا توقف نکنند وبه اطراف واکناف متفرق ومنتشر شوند وبه دنبال حضرت موعود به هرشهر ودیار سفر کنند وپای مجاهده به میدان طلب گذارند تاصاحب امر را بشناسند وتاکید فرمودکه موعود منتظر حی وحاضر و آشکار وظاهر است باید بکوشید وازخدا بخواهید که پرده اوهام وخرافات را از دیده های شما دور سازد وغشاوه ظنون وشکوک را ازابصار شما مرتفع نماید تا لایق شناسائی اوشوید.
ملاحسین که این بیانات راازهمقطارهای خود یعنی تلامیذ مرحوم سید شنید گفت پس چرا بیکار نشسته اید ودرجستجوی موعود بر نیامده اید وامری به این عظمت راکوچک انگاشته اید؟ آنها درجواب گفتند:مابه قصور وخطای خودمان اعتراف داریم وبه شما نهایت اطمینان واعتماد راداریم حتی اگر شخصاًمدعی مقامی بشوید بی چون وچرا اطاعت می کنیم .ملاحسین گفت : استغفرالله من در برابر آن مخزن علم الهی غبار راهم واگر شما به فحوای مطالب وبیانات سیدمرحوم آشنائی داشتید هرگز چنین حرفی را به من نمی زدید.
ملاحسین به سراغ ملاحسن گوهر ومیرزامحیط کرمانی رفت وآنان را مخاطب ساخت وازآنها پرسید که چرا دراجرای وصایای استادمان تسامح وتغافل روا داشته اید؟آنها هرکدام به معاذیری متعذر شدند.ملاحسین سایر تلامیذ را تشویق کرد که ازپاننشینند ودست ازطلب نکشند تامقصود را بیابندو خود وبرادرش میرزامحمد حسن وخالوزاده اش میرزامحمدباقر ازکربلا به کوفه رفتند ودر مسجد کوفه معتکف شدند.
ملاحسین مدت چهل روز درمسجد کوفه به حال مراقبه بود ومعتکف گردید. ایام را به صوم گذراند ولیالی رابه دعا ومناجات به درگاه قاضی الحاجات تاآن عقده را برای اومکشوف شود بعد ازچهال روز اعتکاف وعبادت به سمت ایران عزیمت نمود.
تقریباًدرحدود همین ایام است که حضرت باب درتوقیعی خطاب به میرزا محمدعلی حرف حی می فرمایند: اولین باری که قلب من به الهامات غیبی ملهم گردید وابواب علم الهی به روی من باز شد درماه ربیع الاول سال ۱۲۶۰ هجری قمری بود یعنی تقریباً دوماه قبل ازاظهار امرعلنی امرمبارک در پنجم جمادی الاول همان سال. قوله عز شانه:
"فیا الهی انک لتعلم ان اول یوم حکمک لی فی الظهور کان فی شهرعین الاول من السنة ۱۶۰ وان فی بدءالامر لامانزل علی فوادی کلمة بعد من شیئی

جری من قلمی کلماتک کمثل فتی یرکب علی فرس القوی وان لجامه قد اخذ من

ص ٦٠
یدیه فمرة یرفعه الی راس الجبال ومرةینزله الی ارض الموات بل بعزتک یاالهی اشاهد نفسی فی تلک الایام الماضیة اعظم من ذلک ..."
مضمون بیان مبارک چنین است : ای خدای من توعالمی که اولین باردرماه ربیع الاول سنه ١٢٦٠ اراده توتعلق گرفت که قلب من به الهامات غیبی ملهم گردد.بعد ازاینکه وحی الهی برقلبم حلول کردهمانند سوارکاری که براسبی قوی در حرکت باشد زمانی به قلل جبال شامخه باذخه صعود می نمودم وگاه ازآن ارتفاع بر روی زمین می تاختم.قسم به عزت تو ای خداوند که درآن زمان خود را ارفع و اعظم ازاین شئون می دیدم.
این لوح نسبتأمفصل شامل اشاراتی است به الهامات غیبی که قبل ازاظهار امر به قلب ممرد حضرتش نازل گردیده وسبب شده است که آثاری مثل تفسیر سوره بقره،رساله فاطمیه وادعیه محزونه ازقلم مبارک در شان دعوات نازل شود.
عزیمت ملاحسین به شیراز وبرخورد اوباحضرت باب
هیچ معلوم نیست چه عامل وچه انگیزه ای سبب شد تاملاحسین درپی اجرای وصیت استادش وتحقق بخشیدن به آمالی که دردل داشت راه شیراز را پیش گیرد.درکتاب ظهورالحق به نقل از فاضل هشترودی در کتاب ابواب الهدی آمده است که چون ملاحسین،ملاحسن گوهر را در کربلا لایق جانشینی سیدکاظم تشخیص نداد وخودش ر اازهرلحاظ اعلم وازهد واتقی ازاو مشاهده کرد به خیال ملاقات حاج محمد کریم خان کرمانی در کرمان که داعیه جانشینی سیدکاظم رشتی را داشت افتاد ودر طریق مسافرت به کرمان به شیراز رسید وحضرت باب را ملاقات کرد.
آنچه مسلم وغیر قابل انکاراست این است که اراده غالبه ومشیت حاکمه الهیه براین جاری شده بودکه ملاحسین به شیراز برسد ودرآن شهر مقصود خود را بیابد.
درنحوه اولین برخورد ملاحسین باحضرت باب در شیراز دویا سه روایت مختلف ذکر شده است،ازهمه معتبرتر شرحی است که ملامحمد نبیل زرندی ازقول آقامیرزا احمد شهید (ملاعبدالکریم قزوینی)درکتاب تاریخ ممتع وجامع خود با مضمونی به صورت زیر نقل می نماید:
همینکه ملاحسین دوره اعتکافش درمسجد کوفه به پایان رسید به همراهی دو نفر ازبستگانش ازمسجد کوفه خارج شدند وشبانه ازکربلا گذشتند وبعد از زیارت روضه امیرالمومنین علیه السلام درنجف مستقیمأباکشتی از راه دریا عازم بوشهر شدند.

ص ٦١
اودر راهی که آرزوی قلبش بود قدم برداشت ودر بوشهر روائح مسکیه محبوبش را استشمام نمود که سالها درآنجا تجارت می فرمود. روائح قدسیه که از انفاس مقدس محبوبش در فضای آن شهر منتشر بود مشام جانش را معطر می ساخت .مع الوصف در بوشهر به انتظار نایستاد ومثل این بودکه قوه نهانی اورا به سمت شیراز جذب می کرد.درهنگام ورود به شیراز برادر وخالوزاده اش رابه مسجد ایلخانی فرستاد وبه آنهاگفت درآنجا توقف کنند واو برای اداء نمازعصر به آنها ملحق خواهد شد.
هنوز چند ساعتی به غروب مانده بود وملاحسین درخارج دروازده ٩ شهر قدم می زد که ناگاه چشمش به جوانی افتاد که سیمائی نورانی داشت وعمامه سبزی بر سرش بود پیش آمد وسلام کرد وباخوشروئی زائدالوصفی مقدم او را به شیراز تهنیت گفت .او ملاحسین را باچنان محبتی درآغوش کشید که گفتی عمری باهم دوست بوده اند.ملاحسین ازابتدا تصور می کرد که شاید یکی ازتلامیذ سیدرشتی باشد که خبر ورود اورا به شیراز دریافت داشته وبه استقبالش آمده است. آقامیرزا احمد قزوینی شهید که به دفعات داستان ملاقات ملاحسین را باحضرت باب ازلسان خود

اوشنیده است برای من (نبیل) حکایت کرد:
" جوانی راکه درخارج دروازه شیراز ملاقات کردم،مرا غرق مهرو محبت بخود ساخت وبا گرمی ازمن دعوت کرد که به خانه اش بروم وآنجا بیاسایم ورنج سفر را از خود دورکنم .من متعذر شدم که همراهانم ترتیب منزل ومحل سکونتم را در شهر داده اند وبه انتظار مراجعتم هستند. اوفرمود آنها را به حفظ الهی بسپار ،خداوندنگاهدار ونگاهبان آنها است .درحالي که این بیانات را می فرمود امرکردکه به دنبالش روان شوم .من که عمیقاًتحت تاثیر نزاکت وحسن رفتار آن جوان ناآشنا قرار گرفته بودم به دنبالش به راه افتادم وازطرز مشی و ملاحت گفتار وشکوه و وقار ونجابتش درآن دیدار غیر منتظره به حیرت بودم. بزودی ما به درخانه ای رسیدیم که آثار سادگی ازآن نمایان بود.اودق الباب کرد و غلامی حبشی در را گشود.درحین ورود به خانه فرمود: "ادخلوها بسلام آمنین " ١٠ وفرمود به دنبالش بروم.من تلاوت آن آیه را درحین ورود به اولین خانه ای که در شیراز وارد می شدم به فال نیک گرفتم.
هوای لطیف این شهر دروجودم اثری ناگفتنی داشت وباخود می اندیشیدم که آیاممکن است دراین شهر به مقصود خود برسم؟ این افکار وخیالات من را مشغول می داشت ازوقتی که وارد این خانه شدم وبه دنبال میزبانم به اطاقی که هدایتم فرمود رفتم سرور وخوشحالی زائدالوصفی درمن ایجاد شد.ماجالس شدیم واو دستور داد تا آفتابه لگن آوردند تادست وپایم را ازگرد وغبار راه بشویم.

من ازحضورش استدعا کردم که اجازه فرماید برای آن کار به اطاق مجاور بروم ولی اونپذیرفت وشخصاًآب ریخت تادست وپایم را شستم،بعددستور داد شربت آوردند وسپس سماور خواست وشخصاًچای تهیه نمود وبه من مرحمت فرمود.از آن همه لطف غریق احسان اوشده بودم.بعد برخاستم تامرخص شوم زیرا وقت نماز عصر می رسید ومن به همراهانم قول داده بودم که برای اداءصلاة عصر درمسجد ایلخانی به آنها ملحق شوم.
اوبامحبت وادب فرمود لابد زمان مراجعت رابا کلمه انشاءالله ذکر کرده ایدر حال شاید ارادةالله طوری دیگر جاری شده باشد،بنابراین ازخلف وعده ملول نباشید. متانت و وقار از مرا ساکت کرد.
من تجدید وضو کردم وبه تلاوت نماز ایستادم و اونیز درکنار من به نماز ایستاد.وقتی که مشغول تلاوت نماز بودم احساس کردم که خیلي سبکبار شده ام و آن خلجان روحی که باآن درکشمکش بودم آرام گرفته است.درآن حال دعا می کردم که ای خدای من تو شاهدی که برای وصول به آرزوئی که داشته ام ازهیچ کوشش فروگذار نکرده ام ولی هنوز به مقصود نائل نشده ام.شهادت می دهم به حقانیت کلام توکه وعده تو تخلف پذیر نیست.
آن شب فراموش نشدنی لیله پنجم جمادی الاول سال ١٢٦٠ هجری قمری بود.
نزدیک یک ساعت ازشب گذشته بودکه میزبان جوان من باب صحبت را باز فرمود وسئوال کرد که بعد از رحلت سید کاظم جانشین او ومقتدای شما کیست؟من گفتم: حاج سید دروقت رحلت ازاین عالم به شاگردانش توصیه فرموده است که لانه وکاشانه خود راترک کنندو به اطراف مسافرت نمایندودرهرجا تحقیق وجستجو کنند تاحضرت موعود را بیابند ومن دراجرای وصیت اوبه ایران سفر کرده ام و در پی تحقیق هستم.او سئوال فرمود که آیا استاد شما ازحضرت موعود نشانی هائی به شماداده است من عرض کردم: بلی اوباید ازسلاله طاهره باشد واز اولاد حضرت فاطمه زهرا،سن او باید ازبیست بیشتر وازسی سال کمتر باشد.او باید دارای علم لدنی باشد.او متوسط القامه است واز استعمال دخانیات احتراز دارد وناقص الخلقه نمی باشد.او قدری مکث کرد وبعد بالحنی پراهتزاز فرمود: مشاهده کن آیا این علامات را درمن می بینی؟وبعد او یک یک آن علائم را بر شمرد وباقاطعیت تمام فرمود که آن علائم فرداً فرد وجمیعاًدروجود من جمع است.
من شدیداًبه حیرت افتاده بودم وباکمال ادب عرض کردم کسی راکه ما به

انتظارش هستیم دارای قوه قدسیه الهیه است وشریعتی را که ظاهر می فرماید شرع عظمیی است دارای علائم ومشخصات بسیاری است که باید به منصه ظهور برسد.

ص ٦٣

بطوری که اغلب اوقات سید کاظم می فرمود علم من در برابر علمی که من جانب الله به اوعنایت شده حکم قطره را دارد وفضل وکمال من در برابر عظمت فضیلت و کمال اومثل ذره ای از غبار است.

هنوز این کلمات ازلبهای من خارج نشده بود که خود را درحالتی از اضطراب وپشیمانی ملاحظهکردم که بطوری که نه می توانستم آن حالت را پنهان کنم و نه مطلبی اظهار نمایم .من درآن حال خودم رانکوهش وسرزنش می نمودم وبا خودگفتم که لحن صحبتم را تغییر دهم وباملایمت صحبت بدارم وباخدای خود عهد کردم که اگر میزبان من بار دیگرآن موضوع را بیان فرمود من بافروتنی و تواضع عرض کنم که اگر شماخودتان صاحب داعیه هستندمن را اطمینان بخشید و ازاین سرگردانی وخلجانی که در وجود من ایجاد شده نجات دهید ومن را رهین عنایات خود فرمائید.

اظهارامر

خلاصةالقول ملاحسین میگوید : " ازاولین قدمی که در سبیل مجاهده و تحقیق برداشتم دوموضوع را دلیل برصدق دعوی قائم آل محمد قرار دادم:
اول رساله ای بودکه شخصاًازغوامض باطنیه تعالیم شیخ احمد وسید کاظم تهیه کردم بودم که هرکس بتواند آن رموز را تبیین فرماید به اطاعتش قیام کنم و موضوع دوم تفسیر سوره مبارکه یوسف بود به گونه ای که ازسایر تفاسیر موجورد ممتاز باشد.

من قبلاًبطور خصوصی ازآقاسید کاظم خواهش کرده بودم که سوره یوسف ۱۱ را تفسیر کنند لیکن ایشان نپذیرفتند وفرمودند این کار ازعهده من خارج است کسی که ازمن عظمیتر وبعد ازمن ظاهرخواهد شدبه صرافت طبع آن سوره را برای توتفسیرخواهد کردکه خود دلیلی واضع برعظمت مقام اوخواهد بود.

من غرق این افکار بودم که میزبان بزرگوار من خطاب فرمود که خوب دقت کنید آن کسی که مقصود آقاسید کاظم بودکسی جز من نیست. لذا من آن رساله را که قبلاً تهیه کرده وهمراهم بود به اوتقدیم کردم واستدعا نمودم که آن مشروحه را بانظر عنایت ملاحظه فرمایند وبه ضعف وناتوانی من به دیده اغماض بنگرند.

اوبه رافت کبری مسئول من را اجابت فرمود وآن کتابچه را گشود ونظری اجمالی برصفحات آن افکند وآن را بست وبه من توجه فرموده در ظرف چند دقیقه برسبیل فطرت مشاکل من را حل فرمود ودر مدتی قلیل بسیاری ازآثار ائمه اطهار را بیان فرمود که تاآن وقت در کتب وآثار شیخ احمد وسید کاظم زیارت ننموده بودم.بیانات اوبقدری باقوت وتاثیر بودکه من ازعهده بیان آن

ص ٦٤

خارجم.

بعد فرمود اگر تومیهمان من نبودی کاربرتوسخت ودشوار بود.فضل الهی شامل شد که نجات حاصل نمائی.این در شان خداوند است که بندگان را بیازماید نه اینکه بندگان بخواهند باموازین مجعوله خداوند را امتحان کنند.آیااگر من درحل مشکلات تواقدامی نمی کردم نقیصه ای درحقیقت مشرقه ازعلم من بود؟ حاشاو کلا.به حقیقت ذات مقدس الهی امروز روزی است که باید جمیع ملل و نحل عالم ازشرق وغرب قیام نمایند وبه جستجوپردازند تامقصود خود را بیابند. کسی که قیام کند مطمئناًفائز خواهد شد همانطوری که توقیام کردی وبه تجسس پرداختی تابه مقصود رسیدی.

بعد فرمود حال وقت نزول تفسیر سوره یوسف است. قلم برگرفت وباسرعتی حیرت آور سورةالملک اولین سوره تفسیر سوره یوسف را نازل فرمود.

آنچه ازقلمش نازل می شد همه رابالحنی بدیع تغنی می فرمود.قلم از سرعت نیافتاده وطرفةالعینی مکث نکرد تاسورةالملک بتمامه نازل شد ومن از

استماع آن لحن ملکوتی که در وقت نزول آیات تغنی می فرمود به وجد آمده بودم. بالاخره بدون اراده ازجای برخاستم واذن مرخصی طلبیدم .او متبسمانه امر کردکه بنشینم وفرمود اگر بااین حال به کوچه روی هرکس تورا ببیند می گوید این جوان دیوانه شده است .آن وقت دوساعت ویازده دقیقه ازغروب آفتاب لیله پنجم جمادی الاول سال ١٢٦٠ هجری قمری مطابق با ششم خرداد ماه سال نهنگ بود که شصت وپنج روز از روز نوروز گذشته بود.بعد فرمود: این ساعت واین وقت در آتیه ازبزرگترین واعظم اعیاد محسوب خواهد شد الحمدلله فضل الهی تو را استعانت فرمود وبه آرزوی قلبی خود رسیدی واز رحیق مختوم آشامیدی.خوشا به حال کسی که به این فیض فائز شود.

سه ساعت از شب رفته بودکه فرمود شام بیاورند.همان خادم حبشی در جلوی روی ما سفره گسترد وغذائی حاضر کرد که جسم وروح مرا تغذیه نمود.درآن وقت در حضور مولایم احساس می کردم که ازموائد ونعمای بهشتی مرزوق هستم. من نمی توانم طرز رفتار صادقانه وآداب وشیم آن غلام حبشی را غیر ازتاثیر تربیت ونفوذ اخلاقی آقایش به چیزی دیگر حمل کنم.آن لطف ومحبتی را که میزبان بزرگوار من به من ارزانی داشت ممکن نبود که ازدیگری بروز کند وهمان بزرگواری ومحبت ومیهمان نوازی که نسبت به من روا داشت مرا کفایت می کرد. من مسحور بیانات آن بزرگوار شده بودم وفراموش کرده بودم که چه پاسی از شب گذشته وجمعی به انتظار من هستند.به ناگاه صدای موذن که اذان صبح را می گفت مرا بخود آورد.

ص ٦٥

اطاق محل اظهار امر حضرت باب

ص ٦٦

درآن شب جمیع نعم الهیه که خداوند ذکرش را درکتاب الهی فرموده در نظرمجسم بود .آن شب خواب به چشم من نیامد وازآن نغمه روح پرور ولحن دلکشی که حضرتش در وقت نزول آیات تغنی فرموده بود لذت می بردم.در وقت تلاوت مناجات بعد ازنزول چند آیه می شنیدم که می فرمود: "سبحان الله رب العرش عمایصفون وسلام علی المرسلین والحمدلله رب العالمین ."١٢

بعد مرا مخاطب قرار داده ومطالبی به این مضمون فرمود: ای اولین کسی که به من ایمان آورده ای بدان من باب علم الهی هستم وتوبال الباب،هیجده نفس باید به طیب خاطرو صرافت طبع من را بشناسند وبدون اینکه کسی آنها را از ظهور من آگاه نماید به حقیقت امرم پی برند.وقتی آن عده تکمیل شد یکی ازآنها را انتخاب می کنم که من را درزیارت مکه ومدینه همراهی کند ودر آنجا پیام الهی را به شریف مکه ا علام خواهم کرد ودر مراجعت به کوفه می آیم ومجدداًدر مسجد آن شهرمقدس امرالهی را اعلام می نمایم .برشما لازم وفرض است که از آنچه دیدید وشنیدید نه به همراهان ونه به دیگری اظهار ننمائید.درمسجد ایلخانی ساکن شوید ومشغول تدریس گردید ومنهم درجمع شما شرکت می کنم ولیکن مواظب رفتارخودت بامن باش که کسی ازایمان توباخبر نشود وباید بهمین نهج رفتارکنید تاوقت عزیمت مابه حجاز برسد.

دروقت عزیمت به حجاز وظائف هریک ازهیجده نفر تعیین خواهد شدو هرکدام رابه اجراء وانجام وظائفی که دارند ماموریت می دهم وبه آنها تعلیم خواهم داد که کلمةالله را به اهلش برسانند.بعداز اینکه این بیانات را فرمود من را تادم در حیاط بدرقه کرد وخداحافظی نمود.

آیاتی ازکتاب قیوم الاسماءدرباره بعثت

حضرت باب در موضوع بعثت ورسالتی که من عندالله به آن مامور بودند در کتاب قیوم الاسماءمضامینی به صورت زیر بیان فرموده اند ١٣:

الف - سورة الرعد آیه ٦

وبدرستی که ماذکر (حضرت باب)را فرستادیم تاشما را دعوت نماید به دین خالص .خداوند را عبادت کنید وبدانیدکه بغیراز خداوند برای شما خدایی

نیست. بدرستی که من ازطرف خدا آگاهم به چیزهائی که شماحرف ازآن را نمی دانید ومی ترسم که دریوم اکبر که روز فصل (قیامت) است اطاعت نکنید و خداوند برهر چیزی شاهد است.
ب - سورةالرعد آیه ۷
بگو این اهل زمین من ذکرالله اکبرهستم وچاره ای ندارم جزاینکه رسالت

ص ٦٧
خدایم را به شماابلاغ کنم وشما را پنددهم وسنن نبیین وصدیقین وشهدا را به شما بشناسانم. هرکس ایمان آورد به نفس خودش مربوط است وهرکس هم تکفیر نمود کفرانش به خود او راجع می شود.بدرستی که خدای من خدای برحق و مستغنی ازجمیع اهل عالم است .
ج - سورةالحوریه آیه ۱۰
ای اهل عرش بشنوید ندای خدای خودتان را آن خدائی که نیست خدائی بجز او ازلسان این عبد.این جوان عرب ،بدرستی که نزد خداوند تعالی بر امر عظیم بدیع است .
د سورةالمحمد آیه ۲
به تحقیق مابه تو وحی نازل کردیم همان وحی را که برانبیاءنازل فرمودیم که عبادت نکنند غیرازخداوندی راکه جزاوخدایی نیست وبه تحقیق خداوند عزیز وقدیم است .
ه - سورةالقدر آیه ۸
ای نور چشم سلام برسان به آنها بدرستی که فجر طالع شده است وبه مومنین بگو آیا صبح در ام الکتاب به اذن الهی نزدیک نیست؟
و سورةالقدر آیه ۹
ای مومنین بدرستی که تین وزیتون (دوکوه است در اراضی مقدسه)مجتمع شده انددراین طور مبین واین همان شهر آباد است به حق وچنین است که درام الکتاب مرقوم شده است .
خطابه حضرت عبدالبهاءبه مناسبت روز بعثت
درمیان یادداشتهائی که ازبدیع بشروئی باقی مانده است صورت خطابه ای است ازحضرت عبدالبهاءکه به مناسبت روز بعثت حضرت باب ایراد شده است و چون به اغلب احتمال آن نطق مبارکه درجای دیگر به چاپ نرسیده است برای استبصار خوانندگان زینت بخش این اوراق می شود.بدیع بشرویی برای نقل نطق مبارک چنین به سخن آغاز می نماید:
روز پنجشنبه ۹ مارچ سنه ۱۹۱٦ حیفا
امروز روز بعثت حضرت اعلی وتولد حضرت عبدالبهاء است وهرچند مشکلات ازجمیع جهات مستولی وعالم درتحت نیران شدید معذلک اهل بها به ملکوت اعلی متوجه ودرهرجامتذکر واز عتبه الهیه سائل که این خونخواری و سختی وشقاوت وجنگ بزودی زائل شود وانوار صلح جلوه کند.
صبح جمیع احبا در بیت مبارک مجتمع ودر ظل شجره میثاق به فوز لقا

ص ٦٨
فائز واسباب چای وشیرینی مهیا وحاضر.حضرت محبوبی وارد وپس از اظهار عنایت به جمیع لسان اطهر به این بیانات جاری ومتکلم بود.قوله الاحلی:
" امروز روز بسیار مبارکی است متبرک ومتیمن است.طلوع انوار صبح هدی است ومبداء ومنشاءامرالهی است .پرتواشراق شمس حقیقت است.یوم نفخ فی الصور ونقرفی الناقور است ١٤ وقایع این یوم خیلی عظیم است،ولکن حقیقتش نزد اهل بصیرت معلوم هرچند درنزد خلق شرف این یوم مجهول است ولی نفخه اولی است.درآیه مبارکه قرآن می فرماید ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض ١٥ یومی است که جمیع من فی السموات والارض منصعق شدند یعنی درنزد اصل بصیرت به حقیقت مدهوش گشتند وانسان منصعق بیهوش یعنی محروم ازحیات ابدی به چیزی ملتفت نمی شود اماانسان بصیر به حقیقت امرآگاه

می شود یعنی آن نفوسی که فائز به حیات ابدیه می گردند ملتفت می شوندکه طلوع صبح حقیقت است ونفخه اولی است که ازحقایق معنویه روح حیات اخذ گشته و جهان دل وجان مستعد نفخه ثانویه گردیده این است که می فرماید نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون واشرقت الارض بنور ربها ۱٦ وازنفخه ثانیه حقائق روحانیه و کینونات علویه حیات یابد واز اشراق شمس حقیقت به اهتزاز آید این نفخه ثانیه ظهور جمال قدم من یظهره الله است.باری درآفتاب ملاحظه نمائید که چون صبح طالع می شود قیامت کائنات ارضی است زیرا جمیع ارض به اهتزاز آید واسرار جمیع کائنات ازحیز غیب به حیز شهود آید وآنچه درکمون ارض است ظاهرو آشکار گردد وآنچه در غیب اشجار است نمودار شود ولکن جمیع کائنات باوجودی که به ابین فیض آفتاب حشر ونشر می شوند و وجودشان ازاشراق وطلوع آفتاب است معذلک ازاین فیض بی خبرند مگر کائنات حیه که زنده هستند کائنات حیه ملتفت می شوندکه آفتاب طلوع کرده لهذا بدایت این یوم مبارک بدایت قیامت است. نفوسی که حیات ابدیه داشتند ادراک واحساس کردند که امروز حکم خمسین الف سنه دارد ۱۷. امروز روزی است که آسمان منطوی شد.امروز روزی است که ستاره ها منتشر شد.امروز روزی است که جبال سیروحرکت کرد. امروز روزی است که اموات ازقبور بیرون آمد.حشرشد نشر گردید.میزان منصوب شد. صراط ممدود گشت. اسرار ارضی ظاهر وهویدا گردید.ابواب جنت مفتوح شد.شعله جحیم برافروخت.اینها جمیع علائم یوم قیامت است.حضرت اعلی می فرماید که دریک دقیقه این وقایع واقع گشت.در طرفةالعینی خمسین الف سنه منقضی شد وجمیع این وقایع ظاهر گشت .زیرا اینها وقایع معنویه است نه وقایع جسمانیه.این است که حضرت نقطه اولی روحی له الفداء می فرماید "تاالله قد اتت الساعةو انشق القمروکل

ص ٦۹

فی حشرمستمر"۱۸ سبحان الله این شرایط قیامت جمیعش به نص مبارک حضرت اعلی روحی له الفداءدر طرفةالعینی گذشت یعنی پنجاه هزار سال دریک دقیقه منقضی شد وجمیع این وقایع عظمی وشروط یوم قیامت مجری گردید. باوجود این اهل بیان می گویند که شرط ظهور من یظهره الله این است که باید دوهزار سال بگذرد چون دوهزار سال نگذشته است پس جمال مبارک برحق نیستند .نفوسی که خود مقر معترفند که پنجاه هزار سال در طرفةالعینی گذشت ووقایع عظیمه قیامت تحقق یافت انکار می کنند که نمی شود عدد مستغاث ۱۹ در نوزده سال منقضی شود فاعتبروا یااولی الابصار .ببینید که بی انصافی به چه درجه است و نادانی تاچه حد وخداوند در صریح قرآن می فرماید که دونفخه پی درپی است و حضرت اعلی روحی له الفداءجمیع حجبات خلق را خرق فرمودند وازبرای ظهور من یظهره الله شرطی قرار ندادند وفرمودند اگر امروز ظاهر شود فانا اول العابدین وبه نص صریح می فرماید:ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی اوبمانزل فی البیان ۲۰ باوجود این اهل بیان می گویند که دربیان ذکر مستغاث است و واحد بیان ذات مقدس حضرت اعلی وهیجده حروف حی است می فرماید به واحد بیانی از من یظهره الله متحتجب مشو. حال اهل بیان به مرآت ازشمس حقیقت محتجب شده اند. انتهی ."

اشارات حضرت ولی امرالله درباره لیله بعثت

حضرت ولی امرالله درباره لیله بعثت درلوح قرن،صفحات ۹ و ۱۰
میفرمایند: " یاالیلةالمقدس علیک من التحیات اکملها وابهاها ومن الصلوات اطیبها و ازکیها یاقرة عین الابداع وغرةایام الله ومطلع العصر الاعزالکرم و مبدا القرن المبارک الافخم بحولک فتح باب الاعظم علی وجه العالم وظهرالسر الاکتم وسطع النور الاقدم وامتد الصراط الاقوم وعبقت روائح الروح علی کل الامم بذکرک استفرح الخلیل فی قلبه واستبشرالکلیم فی ذاته واستجذب الروح بکلیته و اهتز الحبیب طربأفی نفسه وسبح وهلل اهل ملاءالعالین من الکروبین و القدیسین والملائکةالمقربین بیک انارت الارضون والسموات وفیک بعثت اللیالی و منک استضاءالایام وحولک طافت لیلةالقدر وبظهورک ابتسم ثغرالوجود وتشهق طاووس الاحدیة فی قطب الجنان ودلع دیک العرش حول حرم الکبریاءوتموج البحر

الاحمروظهر جمال الورد وکشف النقاب عن جمال المعشوق بشان تحيرت افئدة
النبيين والمرسلين طوبی الف طوبی لمن عرف شانک وحفظ حرمتک وشهد آثارک
واستفاض من فيوضاتک وافتخر باسرارک واقر واعترف بسلطانک ومقامک
المتعظم المتعزز المتعالی المشعشع المفدی الباذخ الفريد."

ص ۷۰
يادداشتها
۱- شفت يکی ازدهات شهرستان رشت در شمال ايران است.
۲- کسی که اجازه صدور حکم اجتهاد دارد.
۳- شرح حال رجال ايران،جلد سوم،صفحه ۳۰٦
٤- مطلع الانوار،صفحات ٤-۲۳ .
٥- درکتاب دلائل سبعه صفحات ٥٤و ٥٥ قلم اعلی درموضوع ملاقات باب الباب وسيد محمد باقر شفتی خطاب به شخصی که اين رساله به افتخارش نازل شده به اين بيان ناطق است: " توخود اول مومن را می شناسی که اکثری ازعلمای شيخيه و سيديه بل طوائف ديگر مقربرعلم وفضل اوبودند حتی طفل های اصفهان هم در وقتی که وارد شدم می گفتندکه يک طلبه پيراهرن چاک آمد ازقبل سيدوعلم کبيرآن ارض راکه محمد باقرنام بوده به دليل وبرهان الزام کرد حال اين يکی از ادلاءاين ظهور است که بعد ازفوت مرفوع سيد رفع الله درجته اکثرعلما رادقت نموده ونيافت حق را الا درنزد صاحب حق وبه اين سبب به موهبه مستوهب شد که غبطه آن را خلق اولين وآخرين الی يوم القيامه دارند."
٦- ظهورالحق، جلد سوم ،صفحه ۱۱٤.
۷- متن عربی رويای حضرت باب ،نثب ازمقدمه تفسير سوره بقره (سوره دوم قرآن مجيد): "سبحانک اللهم الذی ارفع من اقلامنا الحزن وتدخلنا فی جنةالعدن بالثناء اللهم انک لتعلم فی يوم الذی اردت انشاءذلک الکتاب قد رايت فی ليلتها بان ارض المقدسة قد ققصارت ذرة ذرة ورفعت فی الهواء حتی جائت کلها نلقاءبيتی ثم استقامت ثم جاءخبر فوت الجليل العالم الخليل معلمی رحمةالله عليه من هنالک و قد اخبرت بعض الناس قبل الخبربنومی فصلی اليله عليه بجوده اناالله واناااليه راجعون ولا حول ولاقوةالا بالله ان الحمد لله رب العالمين."
۸- The Dawn _Breaker ،صفحه ٤۷ وهمچنين کتاب حضرت نقطه اولی،صفحه ۱۰۹.
۹- دروازه کازرون واقع درمغرب شيراز.
۱۰ - مضمون فارسی: " داخل شويد،به سلامت ودر پناه خدا."
۱۱- درکتاب تاريخ جديد تاليف ميرزا حسين همدانی ازقول ملاحسين می نويسد: " روزی منفرداً شرفياب خدمت مرحوم سيد شدم درکتابخانه تشريف داشتند سئوال نمودم که چرا سوره يوسف را درقرآن احسن القصص خوانده ونامیده اند فرمودند: در اين عصر واوان موقع بيان سرآن نيست واين فقره مکنون خاطرم بود تااينکه يک روز بدون اظهار وابراز اين جانب فرمودند خاطرت هست که ازمرحوم سيد سئوال نمودی که بچه جهت سوره يوسف را احسن القصص ناميده اند جواب فرمودند

ص ۷۱
که اين حال وقت بيان اين مطلب نيست ولکن اکنون موقع بيان جهت آن است که تفسيری درنهايت فصاحت وبلاغت اظهار فرمودندبنحوی که بالمره مبهوت گرديدم وعقل سليم را ازدرک وادراک معانی اسرار آن بيانات عاليه عاجز ولايعلم ديدم ."
۱۲- مضمون فارسی : " پاک ومنزه است خداوند از وصف ممکنات وسلام بر پيامبران وشکر خداوند عالميان را."
۱۳- الف - " وانانحن قدارسلناالذکر ليدعوکم الی الدين الخاص اعبدوا الله ربکم مالکم من اله غيره انی اعلم من الله مالاتعلمون انتم بعضأمن حرفه واخاف عليکم من يوم الاکبريوم الفصل وان الله علی کل شيئی شهيدا."
ب - "قل يااهل الارض انی ذکرالله الاکبروماعلی الا ان ابلغکم رسالات ربی و انصح لکم واعرفکم سنن النبيين والصديقين والشهداءبالحق فمن آمن فلنسفه و من کفر فلنفسه وان ربی هوالله لاحق وقدکان بالحق عن العالمين غنياً"

ج -" یااهل العرش اسمعوا نداءربکم الله الذی لااله الاهو بالحق الاکبرمن لسان
العبد هذا الفتی العربی الذی قد کان عندالله العلی علی الامرالعظیم بدیعاً."
د "وانانحن قد اوحینا الیک بمااوحی الله علی النبیین الا تعبدوا الاالله الذی
لا اله الاهو وهوالله قد کان عزیزاْقدیما"
ه - "یا قرةالعین سلم علیهم فان الفجر قدطلعت وقل للمومنین الیس الصبح فی ام
الکتاب قد کان بالحق قریباْ."
و "یاایها المومنون ان التین والزیتون قد جمع فی ذلک الطور المبین وان هذا
لهو البلد المعمور بالحق وکذلک قدکان فی ام الکتاب مکتوبا."
١٤- ناظر به آیه شماره ٨ ازسوره المدثر درقرآن مجید.مضمون فارسی : " روزی که دمیده شد درصور وناقور."
١٥- قرآن مجید:سوره الزمر،آیه ٦٨. مضمون فارسی :" در صور دمیده شد وهرچه در زمین وآسمانها بود مدهوش گشت ."
١٦- قرآن مجید: سوره الزمر،آیه های ٦٨ و٦٩ مضمون فارسی :" وباردیگر در صور دمیده وقیامت دیده شد وزمین به نور پروردگار خود روشن شد."
١٧- پنجاه هزار سال .
١٨- این آیه را حضرت باب ازقرآن مجید (سورةالقمر،آیات ١ و٢)شاهد مثال آورده‌اند .مضمون فارسی :" وقت مقرر(اشاره به طول روز قیامت است) رسید وماه آسمان شکافته شد وکل مخلوق در روز حشر مجتمع شدند."
١٩- معادل با ٢٠٠١ سال .
٢٠- مضمون فارسی : " بترسید،بترسید ازاینکه به واحد بیانی وآنچه در بیان نازل شده محتجب شوید."

ص ٧٢

مسیر حرکت حضرت باب ازمکه به مدینه

ص ٧٣

فصل چهارم

اسفار مبارکه بعد ازبعثت

وداع حضرت باب باحروف حی وقرارملاقات بعدی

بد ازاینکه آخرین موتمربابی در حضور حضرت باب وهفده نفر ازحروف حی در شیراز درمنزل خال اعظم خاتمه پذیرفت وفرامین تبلیغی حضرت نقطه اولی به هریک ازحروف حی ابلاغ شدووظائف وتکالیف آنها مشخص ومعلوم گردید شیراز را بتدریج ترک نمودند وبه هر راهی که مامور بودند قدم گذاشتند.حضرت باب نیز به قصد زیارت مکه معظمه وانجام فرائض حج بدان صوب روانه شدند ١.
حضرت شوقی ربانی ،ولی امر دیانت بهائی شرح وداع حضرت باب باحروف حی وشان ومقاک آنهارا اینطور بیان فرموده اند٢:

" این حروف بیانیه که درالواح وآثار منزله به حروف اولیه منبعث از نقطه اولی ومکمن اسرار الهی وعیون ساریه ازمنبع فیض رحمانی موصوف ودر قرآن مجید به بیان " وجاءربک والملک صفاْصفا" ٣منعوت گردیده اند وحضرت اعلی آنان را درکتاب مستطاب بیان به مقام اقرب اسماء...الی الله ٤ستوده وآن نفوس مقدسه را انوار ساطعه از فجر حقیقت که لم یزل ولایزال نزد عرش حق ساجد بوده وهستتند خطاب فرموده اند ودر مکاشفات یوحنا به پیران که درحضور خدا بر تخت های خود جالس وبه جامه های سفید آراسته وبه اکلیلی ازطلا مکلل می باشند مذکور شده اند قبل ازتشتت در بلاد به محضر مبارک حضرت اعلی احضار شدند وآن وجود مقدس درحین تودیع هریک را بشطری مامور وبه وظیفه ای مخصوص جهت ابلاغ کلمةالله منصوب فرمودند وبعضی را اجازه معاودت به اوطان خویش عنایت نمودند تادرهمان دیار به تبشیر امر پروردگار پردازند در این شرفیابی هیکل مبارک عظمت مقام واهمیت مسئولیت آن جنود مجنده را خاطر

ص ٧٤

نشان ساختند وامر فرمودندکه به نهایت حکمت واعتدال ناس را به شریعه ربانیه دعوت نمایند."
نبیل زرندی نیز موضوع وصایا ونصایح حضرت باب را به حروف حی به تفصیل ذکر کرده وچنین می نویسد۵:
"...شما حروف اولیه هستید که ازنقطه اولی منشعب شده اید.شما چشمه های آب حیاتید که ازمنبع ظهورالهی جاری گشته اید ازخداوند بخواهید که شما را حفظ نماید تاآمال دنیوی وشئون جهان،طهارت وانقطاع شما راتیره وآلوده نکند...اینک درطول وعرض جهان پراکنده شوید وباقدم ثابت وقلب بی آلایش راه رابرای آمدن روز خدا مهیا ومسطح کنید.به ضعف وعجز خود نظرنکنید به قدرت وعظمت خداوند مقتدر وتوانای خود ناظر باشید."
حضرت باب مخصوصاُبه حروف حی تاکید فرمودندکه در وقت تبلیغ و انتشار امر واعلان آثار منزله ازقلم ایشان اسمی ازآن حضرت به میان نیاورند تا وقت معلوم ومقرر برسد.پس بعد قرار ملاقات بعدی باحروف حی در کوفه گذاشته شد. به این ترتیب که حضرت باب بعدازمسافرت مکه ،به عتبات آمده وسایرین نیز به ایشان ملحق گردند.سپس ازکوفه علم امر را مرتفع سازند.
عزیمت به مکه معظمه واظهار امر علنی
حضرت باب در روز بیست وششم شعبان سال ۱۲٦۰ هجری قمری مطابق با دهم سپتامبر ۱۸٤٤ میلادی به نیت زیارت مکه همراه باقدوس وغلام خود، مبارک،ازشیراز عازم بوشهر شدند ودر روز ششم رمضان به آن شهر رسیدندودر نوزدهم همان ماه باکشتی شراعی معروف به "ثلث " ازبوشهر به سمت جده عزیمت فرمودند.
درآن کشتی عده ای ازحجاج شیرازی به قیادت شیخ ابوهاشم پسر شیخ مفید وبرادر شیخ ابوتراب امام جمعه که از اعدا عدو حضرت باب محسوب می شد،سفر می کردند.
دلیل دشمنی وعداوت این شیخ بی مایه وکم سوادازیک طرف حسد به خاطر شیوه رفتار وزهد و ورعی بودکه حضرت باب پیش از سن بلوغ وهنگام تجارت نشان داده وتوجه گروهی را به خود جلب کرده بودند وازطرف دیگر نزول صحیفه مخزونه وتفسیر سوره بقره قبل از بعثت بودکه به دست علماءرسیده وآن را به یک نوع بلند پروازی ازجانب ایشان تعبیرنموده بودند.نزول این دواثرچنان حسن حسادت وکینه توزی ملاها رابرانگیخته بودکه تاب تحمل ومقاومت را از آنها سلب کرده به تحریک و اغوای مردم وادارشان ساخته بود.یکی دیگر ازدلایلی

ص ۷۵
اصلی عدوات وحسادت شیخ ابوهاشم نسبت به حضرت باب،خطبه کنگانیه بود که بافصاحت کامل وبه زبان عربی درکشتی وهنگام ورود به کنگال نازل گردید.
ازدحام در سطح آن کشتی کوچک که حامل حضرت باب وسایر مسافرین بود موقعیت مناسبی برای شیخ ابوهاشم فراهم می کرد تابهتر بتواند همراهان خویش را بشوراند وازهرجسارت واهانتی نسبت به حضرت باب فروگذار ننماید.بالاخره کار بی حرمتی های او وهمراهانش به آنجا رسید که ناخدای کشتی مصمم شد دستور دهد تا وی را غرق نمایند.پدر نگارنده این سطور ازقول مرحوم حاجی ابوالحسن بزار شیرازی ٦ که اوهم به مکه سفرمی کرد ودرآن کشتی بود وبعدها بابی و بالاخره بهائی می نویسد:
" روزی مرحوم حاج ابوالحسن اعلی الله مقامه ذکرمسافرت خودشان را برای این عبد حکایت می فرمودکه اوقاتی که خدمت حضرت درکشتی بودم،رکاب زیاد بودند واغلب ضد بودند ازجمله شیخ ابوهاشم که خیلی لساناُویداُاذیت می کرد وجسارت به حضرت می نمود.آزار واذیت اوبه قسمی شده بودکه کپینان جهاز بعضی اوقات می آمد واو را نصیحت می کردکه چرا اینقدر سیدمظلوم را اذیت می کنی باز دست بردار نبود تا روزی باکپیتان بنای مناقشه را می گذارد وفحاشی می نماید کپیتان هم درنهایت غضب وتغیرایستاده بود وعجله به انداختن شیخ به دریا می نمود.حضرت تشریف فرما شدند وشفاعت فرمودند کپتان قبول نمی کرد و

سخت نهیب می کند که این معلون رابه دریا بیاندازید حضرت ملاحظه می فرمایند
که الان شیخ را به دریا خواهند انداخت خودشان را بروی شیخ می اندازند وشیخ را
محکم می گیرند وازکپیتان درخواست می کنند که این دفعه تقصیرات شیخ رابه
من ببخشید.کپیتان ازشفاعت ومظلومیت حضرت رقت آورده قبول می نماید بعد
عرض می کند این معلون شما را بیش ازهمه کس اذیت می کند شماباید قاعدتاً
بیش ازهمه کس راضی به عدم اوباشید چرا ممانعت می فرمائید می فرمایند اینها
ستم به خودشان می کنند ماباید ازاعمال آنها غمض عین نمائیم حاجی
می فرمودند این مظلومیت مبارک وشفاعت از شیخ سبب شد که جمعی ازاهل
کشتی حالشان تغییرکرد وازعداوت وضدیتی که داشتند عاری وبری شدند."
به هرحال صدماتی که ازطرف شیخ ابوهاشم وهمراهانش درآن سفر بر
حضرت باب وارد شد بسیار ملال آور وحزن انگیز بوده است بطوری که در ضمن یکی
ازخطب مبارکه می فرمایند:
"فسبحان الله الذی قد قضی فی سبیل سیره ماقدقضی لکل الابواب من
قبل و رای فی سبیل الله کل الاذی من اهل الشرک والشک تلک سنةالله قد خلت
من قبل وماالجد لسنةالله فی شان من بعض الشیئی تحویلا. ٧"

ص ٧٦

اما باتمام مصاعب وارده در طی این سفر حضرت باب تفاسیری بر سور قرآن
کریم که بالغ برهفتاد هزار بیت ٨می شده است نازل فرمودندکه همه را جناب
قدوس نوشته است ولی متاسفانه آن آثار نفسیه بواسطه مصاعب وگرفتاری هائی که
پیوسته مابه الابتلاء آن حضرت وپیروانش بود ازمیان رفته است.
نبیل اعظم می نویسد: " ازحاجی ابوالحسن شیرازی که درآن فلک نجات از
شاربین آب حیات بود شنیدم که ازیوم ورود به سفینه ازبوشهر تایوم خروج آن از
جده که قریب به دو ماه امتداد یافت هروقت ازروز وشب که چشم من به آن دو
نیز اعلی منور می شد ایشان را درتقریر وحضرت قدوس را درتحریر مشغول دیدم
ودراوقاتی که ازشدت تلاطم امواج ارکان ناخدا ویارانش دراضطراب وارتحال
بود آن دونور خدا درکمال بشاشت وابتهال به تقریر وتحریر آیات ملک بهاج
مانند سراج وهاج اشتغال داشتند."
اصولأدرآن سفر حضرت باب دچارگرفتاری های گوناگون بوده وازهرجهت
صدمات وابتلائات بر ایشان مستولی بوده است.بطوری که دراین خصوص
می فرمایند: ٩
" چنانچه خود درسفر مکه دیدم که نفسی خرج های کلیه می نمود واز رفیق
خودکه هم منزل او بود بقدر یک فنجان آب ازاو مضایقه می نمود درکشتی
بواسطه آنکه عزیز بود.چنانچه خودمن ازبوشهر تامسقط که ١٢ روز طول کشید
چون میسرنشدکه آب بردارند به مدنی ١٠ گذرانده مراقب خودباشید که درهیچ
حال برهیچ نفسی حزن وارد نیاید."
بالاخره بعد ازاینکه حضرت باب فاصله بین بوشهروجده را باکشتی شراعی
طی نمودند در شب اول ماه ذی حجه مطابق با ١٥ دسامبر ١٨٤٤ میلادی به جده
رسیدند.
ازجده تامکه را حضرت باب بر شتر سوار بودند وجناب قدوس مهار شتر
رابردست داشت وپیاده قدم برمی داشت.مناسک حج بررسم معمول انجام
پذیرفت،ازجمله چون در اجراءمناسک حج امر به ذبح شتر،گاو یا گوسفند در راه
خدا شده است ،حضرت باب به پیروی ازاین فرمان دستور فرمودند ١٩ گوسفند به
این ترتیب ذبح شود: نه گوسفند به نام خودشان،هفت گوسفند به نام قدوس وسه
گوسفند به نام مبارک غلام ایشان.
درمکه حضرت باب بامیرزا محیط کرمانی ١١ وسیدعلی کرمانی که هر
دو درزمره تلامیذ سید رشتی بودند ملاقات نمودند. این دوباحضرت باب ازسفر
قبل که به کربلا رفته بودندسابقه دوستی داشتند.مرحوم حاجی ابوالحسن گفته است
در وقتی که حضرت باب بامیرزامحیط سرگرم صحبت بودند حضور داشتم.وی

ص ۷۷
می گوید: ۱۲ "حضرت باب بعد ازمباحثات زیاد حلقه کعبه را گرفتند وسه مرتبه با لحن مرتفع فرمودند،انی انا القائم الذی کنتم به تنتظرون ۱۳.ازاین بیان میرزا محیط به وحشت افتاد ورنگ بررخسارش نماند وتمام وقت در صدد بودکه از حضرت باب تجنب جوید.به او فرمودندکه اگر شکی درقلب خود داری حاضرم مباهله کنم .گفت در اینجا جمعیت مردم زیاد هستند ومجال مذاکره نیست وعده ملاقات را درمدینه می گذاریم وسئوالهائی دارم که جواب می خواهم.حضرت باب قبول کردند."
حضرت باب در جواب اسئله اودر بین راه مکه ومدینه رساله ای مرقوم داشته اندکه به رساله بین الحرمین ۱٤ شهرت یافته است.دراین رساله حضرت باب خطاب به میرزا محیط کرمانی می فرمایند برای شناسائی خداوند باید ازتمام تعلقات وحیت وجود خودمان بگذریم وسپس درادامه کلام می گویند:
ای محیط آیا در شب پانزدهم ماه ذی حجه سه ساعت ازشب گذشته در مسجدالحرام روبروی خانه کعبه درسمت غربی،جلومنبر به تو نگفتم که دعوی مرا قبول کن وبامن در نزدیکی حجرالاسود مباهله کن؟...تاخدا بین مابه حق حکم کند.آیا دفعه دیگر درمسجدالحرام مابین منبر ومقام روبروی خانه کعبه به تو نگفتم که بامن مباهله کن؟...آیا در بیت مکه (کعبه)سه مرتبه همین گفتار را تکرار نکردم وتوبه امر الهی توجه ننمودی؟خداوند برآنچه می گویم شاهد است.
میرزا محیط نیز ازاشخاصی بودکه بعد ازفوت سید رشتی مدعی مقام جانشینی اوشد وخودش را بابیب از ابواب وشیعه کامل ومقدم بر سایر تلامیذ مکتب شیخیه می دانست وباشیخ حسن گوهر وحاجی محمد کریم خان کرمانی که آن دونیز مدعی مقام جانشینی بودند سر سازش نداشت.
اودر امور داخلی خانواده مرحوم سید دخالت می کرد.چنانچه وسوسه های او سبب شد که حرم سید رشتی که قصد داشت به همراهی حضرت طاهره به زیارت مکه معظمه مشرف شود منصرف گردد ودر نتیجه آنان بواسطه حیل وتزویر او اوفیض زیارت مکه وطواف کعبه محروم ماندند.
در یادداشت های بدیع بشروئی شرحی راجع به احوال میرزا محیط فوق الذکر از زبان حضرت عبدالبهاء به ایین صورت نقل شده است :
روز پنجشنبه ۱۷ جون ۱۹۱۵
ازمسافرخانه جوار مقام اعلی وکوه خدا به آستان مبارک طلعت مقصود توجه نموده بعد ازغروب احضار فرموده ازجمله بیانات مبارکه این بود:
" وقتی که جمال مبارک در بغداد بودند میرزا محیط مشهور شیخی آمد به بغداد یعنی بعنوان زیارت کاظمین ،کیوان میرزائی بود پسر رضاقلی میرزا نوه

ص ۷۸
فرمانفرمای شیراز ۱۵ که پسر فتحعلیشاه بود.این کیوان میرزا به حضور مبارک مشرف می شد.رفت میرزا محیط پیش کیوان میرزا وبه اوتکلیف کردکه برو به حضور مبارک عرض کن که من می خواهیم به حضور مبارک مشرف شوم لکن به شرط اینکه هیچکس خبردار نشود جز توکسی نداند حتی نفوسی که در اطراف مبارک هستند ازخدام وغیرخدام ومنتسبین نباید بدانند.باید فقط تو بدانی و می خواهم نصف شب مشرف شوم پس ازکاظمین می آیم به بغداد وبه خانه تو و نصف شب با تومشرف می شوم به این شروط. کیوان میرزا آمد وحضور مبارک عرض کردکه میرزا محیط می خواهد مشرف شود ولکن به این شروط. فرمودند به میرزا محیط بگو که من در سفر کردستان غزلی گفتم ازجمله ابیات آن غزل این است:
گرخیال جان همی هستت بدل اینجا میا   ور نثارجان ودل داری بیا وهم بیار
رسم ره این گر وصل بهاداری طلب   ورنباشی مرداین ره دور شو زحمت میار
رفت کیوان میرزا به اوگفت .نیامد،دورشد.روز ثانی سوار شد یکسر روبه کربلا رفت روز سوم تب وسرسام کرد وشب هفتم مرد.میان این جواب مبارک ومردن میرزا محیط یک هفته طول کشید."

حضرت باب درخطبه جده که حاوی شرح مسافرتشان ازشیراز به مکه و
مدینه ومراجعت ازمدینه تامسقط می باشد به صدمات وارده وموضوع سرقت
آثار منزله اشاره فرموده اند.حضرت باب صراحتاًمی فرمایند که در روز بیست و
ششم ماه شعبان سال ۱۲۶۰ هجری قمری از شیرازحرکت فرموده و روز ششم ماه
رمضان که لیلةالقدر درآن شهر واقع شده به بوشهر رسیده اند.حضرتش در روز
نوزدهم همان ماه با کشتی مشهور به ثلث به صوب مکه عزیمت فرموده وپس از
ورود به جده به سمت مکه حرکت نموده در روز اول ذی حجه به این شهر ورود
فرموده اند.هیکل مبارک پس ازاجرای مناسک حج به جانب مدینه عزیمت نموده و
روز هفتم ماه محرم ۱۲۶۱ هجری قمری به آن شهر وارد شده وبیست هفت روز
از ماههای محرم وصفر را درمدینه اقامت کرده اند.حضرت باب روز چهارم صفر
به سمت جده حرکت نموده وپس ازدوازده روز به آن شهر که ازطرف ایشان به
ارض حوا تسمیه شده ،رسیده اند .مدت توقف حضرت باب دراین شهر به سه روز
بالغ گردیده وسرانجام در روز چهاردهم ۱۶ ماه صفر به سوی مسقط رهسپار گشته اند
درحالیکه خداوند بزرگ را برای توفیقی که عنایت نموده است سپاس می گزارند.در
مورد سرقت آثارمنزله باشکر به درگاه باری تعالی می فرمایندکه ازدست
مشرکین همان برایشان وارد شده که برجمیع ابواب قبل وتصریح می فرمایندکه
این سنت ورویه خداوندی است که درآن تبدیلی راه ندارد واراده اش تغییر ناپذیر

است .حضرت باب می فرمایند حتی درمنزل سوم در اراضی بین مکه ومدینه در
شب اول محرم سنه ۱۲۶۱ هجری قمری تمام آثارمنزله درطول راه به سرقت رفت .
درتاریخ نبیل زرندی درباره سرقت آثار منزله چنین می آید:
" علی الصباح که برای نماز نزدیک چاهی ۱۷ منزل نمودند وبار گشودند ناگاه
یک عرب بدوی چون آتش پردود ازبادیه خروج نمود وخورجینی راکه مملو از
کلمات وآیات مالک اسماء وصفات بود درربود تاغلام حبشی عازم شدکه اورا
تعقیب نماید وچون تیر شهاب جفت ترابش سازد وادعیه وحی مسترقه رااز چنگ
شیاطین سارقه برباید طلعت اعلی که درتعقیب نماز بودند اشاره فرمودند که مرو
واگذار وچون از تعقیب نماز پرداختند غلام را به نوازش شاهانه بنواختند که اجرت
با خدااست وجزای خیرت با خالق شاه وگدا اگرچه آن بدوی از چنک توجان
سالم بدر نمی برد ولیکن باید آن کلمات که درآن خورجین است به یاری آن عرب به
اماکنی برسد که اسباب ظاهره برای ابلاغ وارسال آنها موجود نبودکه ما بتوانیم
آن کلمات را به آن اماکن برسانیم بسیار خوش واقع وبجابود وآن غلام را بااین
کلمات شادکام فرمودند واز آن به بعد هروق این گونه امور رخ می نمود این کلام
را تکرار می فرمودند که "بعد ماکان الامور بالقضاءالحزن لماذا."۱۸
مراجعت ازمکه به مسقط ازطریق مدینه وجده
گذشته ازاینکه حضرت باب درمکه به علماءشیخیه وپیروان آن مکتب امر
الهی را اعلان کردند درمراجعت ازجده به مسقط نیز به مسافرین کشتی که اغلب
ابیرانی بودند بامرالله را ابلاغ فرمودند وباهمه کس اتمام حجت نمودند .دراین
مقام می فرمایند: " وکذلک قدکان حکم الله لاهل السفینة الا نفساًمنهم انه قد آمن
بآیاتنا وکان من المتقین ."۱۹
این خبر یعنی اظهار امر حضرت باب بهترین ره آوردی بودکه هرکس به
موطنش به ارمغان می برد.
ورود به مسقط
حضرت باب بعداز ورود به مسقط طی مرقومه زیر که به حاجی میرزا
حسنعلی خال اصغر مرقوم داشته اند شرح مسافرت خود را به مکه ومدینه تاورود
به مسقط اعلام فرموده ازایشان خواسته اند که مدلول آن را به بستگان واقوامشان
در شیراز ابلاغ نمایند.
"بعرض عالی می رساند که هرگاه ازطریق مرحمت جویای احوال حقیر باشید

لله الحمد والمنة حال تحریر که یوم بیست (و)سیم شهر ربیع الثانی است ازسفر
بیت الله رجوع به ارض مسقط نموده الحمدلله کماهو اهله صحت جسمانی برقرار
است وباکمال خوبی الی الان گذشته است یوم اول ذی حجه مشرف به بیت الله شدم
وبیست (و)هفت یوم درآن ارض مقدسه ساکن بودم وازقبل صاحبان حول بیت
طواف می نمودم خداوند عالم ازفضل ورحمت خود قبول فرماید وبعد ازخروج از
بلد مکه ازسبیل بّر مشرف به ارض مدینه طیبه صلوات الله علی ساکنها شده وبه
مثل وقوف درمکه دراین ارض مقدس توقف نموده ودرحضور حضرت رسول صلی
الله علیه وآله وائمه اطهار سلام الله علیهم ذکر سلام ازقبل صاحبان مذکور شده
امیدوار به فضل واحسان موالی خود هستم که ازسبیل کرم و جود رد نفرموده
باشند .خداوند عالم همه عباد را به چنین فیض کبری مشرف فرماید خطوط مفصل
به جهت بوشهر نوشته فرستادم هرگاه این خط انشاءالله تعالی زود رسید شیراز و
بوشهر را اخبار فرموده باشید وجواب را مرقوم فرموده ارسال فرمایید که ورود
بوشهر انشاءالله تعالی برسد وخط جوف را به میرزا محمد یزدی ۲۰ که شاگرد مرحوم
حاجی سیدکاظم اعلی اللیه مقامه بودن برسانید وهرگاه بعد ازمطالع برسانید
اولا(اولی)خواهدبود والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته ."

دلایل اقامت درمسقط

حضرت نقطه اولی دریکی ازتوقیعات به تاریخ مسافرتهای خویش ازهنگام
عزیمت ازشیراز تامراجعت ازمکه اشاره می فرمایند.درنتیجه مدلل است که در
اوایل ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۱ هجری قمری ازمکه به مسقط رسیده وتصمیم
گرفته اند که به مقتضیاتی چند مدتی رادرآن شهر توقف نمایند وسپس به صوب
کربلا رهسپار شوند.

اول،به منظور ابلاغ امر به شیخ سلیمان عالم معروف ومجتهد نافذالقول
مسقط که پیرو طریقه تسنن بود ولی شیخ نامبرده استکبار کرد وتصدیق امرالهی را
ننمود.حضرت باب در سورةالعلماخطاب به علماءاسلام درشان اومی فرمایند،
قوله تعالی :

" ولقد نزل ذکرالله ارض مسقط وبلغ حکم الله الی رجل منهم لعله یتذکر
بآیاتنا وکان من المهتدین قل اتبع هواه من بعد ماقد تلی آیاتنا وانه من حکم
الکتاب لمن المعتدین."۲۱

دوم، برای تهیه مقدمات وتمهیداتی جهت استخلاص ملاعلی بسطامی که در
زندان نجیب پاشا در بغداد بود.

حضرت نقطه اولی هنوز درحجاز بودندکه خبرگرفتاری ملاعلی بسطامی به

ص ۸۱

الدف در وادی خلیص .محل سرق آثار منزله ازقلم حضرت باب
سلطان عبدالحمید خلیفه آل عثمان

ص ۸۲

اطلاعشان رسید وازهمان روز در صدد استخلاص ونجات آن نفس نفیس ازچنگال
ملاهای پرتدلیس وحاکم بغداد برآمدند وچون به مسقط رسیدند فرصت مناسبتری
برای مکاتبه با اولیای امور ایران وعثمانی به دست آوردند.بنابراین،در آنجا از
ملاحسن گوهرکه خودش رازعیم طایفه شیخیه وجانشین سیدرشتی میدانست
خواستند که لوح نازله ازقلم اعلی راکه خطاب به سلطان عبدالمجید ۲۲خلیه آل
عثمان بود به توسط نجیب پاشا حاکم بغدادبه خلیفه برساند.بعلاوه از شخص وی
خواستند که برای استخلاص ملاعلی از زندان نجیب پاشا اقدام کند.متاسفانه
اقداماتی که معمول شد موثرواقع نگردید یعنی ملاحسن بجای کوشش برای
استخلاص ملاعلی حکم قتل او وتکفیرحضرت باب را امضاءکردو بعلاوه معلوم
نیست لوح مزبور راکه به صورت دادخواهی به نام مجید پاشاارسال فرموده بودند
به دست مجید پاشا رساند یاخیر؟

همانطوری که قبلاًدرمکتوب خال اصغرمطالعه کردیم اشاره به مکاتیب
مفصلی شده است که به بوشهر وشیراز مرقوم فرموده اند.ازجمله این مکاتیب که

درمیان اسنادباقی مانده ازخال اکبر در دست است، سه لوح وجود دارد که دو
لوح آن به اعزاز شخص خال ولوح سوم به اعزاز شیخ سلمان امام جمعه وقت بوشهر
وبرادرزاده شیخ حسن آل عصفور است.۲۳ به اغلب احتمال لوح شیخ سلمان همان
لوحی است که جناب خال ازتسلیم آن خودداری فرموده اند.
علاوه براینها،حضرت باب درمکه نیز الواح مختلفی به نام بعضی ازنفوس
نازل فرمودند که یکی ازآنها لوحی خطاب به شریف سلیمان، شریف مکه،است. این
لوح به توسط ملامحمد علی قدوس به دست شریف مکه رسید.
عزیمت ازمسقط به بوشهر
نشر اکاذیب بوسیله زوار شیرازی در بوشهر
هنوز حضرت باب در راه بازگشت ازحجاز بودند که بعضی از حجاج شیرازی
در ماه صفر ۱۲٦۱ به بوشهر رسیدند.این حجاج که درمکه در قسمتی ازمباحثات
حضرت باب بابعضی ازعلماحضور داشتند ویا شاهد اظهار امر به میرزا محیط
وحاج سید علی کرمانی درجلوخانه کعبه بودند،به نشر پاره ای اکاذیب وترهات
پرداختند وتاآنجا که می توانستند وامکان داشت به تخدیش افکار نفوس قیام
کردند. شیخ ابوهاشم ۲٤ بردار شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز که قبلاًشرح خصومت و
مخالفتش را باحضرت باب اززبان مرحوم حاج الوالحسن شیرازی خواندیم درمیان
این گروه بود. اودر روز ورودش به بوشهر به مسجد جامع رفت وبدون توجه و
اعتناءبه شیخ سلمان امام جمعه بوشهروجانشین شیخ حسن آل عصفور به عرشه

ص ۸۳
منبر رفت وزبان به یاوه گشود وره تحریک واغوای مردم بوشهر پرداخت ومردم
را برانگیخت که در وقت ورود حضرت باب به بوشهر بلوای عام کنند ونسبت به آن
حضرت توهین وتحقیر روا دارند.شیخ سلمان آل عصفور که بتازگی به مقام امامت
جمعه شهر بوشهر ارتقاءیافته وقبلاًنیز رساله فقهیه حضرت باب را که به مرحوم
شیخ حسن داده بودند مطالعه کرده بود درمقام اعتراض برآمد وازحضرت باب.
خالوهای ایشان جانبداری کرد.
شیخ سلمان آمدن شیخ ابوهاشم رابه مسجد واینکه بدون اعتنا به وی بر
بالای منبر رفته ونسبت به حضرت باب تاآن حد تهمت زده واهانت روا داشته
است،وهنی عظیم شمرد وبی محابا به منبر رفت ودروغ ها واتهامات شیخ هاشم
را یک یک برشمرد ودر موضوع پاکدامنی وصداقت وشرافت ومحبت ومماشات
حضرت باب با جمهور مردم بوشهر داد سخن داد وسیادت واصالت ونجابت آن
حضرت وخالهای ایشان ومرحوم حاجی میرزا محمد حسین جد حضرت باب را
برشمرد ولب به تعریف وتمجید گشود وغائله ای راکه شیخ ابوهاشم می خواست
درمراجعت حضرت باب به بوشهر به راه اندازد مرتفع ساخت.
شیخ که از اقداماتش در بوشهر طرفی نبسته بود،سرخورده باکمال یاس و
خذلان راهی شیراز شد ودر شیراز قبل از ورود حضرت باب به اغوای علماءپرداخت
وآنان وحتی حاکم فارس را مهیای مزاحمت ومبارزه باحضرت باب نمود.
ورود واقامت در بوشهر
بعد از ارسال الواحی که به اعزازخال اکبر وشیخ سلمان در مسقط نازل شده
وبا توجه به آنچه که در بوشهر پیش آمده بود واخبار درست ونادرستی که اقوام
ونزدیکان خال از شیراز می نوشتند معلوم بودکه ارباب نفوذ وعلی الخصوص
ملاها می کوشیدند تا ازهرلحاظ عرصه را برحضرت باب تنگ کنند وبا ایشان
ازدرمخالفت درآیند. ازاینرو حاجی میرزار سید محمد خال تصمیم گرفت که ورود
حضرت باب را از انظار مردم بوشهر مخفی نموده وتاآنجا که ممکن است ایشان
را درآن شهر نگاه دارد تاآرامش ایجاد گردد وموقعیت برای رفتنشان به شیراز
مناسب شود.ولی این تدبیرهاموثرواقع نشد وموضوع ورود حضرت باب به بوشهر
انتشار یافت .بعضی ازتجار به حکم سوابق دوستی وآشمنائی باخال اکبر واحترام
به دوستی باایشان،ازحضرت باب در منزل خال دیدن کردند لیکن از شایعاتی که
درمورد دعوی ایشان زبانزد خلق بود مطلبی به میان نیاوردند.
حضرت باب در روز بعد از ورودشان به بوشهر چندین لوح مرقوم فرمودند: از

جمله رساله خصائل سبع به اعزاز حاج میرزا سید علی خال اعظم ولوحی به اعزاز

ص ۸٤
ملاصادق مقدس که به توسط جناب قدوس به شیراز ارسال نمودند. درآن لوح ملا صادق مقدس ر امامور فرموده اند که در مسجد جوار بیت مبارک بشارت ظهور حضرت باب را به گوش قریب وبعید برساند ودر اقامه اذان بعد ازاداءشهادتین بگوید: " اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیةالله ۲۵" علوه براین دو،لوح محمدشاه است که به طهران فرستاده شد ودرآن حضرت باب هم ادعای خودشان را به اطلاع وی رسانیدند وهم استدعای استخلاص ملاعلی بسطامی را ازحبس نجیب پاشا نمودند.

حاجی میرزا سید محمد خال نیز ورود حضرت باب را به بوشهر ضمن نامه ای به مادرو همشیره اش ، والده حضرت باب ،اطلاع داده است. وی می نویسد:
" یاخیرالحافظین بنظر انور صاحبه معظمه والده وهمشیره سلمهما الله تعالی مشرف باد.
هو
بعرض مقدس عالیه می رساند که اولاُچشم شماوحقیر وهمگی روشن بحمدالله والمنه به سلامت در کمال عافیت جناب والا جناب حاجی وارد بشرف خدمت ایشان مشرف شده درخدمت ایشان هستم مصلحت دراین است که چندی در این جاتوقف فرموده بعدتشریف آورده باشند انشاءالله عنقریب است که تشریف فرمای آن صوب می شوند خاطر شریف جمع دارید ازمسقط شرحی قلمی فرموده بودند بصاحبه همشیره هم علاحده (علیحده)نگاشته،اگر چه بعد ازورود خودشان رسید سرکاغذ راکه بازنمودم ملتفت به اینکه به صاحبه همشیره جانم نوشته اند نه بودم(نبودم) دوکلمه عالحده بنام همشیره آقامیرزا ابوالقاسم بود آن را فرستادم حال که ملتفت شدم بصاحبه همشیره ام علاحده نوشته اند فرستادم همه را مطالعه فرمود چشم همگی روشن الحق وجود فائض الجود جناب ایشان چشم روشنی دنیا و آخرت است مایه افتخارهمه ماها الحمدلله ثم الحمد لله والمنةلله انشاءالله در امرایشان بریقین بوده شکی وشبهه ازحرف مردم بهدل راه نداده باشید وازهیچ نقلی هم خوف و واهمه نداشته باشیدکه خداوند عالم حافظ وناصرایشان است زیاده عرضی ندارم بی نهایت خودم شائق خدمت هستم والتماس دعادارم والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته .
نورچشمان همگی بعرض سلام مصدع هستن (هستند)عرض می نمایند چشم شما روشن والده نورچشمان عرض سلام می رساند بصاحبه همشیره ام عرض می کند جای من خالی است که به والده آقامیرزا ابوالقاسم بگویم الحمدلله که خجالت ندارم دامادی دارید که درعالم مثل ندارد کل اهل عالم باید اطاعت ایشان را نمایند."

ص ۸۵
الواح، اسناد ومکاتیب
الواح نازله از مسقط
۱- خطبه جده (قسمتی که در شرح مسافرت به مکه ومدینه ومراجعت تامسقط نازل شده است)
۲- مکتوب حضرت باب به حاج میرزا حسنعلی، خال اصغر
۳- لوح به اعزاز ملاحسن گوهر
٤- لوح به اعزاز سلطان عبدالمجید، سلطان آل عثمان
۵- لوح به اعزاز خال اکبر
٦- لوح به اعزاز خال اکبر
۷- لوح به اعزاز شیخ سلمان آل عصفور
الواح نازله از بوشهر
۱- رساله خصائل سبعه (ضمن نامه ملاعبدالکریم قزوینی به خال اعظم آمده است)
۲- لوح به اعزاز ملاصادق مقدس
۳- لوح خطاب به محمد شاه قاجار

الواح ومکاتیب دیگر:
۱- لوح به اعزاز شریف سلیمان (شریف مکه)
۲- مکتوب خال اکبر به والده وهمشیره (والده حضرت باب)
۳- کتاب العلماء

ص ۸٦
الواح نازله ازمسقط
۱- خطبه جده (رونویس قسمتی که در شرح مسافرت به مکه ومدینه ومراجعت تا مسقط نازل شده است)
"...قد اسری کلمة عبده من ارض مولده فی السنةالستین بعدالماتین والالف عن الهجرةالمقدسة یوم السادس من العشر الثالث عن الشهر المقدم علی شهرالله الحرام الذی نزل فیه القرآن وابلغه الی جزیرةالبحرفی الیوم السادس من الشهرالحرام شهر رمضان الذی قد قضی القدر فیهاعلی حکم الله فی لیلةمنها علی خیرمن الف شهرمن دونها ولقد ارفعه بجوده علی الفلک المسماةبالثلث المسخر فوق الماءیوم التاسع من العشرالثانی عن الشهر الحرام شهرالله الذی قد فرض فیه الصیام وابلغه الی ام القری بیت الله الحرام فی یوم الاول من اشهرالحرام شهرالله الذی قد قضی فیه حکم الحج لاهل الاسلام وتم فیه السعی بین الصفاءوالمروة وماقدرفی الطواف والقیام وقد قضی فیه حکم مناسک العمرة والحج فی یوم الثالث من العشرالثانی من هذاالشهرالحرام ثم قد امسکه فی البیت الحرام الی یوم السابع من العشر هذا الشهر المقدم لشهرالحرام ثم قد اصعده الی بلد حبیبه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وخاتم النبیین من مضی هذا الیوم الی یوم السابع من سنةاحدی وستین بعدالماتین والالف من الهجرة المقدسةمن الشهر الحرام شهرالله الذی قد قتل فیه التسبیح والتهلیل بقتل کلمةالتکبیر والمتجیدابی عبدالله الحسین علیه السلام فلله الحمد والکبریا بماقد احفظه فی حرم القدس سبعةوعشرین یوماًمن الشهرین العظام وله المجدوالعظمةفی اول الصعود فی الیوم الرابع من الشهرالآخر بعد شهرالله الحرام من لدی اولیائه الی کل الخلق بابلاغ کلمه القطع والعجز من معرفةآل الله سلام الله علیهم فی منتهی المنع وله الجلال والجمال من یوم الخروج الی یوم الوقوف بارض جده صلواةالله علی ساکنها من غیروصف ولاعدةبماقد قضی اثنی عشریوماًفی السبیل کمثل حکم النزول من حرم الجلیل الی عین السلسبیل وقد قضی حکم الکتاب بالوقوف فی ارض حواء ثلاثة یوماًمعدودا.
فسبحانه الله والحمدلله الذی قداذن لعبده بوم الرابع من العشرالثانی من شهر الذی قد طلع بعدشعرالحرام للرکوب علی الفلک المسخرفوق الماءسفینةالتی قد رکبت فیهافی یوم الصعود الی بیت الله الحرام فلله الحمد شعشعانیاًمتلامعاً متقدساًبتقدیس الله وفضله علی کل الخلق انه لا اله الاهو رب العزةعلی الخلق اجمعین وله الحمد والکبریا کماهوالله بثناءیقضل علی کل شیئی کفضل الله لنفسه انه لااله الاهولیس کمثله شیئی وهوالعی الکبیر.
فسبحان الله الاحدالقیوم الفردالمعبودالذی قد انطق ذکره یوم الرکوب بحمد نفسه و

ص ۸۷
ذکر سبی صعوده الی زیارةنبیه ومطاهرقدرته محمد وآله معدن العظمةفی منتهی امره وفضله لیعلم کل نفس بعلم ایام صعوده حکم القدر وسرها ولیخرج کل ذی روح من ایام سیره حکم العرش والکرسی وسیرالافلاک فی ملاءالاسماءو الصفات حتی لیدخل الکل بیت الله الحرام بالآیات الغراءالنازلةعلی تلک الالوابیح البیضاء ولیسجدن فی المسجد کماقدفعلوه اول مرة ولیتبروا ماعلواتتبیرا...
فسبحان الله الذی قدقضی فی سبیل سیره ماقدقضی کلل الابواب من قبل ورای فی سبیل الله کل الاذی من اهل الشرک والشک تلک سنةالله قد خلت من قبل و ماجد لسنة الله فی شان من بعضی الشیسئی تحویلا ولن تجدوا لحکم فی بعض من الحروف تبدیلا حتی قد سرق السارق فی ارض الحرمین فی منزل الثالث کل ماکتب الله فی السبیل له لیلةالاول من السنة الاول احدی وستین بعدالماتین والالف من

الشهرالثانی بعد شهرالحج وان ذلک حکم من سنةالاولین ومااجد لشان الله فی بعض من الحکم تحویلا."

ص ۸۸
۲- مکتوب حضرت باب به خال اصغر(خط مبارک)

ص ۸۹
۳- رونویس لوح به اعزاز ملاحسن گوهر
الخط لملاحسن الملقب بگوهر
بسم الله الرحمن الرحیم
طه ما نزلنا الکتاب من قبل الا تذکرة لمن شاءان یومن بآیات ربک وکان من الساجدین اقرءکتاب رب کلا مبدل فی حکمی واستغفر لذنبک لتکونن من المفلحین انالذین اتبعوا آیات الله فاولئک هم المفلحون وان الذین اتبعوا اهوائهم فی حکم الله فاولئک هم الظالمون ولقد فتنا الحلق اجعهم ومایومن بآیات الله الا من السابقین فئة قلیلاْوان اولئک هم فی کتاب الله لسابقون وان الذین قالوا فی آیاتنابعضاْمن القول فاولئک فی کتاب الله لمشرکون ...یاایهاالرجل قد اکتسب فی ایام الله اعمال التی لم یصدرمن ذی علم فمالک والاذی لشیعتناالضعفاءان اتق الله وارجع الی حکمه فانی اناالجواد الحلیم ولقدنزلناکتاباْالی حاکم البغداد فی جنب ورقتک هذه اقرءکتاب الله بین یدیه وامره ان یرسلهاالی ملک الروم فانه لکتاب حق من بقیةالله امام عدل مبین وان کنت فی خوف من حکم الله بلغ الیه کتابی مختوماْلتکونن من الناصری لمکتوب ...ولقدفرضنافی ذالک الکتاب لمن یومن بآیات ربک ان یخرج من بیته مهاجراْالی بلدالذکرصراط الله العزیزالحمید...ولقد نزلناحکم ماسئل المحیط فی صحیفة الحرمین قل اقرءحکم مانزل من طرف ربک لتکونن من الفائزین ...بلغ مثل بلک الورقتین لمن علی تلک الارض من العلماء لعلهم یتذکرون وکانوا من المهتدین.
فیا ایهاالمحیط بلغ حکم ربک بالعدل فان الیوم حکم النصرللمومنین لمکتوب ..و ارسل بمثل تلک الآیات الی العبدالذی قد ارسلته بالحق الی الناس وان الیوم علی کلمةالناس فی حبس البغداد لمشهود بلغ سلام الذکرعلیه فان الله یعلم مقرک و مستقرک وانه لااله الاهویجزی یوم القیامةلکل نفس بالحق وانه لعزیزحکیم ان اصبریاایها الرسول ولاتخف فی سبیل ربک من احدفان الحکم لیقضی وان الکل فی حشربدیع الینالیبعثون.
الا یاایها الگوهرفی البیت عظم اهل البیت من باب المقدم ۲٦ فان حق الله لعدل و کل له مسلموم سلم منی علیهن وقل ان الله قداحب من النساءمومنات صابرات ان اتقین الله فان الله سمیع علیم واناقد وعدناالخلق لیوم العدل واناقد بینا الامرلیخرج الذین فی قلوبهم شک من امرالله وکان بالحکم لکل نفس من یوم الذن لمسطور...بلغ حکم الله جهرةو اخرج من بیتک مهاجراْاللی بلد الامن لعهد بقیةالله امام حق کریم .

۹۰
٤- رونویس لوح به اعزاز سلطان عبدالحمید
لوزیر بغداد لیرسله الی مجید پاشا
بسم الله الرحمن الرحیم
سبحان الذی ینزل الکتاب علی من یشاءمن عباده وانه لااله الا هولغنی حمید... وان ذلک الکتاب حکم منالله لمن علی الارض ان اخرجوامن دیارکم لعهد بقیة الله امام حی مبین وانه لکتاب لاریب فیه قدنزل من لدن عبده علی حکیم....اقرء کتاب ربک یاایها المجید بحکم ربک فی کتاب حفیظ ان اعلم ان الله یعلم مافی السموات ومافی الارض وماکنت فی حکم الرسول لذوظلم عظیم ...ولقد نزلنا کتاباْالی الملوک لیعلموا حکم البدع من لدن بقیةالله امام عدل قویم واذا نزل الکتاب الیک ان احضر اولی العلم بین یدیک ثم قل من ذکرالله اتلواکتاب الله بالعدل ثم انصفوا بین یدی الله فی احکامه فان الله یحکم یوم القیمةبین الکل

بالقسط وانه لااله الاهو لخبيرعليم...ياايها الملاءمن اهل الروم ان اتقوالله
ربکم الرحمن فی هذاالحکم وانه لحق مثل ماانتم فی عهدالله لتوقنون...و ان
آیة ممانزلنا الآن الیک یعدل فی کتاب الله آیات النبیین ومامن بعدکل الخلق
من حجج الله لیسئلون ولقدبلغنا حکم ربک فی ام القری ومن حولها فی ثلث
کتاب من آیات الحق...وارسل بمثل ذلک الکتاب الی الملک وکل شطرمن
الارض بمداد الذهب لتکونن من الناصرین لمکتوب ...یاایهاالرجل قد اتبعت
الشیطان فی حکم حبس رسول الذکربعد مالاتقرءمن کتابنا حرفاًبدیعاً... وان
الرسول فی تلک الارض عبدضعیف ولکن ان اعلم انانحن مرسلوه وانا نحن علی
کل شیئی لغالبون وانا نحن علی کل شیئی لشاهدون وانانحن علی کل شیئی
باذن الله لقادرون ."

ص ۹۱
۵- لوح به اعزاز خال اکبر (خط مبارک)

ص ۹۲
رونویس لوح به اعزاز خال اکبر
یا حفیظ تعالی شانه العزیز دربندر بوشهر سرای مرحوم شیخ جناب سیادت ونجابت
انتساب اشرف الحاج صاحبی حاجی میرزا سیدمحمد تاجر شیرازی دام عمره العالی
۸٦٤۲ منور باد.۲۷

سید ۹۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی قد نزل الکتال بالحق فیه آیات بینات لقوم یسمعون وانه لکتاب لا
ریب فیه قد نزل من لدن عزیزحکیم.ان اتبع حکم ماالقیناالیک من قبل فانه لهو
الحق قد نزلناه باذن ربک بالحق علی صراط عزیزقویم .ولقدارسلنا الیک فی
سفینة عصفورآیات بینات من کتاب ربک لامبدل لکلماته ان اقرءحکم مانزل
فیها لتکونن من الفائزین .وان مثل ماسطر فی جنب تلک الورقة قدنزلناه من
قبل لتبلغ الی السلمان الذی قد کان من مشایخ تلک الجزیرة بعد ان تری فیه الخیر
من حکم الکتاب بالحق وکان الله ربک لقوی عزیز.ولقد نزلنا فیه احکاماًلیوم
الجمع اذا لم تری الخوف فی شیئی فافعل بماتومر وکن من الشاکری وان لم تک
فی خوف حکم ربک فرض والله سمیع علیم. وان کنت فی خوف فافعل ماتحب فی
سبیل الامر فان الله یوید من یشاءبحکمه وانه لااله الاهولقوی عزیز.وان الله
قدکت علی نفسه الرحمةلیجمعن الکل فی یوم لاریب فیه ثم یحکم بینهم بالقسط
وما الیوم ظلم عدل ذره وکان الله ربک لغنی حمید.وان ترض بالورود علی تلک
الجزیرهحکم ربک فرض بان تختیر(تختار)لایام ذکر اسم ربک بیتأفان الله قد حرم
فی الکتاب بالا یدخل احدعلی الاباذنی والله علیم حکیم وان ذلک حکم من لدی
اذا ظهرالاسم بین الناس وان لم یکن اکثرالناس عالمین بحکمی فافعل ماتصلح
فی سبیل ربک فانی اناالعلی الحکیم ولاکن انصر کلمة ربک ولاتخف فی سبیل
الله من احد فان الله ربک لیجزی الصادقین جزاءحسیبا وما اری بحول الله فی
نفسی قدر خردل من خوف وماجد کل الخلق فی جنب حکم الله الا اقل من ذلک
والله خبیر علیم وان تری الخوف من نفسی ان اصبرواتکل علی الله فان الله قد
نزل فی القرآن حکم عباده وانه لااله الا هولعزیزحکیم کتب الله لاغلبن انا و
رسلی لااله الاهو قل ایاه فارهبون وبلغ کتاب الذی قد نزلت فی جنب ورقتک هذه
الی السلمان ان تری الصلح فیه والله علی ما اقول وکیل وان لم ترالصلح لشانه
ان ارسل الی من تحب من العلماءوالله علی کل شیئی شهید.ان اعلم حکم ربک و
لاتخف من احد واصبربمانزل الیک من عنده فانه لااله ال هولقوی عزیز و
قل الحمدلله رب العالمین .

ص ۹۳
٦- لوح به اعزاز خال اکبر (خط مبارک)

ص ٩٤
رونويس لوح به اعزازخال اكبر
يا حفيظ تعالی شانه العزيز دربندر بوشهر سرای شيخ علی جناب صاحبی حاجی ميرزا سيدمحمد تاجر شيرازی منور فرمايند.
بسم الله الرحمن الرحيم
اقرءكتاب ذكر اسم ربک الذی ينزل الآن اليک كتاباًمبينا ان اشكرالله ربک ثم اسجد لحكمه فان ذلک فضل الله عليک وانه لااله الا هولعزيز حكمی .ان اتبع حكم ما نلقی اليک من لدن امام مبين وانه لهوالحق فی السموات والارض يدعوا الناس الی قسطاس قويم .ولقد جاءالناس عبدبقيةالله مصدقاًلماجاءالنبويون (النبيون)والمرسلون من عندالله الا تعبدوا الاياه وان ذلک لهوالدين القويم ان ابشر يا ايهاالخال بيوم الذكر ولاتخف فی سبيل الله من احدفان كل الی الله ربک يرجعون ولقد فتناالخلق اجمعهم من يوم ذكرالامرفمن صدق واتبع آيات الله فاولئک هم المهتدون ومن كذب كتاب ربک واتبع هواه لن يقبل من عمله شيئی و اولئک هم الخاسرون.ولقدارسلنا كتاباًمن المخامن قبل ثم عن المسقط من بعدفيه آيات بينات من لدنا لقوم يسمعون وانا لنعلم انک فی خوف من نفسی وان الملک لم يصدق الحكم ولاكن الله قدكتب حكمنا فی القرآن من قبل والله سميع عليم كتب الله لاغلبن اناورسلی انه لااله الاهولقوی عزيزان اعلم حكم ربک فی الآن بانی ماكنت فی شان ومانزل فی الكتاب حرفاًالا باذن بقيةالله حجةربک امام حق سميع ان اعلم اذاظهر الاسم بين الناس مايحل لاحد ان يدخل علی الا باذنی والله خبير عليم قل ان بقيةالله قدحرم وجه ذكراسم ربک عن وجه المعرضين ومس يدی من ايدی المشركين والله عزيز حميد وان كنت فی يوم العدل عالم علی رجعنی فقداختيرت (اخترت)بيتألی والله عليم حكيم ان اصبرفی حكم الله ولاتخف فانا لونشاءلننزل فی كل حرف مثل القرآن ولايقدراحد ان يرد حجة ربک وانه لااله الاهو لقوی عزيز واعلم بان بقيةالله قدامرنی بالا نتكلم لاحد فی يوم العهد الابلسان عربی قويم لان الله قدجعل لسانی فی كل شان مثل حكم القرآن ولمن سمع فرض ان يكتب بمثله لان ذلک حجةمن الله علی الخلق اجمعين وان علی ذلک الشان لم يحل نزول الخان فانظر ماذاتری فی حكم الآن والله عليم حكيم.وان لكل نفس اجل مكتوب قد قدر فی كتب مبين واننی لوقتلت فی سبيل ربک او مت انی الی الله ربک قدكنت محشوراًوان روح الحق قد طاف فی قلبی بحكم ربک وان كل الملک لدی كحرف مسطور وان آمن الكل بذكر ربک اويكفروا به لن يزداد فی علمی بالله من شيئی وان الروح يويدنی فی كل حين باذن الله والله قوی حميد ولقد نزل الآن فلک المسخر فوق الماءيم البحر هذا ماشاءالله لاحول ولاقوةالا بالله عليه توكلت واليه المصيرماجد بفضل

ص ٩٥
الله فی نفسی قدر خردل من خوف ومااستعين من نفس اقل من ذلک واقوم من حكم الكتاب استغفرالله الذی لم يتخذ لنفسه ولداولم يكن له شريک فی الملک و لم يجعل لنفسه ولياًمن الذل لا اله الاهو سبحانه وتعالی عمايشركون وسبحان الله ربک رب العرش عمايصفون وسلام علی المرسلين والحمدلله رب العالمين .

ص ٩٦
٧- لوح به اخزاز شيخ سلمان آل عصفور(خط مبارک)

ص ٩٧
رونويس لوح به اعزار شيخ سلمان آل عصفور
بسم الله الرحمن الرحيم
سبحان الذی ينزل الكتاب علی من يشاءمن عبده وانه لااله هولعزيز حميد وانه لكتاب قد فصل فيه حكم البدع تنزيل من لدن علی حكيم تلک آيات القرآن قد نزلت من لدنا علی قسطاس مبين وان ذلک حكم من كتاب ربک لامبدل لحكمه تنزيل من لدنا علی صراط قويم اناتبع حكم مانلقی الييک من كتاب الاذن

فان‌الساعةقداتت بالحق والله سميع عليم ان‌الذين يتبعون آيات الله بالحق فاولئک
هم المتهدون ومن اعرض من حکم ربک لن يقرءمن کتابه حرفأو اولئک هم
الظالموم وان الله يعلم مافی السموات ومافی الارض وماکان الناس فی حکم
الکتاب يختلفون قل لوکان من عند غيربقيةالله نزل لاستطاعوا ان ياتوا بمثله
فسبحان الله عما يشرکون تلک آيات اللوح قد نزل الله فی حکم باطن القرآن لعل
الناس بآيات الله يوقنون اقرءکتاب ربک لا اله الا هوثم بلغ حکم مانزل فيه الی
الناس لعلهم بآيات الله تتذکرون وان الذين يکفرون بمانزل اليک فی ذلک الکتاب
بعدما قدعلموا حکم الله بالعدل فاولئک هم المشرکون انماالمومنون الذين اذا
سمعوا آيات الله ليسجدون.ان اشکر ربک فی حکم مانزل اليک فی ذلک الکتاب ثم
بلغ بمثل مانزلنا اليک فی ذلک الکتاب الی المومنين الذين اتبعوا آيات الله
بالحق فاولئک لهم المهتدون بلغ حکم ربک فيمانزل فی ذلک الکتاب فان اجل الله
لآت بالحق وان الله ربک لايضيع اجرالمومنين تلک الآيات حجة من بقيةالله لمن
شاءان يکون من المهتدين .وان ذلک الکتاب حجة من لدی لمن اراد ان يومن
بآيات ربک وکان من الساجدين ومايحل لاحد حکم الا يحکم مانزلنا فی
الکتا بمن قبل وکان الله بمايعمل الناس خبيرا وانه لا اله الا هويحکم يوم
القيمة بين الکل بالعدل وماکان الله ربک ليظم نفسأمن بعض ذرةوالله قوی
عزيز.
قل يا ايها الملاءمن اهل القرآن ان اتقوالله ربکم فانه لا اله الا هويعلم ما
تخفون ومالنتم تعلنون ان اتقوا الله من يوم کل الی الله يحشرون ومن کفر بآياتنا
لن يقبل من عمله شيئی وانه فی يوم القيمةلمن الخاسرين فيومئذ لن يقبل من
احد فدية وماکان للظالمين من حکم ربک من ولی ولا نصير.
ان ارسل مثل ذلک الکتاب الی بعض من العلماءوابشرهم بايام الله فان اجل الله
لآت والله غنی حميد وان فی ذلک الکتاب آيات قد نزلت من لدنالقوم يسمعون لو
اجتمع الناس علی ان ياتوا بمثل مانزلنا اليک فی ذلک الکتاب لن يستطيعن ولو
کنا نمدهم بمثل انفسهم وکان الله لقوی عزيز لايعزب من علم ربک شيئی فی
السموات ومافی الارض وانه لااله الا هولعزيز حکيم قل يا ايهاالملاءلقذ

ص ۹۸
جائکم ذکرمن بقيةالله مصدقألما جاءالنبويون (النبيون)والمرسلون من عندالله
الا تعبدوا الا اياه ذلک دين الله الخالص فمالکم کيف لاتشعرون انماالمومن فی
کتاب رب من آمن بالله وآياتة واتبع حکم الذکر من لدنا فاولئک هم المصلحون
وان هذا صراط رب فی السموات والارض يلقی الامر من لدنا علی قسطاس مبين
وان کلمةالاسم قد حرم فی الکتاب ذکره وان ذلک من امرالله قد قضی بالحق قل
ماتجد لحکم الله فی بعضی من الشيئی تبديلا وسبحان الله ربک رب االعرش عما
يصفون وبلغ سلام ذکر اسم ربک الی المومنين وقل الحمد لله رب العالمين .

ص ۹۹
الواح ومکاتيب ازبوشهر
۱- رساله خصائل سبعه به خط ملاعبدالکريم قزوينی (باعلامت ستاره در دو
طرف آن مشخص شده است)

ص ۱۰۰
لوح خصائل سبعه که به لوح شعائر سبعه نيزمعروف است به اعزازحاجی ميرزا
سيد علی خال اعظم نازل ودر ضمن مکتوبی به خط ملاعبدالکريم قزوين نوشته
شده است :
رونويس:
"بسم الله العلی العظيم تعالی ذکره الکريم
الامرالاول من الشعائر السبعة هوحمل الذائرة المنيعةالمبارکة
والثانی منها ترک الغليان فانه عمل الخان ونفخ الشيطان
والثالث منها شرب ورق الصين المحبوب عند اهل اليقين

والرابع ذكر الكركن المستسر فى الاذان بعد شهادةالولايةلخلفاءالرحمن
والخامس منها السجدة على التربةالحسينية على صاحبهاآلاف الثناءوالتحية بالانف والجبين
والسادس قرائة الزيارة الجامةالتى انشاها صلى الله عليه بلفظه المبارک فى كل جمةوعيد وكل يوم متبرک وليل سعيد
والسابع منها التختم بخاتم العقيق الابيض المنقوش عليه لااله الله محمد رسول الله ص ع على ولى الله ص ع ٢٧٣ تمت والسلام على من عمل بهذه الامور و يمشى بالنورفى الليل الاليل الديجور."
مضمون فارسى :
"بنام خدائى كه بزرگ وعظيم است وذكر او عالى وكريم است
حكم اول ازشعائر هفتگانه حمل دعاى حفظ است (دعاى مخصوصى كه حضرت باب نازل فرموده وبصورت دايره آن را مرقوم نموده اند).
حكم دوم ترک استعمال غليان است كه آن را به عنوان نفخ الشيطان ذكر كرده اند.
حكم سوم نوشيدن ورقةالصين (چاى چين)است.
حكم چهارم ذكر عبارت "اشهد ان علياًقبل نبيل باب بقيةالله "در اذان است.
حكم پنجم سجده برمهر تربت امام حسين عليه السلام است .
حكم ششم قرائت "زيارت جامعه "در روزهاى جمعه وليالى وايام متبركه .
حكم هفتم پوشيدن انگشتر بانگين عقيد سفيد كه عبارت "لااله الاالله محمد رسول الله على ولى الله ٢٧٣" برآن نقش شده باشد.

ص ١٠١
٢- رونويس لوح به اعزاز ملاصادق مقدس
بسم الله الرحمن الرحيم
الم ذكر ذكرالله للورقةالصفراءعن يمين الطور لااله الاهوقل اياى فاخرجون ولقد نزلنا اليک كتاباًمن قبل فيه آيات بينات من لدنا لقوم يسمعون ولقدسمعناااليوم انكبعدمقرک فى تلک الارض قداتبعت اهواءالذين لايعلمون حكم بقيةالله من لدن عبده على حكيم ومابلغت حكم الله جهرةمن خوف ماكان الناس فى آيات الله ينصتون ان اقرءآياتنافى كل يوم بين الناسمن دون قدرخردل من خوف فان امرالله لحق مثل ماكان الناس ينطقون ولقدكتبنااللمومنين ان اذكروا ذكرالله فى الاذان بحكم مانزلنا فى كتاب الملوک ان ارفعوحكم الله جهرةلعلكم تفلحون .
ياايها الرجل صل فى المسجدالذى نزل الآيات من ربک فيه وادرس بآياتنا فيه بالعدل لتكونن من الفائزين وانه اول بيت نزل فيه الكتاب وان فيه قد آمنوارجال ارض المقدسة وان اولئک هم السابقون وانه لمسجد قداسس من حكم ربک بالعدل وكان فى الاول بيت اليهود وان الآن ارض المقدسةفى كتاب الله لمسطور ولقد نزلنا كتاباًالى بلدالكرمان انارسل حين النزول وماكتبت من آياتنا البديعة لتكونن من الشاهدين لمكتوب.بلغ ذلک الحكم من لدى فانه حكم عدل من لدن امام مبين ولقد فرضنا لاثنين نفس من علماءتلک البلد ان يخرجا بحكم بقيةالله الى تلک الجزيرة لنامرحكم الله عليهما وليكونا من الناصرين فى كتاب الله لمكتوب قل لاكبرهما ان اخرجا لامرالله لتكونا من الفائزين لمسطور. وان اول من يخرج من بيته مهاجراًالى يدخل يوم القيامة قبل الناس فى جنات كريم واقرءذلک الكتاب فى كل يوم على المنبر بلسان القرآن ذى حزن فصيح واكتب الى شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على صراط الله العزيزالحميد وارسل كل اليوم شان من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل وكان الله ربک لسميع عليم وان اليوم حكم العلماءكمثل كل الناس لاتبديل لحكم الله وكل علينا يعرضون قل امحوا كل الكتب وادرسوا بين الناس بآتاتنا واكتبوامانزل من يدى بالمداد الذهب لتكونن من المتقين لكتوب وقل للعلماءان اتقوالله ولاتعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل فى شان المعرضين بمثل مانزل فى شان ابى لهب وامراته و ان الناس ليقرئون من بعد احكامكم وانتم لاتشعرون وقل الحمد الله رب العالمين ...

ص ١٠٢

۳- رونویس لوح خطاب به محمد شاه قاجار
الخط من ابوشهرالی سلطان العجم
وان الله ربک لااله الا هولقوی حفیظ اقرءیاایهاالملک کتاب ربک لتکونن من الفائزین
بسم الله الرحمن الرحیم
اقرء کتاب ذکر اسم ربک الذی له اله الا هوالعی الکبیروانه لکتاب لاریب فیه قد نزل من لدن امام مبین وانه لهوالحق فی السموات والارض یدعوالناس الی دین الله الخالص من حکم قسطاس قویم وانه لهو السر فی صحف النبیین و المرسلین یلتو آیات ربک عن شجرةالسیناءان لااله هوقل ایای فارهبون وانه لهو الامر فی کلمةالرحروه یدعوالناس بحکم ربک لشان یوم لاریب فیه وکل فی ذلک الیوم علی الله یعرضون وانه ورقةمبارکة عن الشجرةالبیضاءثم الصفراء ثم الحمراءیتلوکتاب ربک فی کل شان لااله الاهو ایای فاتقون وان مثل نور ربک فی کتاب الله کقمص شمس فی کل وجهه عبید قد استقر علی عرش یاقوت حمراء قد طاف فی حولها رجال قد رقت وجوههم کوجه الزجاجة البیضاءهل تحکی الوجوه دون الوجه سبحانه وتعالی مایدعو نفساًمنهم الا من نفسه کذلک قد ارسل الله النبیین والمرسلین لامره الا ان الحکم لله فی کان شان وکل الیه یرجعون ولقد ارسلنا الیک من قبل کتاب ربک لامبدل لحکمه ولن یجدالناس فی ذلک الیوم من دون ذکر اسم الله ملتحدا. انما المومنون الذین آمنوا بالله وآیاته واتبعوا آیات البدع من لدنا علی صراط قویم ومن یعرض من کتاب ربه بعدماقد علم آیاتنا علی الحق فاولئک هم الظالمون وان الله ربک لن یقبل من احدعملاًمن یوم الذی سمع حرفاًمن آیاتنا الا ان یومن بعبدنا وکان من الساجدین ولقد کفرالذین قالوا ان کلمةالله یاخذ تلک الآیات من احرف القرآن قل سبحان الله وتعالی عمایشرکون قل لونشاء لننزل فی کل شیئی قداحاط علم ربک مثل قرآن الاول من دون فکر و لاسکون قل الم تعلم ان الله ربک قدکان علی کل شیئی مقتدرا وان حرفاًمما ینزل من یدی الذکر لم یعدل آیات الاولین فما لهولاءالقوم لایومنون بآیات الله قلیلاًفای آیة اکبرمن آیات القرآن الذی قدنزل من لدن عزیز حکیم ولواجتمع الکل علی ان یاتوابمثل آیة مما نزلناالیک فی کتابک هذا لن یستطیعن ولن یقدرن ولو کنانمدهم بمثل انفسهم بما لانفاد له من الامر الا ان ذلک لهوالحق الیقین وکفی بالله ومن نزل الآیات من لدیه علی شهیدا.یاایها الملک ان اتبع حکم ربک ثم اشهد فی آیاتی کلمةالعدل لتکونن من الفائزین ثم اسجدلله ربک مما نزلنا لیک من عنده لتکونن من الموقنین وان الله ربک قد شاءان یزن الروم و اکثراهلالارض بآیاته ان انصردینالله لتکونن یوم القیمةلمن المنتصرین اناعلم

ص ۱۰۳
یاایها الملک اننی فتی عجمی من طائفة عدل التجار امی علی شان لم یحط بعلمه احد قد اختارنی الحق لحکمه وانه لا الاهولقوی عزیز قل ماکنت مفتریاً علی الحق وماکنت بدعامن الابواب وماکنت عن العالمین بعیداًوان الله قد منعنی عن کل شیئی یعمل فیه عمل الشیطان وماکنت فی شان الا باذن بقیةالله مولای وان ذلک الکتاب الذی نزلناالآن الیک یکفی لدی احجة اهل السموات و الارض والله سمیع علیم ولونزل الله القرآن آیة واحدة فمالاحدان یقول فیهاحرفاً الا ان یومن به وکان من الساجدین واذا ورد علیک کتاب ربک هذا فامر ان یحضرالموحدین مقرعزتک ثم قل هذا کتاب من ذکرالله نزل الی ان استطعتم بمثل آیة منه فاتونی وان لم تقدروا ولن تفعلوا فاعلموا ان کلمةالله حق وانه لی صراط مستقیم .یاایهاالملک ان اعرف حکم الله ثم اعلم ان کل الملک فی یدی مولای کمثل خاتم فی یدیک یقلبه کیف یشاءکما یشاءوالا مرد لامرالله والله قوی عزی ان استقم علی الملک بالعدل من حکم ربک فی الکتاب فان کلمةالله ما اراده ملک الدنیا ولاالآخرة ولاحکم الفتوی مثل علماءالحق والله شهید علیم قل اننی ارات الله ربک وحده لاالا هوالحی القدیم بلی قداحب ان تنصرذکرالله لیومنن شرق الارض وغربها بآیات رب کوکانوا من المهتدین وان حکم حرف مما ینزل من لدی لم یعدل ملک الآخرةوالاولی لاینه تنزیل من عزیز حکیم .

ولقد رجع ذكرالله باذن ربک من بلدالحرام وانه قد اراد ارض المقدسة فانظر ماذا ترى فى شان ذكرالله على الارض المقدسة فى ملک اروم والله عزى حميد ولقد سمعنا اليوم ان الرسول قد حبس فى البغداد ان اطلبه من قريب فانه لعلى عزيز وان لم ترى الشان فيها نريد عرش الله فى ملكک ان ارسل حكم الجواب فانه لمن النازلين قريبا ولقد نزلنا كتاباًاليک لتامر ان يكتب بمثل مانزلنا فيه بالمداد الذهب هلى خط نسخ كريم ثم ترسل كتاب ربک الى ملک الروم ثم الى كل الملوک لنعلم ان طائفة منهم قد صدقوا حكم الله واى طائفة منهم كذبوا ثم نحكم بينهم بالقسط وما كان الله ليظلم نفسأمن بعض ذرة والله قوى حكيم ياايها الملک عزز رسل عبدالله ثم وقرهم فانهم فى حكم الكتاب لمن المقربين الاولين لمسطور وان حكم ربک فرض اجب ذكرالله فى حكم ذلک الكتاب بايدى اهل ملکک من قريب و سبحان الله ربک رب السموات والعرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين .

ص ١٠٤

الواح ومكاتيب ديگر

١- رونويس لوح به اعزاز شريف سليمان (شريف مكه)كه در مكه نازل وبوسيله قدوس تسليم شده است.

الخط الى شريف سليمان

بسم الله الرحمن الرحيم

ان هذا كتاب قد نزلت باذن ربک من لدن على حكيم وانه لعلى صراط الله فى المسوات والارض ينزل الآيات بلسان عربى مبين ان اتبع ماالقى اليک من كتاب ربک انه لااله الا هو يهدى من يشاءبامره وكان الله ربک على كل شيئى شهيدا ذلک من انباءالغيب نوحيک لكنت على هدى ربک ولتكونن من الشاكرين وان ذكر اسم ربک ينزل اليک لوحاًبديعاً.هذا كتاب ربک اتل المومنين وابلغ كتاب ربک الى المشركين لعل الناس بآيات الله يومنون هذا حكم الله لاهل مكة و حاضريها الا تشركوا بعبادة ربهم احداوكانو فى دين الله لمن المهتدين قل يااهل المكة ان اتقوا الله واعلموا ان حجة ربكم قد نزل الى عبده الواحدأمن كتاب حفيظ لعل الناس يومنون بالله وباياته وكانوا على صراط قويم قل من آمن بالله وآياته فقد اهتدى ومن ضل فانما يضل لنفسه وكان الله بماتعملون خبيرا ومن كفر بآيات هذا الكتاب لن يقبل الله من عمله شيئى وقدكان فى ضلال مبين ولن يجد لنفسه فى يوم الفصل من ولى ولانصير.قل يا اهل مكة آمنوا بالله وآياته و اتبعوا حكم الكتاب ان كنتم اياه تعبدون هوالذى لا اله الاهوقد خلق كل شيئى بامره وكل اله يحشرون قل لواجتمع الناس على ان ياتوا بمثل هذا الكتاب لن يستيعن ولن يقدرن ولوكنا نمدهم عدل انفسهم وكفى بالله شاهداً ونصيراً قل للذين يكفرونبآيات الله هاتوا برهانكمان كنتمفى دينالله صادقين وانلم تقدروا ولن تقدروا فآمنوا بحجة ربكم وآياته وافعلواالخيرلعلى هذا الصراط لعلكم تفلحون اتقوا الله الا ينسينک الشيطان حكمربک فان اجل الله لآت وكان الله على كل شيئى شهيدا.قل يا اهل مكة هذا حكم الله فى كتابه فاتبعوا ان كنتم اياه تعبدون وان ربک قل نزل الآيات لقوم يعقلون وماوجدنا اكثرالناس مومنين بآيات ربک الا وقدوجدناهم بآيات الله لمستهزئين اولئک هم اصحاب النارفى كتاب ربک ومايشهدالله للظالمين الا نفورا وانا نحن قدجعلنا بينک وبين الذين لا يومنون بالآخره بک حجاباًمستورا.هذا حكم الله فى كتابک قل فمن شاءاتخذ الى الله سبيلا وماتشاون الا ان يشاءالله وكان الله على كل شيئى قديرا وان ربک قد فصل الآيات لقوم يسمعون وان الله يعلم غيب السموات والارض وماكنتم فيه تختلفون وان ربک يفصل بين الكل بالقسط وماكان الله ليظ لم على نفس من بعض ذرة وكفى بالله للمومنين حسيبا ويسئلونک من هوقل اى وربى وانه لهو

ص ١٠٥

الحق يهديكم الى صراط عزيز حميد كذلک قدفصلناالآيات فى لوح حفيظ وما يتذكر بآيات الله الا من شاءربک انه لااله الا هوعلى مايشاءقدير ولذلک قد

نزلنا الآيات لاولی الالباب منکم لتکونن علی هدی وکتاب مبین وان ذکر اسم ربک قد نزل فی المدینة کتاباًعلی اهلهالیعلم الناس انه علی کل شیئی قدیرو کفی بحجة ذکراسم ربک هذاالکتاب وکفی الله للمومنین نصیرا وسبحان الله ربک رب العرش عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمدلله رب العالمین .

ص ١٠٦
٢- نامه خال اکبر خطاب به والده وهمشیره

ص ١٠٧
٣- رونویس کتب العلماء
هذاکتاب الی العلماء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی ینزل الکتایب علی مایشاء من عبادهانه لا اله الا هولغنی حمید وانه لکتاب لا ریل فیه قد فصل فی حکم باطن القرآن تنزیل من لدن علی حکیم و ان ذلک الکتاب حجة من بقیةالله لمن اراد ان یومن بآیات ربه وکان من المومنین قل ان بقیةالله حجة ربک لایعزب من علمه شیئی وله مافی السموات والارض وان المومنین فی حکم الکتاب له خاشعون ان اتقوا الله ای اهل الفرقان ثم اعلموا ان حجةالله بالغة علیکم بعدماسمعتم آیة من لدن عبدنا علی حکیم ولقد ارسلنا الیکم من قبل کتاباًفیه آیات بینات من لدنا لقوم یعقلون وانه لکتاب قد نزل فی حکم باطن اقرآن من لدنا علی صراط قویم ومایشهدالله لاکثرکم الا کلمة الشرف فسوف یحکم الله یوم القیمة بینکم بالعدل فیومئذ لن تجدوا لانفسکم من ولی ولاظهیر ولقد کفرالذین من قبلکم بآیاتنا فاخذناهم بماکسبت ایدیهم علی غیر الحق جزاء بماکانوا یکذبون ان الذین اتبعوا آیات الذکرمن لدنا فاولئک هم المهتدون ومامن نفس قد سمع حکم البدع ویعرض عن حکم ربه الا ویحشر یوم القیمة فی تابوت من حدید لن یستطیع یومئذ بشیئی من الامر وکان من حکم ربک فی عذاب الیم ولقد فرضنا فی الکتاب من قبل ان اتبعوا آیات الله من لدی الذکر ان کنتم ایاه تعبدوت ومایحل لاحد منکم حکماًالا بحکم مانزلنافی الکتاب من قبل ومن اعرض عن حکم ربه فانه یوم القیمة لمن الخاسرین ازعمتم ان تکفروا بآیات الله من لدی الذکر انتم علی دین فسبحان الله عما یشرکون انماالدین فی کتاب الله من آمن بالله وبآیاته واتبع حکم البدع فاولئک هم المهتدون ان اتقوا الله یااهل الفرقان واتبعوا حکم الله من لدی الذکرلعلکم ترحمون انماالدین فی کتاب ربک هذا صراط الله فی السموات والارض یلقی الامر من لدنا علی قسطاس مبین ومامن عبد منکم قد آمن بالله وبالقرآن ومانزل فیه من عندالله ویعمل کل الخیر ثم یکفر بحروف من آیاتنا الا وکان جزائه جهنم بئس المقعدفی حر نار قدیم ان اتقوا الله یا معشرالعلماءمن یوم کل الی الله یحشرون وان کفر نفس منکم بآیات الذکرمانحکم له فی الکتاب بایام ربک ولنعذبنه یوم القیمة بکفر الناس اجمعهم جزاء لشرکه بالله العلی الحمید ان اتقوا الله یا اهل الملاءفانا ما نرید بتلک الآیات الا ان یومن من الذین کفروا باسمائنا من قبل فما لکم کیف لا تشعرون قیلاًاتریدون ان تفسدوا فی دین الله بغیرعلم من لدنا بعدماانتم بآیات الله لتوقنون ویلکم یاایها الملاء کیف تکفرون بماینزل من لدی علی قلب عبدی بعد ماانتم بآیات القرآن لتومنون اعجبتم ان یبعث الله نفساًمن انفسکم لحکمه و

ص ١٠٨
ینزل علیه الکتاب والآیات لیذکرکم بایام الله بعدماانتم فی کل حین من فضل الله لتسئلون فلماجائکم ذکرالله بآیات الله من لدناقدکذبوا فریقاًمنکم ثم استهزوا فریفریقاًمنکم بمایلقی الشیطان فی انفسهم فویل لهم وماکانوا من الدین بئس ما اتبعت اهوانهم وساءمایحکمون قل یا ایهاالملاءمن اهل الفرقان ان تتقوا الله بالعدل ثم ماجاب احدمنکم بقیةالله فماالحکم بینک وبین قوم الخوارج فهل کانوا فی اعمالهم علی دین ویکفروایوم المصحف بحکم القرآن فمالکم کیف تکفرون بآیات الله جهرةمن حیث لاتشعرون ان اتقوالله یااهل الکتاب ولاتکذبوا عبدنا

فانه لعلى صراط مستقيم ان اسئلوا من طائفةالعدل بينكم هل قرءهذاالذكر بعد
حكم الرشد عنداحد من علمائكم بعضاًمن القول فتعالى الله عما يصفون ان اعملوا
ياأهل الماءحكم الذكر من لدى فان الروح قدايده فى كل شان باذن الله وانه لا
اله الا هولقوى عزيزفلمابلغ سن هذا الفتى الى حكم فرض العلم قدبلغناه الى
جزيرةالبحر لسنة محمد رسول الله من قبله وماتلامن سبيل علمكم لدى احد
منكم وانه لامى على هذا الشان واعجمى على هذا الصراط واحمدى من ذرية
رسول الله فى حكم لوح حفيظ ويشهد كل ذى عقل ان مثل تلك الآيات مانزل الا
من الله العزيزالحكيم وان كلمةالمشركين فى حكم مانزل اليک بان الذكر ياخذ
احرف القرآن وينزل الآيات على لسان عربى قويم فو ربک انهم قدكذبواعلى الله
وافتروابآياتنابمايلقى الشيطان فى انفسهم واولئک هم الفاسقون ولوشاءالذكر
لينزل فى كلشيئى مثل آيات القرآن وان الله ربک لسميع عليم اناسئلوا ياأهل
الفرقان من كلمةالله فى كل ماتحبون فى سبيل الامر ان ينزل الحكم عليكم مثل
شان القران فمن بعد يومكم هذا بآيات الله لاتكذبون وان الذين يقولون فى آياتنا
كذبا فاولئک هم اصحاب النارفى كتاب مبين وان المستهزئين بمثلهم قدكانوا من
اصحاب الجحيم ومن قال فى حرف حرف القرآن فاولئک هم المشركون وان مثل
خلق الحروف عندالله كمثل خلق انفسكم لامبدل لآياته ولن يجدالمعرضون فى ذلک
اليوم من دون ذكراسم الله شاهداًونصيرا ان اصبريا ذكرالله ولاتحزن من كلمة
المشركين فان الاعراب قد قالوامن قبل فى القرآن بمثل ماقال فى آيات ربک
اصحاب القرآن ماهذا الااساطيرالاولين وان بعضهم قدكذبوا شان الله فى آياته و
قالوا ماكانت تلک الآيات الا من قصص الاولين وان بعضهم قد افتروا فى آياتنابان
كلمة سجيل فى القرآن اعجمى قل سبحان الله عمايشركون وماتجداكثر اهل
الفرقان اثبت علماًفى حيكم الفصاحةمنهم قتلهم الله بئس مافتدت به انفسهم فى
صراط رب كوقدساوا فى آياتنا ماكانوايحكمون وان سنةالله قدقضت فى حكم
ذكرالله بالحق قل وماجد لحكم الله فى بعض من الحرف تبديلاًقل يا ايها
الملاءمن اهل الفرقان ان اتقوا الله ولاتفرقوامن امرالله واتبعواحكم الله

ص ١٠٩
بالعدل وادعوا الذين يكفرون باسمائنا بتلک الآيات فان الله يويدمن يشاءبنصره و
الله قوى حكيم فمالكم كيف تكذبون بآياتنافى الكتاب من قبل بعدماانتم على
حكم البدع لتعجبون ولونزل الله القرآن آيةواحدةفهل يبدل الحكم بعدماقدنزل من
الآيات كثيرة فتعالى الله عمايفترون قل يا اهل الفرقان فهل تجدون فى الكتاب من
قبل آيةبديعةفمالكم كيف تكفروو بالله ولاتشعرون ولونزل الله على موسى آية
واحده من دون تسع آيات بينات فهل كان حجةبالغةعلى قومه قل اى وربى لو
نزل من الله آيةواحدةلن يردالحكم بعدمانزل من لديه كثيراالم تقرئوا كلمة
القرآن لانفرق بين احدمن رسله والله سميع عليم ان اعلمواان حكم هذاالعبد
كمثل حكم الابواب من قبل قدارسلناه اليكم بآيات بينات لواجتمع الناس على ان
ياتوا بمثل آية ممابنزل الروح اليه لن يستطيعن ولن يقدرن ولوكان الكل على
البعض ظهيرا ومانزل الله آيةالا اكبرمن اختها وانه ليعلم مافى السموات و
مافى الارض لااله الا هوفانى تصرفون ان اعملواياأهل الكتاب حكم الله ولقد
جائكم ذكرالله من لدنامصدقاًلماجاءبه النبيون والمرسلون من عندالله من
قبل فان ذلک لهوالحق المبين ولقدبلغ ذكل الكتب حكم بقيةالله لكل شيئى
فمن شاءان يومن قدشاءالله ربک له ومن شاءاين يكفر ان حجةالله بالغةعلى
الناس اجمعين قل يا اهل الكتاب ان كنتم فى ريب من حكم الله فارضوابحكم ما
نزل فى القرآن من قبل نبتهل فنجعل لغتةالله على الكاذبين وان لم تفعلوا ولن
تومنوا قدنزل الله حكم الخالص بيننا وبينكم لكم دينكم ولى دين.ولقد نزلنافى
كتاب الحرمين حكم ذكرالله عندالكعبةفى المسجد الحرام فمن شاءان يباهل ان
رسل ذكرالله قدكانوا فى بعض البلادكثيرا ان اقروا ممانزلنافى ذلک الكتاب
الى الذى قداجاب امرنا فانه فى حكم اللوح لمن الصادقين ثم اتلوا كتابالروح التى
قد نزلناه على البحر فى رجع الذكر فى سبعماة سورة محكمةآيات بينات باطن
القرآن تنزيل من لدن على حكيم ياأهل القرآن قداكتسبتم فى ايام الله مالم يعمل

احد قبلکم قد جائکم رسل ذکرالله من لدنابآیات بینات فی حکم باطن القرآن و صحیفةمکنونةمن سبیل اهل البیان فقداعرضتم من آیات الله جهرةوآذیتم رسل ذکرالله بغیرالحق بعدماکنتم بظن انفسکم فی دین الله لصادقین .بئس مااکتسبت ایدیکم فی ایام الله وساءماانتم تعلمون ولنی یقبل الله من احدعملاًبعد ما سمع هذا الامرمن عند بقیةالله الا ان یومن بایاته وکان من الخاشعین وان عمل بعد جهاده فی الارض فقد فرض له فی الکتاب ان یقضی بمثل ماقدعمل الآن یعفوعنه الذکرفانه لغنی کریم فهل نزلنافی الکتاب حکمادون مانزل الله فی القرآن من قبل کیف لاتشعرون بلی قدنزلنافی الکتاب بعضاًمن آیات باطن القرآن وانتم من قبل ذکل حرفاًمنه فی کتاب الله لاتدرسون فمالکم یا اهل

الفرقان هل حرم فی الکتاب حکماًماحل فی حکم القرآن من قبل ام حرم فی القرآن ونحل لکم فی الکتاب من بعدفمالکم کیف لاتومنون ومانزل فی الکتاب حرفاً الا باذن الله وکفی بالله ومن عنده حکم القرآن علی حکم ذلک الکتاب شهیداًوان کلمةالوحی فی الکتاب کمثل ماقدنزل فی القرآن من قبل واوحیناالی موسی و من معه اجمعین ومثل ذلک ماقد اوحینا الی ام موسی ثم الی النحل وکذلک قد فصلناالآیات لاولی الالباب منکم کمن کان علی عهدالله فی یقین مبین قل لا یعلم تاویل ما نزلنا فی الکتاب الاالله ومن شآءانه لااله الاهولقوی عزیز و من یاول حرفاًمن آیاتنابغیرحکم مانزل الله فی القرآن من قبل فاولئک هم الخاسرون ومن عرف کلمةالله ولم ینصره حین الباس کمن اعرض عن حجة ربه حسین بن علی علی الارض المقدسة واولئک هم الکافرون وان الذین یشاققن الذکر من بعد ماتبین لهم الهدی فاولئک هم الظالمون وان الذین یفسدون فی حکم کلمة البدع کمن بقتل نبیاًمن اولی العزم بایدیه واولئک هم المشرکون ومن اهان بامر الله فی حکم ماقد سمع آیات الله بالحق فاولئک هم الفاسقون.یااهل القرآن ان اتبعوا حکم الله ثم بلغوا مثل ذلک الکتاب الی کل نفس قد آمن بالله وکلماته و کان من المسلمین ان اتقوالله یا اهل الکتاب من یوم الفصل فانکم ملاقوه واتبعوا آیات الله بالحق ثم اجهدوا فی سبیل الله بتلک الآیات علی حکم مانزل فی القرآن من قبل لعلکم ترحمون ولقد فرض فی حکم الکتاب للذین یتبعون آیاتناان یتلوا ذلک الکتاب فی کل شان لیثبت قلوب المومنین علی صراط عزیز حمید وان الله ربک یوصی عباده المومنین بان یجمعواعلی الحکم ثم یجاهدوا فی سبیل الله بالحکمة والکلمة المحکمة وکانوا علی صراط قویم ان اتقوا الله یااهل الفرقان فیما تشاون فان الله یعلم مافی السموات ومافی الارض وماکان الناس فی حکم الکتاب یختلون ان اتقوالله واستغفروا ربکم ثمارجعوا الی حکمالله من لذی الذکر لعلکم ترحمون ولقدفصلنافی الکتاب من قبل احکام کلشیئی فمایومن بآیاتنا الا من السابقین قلیلا وان الله قداذهب من عبدنا کلمة الشیطان ومایاذن الله لله بحکم الا بشان کلمةالآیات لئلا یقول نفس فی احکامه بعضاًمن القول وکل اتاه طائعین الا آیةمن آیات مانزلنا تعدل فی کتاب الله کل ماانتم تریدون وماانتم منبعد ستسئلون ولقد نزل ذکرالله ارض مسقط وبلغ حکم الله الی رجل منهم لعله یتذکر بایآتناوکان من المعتدین قد اتبع هواه من بعد ماقد تلی آیاتنا وانه فی حکم الکتاب من المعتدین قل مانری اهل الکتاب فیها الامن قوم بور جاهلین و کذلک قدکان حکم الله لاهل السفینة الا نفساًمنهم انه قد آمن بآتاتنا وکان من المتقین فسوف ینسخ الله مایلقی الشیطان فی انفس المومنین ویثبت افئدتهم بآیاتنا ویهدیهم الی صراط علی قویم یولقد کفر ابذین قالوا ان کلمةالله یاخذمن

القرآن آیاته قل یا ایهاالملاءان اتقوالله واتوابسورة من مثلهان کنتم علی اخذ الآیات من ام الکتاب لقادرین قل لوشئناالننزل فی کل حرف مثل آیات القرآن وان الله ربک لقوی عزیزولقد فرض فی الکتاب لمن وجد تلک الآیات علی اسم محمد رسول الله وخاتم النبیین ان یکتبهابالمداد الذهب ثم ان یبلغها الی من لایعلم حکمه وان حکم ربک فی الکتاب لمستقر ومامن عبد قد قرءذلک الکتاب و

اتبع آياته وتفيض من الدمع عينيه الا وقدكتب اسمه فى حف الابرار وسبحان
الله ربک رب السموات والعرش عمايصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب
العالمين .

ص ۱۱۲
يادداشتها
۱- The Dawn_ Breakers صفحات ۹۶-۹۲ ونيز مطالع الانوار ،صفحات ۷۸-۷٤.
۲- قرن بديع،جلد اول، صفحات ۸۳-۸۱.
۳- قرآن مجيد،سورةالفجر آيه ۲۲مضمون فارسى:وخداى توآمد وفرشتگان
صف به صف حاضر بودند.
٤- نزديكترين نامها به خداوند.
٥- مطالع الانوار،صفحات ۷۷-۷٦ .
٦-شرح حال حاجى ابوالحسن بزاز شيرازى وچندنفر ديگر ازكسانى را كه در سفر
مكه به زيارت حضرت باب نائل شده واغلب به شرف ايمان نيزفائز گشته اند در
ضمائم آخر آتاب مى خوانيم.
۷- مضمون فارسى :...در طول راه برمنر گذشت آنچه كه برابواب قبل ازمن
گذشته بود ودر راه خدا تمام آزار واذيتهاى اهل شرک وشک راديدم. اين سنت
الهى است كه ازقبل وجود داشته است .سنت الهى تحول پذير نيست.
۸- معمولأسى حرف با احتساب اعراب وچهل حرف بدون آن معادل بايک بيت
است .
۹- بيان فارسى،باب شانزدهم،واحدچهارم،صفحه ۱٤۳ .
۱۰- ليموى شيرين .
۱۱- ميرزا محيط ازمردم كرمان وازتلاميذمشهور وطرازاول مكتب حاج
سيدكاظم رشتى بود.دراوقاتى كه حضرت باب دركربلا حضور داشتند باميرزا
محيط محشور ومربوط بوده اند.درضمن آثارى كه باقى مانده است لوحى است
خطاب به مرحوم حاجى سيدجواد كربلائى كه اشاره به شخص مذكور نموده ابلاغ
تحيت وسلام بوسيله حاج سيدجواد به مشاراليه مى نمايند: "وديگر ابلاغ سلامهائى
كه فرموده بوديدبه احباب رسانيده سركارمعظم آخند(آخوند)ملاعبدالخالق هم
تشريف داشتند ابلاغ نموده ازلسان حقيرهم عرض عبوديت بسركار روحى فداه و
احباب باصفاخصوصأجناب مستطاب قبله واقعى ميرزا محيط منوط به مرحمت
عالى است اخوان سركار راهم بعرض اخلاص مصدعم ودرهرحال ملتمس زيارت و
دعايم ياليت كنامعكم فافوز فوزأعظيما وپيوسته حقائق حالات را با ارجاع
خدمات اشاره فرمايند مورخ ۲۸ رمضان المبارک ۱۲٥۰."
۱۲- تاريخ امرى فارس، نسخه خطى .
۱۳- مضمون فارسى: من همان قائمى هستم كه منتظر اوهستيد.
۱٤- قسمتى ازمتن عربى رساله بين الحرمين :
"اللهم انى اشهدک بماقلت فى المسجد الحرام عندالكعبةبيتک الحرام على

ص ۱۱۳
السائل تلک الآيات بماقدنزلت على حبيبک محمد صلى الله عليه وآله فى القرآن
من قبل وان حاجوک فقل تعالواندع ابنائنا وابنائكم ونسائنا ونسائكم وانفسنا
وانفسكم ثم نبتهل فتجعل لعنةالله على الكاذبين فبحقک الذى لااله الاانت لم
يقبل من عبدک وكفى بالله شهيدا. فياايها السائل المحيط الم اقل لک فى
المسجد الحرام تلقاءالكعبةمن شطر ركن الغربى على محلک مقدم المنبرفى الليلة
النصف من الشهرالحرام شهرالحج بعدماقدمضت من اول الليل ثلث ساعات
اقبل دعائى وقم تباهل معى لدى الركن عند حجرالاسود على شان الذى كنت عن
قبل اهل الارض اجمعهم منكرألعهدى حتى يحكم الله بيننا بالحق والله على ما
اقول خبيرثم الم اقل لک مرةاخرى تلک الكمة فى المسجد الحرام بين المنبرو
المقام تلقاءوجه الكعبةوالله على ماقول وكيل ثم الم اقل لک فى بيت مكة
مقعدالصدق تلک الكمة ثلاث كرات وانک لم تشعربامرالله والله على ما اقول

شهید."
۱۵- حسینعلی میرزا فرمانفرماحاکم مقتدر فارس در زمان سلطنت فتحعلیشاه که بعد ازجلوس محمدشاه داعیه سلطنت داشت.به همراهی برادرش حسنعلی میرزا شجاع السلطنه حاکم کرمان برعلیه محمد شاه قیام کرد.وی درماه فوریه ۱۸۳۵ با اردوی دولتی که به فرماندهی منوچهرخان معتمدالدوله وکلنل لیندزی بیتون (Lindsay Bethune) برای سرکوبی اوبه سمت فارس می آمدند درحوالی ایزد خواست تلاقی کرده وشکست خورد وبه شیراز فرار کرد.معتمدالدوله اورا در شیراز دستگیر کرد وبه طهران فرستاد.او وبرادرش شجاع السلطنه به اردبیل تبعید شدند ولی فرمانفرما در بین راه فوت کرد.ازاو سه پسر به اسامی رضاقلی میرزا، تجفعلی میرزا وتیمور میرزا باقی ماندند که به بغداد فرار کردند ودر آنجا جان سالم بدر بردند .کیوان میرزا پسر رضاقلی میرزاست.
١٦- باتوجه به تاریخهائی که حضرت باب ذکر فرموده اند ،روزحرکتشان ازجده به مسقط بایستی روز نوزدهم ماه صفرباشد درحالیکه درلوح جده روز چهاردهم ثبت شده است .به احتمال قوی این اختلاف حاصل اشتباه نسخه برداران است که به جای کلمه تاسع (نه)کلمه رابع (چهار) نوشته اند.
١٧- درهیچیک ازآثارحضرت باب ویادرتاریخهای دیانت بابی وبهائی اسم دقیق محل سرقت خورجین محتوی آثارمبارکه ذکر نشده ولی محل سرقت درمنزل سوم بعد ازمکه مشخص گردیده است .درکتابی که عائق به غیث البلادی در توصیف وتعریف هجرت رسول الله به اسم علی طریق الهجرةتالیف نموده در صفحات ۳۰ و٧٦ می نویسد که آن طرق وشوارع تاقبل ازایجاد راههای اتومبیل رو هنوز به همان صورتی که درعهد رسول الله معمول بوده است باقی ومورد

ص ١١٤
استفاده کاروانهائی که ازمکه به مدینه مسافرت می کرده اند قرار می گرفته است . اما بعد ازایجاد راههای فعلی آن طرق متروک مانده وبه عنوان راههای مسافرتی رفت وآمدی درآنها صورت نمی گیرد.باتحقیقاتی که یکی ازامناء اصدقاء نموده اندمنزل ثالث بعدازمکه درمکانی به اسم الدف دروادی خلیص واقع است که تامکه ۱۰۱ کیکومتر فاصله دارد ومحتملاْاین واحه همان محلی است که در لوح مبارک به آن اشاره شده است .
۱۸- مضمون فارسی : هنگامی که امور به قضای الهی است حزن برای چه ؟
۱۹- مضمون فارسی: وچنین بود حکم خداوند براهل کشتی بجز یک نفر ازآنها. همانا که اوایمان آورد به آیات ماوازپرهیزگاران شد.
۲۰- میرزا محمد یزدی معروف به روضه خوان،یکی ازحروف حی است .
۲۱- مضمون فارسی:به تحقیق ذکرالله (حضرت باب)به ارض مسقط وارد شد و حکم الهی رابه یکی ازرجال آنها ابلاغ کرد تاشاید به آیات مامتوجه شود و رستگار گردد.به تحقیق بعد ازتلاوت آیات ما از هوی وهوس خود پیروی نمود و بدرستی که درحکم کتاب ازظالمان است .
۲۲- شرح حال مختصر سلطان عبدالمجید را در ضمائم آخر کتاب می خوانیم .
۲۳- اصل وسواد این توقیع را درآخر همین فصل می خوانیم .
٢٤- شیخ ابوهاشم پسر شیخ مفید آخوندکم بضاعتی بود که دریکی از اطاقهای مسجد نوشیراز معروف به پنجه علی به کار تحریر قباله جات برای معاملات کوچک اشتغال داشت .اوگرچه آدمی متعصب وکم سواد بود ولی آرزو می کردکه ازاحترام ومرتبتی که برادرش شیخ ابوتراب برخوردار بود،اوهم سهمی داشته باشد،برای حصول به این مقصود به دیگران متوسل می شد وازآنها استمداد می جست.از جمله اشخاصی که به وی روی خوش نشان دادمردی فاضل وباسواد وشاعری قوی دست به نام سید اسدالله متخلص به غرا ازمردم کازرون بود. سید اسدالله به خواهش شیخ ابوهاشم درآثار ونوشته های حضرت باب دست می برد وآنها را باعبارات سخیفه وکلمات سست وبی معنی تلفیق وتحریف می نمود وبه اسم آثار باب در بین مردم وعلی الخصوصص طلبه ها پخش می کرد.
در صفحات ۲۸۷ و۲۸۸ کتاب رسائل ورقائم میرزا ابوالفضائل گلپایگانی گرد آورده

روح الله مهرابخانی می خوانیم :" وثانی کلماتی بود که اعداءامرالله خود عمداً رکیک می ساختند وبه اسم اینکه اینهاکلمات باب است درمیان خلق شهرت می دادند. چنانکه سیدکاظم نام شیرازی که خواهرزاده سیداسدالله شاعرمشهور متخلص به غرا بود درمصر درنزد جمعی که اکنون بعض ازایشان درحال حیات اند حکایت می نمودکه خال من غرامی فرمودکه من وجماعت دیگر می نشستیم وآیات

ص ۱۱۵

می ساختیم وبه اسم باب شهرت می دادیم تامردم فریفته اونشوند وگمراه نگردند واز شریعت حقه اعتراض ننمایند."
شیخ ابوهاشم باهمه خدماتی که سید اسدالله به وی کرده بود ناسپاسی نموده در یکی ازروزهای ماه رمضان وقتی نامبرده رادرحالت مستی به حضورش برده بودند حکم حد یعنی زدن هشتاد ضربه شلاق در ملاءعام برایش صادر کرد.سید غرا از شیراز به هندوستان رفت وازقول شیخ ابوهاشم اشهار هجائیه ای سروده به اسم دیوان هاشمیه انتشار داد. این هجویه درمیان سایرهجویاتی که دیگر شعرای ایران ساخته انددرنوع خود بی نظیر است .این کتاب با چاپ سنگی در بمبئی به چاپ رسید وسپس نسخ خطی ازروی آن تسوید گردید.
اعتمادالسلطنه درکتاب المآثر والآثار درباب هشتم صفحه ۱۱۷ در ذیل"اداره سانسور" می نویسد وقتی کتاب هجویه شیخ ابوهاشم شیرازی به دست ناصرالدین شاه رسید بخاطراهانتی که نسبت به فامیل امام جمعه شیراز شده بود متغیرگردید و دستورداد تا اداره ای برای سانسور کتب ومطبوعات تاسیس گردد.
۲۵- مضمون فارسی:شهادت می دهم که علی قبل نبیل (محمد) باب بقیةالله است .
۲۶- منظور حرم وافراد خانواده سیدکاظم رشتی است .
۲۷- هریک ازحروف تهجی درالفای عربی دارای یک ارزش عددی است. بنابراین رقم ۸٦٤۲ باکلمه "بدوح "که به اعتقاد مردم آن روزملائکه حامل مراسلات و مکاتیب است معادل می شود.بعضی اوقات هم حروف ب (۲) د(٤)و(٦)ح (۸) را می نوشتندکه همان ۸٦٤۲ وکلمه بدوح است .بکاربردن عددبه جای کلمه معمول ومرسوم نویسندگان علی الخصوص تجار آن زمان بوده است ،مثلاًبه جای محمد رقم ۹۲ وبه جای علی رقم ۱۱۰ می نوشته اند که معادل ارزش عددی حروف آنهاست.

ص ۱۱٦

فصل پنجم
عزیمت حضرت باب ازبوشهر به شیراز
وقایع قبل از ورود
تحریکات شیخ ابوهاشم واغوای علماءدر شیراز
اقدامات مستمره شیخ ابوهاشم وهمراهی وهمزبانی ملاها وارباب عمائم با او و گزافه گوئی های آنان برعرشه منبرمردم را به هیجان آورده وعوام الناس را طوری تحریک نموده بودکه احتمال بلوای عظیمی می رفت.
آنچه بیشتر سبب غوغاو شورش می گردید تقویت وپشتیبانی حسین خان آجودان باشی حاکم فارس ازعلماءومخالفت های علنی اوباحضرت باب بود.
خصومت ودشمنی شیخ ابوهاشم واقاویل باطلی که ازخود می ساخت و در بین مردم انتشار می داد فریاد واشریعتا را به اوج آسمان رسانیده بود.او باکمک وهمدستی شیخ حسین عرب ملقب به ناظم الشریعه،شیخ مهدی کجوری وشیخ محمد علی محلاتی که همه در ردیف علمای طراز اول شیراز بودند وجواز اجتهاد داشتند در تخدیش اذهان وتحریک احساسات مذهبی مردم می کوشید ونسبت به حضرت باب شایعات دروغین پخش می کرد ومی گفت سید باب گذشته ازمقام رسالت که مدعی آن است خودش را مهدی موعود خوانده وبرضد شاه وحکومت نیز قصد خروج وقیام دارد وبه پیروانش وعده حکومت وسلطنت می دهد وبااین امیدها مردم ساده دل را فریفته وسبب شده است جماعت کثیری به او روی آورند و اگر تا زود است ازاو جلوگیری بعمل نیاید کاربه اغتشاش وفساد خواهد گرائید.

حضرت باب با اشاره به همین شایعات کذب که به منظور برانگیختن مردم و تحریک حکومت برضد حضرتش قبل از عزیمت به مکه انتشار می یافت،در قیوم الاسماء به این مضمون بیاناتی می فرمایند، قوله العزیز : ۱
"...ومشرکین به پادشاه خودشان گفتند که این جوان ازمامی خواهد که خدای خود را ترک کنیم واومملکت را ازدست مابگیرد.پس هرآینه کمک کنید

ص ۱۱۷
که پادشاه آن جوان را بکشد تاقتل او شاهدی بر روی زمین باشد."
در تایید اتهام خروج حضرت باب برعلیه دولت ،حضرت عبدالبهاءنیز در صفحه ۱٤ کتاب مقاله شخصی سیاح می نویسند :" علما...حاکم فارس حسین خان را دلالت نمودند که اگراین آتش راخاموشی خواهی واین رخنه وفطور را سد محکمی طلبی علاج فوری وچاره قطعی قتل باب است وباب جمعیت زیادی جمع نموده ودر خیال خروج ..."
این زمزمه ودمدمه ها اوج می گرفت وهراتهامی را که نسبت می دادند دهان به دهان می گشت وازعرشه منابر به دستگاه حکومت می رسید.
اقدامات بستگان حضرت باب
بستگان واقربای حضرت باب متوحش وپریشان بودند وازاین می ترسیدند که پخش ترهات شیخ ابوهاشم پای آنان را نیز به میان بکشد وموجب نکث و نقصان درامور کسب وکار، تجارت واعتبار آنان گردد ومورد سخط وغضب حکومت وملاها شوند. به این مناسبات بود که آن گروه از خویشاوندان که نسبتی دورتر داشتند وباتعصبی ناشی از حمیت جاهلانه به دینداری تظاهر می کردند با ملاها ومردم کوچه وبازار هم آواز شده وبرای خوش آمد ملاها ازطعن ولعن و اشاره وکنایه فرو گذار نمی کردند وآنان که صاحب افکاری آزاد منشانه تر بودند آن اتهامات راصرف دروغ وتهمت می دانستند ولکن جرئت تکلم نداشتند .در میان گروه اول حاج عبدالحسین وازاو کمتر برادرش حاج محمد خلیل ۲بیش ازهرکس دیگر با ملاها یکدل ویک جهت بودند وبه رسم تظاهر ودینداری ازهیچ جسارت واهانتی مضایقه ودریغ نمی کردند. اینان که در بازار شیراز وبوشهر ودر میان توده مردم صاحب عنوان واحترام بوده وثروت قابل ملاحظه ای هم در اختیار داشتند،ازاین متوحش بودند که بواسطه قرابت سببی که باخال اکبر وبالنتیجه با حضرت باب پیدا می کنند بهانه به دست دولت وآخوندها بیافتد وایجاد مزاحمتی برای ایشان بشود.
با وجود اینکه این دوبرادر باسایر بستگان مخالف درخارج اقدام به تخدیش اذهان می کردند، در داخل خانواده برای رعایت روابط خویشی وبستگی در پی مکاتبه باحاج میرزا سید محمد وحاجی میرزا حسنعلی برمی آمدند وآنان را به کمک می خواستند تا بهر نهج که ممکن باشد اعم ازاینکه به نصیحت واندرز زبان بگشایند ویا به تحذیر وتهدید گرایش جویند حضرت باب را به خاطر مصلحت اندیشی وعاقبت نگری مجبور کنند که دست ازادعایشان بردارندوبه زندگانی عادی خود بپردازند.

ص ۱۱۸
حاج میرزا سید محمد متحیروسرگردان مانده بود زیرا از یک طرف می دید که افکار ،سیروسلوک حضرت باب در عوالم روحانی وبکلی خارج ازشئون دنیای مادی است وآنچه درحق ایشان می گویند همه شایعاتی بی اساس وبرخلاف واقع است وازطرف دیگر می اندیشید که مبادا این اضطرابات وتوحش اقوام وبستگان همراه با غوغای مردم منجر به بلوای بزرگی گردد که جان حضرت باب را به مخاطره بیندازد. بنابراین نهایت سعی را مبذول می داشت که حضرت باب را تاآنجا که ممکن است ازاین قبیل گفتگوها بدور نگاه دارد،لکن وقتی که نامه های نزدیکان به بوشهر می رسید وهرکدام بالحن موهنی به جسارت واهانت پرداخته بودند آنها را به نظر حضرت باب می رسانیدتا شاید به این واسطه وازاین راه بتواند ایشان را ازرفتن به شیراز منصرف سازد ولی آن گزافه گوئی ها واعتراضات وتوهین هائی که

منسوبین روا می داشتند بیشتر موجب تکدر وملال خاطر حضرت باب می شد بطوری که ایشان را مصمم به انزوا وگوشه گیری ازخلق نمود وفرمودند اگر ملاحظه و رعایت احوال جده و والده نبود هرگزبه شیراز نمی رفتم .در همین باب در لوحی خطاب به ملا صادق مطالبی بامضمون زیرآمده است : ۳

"...چنانچه امروز ازمنسوبان نامه ای رسید که درآن به کسی که ازبیت الله مراجعت کرده است نسبت شیطان می دهد واوست دانا وشنوا..."

وقتی خال اکبر ازجهد کوشش خود نتیجه نگرفت ونتوانست آن جنجال و غوغا را بی سروصدا سروصورتی بدهد ضمن مکاتیبی متعدد ازجمیع اقارب خواهش کرد که اگر رعایت خال نمی کنند لااقل از اهانت دست بردارند وبه تحقیق و جستجو درصحت ادعا وسازش باحضرت باب بپردازند.در لابلای مکاتیب خال اکبر دونامه وجود دارد که یکی خطاب به حاجی میرزا سید خال اعظم است و همزمان با تصمیم حضرت باب برای عزیمت به شیراز نوشته شده است ودیگری خطاب به حاجی عبدالحسین است که درآن به هدایت وراهنمائی وی پرداخته اند.

قسمتی ازنامه خال اکبرخطاب به حاجی میرزا سید علی درباره دعوی حضرت باب

"... دیگر شرحی درباب امرجناب سیدومولانامن الله علیه مقامه قلمی بیفرموده بودید مخدومی میرزا ابوالقاسم هم نوشته بودند صاحبی حاجی عبدالحسین هم تعلیقهءاول ایشان که نژشسده تعلیقهءثانی رسید مضمون همه یکی است آنچه دریافت شدهمین است که این حکایت را پابرجاندانسته وصلاح کار را چنین یافته که باید سراین خیالات را گذارد حاجی ملامحمد راهم منع ازرفتن واظهار مدعی هر دونمود واوقاتی صرف نمود که بتدریج این حرفها ازذهن مردم برود و واهمه

ص ۱۱۹

داشته اند که به این واسطه همه ماها مورد صدمات وضررهای کلی واقع شویم عرض می شود به حسب اوضاع دنیاداری همین قسم است که فهمیده اند جناب مولائی حاجی هم بعد ازمطالعه این نوشته ها بسیاردل تنگ شده ازسستی شماها درامردین ولیکن فرمودند درمقام تبلیغ امردفعهء اول که آخوند ملاحسین به هرکس ازسلطان وعلماءوسایر خلق رسانیده کفایت نموده این دفعهءثانی تفضلاًبود والا لزومی نداشت حال که این قسم هابروز نمودومی نماید الی مدت پنج سال برخودم حرام شدکه آیه ای اظهار شود واین شدید عقوبتی است برمنکرین است وثمره آن را وقتی خواهند فهمید که چاره نداشته باشند.بعد ازورود شیراز چنانچه سابق هم همین قسم در نظربود درخانه نشسته بلکی آمد وشدمردم را موقوف نموده هیچ کس را اذن دخول نمی دهم به هیچ کس کاری ندارم خود دانند اگر واقع کسی هم طالب حق باشد وتصدیق داشته باشد کسی رامعین نموده که رفع مشکلات آن رانموده باشد بعد ازآنکه من به کسی کاری نداشته باشم کسی هم به من کاری نخواهد داشت اگر نه این بودکه رعایت احوال والده وجده منظور است شیرازهم نمی رفتم درهمین جا درخانه تنها ساکن می شدم یا می رفتم جائی که کسی خبری بهم نرساند هرگاه والده وجده راضی می شوند یعنی راغب باشند به زیارت مشهد مقدس همراه شما روانه شوند تدارک ایشان را دیده اگرحاجی واردشدن (شدند)چند روزی ملاقات هم می شود و روانه می شوند نشد هم رفته اندبسلامت .باری این فرمایش جناب ایشان است معلوم است من باب دلتنگی است لیکن قرار امر همین است انشاءالله وارد شیراز که می شوند باهیچ کس آمد وشد نخواهند فرمودچنانچه دراینجاهم همین قسم گذشت هرکس هم درمقام استفسار مطلب باشد جواب همین است که حجت ودلیل غیر کتاب ندارم هرکس برود میانه خودش وخدا بعقل خودش بفهمد هرگاه فهمید که حجت برآن باید اطاعت نماید برود احکام خود راکه ازکتاب نمی فهمد ازکسی که معین می شود به جهت این است که هرگاه واقعاًکسی در مقام تصدیق باشد وطالب باشد مطلبی را فهمیده باشد ازآن برودبفهمد والآن هم کاری به کسی نحواهد داشت مدت پنج سال امربدین نهج خواهد گذشت تابعد چه بروز نماید می فرمایند ماکه کاری به کسی نداریم شماهم مشغول تجارت خود باشید واهمه هم نداشته باشید اگر هم ازآمدن به شیراز کراهت دارید نمی آیم باری

امر ایشان که به همین نهج خواهد بود.
واما اینکه قلمی فرموده اید این نوشته هاحجت نمی شود وحقیر چگونه مطمئن شده ام عرض می شود گذشته ازاینکه این نوشته هابنفسه حجت بوده باشد از مثل جناب ایشان آدمی که تحصیل ننموده است حال بدون اینکه نگاه به کتابی نماید

ص ۱۲۰

یادر جائی چیزی مطالع نماید قلم برمی دارد وبه این سیاق می نویسند آیا حجت نمی شودوحال آنکه خودتان نوشته اید صاحبی ام حاجی عبدالحسین هم نوشته اند که بواسطه ریاضات ترقی کلی به جهت ایشان حاصل شده هرگاه کسی مورد عنایت خداوندی شدکه این قسم تفضل درباره آن بشود البته خداوند هم حافظ آن خواهد بود که ازتسویلات شیطانی محفوظ باشد وجناب ایشان در بسیاری از نوشته جات ها فرموده اند هرگاه کسی درطریقه خود بریقین است وامر مرا منکر است بیاید مباهله نماید کسی که این قدر برخود مطمئن است چگونه می شود نعوذ بالله بر باطل بوده باشد اگرمی فرمائید پریشانی دماغ است عقل حقیر تصدیق این رانمی کند که شخصی تاعاقل بود عامی بی سواد بود بعداز اینکه ناخوشی دماغ بهم رسانید عالم فاضل شد باری آنچه باید مکرر عرض شده دیگر شماتکلیف خود را بهتر می دانید.
لیکن صاحبه والده وهمشیره را ازحقیرعرض سلام برسانید احوال حقیر راهم به ایشان حالی بفرمائید به جهت حقیر شبهه نیست دلیل هم ندارم به وجدان می بینم می فهمم که این امرحق است دیگر ایشان هم هرچه می خواهند اعتقاد فرمایند این راهم مطلع باشید جناب حاجی تشریف که می آورند داخل شهر که شدن (شدند) پیاده شده تنهامی آیند داخل خانه می شوند،هوهو سیاه وسفید که مردم مطلع شوند درکار نباشد ایشان را واگذارند به احوال خود تاحال اطاعت ایشان بر حناب حاجی واجب و لازم بود حال برعکس است برایشان واجب درمقام اطاعت باشند وبه هیچ وجه تخلف از رای ایشان نفرمایند دیگر عرضی ندارم عریضه ای که به صاحبی حاجی عبدالحسین هم نوشته ام بنظر شریف خواهد رسید بعضی مطالب که دراین جا عرض شده شاید درآنجا عرض شده واینکه خواهشمند این هستن (هستند) که امری خارق عادت ظاهر شود نوشته بودند ازقبل اخبارما فی الضمیر بدهند سبحان الله مکرر دیده ایم که دوپول سیاه می گرفتند واز ما فی الضمیر خبرمی داده اندنه بوده است مگراز اجنه وامور شیطانی بعد ازآنکه مقام علم افاده یقین نکند به جهت کسی این نقل هاچه مصرف دارد."
در دنباله این نامه مطالب تجاری مرقوم شده ودرآخر چنین می آید:
" زیاده چه مصدع شوم خداوند وجود شمارا سلامت بداردالباقی والسلام مورخه ۱۵ شهرجمادی الثانی سنه ۱۲٦۱"
نامه خال اکبر به حاجی عبدالحسین اخ الزوجه خود
"قبله گاها سروار مرحمت شعارا ادام الله تعالی بقاکم معروض می دارد که دیرگاهی است بسیار بعید بعرض عریضه مصدع نگردیده به زیارت رقیمه شریفه

ص ۱۲۱

مسرور نشده ایم گویا سرکار سامی را طریقه التفات وبنده را رسم ارادت واخلاص فراموش وازدست رفته اماخداوند جلیل شاهد وگواه است که پیوسته به وظیفه دعاگوئی مشغول وهمواره ادراک خدمت ذی موهبت ازکردگار کریم مامول وعلی الدوام ازمخادیم کرام مستفسر احوال خیریت مآل وبرسلامتی وجود فائض الجود شاکر درگاه حی لایزال بوده وانشاءالله خواهم بود.
در این اوان وفور اخلاص مقتضی آمدکه بدین ذریعه مصدع اوقات فرخنده ساعات گردد چون می دانم بعد از ورود حضرات حاج به شیراز درباب حکایت امر جناب مستطاب باب علم حضرت امام صلواةالله تعالی علیه وعلی آبائه و عجل الله فرجه سخن درمیانه مردم بسیارمذکور خواهد شد خواستم بعرض شریف رسانیده باشم این مقدمه را امر واهی ندانسته بدون تامل درمقام انکار برآمده نعوذ بالله حمل برخبط دماغ یا اغراض نفسانی...حببت دنیا یا اینکه اعتنائی نفرموده

متحمل این نقل هانشده که موجب خسران دارین خواهد بود بلکه درکمال دقت و
اهتمام لازمه سعی وکوشش را فرموده تاانشاءالله حققیت امر منکشف گردیده
تصدیق یا نعوذبالله تکذیب ازروی بصیرت واقع شود زیاده براین مقصودی ندارم
مطلب حقیر همین است که غافل ازکار نباشید به خیال اینکه مکرر این قسم
ادعی ها(ادعاها) واقع شده واصلی نداشته به جهت حقیر شکی بر صحت این
مقدمه نیست زیراکه صاحب این مقام عالی و رتبه جلیل را شناخته ام وازسابق
یعنی از بدو عمر شریف ایشان الی حال بنده گی (بندگی)داشته ام در سلک تجار
بوده اگر قلیل تحصیلی درعلوم فرموده اند آن قدرنبوده که کارسازی شود بقدر
خودهامون بلکه کمتر هم درمکتب خانه وبعد ازآن مشغول شده اند الی قبل از
ظهور این احوال ازجناب ایشان بحسب ظاهر مثل خود ماها بوده اطلاعی ازعلوم
نداشته والحال امر بنحوی است که می فرمایند هرمسئله مشکلی هرکس داشته
باشد هرعالم فاضلی درتحقیق علوم دین هرچه خواهد سئوال نماید ونه این است
محض ادعی (ادعا)باشد از عهده برمی آیند بوجه اکمل وام همین مرحله دلیلی
است قوی وحجتی است کافی دیگر کتابی که ازایشان ظاهر شده وسایر نوشته جات
من جمله شرحی خطاب به کافه علماءنوشته اند بنظر شریف خواهد رسید سبک و
سیاق عبارت قرآن مجید است ازسابقین لاحقین علماءوخطباء عبارات بسیار
شنیده شده به این سیاق گویا کسی نشنیده باشد خود ایشان می فرمایندگر کل اهل
عالم جمع شوند نمی توانند مثل آن را بیاورند چنانچه قرآن مجید حجت بود به جهت
جناب رسول صلی الله علیه وآله این هم حجت است به جهت من اگرچه وجه حجت
بودن آن راحقیر از طریق فصاحت نمی توانم فهمیده باشم امااین را تمیز می دهم که
مثل این تاحال ازدیگری نشنیده ام فصاحت قرآن مجید راهم من حیث الفصاحه

حقیر نمیتوانم تمیز دهم بلکه به مجرد گفته دیگران که در شریعت مقدسه ثابت شده
تصدیق دارم این را هم برهمان سبک کلام وسیاق می بینم اماظاهراست فهم
حقیر برخودم حجت اس نه بر دیگری .
سرکارعالی خودباید دقت فرموده تاامرظاهر شود انشاءالله خواهند فرمود
عقل وادراک خود را به دست دیگری ازعلماءیاغیر ایشان نخواهند داد.
دیگر ازاحوالات جناب ایشان ازحضرات حاج که هم سفر بوده اند البته
استفسار خواهند فرمود وآنچه هست دریافت خواهند فرمود زیاده مصدع نمی شوم
خداوند وجود شریف را سلامت بدارد الباقی والسلام .
حکایت دیگر هم مذکور شده اگرچه محض خبر اس صدق (و)کذب را
خداوند عالم است اما احتمال صدق زیاده برکذب است شخص رشتی درمیانه حاج در
مدینه طیبه قبل ازآنکه اطلاعی ازاین حکایات بهم رساند گفته بوده است ملا
عبدالباقی نامی دررشت ازجمله علماءومجتهدین درده سال قبل گفته بوده در
ماه مبارک رمضان سنه ۱۲۶۰ امری ازحضرت امام زمان عجل الله فرجه ظاهر
خواهد شد وپنج سال قبل ازاین تارک تدریس شده کتبی که داشته مصرف رسانیده
درخانه منزوی شده منتظر امر بوده است این شخص درمراجعت در بغله بوده و
خدمت جناب مستطاب معظم الیه رسیده حال که روانه است خواهشمند شد خطی به
آن ملاعبدالباقی نوشته شود شرحی نوشته انداگر شد گرفته ارسال خدمت می شود
درآن اشاره بر امری است که نعوذبالله باید پناه برد به خداوند از سوءخاتمه دیگر
هرگاه خواسته باشید دریافت فرمائید کیفیت حصول این مقام بجهت جناب ایشان بچه
نحواست آنچه می فرمایندااین است که حالتی ازجانب حضرت امام صلوات الله
علیه افاضه شده که مطالب برقلب جناب ایشان ازجانب آنحضرت صلوات الله علیه
القامی شود واین عبارات ونوشته جات برزبان جاری می شود ادعی (ادعا)مشافهةًبهیچ
وجه نیست بلکه چنانچه خداوند عالم برمادر حضرت موسی علی نبینا وعلیه
السلام وحی فرمود برجناب ایشان هم می شود تااینکه چنانچه ایجاد کلام دردرخت
شد برزباناایشان می شود باین قسم هابیان می فرمایند اماهرچه هست وهرقسم
است ازحضرت امام صلوات الله علیه می باشد امرونهی تازه هم که مخالف
درشریعت مقدسه واقع شده واختلافات زیادی که حادث وازکثرت زیادی اختلاف

اشتباهاًکه هرکس به رای خود هرچه خواسته گفته واسمش راطریقه شرع مبین
گذارده درحقیقت طریقه حق مخفی شده بلکه قریب به آن رسیده که مقصود اصلی
دردین مبین بدیهی البطلان شود باری اگرخواسته باشم ازاین مقام عرض نمایم

ص ۱۲۳
طول کلام زیاد خواهد شدوفائده هم ندارد مطلب ازمیان می رود اگر انشاءالله
خداوند خواسته وآنچه باید وشاید برسرکار سامی واضح شدهمه این هاراباحسن
وجه دریافت خواهند فرمود الباقی والسلام خیرختام مخدوم مکرم آقامحمد را
بعرض اخلاص مصدع هستم ."
ملاصادق خراسانی
عزیمت به ایران،اقامت دراصفهان وچگونگی گروش اوبه حضرت باب
ملاصادف نیزکه خود صاحب جواز اجتهاد ودرعداد مجتهدین جامع الشرائط
بود،بعد ازوفات سید رشتی به ایران آمد وسفرکوتاهی به خراسان کرد وسپس به
اصفهان روی آورد ودر آنجاصاسحب مسجد ومحراب گردید وبه کار تشکیل کلاس
درس وبرگزاری جلسات بحث درباره طریقه شیخیه پرداخت .وی مرفه الحال
می زیست ومقتدای مردم اصفهان بود.می گویند هنگامی که به نماز می ایستاده
است چندین موذن اذان می گفته اند.زیرا جمعیتی که به اواقتدا می کرده اند بیش از
چهار هزارنفربوده است طوری که میدان شاه گنجایش چنان جمعیتی را نداشته است .
ملاصادق درمنزل آقامیزرامحمد علی نهری بااول من آمن٤ جناب
باب الباب ،روبرو شد ودرآنجابودکه بشارت ظهور وآثار منزله ازقلم اعلی را
بوسیله وی دریاف نمود وعمیقاًمسحور وشیفته آن آثار گردید.دراین حال ازنام
منزل آن آیات سئوال کرد ولی ملاحسین ازذکر حضرت اسم حضرت باب برحسب دستوری
که داشت امتناع ورزید وگفت صاحب این آثار فرموده است که خود بنفسه باید
شناسائی پیدا کنی وسپس به اطاق دیگر رفت وبافراغت بال به استراحت پرداخت
تاخواب او را در ربود وملاصادق درنمازخانه به دعا ومتاجات مشغول شد.در
وقتی که حالت انصعاقی به اودست داد حضرت باب را زیارت نمود که به او
می فرمایندچرا معطلی صاحب امر ظاهروآشکار است .به این ترتیب ملاصادق
اطمینان حاصل می کند که صاحب امرومنول این آثارهمان تاجر جوانی است که
درکربلا در روضه سیدالشهدا دیده وسپس وی را برای ملاقات باسید کاظم رشتی
به خانه خویش دعوت نموده است .پس بی محابا ملاحسین را ازخواب بیدار کرد و
آنچه را دیده واحساس کرده بود بااودرمیان گذاشت ، ملاحسین تصدیق گفتارش
راکرد ،دیگر ملاصادق سر ازپا نشناخت بساط درس ومسجد ومحراب را در
اصفهان بهم زد وازآن شهر خارج شد.
والد نگارنده چگونگی رایمان ملاصادق به حضرت باب را ازقول آقامیرزا
علی محمد ابن اصدق پسر اسم الله الاصدق بامضمون زیرتعریف کرده است :٥

ص ۱۲٤
" از قراری که آقامیرزاعلی محمد نجل جلیل آخوندملاصادق مقدس
می فرمود والد ماجدش آنچه اصرار والتماس کرد ملاحسین حواب داد ماذون نیستم
خودتا باید ملتفت شوید پس ازمایوسی آخوند ملاصادق وضوگرفته
می رود درنمازخانه سجاده گسترده مشغول تضرع ومناجات می شود به درجه ای
گریه می کند که جانماز ازاشک چشمش ترمی شود دربین نوم ویقظه مشاهده
می کند همان سیدجوانی راکه در عتبات درمجلس مرحوم سیدملاقات کرده بود
بالای سرش ایستاده می فرماید آخوند چه می خواهی اگر صاحب امررامی خواهی
ظاهروآشکار است تاسحر هنگام سه فقره این حال برایش دست می دهدمی آید
بالای سر ملاحسین باپایش اشاره به سرملاحسین می کند ومی گوید صاحب امر
راشناختم اوهمان جوان سید شیرازی است که درعتبات زیارت کردیم ملاحسین
گفت همان است ."
حاج معین السلطنه تبریزی در تاریخی که راجع به دیانت بابی وبهائی نوشته
است،درباره ملاصادق مضمونی به صورت زیر می نگارد:٦

مرحوم آقافرج تاجر تبریزی که ازمومنین عهد حضرت مبشر وعهد مبارک حق جل وعز را دریافته بود وازاصحاب دیان خوئی که انشاءالله شرح حالش ترقیم خواهد یافت ،محسوب می گشت به نگارنده روایت نمودکه من به عزم تجارت به اصفهان رفته بودم درآن زمان ملامحمد صادق مشهور به مقدس خراسانیدر اصفهان شهرت بلیغ داشت واهالی برزهد وتقدس وی ارادت کیش صمیمی بودند چندانکه نسوان اصفهان درخانه های خویش به سر جناب مقدس قسم یادمی کردند و جمعیت ومقتدایان در نمازآنقدر می شد که مساجد گنجایش نداشت.درمیدان چهار باغ (شاه)اصفهان نفوس صفوف جماعتش به چهار هزارنفر بالغ می شد بااینکه من ازاهالی تبریز بودم به جهت کثرت ورع وتقوای وی نمازرا به اواقتدا کرده ادا می کردم.

روزی دریکی ازمعابر اصفهان مشاهده نمودم یک نفر می آید بسیار شباهت به جناب مقدس دارد لیکن درغیر لباس او عمامه وعبانداردو کلاه نمدی در سر وقبای کوتاه دربر وچوبی در دست ویک جفت کفش که آن راآجیده (قسمی گیوه)گویند درپای .من تعجب کردم که این شخص اگرجناب مقدس است چرا در این لباس واگر اونیست چگونه به این درجه به وی شبیه است .من ازدور دو دیده تعجب براودوخته به طرف اومی رفتم تانزدیک شدم وبرای امتحان سلام کردم چونرد جواب فرمود شناختم که جناب مقدس است پس مصافحه کردم دستش را بوسیدم ،عرض کردم چرا بااین وضع وبدین لباس ملبس شده اید پاسخ داد به شیراز می روم ،پرسیدم برای چه کار فرمود صدا وندائی درآنجا مرتفع شده وشخصی

ظاهر گردیده ومدعی مقام بزرگی است می روم ببینم چه حکایتی است.گفتم خود چرا متحمل این زحمت می شوید چندنفر ازعدول مومنین را گسیل فرمائید رفته د تفحص حال نموده خبربیاورند. فرمود مسئله ازاصول دین است.تقلیدی نیست که به قول دیگران عمل کنم باید خود بفهمم چه مطلبی است .گفتم پس قدری تامل فرمائید تامرکب وخادم واسباب برای شما تدارک وحاضرکنم،فرمودهمه اینها ممکن بوده وهست لیکن خودم مایلم که این راه طلب را پیاده طی کنم،ازمن وداع کرده وبه راه افتادند.

ورود به شیراز واجرای ماموریت محوله

ملا صادق به اتفاق ملاعلی اکبراردستانی ازاصفهان به کرمان رفت و معلوم نیست به چه کاروقصدی آن راه بعید ودور ازمقصد را پیمود.آیا به دیدار وملاقات حاجی محمد کریم خان رفت یا قصدونیتی دیگرداشت. هرچه هست او ازکرمان به شیرازآمد اماوقتی که به آنجا رسیدحضرت باب به زیارت مکه رفته بودند.

اودر شیرازمکتب وکلاس درس تاسیس کرد ودرمسجد باقرآباد به نماز ایستاده ودرمسجد نوتدریس کرد تاکم کاروبارش رونق گرفت ودر شیراز شهرت بهم رسایندو روز به روز برتعداد تلامیذ واراتمندانش افزوده شد.

دریکی از الواح مبارکه که به اعزازخال،حاجی میرزاسید علی،نازل گردیده اشارتی به ملا صادق شده است .می فرمایند: " حال ده ماه است شرح سوره یوسف میان خلق است وحال آنکه مثل شمس در وسط السماءظاهر است ...چند جزوی که فرستاده بودند از شیرازدیروز رسیداغلب غلط ودر بعض مواقع تبدیل یافته به ملاصادق اخبار نمائید که بعضی آیات آن چون بلاعلم واقع مبدل شده حجیت نزد خودم نداردگرچه ازبرای مردم یک آیۀصحیح آن کافی است ورقاتی که دستخط خودم هست ازآیات همانها حجت است ." ۷

می دانیم ازجمله الواحی که در بوشهر به اعزاز اشخاص مختلف نازل گردید یکی لوح ملاصادق خراسانی ۸ است که درآن دووظیفه مهم به وی محول فرموده اند.اول اینکه دروقت شهادت دراذان بعداز اداء شهادتین گفته شود" اشهد ان علیأقبل نبیل باب بقیةالله "۹ ودوم اینکه مجالس بحث وفص خود را به مسجد درجوار بیت مبارک ببرد ودرآنجا بعد ازاقامه اذان وذکر آیه اسم حضرت باب کتاب احسن القصص را برمردم بخواند وخلق شیراز رابه ظهور قائم

موعود بشارت دهد.
وقتی ملاصادق لوحی راکه به اعزازش نازل شده بود ازقدوس دریافت داشت

ص ۱۲۶
واز ماموریت مهمه ای که به وی محول گردیده بود آگاهی حاصل نمود. بر بالای منبر رفت وعلی روس الاشهاد مردم رابه ظهور صاحب امر وقائم موعود بشارت داد وازتمام تلامیذش خواست که روز دیگرهم آنها وهم آنان که به پای منبر او درمجالس وعظ وخطابه حاضر می شوند درمسجد جوار بیت مبارک که به اسم مسجد کوچه شمشیرگرها موسوم است مجتمع گردند که پیام صاحب امر را به گوش آنها برساند واز آنان خواست که از دیگران نیز دعوت کنند.
قبلاًباید به این موضوع اشاره شود که بعضی ازمردم شیراز برحسب پیشگوئی چند نفر از زهاد ومرتاضین به انتظار ظهور قائم موعود درآن اوقات بوده اند.حاجی میرزا محمدتقی وکیل الدوله دریادداشت مختصری که ازاوبجای مانده است ۱۰ می نویسد : " درعشره یکهزار ودویست وپنجاه ونه الی شصت بخواطر (خاطر) قاصر دارم که مرتاضین ومقدسین منتظر ظهور بودند وچندی قبل از شصت (سال ۱۲۶۰هجری قمری)برمنبر مسجد جامع بخط غیرمعروف نوشته شده بود تاسه سال دیگر قائم ظاهر می شود ومن جمله مرحوم مبرور شهید حاجی میرزا سید علی عموکه (در)طهران به درجه رفیعه شهادت فائز شدند سه چهار سال قبل از حلول سنه شصت دست از تجارت برداشته ترک معاشرت بامردم فرموده منتظر بودند ودر ظهور محض بروزامر تصدیق فرمودند."
براساس این پیشگوئی ها واخباری که ازقبل به گوش مردم شیراز رسیده بود غالباًبه انتظار ظهور موعود درآن اوقات بوده اند،علیهذا اظهارات ملاصادق خیلی زود گوش به گوش وزبان به زبان دربین مردم شایع شد وهرکسی را رای و تصوری بوده است تااینکه روز موعود فرارسید وجم غفیری درمسجد شمشیرگرها که دیوار بیت مبارک مشرف برآن است حضور بهم رسانیدند.
ملاعلی اکبر اردستانی وملامحمد علی قدوس برحسب تعلیم ملاصادق به ماذنه مسجد رفتند ودر وقت اذان بعد ازاداء شهادتین یعنی بعد ازتلاوت اشهد ان محمداًرسول الله واشهد ان علیاًولی الله، آیه ثالث را که حضرت باب تعلیم فرموده بودند" اشهد ان علیاًقبل نبیل باب بقیةالله " را به صورت مرتفع تلاوت نمودند وملاصادق بر فراز منبرتفسیر سوره یوسف را ازجیب بیرون آورد وآیاتی چند ازکتاب مستطاب را تلاوت نمود وتفسیر فرمود وبه اسم ورسم حضرت باب را معرفی نمود. این اظهارات موجب هیجان عموم مردم علی الخصوص ملاها شد. وعظ وخطابه های ملاصادق تاسه روزی ادامه داشت ملاهای شیراز که از قبل حسین خان حاکم فارس رابرانگیخته بودند که برضد حضرت باب وپیروانشان مبارزه کند،ازاین بیانات ومسائلی که بالصراحه بیان می شد دست دادخواهی به دامن وی بلند کردند وازاوخواستند که ملاصادق وهمراهان اورا تنبیه کند و

ص ۱۲۷
مامور به بوشهر گسیل دارد که حضرت باب را به شیراز بیاورند وبه مجازات برسانند.
رفتار حکومت ومردم نسبت به ملاصادق واخراج وی از شیراز
درنتیجه حسین خان ملاصادق، قدوس وملاعلی اکبر اردستانی را احضار کرد ودرحالی که سخت متغیرو عصبانی بود ملاصادق را مخاطب قرار داد و گفت ، این چه مطالبی است که اظهار کرده ای ودر اذان بدعت گذارده ای؟ملاصادق گفت من بدعتی نگذاشته ام واین بدعت در زمان صفویه جزءاذان شد که آن اشهد ان علیا ولی الله است واذانی را که حضرت رسول اکرم نازل فرموده این جمله را ندارد وخوب است به کتب دینی قبل ازصفویه مراجعه نمائید ومن آنچه که گفتم برحسب دستور صاحب اذان وشریک قرآن است.بعد سوال کرد دراین کتابی که در دست تو است وبرای مردم می خواندی خطاب به ملوک عالم می نویسد :" یا معشر الملوک وابناءالملوک انصرفوا عن ملک الله جمیعکم بالیحق علی الحق جمیلا."۱۱

یکی ازسلاطین روی زمین محمد شاه است که من ازجانب اوحاکم شیرازم بنا به
گفته سیدباب باید او از سلطنت ومن ازحکومت صرف نظر کنیم .ملاصادق
گفت : " اگر صدق ادعای صاحب این گفتار مسلم شود وبادلایل متقنه ثابت گردد که
ازطرف خداست دراین صورت هرچه می گوید درست است همه بایداطاعت کنند." ۱۲
حسین خان با عصبانیت فرمان داد اورا به تازیانه بستند وگفت هزار تازیانه
برپشتش بزنند. درترجمه انگلیسی تاریخ نبیلی دراین باره می خوانیم : " بنا به
تقریر یکی ازمردم شیرازکه اظهار داشته بوددیدم که از شانه های ملاصادق خون جاری
بود واو دستش را جلو دهانش گرفته ولبخندبه لب داشت .بعد ازاینکه آزاد شد
خودم را به اورسانیدم وپرسیدم درآن حالت این چه احوالی بود که ازشما ظاهر
می شد ودر زیر تازیانه دژخیمان متبسم بودید ملاصادق اظهار داشت هفت تازیانه
اول خیلی دردناک بود ولی بقیه درمن بی اثر بود." نبیل سپس ادامه داده
می گوید : " خودم ازملاصادق پرسیدم که این موضوع حقیقت دارد گفت عین واقع
است ." ۱۳
روز بعد ریش های ایشان وملاعلی اکبراردستانی را سوزانده ،دماغ هایشان را
مهار کرده به دور شهرو بازار گردانیدند که عبرتاًللناظرین گردند .در سرای گمرک
شیرازتاجری هشتاد بار شکر را به دوش ملاصادق وقدوس وزن کرد وبه دژخیمان
مبلغی به اسم انعام پرداخت.
شرح اقدامات حاکم فارس ورفتار مردم شیراز در روزنامه تایمز لندن جزء
اخبار روز اول نوامبر تحت عنوان "ایران " ونیز روز نوزدهم همان ماه در سال ۱۸٤٥

ص ۱۲۸
حسین خان آجودان باشی

ص ۱۲۹
میلادی بامضمونی به صورت زیر درج گردیده است :
" بتازگی در ایران فرقه ای پیدا شده است که پیشوای آن مرد تاجری است که
بعد ازمراجعت ازسفر حج خودش را جانشین پیغمبر معرفی کرده است .
داستان ذیل نمونه ای ازطرز رفتار مردم شیراز نسبت به پیروان این عقیده
می باشد: چهارنفر ۱٤ را که شنیده شد مشغول تبلیغ عقاید مذهبی خود هستند
دستگیر کرده بعد ازمحاکمه گناهکار وکافر تشخیص دادند.مسئولیت تاتعصب و
حمیت جاهلانه مذهبی نه تنها به عنوان مجازات ریش آنها را سوزاندند بلکه فردای
آن روز در حالیکه صورتشان را سیاه نموده ،بینی شان را سوراخ کرده وریسمانی از
آن گذرانده بودند ،دور شهر گرداندند.هر وقت میرغضب مهار دماغ آنها را می کشید
بیچاره ها فریاد برمی آوردند ودعا می کردند که خدا انتقام آنها را از ظالمین
بگیرد.
سپس همانطوری که در ایران موسوم است میرغضب ها از اکثرتماشاچیان و
مخصوصاًدکانداران پول دریافت کردند وبعد ازاینکه کیسه هاشان از پول مملو شد
آن بیچاره ها را کشان کشان به خارج دروازه شهر کشیده ونفی بلدشان نمودند.
بعدازاین ،ملاهای شیراز چند نفر را به بوشهر فرستادند وصاحب ادعا را
گرفته به شیراز آوردند ولی او دروقت محاکمه خیلی علاقانه اتهام ارتداد را که به
وی نسبت داده شده بود ردکرد واز مجازات نجات حاصل نمود."
وقایع طی راه وبعد از ورود به شیراز
فرمان توقیف حضرت باب
دیدیم که حسین خان آجودان باشی نسبت به ملاصادق وقدوس وملاعلی
اکبراردستانی باچه خشونت وسبعیتی رفتارنمود وچگونه وباچه وضع فضیحی
آنان را ازشیراز اخراج کرد وچون اطلاع حاصل نمود که حضرت باب در بوشهر
حضور دارند یک گروه ده نفره ازماموران خود رابه سرکردگی شخصی به نام
محمد خان به آنجا اعزام نمود ودستور داد تاایشان را توقیف کرده مغلولاًبه شیراز
بیاورند. حاجی میرزا محمدتقی وکیل الدوله پسر دوم خال اکبر می نویسد:
"...این عبد ازشیراز دوماه (؟) بعد ازتشریف فرمائی ایشان بوشهر رفتم

خدمت مرحوم والد بودم که ازمکه مراجعت فرمودند در شیراز خیلی شهرت زیاد شده بوده وحسب الامر مبارک اسم معلوم نبود. دراقامه موذن های مومن مامور بوده گفته بوده اند " اشهد ان علیاًعبد بقیةالله ثبت فی کل لوح حفیظ ۱۵ به این واسطه علما حکم تکفیر صاحب حکم داده وامام جماعت که مرحوم ملامحمد صادق وملامحمد علی روحنا فداهم بوده مضروب واز شهر بیرون کرده بودند. خبر مراجعت

ص ۱۳۰

ازمکه به شیراز شهرت می نماید ده نفرمامور حکومت فرستاده بودکه تحت الحفظ باشند مدت اقامت بوشهرده دوازده روز بود مرحوم والد واین عبد درحضور مشرف بوده یک روز عصر به والد فرمودند حیوان معین نمائید باید بروم التماس توقف قبول نشد مرحوم والد مکاری حاضرنموده تشریف بردند بین راه صبح ازمنزل برازجون (برازجان)به دالکی تشریف می برده مامورهای حکومتی ملاقات نموده گذشته بودند غلام مبارک نام در رکاب حضرت بود فرموده بودند رئیس مامورها را بخواهد نزد مامورها آمده اظهارنموده رئیس آنها شرفیاب شده فرموده بودند به چه شغل بوشهر می روید بگوئید تازحمت شماکمترشود کیفیت را عرض کرده بودند فرموده بودند عقب آن شخص که می روید منم باتفاق شیراز رفته بودند که وقایع شیراز کتابی است ازتحریر این عبد خارج است ..."

حرکت ازبوشهر ووقایع طول راه

حضرت باب غروب روز سه شنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی بوشهر را به مقصد شیراز ۱۶ ترک فرمودند درطول راه هنگامی که به برازجان رسیدند ازآنچه بر ملاصدق وهمراهانش گذشته بود خبریافتند ونیز ازبلوا وشورش مردم وملاها وآن همه تهمت های بیجا وبی اساس که به ایشان نسبت داده بودند وهمچنین غلق واضطراب اقوان وبستگانشان استحضار حاصل کردند.

در دالکی چهار فرسخ بعد از برازجان به سوارانی که برای دستگیری ایشان عازم بوشهر بودند برخورد کردند وهمانطوری که دریادداشت حاجی میرزا محمدتقی وکیل الدوله (افنان)خواندیم خودشان را به مامورین معرفی کردند ولی معلوم نیست چه انگیزه ای سبب شد که حضرت باب را آزاد گذاشتند تابه راه خود ادامه دهند.

آنچه بنظر می رسد این است که دربدایت ملاقات،مامورین اعزامی گفته های حضرت باب را مبنی برمعرفی خویش معقول ندانستند وباور نکردن که کسی که دربرابر حاکمی جابر وقسی القلب چون آجودان باشی قرار دارد وبعلاوه تمامی علماء ومردم شیراز براو شوریده وبه خونش تشنه اد وبا پیروانش نیزآنچنان وحشیانه رفتار شده است ،به این سادگی بدون اینکه بیم وهراسی داشته باشد،با طیب خاطرخودش را به چنگال مامورین دولتی که مامور حبس وتوقیف واهانت و جسارت به او هستند گرفتارکند،لیکن بعد ازاینکه حضرت باب از دالکی به سمت کنارتخته راندند به این فکر افتاده اندکه شاید گفته های آن جوان که از راه صداقت وایمان عمیق خود را بابی پرائی معرفی کرده است صحت داشته باشد،لذا محمد خان به دلیل حفظ ورعایت احتیاط نامه ای در کمال ضراعت وادب به حضور حضرت باب عرض می کند وبوسیله یک گروه چهار نفره ازمامورین به سرکردگی

ص ۱۳۱

اصلاخن خان نامی تقدیم می نماید وخود باپنج سوار دیگر به بوشهر می رود .اصلان خان وسه نفرهمراهان وی درکنار تخته به حضور حضرت باب می رسند ونامه محمد خسان ر باکمال ادب واحترام تقدیم می کنند .محمدخان می نویسد:

" یاخیرالحافظین...عریضه را به نظر شریفه جناب سلالةالسادات والنجبا قبله گاهی آقائی میرزا علی محمد مشرف ...

صاحبا قبله گاها زید فضله العالی

عرض می شود انشاءالله تعالب ظل مرحمت آن قبله گاه برسراین داعی مستدام باد برب العباد.

بعد ازعرض عبودیت معروض می داردکه اولأبسیار شایق ملاقات به دست بوسی بودم ممکن نشدکه به خدمت مشرف شوم خواهید بخشید ملتمس دعا به

خدمت آن صاحب هستم درثانی حسب الحکم سرکار بنده گان (بندگان)نواب ذیشان
خداوند نعمت صاحب اختیار ۱۷ مامور بودم که درخدمت شماباشم در شیراز که آن
صاحب را در حضور مبارک برده باشم الحمدلله که امربطریق خوبی وبه وضع
خوشی امرگذشت ازصدقه سرجدت این طور شدکه خجالت درخدمت شماواقع
نشد الحال به اخبار خود آن صاحب قبله گاه حضرات غلامان سرکاری که درخدمت
آن صاحب هستند که خدمت بشمانمایند تابه منزل مقصد واجب بود به خدمت
عرض شد زیاده بی ادبی نشد خدمتی باشد آماده وملتمسل دعا.السلام علیکم و
رحمةالله وبرکاته .(سجع مهر) عبده الراجی محمد (؟) ."۱۸
در همان وقت ملک قاصد هم که حامل مکاتیب حاجی میرزا سید علی و
سایر بستگان حضرت باب خطاب به حاجی میرزاسید محمددر بوشهر بود به
حضرت باب برخورد نمود وجمیع وقایعی را که در شیراز گذشته بود کمأوکیفأبه
اطلاع حضرت باب رسانید. .ل
حضرت باب ازهمان جا مرقومه زیر رابه تاریخ ۲۴ جمادی الثانی سنه ۱۲۶۱
به حاجی میرزا سیدعلی خال اعظم مرقوم واو را ازچگونگی احوال واستطلاع بر
دروغ هاوتهمت های ناروایی که به ایشان زده شده است مستحضر فرموده اند
" هو قبله گاها معروض می دارد که شب چهارشنبه نوزدهم ازبندر بوشهرحرکت
نموده به اتفاق اکبر که وارد بلد وطن باشد درمنزل برازجون خبر عظیمی شنیدم تا
اینکه وارد منزل کنار تخته شده ملک قاصد وارد چهارنفرهم ازحضرت سوار وارد
ملاقات شد فسبحان الله العظیم من هذاالامر الجسیم امر رابرسرکارعظمت مدار
صاحب اختیار مشتبه فرموده اند اوقاتی که حقیر شیراز بودم کدام نفر ازخلق ادعای
امری ازحقیر شنیده ۱۹ الف کذلک درکشتی عرض راه مکه جمعی حجاج شیرازی بودند
همگی راحاضر نمایند هرگاه کسی اقرار براین امر دارد سخن حضرات مفتری بالله

ص ۱۳۲
صدق است خداوند عالم حکم فرماید غرض کل این فقرات کذب است حقیرمدعی
امری نیستم ۱۹ب انشاءالله بعد ازورود درمحضر حضور معدلت دستورعرض خواهم
نمود ومطالبی که اشاره به کتاب نموده اند فسبحان الله کل کذب است ۱۹ج در مذهب
شریعت بفتوای کل علماخطوط اعتبار ندارد چه جای آنکه مدعی منکر شود ۱۹د
الحاصل انشاءالله تعالی بعد از ورود امیدوار بفضل حضرت عزت جل شانه هستم که
اثبات افتراهای مردم بشود حضرات سوار شش نفر بوشهر تشریف برده اندچهار نفر
همراه هستند تعلیقه‌ای هم از بزرگ ایشان ازمنزل دالکی رسید جوف است تاحال
که باکمال محبت سلوک نموده اند بعد راهم هرچه مقدراست خواهد شد بهیچ وجه
اضطرابی نفرموده باشید که کل تهمت بوده ودروقت حضور عرض خواهم نمود ولی
اخبار ساعت ورود را فرموده باشید قبله گاهان معظم راهم که دراین زحمت
افتاده اند عرض سلام ابلاغ دارید. مورخه دوشنبه ۲۴ ج ۲ سنه ۱۲۶۱"۰
تکاپوی خال اعظم برای جلوگیری ازاهانت نسبت به حضرت باب
وقتی که خال اعظم ازچگونگی واقعه اطلاع پیدا کرد به تکاپو افتاد تا راه
چاره ای بیابد وبه وسائلی متوسل گرددکه بتواند حضرت باب را ازخطاب وعتاب
ومزاحمت ملاهابرهاند وبکوشد که برایشان صدماتی مثل آنچه که برملاصادق
وهمراهانش گذشت وارد نشود وآن داستان تکرار نگردد، ولی درآن فرصت کوتاه
جمیع ابواب مسدود بود زیرا بستگان واقربای خال که قاعدتأباید درقلوبشان
احساسیسازمحیبت ورافت نسبت به حضرت باب وخانواده ایشان مشاهده گردد
بکلی خودشان را برکنارنموده وازخال دوری می کردند وازترس صاحب اختیار و
ملاها نه می خواستند اسمشان به میان آید ونه دخالت وپادرمیانی بکنند.دوستان
وآشنایان یکدلی هم که بتوانند موردمشورت قرار گیرند وکاری ازپیش ببرند
وجود نداشت.به این جهت خال اعظم درخلجان واضطرابی شدید بود که چه کند و
می ترسید که هرلحظه حضرت باب را مغلولأبه شیراز وارد کنندر وگرفتاری های
عدیده ایجاد گریدد.
درمیان علماء شیرازکسی که ساکت بود وباسایرملاها همدم وهم آواز
نمی شد شیخ ابوتراب امام جمعه ۲۰ شیراز بودکه ازیک طرف دردستگاه حکومت

نفوذ واحترام کامل داشت وازطرف دیگر درآن اوقات مورد توجه مخصوص
محمد شاه بود وبه عنوان اعزازازطرف شاه عصائی مرصع ودانه نشان به وی اهداء
شده بود وعلاوه برآن قاطبه مردم وعلمای شیراز نیز نسبت به او رعایت ادب و
احترام می کردند.
امام جمعه وپدرش شیخ مفیدکه او نیز سمت امام جماعت شیراز را داشت

ص ۱۳۳

نسبت به اقوام،آباء واجداد وبستگان حضرت باب به مناسبت سیادت واحترامی
که داشتند همواره بانظراحترام می نگریستند ودرحق ایشان رعایت ادب می کردند
وبعد ازاوهم شیخ یحیی جانشین وی ونیز پسرش شیخ محمد علی امام جمعه
رعایت این مسئله را به تمامت مدت حیات نمودند.به این مناسبت ها بود که خال
اعظم متوکلاًعلی الله به خانه امام جمعه رفت واستعانت اورا ملتمس شد.
وقتی امام جمعه ازکم وکیف آن وقایع اطلاع حاصل کرد درحدود توانائی و
امکاناتش به حاجی میرزا سید علی قول مساعدت وهمراهی داد وتوصیه نمود که
قبل او ورود حضرت باب اورا مستحضرنمایند تاپیش ازاینکه حضرت باب را به
حضور صاحب اختیار ببرند، اودرحضور صاحب اختیار باشد وچنان وانمود کند که
بکلی ازجریان امر بی خبربوده وبرحسب تصادف درآن مجلس حضور یافته است ،
شاید به این ترتیب بتواند حمایتی کند.محبت برخلاف انتظار وبرخورد ملایم و
صادقانه امام جمعه خال اعظم را قوت قلب داد وتاحدی ازاظطراب خاطر و
نگرانی های اوکاست،وی میدانست که امام جمعه به عهدش وفا خواهد نمود.
ورود حضرت باب به شیراز وحضور درمجلس حسین خان
حضرت باب ازکاروانسرای چنار راه دار ده کیلومتری شیرازحاجی مبارک
غلامشان را به حضور خال فرستادند تاخبر ورود ایشان را اعلام کند.خال اعظم
طبق قرار قبلی فی الحین امام جمعه را مسبوق نمود .امام جمعه قبل ازاینکه
حضرت باب به محضر حسین خان وارد یشوند برحسین خان وارد شد وخود را
بی خبر ازهر امری نشان داد.درحوالی عصر بودکه حضرت باب را به عمارت
خورشید ۲۱ که محل بار صاحب اختیار بود وارد کردند،درحالی که امام جمعه در
صدرمجلس بود و خدمه وکارگزاران حکومت سرپا ایستاده بودند.
حسین خان دستور داد صندلی در وسط اطاق گذاشتند وامرنمود که حضرت
باب جالس شوند وباتغیروتشدد زبان به تعرض واهانت گشود وتهمت هائی را
که به حضرت باب نسبت داده بودند یکایک برشمرد.حضرت باب بانهایت احترام و
ادب به رد تمام افتراها وتهمت ها پرداختند وخود را مبرا ازجمیع آن مجعولات و
ترهات ساختند واین آیه مبارکه قرآن کریم" اذاجائکم فاسق بنبا فتبینوا وان
تصیبوا قوماًبجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین "۲۲ را تلاوت فرمودند.
حسین خان که عربی نمی فهمید وازشان نزول آن آیه مبارکه بی خبربود
تصو رنزد حضرت باب اورا فاسق خوانده اند.بنابراین دستور داد که سیلی سختی
به صورت حضرت باب بزنند.بقدری آن ضربه شدید بودکه عمامه از سر ایشان به
زمین افتاد.دراین وقت امام جمعه ازاین مقدمه انتهاز فرصت نمود وبه حسین

ص ١٣٤

خان اعتراض کرد وگفت " توکه معنی این آیه قرآن را که این جوان خواند نفهمیدی
بچه جرات جسارت رواداشتی و سیلی به صورت کسی زدی که ذریه رسول خداست و
ازسفر مکه مراجع کرده است؟" سپس عمامه حضرت باب را برداشت وبرسر
ایشان گذاشت واعمال وگفتار حسین خان را تقبیح نمود.
وقتی حسین خان آن احترامات را ازامام جمعه نسبت به حضرت باب دید از
آن جوش وخروشی که داشت آرام گرفت واز حبس وتوقیف ایشان درگذشت مشروط
براینکه بااحدی معاشرت ومراودت نداشته باشند وازخانه نیز خارج نشوند.
ضمانت خال اعظم برای ممانعت مردم ازملاقات باحضرت باب
حسین خان برای انجام شرایطی که تعیین کرده بود،امرکردکه ازحاج میرزا
سید علی خان ضمانت گرفته شود.برای انجام این دستور حاج میرزا سیدعلی را به

حضور حسین خان آوردند وحسین خان اظهار داشت بنابرخواهش امام جمعه وبه احترام سیادت سیدوبرای اینکه ازمکه مراجعت کرده است اورا آزاد می نمایم به شرط اینکه بااحدی معاشرت نداشته باشد وازخانه بیرون نیاید.درغیر این صورت شخص شمامسئول ومواخذ خواهید بود.حاجی میرزا سید علی اظهارداشت که این شخص مردی است تاجر وبااغلب کسبه وتجار این شهر مرتبط وآشنا است و اقوام وبستگانی نیزدارد که همه به مناسبت مراجعتش ازمکه مکرمه طالب ملاقات وديدار ازاو هستند چطور می توانم چنین تعهدی بنمایم ودرب منزلم را بر روی مردم ببندم؟ بازدر اینجا امام جمعه وساطت کرد وقرار شد برای مدت سه روز هرکس که مایل وعلاقمندبه ملاقات است درمنزل خال باحضرت باب دیدار کند وسپس ابواب آمیزش ومعاشرت بکلی مسدود گردد.

خال بااین شرط ضمانت نامه تسلیم کرد وحضرت باب وخال اعظم ازحضور حسین خان بیرون آمدند وامام جمعه نیز برخاست وچون منزل حاجی میرزا سید علی در مسیر وی قرار داشت،درحالیکه براالاغ سوار بود،ازدور ونزدیک خال و حضرت باب می گذشت .این حسن تصادف سبب شد که مردم تصور کنند حضرت باب درتحت حمایت امام جمعه هستند ودرنتیجه تاحد قابل ملاحظه ای ازبغض و عنادشان کاسته شد ودر تخفیف خشم وغضب آنها موثر واقع گردید ولی آخوندها دست بردار نبودند و به نصایح ودلالت های امام جمعه ترتیب اثری نمی دادند.

محظورات موجود وعلاقه مردم به ملاقات حضرت باب

تمام وقایعی که درخلال آن ایام قلیه پیش آمد حس کنجکاوی مردم را

برانگیخت تابه هرنهج که باشد حضرت باب را ملاقات کنند علی الخصوص وقتی که شایع شد که ضرب الاجل ملاقات باایشان ازسه روز تجاوز نمی کند.بنابراین درظرف آن مدت کوتاه بعضی ازمحترمین وتجار در منزل خال ازحضرت باب دیدن نمودند وسپس آمد وشدها بکلی قطع شد. چون جاجی میرزا سیدعلی متعهد شده بود که حضرت باب را درمنزل خویش نگاهدارير کند،ناچار حضرت باب به بیت مبارک نرفتند ودر منزل آقامیرزا علی والد حرم که دیوار به دیوار منزل خال بود سکونت فرمودند وبه این ترتیب ازراه زیرزمین باهم تماس می گرفتند.

نامه ای که به صورت عریضه ازملا علی اکبر اردستانی ۲۳ در دست است نشان می دهد که ماههای اولیه ورود حضرت باب به شیراز بچه زحمت وصعوبتی گذشته و راهی برای ملاقات بابی هاباحضرت باب وجود نداشته است وهرکس که به شیراز به قصد زیارت حضرت باب می آمده است تامنتکرأدراین شهرمی زیسته ویا دردهات، کوه هاوبیابان های اطراف شیراز متواری می شده است .

در نامه ملاعلی اکبر اردستانی چنین میخوانیم :

" سرکار ذی سعادت آقائی جناب میرزا سلمه الله تعالی مفتوح فرمایند

قطمیرات ثلاث ۸٦٤۲.

بسم الله الرحمن الرحیم یاسیدی جعلنی الله فداکم وعن کل مخدور وقاکم ۲٤

عرضه داشت کمترین بندگان بخدمتآن قبله عظام وباب ائمه انام روحی له الفدا آن است که این بنده مهجور محروم ازفیض حضور دائم السرور مدت شش ماه است که به امید عتبه بوسی و شرف پابوسی به خدمت آن باب الله الاعظم روحی له الفداء از وطن خود هجرت نموده ام وازبلد اصفهان درخدمت مخدوم معظم ومشفق مکرم جناب ملامحمد صادق روانه دارالعباده ۲٥ وازآنجا روانه دارالامان ۲٦ بی امان کرمان وازآنجا روانه دارالعلم ۲۷ درهریک ازبلادمذکوره مشغول تبلیغ وترویج امرآن روحی له الفداءبقدر مقدور بوده ام تاآنکه وارد بلدالامن ۲۸شیراز شدیم ومنتظر خبرو ظهور موفورالسرور آن باب اعظم روحی له الفداءبودم تاآنکه بسبب خبر بهجت اثر وتعلیقهجات که بجهت رسولان ارسال می فرمودند سرور بر سرورم وبهجت بربهجتم می افزود ودر شب وروز درتبلیغ وترویج امر لازم الاتباع وتحریرآیات محکمات آن باب اعظم روحی له الفداءبودیم تاآنکه به فتوای ظالمان وفاسقان و کافران واقع شد آنچه واقع شد والحال درباغات وخرابات بسرمی بریم استدعا آنکه اولأاز راه مرحمت وبنده نوازی مرخص بفرمایند که اقلأیک دفعه شرفیات

خدمت آن بزرگوار شوم وثانیاًآنکه بیان فرمایندکه الحال تکلیف این خادم حقیقی
چیست آیاتوقف در دارالامن هست یاجای دیگر وثالثاًآنکه بیان فرمایند که سبب
نوشتن بعضی کلمات که درنوشته های سرکار می باشد که به نظر قاصر این خادمان

ص ۱۳٦
وغیر صحیح نیست چه چیزاست وبعض ازآن کلمات مثل لعللهم و وجوههم و
استتعطم وامرئهه ویتلوا وامثال این ها۲۹ که به این نحو درنوشته های سرکار
می باشد وسایرین ایراد وبحث می نمایند مستدعی آن که راه وسببش را بیان
فرمایند تاباعث اسکات سایرین واطمینان قلب جمیعابوده باشد ورابعاً بیان
فرمایند که تکلیف این حقیر در مسائل فرعیه چیست نه عمل به احتیاط می توانم
نمود ونه کسی را دارم که ازاو اخذ نمایم ونه ازنواب ورسولات سرکار کسی
هست که ازاواخذ نمایم استدعاآنکه جواب هریک را مفصلاًبیان نمایند باقی
والسلام والحمدلله رب العالمین . (سجع مهر)عبده الراجی علی اکبر."
جلسه شور بستگان
موضوع دعوی حضرت باب مطلبی نبودکه زبان به زبان نگرددو مکتوم
بماند.گذشته ازخود علماو حوزه دروس آنها که مجمع طلاب علوم دینی بود و
مساجدومناسبرکه وسیله اشاعه اخبارگوناگون قرار داشت،مردم کوچه وبازارنیز
به بپخش این خبرمهم کمک می کردند.
درآن هنگامه،ازاقربای شاخص حضرت باب که باتجار وکسبه بازار سر
وکار داشتند،یکی حاجی میرزا سید علی خال اعظم بودکه تقریباًدست ازکار
کشیده ومی کوشیدکه بامردم کمترمواجه شود ودیگر حاجی میرزا ابوالقاسم برادر
حرم حضرت باب بودکه بواسطه رونق کار تجارتش بامردم ازهر طبقه وصنفی سر
وکار پیدامی کرد وازهرپیش آمدی که ممکن بود روی دهد هراس داشت ودر
توهم واضطراب بسرمی برد.
بیش ازآن دونفر،والده وجده حضرت باب متوهم ومضطرب بودند که مبادا
سرانجام مخالفت آخوندها، بغض وکینه مردم وسخت گیرهای حکومت به قیمت
جان حضرت باب وهتک حرمت خانواده آنها تمام شود.
بالاخره مشاوره زعمای قوم در شیراز به اینجا انجامید که ازحاجی میرزا سید
محمد خال اکبر که در بوشهراقامت داشت وحاجی میرزا حسنعلی خال اصغرکه در
یزد ساکن بود خواهش کنند که به شیراز بیایند وحضوراًباحضرت باب مذاکره
نمایند واقدامی معمول دارند که دیگر مطلبی ازطرف حضرت باب عنوان نشود و
ایشان به نحوی که مورد پسند آنها باشد ازادعای خود صرف نظر کنند.
بعداز ورود آن دونفر به شیراز جلسه شور درمنزل خال تشکیل شد وپس
ازبحث وگفتگوی فراوان،هرکس به ترتیبی زبان اندرزگوئی ونصیحت گشود، اما
حضرت باب ابداًومطلقاً به گفته وتمایلات آنها اعتنانفرمودند وبالاخره همگی
مایوس ونا امید آن مجلس را ترک کردند.

ص ۱۳۷
اضطراب وهیجان حاصله ازاین پیش آمد موجب ناخوشی وتکسر مزاج والده
حضرت باب گردید وبه بستر افتادند. حاجی میرزا حسنعلی هم ازاینکه سفرشض
طرفی نبسته بود آنچنان عصبانی شد که زبان به جسارت گشودوبه حضرت باب
عرض کرد" می خواهی از روی زمین به پشت بام بروی راه پله را گم کرده ای ". این
گفته وبعضی مطالب دیگر ازاین قبیل به بطور استخفاف بیان شده بود سبب
کدورت قلب حضرت باب شده بنحوی که همه را ترک نمودند ویکی دو روز به خانه
مراجعت نکردند وبستگان را ازمحل اقامت خود بی خبرگذاشتند وفقط نامه کوتاه
زیررا به منظور رفع نگرانی به حضرت حرم نگاشته ارسال فرمودند
هوالعزیز
اگر چه ازانقلاب گردش افلاک وتقلبات لیل ونهار ظاهراست که چه
میگذرد ولی درهرحال متوسل بفضل حضرت رب العزه بوده که آنچه مقدر شده
جاری می شود. یوم گذشته صاحبه والده بعضی کلمات فرمودن (فرمودند) سبب ازدیاد

حزنم شد ولی حمد خداوند را که ناخوشی ازصاحبی ام بکلی گذشته خداوند عالم بفضله در هرحال حفظ فرماید .بهیچوجه غصه بخود راه مده وبسیار فکرمکن .در هرحال صبرنموده ومتوسل به فضل خداوند باشید که انشاءالله لطفهای خداوند بسیار است فرج خداوند خواهد رسیدصاحبه معظمه والده را عرض سلام برسانید که ازدعا فراموش نفرمایندمرا بلکه ازبرکت دعای ایشان فراغت حاصل شود والسلامسس علیکم ورحمةالله وبرکاته."

به این ترتیب ،کنکاش ها وتدابیر بستگان حضرت باب کان لم یکن باقی ماند وهرکس به راه خود رفت .

ص ۱۳۸

الواح ،اسناد ومکاتیب

۱- نامه حاج میرزا سید محمد خال اکبربه حاج میرزا سید علی خال اعظم
۲- نامه خال اکبر به حاجی عبدالحسین اخ الزوجه خود
۳- قسمت برگرفته ازیادداشتهای حاج وکیل الدوله
٤- بریده روزنامه تایمز مورخ چهارشنبه ۱۹ نوامبر ۱۸٤۵ میلادی
۵- قسمت برگرفته ازیادداشتهای حاج وکیل الدوله
٦- نامه محمد خان مامور دستگیری حضرت باب
۷- مکتوب حضرت باب به حاج میرزا سیدعلی،خال اعظم ،ازکنار تخته
۸- نامه ملاعلی اکبراردستانی به حضرت باب
۹- مکتوب حضرت باب به حرم مبارک

ص ۱۳۹

۱- نامه حضرت میرزاسید محمد خال اکبر به حاج میرزا سید علی خال اعظم

ص ۱٤۰

ص ۱٤۱

۲- نامه خال اکبر به حاجی عبدالحسین اخ الزوجه خود

ص ۱٤۲

ص ۱٤۳

۳- قسمت برگرفته ازیادداشتهای حاج وکیل الدوله

ص ۱٤٤

ص ۱٤۵

٤- بریده روزنامه تایمز مورخ چهارشنبه ۱۹ نوامبر ۱۸٤۵ میلادی

ص ۱٤٦

۵- قسمت برگرفته ازیادداشتهای حاج وکیل الدوله

ص ۱٤۷

ص ۱٤۸

٦- نامه محمد خان مامور دستگیری حضرت باب

ص ۱٤۹

ص ۱٥۰
۷- مکتوب حضرت باب به حاجی میرزا سیدعلی خال اعظم ازکنارتخته (خط مبارک)

ص ۱٥۱
۸- نامه ملاعلی اکبر اردستانی به حضرت باب

ص ۱٥۲
۹- مکتوب حضرت باب به حرم (خط مبارک)

ص ۱٥۳
یادداشتها
۱- قیوم الاسماء(احسن القصص)،سوره رعد،آیه ۲٥:
"وقالوا المشرکون لملکهم ان هذاالفتی قد اراد ان یذر الهتنا ویاخذ الملک من ایدینا فاستعن علی الملک لقتله لتکون علی الارض شهیداً."
۲- حاج محمد خلیل (سردودمان خیلی های شیرازی)وحاج عبدالحسین پسران حاج محسن تاجر وبرادران زوجه حاجی میرزا سیدمحمد خال بوده اند.
۳- ولقد نزل الیوم کتاب من ذوی القربی ویذکر فیه کلمة الشیطان عن النفس الذی قد رجع عن البیت والله سمیع علیم قل للذی اتبع کلماته بغیرحکم الکتاب اتق الله ولاتکفر بآیات الله من دون علم ولاکتاب مبین ومن یتعد من حکم الله ننزل حکمه فی الکتاب والله خبیر علیم ان اقرءکتاب الذکرعلیه لعله یتذکربآیاتنا وکان من الخاشعین وقل الحمدلله رب العالمین ."
٤- مطالع الانوار ،صفحه ۸۲
٥- تاریخ امری فارس ،خطی،صفحه ٦٥.
٦- تاریخ حاج معین السلطنه تبریزی ،خطی،صفحات ٦٦- ٦٥
۷- مجموعه الواح حضرت باب ،منتشر نشده ،صفحه ٦٦
۸- متن عربی لوح ملاصادق در قسمت مکاتیب والواح نازله در فصل چهارم آمده است.
۹- مضمون فارسی:شهادت می دهم که علی قبل نبیل (محمد)باب بقیةالله است.
۱۰- خاندان افنان،" یادداشت حاجی میرزامحمد تقی وکیل الدوله "مابین صفحات ۱۱۰و۱۱۱
۱۱- قیوم الاسماء(احسن القصص)،سورةالملک آیه ۲۰ مضمون فارسی: ای جماعت سلاطین وابناء سلاطین جمیعاًازملک خدا انصراف حاصل کیند.
۱۲- مطالع الانوار صفحه ۱۲٤.
۱۳- The Dawn Breaker صفحات ٤۸- ۱٤۷.
۱٤- در تاریخهای دیانت بهائی ازسه نفرازمومنیت :ملاصادق ،ملامحمدعلی قدوس وملاعلی اکبر اردستانی نام برده می شود،لکن درتاریخ جدید ،ترجمه پروفسور براون ،صفحه ۲۰۲ نام ملاابوطالب ازتلامیذ ملاصادق نیز ذکر می گردد (نقل ازصفحه ۷۸ The Bab تالیف حسن موقر بالیوزی)
۱٥- شهادت می دهم که علی عبد بقیةالله ثبت شده است درتمام الواح محفوظ. عبارت صحیح واصلی همان است که درلوح ملاصادق خراسانی آمده است)
۱٦- متاسفانه ازطول مدت مسافرت حضرت باب ازبوشهر به شیراز اطلاع صحیحی

ص ۱٥٤
در دست نیست ولی می دانیم که ازبوشهر تاکنارتخته را در عرض پنج روز یعنی از ۱۹تا ۲٤ جمادی الثانی طی فرموده اند.شهرهاودهات مسیر حضرتشان به ترتیب وبافواصل زیر بوده است (هر فرسخ تقریباًمعادل ٦کیلومتراست):

بوشهر برازجان	۱۲ فرسخ	کمارج - کازرون	٤ فرسخ
برازجان -دالکی	٤ فرسخ	کازرون -دشت ارژن	۷فرسخ

دالکی -کنارتخته ٤فرسخ دشت ارژن - خانه زینان ٥ فرسخ
کنارتخته -کمارج ٤فرسخ خانه زینان - شیراز ٥فرسخ
١٧- یکی ازالقاب حسین خان نظام الدوله ،آجودان باشی .
١٨- در پشت این نامه مهر "محمد" نقش شده است .
١٩- منظور حضرت باب ازعبارات زیر:
"الف - کدام نفرازخلق ادعای امری ازحقیر شنیده ؟"
" ب - کل این فقرات کذب است. حقیر مدعی امری نیستم ."
"ج - مطالبی که اشاره به کتاب نموده اند فسبحان الله کل کذب است ."
"د به فتوای کل علماخطوط اعتبار ندارد چه جای آنکه مدعی منکر شود."
انکار تحریقاتی است که علما ازمفهوم واقعی بعضی ازمطالب کتاب احسن القصص نموده اند که در سورةالملک آیات ٢٢، ٢٥، ٢٩و٣١ونیز سورةالرعد آیه ٢٤ و همچنین دریکی ازالواح خطاب به آنها آمده است وحضرتشان محمد شاه و وزیر وی حاج میرزا آقاسی وعموم علماءرا ازانکار امرالهی وتمسک به امور دنیوی برحذر داشته اند،ولی علما همه را بعکس تعبیر نموده هم به عرض شاه رسانده اندو هم باعنوان کردن آنها ازرئوس منابر مردم را تحریک وبه آنها القاءکرده اندکه باب درکار قیام برضد دولت وبرانداختن دین اسلام است .
٢٠ - درکتاب فارس نامه ناصری،گفتار دوم صفحه ٦١ زیرعنوان "اعیان محله سرباغ شیراز" درباره امام جمعه چنین می خوانیم :
"...جناب مستطاب امام اقدم وهمام اکرم بقیه مشایخ ومشاهیر سلف استاد جماهیر خلف واسطه عقد موالی رابطه استکمال اهالی مبین مرموزات فقهاءعظام مرجع اهل اسلام شیخ مشایخ اولی الالباب شیخ ابوتراب امام جمعه وجماعت عمرش را درتعلم وتعلیم وتدریس علوم مسلمانی ونصایح ملوک وفرمانروایان وشفاعت ستم رسیدگان از ستمکاران بسر رسانید وازاین رهگذر زحمت هاکشید ودر سال هزارو دویست وپنجاه وشش برخلاف رضا باجماعتی ازعلماء وبنی اعمام به دارالخلافهءطهران رفته مدت سه سال توقف فرمود وازامنای دولت تقاضای هیچ مطلبی را ننمود پس اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه محمد شاه انارالله برهانه جناب شیخ را ملاقات فرمود وخاطرش را مسرور داشته به احترام تمام به مصاحبت

امیرکبیر میرزا نبی خان والی مملکت فارس عود به شیراز نمود وکمافی السابق به تدریس علوم وبینه ونصایح بزرگان واعیان اقدام فرمود پناه هر پناهنده وشفاعت خواه هرستم رسیدهءبود ودرسال هزار ودویست وهفتاد ودو درشیراز به رحمت ایزدی پیوست ."(میرزا نبی خان ازاهالی قزوین وپدر حسین خان سپهسالار اعظم اعظم است .نویسنده)
٢١- عمارت خورشید درسمت جنوبی ارگ کریم خانی ومشرف به باغ ایالتی،از بناهای حسینعلی میرزا فرمانفرماست که در دوران حکومت ممتد وطولانی وی در فارس بناشد وهمواره محل استقرار حکام فارس برای رتق وفتق امور بود.متاسفانه، چون این بنابرسرراه ودر امتداد خیابان زند قرار گرفته بود،تخریب شد و سنگهای ازاره آن به عنوان آثار باستانی در باغ موزه شیراز نگاهداری می شود .در روی این سنگها تصویر پهلوانان قدیم ایران حجاری شده است .
٢٢- قرآن مجید: سوره حجرات ،آیه ٦. مضمون فارسی :ای مومنین هرگاه فاسقی خبری برای شماآورد تصدیق نکنید ،تحقیق کنید مبادا به سخن چینی فاسقی به قومی رنجی برسانید و پشیمان گردید.
٢٣- ملاعلی اکبراردستانی به همراهی جناب ملاصادق ازاصفهان به یزد و کرمان رفت وازآنجا به شیراز آمد.
٢٤- مضمون فارسی: ای آقای من،خدار مرا فدای توکندوازهر خطری محجافظت فرماید.
٢٥- لقبی است که به شهر یزد داده شده است.
٢٦- منظور شهر کرمان است .
٢٧- منظور شهر شیراز است .

۲۸- "بلدالامن " و"دارالامن " القابی است که حضرت باب درکتاب احسن القصص وسایرالواح مبارکه به شهر شیراز داده اند.
۲۹- درسورةالطیر آیه بیست ونهم ازکتاب قیوم الاسماء (احسن القصص) می فرمایند:
" واذا سمعتم قولاًمن الذکرالاکبرعلی الحق الخالص من غیرالقواعد الباطلة الشیطانیةفی ایدیکم فلا تردوا الحق فانه الملک لله یتصرف کیف شاءکما شاءو هوالله قدکان علیماًحکیماً.
مضمون فارسی : اگر حرفی ازقول ذکرالله الاکبر(باب)بشنوید که برخلاف قواعد باطله شیطانیه ای است که دردست شماست حق را رد نکنید زیرا ارادةالله است، هر نوع که بخواهد تصرف می کند و خداوند عالم وحکیم است .

فصل هشتم

سفر حضرت باب از شیراز تا اصفهان
عدم امکان اجتماع حروف حی در کوفه
ملاعلی بسطامی

می دانیم حضرت باب دروقت عزیمت به مکه واعزام حروف حی به نقاط مختلف ایران قرار ملاقات مجدد باآنان رادر کوفه گذاشتند وملاعلی بسطامی را به منظور ابلاغ امر وبشارت به قرب ظهور موعود به مردم وعلمای کربلا و نجف به عراق فرستادند.
ملاعلی درنجف بی محابا زبان به تبلیغ گشود وآثار منزله ازقلم حضرت باب مثل تفسیر سوره یوسف،صحیفع مخزونه،سایر تفاسیر،صحف ،خطب و مناجاتهائی را که در دست داشت به مردم می نمود وجمعی ازپیروان مکتب شیخیه را که برحسب وصیت استادشات به انتظار ظهور موعود بودند به طریقه بابیه دلالت می کرد.
درکربلا باشیخ حسن آل کاشف الغطاءاعلم وافقه علمای شیعه دیدار کرد و آثار قلمی حضرت باب را ارائه نمود وباملاحسن گوهرکه بعد ازسید رشتی زعامت طایفه شیخیه را به دست گرفته ودرمیان شیخی ها صاحب عنوان شده و قدرو منزلتی به دست آورده بود به بحث وگفتگو نشست،اما وی که منهمک در افکار ریاست واقتدار خویش بود به حرفهای ملاعلی اعتنا نکرد وباداو ازدر مجادله ومخاصمه درآمد.
اقدامات ملاعلی موجب شور وهیجانی شدید در بین کافه مردم کربلا و نجف گردید وارباب عمائم وعلماء وزعمای شیخیه ازهر سلک وطایفه برعلیه اومردم را تحریک کردند وبه مقاومت ومصادمت تهییج نمودند واحساسات ناشی

از حمیت جاهلیه طلاب ومردم خود را برانگیختند واو را کافر وبی دین ومخرب اسلام قلمداد نمودند بطوریکه حاکم کربلا مجبوربه توقیف اوشد وجمیع کتب و صحف و آثاری راکه ازحضرت باب همراه داشت تصرف نمود وآن واقعه را به اطلاع نجیب پاشا در بغداد رسانید.
نجیب پاشا درآن وقت فرومانروای عراق بود وازشورش وبلوای علماءشیعه بواسطه وقایع مخوفی که دوسالی قبل ازاین واقعه درکربلاپیش آمده بود واهمه وهراس داشت بنابراین ملاعلی وجمیع آثاری را که ازاوگرفته بودند به بغداد خواست و وی رابه زندان انداخت.
دربغداد سروصدای آن ماجرا وقیام واقدام علمای شیعه وشیخی که با سرسختی برضد ملاعلی کمربسته بودند بالاگرفت واقدامات آنها به موجب اسنادی که دروزارت امورخارجه کشور ترکیه (دولت عثمانی)وءود دارد،مورد تقویت وپشتیبانی نجیب پاشا بوده است .به این مناسبت آن شورش وغوغا درتمام خاک عراق به صورت گسترده ای شیوع یافت وپای علمای سنت وجماعت وفرق شافعی ونقش بندی نیز به میان کشیده شد.

نجیب پاشا دربغداد مجلسی ازعلمای بزرگ فرق مختلفه اسلامی بیاراست تا بامطالعه آثار ماخوذه ازملاعلی ومشاوره با یکدیگر تصمیمات مقتضی درباره وی گرفته شود.بطوری که ازقرائن برمی آیدی نظرغائی ونهائی نجیب پاشا از تشکیل آن اجلاسیه آن بوده است که باتکفیرملاعلی وکافرساختن اوفتوای قتلش ازطرف علمای عراق صادر شودتامجوزی برای ازمیان برداشتن او دردست داشته باشد وازنظر امور سیاسی جوابگوی دولت ایران نیز باشد. آن مجلس تشکیل شد وجمیع علمای معتبر ومجتهدین دوطایفه بزرگ اسلامی شیعه وسنی فتوای قتل ملاعلی وتکفیرحضرت باب را مهر نموده وبه نجیب پاشا تسلیم نمودند.
حضرت باب ،بعد ازمراجعت ازمکه ،بمنظور استخلاص ونجات ملاعلی بسطامی ازحبس حاکم بغداد ومتوقف ساختن اجرای حکم قتل وی ازبوشهر و مسقط نامه هائی مبنی برداد‌خواهی ودادرسی به محمدشاه ،حاجی میرزاآقاسی مجیدپاشا سلطان عثمانی ،ملاحسن گوهر وسایر علماءمرقوم داشته ارسال فرمودند ولی همه این اقدامات بلااثر وبدون نتیجه ماند وتوجهی به درخواست های ایشان معطوف نگردید.

دلایل انصراف حضرت باب ازعزیمت به عراق

بااوضاع واحوالی که درعراق ایجاد شده بودوتحت شرایط مکان وزمان وجوی مملو ازدشمنی وخصومت ناشی ازعصبیت وبربریت،مسلم ومحتوم بود

که با ورود بابیها به آن دیار وحضور حضرت باب درمیان آنهاشورش وبلوائی در می گرفت که درآن واقع تمامی را ازدم تیغ می گذراندندوبه احدی ابقا نمی نمودند.از این لحاظ ونظر بود که حضرت باب بالاخره ازعزیمت به عراق (کربلاوکوفه)انصراف حاصل نمودند واصحاب را اخبار نمودند که به اصفهان مراجعت کنند وخود عازم شیراز شدند.
روزی که حضرت باب انصراف کامل خود را ازعزیمت به عراق اعلام داشته و اراده مراجعت به شیراز نمودند مصادف با روز پانزدهم شهرجمادی الثانی سال ۱۲۶۱ بود که درتاریخ بابیه یوم البداءخوانده شده است .(استنساخ ازنسخه چاپ نشده مجموعه قسمتی از الواح حضرت باب)
حضرت باب علل انصراف خویش ازعزیمت به عراق را ضمن لوحی خطاب به ملاعبدالخالق یزدی به این مضمون تشریح می فرمایند: "...وتو ای خدای من تو برامرمن وبه اسرار ضمیر من واقفی وشهادت می دهی که من غیر ازاعلاءدین مبین وامر مستور قصدی ندارم من ازآنهایی که مرا شناختند خواستم که نامم را افشاء ننمایند وبه قصد حج بیت توبیرون رفتم ،اماخوفناک ازحزب شیطان زیراکه آنها ازقوم فاسقین هستند وتو ازفرمان من به علما(حروف حی)آگاهی که ازآنها خواستم به ارض اقدس (نجف)بروند تادر مراجعتم ازمکه عهد مستور تورا علناُظاهر نمایم. وتوبه آنچه در ام القری (مکه ،نقل قول از)اهالی ارض اقدس (کربلا ونجف)شنیدم واقفی .به دلیل انکار وبخل علماءوبندگانی که ازتو دورند ازقصدی که داشتم منصرف شدم وبه آن خطه مسافرت نکردم مبادا فتنه و بلوایی به ظهور رسد وآنان که امرتو را اطاعت کرده اند ذلیل شوند ومویی به ظلم از سرکسی کم شود وتو شاهدی که غیرازآنچه ذکر شدچیزی ندیدم و بدرستی که تو واقف برکل اشیائی ..."

مراجعت اصحاب ازنیمه راه عراق وعزیمت به اصفهان وشیراز

اصحاب واحباب که برحسب وعده قبلی عازم کربلا ونجف بودند درطول راه ازانصراف حضرت باب برای عزیمت به عراق وحرکت به سمت شیراز آگاه شدند وبه آنها خبررسید که به اصفهان مراجعت کنند تادستور بعدی برسد.
به این جهت همه رو به اصفهان آوردند،درنزدیکی شهر ملاحسین به آنان توصیه نمودکه دروقت ورود به شهر رعایت حکمت را بنمایند ومنفرداً ومتنکراً از راه های مختلف به اصفهان وارد شده ودرنقاط مختلف منزل گیرند ونحوه سلوک وديدار آنها بایکدیگر به صورتی باشد که جلب نظر نکند.
بعضی ازآن نفوس که تاب تحمل دوری ازحضرت باب را نداشتند راهی

ص ۱۵۹
شیراز شدند، ازجمله این اشخاص ملاحسین ،برادرش میرزا محمد حسن و خواهرزاده اش میرزا محمدباقر بودند ومتعاقب آنها ملاشیخ علی عظیم ،ملا عبدالکریم قزوینی و ملایوسف اردبیلی.
هنگامی که ملاحسین به شیراز رسید،خواهرزاده اش میرزامحمد باقر را به بیت خال فرستاد و ورود خودرا به اطلاع حضرت باب رسانید وکسب اجازه نمود که به زیارت حضرت باب توفیق حاصل کند.حضرت باب ترتیب آن کار را به عهده حاجی میرزا سیدعلی خال گذاشتند تابارعایت احتیاط ودور ازچشم جواسیس او را به بیت خال بیاورند.
خال اعظم قرار ملاقاتشان را با باب الباب روز بعد یک ساعت ازغروب گذشته درخارج دروازه اصفهان تعیین کردند.
ملاحسین در وقت مقرر درمحل معهود خال اعظم را ملاقات کرد،
می گویند خال ازمشاهده وی در لباس ایل هزاره ای که برای استتار خویش به آن ملبس شده بود،بی اختیار به خنده افتاد وبالاخره کمی بعد ازغروب آفتاب وبا استفاده ازتاریکی شب وگذر ازکوچه هاس تنگ وتاریک سرپوشیده که منتهی به خانه خال می گردید عازم ملاقات با حضرت باب شدند.۱
وقتی ملا حسین در معیت خال به حضور رسید به اودستور داده شد که در محلی گمنام وبه صورت ناشناس زندگی کند ودرکمال احتیاط با آنهائی که علاقه مند زیارت حضرت باب وگفتگو باایشان هستند ملاقات نماید واسئله آنها را جواب گوید تا لازم نباشد افراد به دیدار حضرتشان بیایند واحتمالاً مزاحمتی ایجاد شود.
حضرت باب به ملاشیخ علی عظیم وملاعبدالکریم قزوینی که بعد ازملا حسین به شیراز رسیدند دستور فرمودند که به استنساخ آثار والواح منزله ازقلم اعلی مشغول گردند وازملاقات باملاحسین احتراز جویند.
اصحاب حضرت باب که درنقاط مختلفه ایران وعراق متفرق بودند اظهار علاقه می کردند که به شیراز بیایند وبه درک حضور حضرت باب فائز شوند ،لیکن سختگیری ها ومخالفت های علماءوحسین خان آجودان باشی بقدری شدید بود که این مجال راازجمیع مومنین گرفته بود واگر کسی هم بدون درنظرگرفتن این محظورات خودش را به شیراز می رسانید ناچار درخفیه واستتار بسر می برد تا سبب گرفتاری مومنین نگردد.

ص ۱٦۰
کوچه محل عبور ملاحسین با خال اعظم
چگونگی اقامت حضرت باب در شیراز
ناآرامی ها،اخراج باب الباب ازشیراز وادامه خصومت معاندین
دیری نگذشت که آرامش نسبی و موقت حاصله از رفتار محتاطانه بابیها با علم مخالفتی که میرزا ابراهیم شیرازی بلند نمود ازمیان رفت ،مصیبت ها و مصاعب تجدید شد وآتش خصومت ودشمنی بالا گرفت .میرزا ابراهیم که در بدایت امر باحضرت باب مخالفتی نداشت ،آغاز به تحریک ملاها نمود ودرهرمجلس و

ص ۱٦۱
محفلی به سعایت وبدگوئی پرداخت،ولی بدلیل شهرتش به شیخی بودن کسی به او اعتناءنمی کرد تااینکه ملاجواد ولیانی به شیراز رسید.ملاجواد خطیبی تبلیغ بود و در عداد تلامیذ شیخیه قرار داشت.او خاله زاده حضرت طاهره ودر واقع مشوق اصلی وی برای تحصیل در مکتب شیخیه بود وبعدأنیز سبب شد که قرةالعین در کربلا به حضور حاج سیدکاظم رشتی برسد.۲
وقتی ملاجواد در قزوین از ظهور حصرت باب مستحضر گردیدوآثار قلمی ایشان را ملاحظه نمود باچند نفر ازشاگردانش عازم عراق شد که بعد ازمراجعت حضرت باب ازمکه ،در کربلا ایشان را ملاقات کند وبه یاری ونصرتشان قیام

نماید، اماچون عزیمت حضرت باب به کوفه میسر نگردید وی به شیراز آمد وطالب
دیدار وملاقات باآن حضرت شد، ورود اوبه شیراز مصدف باایامی بود که
آمد وشدها به منزل حضرت خال سخت درتحت مراقبت وزیرنظر مامورین آجودان
باشی قرار داشت وبکلی ابواب ملاقات باحضرت باب مسدود بود.بنابراین انجام
این تقاضاممکن نشد وبه وی ابلاغ گردید که باملاحسین ملاقات کند ومسائلی
راکه می خواهد ازاو پرسش نماید. این پاسخ برملاجواد سخت گران آمد زیرااو
خودش را اعلم وافضل از باب الباب می دانست وانتظارش این بود که حضرت باب
او را برملاحسین و حروف حی که در اصطلاح بابیه به سابقین شهرت یافته بودند
مراجح شمارند. اوکه این موضوع را به بی اعتنائی وعدم توجه تلقی کرده بود، به
مخالفت برخاست وباملاعبدالعلی هراتی که اوهم قبلاًبه شیراز آمده ودر اثر
معاشرت بامیرزا ابراهیم ایمان خود را ازدست داده بود همدست شد وهرسه نفر
به خصومت ودشمنی بادیانت بابی قیام نمودند.اوراق شبهات انتشار دادند ولب به
سب ولعن حضرت باب وپیروان ایشان گشودند .حسین خان وملاها را از وجود ملا
حسین بشروئی وعده ای دیگر ازهواخواهان حضرت باب در شیراز آگاه کردند وسبب
به چوب بستن خال اعظم واخراج باب الباب از شیراز شدند ،ولی خودشان هم ازاین
سعایت ودشمنی طرفی نبستند وباوضعی فضیع از شیراز نفی گردیدند.
ملاعبدالعلی ومیرزا ابراهیم به حاج محمد کریم خان کرمانی پیوستند وبه
کرمان رفتند وملاجواد به قزوین برگشت.
ملا جواد آنچنان به علم ودانش خود مغرور بودکه اقدام به نوشتن ردیه ای
برادعای حضرت باب نمود وبه صراحت خواست که با اومباهله کنند. غافل از
اینکه این مسئله در شأن ومقام مظهر ظهور است نه کسی که از زمره بندگان است .
در اینجامضمون فارسی قسمتی ازتوقیع حضرت باب را که درآن به
درخواست ملاجواد اشاره فرموده اند می خوانیم: ٣
"... او ازمن معنی جمله "الذی لیس له دلیل الاالحکمة(لایثبت بغیرها"

ص ١٦٢
راخواست که معنی آن اینست " هیچ دلیلی ندارد الا حکمت وبه هیچ دلیل دیگری
ثابت نمی شود." شیخ احمد احسائی درکتاب فوائد بیست وچهار دلیل براثبات این
جمله اقامه فرموده است که خود اظهار آنها را شأن اطفال می داند.بعد ازآنکه
کتاب الله را خوانده وبه دلایل سه گانه ای که درآن آمده است وبرای جمیع خلق
کفایت می کند توجه کرده بود(حضرت باب می فرمایند)اوخودش را به ذکر این
موارد مهلکه گمراه کرده است ودر کتابش (اشاره به ردیه ملاجواد) به غلط طلب
مباهله کرده است مثل اینکه کتاب الله را نخوانده است که مباهله در شأن وبه حکم
من است وبراو حکم مباهله نیست .اوکیست که ازمن طلب مباهله می کند در
حالی که این امر رابه یک نفر تفویض کرده ام.وکثیری ازمومنین باآنها مباهله
می کنند چنانچه شنیدی که مهدی خویی که خداوند اورا پاداش خیر عنایت فرماید
ازطرف خود کسی رابرای مباهله با عبدالعلی (هراتی) فرستاد واز شدت کذب و
دروغگویی برای مباهله حاضر نشد .پاک ومنزه است خداوند از وصف ممکنات ."
حضرت طاهره در جواب ردیه ای که ملاجواد برادعای حضرت اعلی نوشته
بود رساله ای مفصل ومستوفی مرقوم وبراساس ادله وبراهین متقنه واستدلال به
اخبارو احادیث ماخوذه ازائمه اطهار وروایات ومنقولات شیخ احمد وسیدکاظم
عدم صحت قول او را ثابت می نماید ودر راه هدایت اومی کوشد،ولی ملاجواد به
جای تنبه بغض وعناد خود راآشکارتر نمود وبه مخالفت وخصومت بیشتری
پرداخت ودر واقعه قتل ملاتقی برای بابیان قزوین زحمت ها ایجاد کرد وملامحمد
را تحریک نمود تابرای حضرت طاهره مزاحمت تولید کند.قسمتی ازمضمون فارسی
یکی ازالواح نازله از قلم اعلی را که درآن،درخصوص خصومتهای این سه نفر٤
بیاناتی فرموده اند د رزیر می خوانیم :٥
" اگر از روی عدالت قضاوت شود راه فرار برهمه کس چه در شرق وچه در
غرب بسته است مگر اینکه به فضل من اقرار کند،زیرا که من مدعی مقامی جز
عبودیت نیستم وخداوند وکیل است .میرزا ابراهیم شیرازی (نفر اول)ملاجواد

قزوینی (نفردوم)را اغراء به جهل نزد وملاعبدالعلی هراتی (نفرسوم) را راضی کرد که مرا انکار نمایند.جزای آنها همان است که به دست آورده اند تاگفته خداوندی درباره آنها تحقق یابد. وبدرستی که دنیا محل عقوبت ،جهنم،غم،غصه وعذاب الیم است. وتمام مردم آنها را می شناسند وبه شأن آنان عالمند ودر حقشان شهادت می دهند. من میرزا ابراهیم شیرازی نفر اول)را گاه به گاه وملا جواد قزوینی نفردوم)را فقط چند شبی دیده ام وملاعبدالعلی هراتی نفرسوم) راهرگز ملاقات نکرده ام.اینها به ناحق ازشریعت روی برگرداندند ولی آنان که از سابقین بودند سنت الهی را پذیرفته وبه امرخدا قائم شدند. این سه نفرچنان

ص ١٦٣

ناتوانند که حتی قادر به نوشتن شرح حال خود نیستند.اماهنگامی که امر(من) منتشر شد چاره ای جزقبول وشناسائی آن ندارند.درغیراین صورت ازقدرت الهی بهره ای نبرده وصاحب شأن ومقامی نخواهند بود.پس به پستی مقام ورتبه آنان نظرکن. آنها قادر به تحریر آیاتی همانند آیات من نبوده اندوازظل فرمان الهی خارج شده خود وهمراهانشان رابه هلاکت رسانده اند.این فتنه ها باید ظاهر می شد که پاک راز ناپاک جدا سازد.

مقام اجتهاد وصداقت مبلغ (ملاعلی بسطامی)وهمراهان او رادر عراق مشاهده نماو بادروغها وانکاراین سه نفرمقایسه کن تابه مواعید الهی معتقد گردی.به این ترتیب است که خداوند ظالمین راعقوبت می فرماید.ملاجواد قزوینی مطالبی رابه زبان فارسی برای آزمودن حجت خدا(باب)نوشته وتصاویری جهنمی عرضه داشته است.پناه می برم به خدا ازشدت حمق اوکه نمی داند آزمودن حجت مستلزم آزمودن امام وآزمودن امام مستلزم آزمودن پیغمبرو آزمودن پیغمبرمستلزم آزموده خدا جل وعلا است واین کفر صریح است ."

ماموریت آقاسید یحیی دارابی وتحریکات مجدد علماء

محمد شاه آقاسید یحیی دارابی را مامور رسیدگی به دعوی حضرت باب نمود.آقا سید یحیی برای اجرای ماموریت محوله هنگامی واردشیراز شد که خالهای مبارک نیز درآن شهر حضور داشتند.

در ظرف دوماهی که وی به مطالعه ورسیدگی قضایا مشغول بود،واقعه مهمی برعلیه حضرت باب وبابی ها پیش نیامد که مزاحمتی ایجاد کند،٦ نه از طرف علما صحبتی عنوان گردید ونه ازناحیه حکومت وسایرمردم مخالفتی شد. شاید این دم فروبستن ازآن جهت بودکه ارباب غرض منتظر نتیجه رای غائی و نهائی محمد شاه براساس گزارش آقاسید یحیی بوده اند.هرچه بود تاسال ١٢٦٢ هجری قمری اقدامی برعلیه حضرت باب وبابی ها بعمل نیامد ولی دراین وقت بار دیگر مسئله بابی ها برسر زبانها افتاد و ملاهاکه ازیک طرف ازنزول تفسیر سوره کوثر آگاه شده بودند وازطرف دیگر ازآمد وشدهای مکرر آقاسید یحیی به منزل خال اعظم وملاقاتهایش باحضرت باب وبالاخره اعتقاد وایمان جازم وی به آن حضرت سخت خشمگین وعصبانی بودند می دیدندکه تحریکات ومخالفتهای قبلی آنها بلااثر مانده است،شایع ساختندکه بابی ها در روزها دور ازچشم مردم درباغها وصحاری اطراف شهر جلسه دارند ودر لیالی به خانه سید باب رفت و آمد می کنند وغالب شبها رادرحضور اوبسر می برند.

بهرحال ،آخوندها باردیگر حسین خان را تحت فشار گذارده او را انذار نمودند

ص ١٦٤

که به ملاحظه مسامحه ومماطله ای که درکار سید باب ازطرف حکومت به عمل آمده سید باب بقدری جری وجسور شده که برسوره مبارکه کوثر تفسیر نوشته و سبب گمراهی جمعی شده است.وی درآن تفسیر بلند پروازی هاکرده وعرفا و علماءومومنین به دیانت حضرت سیدالمرسلین را به میدان مبارزه خوانده وعلناً آنها را تحفیف وتوهین نموده است.حال وظیفه شرعی تو این است که به موجب مندرجات عمین نوشته ها حکم قتلش راکه علماءصادرکرده اند،به موقع اجرا بگذاری زیرا اوبقدری گستاخ شده است که هرشب درخانه اش محفل می آراید و

مردم به دور اوجمع می شوند وآنان را اغراءبه جهل می نماید.بالاخره ملاها به قدری وسوسه نمودندکه حسین خان متغیر شدو درصدد دستگیری حضرت باب در حالی که حمعی ازبابی ها درحضور ایشان باشند،برآمد.
درهمین حال،امام جمعه برای پیشگیری از بروز مشکلات برای حضرت باب نزد حسین خان رفت وبه وی پیشنهاد کردکه به منظور خاتمه دادن به این امر و آرام ساختن علماءوجنجال مردم شهر،همه رااز هر طبقه وصنفی به مسجد وکیل بخواند ،علماءوحضور یابند وسید باب را نیز حاضرکنند که بربالای منبررفته از گفته های خود وآنچه که به اونسبت داده اند تبری جوید وبرائت حاصل کند و سپس به دنبال کسب وکار وتجارت خود برود.
حسین خان این رای را پسندید ویک روز جمعه را انتخاب کرد ودستور داد تامنادیان ازیک هفته قبل همه روزه درکوچه وبازار شهر به راه افتادند ومردم را ازطرف حکومت برای سه ساعت به غروب مانده روز جمعه به مسجد وکیل دعوت کردند وگفتند" درآن روز سید باب را به مسجد می آورند تا توبه کند."
حضور حضرت باب در مسجد وکیل
ازجمله کسانی که درمسجد وکیل شاهد عینی ماوقع بوده وبیانات حضرت باب را به گوش خود شنیده اند یکی آقاسید حسین کاتب است که شرح ماجرا رابه خط خویش نوشته ودرمیان اسناد واوراق باقی مانده ازمتقدمین بابی به دست مارسیده است .محتویات آقاسید حسین موید مطالبی است که نبیل زرندی نیز ازقول معتمدینی که خود درمسجد وکیل حضور داشته اند،نقل نموده است.
آقاسید حسین حدوث واقعه ای را که منجر به احضار حضرت باب به مسجد وکیل شد معلول اقدام میرزا ابوالقاسم معروف به میرزا بابا ۷ پیشوای طریقه دراویش ذهبی شیراز یادداشت کرده است.وی می نویسد چون مرحوم حاجی سیدجواد کربلائی نسبت به میرزا بابای مذکور حسن ظنی داشت ودرمیان آنها دوستی و رفاقتی صمیمانه وعمیق وجود داشت تفسیر سوره مبارکه کوثر را که به تازگی نازل شده بود

برای مطالعه یا تبلیغ به مشارالیه داده بودکه بخواند،وی خیانت نموده آن تفسیر رادراختیار حاکم گذاشت و وی بنظر بعضی ازعلمای شیراز رساند وهمین بود که موجب بلوای عام شد.
بطوری که آقا سید حسین کاتب درنامه خویش ادعا می کند،تفسیر سوره کوثر را میرزا باب به حسین خان داده است درحالی که شخص میرزا بابا در مکتوب جوابیه ای که به حاج سید جواد کربلائی می نویسد، می گوید بجز یک نفر یعنی میرزا هدایت الله کس دیگری آن جزوات را ندیده ونخواهد دید.بنابراین ،اگر گفته وی صحیح باشد پس به چه وسیله تفسیر سوره کوثر به دست حسین خان افتاده است؟ سواد مکتوب میرزا بابای ذهبی متخلص به راز را به حاج سید جواد کربلائی در زیر خوانیم :
هوالله العلی سبحانه
یاحبیب قلوب العارفین علیکم سلام الله رب العالمین
رقیمه کریمه بایک جزو از جناب بزرگوار زیارت کردم باعث روشنائی دیده و دل گردید فقیرهم تعجب داشتم که چه واقع شده است که تشریف فرمانشدند فقیر همان روز وشب تمام شرح سوره کوثر را زیارت کردم یک دو عبارت ایشان که موکد به قسم و عجز وعتاب هردو داشت فقیر را با بی حالی برتحریر جواب واداشت آنچه به تقاضای حال و وقت آمد نوشتم قریب به هزار وچیزی شده است تمام است منتظرمقدم شریف تشریف نیاورید حال حسب الفرموده شش جزو شرح کوثر را باآن جزو کوچک فرستادم اماآن جواب فقیر نسخه اش داده است قرةالعین میرزا هدایت الله یک نسخه از روی آن بر می دارند بعد بنظر انور می رسد بجز همین یک نفر صدیق که کانه انا لاغیر دیگری اجزا را ندید واین جزو را هم نحواهند دید خاطر شریف جمع باشد والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته."
بهرحال ،آقاسید حسین کاتب درمکتوب خویش وقایعی را که در مسجد وکیل گذشته است به ترتیب زیر تشریح می نماید:

" بعد از ورود سعادت مورود جناب مستطاب اعرف العرفا سید یحیی متشرفین عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان٨ آشکارا شدند وآیات جلالت وعظمت اعلیحضرت ارفع والا٩ روز به روز ظاهرو هویدا منافقین واشرار وعلمای جهالت شعار را آتش حسد درکارنون سینه های نفاق پیشه آنها شعله ورگردید وبعضی ازآنها "اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انومن کما آمن السفهاءالا انهم هم السفهاءولکن لایعلمون ١٠" وبعضهم " اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انامعکم انمانحن مستهزون ١١" "فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاًولهم عذاب الیم بماکانوا یکذبون ١٢" "اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم وسمعهم و

ص ١٦٦
ابصارهم واولئک هم الغافلون ١٣."
وآنچه آیات وخطب ومناجات فصاحت وبلاغت گوش زد آن گروه خسران برده می باشد(؟)...و به مقتضای مرض قلوب مبعده (؟) نجسه متواترو پی در پی در مجلس حسین خان وبه وسائط (؟) و رسائل اظهار نفاق نموده آن ثمر شجر کفرو نفاق را تحریض بر ایذاءواذیت اصحاب اعلی جناب والامی نمودند وآن شقاوت نهاد نیز گاهی به ابداء خصومت مخفیه در قلب مقلوبش به اذیت بعضی از عباد اعلیحضرت والا می پرداخت تاآنکه شب بیستم ماه مبارک رمضان خورشید زمین وآسمان را به مجلس ظلمت بنیان خود احضار ودرخلال این احوال... جناب مستطاب سید جواد ١٤ بواسطه آشنائی واعتماد که (؟) به میرزا بابای صوفی ذهبی مذهب بجهت هدایت او شرح شریف سوره مبارکه کوثر را به او داد وآن بدنهاد خیانت نموده شرح شریف مزبور را به شیطان لعین داد وآن طرید بی دین بهانه بدست آورده اوایل آن را نزد جهال علم نمافرستاد ودیدن آن مزید علت واظهار شقاوت آنها شد وحال در لیالی متبرکه ماه مبارک رمضان ملاقات آن ناکسان با حسین خان بیشتر اتفاق می افتاد بقدرالامکان در اظهار شقاوت ونفاق کوتاهی نی نمودند وازشقاق بابرگزیده آفاق ساعتی نمی نمودند وکیفیت رفتن گروه خباثت انجام به دارالسلام وقدم جرئت وبی باکی نهادن دربیت الاکرام مقرب ملیک علام که نه اقلام را یارای تحریرونه اوراق را طاقت تسطیرآن است درآن ولامنادی مراحم و الطاف علی اعلی ندای غم زدای "ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ماکذبوا و اوذوا حتی اتیهم نصرنا ولامبدل لکلمات الله ١٥" تسلیل بخش خاطر عاطر والابودو نواب همایون اقدس اعلی نیز بااظهار تسلیم ورضا ازعندلیب عبودیت وبندگی نیز به اظهارتسلیم ورضا...کریمه "لن یصیبنا الا ماکتب الله لناهو مولانا و علیه فلیتو کل المومنون ١٦" بلند آوا "فویل للقاسیة قلوبهم من ذکرالله اولئک فی ضلال مبین ١٧" "لاجرم انهم فی الاخرةهم الخاسرون ١٨"
بعد ازطلوع طالع ساطع والا ازافق آن مجلس ظلمت اشتمال حسین خان از امر بدیع ازاعلیحضرت اقدس جویاشد فرمودند" قد جئتکم بالحکمة ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه فاتیقویبا الله واطعیون "١٩٠ آن شقی لعین ومظهر مستثنای "الا من اتبعک من الغوین ٢٠"وموعود بوعید و" آن جهنم لموعدهم اجمعین ٢١"و ماصدق " وان علیک اللعنةالی یوم الدین ٢٢" باآنکه براو محقق گردید که مظهر حکم واسرار حضرت آفریدگار جل شانه وعزاسمه درجمیع علوم ومعارف درعالم مسلم اند زبان جسارت گشود که علماءشما را تکفیر می نمایند فرمودند"ذلک قولهم بافواههم یضاوهون ٢٣" "انی وجهت وجهی للذی فطرالسموات والارض حنیفاً ومااناَ من المشرکین ٢٤" " انی اشهد الله واشهدوا انی بری مما تشرکون ٢٥"بغیاً وحسداً

ص ١٦٧
مفاد حقیقت نهاد"یعرفون نعمةالله ثم ینکرونها ٢٦"را آشکار نموده رای شومش بر این قرار گرفت که علم مواج معارف واسرار پروردگار به مسجد تشریف برده انکار علوم واظهار نبودن آیات نازله ازقلم اعجاز رقم ...نمایند.
سرکار اعلیحضرت والا اختبارأللخلق واظهارألبواطن المنافقین ٢٧ آنچه خواهش آن لعین بود معمول فرمودند وچون اعواد منبراز قدوم جلالت لزوم والا مشرف گردید خواستند ازمحامد وثنای ...حضرت باری را برزبان معجز بیان

جاری ...ازگل ریزی گل های ثناوستایش به کلمات اعجازاساس ساحت قلوب حضار را گل کاری نمایند .ترسیدند که اگر لعل گهربار را درافشان فرمایند موجب .. شورش خلق شوند لهذا مانع شد پس آن معدن حلم و وقار به این کلمه حقیقت آثار گهربار شدند که ای گروه مردم هرکس اعتقاد نبوت ۲۸ به حضرت نماید علیه لعنة الله وهرکس مارا باب منصوص ازجانب عطوفت جوانب امام علیه السلام بداند علیه لعنةالله و"ماانا الاعبد آمن بالله وآیاته۲۹" واین عین کلمات طیبه همان است که لسان...علیه السلام جاری شد وحسب الخواهش آن منافقان فرمودند که کتب وصحائف منسوبه به حضرت والا ازمانیست مراد ازاین آیات تحدی نیست وصدق وحقیقت این آیات شریفه براهل حق ظاهر است پس ازمسجد تشریف فرمای منزل شریف شدند.

منافقین واشرار ازعلمای جهالت و کفر آثار فرصت غنیمت شمرده حسین خان شقاوت نشان را تحریض بر قتل وشهادت اعلیحضرت نمودند . "ثم کان عاقبة الذین اساواالسوای ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزون ۳۰" بالاخره حسین خان بی ایمان جرئت ارتکاب قتل برگزیده رب الارباب ننموده با کفره فجره که اثمار شجره خبیثه اند قرار داد که شما کلاًمتفق برقتل شوید تامن...والا جناب را تسلیم شما نمایم .آن شجره نفاق بجهت حصول اتفاق مکررامجلس آراستند وخدا نخواست وچند نفر ازعلمای شیرازکه یک باره رشته شیرازه اوراق وجودشان ازهم نگسسته به آن بی دینان وفاق نورزیدند و اظهار تبرا وبیزاری از رای شوم آنها نمودندواز این جهت شجره خبیثه به رای شقاوت نهادخود(؟) درواقع " انها شجرة من زقوم طعام اثیم (؟)کالمهل یغلی فی البطون ۳۱"..... ۳۲

یکی دیگر ازاشخاصی که به این واقعه اشاره نموده ومشاهدات خود را برای مرحوم آقامیرزا علی اشرف عندلیب بیان داشته است ،حاجی میرزا محمد صادق معلم پدر وعموهای نگارنده این سطور بوده است.حاجی محمد صادق ظاهراً به حضرت باب مومن نبوده است ولی همیشه جانب ادب واحترام را نسبت به ایشان نگه داشته وحضرتش را جناب میرزا خطاب می کرده است.در اینجا خلاصه ای از آنچه راکه دراین باره حبیب الله افنان درکتاب خطی خویش به نام "تاریخ امری

فارس " آورده است،می خوانیم.حاجی میرزا محمد صادق می گوید:

" من به سن تمیز رسیده وبیست وپنج سالی ازعمرم می گذشت روزی جارچی های شهر شیراز به صدا درآمدند که روز جمعه سه ساعت به غروب مانده بر حسب حکم صاحب اختیار سید باب را به مسجد وکیل می آورند که توبه کند واز طرف حاکم تمام مردم شیراز دعوت می شوند که دروقت مقرر در مسجد حاضر شوند.

من در وقت معین خودم را به مسجد رسانیدموبه زحمت که بود از لابلای مردم گذشتم تاخودم را در پشت سرعلماکه درجلوی منبرنشسته بودند رسانیدم. درآنجا تمام علماءواعیان حضور داشتند وحسین خان نیز حاضر بود.جمعیت مردم تمام صحن وشبستان و پشت بام ها را اشغال کرده بودند دراین بین ازدر مسجد صدا کردند"آمدند" دیدم عبدالحمید خان ازجلو وسید باب از پشت سر او وارد شدند.در وقت ورود آنها تمام جمعیت خاموش شدند وازکسی صدائی شنیده نمی شد.سیدباب روبه حسین خان کردوگفت منظور شما ازاحضار من در اینجا چیست؟ حسین خان گفت "منظور این است که بروی منبر روی واز هرچه گفته ای توبه کنی." ایشان رفتند وروی پله سوم نشستند .شیخ حسین ناظم الشریعه ۳۳گفت بگوئید برود بالاتر تاهمه مردم او را ببینند.حسین خان گفت "سید برو بالاتر." ایشان رفتند ونشستند وشروع کردند به قرائت خطبه ای در زبان عربی چند دقیقه لاینقطع خواندند.شیخ حسین به حسین خان گفت این سید سحرکلام دارد بااین حرفها همه مردم را بابی می کند این حرفها صحبت توبه نیست .حاحب اختیار گفت " سیدا ین مزخرفها چیست می گوئی آنچه باید بگوئی بگو ." ایشان انگشت سبابه دست چپشان را برروی پیشانی گذاشت ولمحه ای توقف کردند بعد سرشان را بلندکردند و گفتند" ایهاالناس بدانید چیزی نگفته ام که جدم رسول الله نگفته باشد.حلال محمد

حلال الی یوم القیمة وحرام محمد حرام الی یوم القیمة کماقال المعصوم علیه السلام اذا قام القائم قامت القمیة ۳٤" این را گفت وازمنبر پائین آمد.دراین وقت بین مردم همهمه شد مردم می گفتند او حرفی برخلاف دین نزد که بگوئید کافرشده وباید او را بکشند بعضی مطالب دیگر عنوان می کردند.شیخ حسین ناظم الشریعه عصا کشید که بسر او بکوبد میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک شانه اش را حائل قرار داد و چوب ناظم الشریعه به شانه مشیرالملک خورد وسیدباب به او گفت "ظالم بس است " اواین کلمه لقب شیخ حسین شد وبه ظالم شهرت یافت."
دیگر ازاشخاصی که درآن مجلس لب به اهانت بازکردند سید شش پری جانمازبردار شیخ ابوهاشم سابق الذکر بودکه مورد تعرض وتغیر شدید امام جمعه قرار گرفت ولب فرو بست .

ص ١٦٩
امام دراین حال ،خطاب به حضرت باب گفت: بروید منزل برای نماز مغرب و عشاء خانواده نیز منتظرند.
باتوجه به آنچه ازنامه آقا سید حسین کاتب وگفته های حاجی میرزا محمد صادق برمی آید،حضرت باب درمسجد وکیل ،درحقیقت ،اثبات دعوی نمودند، بطوری که گفته های ایشان گروهی را به فکر فرو برد وسبب شد که درمقام تحقیق وجستجو برآیند وسرانجام به حضرت باب گرویده به پیروان ایشان ملحق شوند.گو اینکه تعداد واقعی ومشخصات همه این گروه معلوم نیست ولی شرح احوال آن چند نفری را که به دست آمده است درجای خود خواهیم آورد.
هجوم به بیت مبارک، توقیف و رهائی
بعد ازاینکه حضرت باب با مساعدت وهمراهی امام جمعه ازدست ملاها نجات حاصل نمودند وگفتارایشان درمسجد وکیل در افکار مردم شیراز آثاری از شفقت ومهر بجا گذاشت وسبب شد که مقاولات آخوندها تاحد قابل ملاحظه ای غیرمنطقی وخلاف واقع توجیه شود،به بیت مبارک مراجعت فرمودند.اما ملاها دست ازحسیله گری برنداشتند وبعد ازچندی با استفاده ازمندرجات تفسیر سوره کوثر باردیگر بر روی منبر به تخدیش اذهان مردم پرداختند واظهار داشتند سید باب ضمن نوشته های خویش تمام علماء،عرفا،حکماءصاحبان فتوی وملاهای واقف به اسرار قرآن واخبارو احادیث ائمه اطهار را به میدان مبارزه طلبیده ومدعی است که هیچ کس بالاتلر ازاونیست.
بااین گفته ها مجدداًمردم تحت تاثیر قرار گرفتند وهرکس به گونه ای بنای محالفت گذاشت وبهانه ای به دست علماءداد تابتوانند مسئله اجتماع بابیان را به گرد حضرت باب دوباره مطرح نمایندوبه حسین خان گوشزد کنند که اگر اواقدام عاجل ننماید، خود مردم حضرت باب را به قتل خواهند رساندوبه این ترتیب چنان وی را مستاصل کردند که ناگزیر برای سرو صورت درادن به این قضیه با مشاور مورد اعتماد خود،میرمومن ایزد خواستی، به کنکاش نشست وهردو تصویب کردند که در لیالی احیاءکه مسلمانها در مساجد شب زنده داری می کنند وبابیها با اطمینان ازاین سرگرمی به ملاقات حضرت باب می روند،به بیت مبارک هجوم برده وهرکس را که در آنجا می یابند بعلاوه کتب ونوشتجات همه را به اداره حکومتی ببرند. میرمومن غروب بین نوزدهم وبیستم ماه رمضان را برای این اقدام مناسب دانست وازاین رو به عبدالحمید خان داروغه دستور داد که ضمن زیر نظر گرفتن کوچه شمشیرگرها، ازپشت بام خانه همسایه به داخل بیت مبارک وارد شود وبابیها را توقیف نمایدی.

ص ١٧٠
در این مورد یعنی هجوم به بیت مبارک،دستگیری حضرت باب وبالاخره خروجشان ازشیراز دونامه به خط حاجی میرزا ابوالقاسم اخ الزوجه حضرت باب در دست است که خطاب به حاجی میرزا سیدمحمد که درآن زمان دربوشهر اقامت داشته اند نوشته وماوقع را گزارش نموده اند.دراینجا نامه های حاج میرزابوالقاسم را که بالصراحه زمان،محل ،چگونگی ومدت توقیف وبالاخره خروج حضرت باب را

ازشیراز روشن می نماید اساس قرار داده وبه آنچه درتاریخ حیات سرکارمنیره خانم،تاریخ نبیل، تاریخ امری فارس وتاریخ جدید نیز آمده است. اشاره می کنیم.
گرچه مآخذ مندرجات این تاریخها همه نقل قولهائی است که درخانواده حضرت باب از زبانی به زبان دیر گشته ودرفاصله بعید ازهم به رشته تحریر کشیده شده است، امابرای نسل حاضر تابه دست آمدن اسنادکتبی تازه دیگر مدارکی معتبر بشمار می آیند.
١- نامه مورخ بیستم رمضان ١٢٦٢ هجری قمری:
" قبله وامیدگاه مشروحات بموجب عریضه جات قبل است که مصحوب رمضان حاجی غریب شاه وبعد باتفاق آقامحمد جعفر اخوی حاجی محمد حسن عرض وارسال شده است.مطالب مفصل عرض شده است انشاءالله تعالی بملاحظه شریف رسیده .اعلی رقیمه شریف مورخ بتاریخ ١٣ شهر رمضان بود الیوم شرف وصول پذیرفت ازظهور سلامت مزاج شریف مشعوف گردید حمد خداوند را بعمل آورده .خط بمبئی که سواد آن جوف بود رسیدملاحظه گردید حقیقت هواسی (حواسی)ندارم که بتوانم بعضی مطالب دیگر هم لازم دارم عرض نمایم مختصر می نمایم ...
ازاصفهان هم که ...چون خبرناخوشی اصفهان هم هست احدی وجه نمی دهد برات یزد یا اصفهان بگیرد....٣٥
اخبارناخوشی یزد را در عریضه جات قبل به تفصیل عرض شد ونوشتجات یزد را سابق فرستادم هنوز که رفع نشده آقامحمد صادق طهرانی نوشته بود البته می توانم بدون اغراق بگویم نصف خلق ازاین ناخوشی تلف شده اند اطراف وراه ها و بلکات فارس هم ازمرودشت که ده فرسخ است بهم رسیده درکمال طغیان خلق هم منتظرندکه عنقریب درشهر بهم برسند...
دیگر چندی قبل مذکور گردید آن صاحب تشریف می آورند قبل از ماه مبارک هم حرف بود اثری بظهور نرسید علی النقد که دیگر تشریف آوردن آن صاحب را لازم می بینم توقف دراین شهر مشکل شده است ازحقیرو صاحبی ام حاجی میرزا سید علی هم پاره کارها برنمیاید شهری دشمن ودوستش بهم نمی رسند واگر برسند هم

ص ١٧١
حاجی میرزا ابوالقاسم برادر حرم مبارک
میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک

ص ١٧٢
در خفا است حاجی عبدالحسین بعد از رفتن صاحبی ام حاجی میرزا حسنعلی پاکشیدند بلکه سابق عرض کردم چه قسم سلوک پیشه گرفتند این اوقات که بنا رابر عداوت به حاجی میرزا علی محمد وحاجی میرزا سید علی گذارنده اند ودرهر مجلس هرچه می خواهند می گویندوهر نسبتی که ازآن بدتر نیست بایشان می دهند بالیشان یک رو کردن هم بملاحظه آن صاحب درست نیست همه را باید شنید وتامل کرد ونشنیده پنداشت... شخص ازشهری می شنود ازاین هم بشنود سهل است خلاصه سابق حمایت نبود اهانت هم نبود حال به اهانت هم رسیده است .
میرمومن ایزد خواستی هم که حال همه کاره است ومالک الرقاب همه خلق است بنای عداوت را باحاجی میرزا علی محمد گذارده وچنین هم واقع شده هروقت که صاحب کار وصاحب اختیار ٣٦ بدخاطر است تاوقتی که باز عود به اندران (اندرون) بکند خلق همه همه اهل دنیا هستند وچشمشان برچهار...معلوم است اهل دنیا هم چنانچه سابقین با ائمه علیهم السلام نمودند هرچه می کنند... ... ... که میدانید برچند قسم است چنانچه همیشه اوقات بوده است ... ... (مبارک) رمضان بود آقا میر نزد صاحب اختیار ... ...
... ...
... ...رضا جوئی آقای خود وآقامیر شش ساعت ازگذشته (؟) ... ... به خوانه(خانه)٣٧ بندهگان(بندگان)خدا خوابیده بودند بیدار می شوند می بینند ازبام خوانه (خانه)... ....ودیده‌اید که بام وپیشبام فاصله ندارد اگر بخواهم ازحالت بنده گان (بندگان)خدا خصوص حضرات ... ...

که نمی توانم هرکس دیدشمه مقدمه کربلا را وچنانچه عبدالحمید خان خودش
اعتراف کرد که فرق میان من وشمرچه شد من که محکوم بودم البته آنهم چنین
بوده که کافر اگر می دید دلش برحالت اینها می سوخت آن شب اهل کوچه همه
برخواسته (برخاسته)هنگامه وغریوی درشهر ازآه وناله برپا شد خلاصه به این
حالت همین قدر فرصت دادند که رخت حاجی پوشند وآن را بردند ازاول که بد
سلوک بوده کرد حاجی هم ازخود کشیده آنچه خواسته بود گفته بود نوشته جات
چند هم ازحاجی از خوانه (خانه)ایشان بردند باالخره (بالاخره)دوساعت به صبح
مانده باز عبدالحمید خان ایشان را آورد وازحقیر قبض ضمانت نامچه گرفت که حکم
شده است اجلاس بکنند وجماعت ملاکه همه معاندین هستند حاضر شوند وگفتگو
نمایند دیگرچه بگذرد خداوند عالم است .والده آن صاحب ۳۸ که این خوانه (خانه)
بوده اند هنوز هم نگذاردمر مطلع شوند لیک همشیره آن صاحل ۳۹ وهمشیره حقیر ۴۰
بسیار بداحوالند خداوند انشاءالله حفظ نماید باری بااین چنین مردم که همه شهر
مخبر شدند بلکه غالب مطلع ازحالت زنها شده اند که می دانند دیشب الا(الی)

ص ۱۷۳
حال افتاده وقوه حرکت ازآنها برخواسته (برخاسته)شده است یک نفر ازهیچ قسم
مردم نیامد بگوید برشماچه گذشته است نه خویش نه بیگانه ونه آشنا.خلاصه
زندگی درچنین ولایتی بسیار صعب است البته بزودی تشریف آورده هرچه کردنی
هستید بکنید بلکه چهار روزی چهار نفری ازشما شرم کنند وقسمی شود دست
عیالمان را بگیریم وبطرفی بروی شخصی دربلاد کفر بسر برد چنین قسم ظلم ها بر
آن وارد نمی آید زیاده حالت عرض عریضه ندارم فی ۲۰شهر رمضان ۱۲۶۲.
داروغه هم با اینگونه سلوک توقع تعارف ومطالبه قلغ (قلق)میکند ببینید
چه خبراست ."
مفاداین نامه روشن می سازد که هجوم عبدالحمید خان ومامورین دولتی در
نیمه شب بیستم ماه رمضان اتفاق افتاده است وسپس مامورین دوساعب به صبح
مانده یعنی تقریباًچهار ساعت بعد ازدستگیری حضرت باب به همراهی ایشان به
منزل حاجی میرزا ابوالقاسم رفته وبرای اینکه حضرت باب باکسی مراوده و
معاشرت ننماید ازوی ضمانت گرفته اند. به این ترتیب یقین است که صبح روز
بیستم ماه رمضان حضر باب پس ازیک توقیف چند ساعته آزاد شده اند
۲- نامه مورخ هشتم ذی قعدةالحرام ۱۲۶۲ هجری قمری
" قبله وامیدگاها دام عمره العالی
عرض می شود که عمده مطلب وزبده مقصد سلامتی وصحت مندی وجود
مسعود شریف آن صاحب است سلمه الله تعالی.
وثانیاًعرض می شود که مشروحات به نهج عرایض قبل است که باتفاق هر
قاصد وقافله معروض داشته انشاءالله تمامی ازنظر انور شریف گذشته خواهد بود از
کیفیت رفتن حاجی میرزاعلی محمد بدون اطلاع حقیر سابق به تفصیل مطلع
گردیده اند.بعد ازاطلاع کدخدا ٤۱ ازرفتن مشارالیه در صدد تفتیش برآمد که کجا
رفته است چون معلوم نبود باکی بوده وبکجا رفته است ازپیدا شدن آن مایوس
شده ازراه اینکه مبادا بخودش اذیت برسد حاجی میرزا سیدعلی را متهم نمودکه
بایشان سپرده است .حاجی میرزا سید علی که اطلاعی نداشت تشویش نمودکه مورد
اذیت وآزاری بشود روانه کربلای معلی ٤۲ گردید.کدخدا دستش ازهمه جابریده شد
حلال زاده ها٤۳ هم حلال زاده گی (حلال زادگی)کردند حقیر را متهم نموده که سپرده
به بنده بوده سرکار حاحب اختیار جمعی فراش معین نمودند که حقیر را برده باشند
باوجود ضعف وبی حالی زیاد چشم درد شدیدی هم عارض شده باالاخره بنده را
بحضور بردند ازآنجائی که لطف خداوندی همیشه اوقات شامل احوال بوده است بر
همه کس ظاهر شدکه کسی را بحقیر نسپرده بودند کذب آنها ظاهر شد آخرالامر

ص ۱۷٤
خواست حقیر رانگاه دارد صاحبی آقا محمدصادق ضمانت نمود حال که درخانه
هستم چشمم بشدت درد می کند سابق مبلغی متضرر اینکارشدم حال هم باید مبلغی

متضرر شوم نمی دانم عاقبت چه خواهد شد تقدیر خدائی چه چیزاست بجز تسلیم و رضا وتوسل به ائمه هدی وتوکل بلطف خداوند چاره نمی باشد.حال باکمال ضعف ودرد چشم درخانه می باشم تابعد خدا عالم است چه خواهد شد.
حاجی سبز علی از قزوین مراجعت نمود خط حاجی میرزا ابوالقاسم ٤٤جوف است علی شمس هم ازیزد واردگردید امانت حاجی ملا محمدتقی وحاجی محمد صادق ارسال خواهد شد.انشاءالله الی حال بیرون تشریف آورده اید چشم براه وصول مقدم شریف هستم انشاءالله عنقریب شرفیاب خواهم شد.
خطوط یزد وقزوین جوف است به مطالعه شریف خواهد رسید زیاده مصدع نمی گردد همواره احوالات سلامتی وصدمات وارده را الی زمان درک فیض خدمت مرقوم فرمائید فی ٨ذی قعدةالحرام سنه ١٢٦٢...
مطاعی حاجی سیداحمد اصفهانی تشریف دارند دعا می رسانند امانتی نزد آقازین العابدین اصفهانی فرستاده که به آن صاحب برسد انشاءالله الی حال رسیده باز یافت فرموده اید رسیدمرقوم درید وارسال بمبئی حواله حاجی محمدکریم نمازی فرمائید."
ازنامه فوق یعنی نامه دیگر حاجی میرزاابوالقاسم برمی آید که درفاصله چهل وهشت روزی که ازتحریر میان این دونامه گذشته است،حضرت باب بدون اطلاع خانواده ازشیراز خارج شده اند ودرطول همین روزها مرض وبا به شیراز رسیده،حاجی میرزا ابوالقاسم به وبا مبتلاگردیده است،ناخوشی کشتار نموده و سپس تحفیف یافته وهمین موضوع به حسین خان فرصت داده است که دوباره به سراغ حضرت باب برود وتصمیم بگیردکه فتوای قتل راکه پیش ازدستگیری ایشان وشیوع مرض وباصادر شده بود به موقع اجراء بگذارد و وقتی ازیافتن ایشان نومید می شود حاجی میرزا ابوالقاسم رادرحال نقاهت ورنجی که ازدرد چشم می کشیده اند،احضار نموده حضرت باب رامطالبه می کند.چون حاجی ازاتهام پنهان کردن ایشان برائت حاصل می کند قصد توقیف نامبرده را می نمایدو بالاخره در ازاءعدم تحویل حضرت باب،وی را به سپردن ضمانت ناگزیرمی سازد.
ازخال اصغر نیزنامه ای در دست است که مضامین آن دلالت براین دارد که پس از واقعه توقیف حضرت اعلی توسط مامورین داروغه تحریر شده است.ازنامه روشن است که خال اصغر دراین زمان هنوز درباره صحت ادعای حضرت باب مشکوک بوده وضمناًدراین نامه به فساد میرزا ابراهیم نیز اشاره شده است .خال اصغر خطاب به خال اکبر می نویسد:

ص ١٧٥
"هوالله قبله وامیدگاها چنانچه از طریق مرحمت جویای احوالاتم بوده باشید سه چهار روز قبل را بحمدالله والمنة متعلقان زنده مراجعت بشهر کردم ٤٥ ولیک چه زندگی که ازحیات خود بیزارم درهنگامی که خواستم ازمنزلی که بودم روانه شهر شوم قاصد شیراز وارد گردید ازمطالعه نوشته جات شیراز همینقدر مطلع گردیدم که سانحه رو داده ٤٦ وارد شهر گردیدم ازقرار تقریر قاصد ونوشته جات مردم مشخص گردید چه قیامتی برپاشده بوده است گویا شهر یزد رابر فرقم زدند احوای دارم که نمیدانم تصور به احوال خود بفرمائید احوال حقیر را خواهید فهمید ماها کوجا(کجا)این اوضاع کوجا(کجا) نمیدانم چه حکایت است عاقبت این امرچه خواهد بود برصاحبی ام ٤٧ که آنچه فوق طاقت ایشان بوده است وارد آمده.بنده خدا حاجی میرزا علی محمد٤٨ که هنوز بدست اهل ظلم گرفتار بوده است تصور احوال این زن های بیچاره دست وپا شکسته راکه می نمایم هوش ازسرم می رود آیا بر ایشان چه گذشته (و)می گذرد ازقراری که مشخص شده معین (و)یاوری هم ندارند بهیچ وجه بلکه اشخاصی که سابق محبتی بااو می نمودند حال اعدا عدو می باشند حاجی محمد خلیل کاغذی نوشته بود نسبت چند باین بنده خدا داده بود ٤٩که نمی دانم اگر چه صاحبی حاجی عبدالحسین و)حاجی محمد خلیل هم صورت ماها هستند در احوالات این بنده خدا بلی چیزی که هست آقامحمد ابراهیم ٥٠ ازخدا بی خبر مغوی ایشان است آنچه معلوم گردیده فساد این فقره ازآقامحمدابراهیم بوده است بلکه کسی صریح نوشته بود به حقیر که اوسعایت کرده بوده است نزد صاحب کارکه

اذیت به صاحبی ام رسانیده اند خلاصه نمی دانم ماها عجز داریم که بتوانیم فهمید
این حکایت هاراهمین قدر می بینم اشخاصی چند که آقامحمد ابراهیم ادنی شاگرد
ایشان نمی شود مثل آخوند ملاعبدالخالق وبعضی دیگر که خود را ازآخوند بهتر
میدانند ریا تصدیق کردند یا متوقف هستند درمقابل هم جمع دیگر مثل آن اشخاص
تکذیب دارند سایر ملاها که ازطریقه مرحومان شیخ وسیدباخبر نمی باشند آنچه
بگویند حق دارند فهم کلام اوها(آنها)را ندارند بلکه سررشته از طریق آنها ندارند
باری متحیرم که عاقبت چه خواهد شد ازقرار نوشته آقامیرزا ابوالقاسم مبالغی
ضرر واقع شده بوده دراین مقدمه وهنوز هم ملاها اجماعی داشته اند می خواستند
یک رای شوند فتوای قتل بنویسند نمیدانم اگراز راه دین داری به این قسم اذیت
می رسانند که خدا ایشان را اجر بدهد واگر اغوای شیطان است که جزای ایشان
همین بس که اذیت به ذریه رسول ص می رسانند آقا محمد ابراهیم آن اوقات که
شیراز بودم چون خود را نسبت به مرحوم شیخ وسید می داد ملعون ومردود سایر
بود حال دیگر نمی دانم چه مذهبی را اختیار کرده خلاصه جزای عمل هرکس با
خداوند است.ازحاجی میرزا علی محمد اشهدبالله نمی توانم فهمید چه احوال دارد

ص ۱۷٦

(و)چه می گوید۵۱ ولیک احوالات همه ماها معلوم است که غرض (و) مرضی هرگز
نداشتیم (و) نداریم نمیدانم مشیت الله برچه قرار گرفته است که دراین اوقات باین
قسم شدائد وبلاها گرفتار شده ایم بلکه مورد طعن ولعن مردم هم هستیم حقیر
که چاره نمی توانم بفکرم هم چیزی درنمی آید مگر اینکه توسل به خداوند واجداد
طاهرین سلام الله علیهم که هرگاه درواقع این بنده خدا برباطل است خداوند تفضلاً
هدایت فرماید اورا وهرگاه دیگران محض هوای نفس این قدر اذیت می رسانند
خدا اوها (آنها)راهدایت فرماید.
قلمی فرموده بودید که خیال تشریف آوردن به شیراز داشته اید نمیدانم این
حکایات که واقع شده مخل تشریف آوردن شما است یامقوی تشریف آوردن است
هرگاه مصلحت است تشریف می آورید بلکه زودتر بشود تشریف آورده باشید بلکه
بتوانید چاره کرده (کذا) باشید که آتش این فتنه خاموش شود بااوضاعی که
مطلع گردیدم چنین می نماید که عن قریب همه ماها تمام شویم جان آن بنده خداهم
ازمیان رود وباچنین احوالی درحیرت هستم که آیابرحق می شود آنچه می شود
یابر باطل. دیگر مختارید زیاده چه بنویسم که اشهدبالله حالتی واحوالی باقی
نمانده که بگویم یابنویسم لا ان شعور(لاعن شعور)حرکتی می نمایم باوجود این
همه مصیبت وگرفتاری اخبار ناخوشی شیرازبلکه الی کازرون رسیده خط که ندارم
می گویند در شیراز شیوئی (شیوعی)داشته نمی دانم چه برسر بی چاره هاآمده باشد
درحیات باشند یاتلف شده باشند جوش واعراض بخصوص باعث ناخوشی وباء
می شود این بی چاره ها که غرق دربحرغم و غصه هستند نمی دانم عاقبت چه بر
سرشان بیاید خداوند بفضل وکرمش تفضل فرماید ترحم فرماید ازماها که
پست ترین وضعیفترین بنده گان (بندگان)خدا هستیم چه می آید زیاده چه نویسم
البته درنوشتن دوکلمه احوالات سلامتی خود وسایرین که درخدمت می باشند
کوتاهی نفرمائید.
بی نهایت مشوش ومضطرب هستم ازحکایت ناخوشی .خداوند بفضل و
کرمش رفع فرماید ازجمیع بلاد ناخوشی را.
طهران - قزوین - یزد این طرف ها واگذارده .حال شیراز وکرمان می گویند
شدت دارد خدا حفظ فرماید!"
اکنون پس ازنقل این سه مکتوب شایسته است که دراینجا اقوال مختلفه در
مورد واقعه توقیف حضرت باب را مطالعه کنیم .
حاجیه مریم سلطان بیگم
حاجیه مریم سلطان بیگم از زبان عمه خود ۵۲ چنین تعریف می کنند:
" درآن شب هیچکس ازآشنایان حضرت باب به منزل ما نیامد وایشان بعد

ص ۱۷۷

از افطار وتلاوت ادعیه ومناجات در روی پیش بام بیت خوابیده بودند تقریباًشب از نیمه گذشته بود که یکمرتبه صدای پای چندنفررا که‌از پشت بام خانه همسایه به پائین می جستند مارا ازخواب بیدار کرد حضرت باب فرمودند من بداخل حیاط بحضور والده ایشان بروم ومعلوم شدکه فراش های عبدالحمید خان بخانه ماهجوم آورده اند.من ازحیاط صدای حضرت باب را می شنیدم که باتشدد وتعرض باآنها صحبت می کردند٥٣ ومی گفتند بچه حقی در نیمه شب واردخانه من شده اید واهل عیال من را بزحمت انداخته اید.عبدالحمیدخان که حتی مجال پوشیدن لباس به ایشان نمی داد می گفت بماخبر رسیده که جمعیتی درخانه شما هستند ومابحکم صاحب اختیار برای توقیف آنها آمده ایم .به اومی گفتندحال که می بینید کسی در اینجانیست ازاین جابروید ولی آنهادست بردارنبودند .ازپله هاپائین آمدندتمام گوشه وزوایا وزیرزمینی ها را کاوش کردند چون هیچ کسی را نیافتند هرچه از نوشتجات بود جمع کردند وباحضرت باب بردند.

والده ایشان خیلی متوحش ومضطرب شده بودند واندامشان می لرزیدو با عبدالحمید خان بالحن خشونت آمیزی اعتراض می فرمودند وهم التماس می کردند که صدمه ای برحضرت باب وارد نیاید.

زاری وبیقراری والده حضرت باب وحزن واندوهی که درآن شب ازنحوه سلوک وظلم عبدالحمیدخان وهمراهانش بمادست داد به توصیف درنمی آید،تمام همسایه ها واهالی محله درآن نیمه شب ازسروصدای فراش ها به کوچه ریختند وهرکس بنوعی به زبان همدردی وتفقد مارا تحقیر وسرزنش می کرد ماهم بغیر ازگریه وزاری کاری ازدستمان ساخته نبود.

بعداًکه به منزل تشریف آوردند اطلاع پیدا کردم که سحرهنگام ایشان رابه خانه برادرم ٥٤ برده اند وازاو تعهد گرفته اند که باکسی اجلاس وآمیزش نداشته باشند.

مدتها بود که غالب شبهادروقت فراغت حضرت باب برای من ذکرمصیبات وبلاهای وارده براهل وعیال حضرت سیدالشهدا را بیان می فرمودند وطوری آن داستانها را عنوان می کردندکه من خودم رادرآن محیط می دیدم.بعدازاینکه آن واقعه پیش آمد فهمیدم که قصد حضرت باب ازتعریف آن داستانها ایجاد روح استقامت وپایداری درمقابل مصائب درمن بوده است ولیکن والده حضرت باب تاب تحمل آن حکایات را نداشتند.بعد ازدوسه روز شنیدیم که علماءحکم قتل حضرت باب را صادر کرده اندولی گفته اند باید تاخاتمه ماه رمضان این حکم بتاخیر بیافتد وبعد از انقضاء آن ماه ایشان رادر شیراز به قتل خواهند رسانید.
به روی ماتمام راههابسته شده بود وهیچکس نبودکه دست یاری بسوی ما

درازکند ومثل این بود که تمام اهل شهر باما سرجنگ ودعوا دارند.اخبار کوچه وبازار بسیار مهیب وموحش بود.کسی نبود که ازدرخانه وارد بشود واز صورتش آثار بهت وحیرت ظاهرنباشد همه دچارحیرت وسرگردانی بودیم.حاج میرزاسید علی که چوب خورده وخانه نشین بود به اسم زیارت کربلا پنهان شده بود وکسی ازاوخبر نداشت،برادرم حاجی میرزا ابوالقاسم بقدری برافروخته وعصبانی بود که کسی جرئت نداشت بااوصحبتی کند وکاری هم نمی توانست بکند زیرا تمام شهر به دشمنی برخاسته بودند.حاجی میرزاسید محمد در بوشهر وحاجی میرزا حسنعلی دریزد دنبال کارهای خودشان بودند وبکلی از این ماجراها بدور می زیستند. کسی که می سوخت واشک می ریخت والده وجده حضرت باب ومن بودیم که راه بجائی نداشتیم.

سه چهار روز ازگرفتاری وتوقیف حضرت باب به آن وصف نگذشته بود که ناخوشی وبا درشهر شیراز شیوع یافت وطوری باسرعت تمام شهر وبلوک اطراف شهر رادر برگرفت که برای کسی مجالی نگذاشت که در صدد شهادت حضرت باب برآید،ازهیچ خانه‌ای نبود که صدای ضجه وزاری بلند نباشد ودرهیچ کوچه ای نبود که عمله موت درآمد ورفت وحمل اجساد مردگان نباشند. مردم مثل برگ درخت برروی هم می ریختند ومساجد وتکایا پراز اجساد وبازدگان بودکه مجال

دفن آنها فراهم نمی شد.
خبرآوردند که حسین خان واعضاء حکومتش ازشهر فرار کرده اند وملاها یادر سوک عزیزانشان به ماتم نشسته اند ویا مشغول کفن ودفن اموات هستند، دکاکین وبازارها بسته شده وکسی جزآنها که اجساد را به قبرستان حمل می کنند درکوچه نیست ومی گفتند نصف مردم شیراز ازناخوشی وبا مرده اند.درخانواده ما فقط برادرم وباگرفت وحالش خیلی سخت بود ولی کس دیگری به این ناخوشی گرفتار نشد.درآن حالت اضطراب و وحشت که ازهمه کس وهمه چیز مایوس بودیم وامید نجات نبود یک روز قبل ازآفتاب حضرت باب به منزل آمدند وفرمودند من امشب باید ازشیراز بروم ولی نفرمودند به کجا وهمه مارا دلداری وتسلیت دادند ویک صفحه دعا به خط خودشان نوشتند ومقداری ازمهرهای خودشان را بر روی کاغذ زدند واطمینان دادند که همیشه بامن خواهند بود ودستوردادند که چند دست لباس زیر ویک ارخلاق وکلیچه برای ایشان حاضر نمایم.
نسبت به والده وجده شان خیلی محبت نمودند وبه آنها اطمینان دادند که در تمام حال درحفظ وپناه خداوند مصون ومحفوظ می باشند.بعد ازاینکه ناهار میل نمودند،به منزل آقامیرزا زین العابدین رفتند ونزدیک غروب آفتاب به خانه آمدند،بعد از اداءنماز مغرب وعشاء که هوا تاریک شده بود ماراترک نمودند و

ص ۱۷۹
این آخری دیدار من و والده وجده حضرت باب با ایشان بود."
نبیل اعظم :
وقتی که داروغه حضرت باب وسیدکاظم زنجانی را توقیف کرد وبه بازار رسید دید صدای داد وفریادمردم بلنداست گویا مصیبتی سخت نازل شده وبهر طرف نگاه می کردید تابوت ازپی تابوت است که مردگان را به قبرستان می برد و پرسیدچه خبر است گفتند مرض وبا بروز کرده وصدها نفر تلف شده اند وتمام شهر مضطرب می باشند وبه خدا متوسل شده اند که خداوند آنها را نجات دهد.
داروغه ترسید وباشتاب به نزد حسین خان رفت دربان دارالحکومه گفت هیچکس این جا نیست صاحب اختیار فرار کرده وتمام اهل خانه اش مبتلا به وبا شده اندودو نفر کنیز یک نفر نوکزش را وبا به هلاکت رسانیده وخودش بقدری با عجله فرار کرد که مجال دفن این اموات را ننمودوبابعضی ازعائله اش به باغ تخت عزیمت نمود.
دراین وقت عبدالحمید خان تصمیم گرفت حضرت باب را به منزل خودش ببرد ودرآنجا توقف کنند تاازحسین خان خبری دریافت نماید وقتی به خانه رسید ملاحظه نمودکه یگانه پسرش ۵۵ به مرض وباگرفتار ومشرف به مرگ است.به اقدام حضرت باب افتاد ودرحالی که به ایشان قسم می داد که ازسرتقصیراتش بگذرند،استدعا می کرد که برای شفای پسرش عد کنند.رجای وی پذیرفته شد و بیمار ازمرگ نجات یافت .عبدالحمید خان متنبه گردید وبه حسین خان نوشت که مردم شهر بواسطه ظلم وستمی که درحق این سیدمجری شده است تلف شده اند دست ازآزار واذیت اوبدار اوهم جواب داد ایشان را رهاکن که بهرجامی خواهند بروند وبه این طریق حضرت باب مستخلص شدند وبعد به این موضوع متذکر می شودکه حضرت باب سید کاظم زنجانی رابه منزل خال اعزام داشتند وایشان را به منزل عبدالحمید خان احضار نمودند وتمشیت امور زندگانی والده وحرم وسایر امور مربوطه را به ایشان تفویض نموده وه راه اصفهان رفتند.
میرزا حبیب الله افنان (تاریخ امری فارس):
" باری پس ازاینکه ناخوشی وبا قدری تخفیف پیدا می کند ومردم متواری فرای مراجعت به شهر می نمایند ازجمله حسین خان بوده،حضرت را ازعبدالحمید خان می طلبد. عبدالحمید خان جواب می دهد چون ناخوشی بی نهایت شدت داشت عیال واولاد من هم مبتلا بودند قدرت نگاهداری ومحافظه نداشتم ایشان رفتند منزل خودشان .حسین خان متغیر شده عبدالحمید خان رابا ده فراش مامور می نماید که بروند وحضرت را درمنزل یاهر جا که تشریف داشته باشند در ارگ ایالتی حاضر نمایند. درمنزل حضرت که می روند ایشان را نیافته این جمعیت یک سر

ص ۱۸۰
می رود منزل حضرت خال ٥٦ ایشان هم تشریف نداشتند.درآن وقت شخص معتبر معروف درآن سلسله جلیله مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم که پسرعموی والده حضرت واخوی حرم مبارک بودند مامورین می روند درب منزل ایشان از قراری که والده ۵۷ مرحوم والد۵۸ که اخت حرم باشند ذکر می نمودند عنوان می داشتندکه قبل ازظهر بود ومرحوم اخوی یعنی جناب حاج میرزا ابوالقاسم مبتلا به ناخوشی وبا بودند به در بستر ناتوانی آرمیده ناگاه دیدیم بشدت درب منزل را می کوبند اهل منزل همه مضطرب شدیم فیروز که سیاه خانه زاد بود رفت در را باز کرد یک دفعه وبدون خبر عبدالحمید خان داروغه وفراش ها باجمعی رجاله صحن خانه را پرکردند هنگامه غریبی درگیر شد منزل را کاوش کردند حضرت را نیافتند پس ازیاس آمدند سر رختخواب محروم اخوی بحال ابتلاءایشان را دوش کرده می برند نزد صاحب اختیار حسین خان که جناب حاجی میرزا ابوالقاسم را می بیند بنای تشدد می گذارد ودر نهایت غضب می گوید: سید باب کجاست؟ جواب می فرمایند من نمی دانم من مبتلای وبا بوده ام وهنوز هم مبتلاهستم خبری ازایشان ندارم سخت گیری واذیت زیاد کرده بالاخره پانزده روز مهلت می گیرد که پس از پانزده یوم یا حضرت را تسلیم نمایند یا پانزده هزارتومان پول بدهد.مجبوراًقبول می فرمایند ازجناب حاجی ضامن می خواهد،حاجی محمد صادق اصفهانی ۵۹که درآن وقت اوهم از تجار معروف ومعتبر وباجناب حاجی نهایت رفاقت راداشته ضمانت می نمایند منزل تشریف فرما می شوند پس ازانقضاءپانزده یوم که التزام داده بودند فراش می فرسند حاجی را در ارگ درحضور حسین خان حاضر می نمایند وبه سختی مطالبه حضرت یا پانزده هزار تومان پول را می نماید آنچه مرحوم حاجی التماس می کند وقسم می خورد که خبری ازایشان ندارم برشدت غضب حسین خان می افزاید به مرحوم حاجی ضعف دست می دهد درهمان حینی چاپار اصفهان که مرحوم معتمدالدوله فرستاده بود می رسد که حضرت باب در اصفهان هستند .حسین خان می بیند دیگر نمی تواند مزاحمتی ایجاد کند هزار وپانصد تومان ازمرحوم حاجی گرفته ایشان را مرخص می نماید"

میرزا حسین همدانی (تاریخ جدید):٦٠

"در همان بین محض تنبه مردمان جاهل وغافل دریای غضب الهی متلاطم و مواج گردیده وبای شدیدی محروسه ایران را احاطه نموده ونهایت شدتش در شیراز بود وجمع کثیری تلف شدند ومضمون حدیثی که وارد شده وازجمله علائم ظهور شمرده اند طاعون ابیض وطاعون احمراست .طاعون ابیض که وبا بود مشاهده نمودند وطاعون احمر که مراد از خونریزی بود درمازندران وزنجان ونیریز ظاهر گردید. باری پسر عبدالحمید خان داروغه مبتلا به ناخوشی وبا ومشرف به موت

ص ۱۸۰
می روند منزل حضرت خال ٥٦ ایشان هم تشریف نداشتند .درآن وقت شخص معتبر معروف درآن سلسله جلیله مرحوم حاجی میرزاابوالقاسم که پسرعموی والده حضرت واخوی حرم مبارک بودند مامورین می روند درب منزل ایشان ازقراری که والده ۵۷ مرحوم والده ۵۸ که اخت حرم باشند ذکر مینمودند عنوان می داشتند که قبل از ظهر بود ومرحوم اخوی یعنی جناب حاج میرزا ابوالقاسم مبتلابه ناخوشی وبا بودند و در بسترناتوانی آرمیده ناگاه دیدیم بشدت درب منزل را می کوبند اهل منزل همه مضطرب شدیم فیروز که سیاه خانه زاد بود رفت در را بازکرد یک دفعه وبدون خبر عبدالحمید خان داروغه وفراش ها باجمعی رجاله صحن خانه را پرکردند هنگامه غریبی درگیر شد منزل را کاوش کردند حضرت را نیافتند پس از یاس آمدند سر رختخواب مرحوم اخوی بحال ابتلاءایشان را دوش کرده می بردند نزد صاحب اختیار حسین خان که جناب حاجی میرزا ابوالقاسم را می بیند بنای تشدد می گذارد ودر نهایت غضب می گوید: سید باب کجاست؟ جواب می فرمایند من نمی دانم من مبتلای وبا بوده ام وهنوز هم مبتلا هستم خبری ازایشان ندارم سخت گیری واذیت زیاد کرده بالاخره پانزده روز مهلت می گیرد که پس ازپانزده یوم یاحضرت راتسلیم

نمایند یا پانزده هزارتومان پول بدهد.مجبوراً قبول می فرمایند ازجناب حاجی ضامن می خواهد،حاجی محمد صادق اصفهانی ۵۹ که درآن وقت اوهم ازتجار معروف ومعتبر وباجناب حاجی نهایت رفاقت را داشته ضمانت می نمایند منزل تشریف فرما می شوند پس از انقضاءپانزده یوم که التزام داده بودند فراش می فرستد حاجی را در ارگ درحضور حسین خان حاضر می نمایند وبه سختی مطالبه حضرت یا پانزده هزارتومان پول را می نماید آنچه مرحوم حاجی التماس می کند وقسم می خورد که خبری ازایشان ندارم برشدت غضب حسین خان می افزاید به مرحوم حاجی حالت ضعف دست میدهد درهمان حین چاپار اصفهان که مرحوم معتمدالدوله فرستاده بود می رسد که حضرت باب در اصفهان هستند. حسین خان می بیند دیگر نمی تواند مزاحمتی ایجاد کند هزارو پانصد تومان از مرحوم حاجی گرفته ایشان را مرخص می نماید ."

میرزا حسین همدانی (تاریخ جدید):

" درهمان بین محض تنبه مردمان جاهل وغافل دریای غضب الهی متلاطم و مواج گردیده وبای شدید محروسه ایران را احاطه نموده ونهایت شدتش در شیراز بود وجمع کثیری تلف شدند ومضموم حدیثی که وارد شده وازجمله علائم ظهور شمرده اند طاعون ابیض وطاعون احمراست. طاعون ابیض که وبا بود مشاهده نمودند وطاعون احمر که مراد ازخونریزی بود درمازندران وزنجان ونیریز ظاهرگردید. باری پسرعبدالحمید خان داروغه مبتلا به ناخوشی وبا ومشرف به موت

گردید مشارالیه ملتجی به آن حضرت شد دعا فرمودند فوراًشفا یاف وعبدالحمید خان ازملاحظه آن نوع قدرت باطنی متنبه گردید عرض کرد بهرجائی که خاطر مبارک مایل باشد بخواهید تشریف ببرید من ممانعت ندارم بلکه هرقدر ازدست من برآید وبتوانم خدمتگزاری می نمایم."

خروج حضرت باب از شیراز

" حضرت باب آقا محمد حسین اردستانی راکه ازجمله اصحاب بود طلبیدند و پنجاه تومان به ایشان تحویل نموده وفرمودند به میدان مال فروش ها بایدبروی و سه راس اسب به علامت معین بخری وپس ازخریدن به حافظیه ببرو خبر بده .آقا محمدحسین ازتعیین علامت اسبها متحیر ومتفکر می شود وخیال می کند که اگر موافق علامات معینه سه راس اسب به این زودی پیدا نشود وبه پنجاه تومان ندهند چه بکنم وجهت معین نمودن علامات مخصوصه مبنی برچه حکمتی است .به میدان مال فروش ها رفتم وسه راس اسب باهمان مشخصات به پنجاه تومان خریداری کرده به حافظیه بردم وآن حضرت هم به حافظیه تشریف فرما شده عازم اصفهان گشتند"٦١

باتعمق در مطالبی که از زبان حضرت حرم نقل شده ومضمونی که ازقول زهرابیگم درتاریخ امری فارس آمده است ونیزباتوجه به مدلول نوشته های نبیل اعظم ومیرزا حسین همدانی به این نتیجه می رسیم که حضرت باب پس از استخلاص از توقیف چهار ساعته خویش، قبل از شیوع مرض وبا در شیراز،مجدداً دستگیر شده وضمن شدت آن آزاد گردیده اند وبعد ازاینکه به عموم اصحاب مقیم شیراز ازجمله آقاسید حسین کاتب، ملاشیخ علی عظیم وملاعبدالکریم قزوینی امرنموده اند که به اصفهان بروند،خود نیز به صوب آن شهر عزیمت فرموده اند ضمناًدرهمان روزها کتاب وصیت خود را نیز مرقوم وحاج میرزا سیدمحمد خال اکبر وحاج میرزا سید علی خال اعظم را به وصایت ازخود مسئول تمشیت امور تجاری وزندگانی عائله خود نموده وامور مربوط به بیت مسکونی خودشان را به خال اعظم مرجوع داشته اند.

الواح ،اسناد ومکاتیب

۱- لوح ملاعبدالخالق یزدی

۲- لوح درخصوص خصومتهای میرزا ابراهیم شیرازی،ملاعبدالعلی هراتی وملاجواد

برغانی
۳- نامه میرزا بابای ذهبی
٤- نامه آقاسید حسین کاتب
٥- نامه حاجی میرزا ابوالقاسم به حاج میرزا سیدمحمد خال اکبر (مورخ بیستم رمضان ۱۲٦۲ هجری قمری)
٦- نامه حاج میرزا ابوالقاسم به حاج میرزا سیدمحمد خال اکبر(مورخ هشتم ذی القعده ۱۲٦۲ هجری قمری)
۷- نامه خال اصغر به خال اکبر
۸- وصیت نامه حضرت باب
۹- سورةالرضوان

ص ۱۸۳
۱- لوح ملاعبدالخالق یزدی (خط مبارک)

ص ۱۸٤
رونویس لوح ملا عبدالخالق یزدی
"بسم الله الرحمن الرحیم یامن له الحمد والعزةوماسواه من خشیته یشفقون یا الهی اشهد لدیک فی ذلک الکتاب بماتشهد لنفسک قبل کل شیئی لااله الاانت وحدک لاشریک لک سبحانک وتعالیت عمایصفون واشهد ان ماسواک لن یقدروا ان یعرفوا ذکراًمن نفسک اذا انهم من کلمةالختراع لیوجدون واشهد لمحمد رسولک صلواتک علیه ماقد شهدت فی ذروةالانشاءلنفسه ولایعلم کیف هوالاانت اذ ماسواه من فاضل نوره باذنک یوجدون واشهد لاوصیاءحبییک احرف التوحید ما قد شهدت لانفسهم اذ ماسواهم لن ینالوا بشیئی مماقد شئت لهم وکل لهم خاشعون واشهد للورقةالمبارکةعن الشجرة البیضاء ماقدشئت لهامن العزةوالعصمةلا الهالا انت وکل باذنک من ذکرها لیذکرون ویعبدون واشهد لکل شیئی ماقد احاط علمک ماتحب لنفسک من کل شیئی فی کل شان لا اله الا انت ولایعلم کیف ذلک الا انت سبحانه وتعالی عمایشرکون اللهم انک تعلم مالایعلم احد سواک قد خص نفسک بالعلو والبهاءوالعظمة والکبریاءوالعزةوالسناء وانت تقهر عبادک بماقد شئت لهم فی دار الآخرة بالفناءوالبلاء وتمحص اولیائک بما قد خلقت لهم فی دارالکرامة بالباساءوالضراء فسبحانک اللهم انک تعلم وتشهد حکمی لماقد الهمتنی کلمة البیان واذنت فی القرآن دعوة الانسان وجاءالاذن من عند حجتک فی کل آن قد فصلت حکم ما اردت من خلق الانشاءواهلها فی کتاب محکم وآیات متقن علی شان لایذکره احد من قبلی ثم قد ارسلته علی یدی احب الخلق الیک واولی من اجاب فی مشهد الرابع لدیک الی کل الناس لیمیزالخبیث عن الطیب ولایقول احد لوعرفنی الله آیاته لکنت من الساجدین وانک یاالهی تعلم امری وتشهد ضمیری ماریدت فی ذلک الامرالا دینک الخاص وامرک المستسرو لقد نهیت ممن علم نفسی ذکراسمی وخرجت لحج بیتک خوفاًمن حزب الشیطان انهم کانوا قوماًفاسقین وانک لتعلم حکم ماامرت للعلماءبالورود علی الارض المقدسة لیوم رجعی لنظر عهدک المستسر جهرة وکان الکل من المسلمین و انک لتعلم حکم ماقد سمعت فی ام القری من جحد العلماءورد عبادک المبعدین من اهل ارض المقدسهولذلک رجعت من قصدی ولم اسافرمن هذا السبیل لئلا یقع فتنة ولایذل اهل طاعتک ولایرفع احد من راس احد شعراًبظلم وانک تعلم ما قد رایت فی ذلک الامر وانک علی کل شیئی شهید اللهم ان الامر امرک والحکم حکمک وانی ماقصرت فی آیاتک من بعد ماکنت مقصراًفی کل شان فاحکم اللهم بینی وبینهم بالعدل واغفر للذین تابوا واتبعوا سنتک انک جواد حلیماللهم انک لاتغیر علی قوم نعمتک حتی یغیروا مابانفسهم من حکمک ولذلک قد حرمت علیهم آیات مجدک وطیبات رزقک انهم کانوا قوماًظالمین فسبحانک اللهم

ص ۱۸٥
لما اسفت انتقمت عنهم ولایسئل احد من فعلک وکل لحکمک سائلون اللهم وانک

تعلم کل شیئی وتقدر علی کلی شیئی ولاتفعل بعبادک المومنین الاما هو خیراً
لهم والنک غنی حمید اللهم وانک تقدر ماتشاءبامرک وتقضی الامضاءمایجری
فی ملکک وانک تعلم فی ایام رجعی ماااردت منحکمک ونزلت الی ماانت
اعلم به منی من کتابک بانی مااردت ملک الدنیا ولاالآخرةولاحکم الفتوی بل
اردت الله ربی وحده انه لااله الاهوالعزیز الحکیم اللهم وانک لتعلم حکم ما
اختلف الناس فی الکتاب وماشتبهوا علماءالنار کلمة لاحق بالباطل الی الحکام و
مافعل الظالم بعبادک النجباءالکرام علی شان الذی فارق ظلم الاولین ولایرضی
مسلم علی مسلمل بمثله وماوقع فی الاسلام بشبهه اللهم الیک اشکوا حزنی وبثی
وانک تعلم عظم بلائی وماهی یاالهی الا فتنتک لیضل من تشاءویهدی من
تشاءولمیحص بتلک المصیبة کل الخلق لیمیز السعیدعن الشقی ویاخذ کل نصیبه
من الکتاب ثم الیک یرجعون اللهم ان وعدک فی الکتاب حق وکذلک تولی بعض
الظالمین بعضاًفاحکم اللهم بالعدل بینهم انک قوی عزیزوانی لاعلم یا الهی لو
ایسئل من فتنتک هذه لتجیبنی بان الله ربک قد شاءان یراک بمثل ما اراک وشاء
ان یری وجوه شیعتک بمثل ماراهم وشاءان یری اهلی طاعته مضطری فی الارض
حیران لایقدرون بشیئی من الخوف وهم علی الارض یرتقبون فیا الهی کیف اذکر
بین یدیک مما جری القضاء علی واجری حکم الکتاب فی عبادک فلواردت بذکر
بعضا منها ینشق القلم ویقطع اللوح اناالله ولاحول الا بالله ماشاءالله کان و
الحمد لله رب العالمین فسبحانک اللهم یاالهی عماذکرک بین یدیک ولو لاخوفی
من عبادک الموحدین لیلحوا ویضجوا عند تلاوة تلک الآیات بین یدیک لنشهقن فی
تلک الورقة تلقاءوجهک لاجل هذه المصیبة شهقة اذا بلغت العرش اهتزت واذا
وردت السماءانفطرت واذا نزلت الارض انشقت واذا ذکرت البحر انجمدت واذا
قرئت علی الجبال اندکت واذا کشفت للعابدین یخرون للاذقان سجدا لوجهک لااله
الا انت فبحقک وجلالتک ولاحول ولاقوة الا بک لو لاخوفی من کلمة البداء
بان یجری القضاء ویمضی الامضاءلننعرن فی تلقاءوجهک فی ذالک المقام بنعرة
خسفت الارض باهلها وسعرت الجحیم ومن فیها ونفخت الصور ثم نشرت الارواح
ثم تضع کل ذی حمل حملها ویفر المرءمن اخیه وکل ذی زوج من زوجه
فسبحانک سبحانک لولا امساک قدرتک لی ماینقی الروح فی نفسی اناالله وانا
الیه راجعون اللهم انی اشکوا الیک مما جری القضاءعلی این انت یابقیةالله
تنظرنی ثم تنظرنی این انت یا حجةالله تشهدوجوه احبتک خاشعة بین یدی الجبابرة
این انت یاولی الله تطلب حق شیعتک وتعز الولیائک وتذل اعدائک این انت یا
نورالله فی السموات والارض تری اهل محبتک حیران فی الارض خائفین مرتقبین

ص ۱۸۶
این انت یاوجه الله الذی بک یتوجه الاولیاءالیه اشهد انک تعلم کل شیئی ولایعزب
منک علم شیئی وانک اذا شئت شاءالله لامرد لامرک وکل الیک لینظرون
فسبحانک اللهم یامولائی تعلم حکمی ولقد رفع الیوم الی کتاب من عبدک الذی
انتخبته لعهدک واصطفیته لمحبتک وخصصته بذکر اسمه فی الکتاب فسلم اللهم
علیه وعلی من اتبع امره فی کل شان ماانت اهله انک اهل البهاءوالثناءلااله
الا انت اشهدک بمافصلت فی کتابه علی یدی نفسه وقدعلت آیاتها عن الامثال و
رقت اشاراتها عن الاشباه ولایعلم حقه الا انت وحدک لااله الا انت فسبحانک
الله یا الهی عما ذکرت فی تلقاءوجهک فقرب اللهم مشهده ورویته فان فیها
تسکن القلب ویبرد الفواد فیا شوقاًالی لقائه فالهم اللهم تقدیرک ونصرتک کیف
شئت وانی شئت فانه ناصر لامرک ومرتقب لدولتک ومنتظر لامرک ولاحول و
لاقوةالا بک وانک علی کل شیئی قدیر وسبحان الله عمایصفون والحمدلله
رب العالمین .انتهی"

ص ۱۸۷
۲- لوح درخصوص خصومتهای میرزا ابراهیم شیرازی،ملاعبدالعلی هراتی وملا
جواد برغانی
" فوالذی نفسی بیده لو ینصف احد من اهل المشرق والمغرب اومابینهما بالعدل لا

مفر له الاان يقربفضلي لانى ماادعيت فى شان لا العبوديةوكفى بالله وكيلا...
لماكفرالثانى بدعوة الاول ورضاءالثالث جزيتهم وصفهم بماكسبت ايديهم ليظهر
قول الله فى حقهم وان لدنيا انكالا وجحيما وطعاما ذا غصةوعذاباأليما وكان
الكل يعرفونهم و يعلمون مقامهم ويشهدون فى حقهم سيئةالاول والثانى والثالث
منهم ما رآنى الاول *منهم الا بعض ليلي وبعض نهار والثانى *منهم الا بعض
ليلةوثلث ليلة والثالث *منهم ما رآنى ابدأوبعد ذالک قد اجترحوا بغيرالحق
فيما فعلوا ولولاكتاب من الله لسبق فى سنةالولايةانهم لن يقدروا ان يكتبوا
شان انفسهم ولكن لماكان الامر فى الولايةقدقضت فلابد ان يظهر فى هذاالمقام
ماظهر فى الولايةوالا انهم لاشان لهم بذلک ولانصيب لهم من القدرةانظرالى
دنائةمقامهم ورتبتهم انى طلبت منهم فى جوابى لهم اتيان حديث مثل آياتى و
انهم لن يقدروا ان ياتوا وبعد ذلک اجترحوا على حكم الله وهلكوا انفسهم وانفس
من اتبعهم من حيث لايشعرون وكل ذلک فتنةفى الدين ليميزالخبيث من الطيب ...
انظرالى المبلغ (ملاعلى بسطامى)بالعراق ومن معه ومقام اجتهاده وامارات
صدقه ثم انظرالى الثلاثة المنكرة (ملا جواد،ملاعبدالعلى ،ميرزا ابراهيم)و
مقالاتهم واماراتى عندهم ثم ايقن بوعدالله و اخذه وكذالک نجزى الظالمين واعلم
بان جواد القزوينى كتب فى كتابه الاعجمى الذى كتبه من صور السجين كلمات باطلة
ومنها اختبارالحجة من شيعةآل الله عليهم السلام يستلزم اختبار الامام ع وان
اختبارالامام يستلزم اختبار النبى صلى الله عليه وآله وان اختبار النبى يستلزم
اختبار الرب جل وعلا وهذا كفر صراح ".
* اولاول،الثانى والثالث به ترتيب ميرزا ابراهيم شيرازى،عبدالعلى هراتى وملاجواد
قزوينى است .(نويسنده)

ص ۱۸۸
۳- نامه ميرزا باباى ذهبى

ص ۱۸۹
٤- نامه آقاسيد حسين كاتب

ص ۱۹۰
ص ۱۹۱
٥- نامه حاجى ميرزا ابوالقاسم به حاج ميرزا سيدمحمد خال اكبر
مورخ بيستم رمضان ۱۲٦۲ هجرى قمرى

ص ۱۹۲
ص ۱۹۳
٦- نامه حاج ميرزا ابوالقاسم به حاج ميرزا سيدمحمد خال اكبر
مورخ هشتم ذى القعده ۱۲٦۲ هجرى قمرى

ص ۱۹٤
۷-نامه خال اصغر به خال اكبر
ص ۱۹٥

ص ۱۹٦
۸- وصيت نامه حضرت باب (خط مبارک)

ص ۱۹۷
رونويس وصيت نامه حضرت باب
بسم الله الرحمن الرحيم
الم ذلک الكتاب حكم من بقيةالله امام عدل مبين ان اقروا ياايها الملاءمن ذوى
القربى حكم البدع فانه لصراط حق يقين افذكر شک انه عبد من بقيةالله ينزل الروح

من اذن الله على قلبه ليکون على العالمين حجة وشهيدا.لا والقرآن انه لعبد من حجةالله بمثل ماکان الناس ينطقون افغيرالله يقدران ينزل بمثل تلک الآيات لا والشهر الحرام فانه لحق مثل ماکنتم فی امرالله لتوقنون .
الا ياايهاالخال *ان اليوم لم يحل على على قدر خردل من شيئی الا ان ينفق فی سبيل الله وکان الله ربک لسميع عليم وانک لتعلم بان على دين من امی*ومن انت* تعلم حکمها واننی الان لاهب کل ماکتب الله لی اليهما بعدالدين لتثبت فوادی من حکم الله ولاکونن فی عهد الله لمن القائمين ولاکنی اصرف فی المال اذا شئت لامرالله انه لااله الا هولعزيزحکيم وانی ناالضيف فی البيت الله لااله الا هولغنی شکور فياايها الخال فرق حسابی ان کان بينی وبين احد من الناس ثم انصف المال واکتب لهما فان اليوم ماکنت مالک ذرةوالله عزيز حکيم وان ما کتب الله لی من مال الدنيا تلک الآيات ذکرمن الله على العالمين جميعاًوان البيت* حرم العدل وان له يوم يبنی مثل الکعبة فی المسجد الحرام وانه حرم امن للخاضعين جميعاًوکذلک حکم الله لارض التی ولدت عليها* فسوف يبنيهما مثل البيت من کتب الله ذالک الحکم له وان ذالک احسن الجزاءفی ام الکتاب لمسطور فيا ايها الخال فی البلد*ان اسئل من امی لوترضی فامرلاحد ان يعمر ظاهر البيت مما يبدل باذن ربک من حجرالبر فانه لبيت عتيق ثم امرلمن له خط نسخ ان يکتب بماءالذهب سورةالرضوان فی اثنی عشر ورقات مذهبةفانی اردت ان تبدل مايتعارف فی رجع الحج بآيات الحق وانا رجال من التجارنلاحظ نفع المال وان ذلک لهوالفوز الکبيرو ان حرفاًمن آياتنا اعز عندنا من ملک الآخرةوالدنيا لانه ينزل من لدن امام مبين واسئل البيت ان احتجن بالمملوکةنرسل اليهن من تلک الجزيرةانشاءالله لمن قريب وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمدلله رب العالمين ."
*منظور ازکلماتی که باستاره مشخص شده اند به ترتيب :حاج ميرزا سيدمحمد خال اکبرر،والده مبارک، حضرت حرم،بيت مسکونی واقع درکوچه شمشيرگرها،منزل آقاميرزاعلی پدر حرم (محل ولادت حضرت باب)وحاج ميرزا سيد على خال اعظم است .(نويسنده)

ص ۱۹۸
۹- سورةالرضوان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الذی قد نزل الآيات بالحق الی عبده لعل الناس بآيات ربک يومنون ان اتبع حکم ماالقيناالیک من عندالله ليعلم الناس حکم ربک من قريب ذلک من انباء الغيب نوحيک ليومن الناس بآيات ربک وليکونن فی دين الله لمن المهتدين وان هذا کتاب قد نزلت من عندربک فی بدع الرضوان لمايدعون وان هذا صراط ربک فی السموات والارض يتلوعليکم آيات اللوح لتکونن بلقآءالله لمن الموقنين و ان الله ربک قداعدللمتقين منکم جنات لايحيط بعلمها نفس ذلک من فضل الله عليک ليکونن الناس فی دين اليله لمن الساجدين قل اذا وردوا بابها قد وجدوا کل الالواح فيها باذن ربک ارضها کوجه الماءفی المرآت واذا دخلوا بيت ربک قد وجدوا سمائها من کل وجه من نورالله قد استقرت عليها شمس من جلال ذکراسم ربک حيوان لم ترعين بمثلها تنادی من شجرةالطور الله لااله الا هوواذا خطروا عرشها قدلحظن عليها حوريات من نور ربک قد رقت وجوههن کوجه الزجاجةفی الزجاجةالبيضاء کانهن کواکب دری توقد من شجرةالصفراءلااله الا الله تبارک اسم ربک لاالهالا هولم ترعين بمثلهن واذا بحظوهن قد لحظت الابدان بطرف اعينهن تبارک اسم ربک لااله الا هولم ترعين بمثلهن واذا نظروا کف الساق من احديهن قد وجدوا لحظات العين وشعرهن کانهن حيوان من ماءواحد يتحرک فيها خيط الحمراء باذن ربک تلقی الوجه فی شعراتهن تبارک اسم ربک لااله الا هم لم ترعين بمثلهن واذا بحظت باذن ربک عين قد لحظت الابدان منهن تبارک اسم ربک لااله الا هولم ترعين بمثلهن واذا قربوهن قد ولهت الفواد بالشعرات کانها حيوان بمثل انفسهن تبارک اسم ربک لااله الا هولم ترعين بمثلهن واذا طلعت احدی شعرة من طرف اعينهن قد اشرقت السموات والارض منها کان نور بک قد لحظ الخلق

بوجههن تبارک اسم ربک لااله الا هولم ترعین بمثلهن واذا راوا شرب ماءالخمر
منهن قد وجدوا ماءالخمر فی الکاسکصدرهن کانهن بکل وجهةقد اشرین الخمر
من ایدیهن تبارک اسم ربک لااله الا هولم ترعین بمثلهن واذا تلون آیات اللوح
قد سمعوا نداء ورقاءالسیناءمن کل شعراتهن الله لااله الا هوقد انجذبوا من
لحنهن کان جمال ربک قد جلی بشعرهن تبارک کاسم ربک لااله الا هولم ترعین
بمثلهن واذا خطروا المومنون قربهن قد قسمت الانفس فی السر بان الله ربک ما اراد
لنافی اللقاء بغیرهن تبارک اسم ربک لا اله الا هولم ترعین بمثلهن واذا راوا
قمیصهن وراءسبعین الف وجه قد شهدوا بان الخمر فی کاس الزجاجة تلاحظهن تبارک
اسم ربک لااله الا هولم ترعین بمثلهن واذا سئلوا من حکم ربک منهن قد
اجبن امر ربک فی الورقاءالحمراءعن الشجرةالبیضاءالله لا اله الاهو تبارک اسم

ص ۱۹۹
ربک لااله الاهو لم ترعین بمثلهن واذا خرجوا باذن ربک من عرشهن قد وجدوا
ماءها تجری علی ارض الیاقوت حیوان من ماءبیضاءیذکربشان الشجرة فی السیناء
الله لااله الا هوثم من لبن ثم من عسل ثم من خمرحمراء کان کل واحدة منهن
یسقی بماءاجمعهن تبارک اسم ربک لااله الا هولم ترعین بمثلهن واذا ارادوا
خمرالحمراءقد وجدوا ماءالبیضاءفی الکاس الحمراءعلی ایدیهن کانهن قد خطرن
قبل ذلک لامرالله الاکبرتبارک اسم ربک لااله الا هولم ترعین بمثلهن واذا
شربوا کاسأمن ایدیهن قد وجدوا کل الانهار تجری فی الکاس باذن الله تبارک اسم
ربک لا اله الا هولم ترعین بمثلهن هنالک قد ولهت الافئدة بذکرالله الاکبرطبتم
فیها ذلک ماقدوعدالله لکم فی القرآن من قبل فاذکروا الله ربکم فان ذلک لهو
الفوز العظیم .

ص ۲۰۰
یاد داشتها
۱- نگارنده این سطور بارهاوبه دفعات به همراهی پدرم ازاین کوچه ها واز زیر
این طاقها عبور کرده واز زبان وی خاطرات وداستانهای مربوط به آمدن باب الباب
را به شیرازوملاقاتش رابا حضرت باب شنیده ام.درمسیر همین راه طویله
مهرعلی خان شجاع الملک نوری قرار داشت که سرهای بریده بابی های نیریز را درآن
به مدت یک شبانه روز نگاهداری کرده اند.
این راه که درآن زمان به منزل خال منتهی می شدازدروازه اصفهان ازقسمت
غربی پشت بازارنو و بازار وکیل گذشته ازشمال شهر به جنوب امتداد می یافت.
قسمت هائی ازاین راه که در مسیرمیدان وخیابان قرار گرفته بود تغییر شکل
یافته ولی قسمتهای عمده آن هنوز به صورت اولیه باقی مانده است.بااین تفاوت
که طاقها را خراب کرده اند.
۲- ظهورالحق،جلد سوم،صفحه ۳۱۲
۳- متن عربی ازکتاب ظهورالحق،جلدسوم،صفحه ۲۷٤: وانه قد طلب منی
لمعنی الذی لیس له دلیل الا الحکمة ولا یثبت بغیرها بنص الشیخ رحمه الله فی
الفوائد اربعةوعشرین دلیلأمن دلائل التی کانت شان الصبیان بعدماقرءفی
کتاب الله ادلةالثلاثةالکافیةللکل ...وانه قد ضل نفسه بذکر تلک الموارد الهلکة
وطلب فی کتابه المباهلة بکذب نفسه کانه ماقرءکتاب الله بان المباهلة حکمی و
آیتی ولیس له حیکم مباهلة...فمن ای حکم طلب المباهلة منی بعد ما فوضت
الامر الی احد من الناسوان کثیرأمن اهل التصدیق یباهلون معهم کماسمعت ان
مهدی الخوئی جزاءالله خیرأمن عنده قد ارسل الی عبدالعلی لاجل المباهلةوانه
لم یقبل لکذبه فسبحان الله عما یصفون ."
٤- منظور جواد ولیانی (ملاجواد برغانی)،ملاعبدالعلی هراتی ومیرزا ابراهیم
شیرازی است.
٥- متن عربی در قسمت الواح ومکاتیب آمده است .
٦- درعین حال دراین زمان قوم وخویش های حضرت باب یعنی برادرهای زوجه
حاج میرزا سیدمحمدخال یعنی حاج عبدالحسین وحاج محمد خلیل مشکلاتی را

بوجود آورده بودند.حاج عبدالحسین از هیچ سعایتی فرو گذا رنمی کرد تاآنجاکه حضرت باب شان نزول این آیه قرآن کریم را "فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث اوتترکه یلهث " را درحق او صادق دانستند.(سوره اعراف،آیه ۱۷۶.مضمون فارسی: مثل او مثل سگ است اگر او را تعقیب کنی پارس میکندواگر او راترک کنی بازهم پارس میکند.)
۷- رساله ذهبیه به اعزاز میرزا بابای ذهبی از قلم اعلی نازل شده است .

ص ۲۰۱
۸و۹- در هر دو مورد مراد "حضرت باب " است.
۱۰- قرآن مجید :سوره بقره،آیه ۱۳.مضمون فارسی: وچون به آنها بگویند ایمان آورید چنانکه دیگران ایمان آوردند،پاسخ دهند چگونه ماایمان بیاوریم بمانند بی خردان.آگاه باشید که آنان خود نادانند ولی نمی دانند.
۱۱- قرآن مجید:سوره بقره آیه ۱۴.مضمون فارسی:چون به اهل ایمان بخرورند گویند ماایمان آوردیم وچون باشیاطین خود خلوت کنند می گویند ماباطنأبا شما هستیم واین مومنین را مسخره می کنیم .
۱۲- قرآن مجید:سوره بقره آیه ۱۰. مضمون فارسی:در قلوب آنها مرض است.خدا برمرض آنان بیفزاید وبرای آنها عذاب دردناکی است به سبب اینکه دروغ می گویند.
۱۳- قرآن مجید سوره نحل آیه ۱۰۸مضمون فارسی:همین ها هستند که خداوند بردلها وگوش چشمهایشان مهرزده است (بسته است)(اینها همه ازغافلین هستند.
۱٤- حاج سیدجواد کربلائی .
۱۵- قرآن مجید :سوره انعام آیه ۳٤ .مضمون فارسی:چقدر پیغمبران پیش ازتو را هم تکذیب کردند که آنها باهمه اذیتهای منکران صبروتحمل کردند تاآنگاه که عنایت ویاری ما شامل حال آنها شد.هیچ کس کلمات خدارا تغییر نتوانددادِ.
۱٦- قرآن مجید: سوره توبه آیه ۵۱.مضمون فارسی: هرگز جزآنچه خدا خواسته به مانخواهد رسید.اوست مولای ما وبه خدا اهل ایمان توکل کنند.
۱۷- قرآن مجید: سوره زمر،آیه ۲۲.مضمون فارسی: پس وای بپرآنانکه ازقساوت وشقاوت دلهایشان ازیاد خدا فارغ است.اینان درضلالت وگمراهی هستند.
۱۸- قرآن مجید:سوره نحل ،آیه ۱۰۹.مضمون فارسی:ناگزیر آنها در آخرت زیانکارند.
۱۹- قرآن مجید:سوره زخرف،آیه ٦۳.مضمون فارسی: بتحقیق آمده ام که با حکمت وبرهان بعضی ازاحکامی که اختلافی درآنها هست بیان کنم پس ازخدا بترسید واطاعت کنید اورا.
۲۰- قرآن مجید: سوره حجر،آیه ٤۲.مضمون فارسی: مگر مردم نادان گمراهی که ازتو تبعیت می کنند وپیرو تو می شوند.
۲۱- قرآن مجید: سوره حجر،آیه ٤۳.مضمون فارسی: البته وعده گاه جمیع آنها جهنم است.
۲۲- قرآن مجید: سوره حجر،آیه ۳۵.مضمون فارسی: وبدرستی که برتواست لعنت الهی تا روز جزا.

ص ۲۰۲
۲۳- قرآن مجید:سوره توبه ،آیه ۳۰مضمون فارسی :اینها حرفی است که آنها می زنند.
۲٤- قرآن مجید:سوره انعام ،آیه ۷۹مضمون فارسی:من باایمان خالص رو به خدای کردم که آفریننده آسمانها وزمین است ومن از مشرکین نیستم.
۲۵- قرآن مجید:سوره هود،آیه ۵٤مضمون فارسی:من خدای را گواه می گیرم و شما نیز گواهیدکه من ازمشرکین بدورم .
۲٦- قرآن مجید:سوره النحل ،آیه ۸۳مضمون فارسی:نعمت خدا را دانسته وباز انکار می کنند.

۲۷- مضمون فارسی:برای اخبار مردم واظهار ضمائر منافقین .
۲۸- در مورد اتهام وارده از طرف علماءمبنی براینکه حضرت اعلی ادعای نبوت فرموده اند،بایدگفت که حضرتشان هرگز چنین ادعائی نفرموده واین دوره رابه وجود خاتم انبیاء مختوم می دانسته اند وعقیده داشته اند که مانند نواب اربعه که خودشان را واسطه امام زمان وخلق می پنداشته اند،نبوده اندویااینکه درمقام و موقعیتی که دوباب مقدم یعنی شیخ احسائی وسید رشتی ازآن صحبت کرده اند قرار نداشته اند،بلکه مقام حضرت باب مظهر ظهور خدای عز وجل می باشدکه در قرآن به آن وعده داده شده است.
حضرت اعلی خود درلوحی به اعزاز یکی ازخال های مبارک می فرمایند: " آنچه اظهار نمودم تاحال به حکم الدهر انزلنی بود والا کسی که برلسان آن حکم شجره طورجاری شود لایق نیست این قسم در مقام عجز باعباداالله مجادله نماید.ل
درکتاب دلائل سبع صفحات ۳۰-۲۹ نیز باصراحت به این موضوع اشاره شده واز عدم ادراک وبلوغ پیروان دیانت اسلام به درک حقیقت ظهور خودمی فرمایند:
" علوم دین راهم مثل این ببین که ازصرف رضاءالله گذشته وتکسب شده در میان خلق می بینی که مناصب اکثر علماءباید ازقبل اعیان شود.اگر منصوب من عندالله باشد چه احتیاج به اینکه ازقبل اعیان برامردین خود نصب شود واین نیست مگر از ضعف خلق ونظر ننمودن به استقلال واستجلال حق لم یزل ونظرکن درفضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود رادرحق مسلمین واسع فرموده تاآنکه آنها را نجات دهد.مقامی که اول خلق است ومظهر اننی اناالله چگونه خود رابه بابیت قائم آل محمد صلی الله علیه ظاهر فرموده وبه احکام قرآن درکتاب اول حکم فرمود تاآنکه مردم مضطرب نشوند ازکتاب جدید وامرجدید ومشاهده کنند که این مشابه است باخودایشان لعل محتجب نشوند وازآنچه برای آن خلق شده اند غافل نمانند وحال آنکه نظر که می شود یک مطلب را اهل فرقان برواقع و نفس الامر نفهمیده اند وکل کلمات ترتیب شده اند وآنچه عقول ایشان فهمیده از

کلمات استنباط نموده اند."
وبعد می فرمایند (صفحات ۳۱تا ۳۳):
" وبدان که کل از برای لقاءالله خلق شده اند ومراد لقاءذات ازل نیست زیراکه اون ممتنع بوده درحق خلق بلکه مراد لقاءمظهر حقیقت است که مدل براو بوده و ناطق ازاو واین است معنی آیه شریفه در سوره رعد "الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخرالشمس والقمرکل یجری لاجل مسمی یدبرالامریفصل الایات لعلکم بلقاءربکم توقنون ۲۸-۱" ببین که علت خلق سماءو ارض ایقان به لقاءاوشده وکل ازبرای این خلق شده وکل شب و روز عمل می کنند وعملهای خود را هباءمنثورا می کنند زیرا که ذکر اعمال درقبل اشاره شد.همین قسم که مبدءآن ازرسول الله بوده لابد باید که رجع اون به مظهرحقیقت شود والا ثمرنمی دهد عامل را حال نظرکن اون لقاءالله راکل ازبرای آن خلق شده اند حظ اون لقا را جبل ماکوبرمی دارد وحال آنکه کل او را می خوانند واز اومحتجب وکل ازبرای او عاملند وازاو محجوب.کل این ادلاءدرمقام حد بوده والانظر نموده درخطبه تمیمیه که حضرت می فرماید:" ان قلت مم هو فقد باین الاشیاءکلها الی ان قال دلیله آیاته و وجوده اثباته "ودرایم مقام هیچ شیئی نتواند دلیل عرفان اوشود بلکه اوست معروف بنفسه واین است معنی قول سجاد در دعای ابوحمزه ثمالی "بک عرفتک وانت دللتنی علیک ودعوتنی الیک ولو لا انت لم ادر ما انت ۲۸-۲"
وحضرت بهاءالله درلوح آقا میرزا آقا(نورالدین)افنان می فرمایند:" معلوم آن جناب بوده که تفسیر احسن القصص بماعندالقوم نازل شده واین نظر به فضل بحت بوده که شاید اهل غفلت وجهل به جبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثری از مطالب مذکوره درآن مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده واگر ازاول بما اراد الله نازل می شد احدی حمل نمی نمود وباقی نمی ماند کل ذلک من فضله علی خلقه و جوده علی عباده ۲۸-۳ ملاحظه نمائید که اول امرآن حضرت به بابیت خود

را ظاهر فرمودند این نظر به آن بوده که طیور افئده انام درآن ایام قادر بر طیران فوق آن مقام نبودند قدناحت الاشیاءبمانسب نفسه بهذا المقام لان هذاالمقام لو یکون اصلیاًحقیقیاًومافوقه وفوق فوقه یخلق بکلمة من عنده واشارةمن اصبعه ۳۸-٤ لم یزل ناس در بحر اوهام مستغرق وازمااراده الله محتجب بوده و خواهند بود الا من انقذه الله بفضله وعرفه مااظهره بامره ...لذا فضلاًلهم شمس حقیقت بذکر ذره مشغول وبحر قدم بوصف قطره ناطق این است که نقطه اولیه باسم بابیت ظاهر شدند وبه این مقدار هم ناس راضی نشدند تاچه رسد به ذکرولایت و امثال آن وحال آنکه این مقامات کلهاوفوق آن بکلمه ای ازبحر جودش ظاهر و

موجود گشته وبه امری معدوم ومفقود خواهد شد."
۲۸-۱- قرآن مجید:سوره رعد،آیه ۲مضمون فارسی:خداوند است که آسمانها را چنانکه می بینید بدون ستون افراشته وبعد باکمال قدرت عرض الهی رادر خلقت آراسته است وخورشید وماه را مسخراراده خود فرموده که هرکدام درمدار معین به گردش درآیند.امرعالم را بانظامی محکم وآیات قدرت را بادلائلی مفصل منظم ساخته که شمابندگان به لقای پروردگار خودیقین کنید.
۲۸-۲- مضمون فارسی: من تو را به خودت شناختم وتومرا هدایت کردی به سوی خودت ودعوت نمودی به خویش واگر تونبودی چطور می فهمیدم که توکیستی؟
۲۸- ۳- مضمون فارسی: تمام اینها ازفضل وبخشش اوست نسبت به بندگانش.
۲۸-٤- مضمون فارسی: به تحقیق جمیع اشیاءازآنچه که حضرتش به وجود خود نسبت داده است ناله وزاری می کند.حال اگر فرض کنیم که این انتساب اصولی و حقیقی است (بازهم می بینیم)که مافوق آن ومافوق آن بایک اشاره انگشت وبا اظهار یک کلمه از طرف اوخلق می شود.
۲۹- مضمون فارسی:من نیستم جزبنده ای که ایمان آورده‌ام به خدا وآیات او.
۳۰- قرآن مجید،سوره روم ،آیه ۱۰.مضمون فارسی:سرانجام کارآنانکه به اعمال زشت وکردار بد پرداختند این شد که کافر شده وآیات خدا را تکذیب وتمسخر کردند.
۳۱- ن ک به قرآن مجید،سوره دخان،آیه های ٤۳تا ٤٤.مضمون فارسی:همانا درخت زقوم قوت وغذای بدکاران است که آن غذا درشکمهایشان مانند مس گذاخته می جوشد.
۳۲- متاسفانه ازنامه آقاسید حسین کاتب فقط همین دوصفحه به دست آمده است.
۳۳- شرح حال ناظم الشریعه رادر قسمت ضمائم آخر کتاب می خوانیم.
۳٤- مضمون فارسی:حلال محمد تاروز قیامت حلال است وحرام اوتا روز قیامت حراماست.همانطور که معصوم فرموده وقتی که قائم ظاهر شود قیامت می شود.
۳۵- قسمتهائی ازاین نامه که صرفاًمربوط به امور تجارتی است حذف شده است .
۳٦- یکی ازالقاب حسین خان آجودان باشی است.
۳۷- در بسیاری از کتب تاریخ دیانت بابی وبهائی محل هجوم مامورین دولتی به سرکردگی عبدالحمید خان،بیت خال ذکرشده است درحالیکه ازمحتوای این نامه بطور صریح برمی آیدکه مامورین به بیت مبارک هجوم برده اند ونه به بیت خال.
۳۸- جده حضرت اعلی .
۳۹- فاطمه سلطان بیگم.مادر حضرت اعلی .

٤۰- خدیجه بیگم ،حرم حضرت اعلی.
٤۱- منظور عبدالحمید خان داروغه است.
٤۲- حاجی میرزا سید علی درواقع به میمند رفت ودرمنزل حاج لطفعلی میمندی اقامت کرد.
٤۳- منظور حاج عبدالحسین،برادرزن خال اکبر است.
٤٤- حاجی میرزا ابوالقاسم قزوینی.

٤٥- منظور شهر یزد است.
٤٦- اشاره به چوب خوردن خال اعظم است.
٤٧- منظور حاج میرزا سید علی خال اعظم است.
٤٨- منظور حضرت باب است.
٤٩- منظور حضرت باب است.
٥٠- میرزا ابراهیم شیرازی
٥١- خال اصغر در بدایت ظهور ازگروش به حضرت باب امتناع ورزید.امابعدها در سال ١٢٨٠ هجری قمری برحسب دستور حضرت بهاءالله ملامحمد نبیل قائنی و حاج سید جواد کربلائی برای گفتگو باجاجی میرزا حسنعلی (خال اصغر)به یزد رفتند،خال اکبر نیزحاج محمد ابراهیم مبلغ راکه درآن وقت در شیراز بود برای همکاری بادونفر نامبرده اعزام داشت.این سه نفر،سرانجام باکمک ومساعدت یکدیگر موفق به تبلیغ خال اصغر وحاج میرزا سیدحسن شدند وتوانستند آنها را به شریعه الهی واقف و وارد سازند.
٥٢- حرم حضرت اعلی.
٥٣- ن ک به تاریخ حیات وتشرف به ارض اقدس (منیره خانم)صفحه ٢١.
٥٤- حاجی میرزا ابوالقاسم .
٥٥- درکتاب حضرت نقطهاولی،صفحه ١٨٥ آمده است :" این فرزند عبدالحمید که به دعای حضرت اعلی شفایافت اسمش مهدی ومادرش خواهر مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه همدانی بود وازاو پسری مخلیف شد به اسم رحمت الله وبانام فامیلی فرهند که بهائی می باشد".
٥٦- حاجی میرزا سیدعلی.
٥٧- زهرا بیگم (مادر بزرگ حبیب الله افنان).
٥٨- آقامیرزا آقا(پدر حبیب الله افنان).
٥٩- درکتاب فارس نامه ناصری گفتاردوم صفحه ٢٦ جزءاعیان محلهاسحق بیگ شیراز آمده است :
" وازاعیان این محله است فخر اماثل واقران عمده اعیان حاجی محمد صادق

ص ٢٠٦

تاجر اصفهانی در سال هزارودویست وپنجاه ویک از اصفهان به شیراز آمده رحل اقامت انداخته بنیان گذاشته صیت تجارتش به اقصی بلاد رسیده مالک ضیاع وعقاری لائق گشته در سالی چندین صدتومان در ابواب خیر انفاق کند وچندین پل بر رودخانه های بزرگ بسته وچندین کاروانسرا را تعمیر واحداث کرده است مانند پل رودخانه گرگان وکاروانسرای احمدی برسر راه دومنزلی بندر بوشهر سنگ وگچ را ازیک منزلی ودومنزلی آورده کاروانسرای وسیعی که ازحوصله تجارت بیرون است ساخته است وچندین عماره خیریه دراماکن مشرفه بنانموده است."
٦٠- آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی درنامه مورخ ١٣١٠ هجری قمری خود به تومانسکی می نویسند:
" مسئله ثالثه استفسار ازمصنف تاریخ جدید بوده کاتب ومصنف تاریخ جدید مرحوم میرزا حسین همدانی است واو جوانی بود ازمنسوبین رضاخان پسر محمدخان ترکمان که از شهدای قلعه شیخ طبرسی مذکور ونامش درتاریخ جدید مسطور است مورخ مذکور درآغاز به سبب خط وربطی که در صنعت انشاءمراسلات داشت منشی یکی ازرجال دولت ایران بود ودرسفر اول که حضرت ناصرالدین شاه به فرنگستان مسافرت نمود وی نیز به همراهی موکب شاهی آن ممالک راسیاحت نمود ودر مراجعت چندی در استنبول متوقف شد وپس ازعود به ایران در فتنه سال ١٢٩١هجری که جناب آقا جمال بروجردی پس ازمناظره باعلمای طهران گرفتار سجن حضرت سلطان گشت وی نیز ازجمله محبوسان بود وبعد از استخلاص از سجن طهران دردفترخانه مانکچی زردشتی مشهور،به کتابت وتحریر مشغول گشت ومانکچی او را نیک محترم می داشت چه اگر اوبه اسم بابی معروف نبودی هرگز سربدان کارفرو نیاوردی ازاتفاقات شبی او ومحمد اسمعیل خان زند که در پارسی نگاری دبیری هنرمند بود به ضیافت مهمان مانکچی بودند.مانکچی ازاین دو

خواهش نمود که هریک کتابی تصنیف نمایند زیرا که او درجمع کتب سعی بلیغ داشت وهرکه را قادر برانشاءوتحریر می یافت به تالیف کتابی وانشاءدفتری می گماشت لذا در شب مذکور ازمحمد اسمعیل خان خواهش نمودکه اوتاریخ تصنیف نماید،خلاصةالقول محمد اسمعیل خان کتاب فرازستان را به زبان پارسی خالص در سلطنت قدیم ایران ازمه آباد تاانقراض ساسانیان پرداخت ودرحقیقت آن کتاب را انبانی ازاوهام وافسانه های شاهنامه وچهارچمن ودساتیر ساخت واما میرزا حسین نزد نامه نگار آمد وخواهشمند معاونت شد وگفت که چون هنوز تاریخی مبسوط ودرست در وقایع این ظهور نوشته نشده است ضبط وتالیف وقایع آن کماینبغی کاری بس دشوار است زیرا که سپهر وهدایت ازغایت تملق وضلالت

ص ۲۰۷

آنچه در حوادث این ظهورنوشته اند یکباره تهمت صرف وکذب محض است وآنچه از روات شنیده می شود هم چندن مختلف ومتفاوت است که تطبیق آن خالی از صعوبت نیست.جواب گفتم که تاریخی ازمرحوم حاجی میرزا جانی کاشانی که از شهدای طهران وازخوبان آن زمان بوده است دردست احباب هست لکن اومردی تاجر بوده است وازتاریخ نویسی ربطی نداشته وتاریخ سنین وشهور را ننوشته نهایت چون مردی بادیانت بوده است نقل وقایع را چنانکه دیده وشنیده است به راستی مرقوم داشته این کتاب را بدست آر ووقایع را ازآن وتاریخ سنین وشهور را ازکتاب ناسخ التواریخ وملحقات روضةالصفا نقل نما وپس از ضبط درمسوده هرجزوی را نزد جناب حاجی سید جواد کربلائی که نامش دراین اوراق مکرر یاد شده وازآغاز ظهور نقطه اولی تا ورود حضرت بهاءالله به عکا خودهمه جا با دوستان همراه واز وقایع نیک خبیر وآگاه است قرائت کن وبه این دقت تاریخ را تصحیح نما تااین کتاب بخواست خدای یکتا بخوبی انجام یابد ومقبول طبع دانشمندان جهان گردد وی خواهش نمود که نامه نگار فاتحه آن را بنگارد وراه نگارش را براو گشاده دارد.این عبد به خواهش اودوصفحه ازآغاز آن کتاب را نگاشت وفاتحه آن را به تشبیب مواعظ وتحریض براجتهاد موشح داشت و اورا درنظر بود که آن کتاب را در دودفترترتیب نماید دفتر اول دروقایع ظهور نقطه اولی ودفتر ثانی درحوادث طلوع اقدس ابهی .اما پس ازختم دفتر اول اجل مهلتش ندادودر سنه ۱۲۹۹ هجریه در شهر رشت وفات یافت"

۶۱- اقتباس ازتاریخ جدید (نقل ازحاجی میرزا جانی کاشی)

۶۲- شهور حرام ماههای ذیعقده، ذیحجه،محرم ورجب است که درآنها برمبنای رسمی که میان اعراب دوران جاهلیت وجود داشته است جنگ مابین طوایف وایلات عرب حرام وممنوع بوده وحضرت رسول اکرم نیزاز این قاعده تبعیت می فرموده است.

ص ۲۰۸

فصل هفتم

حضرت باب در اصفهان

عزیمت ازشیراز تاورود به اصفهان

این مسئله مسلم بودکه بافروکش کردن شدت مرض وبا وبرگشتن اوضاع به صورت عادی ملاهاآرام نمی گرفتند،می کوشیدندتابهر وسیله که باشد برای حضرت باب ایجاد زحمت نمایندوآنچه درسر می پروراندندبه عرصه عمل درآوردند.آنچه از شایعات موجود برمی آمد قصد غائی ونهائی علما اجرای حکم قتل ایشان بود که برای آن به انتظار فرصت مناسب روزمی گذراندند.ازاین رو حضرت باب به قصد ملاقات با محمد شاه شیراز را ترک نموده عازم اصفهان شدند.گواه مطالب فوق عباراتی است که درلوح محمد شاه می خوانیم.

" درشیراز بودم از خبیث شقی حاکمش ظلم هادیدم که اگر بعضی ازآن را مطلع شوی هرآینه به عدل انتقام کشی زیراکه بساط سلطنت را به ظلم صرف الی یوم القیامه مورد سخط الله نمود وازکثرت طغیان شرب خمرش که هیچ حکمی را از روی شعور نمی کرد خائفاًمضطراًبیرون آمده به عزم حضور کثیر النور آن بساط

جلالت."۱
تمام مورخینی که سفر حضرت باب را ازشیرازبه اصفهان ثبت کرده اند می نویسند چون حضرت باب به حوالی اصفهان رسیدند مکتوبی به منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان نوشتند و ورود خودشان را به قلمرو حکومت اواعلام داشتند وازاو خواستند تامحل مناسبی برای اقامت ایشان در نظر بگیرد.
منوچهرخان نامه حضرت باب را با احترام دریافت کردوبه میرسید محمد سلطان العلماءامام جمعه اصفهان۲ پیام فرستادکه مدعی بابیت امام زمان به اصفهان آمده است،ازایشان دعوت کنید که به منزل شما وارد شوند.
همراهان حضرت باب دراین سفر منحصر به آقاسید کاظم زنجانی وآقا محمد حسین اردستانی بودند.

اقامت درمنزل امام جمعه
امام جمعه دراجرای دستور حاکم وبمنظور احترامات شایسته برادرش ۳ رابا چندنفر دیگر به استقبال حضرت باب به خارج شهر فرستاد وچون به حوالی منزل او رسیدند بشخصه ازایشان استقبال کرد ومقدم میهمانش را گرامی داشت وبانهایت ادب واحترام رفتار نمود وشرائط میهمانداری بجا آورد.
اززبان نفوس مختلفی که درآن اوقات به منزل امام جمعه آمد وشد می کردند،نقل شده است که وی با آن علو شان ومقام بقدری نسبت به حضرت باب رعایت ادب واحترام می کرد وباخضوع وخشوع رفتارمی نمود که حتی وقتی حضرت باب برای شستشوی دست آفتابه لگن می خواستند شخصأبه این خدمت مبادرت می کرد وکاری را که وظیفه خدمه بود خود به عهده می گرفت وهمچنین به افرادی که برای ملاقات باحضرت باب می آمدند اکیدأتوصیه وسفارش می نمود که جانب ادب نگاه دارندومراقب کردار وگفتار خویش باشند.
تفسیر سوره والعصر واثبات نبوت خاصه
امأآنچه درطول اقامت چهل روزه حضرت باب درمنزل سلطان العلماءحائز کمال اهمیت است نزول تفسیر سوره والعصر واثبات نبوت خاصه است که اولی برحسب تقاضا وخواهش امام جمعه ودومی بنابه درخواست معتمدالدوله صورت گرفت.
دراین مورد درتاریخ جدید می خوانیم که دریکی ازلیالی ،بعد ازصرف شام،امام جمعه خواهش نمود همانطور که سوره کوثر برای اطمینان قلب آقاسید یحیی دارابی تفسیر شد سوره والعصرهم برای خاطر وی تفسیر شود.حضرت باب در باره نحوه تفسیر به صورت کتبی یاشفاهی سئوال فرمودند،وقتی امام جمعه تقاضای تفسیر کتبی نمود،حضرت باب درحضور او وجمعی دیگر ازجمله ملامحمدتقی هراتی آن تفسیر را بدون تفکر وبدون توقف قلم نازل وبه اوتسلیم کردند.
امام جمعه که به چشم خویش آن قدرت خارق العاده وتوانائی معنوی را در حضرت باب دید دیگر جای تردید برایش نماندکه تنها وجودنیروی الهی است که سبب می شود تفسیری معادل یک سوم حجم قرآن وآیاتی بر سیاق آیات آن در مدتی چنین کوتاه نازل شود.دراین باره نبیل اعظم نیز می نویسد:
امام جمعه وسایرین که حضورداشتند بی اختیار برخاستندودامان عبای حضرت باب را بوسیدند.
درمقدمه این تفسیر حضرت باب اشاره به امام جمعه نموده واو را به بزرگی

واحترام یاد نموده اند.
بعدازاینکه تفسیر سوره مبارکه والعصر نازل واز اسرار مکنونه منزله درآن رق منشور پرده برداشته شداین موضوع به اطلاع معتمدالدوله رسید،اونیز در شبی که به عنوان ملاقات حضرت باب به منزل امام جمعه رفته بوددرحضور جمعی از علماءاز اثبات نبوت خاصه که مدتها فکرش را بخود مشغول داشته بود،صحبت به میان آورد وچون تفاسیرو تعابیر سایر علما مورد پسندش قرار نگرفته بود،از

حضرت باب خواهش کردکه موضوع را تفسیر وبصورت کتبی ارائه فرمایند تاباقی بماند وسایرمردم ازآن بهره مند گردند.حضرت باب با استدعای اوموافقت نمودند وبعد ازستایش ازصفات عالیه واخلاق مرضیه وی درمقدمه تفسیر،درعرض دو ساعت آیات منزله دراثبات حقانیت حضرت رسول اکرم رادر پنجاه صفحه یادداشت ودر آخر نیز به ظهور قائم ورجعت حسینی اشاره فرمودند.

نبیل می نویسد:

" معتمدالدوله چنان استماع آن آیات دروجودش تاثیر نمودوبه حدی مسرور و مشعوف شدکه درآن محضر با صدای بلند گفت من تاکنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم واقرار واعتراف جازم به صحت اسلام نداشتم بیانات این جوان مرا قلباً به تصدیق اسلام وادار کرد."٤

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

" پیش از ورود به اصفهافن مکتوبی به معتمدالدوله حاکم ولایت مرقوم نمود وبه اطلاع حکومت درمحلی مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه ر امعین نمود چهل روز درآنجا اقامت وروزی به حسب خواهش امام درمجلس بی تامل تفسیر والعصر مرقوم نمود چون این خبر به معتمد رسید دیدن ازاو نمود وسئوال از نبوت خاصله جوابی در اثبات نبوت خاصه درهمان مجلس مرقوم شد."٥

حضرت شوقی افندی ربانی ولی امر دیانت بهائی می فرمایند:

" این اخبار به سمع معتمدالدوله که حکمرانی عاقل وعادل واز اصل ونسب گرجی ومسیحی بود واصل شد. شخصاًبه درک خدمت آن حضرت نائل گردید ودر حضور جمعی ازمشاهیر علماءسئوال در اثبات نبوت خاصه نمود.حضار از بیان جواب امتناع ورزریدند لذا از محضر مبارک استدعای جواب کرد هیکل انور در فاصله ای کمتراز دوساعت معادل پنجاه ورق در توضیح این امرعظیم مرقوم واین حقیقت کلیه را به نهایت اتفاق واستحکام تبیین فرمودند وآن را باظهور قائم و رجعت حسینی مرتبط ساختند. معتمدالدوله چنان شیفته بیان وقوت برهان واستدلال آن سیدامکان گردید که درهمان مجلس ایمان خودرا نسبت به شارع دیانت اسلام اعلام وفضائل وکمالات نفس مقدسی را که چنین بیانات متعالیه ازقلم معجز

ص ٢١١

شیمش صادر گردیده تصدیق واذعان نمود."٦

آغاز دوران آرامشی کوتاه

حضرت باب در دوران حیات صوری خود، ازبعثت تاحین شهادت،تنها همان شش ماه وچند روز اقامت دراصفهان راکه درمنزل امام جمعه وسپس در قسمت سرپوشیده عمارت صدر سپری شد بدون دغدغه واضطراب گذراندند وزندگی نسبتاً آرامری داشتند. زیرا امام جمعه که اعظم واقدم برجمیع علمای اصفهان بود به حضرت باب ارادت می ورزید ومعتمدالدوله که حاکمی توانا ومقتدر بود ایمان آورده وعلناًبدون ستروحجاب ازآن حضرت طرفداری می کرد ومی کوشید که مخالفین را مؤالف کند وخصومت ها را به صلح وآشتی تبدیل نمایدی.

همراهان حضرت باب نیز آسایش وفراغتی حاصل نموده واز اجتماع و معاشرت بایکدیگر به گونه ای که در شیراز باآن مواجه بودند بیم وهراس نداشتند.

هنگامی که هنوز حضرت باب درمنزل امام جمعه سکونت داشتند،آقاسید حسین کاتب نامه ای به خال اصغر به یزد نوشته است که محتوای آن مدل وحاکی بر مباحث فوق الذکر است . اومی نویسد:

"هوالعزیز

صاحبان معمظم ادام الله عمرکم درمقام علم به شرح حال طالب اطلاع باشید لله الحمد والمنةحال تحریر که یوم جمعه شهرحج است در ارض اصفهان درنعمتان مجهولتان مستغرق وهرگاه قضائی وارد نشود خیال حرکت به ساحت قدس حضرت شهریار ادام الله اجلاله هست ولی الیوم یقضی للامرلی ولاحکم الاالله (؟)و آوازه حسن سلوک ومرحمت سرکار معتمدالدوله ادام الله اقباله ولطف های صاحب منزل اداماالله مجده اظهر ازبیان است اگر چه خیالی حرکت به سمت شیراز ندارند ولی باوعده های قبل خیلی مناسب است زیرا که مصائل نساءبه غایت رسیده بود

ایام ظلم ظالم اجل الله فی حکمه (؟)اگرچه ظاهر هرگاه جناب حاجی از بوشهر
وارد شده باشند حضرات هم روانه کربلا شده باشند ولی کمال اهتمام درحرکت ایشان
لازم است .همین ورقه را شیراز فرستاده باشید که ازیوم خروج الی الآن خطی نوشته
نشده اطلاع ایشان واجب است ودر هر شان کماهی حالات را اشاره فرمائید مورخ ۷
شهر ذی حجةالحرام سنه ۱۲۶۲"
در طول اقامت حضرت باب درمنزل امام جمعه ودرخلال وقایع مهمه ،موارد
دیگری هم پیش آمد که قابل ذکر است.ازجمله :جناب آقامیرزا ابراهیم والد نورین
نیرین محبوب الشهدا وسلطان الشهداءکه پیشکار املاک وسیع امام جمعه بود و
در دستگاه وی سخت مقرب ،ضیافتی شایشته ترتیب داد وازحضرت باب ، امام

ص ۲۱۲

جمعه وگروهی ازمعاریف ومشاهیر اصفهان دعوت به عمل آورد.در میان
میهمانان آقامیرزا محمدعلی نهری نیزکه همیشه درآرزوی فرزندی بود،حضور
داشت. جناب آقامیرزاابراهیم ازحضرت باب مسئلت اورا رجا کردوحضرت باب
از شیرینی یاغذایی که میل می فرمودند به آقامیرزامحمد علی عنایت فرمودند تا
باهمسرخویش صرف نماید.مقدر بود که چندی بعد،سرکار منیره خانم زوجه حضرت
عبدالبهاءوبالاخره ازآن سلاله،حضرت ولیامرالله بوجود آیند.
اهتمام معتمدالدوله برای رویارویی حضرت باب باعلماءاصفهان
آمدو شدهای مردم،رجال وبعضی ازعلماءاصفهان به منزل امام جمعه و
ملاقات آنان باحضرت باب ونیز صدور آثار قیمه ازقلم ایشان ایجاد مباحثات و
گفتگو درمیان اهالی اصفهان کرد ومی رفت که سبب شود قاطبه مردم در صدد
تحقیق وتمعن دردعوی حضرت باب برآیند واین موضوع برعلماءسخت گران
می آمد وناخشنودشان می کرد.ازاین روآغاز معاندت نمودند ولب به مخالفت
گشودند. گفته های حضرت باب را تکذیب وشخص ایشان را تکفیرکرده وگمراه
خواندند.
معتمدالدوله سعی بلیغ داشت که مجلسی باحضور علماءاصفهان وحضرت
باب تشکیل شود ومباحث ومسائل مذکوره مورد بحث ومذاکره قرار گیرد و
گفته ها برروی کاغذ آید وبه حضور شاه تقدیم شود ورای او را حکم قرار دهند،
بنابراین ازعلماءخواهش کردکه برای این منظور دریکی ازسه محل:منزل امام
جمعه،منزل شخص معتمد ویادر مسجد جامع اجتماع کنند وشخص معتمدالدوله
نیز حضور یابدولی علماءاز مباحثه ومذاکره باحضرت باب تحاشی کردند و
شایسته ندیدند آنان که سالیان دراز در کسب علم مجاهده نموده وبه مقام اجتهاد
رسیدیه اند باجوانی امی و تاجر هم صحبت وهم عنان شوند.وقتی که حضرت باب
استیحاش علما را ملاحظه نمودند به آنها گفتند حاضرم مباهله کنم.هر روزی راکه
تعیین کنید درمسجد جامع حاضر می شوم وآنچه بخواهید به قوه الهی وقدرت
ملکوتی انجام می دهم،آنها روز نهم یا دهم ذی حجه را تعیین نمودند که قبل از
ظهردرمسجد جامع حاضر شوند ولی نشدند.حضرت اعلی در توقیعی خطاب به خال
اعظم به این موضوع اشاره فرموده اند.متن این توقیع درخاتمه این فصل آمده است .
معتمدالدوله ازفحول علمای اصفهان دعوت کرد تادرمنزلش باحضرت باب
ملاقات کنند.بطوریکه نبیل زرندی می نویسد سید اسدالله پسرسید محمدباقر شفتی
به ملاجعفرآباده ای که ازمجتهدین بنام اصفهان بود پیغام فرستاد که اصولاً
مواجهه ومقاوله باسید باب درهرمحلی که باشد درصلاح عملاءنیست ونباید

ص ۲۱۳

در چنین مجلسی به هرنحوی که باشد حضور یافت وباجوانی امی طرف بحث و
صحبت شد زیرا کار ازدوصورت بیرون نیست اگر علماءبر او تفوق حاصل کنند
جوانی تاجر وامی وبی خبر ازعلوم وکمالات علمی را متقاعد ساخته اند که کار
بزرگی انجام نشده واگر اودراستدلال ادعا وبیان مطالبش فائق آید راهی جز
تبعیت واطاعت ازاو برای ما باقی نخواهد ماند واین امر مسلم است که اوبه
اتیان به آیات استدلال خواهد نمود وماها قادر نیستیم.ملاجعفر این رای را

پسندید وسایرعلماءرا ازحضور درآن مجلس بازداشت ازجمیع علمای اصفهان دونفر به نظرات سید اسدالله وملاجعفر اعتنا نکردند ودعوت معتمدالدوله را پذیرفتند.دراین جلسه ،اول آقامحمد مهدی پسر ملا ابراهیم کلباسی که درعلم کلام تخصص داشت چند سئوال فقهی ازحضرت باب کرد وجواب شنید وچون جوابهای جازم وقاطع دریافت داشت وراه مباحثه را مسدود یافت به لجاج و احتجاج برخاست وجدال آغاز کرد بطوری که معتمدالدوله عذر اوراخواست وبه یکی ازنوکرهایش فرمان داد چراغ بگیرد وملامحمدمهدی را به خانه اش برساند.بعدمیرزا حسن نوری فرزند میرزا علی نوری وپیرومکتب فلسفه ملا صدرای شیرازی چند سئوال از کتاب عرشیه ملا صدرا کرد که ازمعضلات علم فلسفه بود.حضرت باب با بیانی ساده وبدون اینکه توجهی به اصطلاحات فلسفی بنمایند به سئولات اوپاسخ فرمودند.

حضرت عبدالبهاءدراین باره می نویسند:

" معتمدامر فرمود که جمیع علماجمع شوندو دریک محضر باأو مناظره نمایند وسئوال وجواب عیناًبدون تحریف به وساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود تابه طهران ارسال شود وآنچه امر واراده پادشاهی برآن قرار گیرد مجری شود.علما این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند ومحضری ترتیب نموده بنگاشتند که اگردرامر اشتباهی باشد احتیاج به اجتماع وسئوال وجواب است ولی چون مخالفت این شخص به شرع انور اشهر ازآفتاب است پس اجراء حکم شرع عین صواب است .معتمد خواست که درمحضر خویش محفل اجتماع بیاراید تاحقیقت واقع جلوه نماید وقلوب بیاسایدعلمای اعلام وفضلای کرام حقارت شرع مبین را نخواستند ومباحثه ومجادله باجوان تاجری نپسندیدند مگرعلامه فهامه آقامحمد مهدی وفاضل اشراقین میرزا حسن نوری مجلس به سئوال بعضی مسائل ازفن اصول وتوضیح وتشریح اقوال ملا صدرا منتهی شد."۷

نبیل اعظم می نویسد:

" ازجمله وقایعی که ترک شده بود واقعه اجتماع علماءدرخانه ملاجعفر آباده‌ای دراصفهان بود.به امرمنوچهرخان معتمدالدوله کاتبی مامور نموده بودند که

آنچه علماءدر آن مجلس باطلعت اعلی گفتگو نمایند تماماًثبت شود وبه حضور معتمد داده تاایشان به طهران بفرستند وامام جمعه که میهماندار طلعت اعلی بود به خدمتشان معروض داشته بودکه من به آن مجلس می روم وقبل ازظهر آدم مخصوص می فرستم تشریف بیاورید چون علماءمجتمع شدند آقامحمد جعفر آباده ای بنای گفتگو نمود گفت من این اجتماعی را مصلحت نمی دانم چه که اصفهان را جمیع اهل ایران قبةالاسلام می دانند اگر ایشان مدعی امرند به این مجلس واردشدنشان و به جمیع علماغالب آمدن ایشان سبب می شود که بالمره دین اسلام ازدست خواهد رفت واگرهم مغلوب شوند مردم خواهندگفت که برای نوجوان تاجرزاده ای جمیع علماءاصفهان مجلس کردند درهرحال نفعی برای علماءدر این اجتماع بنظر نمی آید وصلاح دراین است که هریک ازشماهرچه درباره اوفهمیده اید درورقه ای که جامع جمیع فتاوی شماها باشد مرقوم داریدوبه معتمدالدوله سپارید تابه طهران بفرستد علماءهمگی این قول را پسندیدند مختصری نوشته هریک درحاشیه آن حکم کفرو قتل آن سبط پیغمبر را مرقوم نموده مهرکردند جز سه نفر که حکم قتل و کفر ننوشتند.آقاسید اسدالله پسرآقاسیدباقر شفتی،امام جمعه ،ملامحمد جعفر که بعضی احتمال جنون وبعضی عبارات دیگر نوشته وبه کاتب معتمدالدوله دادند. ملاجعفر گفت ازلسان مابه سرکار معتمدالدوله عرض کنید که زیاده براین بر تضییع علماءنکوشید وچون مجلس متفرق شد امام جمعه آدم معهود را فرستاد که علماءراضی نشدند.خادم امام جمعه ذکرنموده بودکه حضرت باب سه ساعت مشی می فرمودند ومی گفتند وعده علماءبین صبح وظهر بود چرا تخلف نمودند وما را احضار نکردند.بعدازآن مجلس،معتمدالدوله علما را به مجلس خود وعده خواست که حضورأمکالمه واقع شود هیچیک حاضر نشدند مگرآقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی ومیرزا حسن پسرملاعلی نوری که حکمت ملا صدرا رادر

اصفهان تدریس می کرد.
ازحضرت غصن الله الاعظم شنیدیم که درآن مجلس آقامحمد مهدی از حضرت اعلی سئوال نمود که خطاباتی که در قرآن است ازقبیل اوامر ونواهی آیا مخصوص حاضرین آن عهد بوده یاغائبین هم درآن شریک بوده اند اگر مخصوص حاضرین بوده لازم می آید که غائبین مکلف نباشد واگر غائبین هم درآن شریک بوده اندکه هنوز وجود نداشته اند چگونه خطاب برغیر موجود تعلق می گیرد؟
حضرت اعلی می فرمایند در نزد حق جل جلاله حاضر وغائب یک حکم دارد وعلم او محیط است برجمیع اشیاءقبل وجود اشیاءچنانکه محیط است به اشیاء بعد وجود اشیاء.
صیت وآوازه امرحضرت باب ونفوذ دیانت بابی در شهر اصفهان یوماًفیوماً

ص ۲۱۵
روبه فزونی می رفت وبعضی ازعلماءمثل ملامحمد تقی هراتی سراًوجهراًلب به تعریف وتمجید ازحضرت باب وآثارمنزله ازقلم ایشان که درهر مجلس و محفلی دست به دست می گشت،می گشودند وایشان را مفترض الطاعه میدانستند.
علماءبزرگ ومشهور اصفهان که همه صاحبان محراب ومنبر ودارای مرید ومقلد بودند ازیک طرف بیم داشتند که اگرچندی براین منوال بگذرد اساس حکومتشان سست وبساط قدرتشان متزلزل می گردد ومرده آنان ازاطاعتشان سرباز می زنند وازطرف دیگر وقتی می دیدند که حضرت باب درمنزل سلطان العلماءبا آن همه احترام زندگی می کنند ومعتمدالدوله نیز ایشان را حمایت وتقویت می نماید جرئت مخالفت علنی نداشتند. لذا به انواع حیل وجعل اکاذیب وافترا باب شکایت باز نمودند وسعایت ها کردند وتهمت ها وارد آوردند تاآنجا که افکار شاه و حاجی میرزا آقاسی را مشوش ومضطرب ساختند وازآنها خواستند که تاهنوز فرصتی در دست است در دفع ورفع سید باب بکوشند.
درهمین احوال ،حضرت باب لوح مفصلی خطاب به علماءوکافه مردم نازل فرموده وآنها را به تفکروتعمق درکنه بشارات قرآن مجیددرباره ظهور جدید دعوت نمودند واز انکار نصوص صریحه کتب آسمانی برحذر داشتند.
حاجی میرزا آقاسی که به شهادت تاریخ ونوشته آشنا وبیگانه آدمی نالایق و جبون وعنصری فاسد وضعیف النفس بود ازاین می ترسید که اگر آوازه شهرت باب به آن صورت که در اصفهان بلند گشته است به گوش شاه برسد ومعتمدالدوله اسباب ملاقات ایشان را با شاه فراهم نماید،نفوذ کلام سید باب در وجود شاه حسن اثر بگذارد وبراساس حکومت و قدرت او ثلمه وصدمه وارد آید وبساط اقتدارش متزلزل گردد.
نبیل اعظم ودیگر مورخین مضمون نامه حاجی میرزا آقاسی رابه امام جمعه به این شرح یادداشت کرده اند که مارا ازتو این توقع وانتظار بود که باآن جلالت شان وعظمت رتبت ومقامی که در دستگاه مملکت داری درتحکیم قوائم شرع مبین وترویج شریعت حضرت سید المرسلین قیام واقدام نمائی نه اینکه سرارادت به آستان جوانی خم کنی که ازجمیع معارف وعلوم عاری واز مسائل شرع حضرت رسوم اکرم بی خبراست .اواین نامه را به صورتی نوشته بود که امام جمعه رابه هراس انداخت واز معتمد راه چاره خواست.
حاجی میرزا آقاسی که آدمی مزور و پرتدلیس بودضمن مراسلاتی خطاب به ملاهای اصفهان آنان را تشویق کردکه به مخالفت باحضرت باب اقدام نمایند. از این رو، درمساجد ومنابرکافه ملاها حتی آنان که قبلاًلب به تعریف وتوصیف می گشودند به تکفیر وتکذیب زبان باز کردند وعموماًبه مخالفت برخاستند .از

ص ۲۱۶
حاجی میرزا آقاسی مکتوبی خطاب به علمای اصفهان دردست بدین تفصیل:
"...خدمت علمای اعلام وفضلای ذوی العز والاحترام مصدع می شود که در باب شخص شیرازی که خود را باب ونایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضال مضل است برحسب مقتضیات دین ودولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر

قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداه شود تاآینده را عبرتی باشد.آن دیوانه جاهل دعوی نیابت نکرده بلکه دعوی نبوت کرده زیرا که ازروی کمال نادانی وسخافت رای در مقابل باآنکه آیه شریفه فاتوا بسورةمن مثله دلالت دارد که مقابله یک سوره اقصر محال است،کتابی ازمزخرفات جمع کرده وقرآن نامیده وحال آنکه لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضعهم لبعض ظهیرا چه رسد بقرآن آن نادان که به جای کهیعص مثلا کاف،ها،جیم ،دال نوشته وبدین نمط مزخرفات واباطیل ترتیب داده .بلی حقیقت احوال او را من بهترمی دانم که چون اکثراین طایفه شیخی را مداومت بچرس وبنک است جمیع گفته ها وکرده های اواز روی نشاه حشیش است که آن بدکیش به این خیالات باطل افتاده ومن فکری که برای سیاست اوکرده ام اینست که اورا بماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس موبد باشد .اما کسانی که به اوگرویده اند ومتابعت کرده اندمقصرند.شماچند نفر ازتابعین اورا پیدا کرده وبه من نشان بدهید تاآنها مورد تنبیه وسیاست شوند.باقی ایام فضل وافاضت مستدام باد."۸

اعزام حضرت باب به طهران وعودت ازنیمه راه

تحریکات وتهییجات علماءشیراز وبرحذرداشتن ملاهای اصفهان ازمعاشرت ومماشات با حضور باب وپیروان ایشان وعنوان اینکه علماءشیراز کلاًفتوی به قتل او داده ومرتد ومهدور الدمش شناخته اند محرک علمای اصفهان گردید وآنان را تشویق کردکه بصورت قاطع تری به قتل حضرت باب فتوی دهند.

معتمدالدوله ازغدر وحیله وخفت عقل وعدم درایت حاجی میرزاآقاسی کاملاًآگاه بود بیم داشت که اگرحضرت باب را به طهران اعزام دارد،ازیک طرف ملاها،علماءوجمهور مردم طهران به اغوا تحریک حاجی میرزاآقاسی حضرت باب را گرفتار ناملایمات شدیده بنمایند وازطرف دیگر،باتوجه به مکاتیب واصله از علماءوامامجمعه اصفهان به یقین میدانست که صدر اعظم نه فقط ملاقات بین شاه وحضرت باب را غیرممکن می سازد بلکه ازوارد نمودن هر صدمه وزیان وهرتخفیف واهانتی هم نسبت به آن حضرت مضایقه نمی کند .لذا تدبیری اندیشید وحضرت باب را علناً ودربرابر چشم همه مردم به همراهی چندصد سوار به صوب طهران حرکت داد ولی ازمامور مخصوص خویش خواست که ایشان را درخفا وقبل

ازطلوع آفتاب به اصفهان برگرداند وبهان صورت که درتاریخ نبیل ۹وسایر کتب تاریخی به ثبت رسیده است حضرت باب را ازمورچه خورت به به اصفهان عودت داد و مستوراًعن الانظار درقسمت سرپوشیده عمارت خورشید۱۰ که به عمارت صدر معروف بود منزل داد ودر شهر شایع نمود که سید باب برحسب فرمان شاه به طهران اعزام شده است .

وقتی معتمدالدوله مطمئن شدکه ازجانب علماءومردم مزاحمتی برای حضرت باب ایجاد نخواهد شد ازایشان خواهش کردکه یکی ازاصحاب مورد اعتماد را اخبارنمایند که غیبت وبی خبری ازحضرتش سبب هراس وازهم پاشیدگی جمع احباب نشود ونیز اگراحتیاجاتی داشته باشند دررفع آن بکوشد.حضرت باب ملا عبدالکریم قزوینی را انتخاب فرمودند،وی تنها کسی بودکه ازوجود حضرت باب دبر عمارت صدر آگاهی داشت.

اقامت درعمارت صدر

حضرت شوقی ربانی ولی امردیانت بهائی می فرمایند: " معتمد برای اینکه نائره فساد را خاموش کند فکری اندیشید وتدبیری نمود وشیوع داد که باب به طهران روانه شده است وبدین ترتیب موفق گردید حضرت را مدت چهارماه در عمارت خورشید که مقرمخصوص حکومت بود درخلوت سرپوشیده خویش مامن و ماوا دهدوهیجان وفزع ناس را تسکین بخشد...."۱۱

حضرت ولی امرالله دردنباله این گفتار چنین ادامه می دهند: " درهمین احیان بودکه معتمدالدوله ازحضور مبارک درخواست نمودکه جمیع ثروت ومکنت خود را که درآن ایام به چهل میلیون فرانک تقویم شده بود تقدیم حضور نماید تادر نصرت وپیشرفت امرالهی صرف شود."

حضرت باب تقاضای معتمدالدوله را قبول نمودند ولی بعد اموال را خود به او مرجوع داشتند.دراین باره در لوحی که به اعزاز محمد شاه نازل شده می فرمایند:
"... دومطلب عمده هست مرا به آن حضرت یکی درامردین وآن این است که سلطان شوی قومی راکه در قرآن خداونداولی باس شدید درحق ایشان فرمود و رحم کن نفس خود را ازسخط خداوند درقیامت فاین ذوالقرنین وسلیمان وملکهما ان الدنیا تفنی وکل الی الله یحشرون ۱۲ واگر قبول نفرمائی خداوند عالم کسی را مبعوث فرماید لاقامةامره وکان وعدالله معفولا.۱۳ ویکی درامر دنیا است چون خائفم ازحق که ترک عهد شود این است که مرحوم معتمد شبی را خلوت نمود حتی حاجی ملا احمد راهم امر فرمود بیرون رود بعدازآن گفت می دانم کل اموالم ظلم است ومالک آن حجب خداوند است حال کل لرا وا می گذارم به او وازتواذن

می طلبم درتصرف او وامروز غیرازتوحقی عالم نیستم حتی آنکه انگشترهای دستش را بیرون آورد وداد ومن قبول نموده ورد نمودم به او وتوبه او را قبول نموده اذن دادم که تصرف نماید اشهدالله وکفی بالله شهیدا. ١٤ حال هم یک دیناراو رامن نمی خواهم مال حجت است کل اموال او هرقسم لایق است آن حضرت در اموال آن امر فرماید..."
مطلب اول که "سلطلان شوی قومی را که خداوند در قرآن آن قوم را اولی باس شدید" خطاب فرموده ۱۵ منظور تبلیغ محمد شاه به دیانت بابی بوده است.مسفرین قرآن همه وبالاتفاق "اولی باس شدید" را از گروه مردمی که در فارس زندگی می کنند تفسیر نموده اند .
در مورد مطلب ثانی حضرت باب می خواسته انددین اخلاقی خود را نسبت به معتمدالدوله ادا کرده باشند والا برآن حضرت واضح ومعلوم بوده است که نه محمد شاه ونه اعوان اومبادرت به چنین اقدامی نخواهند نمود.
داستان فاطمه خانم
موضوع دیگری که در ایام توقف وزندگانی حضرت باب در خلوت سرپوشیده معتمدالدوله جای صحبت باز کرده است بحث از معقوده ای است که انتخاب نموده اندب.ب معتمدالدوله برای اینکه مستخدمین وکسانش از وجود حضرت باب در منزل او خبرنشوند واین موضوع به گوش ملاها نرسد وبساط بلوا وشورش فراهم نگردد و باآنها درگیری پیدا نکند ازحضرت باب خواهش کرد در بین مومنین زنی را برای خدمات روزمره خود انتخاب کنند که ضرورت نداشته باشد خدمه اوبه آن قسمت از خانه که به حضرت باب اختصاص دارد آمد وشد کنند.قرعه این فال به نام فاطمه دخترملاحسن روضه خوان ازبابی های اصفهان اصابت نمود.
برحسب قوانین شرع اسلام ١٦ چون فاطمه خانم به خانه ای وارد می شد که به غیرازحضرت باب دیگری درآنجا سکونت نداشت،می بایست باایشان محرمیت پیدا کند،بناچار صیغه عقدی بین او وحضرت باب جاری شد وبه حصانت حضرتش در آمد.
نگارنده از آقای سیدمحمدعلی جمالزاده شنیده است که ازقول حاج میرزا یحیی دولت آبادی نقل می کرد که این خانم گفته است: بعداز اینکه من را به عقد حضرت باب درآوردند وبه منزل معتمد رفتم به اطاقی وارد شدم که آقا(ضرت باب)جالس ومشغول تحریر بودند،سلام کردم وایستادم.بادست اشاره نمودند بنشین،نشستم .چندین ساعت نشسته بودم وایشان به کار تحریرو کتابت مشغول بودند.بعد مرا خواب در ربود برخاستم وبه اطاق دیگر رفتم وتمام ملاقات من با

شخص باب همین بود ولاغیر.
به هرصورت ونهج که به این قضیه توجه کنیم اصل مسلم این است که این خانم به حصانت حضرت باب بیرون آمده ودر عقد ایشان قرارگرفته وآن عقد نیز فسخ نشده وطلاق واقع نگردیده است .اما آنچه موجب تعجب وتاسف است رفتاری است که بعدها نسبت به این خانم شد.

بعد ازواقعه شهادت حضرت باب وپیشامد رمی شاه وسپس ریختن خون
نفوس مقدسه وبیگناهی که به اشد عذاب وشکنجه گرفتار آمدند وهمچنین آنها
که در زیر سلاسل واغلال با شرائطی سخت ومهیب مسجون ومقید گشتند
نابسامانی وسرگردانی پیروان حضرتش آغاز گردید وکشتی شریعت بابی در دریائی
متلاطم وطوفانی دستخوش امواج سهمگین اهواء وامیال بی وفایان ونابخردان گشته
به گردابی مهیب افتاد وهرکسی راه خودسری وخودرائی در پیش گرفت .موضوع
کسر حدود بهانه ای شد وارتکاب به مناهی معمول گردید.
میرزا یحیی صبح ازل درآن واقعه مخوف وبحرانی متواری تلال وقفارو
سرگشته کوه وصحرا بود ودر بوادی وجنگل های مازندران وقت می گذرانید وبه
مجرد اینکه آن آتش بیداد فروکش کرد وخبر ازتبعید حضرت بهاءالله به عراق
حاصل نمود به اتفاق عمویش میرزا زین العابدین ازطریق بندر انزلی به رشت آمد و
ازشهر به شهرواز ده به ده با لباس مبدل ،گمنام وبی نشان خودش را به کرمانشاه
رسانید وبه استخدام میرزا عبدالله کفش فروش درآمد وبه بغداد رفت وبه اسم
حاجی علی کفش فروش در بازار اول به کارکفش فروشی وسپس لاص فروشی
مشغول شد، امابعد ازاینکه صیت جمال مبارک بالا گرفت حس حسادتش نسبت به
حضرت بهاءالله تحریک شد وبه اغوای سیدمحمد اصفهانی یکی ازبابیان اصفهان
که به بغداد آمده بود باامرالهی به مخالفت برخاست ومدعی وصایت حضرت باب
شد وبه این ترتیب کسانی راکه ازاو اطاعت نمی کردند وبه گفته هایش اعتنائی
نداشتند ملعون ومطرود می خواندواز برانگیختن مردم برای کشتن آن نفوس
مضایقتی نداشت چنانچه میرزا اسدالله دیان آن مرد فاضل ودانشمند دوره بیان راکه
به نص صریح حضرت باب حرف ثالث مومن به من یظهره الله خوانده شده است
طاغوت لقب داد وابوالشرورش خواند وجناب ابراهیم خلیل راکه اونیز ازمعاریف
بابی های دوره حضرت باب بود جبت خواند وابوالدوهی نامید ومیرزا علی اکبر
ابن عم حضرت باب را که در شجاعت وبسالت می مانند بود اجهل الجهلاءنامید و
بالاخره هرسه نفر (دیان ومیرزاعلی اکبر در بغداد) به دست اعوان اوبه شهادت
رسیدند.
در طول سالهای٧٤-١٢٧٢ هجری قمری که حضرت بهاءالله در کوه های

سلیمانیه هجرت نموده ودر بغداد تشریف نداشتند،فاطمه خانم معقوده حضرت باب
به اتفاق مادر وبرادر خود ملاعلی محمد ازاصفهان به بغداد آمد وبه دام میرزا
یحیی افتاد وبااو ازدواج کرد ولی پس ازیک ماه هنگامی که سایر زنهای میرزا
یحیی زبان به هرزگی وهتاکی گشودند ناچار فاطمه خانم را به سیدمحمداصفهانی
بخشید.
یکی ازازلی های بنام به اسم اسماعیل صباع سه دهی که خودش را به اسم
مستعار میرزامصطفی می خواند ١٨ بریکی ازالواح حضرت عبدالبهاءمعروف به
لوح عمه که درموضوع اعمال میرزا یحیی ومربوط به ازدواجش باهمین خانم است
ردیه ای نوشته که درحال حاضر درکتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است ١٩نویسنده
در ردیه مذکور نامه ای جالب وخواندنی درج کرده است که ادعا می کند ازطرف
فاطمه خانم نوشته شده وبه مهر اونیزممهور بوده است.دراین نامه که به نظر
نگارنده مجعول بودن آن مسلم است،چنین می خوانیم: "وقتی که خبر شهادت حضرت
باب به اصفهان رسید امام جمعه درصدد برآمد که بامن ازدواج کند و وسائل
برمی انگیخت تااسباب مزاوجت بامن را فراهم سازدوموفق نشد تااینکه نامه ای
از همشیره میرزا یحیی به دستم رسید به این مضمون که اگر شمابخواهید از
صدمات مردم محفوظ بمانید باید به همراهی آقای حاج سید محمد بروید به خدمت
حضرت ثمره تمام اهل خانه ماچون دیگرنمی توانستنددراصفهان زندگی نمایند و
اخوی وآقای حاج سیدمحمد همراه بودند مستعدحرکت شدیم وامام جمعه تمام
دروازه های شهر را سپرده بودکه نگذارد ما ازاصفهان بیرون برویم ومابعد از دو
روز دیگر که وعده حرکتمان بود با والده وتمام اهل خانه فرارأازاصفهان به طرف
کاظمین حرکت کردیم چون به کاظمین رسیدیم اخوی حضرت ثمره یعنی میرزا موسی

ازبغداد آمده باآقای حاج سیدمحمدبه خدمت حضرت ثمره رفتند وآن اوقات
اخوی بزرگ یعنی جناب قهیر در نجف بودند اخوی آقا علی محمد کاغذی به این
مضمون نوشت که ماازاصفهان به کاظمین آمده ایم وعیال واطفال شما راهم
آورده ایم جواب مرقوم فرمودند من به کربلا حرکت نمودم،شماهم تماماًبه کربلا
بیائید.به این جهت تمامی اهل خانه عازم کربلا شدند بنده هم به جهت زیارت وهم
به جهت اینکه خلاف فرموده ایشان رفتار نکرده باشم برای تحصیل اجازه مرخصی با
اخوی وآقای حاج سید محمد به خدمت حضرت ثمره مشرف شدیم.
حضرت ثمره وصیت نامه خط حضرت نقطه را به من نمودند که صریحاًدرآن
لوح مرابه همان لقب که دراصفهان به من داده بودند وغیرازایشان احدی برآن
لقب مطلع نبود مخاطب ساخته امرفرموده بودند که امرایشان یعنی حضرت ثمره را
اطاعت نمایم.بنده هم عرض کردم کمینه به خدمت شما مشرف شدم که هرچه

ص ۲۲۱
بفرمائید اطاعت نمایم وتخلف ازامرحق نکرده باشم حضرت ثمره بنده را عقد بسته
سپرده به حاج سید محمد وبه اتفاق آقای حاج سیدمحمد واخوی آمدیم به کربلا".
این ردیه را اسمعیل صباغ سه دهی به دست دکتر سعید خان کردستانی ۲۰ داده
است که برای پروفسور براون به انگلستان بفرستد. مرحوم دکترسعید خان درحاشیه
آن قسمت ازاین کتاب که درموضوع این نامه است می نویسد:
" این خانم در تهران سالهامریضه نده بود وخیلی چیزها راکه تاریخی و
عمده بود ازاوجویا شده ونوشتم ازخودش شنیدم که گفت اطاعت به ازل کرد و
زن اوشد ویک ماه هم زن اوبود بعد زن های ازل فحاشی وجنگ ها کردند حضرت
مجبور شد مرا ازخودش جدا کند وبه سیدبخشید.سعید طبیب کردستانی
۲۲-٤-۱۰ (دهم اپریل ۱۹۲۲)
علاوه برآنچه دکترسعیدخان درحاشیه ردیه میرزامصطفی نوشته است،
اخیراًدرضمن مطالعه مکاتیب باقی مانده ازبابیهای اولیه عراق نامه ای به دست
آمده است که مجعول بودن تقریراتی راکه سه دهی ازقول فاطمه خانم کرده است
اثبات می نماید.
دراین نامه ازدختری که هویت اوذکر نشده است برای ازدواج بامیرزا یحیی
خواستگاری به عمل آمده است .مخاطب نامه برادر آن دختراست که اسم وی نیز به
قلم نیامده ولی از اوخواسته شده است که د رتحصیل رضایت خاطرمادرش باآن
مزاوجت بکوشد وموضوع نامه را نیز شدیداًمحرمانه نگاه دارد.
باقرائن و اماراتی که از نامه مندرج در ردیه سه دهی درباره نحوه مسافرت
فاطمه خانم وهمراهان وی ازاصفهان به عراق به دست می آید وبامقایسه آن با
مطالب نامه اخیر باقاطعیت می توان گفت که دخترمورد نظر دراین نامه همان
معقوده حضرت باب است .برای روشنتر شده موضوع .قسمتی ازنامه مذکور را در
زیر می خوانید:
هوالعزیز المحبوب
گر برتومن سلام فرستم توئی سلام گر برتومن درود فرستم توئی صلوة
سلام وتحیت مخصوصی محبوبی است که درساحت حب اوغیر ازحبیب
نگنجد ودرود بی نهایت از آن حبیبی است که درخلوتخانه انسش سوای جانان
نسنجد وتشفق وتحبب وتشهق ظهور جانانی است که جانش تسلیم جان بخش و
روح افزای اواست وغیر از درآئینه های موجودات وداد دل نبندد ونبیند ونداند
زیرا که این شان حبیبیت اواست واین خاصیت وثمره محبوبیت اواست .آن
محبوبی که
چون نامش برم اشکم زدامان بگذرد های های گریه ام ازچرخ گردن بگذرد

ص ۲۲۲
جان من جانان من چه گویم ازدرد والم هجران وافتراق وچه نویسم ازشعله
وتشعشع انوار اشتیاق که گویا شعله آتش شوق درتمام عالم سرایت کرده واشعه
انوار ذوق درامکان وکون مکان سراسرگرفته که می خواهد شعله نورانیتش وشعشه

نواریتش تمام اکوان را بسوزد وذره ابقانکند چونکه خواست محبوب همینست لا حول ولاقوة الاباالله .وبعد جان من

مژده ای دل که مسیحانفسی می آید   که زانفاس خوشش بوی کسی می آید

مژده ای که روح بخش ونورانی کننده کل موجوداتست وخبری که حیات بخش و زنده کننده تمام اکوان وامکانست وبحرکت ورقص آورنده جمیع ذرات من الغیب والشهود است آنکه جان جهان وروح عالم وعالمیان ونور دیده وقلب متقیان جان جان جانان جناب حضرت ازل اعلی الله ذکره وشید امره به خواستگاری همشیره مکرمتان خواستگار گردیده وازجانان خود آن جان را اختیار کرده البته شما بایددر این امرکوشیده وبه نهایتاهتمام پیوستهاهتمام ورزیده درامر والدهتان که نظرشان راازدنیای دون دو روزه غدار مکار بریده ونظر ایشان رابسوی حیات ابدی وحی لایموت سرمدی انداخته که سرافرازی دارین ونشاتین درآنست.جان من نهایت سعی نموده ازهرباب وازهرجهت چه دنیا چه عقبی دقیقه ازاین فکروازاین تدبیر باقی نمانی انگهی چه سعادت وچه خوش بختی به ازاین وچه خوبی وچه نورانیت بهترازین .در امورات دنیوی بهترازاغلب بل کل ناس خلقا وخلقا وطوراً و وضعاًودرآخرت تشعشع جمال محبوب از آثارش ظاهر وتلمع جلال معبود از اطوارش باهر.چه گویم درحق اوکه زبان از وصفش عاجز ونطق ازنعتش قاصرو اشاره بسوی جناب حضرت قدسش منقطع وعقل وفهم وشهود در ادراک کنه جمالش محو وکل عالم ومافیها درمشاهده جلالش صحو ومنصعق وفانی گشته باری ازسفارش بان جانان چه نویسم بغیرآنکه درخودش نوشته شده واظهار آنچه مکنون درآن عزیزه شده

ازاین امرآمنه مطلع نبایست شودوهیچ احدی دیگر وعلی هم مطلع نگردد ولیکن مکتوب بزرگ را باآیات وادعیه وسیاهه بزرگ برای آمنه درخلوت رقیه بخواند نه بقسمی که درنظرها بیاید وفتنه شود..."...

درگذشت معتمدالدوله وآخرین روزهای اقامت حضرت باب دراصفهان

گفتم تمام سعی وکوشش معتمدالدوله برای بود که درانتشار وتوسعه دیانت حضرت باب اقدامی کند وبه حضرت باب خدمتی نماید ودنبال زمان وفرصتی مناسب می گشت که ایشان را به طهران ببرد وبامحمد شاه روبروکند وازاو برای

نصرت دیانت بابی کمک بگیرد ودرغیراین صورت بااو بستیزد وقهراًمنظورش را اعمال نماید از اینکه درختی که به دست حضرت باب غرس شده است باید باخون شهداء ودماءمطهره مظلومان سقایه وآبیاری شود نه به ضرب سنان و شمشیر.به هرتقدیرحضرت باب قبلاًقرب اختتام دوره حیات معتمدالدوله راکه در ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۳هجری قمری دراصفهان اتفاق افتاد به اوگوشزد نمودندو آن واقعه رابه جناب وحید وملاعبدالخالق یزدی نیز مرقوم داشتند .در توقیع خطاب به محمد شاه می فرمایند: "وحال آنکه باذن بقیةالله نوشتم به دونفرعالم در یزد فوت مرحوم معتمد راقبل ازوقوع به هشتادو هفت یوم قبل ..."وضمناًبه آقا سید حسین کاتب وملاعبدالکریم قزوینی هم دستور دادند که ازاصفهان خارج شوند وبه قم وطهران بروند ومنتظر ظهور قضایای الهی باشند.

حاجی میرزاآقاسی به دلیل دشمنی وخصومتی که با معتمدالدوله داشت حکومت اصفهان را به گرگین خان برادرزاده وی داده بود ولی اواز ترس عموی خویش جرئت رفتن به قلمرو او را نداشت ودر قم وکاشان وقت می گذرانید تاوقت معتمد در رسد.۲۱

گرگین خان به مجرداینکه خبرمرگ عمویش را شنید خودش رابه اصفهان رسانید تامایملک او را تصرف نماید وبه جای اوحکومت کند.

وقتی گرگین خان به اصفهان رسید از وجود حضرت باب درعمارت صدر باخبر شد وبرای اینکه خدمتی کرده باشد وخودش را بیشتر به دستگاه حکومت نزدیک کند عریضه ای به حاجی میرزا آقاسی نگاشت و وی را ازحضور حضرت باب در اصفهان مستحضر ساخت.حاجی میرزاآقاسی این نامه را به عرض شاه رسانید.

نبیل در این باره می نویسد: محمدشاه به فراست دریافت که قصد معتمدالدوله

ازحفاظت باب آن بوده است که اسباب ملاقات او را باشاه فراهم کند ولی اجل مهلت نداده است به این مناسبت نوشت که باب را باکمال احترام درتحت حفاظت سواران نصیری مستوراًعن الانظار به طهران اعزام دارد.
گرگین خان دراعزام حضرت باب به طهران خیلی ناجوانمردانه عمل نموده ۲۲ و با وضعی اسفبار ایشان را حرکت داد بطوری که سبب کدورت خاطرآن حضرت شد و درلوحی که بعداْدر ماکو نازل گردید،خطاب به محمد شاه فرمودند: " بعد ازصعود آن بعالم بقا گرگین شقی با پنج نفر هفت شب بلا اسباب سفر به تزویر وقسم های دروغ وجبر صرف حرکت داده فآه آه عما قضی علی .۲۳"
سرنوشت همراهان حضرت باب
می دانیم که هنگام ترک شیراز دونفر ازاحبا درمعیت حضرت باب به صوب

ص ۲۲٤
منوچهرخان معتمدالدوله
گرگین خان

ص ۲۲٥
اصفهان رهسپارگردیدند.یکی ازاین دونفرآقاسیدکاظم زنجانی ۲٤ودیگری آقا محمد حسین اردستانی بود.
آقاسید کاظم پس ازاینکه همراه با حضرت باب به اصفهان رسید به کسالتی مبتلا شدکه بالمآل به مرگ وی منتهی گردید وحضرت باب منفرداْبر جسدش نماز خواندند وسپس جسد او رابه کربلا فرستادندکه درآن محل مدفون شود.درمورد دفن جسد آقاسید کاظم درمحلی مناسب دونامه دردست است که یکی خط ملاعبدالکریم قزوینی ودیگری خط آقاسید حسین کاتب است ومخاطب هردونامه حاجی سید جواد کربلائی است ودرهردونامه تاکید شده است که دقت کنند جسد درمحلی مناسب دفن شود.
ملاعبدالکریم می نویسد:
بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علی مولی الجناب ورحمةالله وبرکاته ثم السلام علی التابعین و الناصرین ورحمة الله وبرکاته
مولای وسیدی جعلت فداک کثیراْماکتبت العرایض مراراْفارجوا من الله ان یبلغها الی ساحةجنابکم واسئل من حضرتکم ان لاتنسونی فی الحضرات المقدسة المنورة کلاْثم اذکرونی عندالسیدین السندین ابناءسیدی صلی الله علیه فوالله اتمنی تقبیل اقدامهم فیالیت کنت معک فافوز بالفزالعظیم ثم یامولای وصل عریضتکم بالساحة المقدسةالمنورة فی ارض الصاد واجاب بماصدرعنه علیه السلام وکتبت من صورته تحیة وسلاماْعلیکم فاقروه فانه کتاب کریم.
...بالجوف وصله الله بحق محمد وآله الاطهارثم یامولای حامل العریضة من المخلصین المحبین کان کاملاْفی مراتب الاعتقاد والتسلیم والاطاعة فبعد وفاته قال علیه السلام بارسال النعش الی ارض المقدسة والدفن فی مکان کان اقرب الی الحرم مکاناْو ابعدمن نبش النباشین ولوکان فی الحجرات کان احسن...قال علیه السلام یدفنوه بالصحن حیثماکانت المصلةمن حیث القرب ومن حیث السعی فی مکان یبعد عنه ایدی الناس اما بالطهر او سمت الاقدام فیا مولای اسئل من جنابکم السعی فی اموراته سعیاْجمیلاْ واهتموا بالاهتمام الکثیر فان المرحوم کان ذی الاخلاص التام الکامل ویجب الاهتمام بنحوالکمال ثم اسئل من جنابکم ان الحامل اسمه ملا رستم کان متحیراْفی انه یرجع اویبقی هنا وفی امرمعاشه کان فقیراْ فان کان صلاحه التوقف فامروه نالا فامروه بالخروج فکلما کان صلاحه بینوا له حیث کان صلاحه فان الامرمعکم هنا ونحن عبدکم ومطعیاْلکم والسلام علیکم .
سیدی نشان نعش مسطور جنازه را نمدگرفته در روی آن پارچه مشمع باسم

ص ۲۲٦
مرحوم صاحب نعش که آقاسیدکاظم نام دارد نوشته شده واصل نعش را در مشمع

پیچیده اند وروی آن را نیز نوشته گذارده اندوسه عدد لاک ومهرکرده اند در روی آن گذارده اند واجرت نعش الی آخر دفن کردن بامکاری است ازبابت اخراجات با احدی چیزی نیست کلاًبامکاری است اینقدر است احسان فرمائید متوجه آن شوید که حبیب محبوب خدااست آن جناب سلام الله علیه اراده طهران دارند درباب نعش وحامل آن یعنی ملارستم نهایت احسان را فرمائید رافع تعجیل داشت عفو فرمائید و الامرمنکم والحمدلله رب العالمین .

مولای وسید ملارستم احوالش ناخوش شد لهذا آمدن موکول...ملاولی امرالله مازندرانی که ازجمله عبید ودر طریق محبت واخلاص بی منتهالهذا محبت بااو را زیاده نمائید وجناب آقائی وسیدم آخوند ملامحمود خوئی سلام می رسانند و در باب نعش مرحوم آقاسید کاظم استدعا دارندکه اهتمام فرمائید می گویند در صحن مقدس سرداب بسیار است اگربه کننده قبر درخفایک هزار دینار علاوه بدهید طوری می کندکه به سرداب دفن شود می گویند نزد اوطاق (اطاق)درویش مطیعا سردابی است که کمتردسترس مردم است اگر وضعی نمائید که ازطرف آن قبرکنده ...وازآنجا رخنه به سرداب دیگر منتهای احسان است والسلام علیکم ."

آقاسید حسین می نویسد :

"مولانا الامجد

سلام من الرحمن نحو جنابکم   وان سلامی لایلیق بباکم

بابی وامی ومن فی ملکوت الاسماءوالصفات فداءمن سکنوا سکنتم فی جواره

عرض می شودکه حامل ذریعه ملارستم خادم مرحوم مغفورالمهاجر فی سبیل الله آقاسید کاظم زنجانی است که مدت مدیدی بود که در شیراز درخدمت سرور معظم روحی فداه بودند ودرآن هجرت به ارض ص ایشان در رکاب ایشان خدمت کرده وارد این ولا شدند وناخوش شدند وبرحمت ایزدی فائز شدند ومردنی کردندکه جمیع زنده هاحسرت مردن را کردند تفصیل را ازیحامل ذریعه جویاشوید بیان خواهند کردو جواب سئزالات سرکار راهم گرفتم وبه حامل ذریعه دادم بیاورد وبجهت صاحبه معظمه مکرمه حضرت موعودةفی الرجعه روحی فداها خواستم دستخط مبارک بگیرم ارسال دارم ولکن بجهت این مصیبت عظیم اصرار نکردم تاخبر جدیدی برسد وکی زنده است وکی مرده شرح احوال را بنویسید و حضرت قرةالعیون روحی فداها راعرض وعبودیت برسانید ازایشان بسیار خجلم نمی دانم بچه زبان عذر بخواهم جزای ایشان باصاحب جزاحشرنی الله وایاکم مع محمد وآله الطاهرین ۲۵ (

ص ۲۲۷

در خصوص فوت زوجه آقاسید جواد معلوم نشدکه کدام آقاسیدجواد تعیین فرمائید وخدمت باقی مانده هاکلاًعرض وسلام برسانیدسیماجناب مولای ملا حسین وشبل جناب آخوندملاحسین وخدمت صاحب معظم وقبله مکرم جناب آقائی آقامیرزاحسن هندی عرض وسلام برسانید خدمت آقازاده هاروحی فداهم و اهل حرم صغیراًوکبیراًعرض وعبودیت برسانیدو والده آقائی آقامیرزا سیدحسن رانوعی کنیدکه عرضه عرض کند که ظاهراًدلتنگ شونداگر ازبرای حضرت موعوده دستخط مبارک نیامد وازبرای ایشان می باشد والآن مستمسکی ندارم که بجهت ایشانهم خواهش دستخط نمایم ... ... تربت ومهر رارسانید وخواستم خدمت ایشانهم عریضه عرض کنم ومولایم فرمودند که توبنویس ولکن بسرخودت قسم است که این قدربجهت این مصیبت غموم وهموم متراکم شده است که همین دوسه کلمه هم اگرواجب نبود وضرور نبود تحریر نمی کرد وانشاءالله بعد عریضه خدمت ایشان عرض خواهم کرد بادستخط مبارک شما ... وسلام بسیار خدمت ایشان برسانید ...وبنده همه هستم فدای همه شوم والسلام علیکم وعلی من حضر لدیکم وسلطان رادعا برسایندو سفارش به نورچشمی ام سیدحسن کردم شماهم در آن سفارش شریک باشید.

وسرکارمولای عالم وعالمیان بسیار اهتمام فرمودند که متوجه دفن مرحوم آقاسید کاظم شویدکه جای درستی دفن شود وبعد ازآن کاغذی بنویسید که چه

کردید ودرکجا دفن کردید.
مولای تاکید بلیغی درخصوص جنازه مرحوم آقاسید کاظم فرمودند بالخصوص حقیر راامر فرمودند که دراین خصوص عریضه نگاری کنم البته مسامحه نفرمائید و سعی خودرا بکنید که بسیار محترم است درخدمت ایشان والحق که اهل محبت است بود رحمةالله علیه وملا رستم راهم بسیار نوازش کنید که اهل محبت است والسلام وعرایض رابه صاحبانش برسانیداگرحیات دارند والادرنزد خود شما امانت باشد.(سجع مهر)عبده حسین الحسینی ."
- اما ازآقامحمد حسین اردستانی بعد از ورود حضرت باب به اصفهان ودر طول مدت اقامتشان درآن شهرونیز تازمانی که خضرتشان رادر قلعه ماکو مسجون نمودند ،خبری در دست نیست ،حاجی میرزا جانی ٢٦ نوشته است:
هنگامی که حضرت اعلی در ماکو تشریف داشتند آقامحمد حسین که پیرمردی بود وریش سفیدی داشت وازشدت ضعف وپیری زیاد ضعیف ومنحنی بود خدمتش رسیدم دیدم باپای پیاده به ماکومی رود واز منتهای شوق وعشقی که داشت باوجود آنهمه شکستگی وپیری ابداً آثارتالم وعلامت افسردگی و فرسودگی درجبین ایشان مشاهده نکردم جز آنکه نهایت وجد وسرور راداشتند."

ص ٢٢٨
آقامحمد حسین ازاصحاب قلعه طبرسی است که درمیدان محاربه مجروح شد واورا به حضور مهدیقلی میرزا بردند،آنچه ازاو خواستند ازاحوال اصحاب و احباب که در قلعه طبرسی بودن تحقیق کنند جوابی نداد وعاقبت الامربه اوگفته بودند چطور تورابه قتل برسانیم گفته بود بهرصورت که از آن سختر نباشد .لوله تفنگ را برچشم راستش گذاشته وآتش کرده بودند وبه این صورت به شهادتش رسانیدند.
ازقلم حضرت اعلی درماکو لوحی به اعزاز آقامحمد حسین اردستانی نازل گردیده است.

ص ٢٢٩
الواح،اسناد ومکاتیب
١- نامه آقاسید حسین کاتب به خال اصغر
٢- لوح به اعزازخال اعظم
٣- یادداشت دکتر سعید خان کردستانی (درحاشیه یکی ازصفحات کتاب ردیه اسماعیل صباغ سه دهی)
٤- نامه ای درباره خواستگاری دخترخانمی برای ازدواج بامیرزا یحیی ازل
٥- نامه ملاعبدالکریم قزوینی درباره تدفین آقاسید کاظم زنجانی
٦- نامه آقاسید حسین کاتب درباره تدفی آقاسید گاظم زنجانی
٧- لوح به اعزاز آقامحمد حسین اردستانی (به خط آقا سید حسین کاتب)

ص ٢٣٠
١- نامه آقاسید حسین کاتب به خال اصغر
(مورخ هفتم ذی حجه ١٢٦٢)

ص ٢٣١
٢- رونویس لوح نازله ازقلم حضرت اعلی خطاب به خال اعظم
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمدلله الذی من علی بالبلاء واحمده بمانزل علی من الباساءوالضراءبمافعل بغیرحق اهل الشرک والعصیان واناالی الله اشکوبثی و وحزنی وسیعلم الذین ظلمواای منقلب ینقلبون وبعد قد نزل ما سطرت من عندک واطلعت بما اشرقت من حبک فجزاک الله بماعملت فی دین الله وترید فی سبیل الله فوالذی نفسی بیده ان الشاربین من کاس المحبةهم الآمنون وان المعرضین عن حکم الولایة هم الخاسرون فکیف افصل ذکرماقضی علی علی تلک الارض وان المداد لنفی و

اللوح لایسع ولکن الاشارةالیه یعرفک بعض ماجری البداء بالامضاءوهو لما هاجرت من تلک الارض لعرض الحال الی الذی جعله الله ملیک الارض قدبلغت الی هذاالارض ونزلت علیها باذن حضرةمعتمد دولةالعالی ادام الله اقباله وجزاه الله من عنایاته کماهو اهله فبالحقیقة ماقصرعن التوجه والرحمة ولقد وقع لیلةفی محضره مع بعض الرجال ماراد الله وشاءو لیتم الامر اذا شاءالله مع العلماءاذا حضرزا یوم العرفة او الاضحی للمباهلةوان ذلک کان حکمی بینهم فسوف یحق الله الحق بکلماته ویظهرعمل الناس اجمعین فسوف نسافر الی ساحةقرب ملیک الفضل فاذا سمعت فاحضر هنالک واظهرمارایت من عمل الجاهلین فانا لله وانا الی ربنا لمنقلبون.

والسلام علیک وعلی احمد وعلی الذی اجبته بالکتاب وعلی الذین اتعبوا امرالله والذینهم بهم یلحقون والیوم یقضی ماوعدتک به فی قرب الزوال بخمس دقیقة.

مورخه یوم الجمعةسابع شهرذی الحجة الحرام سنة ۱۲٦۲

ص ۲۳۲

۳- یادداشت دکترسعید خان کردستانی درحاشیه یکی ازصفحات کتاب ردیه اسماعیل صباغ سه دهی

ص ۲۳۳

٤- نامه خواستگاری دخترخانمی برای ازدواج بامیرزا یحیی صبح ازل ۲۷

ص ۲۳٤

۵- نامه ملاعبدالکریم قزوینی درباره تدفین آقاسید کاظم زنجانی

ص ۲۳۵

٦- نامه آقاسید حسین کاتب درباره تدفین آقاسید کاظم زنجانی

ص ۲۳٦

ص ۲۳۷

۷- لوح نازله به اعزاز آقامحمد حسین اردستانی (به خط آقاسید حسین کاتب) رونویسی : "

آقا محمد حسین ارض صاد

هوالاکبر شهدالله الخ هوالاعظم بعدالبسملةشهدالله الخ فلتشهدن علی انه لااله الاهوالمهیمن القیوم واننی اناقائم حق الذی کل به یوعدون ولقد امرناان یرسل الیک قراطیس عزمحبوب فلتامرن ان یذهبن احد فی کل لوح کتاب تسعةعشربیتاً فی تسعةعشربیت ولیکتبن فی کل بیت الله اکبرعلی احسن خط محبوب واذا فرغت فاجلده جلدین لطیفین بمایومربیعض من المومنین واحفظ مانزلنا الیک کعینیک فان حرفاًمن کلمات الله لم یعدل کل العالمین واذا فرغ الکتاب فاذکرما ترانی فیه فاا کنا لمبلغین ."

ص ۲۳۸

یادداشتها

۱- منتخبات آیات ازآثار حضرت نقطه اولی عز اسمه الاعلی ،صفحه ۱۵.

۲- میرسید محمد سلطان العلماءخاتون آبادی امام جمعه اصفهان پسرحاجی میر حسن امام جمعه ازملاهای متمول ومتنفذ زمان خودش بود.وی زندگانی مجلل و اشرافی دراصفهان ترتیب داده بود وبه سال ۱۲۹۱هجری در شهر اصفهان درگذشت.

۳- سید محمد حسین برادر سلطان العلماءبعد ازفوت وی امام جمعه اصفهان شدو باکمک شیخ باقرومسعود میرزای ظل السلطان حاکم اصفهان اقدام به شهادت آقامیرزا محمد حسن سلطان الشهداءوآقامیرزا محمدحسین محبوب الشهداء کرد.وازقلم حضرت بهاءالله به رقشاءتسمیه شده است.

٤- مطلع الانوار،صفحه ١٧٨.
٥- مقاله شخصی سیاح، جلد ١صفحه ١٥.
٦- کتاب قرن بدیع،قسمت اول،صفحات ١١١-١١٠.
٧-مقاله شخصی سیاح ،صفحات ١٧-١٥.
٨- رونویس مکتوب حاجی میرزا آقاسی درجواب عریضه علماء اصفهان به محمد شاه درکتاب امیرکبیر وایران(صفحه ٤٣٩) تالیف فریدون آدمیت چاپ طهران سال ١٣٤٨ وبامختصری تفاوت درکتاب فتنه باب آمده است.
٩- مطالع الانوار،صفحات ١٨٤- ١٨٣.
١٠- عمارت خورشید عمارت صدرو عمارت سرپوشیده هرسه به عمارتی اطلاق می شودکه مقرمخصوص حاکم در اصفهان بوده است وحضرت باب مدت چهارماه درآن اقامت داشته اند وباعمارت خورشید در شیراز متفاوت است.
١١- کتاب قرن بدیع ،قسمت اول ،صفحه ١١٤.
١٢- مضمون فارسی:کجاست ذوالقرنین وسلیمان وممالک آنها،بدرستی که دنیا فانی است وهمه در پیشگاه خدا جمع می شوند.
١٣- مضمون فارسی: (مبعوث فرماید کسی را)برای اعلاءامر خود ووعده الهی انجام شده است.
١٤- مضمون فارسی: خدا را شاهد می گیرم وشهادت خداوند کفایت می کند.
١٥- سورةالاسراء،آیه ٥.
١٦- برحسب قوانین شرع اسلام خدمه زن باید باافراد ذکور خانواده سمت محرمیت داشته باشد،بنابراین به منظور رعایت وحفظ اصول شرعی،میان وی ورئیس خانواده یایکی ازفرزندان پسر صیغه عقد جاری می شود.این رسم،به احتمال زیاد هنوز هم درخانواده های متشرع وپای بند به قوانین مذهبی متداول است.
١٧- کتاب بدیع،صفحه ٢٩٥.

ص ٢٣٩
١٨- شرح حال رجال ایران،جلد ششم،صفحه ٢٦٣.
١٩- آثار واسناد متعلق به پروفسور براون،کتابخانه دانشگاه کمبریج،انگلستان، شماره F.65(7).
٢٠- دکترسعید خان کردستانی پسرملارسول از مردم سنندج است که به سال ١٨٦٣ میلادی متولد شد. پدرش دعانویسی می کرد وازاین راه ارتزاق می نمود. مادر سیعدخان از مردم متمول سنندج بود اوهنوز خیلی جوان بودکه مادرش راز دست داد سواد فارسی وعربی را ازپدرش آموخت وبعد ازاینکه پدرش فوت شد عمامه به سرگذاشت وملای محل شد وسپس به همدان رفت وبه راه تحصیل طب کوشید وبا دراویش نقشبندی ارتباط یاف وبه سلک آنان درآمد اودرهمدان با کشیشی به اسم یوحناکه مذهب کاتولیک داشت نیزرفیق شد ومسیحی گردید وبه کلیسای کاتولیک سرسپرد ومورد مزاحمت خانواده وفامیلش قرار گرفت وازاینکه دینش را ازدست داده برادرش قصد جانش رانمود اوبالاخره باکمک همان کشیش زبان انگلیسی راآموخت وبه سوئد ولندن رفت وتحصیلات طبی خود رادر رشته طب داخلی درلندن تکمیل کرد.بعد به ایران مراجعت نمود ودرهمدان مشغول به کارشد به کردستان سفرکرد وبادوستان و اقوام خودش که بااوبرسر مهرآمده بودند ملاقات نمود بعدبه طهران رفت.ازدواج کرد.سفری به اصفهان وشیرازنمود درحوالی محرم به منزل صولت الدوله قشقائی وارد شد وزن اوراکه مریض بود معالجه کرد.بااعلم الملک ،دکتردانا،راجع به بهائی هاصحبت کرد.با ایل قشقائی به شیراز رفت وبه طهران مراجعت نمود.بواسطه مراوده باسران اکراد مورد سوءظن رضاشاه واقع شد ودوماه ونیم به حبس انفرادی محکوم شدوبالاخره بواسطه تلگرافی که پسرش به شاه کردمستخلص شد ودر سال ١٩٣٩ درسن ٧٦ سالگی بدورود حیات گفت.(نقل ازکتب طبیب محبوب)
٢١- شرح حال ایران ،جلد چهارم،صفحه ١٦٢.
٢٢- میرزا حسین همدانی درتاریخ جدید (خطی)می نویسد : " میرزا گرگین خان... خدمت آن حضرت معروض داشت که ملاهادر صدد شورش وفته انگیزی برآمده اند

هرگاه شما رادست ایشان بدهم به ولی نعمت خود خیانت کرده ام واذیت نموده ام نفسی راکه اودوست میداشت واگر دست ندهم به طهران خواهند نوشت وحاجی میرزا آقاسی شما راازمن خاهند(خواهند) خواست ومن چاره جز اطاعت ندارم و استخوان مرحوم معتمدوله (معتمدالدوله)بامن نیست که جواب بدهم لهذا صلاح در آن است که سرکار ازاینجا حرکت کنید واگر میل داشته باشید به خراسان تشریف ببرید ودرظمن (ضمن) عریضه خدمت جناب حاجی میرزا آقاسی معروض داشت و فرستادن آن حضرت حسن خدمت خود راجلوه دادوچون آنحضرت باطناًاز مکر

ص ۲٤۰

ایشان مطلع بودند فرمودند انشاءالله به آرزوی خود نخواهید رسیدچنانچه آخرهم به آرزوی خود نائل نشدند وآن حضرت باهفت نفرسوار ازاصفهان حرکت فرمودند..."

۲۳- مضمون فارسی: آه ازآنچه وارد شدبرمن.

۲٤- آقاسید کاظم زنجانی برادری به اسم سیدمرتضی داشت که جزءشهدای سبعه درطهران به مقام شهادت رسید.

۲۵- مضمون فارسی: خدواندمن وشما را بامحمدو آل طاهرین اومحشور بدارد.

۲٦- تاریخ جدید،نسخه خطی (نقل ازتاریخ حاجی میرزاجانی کاشی).

۲۷- قسمت اول این نامه به خط ملااکبر وقسمت دوم به خط سید جواد کربلائی است.

ص ۲٤۱

فصل هشتم

حضرت باب درکاشان وتبریز

کاشان

گفتیم که گرگین خان باشتاب وبی صبری وبدون اینکه فرصتی برای تهیه اسباب سفربدهد حضرت باب را به سواران نصیری سپرد وشبانه ازاصفهان رهسپار طهران کرد.

ازاینکه حضرت باب چند روزه فاصله اصفهان تاکاشان را طی نموده ودر کدامیک ازمنازل بین راه شب را گذرانده انددرهیچ یک ازمدارکی که دردست است صحبتی به میان نیامده است،اما ازفحوای کلام مورخین چنین برمی آید که حضرتشان در طولاین سفر ازشیوه رفتارو طرز عمل گرگین خان سخت صدمه دیده اند.

رویای حاجی میرزاجانی کاشانی

نبیل زرندی می نویسد:

" شب قبل از ورود حضرت اعلی به کاشان حاجی میرزاجانی ۱ معروف به پرپا که ازاشخاص معروف شهر بود خوابی دیدکه غروب است دم دروازه عطار ایستاده است ناگهان حضرت اعلی سوار براسب تشریف آوردند وبه جای عمامه کلاه برسرگذاشته اند وچندنفر سوار اطراف آن حضرت راگرفته اند نزدیک اوکه رسیدند فرمودند" سه شب مهمان توخواهیم بود ازماپذیرائی کن ."حاجی میرزا جانی وقتی که بیدار شد دانست آنچه راکه دیده رویای صادقه بوده است.فوراً به تهیه لوازم پذیرائی میهمان عزیز خود مشغول شد.اطاق مخصوصی مهیا کرد سایر لوازم رانیز فراهم نمود.نزدیک غروب آفتاب دم دروازه عطار ایستاد ومنتظرتعبیر رویای خود گردید چشم به را بد ناگهان ازدورچند سواردید که به طرف شهر

ص ۲٤۲

می آیند برای ملاقات آنها روان شد چون نزدیک رسید دربین سواران حضرت باب را باآنکه کلاه برسرداشتند شناخت."۲

نگارنده این سطور ضمن مطالعات وتحقیقات خود درتاریخ حیات وسرگذشت زندگانی حضرت باب به کتاب مثنوی اثرطبع حاجی محمداسمعیل ذبیح کاشی۳ برخورد کردم،بطوریکه ازاین اشعار مستفاد می گردد خوابی راکه نبیل زرندی به آن اشاره نموده است مشاهدات حاجی محمد اسمعیل درعالم رویاست که بعدأبرادرش

حاجی میرزاجانی را ازآن آگاه ساخته است.موصوع رویا به ترتیبی که درتاریخ نبیل آمده است باسروده های ذبیح اندکی اختلاف دارد.
کتاب اشعارحاجی محمداسمعیل ذبیح شامل قسمت هائی ازحوادث و وقایع تاریخی دیانت بابی وبهائی ازبدو ظهورحضرت باب تااواخر ایامی است که وی درقید حیات بوده است،اعم ازاینکه اوخود شاهدوناظر بوده ویاازاین وآن شنیده است.
مثنوی ذبیح شاید ازلحاظ شعری چندان عالی وبلند به نظر نرسدولی از لحاظ ثبت وقایع تاریخی درآن برهه از زمان حائز اهمیت است.برای نمونه قطعاتی ازاین اشعار را می خوانیم .
۱- مردن معتمد وخواستن حاجی حضرت را ازمیرزا گرگین خان وفرستادن به طهران

بعدازآن،آن حاجی ترک لعین	خواست آن حضرت به ری این ظلم بین
میرزاگرگین یوسف حق رااسیر	کرد بفرستاددر نزد وزیر
آنکه بذات حروف سبع آن	هفت غلام همراه آن شمس جهان
قبل ازآنکه آن خداوندانام	سوی کاشان آید اوهرصبح وشام
ازخدا می خواستم درک لقا	خواب دیدم یک شبی من باصفا
که شدی طالعبه کاشانآن جناب	آنکه یک خلقش بدستی آفتاب
صبح گفتم بابرادر ای اخا	می شود طالع خداوند علا
گفت نبوددرجهان زایشان خبر	گفتمش امروز آید مختصر
ازقضاآن روز آمد آن جناب	گشت طالع آن مثال آفتاب
آمدی آن شاه دارالمومنین	چون خبرگشتی یکی ازمخلصین
آنکه بودحاجی دل ازکف داده	بهرجان دادن به پاایستاده
نام میرزاجونی یک روح روان	مثل آن عاشق نیامد درجهان
آن برادر بد ذبیح ناتوان	هردو بودیم بنده درگاهشان
پیک آن آمدبه خان نزد اخا	گفت واردگشت اینک پادشاه
حکم فرموده است آن رب جهان	که کنید آن نصرت من این زمان

ص ۲٤۳

پس رهانیدم زچنگ ظالمان	ناصرم گردید اینک دوستان
در تفکر بودآیا چون کند	نصرت حق دل ازاین عالم کند
چون خبرگشتی ذبیح ناتوان	سوی خان عازم شدستم ناگهان
منع فرمودم اخاجائزنه است	که رسی توخدمت آن حق پرست
گفت حاجیمنع هسترفتنبهخان	حکم نبود ازخداوند جهان
عرض کردم نیست برمن حکم هان	صبرکی بتوانم ازرب زمان
هروله ساسوی خان گشتم روان	نزد معشوق آن خدای انس وجان
چون به خان واردشدم بیرون شهر	پس بدیدم یک ولی مستقر
سجده کرد چون بدیدم آن جمال	ای فدای آن جمال ذوالجلال "

دردنباله این ابیات اشعار دیگری آمده مشعربر اینکه بیست سالی قبل از ورود حضر باب به کاشان شبی راتاصبح به رازونیازبه درگاه خدا پرداختم و استغاثه هاکردم که قائم موعود رازیارت کنم ومی گوید نمی دانم درعالم خواب یا خلسه بودم که حضرت باب برمن ظاهر شدندوبعدازبیست سال همان کسی راکه درآن احوال مشاهده نموده بودم دیدم وشناختم وسپس چنین ادامه می دهد:

چونکهدرخلسهبهقبلازبیست سال	دیده بودم آن جمال باکمال
مدتی طالب بدم صاحب زمان	تارسم درخدمت شمس جهان
چون کهحی دانستمآن رب جهان	زین سبب طالب شدم دیدارآن
این حکایت چونکه می باشدعجب	کس نبیند پیش ازآن که وجه رب
اوشود ظاهربه قبل ازبیست سال	کس به این چشمان نبیند آن جمال
یک شبی همت براین بگماشتم	ازعبودیت هرآنچه داشتم
جمله راظاهرنمودم باکمال	تاکه بینم آن جمال ذوالجلال
اول شب تابه صبح بگریستم	ساعتی زانشب نبودی زیستم

لابه والحاح را افزودمی	راه های بندگی پیمودمی
تاقریب صبح درذکرودعا	بودم تاطالع بدیدم من خدا
روی کردی سوی من آن کردگار	هان چه می خواهی ببینی تونگار
چون بدیم آن جمال دلربا	محوگشتم ازجمالت ای خدا
لیک درخلسه بدی یانوم آن	من نمی دانم چه حالت بودآن
این قدردانم بدیدم قبل ازآن	که شود ظاهربه عشرین سال آن
تابدیدم طلعتش بشناختم	نزد حب درراه آن شه باختم
دیده بایدکه باشد شه شناس	تاشناسد شاه را درهرلباس
مشی می فرمود درخان آن جناب	چون بدیدم من شدستم کامیاب

ص ٢٤٥
٢- رفتن به خان خدمت حضرت اعلی وشناختن وبه خانه آوردن آن جناب و سه روز ماندن
"عرض کردم کای خدواند جهان	رحم فرما برضعیف ناتوان
کلبه عبدت منور کن شها	ای که هستی فیض بخش باصفا
گفت شه راضی نمااین دم غلام	گرتومی خواهی شوی مقضی المرام
پس طمع انداختم جمله غلام	تاشدند راضی جمیعاًلاکلام
چون شدند راضی برفتم نزدشاه	عرض کردک کای خداوند اله
لطف فرمااین دلم را شادکن	ازقدومت این خراب آبادکن
پس قدم رنجه نمودی سوی شهر	سه شب وروز مابردیم بهر
خدمتش بودیم بردیم فیض ها	واندرآن ظاهر بدیدی ماخدا
کلبه ماشد معطر زآن عبیر	گوهرمقصود آمد دستگیر
بعدازآن عازم شدی برشهر ری	شدبهار عاشقان درشهر دی
پس بیامد تابه خانلق آن جناب	قرب ری منزل نمودی آفتاب "
ورود واقامت حضرت باب درکاشان
به هرحال حضرت باب در شب نوروز مطابق با روز دوم شهر ربیع الثانی سال ١٢٦٣ هجری قمری درکاشان به منزل حاجی میرزا جانی وارد شدندوسه شب ودو روز درمنزل اومیهمان بودند.
فاضل مازندرانی می نویسدکه دردو شب وروزی که حضرت ذکرالله الاعظم درخانه حاجی میهمان گشتند جمعی ازاهل بلد مانند حاجی ملاهاشم وحاجی میرزا ابوالقاسم وجمعی دیگر حضرت باب را ملاقات نمودند.٤
ونبیل زرندی بامضمونی به صورت زیر می نگارد :درحینی که لوحی به اعزاز حاجی میرزا جانی ازقلم حضرت باب نازل می شد یکی ازعلمای معروف کاشان به اسم سیدعبدالباقی به منزل حاجی مزبورآمد ورخصت یافت یابه حضور حضرت باب برسد .اوحضرت باب را نمی شناخت با وجود اینکه آن آیات مهیمنه از زبان حضرت باب به گوشش می رسید متاثر نشد ودر درک معانی آن تفحص ننمود وآنقدر برخودوعلمش مغرور بودکه حتی ازحاجی میرزا جانی اسم حضرت باب را نپرسید بعداز چند روز که ازآن واقعه گذشت ازحقیقت حال آگاه گردید بسیار محزون وپژمرده ودلتنگ شد که آن موقعیت وموهبت الهی راازدست داده واز درک فیوضات الهیه غافل مانده است.می گویند سید مذکور بعدازآن به حدی متاثر ومحزون بودکه ازمردم کناره گرفت وعزلت گزید تاوفات یافت .نبیل در دنباله این سخنان میگوید: یکی ازاشخاصی که درمنزل حاجی میرزاجانی موفق

قص ٢٤٥
به زیارت حضرت باب شد مهدی نامی بودکه ایمان آورد ودرواقعه رمی شاه به سال ١٢٦٨ هجری قمری به شهادت رسید.نبیل اعظم به مطلبی دیگر نیزاشاره می کند وآن اینکه درآخر لوح حاجی میرزاجانی دعامی فرمایندکه خداوند زبان او را گویا فرماید تابه خدمت امرش پردازد وبه اعلاءکلمةالله موفق شود.حاجی میرزاجانی به امرتجارت اشتغال داشت ومعلومات ودانستنی هایش درحدود متعارف دانسته های تجارآن روز بود وازحدود نامه نگاری ونگاهداری حساب

سیاق تجاوزنمی نمود ولی اوآن چنان بافصاحت وبلاغت صحبت می داشت که
علمای آن روز کاشان مثل ملاجعفر وملااحمد نراقی درحضورش جرئت صحبت
نداشتند.
قصد عزیمت به طهران و وقایع طول راه تارسیدن به تبریز
ازکاشان تاکلین
روز سوم نوروز مطابق باپنجم ماه ربیع الثانی حضرت باب درتحت حصانت
سواران نصیری به سرکردگی محمد بیک چپرچی عازم طهران شدند.
معین السلطنه می نویسد :حاج محمد رضای مخمل باف اسبی برای سواری
حضرت باب تقدیم کرد.شیم ورفتار وشکوه و وقارحضرت باب مامورینی راکه به
همراهی ایشان سفرمی کردند تحت تاثیرگذاشت بطوری که عموماُمفتون ومجذوب
حضرتش بودند.
نبیل می نویسد: به این مامورین دستور داده شده بودکه از ورود حضرت باب
به شهرهایی که درمسیر قرار داشت ممانعت به عمل آورند،لیکن چنان اعتماد
خاطرآنها نسبت به حضرتشان جلب شده بود که وقتی به حوالی قم رسیدند ،خودشان
تقاضاکردندکه اگر حضرت باب میل داشته باشند وارد شهر شده وحتی به زیارت
ضریح حضرت معصومه نیز بروندولی تقاضای آنان پذیرفته نشد واظها رداشتند
نفوسی که دراین شهرساکنند همه فاسق وفاجرند.این حضرت معصومه بزرگواری
که دراین شهر مدفون است خودش ،برادر واجداد گرامیش همه ازاین مردم فاسق
بیزارند،زیرا درظاهراحترام می کنند ودر باطن سبب هتک حرمت آن مقام مقدس
می باشند.
به هرحال ازقم گذشتند وبه قمرود رسیدند.اهالی قمرود که ازاهل حق و
ازطائفه علی اللهی اند ازلحاظ اخلاق وآداب نسبت به سایر شیعیان دارای وجه
امتیازی مخصوص می باشند وبه همین دلیل کدخدای محل که یکی از بستگان
محمد بیک بود ازآن جمعیت دعوت کرد که شب رادر قمرود بگذرانند. حضرت

ص ٢٤٦

باب دعوت اورا پذیرفتند وشب را درمنزل او بسر آوردند.
روز بعد یعنی هشتم نوروز هنگامی که به کنارگرد در سرراه طهران رسیده
بودند،نامه ای ازحاجی میرزا آقاسی خطاب به محمد بیک رسیدمبنی براینکه
حضرت باب را به کلین که ملک شخصی اوبود ببرند ودرآنجا بماندتاخبربعدی
به او برسد.
اقامت در کلین ودریافت حکم تبعید به ماکو
صبح روزنهم نوروز مطابق با یازدهم ربیع الثانی در قرب قریه کلین که در
شش فرسنگی طهران قرار داشت وبه حاجی میرزاآقاسی متعلق بودچادر مخصوصی
وی را برپانمودندوطلعت اعلی رادرآن منزل دادند .این چادر دردامنه تپه ای که
ازچهار سمت جویبار وسبزه وکشتزار آن رااحاطه کرده بود نصب گردید ومصداق
"جنات تجری من تحتها الانهار"٥ رامسجم ساخت.
جمال اعلی راآن منظر زیبا بسیاردلپسند افتاد وچون دویوم درآن مکان
منقضی گردید،آقاسید حسین یزدی وبرادرش آقاسید حسن وهمچنین ملا
عبدالکریم کاتب وشیخ حسن زنوزی بدان مکان وارد شدند وبه اذن مبارک درهمان
حوالی خیمه منزل نمودند وروز دوازدهم نوروز مطابق باچهاردهم ربیع الثانی ملا
مهدی خوئی وملامهدی کندی که درطهران ازملازمان حضور جمالقدم بودند
مقداری هدایا ونامه ای مختوم ازسلطان قیوم تقدیم نمودند که سبب کمال سرور
حضرت باب گردید ومنتهای مرحمت ومکرمت وملاطفت به ظهور رسید.
میدانیم که حضرت باب به قصد ملاقات بامحمد شاه ازشیراز عازم اصفهان
شدند ودرطول مدت اقامتشان در آن محل،منوچهرخان معتمدالدوله نیز درجهت
انجام این مقصود ازهیچ کوششی فروگذارنکرد،ولی حاجی میرزا آقاسی به هر
تدلیس وتزویرکه بود محمد شاه را ازآن ملاقات ودیدار منصرف ساخت،بطوری
که ازمکتوب آقاسید یحیی وحید برمی آید حاجی مزبور محمد شاه را ازمکابره
علما وتحریکات آنها وبلوای مردم ترسانیده وبه شاه القا کرده بود که اگرحضرت

باب رسماًبا اذن واجازه برای ملاقات وی به طهران وارد شود شورشی عظیم خواهد شد ودر نتیجه توانست موافقت محمد شاه را به تبعید حضرت باب به ماکو جلب کند.
آقاسید یحیی دارابی (وحید)که درآن اوقات برحسب دستور حضرت باب درطهران می زیست آن واقعه را بنحو اجمال واختصار برای حاج میرزا سیدعلی خال وبستگان مبارک مرقوم داشته وبه ضمیمه سواد فرمان محمد شاه دائر به تبعید حضرت باب به ماکو را به یزد ارسال نموده است که به شیراز برای منسوبین

ص ٢٤٧
آن حضرت بفرستد .ازنامه وحید چنین برمی آیدکه در طول راه الواحی خطاب به محمد شاه نازل گردیده که به توسط وحید تسلیم شده وشاه آن الواح رابا خوشروئی پذیرفته است.در زیر نامه وحید رامی خوانیم :
یاخیرالحافظین در شیراز جنابان مستطابان سرورانم حاجی میرزا سیدعلی و جناب میرزاابوالقاسم وجناب میرزا جواد نظاره کنند٨٦٤٢
هو
جناب اعلی ع درهشتم شهرربیع الثانی وارد کلین شش فرسخی دارالخلافه شدند وایشان رامیرزا گرگین خان روانه نموده بود پس ازرسیدن خبربه اینجا جناب اجل٦ به ملاحظه اینکه مبادا ازورود ایشان درشهراز جهالت مردم آشوبی یا ازعلمای ظاهر نسبت به آن جناب سوءادبی اتفاق افتد صلاح دراین دانستند که ایشان به ماکو تشریف برده باشند پس ازرسیدن این خبر به جناب اعلی٧ عریضه خدمت حضرت اقدس٨ نگاشته وخواهش ملاقات فرموده حضرت اقدس پس ازمطالعه عریضه ازجنای اجل مصلحت فرموده جناب اجل صلاح رادرملاقات ندانسته و جواب عریضه ایشان رانگاشته ملفوفه فرمانی صادر وپنج سوار درخدمت ایشان گذارده بنحوی که سوارها محکوم باشند نه حاکم ودر پنجشنبه ١٥ شهر مزبور از کلین روانه صفحه آذربایجان شدند وتاغره جمادی الاولی پنج منزل راه زیاده طی نشده وسوارها به طریق احترام حرکت می نمایند وازشهر هم چندنفری رفتند و خدمت ایشان رسیدند جزحقیر که رخصت نداشتم ودرعرض راه نیز چند طغرا تعلیقه به حقیر نوشتند وهمان تعلیقه رابنظر اقدس رسانیده جواب جمیل فرمایش شد وجناب آقاسید حسین ومیرزا عبدالوهاب درخدمتشان می باشند جناب شیخ علی هم می روند معاریف مردم دیگرهم می روند این اخبار رانوشته به شیراز بفرستید که منسوبان درتشویش نباشند.
درکتاب مقاله شخصی سیاح چنین آمده است:
" معتمد به رحمت یزدان پیوست.گرگین خان برادر زاده معتمد به وجود باب در خلوت مطلع وکیفیت رابه وزیر اعظم عارض گشت.حاجی میرزاآقاسی وزیر شهیر امری صارم صادر نمود ودستورالعمل داد که باب راخفیاًبالباس تبدیل در تحت محافظت سواران نصیری به دارالخلافه روانه نمایندو چون به کنارگرد رسید امری جدید از وزیر کبیر وارد وقریه کلین را مقرومنزل قرار فرمودند درمدت بیست روز در آنجا بودبعد باب رساله ای به پیشگاه حضور شهریاری تقدیم وبه جهت ظهور حقیقت حال خویش خواهش مثول نمود واسباب حصول فوائد عظیمه شمرد وزیرکبیر نپذیرفت وبه پیشگاه حضور عرض نمود که موکب همایون در شرف حرکت است و اشتغال به این گونه امور حال مورث فتور مملکت وشبهه ای نیست که مشاهیر

ص ٢٤٨
علمای دارالخلافه نیز بروتیره علمای اصفهان سلوک نمایند وسبب هیجان عموم گردد وبه موجب مذهب امام معصوم خون این سید راهدر بلکه حلالتر از شیر مادر دانند وموکب پادشاهی در سفر وحائل ومانعی درنظر نه شبهه نیست که حضور باب باعث فتنه عظمی وفساد اکبرخواهد شد لهذا علی العجاله رای صواب چنان است که درمدت غیبت موکب سلطانی ازمقر سریر شهریاری این شخص رادر قلعه ماکومقر داد وحصول مثول را معلق به حین رجوع نمود."٩
درکتاب قرن بدیع نیز به این موضوع اشاره شده است :

"پس از وفات معتمد گرگین خان برادرزاده اوکه عنصری بی رحم وحریص بود
نایب الحکومه شد وشاه رابرآن داشت که برای مرتبه ثانی دستوراحضار حضرت
باب رابه طهران صادرنماید درخلال احوال این شخص شقی پس ازوفات عم
خویش به وصیت نامه اودست یافت وآن رامعدوم کرد وکلیه اموال معتمد را
تصرف نمود وپس ازوصول حکم کتبی شاه بی درنگ به اجرای آن اقدام کرد و
حضرت راخفیاًبالباس تبدیل تحت محافظت عده ای ازسواران که ریاست آن به
عهده محمد بیک بود به طهران ارسال داشت.درفاصله کمتر ازسی میل ازپایتخت
درقلعه کنارگرد ماموری از طرف حاجی میرزاآقاسی وارد ونامه ای به محمد بیک
تسلیم نمود مشعر براینکه حضرت رابه کلین منتقل نموده ولدرآن محل منتظر
دستور ثانوی باشد بعد به فاصله قلیل دستخط شاه درتاریخ ربیع الثانی ۱۲۶۳
خطاب به حضرت باب واصل گردید هرچند مضمون محترمانه ترقیم شده بود ولی
بخوبی معلوم می داشت که تاچه اندازه تلقینات وافکارمغرضانه وزیر شریر در
شخص شاه موثرونافذ بوده ."۱۰
موسیونیکلا درکتابی که به زبان فرانسه درباره حضرت باب نوشته است،
می گوید:
بعدازمرگ معتمد ،میرزاگرگین خان برادر زاده معتمدالدوله وتنهاواراث او
به اصفهان آمد برای جمع آوری ترکه وباتعجب فهمید که عمویش چگونه مهمانی را
دریکی ازمنازل خود پنهان کرده است.
گرگین ازاین قضیه نگران شد ونمی دانست چه بایدکرد تاباالاخره صلاح
چنین دید که به حاجی میرزا آقاسی آگاهی دهد حاجی میرزا آقاسی که مردم متلون
المزاج وهوسناک بود فراموش کرده که چندی قبل حکم قتل باب را به حاکم شیراز
صادر کرده است میل ملاقات باب را در خود احساس نمود تاببیند این شخص که
ذکراو نقل هرمحفلی است چگونه آدمی است پس به گرگین امرکردکه او را به
تهران بفرستد.
گرگین نیزبلافاصله باب را تحت الحفظ به تهران فرستاد بدون اینکه مهلت

ص ۲۴۹

بدهدکه اقلاًباعیال خود تودیع نماید وچون به کناره گرد یک منزلی تهران رسید
باز حاج میرزا آقاسی نظر به تلون مزاج فکرش تغییرکرد وسواری فرستاد که به
باب بگوید برود درکلین که دهکده ای است خارج از شاهراه توقف نماید ومنتظر
دستور جدید باشد."۱۱ وسپس ادامه میدهد:
"حاج میرزاآقاسی رادر این موقع پریشانی حواس دست داده ونمیدانست چه
باید کردودر فکرگرفتن تصمیمی بود دراین اثناءنامه ای ازباب به محمد شاه
رسیدکه نسبتبه خود کسب تکلیف نموده بود شاه خواست اورا به تهران بیاورد
ولی حاج میرزاآقاسی مانع شدوگفت:چون اعلیحضرت قصد مسافرت به خارج را
دارند ورود سیدعلی محمد ممکن است موجب هیجان سریع التاثیر ملاها بشود و
نیز ممکن است مورد قهراهالی تهران واقع شودودراین صورت ملاهاخواستار
قتل سید بیچاره شوند پس بهتر آن است که امرفرمائید به ماکوفرستاده شودتا
مراجعت ازسفر که آن وقت سرفرصت چاره بیاندیشیم وتصمیمی راجع به او اتخاذ
کنیم." محمدشاه این رای را عاقلانه پسندید وبادست خود به باب نوشت:
صورت سواد ملوفقه فرمان
جناب فضائل ومعارف نصاب حقائق آداب سلالةالاطیاب قدوةالاحباب آقا
سید علی محمد سلمه الله تعالی را باعلامات رافت آیات مشهود می داریم که
ذریعه آن جناب کهملحوظ نظرالتفات اثرشدهازمسطورات آن که مشتعمل به دعاگوئی
دولت قاهره بود آگاهی حاصل آمد التفات مانسبت به اهل ایران عموماًشامل است
خصوصاًدرحق آن جناب که ازخانواده جلیله سادات واهل علم است .درباب
ملاقات آین جناب که خواهش نموده بود چون این روزها موکب همایون درجناح
حرکت می باشدمقدرنمی شود که آن جناب را بطور شایسته ملاقات نمائیم آن
جناب به ماکورفته چندی درآنجا توقف واستراحت نمایدوبه دعای دولت قاهره
پردازد به علیجاه مقرب الخاقان علی خان نیزمقرر داشته ایم که درهرحال توقیرو

احترام آن جناب رامرعی داشته مراقب باشد انشاءالله تعالی موکب همایون مراجعت
به دارالخافه فرمایندآن وقت آن جناب راخواسته به تفصیل ملاقات حاصل خواهد
شدوقراری درست درامور آن جناب خواهیم داد.
البته ازاین جهت دل آزرده نشده همه اقات مقاصدخود را اظهارداشته ذات
اقدس پادشاهی راز دعای خیر فراموش ننمائید.حرر فی شهرربیع الثانی ۱۲۶۳
محل مهرخورشیدنمای مبارک
ازکلین تاتبریز
سرانجام وپس ازاینکه حکم محمد شاه دائر برتبعید حضرت باب به ماکو

ص ۲۵۰
صادر شد ،حاجی میرزاآقاسی محمد بیک چپرچی راباپنج سوار مامورنمود که
ایشان راتحت الحفظ به تبریز برده وبه بهمن میرزا ۱۲ برادرمحمد شاه که درتبریز
حکومت می کرد تحویل دهد تااز آنجا ایشان رابه ماکو اعزام وبه علی خان
سردارماکوئی تسلیم نماید .
حاجی میرزا آقاسی به دلایل زیرقلعه ماکو رابرای تبعیدگاه حضرت باب
انتخاب کرد:
اول - اطمینان به علی خان فرمانروای آن منطقه که دست نشانده وی بود و
یقین داشت که اوامرش رادر هرمورد بدون چون وچرا اجرامی کند وبعلوه تا
وقتی حضرت باب دراسارت اوهستند کسی به ایشان دست رسی پیدانخواهدکرد.
دوم - بعد مسافت وشرایط آب وهوا، زیرا ماکو دورترین نقطه سرحدی به
مرکزایران بودو تقریباًنیمی ازسال رفت وآمد به آن منطقه بدلیل ریزش برف و
باران وسرمای شدید غیرممکن می شد وبه این ترتیب رابطه حضرت باب باپیروان
واصحابشان قطع شده وادعایشان به خودی خود ازمیان می رفت.
سوم اعتقاد اهالی آن حدود به طریقه تسنن واینکه همانند مردم شیعه
گرایشی به سادات ندارند ورعایت ادب نمی نمایند ودرنتیجه باحضرت باب به
نظر یک مقصر دولت ومجرم محبوس رفتار می کنندونه یک سید قابل احترام.
اوبااین خیالات واهی حضرت باب رابه ماکو فرستاد وبه محمد بیک
تاکید اکیدنمود که درطول راه از ورود حضرت باب به شهرهای مختلف و
ملاقاتشان با اصحاب ممانعت به عمل آورد وبه همین مناسبت بود که قبل از
اعزام حضرت باب به تبریزملامحمد علی حجت زنجانی رااحضار ومحترمانه بصورت
حبس نظر درطهران نگاه داشتند که دروقت عبور حضرت باب درزنجان نباشد.
بالاخره روز پنجشنبه ۱۵شهر ربیع الثانی سال ۱۲۶۳ حضرت باب به همراهی
آقاسیدحسین کاتب وبرادرش آقاسیدحسن وآقامیرزا عبدالوهاب ترشیزی تحت
حفاظت محمد بیک وسوارانش ازکلین به سمت تبریز روانه شدند.ضمن عبوراز
حوالی طهران هنگامی رکه ازحدود شاه عبدالعظیم می گذشتند زیارت نامه ای ازقلم
ایشان نازل شدکه به نوشته نبیل زرندی به میرزا سلیمان خطیب الرحمن تسلیم گردید
تاباجمعی ازاحباب مشرف شده وبخواند.
حضرت باب درمسیرخویش ازحوالی قزوین عبورکردند ودو روزی هم در
قریه سیاهدهن که جزء بلوک زهرا وسرراه زنجان واقع شده است توقف نمودند.در
این محل بودکه بعضی ازبابی های قزوین ازجمله آقامیرزامحمدعلی از حروف
حی ،آقاهادی فرهادی، ملااسکندر زنجانی ،حاج محمد حسن جباری وملاجعفر
واعظ قزوینی به زیارتشان شتافتند .در سیاه دهن لوحی به اعزاز سلیمان خان

ص ۲۵۱
محمد شاه قاجار
بهمن میرزا

ص ۲۵۲
صائن قلعه ای که ازمریدان وسرسپرده های حاج سیدکاظم رشتی بود نازل وبه
توسط ملااسکندرزنجانی برای او فرستاده شد،ولی اواجابت نکرد وبه پیروان

حاجی محمدکریم خان پیوست وبه دشمنی باحضرت باب کمر بست.
نبیل اعظم میگوید: درسیاه دهن بجز لوحی که به اعزاز محمد شاه نازل شد، گروهی ازعلماء نیزازجمله آقامیرزاعبدالوهاب قزوینی که ازعلماءبزرگ شیخیه بود به این افتخار نائل گردیدند. آقامیرزا عبدالوهاب والد آقامیرزامحمدعلی و آقامیرزاهادی است که هردوازسابقین ودر زمره حروف حی بشمار آمدند.علماء دیگری که در این گروه ازآنها نام برده می شود،حاجی ملا صالح والد قرةالعین و ملاعلی عموی وی ونیزحاجی سید تقی وحاجی ملاتقی برغانی که ازدشمنان سرسخت شیخیه بود،می باشند .این الواح که ازجمع آنها فقط قسمتی ازلوح محمد شاه به دست آمده است،توسط ملااحمد ابدال مراغه ای به قزوین فرستاده شد.او الواح را به صاحبانش رسانیدو همه آنها رادریافت کردند.گفته می شودکه ملا تقی لوح باب را پاره کرد ولب به دشنام وناسزا گشود.
وقتی ملااحمد شرح برخورد باملاتقی رادرحضور حضرت باب بیان کرد فرمودند: " آیا کسی نبودکه به دهن او بزند"
حاجی میرزاعبدالوهاب ،ملاصالح وملاعلی علاقمند به ملاقات باحضرت باب بودند ولی ازترس حاجی ملاتقی وچوب تکفیر او اقدام ننمودند.
دریادداشتهای خطی طرازیه خانم سمندری دراحوال بابی های اولیه قزوین می خوانیم:
" صاحب خانم (دخترحاج اسدالله فرهادی حرم آقامحمد مهدی)یک دست لباس ازکلاه زیرعمامه تاجوراب را به دست خودش بافته بود به نیت اینکه به حضور مبارک تقدیم کند .زمانی که حضرت باب راتحت الحفظ به آذربایجان می بردند وارد شهر قزوین نکردند.چندنفرکه اسامی آنها را نمی دانم وفراموش نموده ام من جمله آقاهادی فرهادی بود که برای تشرف واستخلاص وجود مبارک می رفتند.صاحب خانم هدیه ناقابل خویش را تقدیم می نماید مقبول واقع می شود.فضلاًدو پارچه از تن پوش مبارک یعنی یک قبای ابریشمی مستعمل سبز ویک آرخالق قلمکار عنایت می فرمایند.دراین سئوالات اخیرآقامیرزا طرازالله به حضور یگانه ولی امرالهی عرض نموده تکلیف خواستند.امر فرمودند بفرستید اینجا درمحفظه آثار به نام آن مرحومه گذاشته شود کل زیارت نمایند .توسط جناب امین امین حاجی غلامرضا تقدیم شد"بعد" به آقاهادی وسایرین می فرمایند بروید.ما باید برویم اجازه نمی دهند برای خلاصی وجود مبارک اقدام نمایند."
بالاخره بعد ازتوقف حدود دو روز یا بیشتر درقریه سیاه دهت حضرت باب و

ص ۲۵۳
همراهان رهسپار زنجان شدند وچون به آن حوالی رسیدندچراغ علی خان ماکوئی حاکم زنجان که مشتاق ملاقات باحضرت بود برای محمد بیک پیغام فرستاد که درخارج ازشهر به دیدار آن حضرت خواهد شتافت ولی بعداً ازترس ملاها از تصمیم خود عدول کرد وحتی نگذاشت حضرت باب درنزدیکی زنجان فرود آیند. ۱۳
حاج معین السلطنه تبریزی ،نبیل زرندی وفاضل مازندرانی شرح توقف حضرت باب را درنزدیکی زنجان واینکه حجت زنجانی قصد استخلاص حضرتشان رااز دست مامورین حکومتی داشته است بامضنامین زیر بیان می دارند :
حاجی معین السلطنه تبریزی :
...حضرت باب وسواران که تمام روز را اسب رانده بودند وهمه خسته و فرسوده بودند،می خواستنددرحوالی شهر درگوشه ای متوقف گردند وروز بعد حرکت کنند ولی این مهلت داده نشد به ناچار از زنجان گذشته ودر کاروانسرای میرزا معصوم دو فرسنگی بعداز شهر زنجان فرود آمدند.
نبیل زرندی :
...حجت زنجانی که درآن وقت درطهران حبس نظر بودازیکی از اصحاب زنجان که از دوستان ملااسکندر بود خبرگرفت که حضرت باب را به تبریز اعزام می دارند وبه ماکو تبعید کرده اند.حجت بلافاصله به بابی های زنجان پیغام فرستاد که باب را در ببرند وازدست مامورین مستخلص سازند.بابی ها برحسب دستور حجت اقدام نمودند ونیمه شب بود که به نقطه مقصود رسیدند وهمه مامورین را

خواب یافتند به حضور مبارک عرض نمودندمابرای نصرت حاضریم مامورین همه ر
درخوابند به هرنقطه که میل مبارک باشد ممکن باشد ممکن است فوراًعزیمت فرمایند.
حضرت باب بانهایت متانت فرمودند" کوههای آذربایجان هم حقی دارند شمابه منزل
خود برگردید وازعزیمت خود منصرف شوید."
فاضل مازندرانی :
...هنوز حضرت باب درحوالی طهران بودند که حجت اجازه خواست که اتباع
وی،درحوالی زنجان،حضرت باب را بدربرند وایشان نپذیرفتند واورا به صبرو
سکون دلالت نمودند ودرآن وقت ملامحمدعلی ناخوش بود حاجی میرزا آقاسی از
ترس حدوث واقعه قلیچ خان راترک وهفده سربازرا مامور کردکه حجت را درحال
مرض وناخوشی به طهران بیاورند.
حاج معین السلطنه،نبیل زرندی وفاضل مازندرانی هرسه مینویسند چراغ
علی خان ماکوئی حاکم زنجان به اغوا وتحریک ملاها بدون اینکه به حضرت باب
وهمراهان مهلتی بدهد تاشب ورود به زنجان را درکاروانسرای سنگی درحوالی
شهر زنجان توقف کنند،آنان را ازحوالی زنجان اخراج کرد.

ص ٢٥٤
در دوفرسنگی زنجان سرراه تبریز کاروانسرائی ازبناهای شخصی به اسم
میرزا معصوم ازمردم زنجان وجود داشته است که حضرت باب ومامورین دولتی به
آنجا رفتند وشب را درآنجا گذراندند.
آقامیرزا محمدعلی طبیب پسر میرزا معصوم که مالک آن کاروانسرا بود بر
حسب تصادف آن شب رادر کاروانسرا حضور داشت .او ورود حضرت باب را گرامی
داشت وبا گرمی ازایشان استقبال نمود وبه رسم ادب ومهمان نوازی کمرخدمت
بربست وباترتیب ضیافت مفصلی ازحضرت باب وهمراهان پذیرائی کرد ودر
همان شب ایمان آورد ودر زمره بابی هادر آمد وبعد ازظهور حضرت بهاءالله از
پیروان دیانت بهائی شد وسرانجام بوضع فجیعی درزنجان به شهادت رسید. ١٤
تبریز
ورود به تبریز وتوقیف در ارگ علیشاه
وقتی حضرت باب به حوالی تبریز رسیدند ورود خودشان را به بهمن میرزا برادر
محمد شاه که درتبریز حکومت داشت ابلاغ نمودند وازاو خواستند که به همان
شیوه وروشی که مرحوم معتمدالدوله در اصفهان باایشان برخورد کرده بود،رعایت
احترام کند وازتبعید شان به ماکو صرف نظر نماید ودرآن مرقومه به اووعده
داده بودند که اگر به آنچه که ازاو خواسته شده است عمل نماید به آمال و
آرزوهائی که درسرمی پروراند دست خواهد یافت ودرغیر این صورت قدرت و
شوکت اومضمحل خواهد شد ومتواری وپریشان خواهد گردید وبه اجانب پناه
خواهد برد.حضرت باب این مکتوب را به توسط محمد بیک چیرچی برای او
فرستادند.
معین السلطنه می نویسد محمد بیک آن لوح را درتبریز به بهمن میرزا
رسانیدو او جلسه ای ازعلماءوروحانیون درمنزل خویش ترتیب داد وآن مرقومه
رادر حضور جمع قرائت نمود.ملاها لب به سخره واستهزاء گشودند وپیشگوئی
حضرت باب را یاوه شمردند،درنتیجه،بهمن میرزا پیغام فرستاد که فرمان شاه و
دستور حاجی میرزا آقاسی باید اجرا شود.
محمد بیک جواب بهمن میرزا رادر میانج به حضرت باب ابلاغ کرد وموجب
حزن خاطرایشان گرددی واظهار نمودند " رضا لقضاءالله وتسلیماًلامره ."١٥
حضرت باب دروقت ورود به تبریز چون پاسی از شب گذشته بود به منزل
محمد بیک رفتند .صبح روز بعدمحمد بیک ایشان را به بهمن میرزا تحویل دادو
اوحضرتشان رادر ارگ تبریز به مدت چهل روز توقیف وبعد به ماکو اعزام نمود.

ص ٢٥٥
نبیل زرندی چگونگی ورود حضرت باب به تبریز رابامضمونی به صورت زیر
شرح داده می نویسد:١٦ خبرورود حضرت باب به تبریز هنگامه ای برپاکرد ومردم

دسته دسته می کوشیدند که حضرت باب را ملاقات کنندبعضی را درسرهوای تحقیق بودوبعضی رااشتیاق اطلاع ازاحوال کسی که علماءتاآن اندازه ازوی مذمت می کردند وبه خصومت بااوایستاده بودند وجمعی دیگر بابی هایی بودند که به قصد زیارت مولای خودانتظارمی کشیدند و وقتی چشم آنهابه حضرت باب افتاد باصدای بلند تکبیر گفتندواثراقدام حضرتش را سجده کردند.

حکومت ازطرز برخورد مردم با باب وآن همه غوغا وهیجان متوحش شدو جارچی فرستاد ومردم را ازملاقات باحضرت باب تحذیر نمود وابلاغ کردکه هرکس ازایشان دیدار کند اموالش مصادره خواهد شد.

روز بعد حاجی محمدتقی میلانی وحاجی علی عسکر تبریزی درارگ دولتی به ملاقات حضرت باب رفتند.اول به آنها اجازه ورود داده نشدولی حضرت باب پیغام فرستادند که آنهاازدوستان ایشان هستند،پس به آنها اجازه داده شد که وارد ارگ شوند وازآن به بعد دیگراز ورود آنهاجلوگیری به عمل نیامد.

بعد ازیک توقف چهال روزه درارگ دولتی به سواران فوج ناصری ماموریت داده شد که حضرت باب رابه ماکوببرند.دراین سفرآقاسیدحسین کاتب وآقا سیدمرتضی زنجانی ملازم وهمراه بودند.

درطول سفرحضرت باب ازکلین به تبریزتاورود به ماکو آقاسید حسن برادر آقاسیدحسین کاتب،ملامحمدمعلم نوری،میرزا عبدالوهاب ترشیزی وملا حسن زنوزی پشت سر مامورین به فاصله چندکیلومتری،جلوتر یاعقب تر راه می پیمودند وهرجاحضرت باب توقف می فرمودند آنان نیزدرهمان حول وحوش سکنی می گزیدند.

ارگ علیشاه ،محل زندان

چون درطول مدت اقامت حضرت باب درخطه آذربایجان ارگ علیشاه به دفعات محل توقیف وتوقف ایشان بوده‌است،اطلاع ازوضع وچگونگی موقعیت آن ازدید پیروان امرالهی حائز اهمیت وتوجه بسیار است .بنابراین بی مناسبت نیست که دراینجا مختصری دراین باره گفته شود. شاهزاده نادرمیرزا می نویسد:

صفت مسجد علیشاه (اگرگ علیشاه)١٧

اکنون آنجارا ارگ نامند اسلحه دولت وغلات دیوانی راانبار است این مسجد راتاج الدین علیشاه وزیرکه جیلاین لقب داشت بنانهاده جسری نبشته که او دلاکی به گرمابه بودومهین بود روزی دده علی نام ازمشایخ کبار بدان گرمابه شد

ص ٢٥٦

علی شاه موی سراوبسترد ومزد نستدوگفت به راه خداکرم کردم شیخ فرمود تورا خدا بزرگ کند ازآن دعابودکه دستور بزرگ شد وزیرغازان که باخواجه رشیدالدین بدین کار مشارکت داشت وبه فرمان پادشاه عمارت کرد وبه اتمام آن تعجیل کرد چون گنبد آن مسجد عمارت کرد بنیان که تازه بود هنوز سخت نشده بود فرونشست وطاق بشکست.

من صفت این بنا رابه عهده همان عم زاده هوشمند نهادم ازدیده خود شرحی نگاشته همان بنگارم که او ثقه وامین است .

صفت مسجد علیشاه ازگفته عم زاده ام مرتضی میرزا

این بنا گویا محراب بوده است وخود مسجد مسقف نبوده است عبارت بود ازچهار دیوار درانتهای این مسجد این بنا راساخته اند طول این مسجد دراولی مسجد الی طاق صدوهشتاد وپنج قدم اسست وخود طاق رامربع باگچ وآجر بالابرده اند که طول هرضلع ازاضلاع چهارگانه نود قدم است جلودهنه این اطاق صحرائی سی وهشت قدم است وارتفاع این طاق ازسطح محرای تاکله طاق بیس وچهار ذرع است وشصت ونه پله که ارتفاع هر پله قریب نیم ذرع است تاکله طاق   است .درکله طاق بقدر یک ذرع ونیم طور غلام گردش ساخته شده است ودور این غلام گردش نودوهفت قدم است درانتهای این غلام گردش روبه مغرب بالاخانه ای ساخته شده است درطول شش ذرع وچیزی کم که مویدالدوله مرحوم تعمیرکاری وارسی بکارگذاره است ودیوار اصلی مسجدبکلی خراب ونابود شده است.این دیوار حالیه که گچ وآجر ساخته شده است تازه سازاست.در اولی

مسجد که باقی مانده است وپشت آن دیوارخانه ای ساخته اند ویک طرف دیوارخانه
راهمین دیوار خراب شده که باقی مانده قرارداده اند باقی ونمایان است تقریباً
هشت نه ذرع ارتفاع وچهار ذرع عرض دارد ودوراین دیوار راباآجرهای تراش و
کاشی های الوان بسیارممتاز کاشی بری بوده است وازاین باقی مانده دیوار معلوم
است که چه صنعت سازی درکلیه این دیوار وتکلفات که بکاررفته بوده است خاک
واغلب آجرهای این دیوار بطورآرد نخود زرد رنگ است وبه قسمی محکم این
دیوار راساخته اندکه حال بقدر بادامی اگرشخصی ازاین آجرها یاگل وگچ که به
اوکارنموده اند بخواهد بکند کمال اشکال رادارد وبنای خود طاق درمحکمی
مانندندارد وهیچ جای این طاق کاشی به کارنبرده اند پاره ای جاهای این طاق را
بطور محراب ساخته وبا گچ سفیدکاری نموده اندکه الآن گچ کاری دیوار باقی است و
دراین چندسال که باعدم حفاظ ازبادوباران وغیره نریخته .
به عقیده این حقیر معدن گچی که درای بنابکاررفته است بکلی تمام و
گمنام شده ویااینکه اجزاء خارجی داخل نموده اندکه گچ رابدین پایه دوام و

ص ۲۵۷
استحکام داده که رطوبت باران وغیره رادر اواثری نمی باشد .العلم عندالله و
رسوله .۱۸
اینجا تحقیقات عم زادیه به انجام رسیده من نیزاز شنیده ودیده هرچه دانم
بنگارم نخست گفتم که وزیر به اتمام این بناعجله کردو آن سقف عظیم که چون
گنبد برافراشته بودند منهدم شدواین مسجد به اتمام نرسیدونبشه اند که سنگ
رخام بسیاری بدین بنابکار برده اند به ظاهرهیچ اثری نباشد وندانم آن رخام هارا
بکار برده بودندیانه نشان آنکه به سال هزارودویست ونود وهشت انباری در
یک سوی این بنا ساختند که غلات دیوان آنجا نهند به جائی پی دیواری حفرکردند
ستونی از رخام درعمق چهار ذرع زیر خاک بود بیرون کشیدند ومن وحضرت وکیل
الرعایا به نظاره آن شدیم ستونی است ازرخام بی عیب به قطر دراصل یک ذرع و
نیم تبریز وبهارتفاع سه ذرع ونیم سخت موزون وبه قانون هندسی حجاری کرده
هنوز تمام نشده وصیقف نزده ازاین توانیم دانست که همه این رخام ها به زیرخاک
اندراست ومن به فراز محراب شدم دو سه بار درآن ممرکه راه گرداگرد محراب
بود سوراخی بود به شیب همی شد آنجامهندسی بود تبریزی که معمارباشی همی
گفتند گفت "این بنارامیان تهی است سه چهارمرتبه سقف ها پوشیده اند ازگچ
وآجر ودیوار بالا برده اند وهمه جا چوب های ستبر کشیده بامیخ های آهنین
استوار کرده واگر نه این کوه پاره میان پرچون توان کرد وگفت این عمارت ازهر
سوی بیشتر ازصد ذرع باآجر وآهک ساخته باشند به عمق کمتر ازده ذرع نباشد
زمین کنده کرده وانباشته اند ودیگرگفت دانستن هرچه ازاین بناها مشکل نباشد
مگرآنکه بدانیم خاک این آجرها واین گچ وآهک ازکجا به دست آورده اند اگر
تدبیری کرده اند آن چه باشد به درز آجرها بنگرکه این گچ به چه ضخامت باشد چون
صفحه کاغذی من هزارقدم دورتر ازاین بنابه خانه ای میهمان بودم آنجا گنبدی
کوچک دیدم اززیرخاک بیرون آمده میان آن مدور صفه بسته وسط خالی بی اثری با
سنگ فرض انداخته گفتند این جائی است که عرفا به چله نشینند وریاضت اینجا
کشند بنای آن باآجرو گچ بود.گفتند بدین سرای ها ازاین آثار بسیار باشد."
پرفسور پوپ می نویسد : " ارگ علیشاه به روزگار الجایتو درسنوات ۱۳۱۰ تا
۱۳۲۰ میلادی بناشده است ."

ص ۲۵۸
الواح ،اسناد ومکاتیب
۱- نامه وحید به حاج میرزا سیدعلی خال اعظم
به ضمیمه سواد فرمان محمد شاه دائر به تبعید حضرت باب به ماکو
۲- زیارتنامه نازله ازقلم حضرت اعلی خطاب به حضرت عبدالعظیم
۳- قسمتی از لوح نازله در سیاه دهن به اعزاز محمد شاه

ص ۲۵۹
۱- نامه وحید به حاجی میرزا سیدعلی خال وبستگان مبارک به ضمیمه سوادی فرمان محمد شاه دائر به تبعید حضرت باب به ماکو

ص ۲٦۰
۲- رونویس زیارتنامه حضرت عبدالعظیم
هوالمعبود المحمودالمقصود
السلام علی من اختصه الله بمحمد حبیبه الذی استخلصه من بحبوحةالقدم علی سایر الممکنات والسلام علی من اصطفاه الله بعلی ولیه الذی اصطنعه لنفسه وجعله مهیمناًعلی کل الموجودات والسلام علی من انتجبه الله بالحسن حجته الذی ارتضاه بعلمه وجعله مقام نفسه فی کل المقامات والسلام علی من انتخبه الله بالحسین ثاره الذی هباه بالشهادةوجعله آیة طلعته فی کل الدلالات السلام علیک یا ایها النوراللائح من طراز الاحدیة والبهآءاللامع من قمص ثلعةالواحدایة والنجم الطالع من افق المحمدیةوالکوکب المشرق من سمآءالعلویةوالضیآءالمتالق بالعرش الحسنیة کیف احصی ثنائک یابن الشجرةالالهیة والورقةالمبارکةالازلیةوالثمرة الجنیةاللاهوتیةوالطلعةالشعشانیةالجبروتیةوالقمص المشرقةالملکوتیة ثم کیف اذکرانتسابک الی کینونیةذکرالول من الازل الذی رکن منه یدل علی کینونیة المشیة بجوهریتها ورکن منه علی ذاتیةالارادةبتجردیتها ورکن منه علی نفسانیة القدر وسعته ورکن ورکن منه علی انیةالقضآءوظهوره فمااحلی یابن من دنی فتدنی فکان قاب قوسین اوادنی ذکرک ومااعلی یابن من تجلی بظهوره لمن فی السموات والعرض ونطق من ورآءالحجب باذن الله مع من دنی فوق او ادنی شانک وما اخفی رتبتک یابن من فاز به کل من امن به ثم واتقی وماجلی مقعدک فی الجنةالاولی وعند سدرةالمنتهی من جنةالماوی بابی وامی یامن اتقی من خشیةالله حق التقی فبمحمد جدک الاکبرتحققت الکینونیات من المجردات فی اجمة قصبات عالم اللاهوت ثم بعلی جدک القسور تذونت الجوهریات من الذاتیات فی اجمة قصبات الجبروت ثم بالحسن حدک الغضنفر تظهرت المادیات من الممکنات فی اجمة قصبات الملک والملکوت وان بهم ذقت الافئدة ابکارحدائق فیظهم فی جنات الصاقورةلی ارض الیاقوت وان بهم وجدت المجودات ممن هوفی ذروة علی الفردوس بماهوقائم تحت ظلال مکفهرات الافریدوس فی ارض الناسوت فوالذی انطق هذاالکال لسانی بثنائک قدقصرت القصاری فی جمیل ثنائک مع ماعجزتنی من قضایای المقضیةعن حسن ثنائک وکیف لاوان حجةالله البالغة قد جعل فضل زیارتک فضل زیارةاللحیسن علیه السلام مع انه لایعادله فضل من السموات و لافی ارض حیث قال روح یومن فی ملکوت الخلق والامر فدامن زارالحسین علیه السلام عارفاًبحقه کمن زارالله فوق عرشه اشهدالله وملائکته وانبیائه و رسله ان ذلک حق لا ریب فیه فالیک اشکو ممن حال بینی وبین زیارتک والورود علی بساط عزتک فوالذی روحی بیدیه لوملکنی الله ما علی الارض کلهالرضیت بان اعطی وادخل حرمک لانه قطعة من روضات الجنان ویجری فی حکمهیا حکم واد

ص ۲٦۱
المقدس فی البقعةممن نظربالعیان البیی حکم البیان ولکن الله شاهدعلی بانی علی منتهی جهدی رغبت فیک وما استطعت بماانت اعلم به فی مقامک عندآبائک الطاهرین فاشهدلی یوم القیمة بانی اشهدلله کماشهد ذاته لذاته واشهدلمحمد و اوصیآئه ائمةالدین بماشآءالله لهم فی علم الغیب ثم لنفسی بانی عبد آمنت بالله و آیاته ومااردت الا الله ورضاه وکفی به علی شهیداًثم اشهد لکل شئ‌بما احب الله ویرضی انه هوالغنی المتعال .

ص ۲٦۲
۳- قسمتی ازلوح نازله در سیاه دهن به اعزاز محمد شاه
بسمه تبارک وتعالی
الحمدلله الذی یمن علی مایشاءبحکمه سبحانه وتعالی عمایصفون ۱۹ الله یعلم

اول خدا شاهداست برحال من وکفی به شهیداًکه ذنبی متحمل نشده ام که باعث
چنین حکمی شده باشم اگرچه برمضمون کلام امیرالمومنین وجودی ذنب لایقاس به
ذنب ۲۰معترفم درهرحال ومجمل آنکه اگرمومنم وحال آنکه هستم به شهادت
خداوند واولیاءاوکه حکم آن به مضمون حدیث شریف من اهان لی ولیاًفقد بارزنی
بالحاربةاین نوع سلوک جائز نیست واگرکافرم وحال آنکه به ذات مقدس خداوند
وعلومقام اهل بیت عصمت که نیستم وحال آنکه کافرهم درظل عنایت
شاهنشاهی درهرارض بسیار است بازاین نوع حکم جائز نیست علی ای حال با
یکنفر ذریه رسول این نوع حکم لایق نیست وحال آنکه حکم الله مشهود است قل لا
اسئلکم علیه اجراً الاالمودةفی القربی ۲۱وحکم من لم یحکم بماانزل الله هم در
نظر اقدس ظاهر است واگرفی الواقع امری برمن مشتبه آنهم فرض است برشما
که سبب هدایت گردید وحال آنکه بفضل الله ومنه بقدر خردلی ذنب ازخودگمان
ندارم وهرگاه مشاهده آثاری که ازسرمشیت الهی ظاهر شده ملاحظه نمایند رافع
سوءظن خواهد شد وهرگاه باوجود این مستحق قتلم بذات مقدس الهی که مشتاقم
بموت اشد اشتیاق طفل به ثدی امش بسم الل وبالله منتظر حکم وراضی بقضاء
خداوندم واین حکم احلی است درنزد من ازعسل ازید غیراین مختصری ازحال
خودم درمقام فقروفخر که اظهار نمودم واین مرحله هم امروز ظاهراست که
سنگ ریزه های ارض مامور بهااسم مرا می شناسند اگرچه برسم عارف نباشد لایق
برحضرتت نیست ملاحظه قلوب اقربا راهم ازرافت ورحمت خود نموده وهرگاه
مقصود درب خانه بستن برخوداست مرا بمحل نیکوئی فرموده بحول الله امیدوارم
اینکه مفتوح نگردد.۲۲

ص ۲۶۳

یادداشتها

۱- حاجی میرزاجانی کاشی پسرحاج محمدحسن ازتجارمعروف کاشان،اولین
فردی ازمردم این شهراست که به توسط ملاحسین بشرویه ای درمسیرمسافرت
وی به طهران درسال ۱۲۶۰ هجری قمری ازظهور حضرت باب مطلع گردید وبه
دیانت بابی گروید وجمیع هستی ومایملک و وجود خود رادرآن سبیل فداکرد و
درهرمجمع ومحفلی زبان به تبلیغ گشود وآنی آرام نداشت.دراوقاتی که سید
بصیرهندی به کاشان آمده بود بااو منادم ومصاحب بود ودرمباحثات و
گفتگوهائی که فیمابین سید بصیروملاشیخ علی عظیم درکاشان برسرمقام
من یظهره الله درگرفت وسبب تکدر خاطر آنهاشد حضورداشت ودررفع آن
کوشید وبه همراهی سید بصیر سفری برای تبلیغ به نطنز واصفهان نمود وبه کاشان
مراجعت کرد.چون اهالی وعلمای کاشان براوسخت گرفتند ناچاربه طهران شتافت
وبه همراهی حضرت بهاءالله عازم قلعه طبرسی شدتابه اصحاب باب الباب بپیوندد
ولی درحوالی آمل گرفتارواسیرو محبوس شد وپس ازاستخلاص ازحبس آمل
به طهران آمد ودرسال ۱۲۶۸ هجری قمری درواقعه رمی شاه به شهادت رسید.

۲- مطالع الانوار،صفحه ۱۹۰.

۳- حاج محمداسمعیل ذبیح کاشانی یکی ازبرادران حاجی میرزاجانی است که او
نیزبه توسط باب الباب به دیانت بابی گروید وبه همین دلیل مورداذیت وآزار
مردم واقع شد وبناچاربه کربلامسافرت کرد.وی بعداز شهادت برادرش وپس از
اینکه حضرت بهاءالله دربغداد به نام من یظهره الله وموعود کتاب بیان اظهارامر
نمودند به ایران مراجعت کرد.نسخه خطی مثنوی ذبیح درکتابخانه Wadham کالج،
دانشگاه آکسفوردانگلستان تحت Ms no 787 ثبت است.

٤- ظهورالحق ،جلدسوم،صفحه ۳۹۳.

٥- قرآن مجید،سوره التوبه،آیه ۹۹.مضموم فارسی:بهشت هائی که درزیر آن
جوی آب روان است .

٦- منظور حاج میرزاآقاسی است.

۷- منظور حضرت باب است .

۸- منظور محمد شاه است .

۹- مقاله شخصی سیاح،جلداول،صفحات ۱۱٦- ۱۱٥.

۱۱- سیدعلی محمد معروف به باب،ترجمه فارسی،صفحات ۲۵۳- ۲۵۲.
۱۲- بهمن میرزا پسرچهارم عباس میرزانایب السلطنه درسال ۱۲۲۵ هجری قمری درتبریز متولد شده است.اوآدمی تحصیل کرده وازجمله چهارنفر شاهزاده های

بافضل ودانش دودمان قاجاریه است بطوری که آقای مهدی بامداد درکتاب رجال ایران صفحات ۱۹۵ تا۱۹۸ جلداول می نویسد اوصاحب کتابخانه ای غنی ونفیس بود وتذکرةالشعرائی به اسم تذکره محمدشاهی تالیف نموده وازملاعبداللطیف طسوجی خواست تاکتاب هزارویک شب رااز عربی به فارسی ترجمه کند که اوبا نثری سلیس وفصیح این کار راکرده وازمیرزا محمدعلی سروش اصفهانی نیز خواست که اشعار عربی آن کتاب را به زبان شعر درآورد ویااشعاری به مناسب مضامین ومطلب کتاب بسراید واونیز به خوبی ازعهده برآمده است.
وقتی محمد شاه به سلطنت رسید او در اردبیل حکومت داشت به دستور محمد شاه بافوج بهادران به طهران آمد ویک سال درطهران حکومت کردوبعد به حکومت بروجرد ولرستان ماموریت یافت ودر سنه ۱۲۵۵ به حکومت تبریز منصوب شد.
چون محمد شاه ازمرض نقرس رنج می برد وغالباًبه بسترافتاده بود مرگ اورا نزدیک می دید وناصرالدین میرزا راجوانی نوخاسته تشخیص داده وقابل زمامداری نمی دانست ازاینرو به فکر سلطنت افتادکه باکمک آصف الدوله خالوی خود و پسرش محمدحسن خان سالار که هردونفر ازحاجی میرزاآقاسی کدورت ورنجش خاطر داشتند راهی برای رسیدن به سلطنت هموارکند وبه این مناسبت دریکی از کتاب هائی که چاپ رسانیده بود خودش رابه نام ولیعهد خوانده بود.
بدخواهان اوآن کتاب رابه طهران فرستاد وحاجی میرزا آقاسی راکه بااو رابطه خوبی نداشت آگاه کردند ووی موضوع را به اطلاع شاه رسانید .محمد شاه سخت خشمگین شد واورابه طهران احضار نمود.
بهمن میرزا قبل ازاینکه درسلطنت آباد شاه را ملاقات کنددرعباس آباد از حاجی میرازآقاسی دیدن کرد وبه مجرد ملاقات ،حاجی میرزا آقاسی زبان به دشنام گشود واورا تحقیر وتخفیف نمود وبازخواست کردکه به چه حقی خودت را ولیعهد خوانده ای .بهمن میرزا به فراست دریافت که رفتنش به حضور محمدشاه ممکن است به قیمت جانش تمام شود.لذا یکسر به سفارت روس رفت وپناهنده شدو بالاخره با وساطت وزیر مختار روسیه او وعائله اش به قفقازیه رفته ترک تابعیت ایران رانمودند ودر دوره سلطنت ناصرالدین شاه دومرتبه روسها وساطت کردند که به ایران مراجعت کند ولی شاه موافقت ننمود.
ضمناً،درکتاب تاریخ نو تالیف جهانگیر میرزا صفحات ۸- ٣٠٦ داستان پناهندگی بهمن میرزا به سفارت روس وبعد به دولت روسیه بصورتی دیگر غیرازآنچه در کتاب رجال ایران آمده ذکر شده است .
۱۳- درکتاب تاریخ جدید ازقول محمد بیک چپرچی ورود حضرت باب به زنجان چنین توصیف شده :" چون ماموریت داشتیم درطول راه به هیچ شهری وارد نشویم در

نزدیکی شهرزنجان به کاروانسرای سنگی رسیدیم چون راه زیادی طی شده بود خستگی مفرطی برهمه غالب بود.دراین وقت گماشته حاکم پیغام آورد که مشتاق ملاقات باحضرت است من غفلت کردم وآن پیغام را نرسانیدم ولی وقتی خبر ورود مادر شهر شیوع یافت مردم دسته دسته برای زیارت سید باب می آمدند وهمه درکمال خضوع وخشوع .وقتی جمعیت مردم زیاد شد حاکم برخود ترسید که مبادا مشکلی فراهم شود پشت سرهم مامور فرستاد که فوری حرکت کنیم من بناچار به حضرت باب خبردادم که باید برویم وباوجود اینکه همه خسته هستیم چاره ای نیست.ایشان متغیر شدند وفرمودند خدایا تو شاهدباش که باعترت توجه می کنند.من همواره سعی می کردم که ازطرف من ظاهرأوباطناً جسارتی روی ندهد".
١٤- نبیل زرندی شهادت طبیب زنجانی راچنین روایت می نماید: به زنجان تلگراف کردند که طبیب زنجانی رادر وقتی که همه درخواب هستند گرفته به قتل برسانند

که این طایفه درزنجان رئیس نداشته باشند که به خیال فساد افتند وصورت حال را تلگرافأخبردهند.
عیال طبیب شهید می گوید آن طبیب روحانی سرشب به حمامی که نزدیک خانه از ملک خودشان داشتند تشریف بردند ولباس های فاخر راکه کمتر در روز می پوشیدند بعد ازحمال پوشدند وخود را معطر نمودند خدمتشان عرض کردم مگر به مجلس عروسی اعیان می روید که اینگونه خود رامزین ومعطرنموده اید خندیدند و گفتند نزد محبوبم به میهمانی میروم ومن این کلمه را مزاح پنداشتم واظهار سرور می فرمودند تاصدای دق الباب شنیدیم فوراً من عقب دررفتم پیشخدمت حاکم راکه همیشه می آمد وجناب طبیب رابرای معالجه می برد دیدم گفت حاکم کسالت دارد وجناب حکیم رامعجلاً خواسته اند لهذا سواره رفتند واین همان ملاقات آخر بودکه آن طبیب معصوم وشهید مظلوم را چون به خانه حاکم بردند در اطاقی که همیشه باحاکم ملاقات می نمودند نشاندند.
ازقراری که بعدها میرغضب حکایت نموده بود نیمه شب میرغضب را طلبیده به او گفته بودکه تلگراف سلطان ازطهران رسیده که میرزا محمدعلی طبیب حکومتی پسر میرزامعصوم را شبانه به نوعی که احدی ازاهل زنجان مطلع نگردد باید به قتل برسانی حال اوراخواسته ام در اطاق منتظر ملاقات من است تو باطشت و یک سفره ازتیماج سرخ وکارد بسیارتند وارد آن اطاق شو در را ازداخل ببند بایک نفر از شاگردانت سفره را گسترده سرر اورا در طشت چنان می بری که یک طره خون برزمین نرزید وترشحات خون اوبه فرش دیوار نماند.میرغضب هم اسباب را برداشته بیرون اطاق می گذارد چون اطاق می شود که دست های اورا ببندد می بیند در اطاق مشی می فرماید وتغنی می کند وابیاتی باکمال تاثر

ص ٢٦٦
می خواند و چون نظرش به میرغضب می افتد می فرماید بسم الله من منتظر تو بودم دست بستن لازم نیست فقط من یک وصیت دارم وآن این است که این لباس های فاخر راتوخودت تصرف نماکه ازطرف من بی اجرنمانی ولی این لبای هاب سفیدی که زیرلبای حریر پوشیده ام چون در روضه حدم حسین تبرک نموده ام خواهش دارم مرابا همین لباس های سفید دفن نمائید ونگذاریداینها راازمن جداکنند اگراین وصیت راچنانکه گفتم مجری داری عندالله من تورا ازخون خود معاف می کنم.میرغضب حالش منقلب می شود .چون اسباب راباکمال دقت حاضر نموده سفره را می گسترد وطشت رادرمیان می گذارد حضرت طبیب می فرمایداین طشت کوچک است وگنجایش خون من رانخواهد داشت زیرا هرکس درحین کشته شدن خون درعروقش می افسرد اماآن کس که خوف وواهمه براوبهیچ وجه اثر ننماید خونش جاری می شود بعدکلماتی وابیاتی خوانده برای جان دادن حاضر شدو معنی آنچه راکه خود نفهمیدم گویا این عبارت بود:
اقتلونی اقتلونی یا ثقان ان فی قتلی حیات فی حیات (١٤الف)
میرغضب گفته بود که خون طشت زیاده شد وبرسفره ریخت وچون لباس هارانزد حاکم بردم وماجرا را تعریف کردم حاکم متاثر شدوگفت خدا نیامرزد وخیرنبینند آنها که به قتل این سید مظلوم اقدام کردند.گفته می شودکه مسبب شهادت آقا میرزامحمدعلی میرزاابوالقاسم امام جمعه زنجان بود وشهادت اوبه سبال ١٢٨٣ هجری قمری اتفاق افتاد.محمدعلی فیضی می نویسد دروقت شهادت آقامیرزا محمدعلی طبیب میرزا زکی خان حاکم زنجان بوده است .
١٤ الف - مضمون فارسیس: ای معتمدین من،مراحتمأبه قتل برسانید درحقیقت مرگ من زندگی در زندگی است.
١٥- مضمون فارسی: رضا به قضای پروردگار وتسلیم به امراو.
١٦- مطالع الانوار ،صفحات ٩-٢٠٦.
١٧- تاریخ وجغرافی دارالسلطنه تبریز،صفحات ٥-١٠٤.
١٨- مضمون فارسی: حمد وثنا خداوند را لایق وسزاست که به حکم خودبرهر آنکه بخواهد منت می گذارد .اوازهروصفی ممتاز ومتعالی است .
٢٠- مضمون فارسی: وجودمن خود گناهی است که هیچ گناه دیگری باآن قابل

قیاس نیست .
۲۱- قرآن مجید ،سوره الشوری،آیه ۲۲.مضمون فارسی: به آنها بگومن بجز دوستی ومحبت که درحق خویشاوندان منظور داریدر اجری نمی خواهم.
۲۲- محمد علی فیضی ،حضرت نقطه اولی،صفحات ۲۲۱- ۲۲۰.

ص ۲٦۷

فصل نهم

حضرت باب درماکو

قلعه ماکو

قلعه ماکوبنای بسیارقدیمی ومختصری است درقلب کوهی مشرف به قریه ماکو وتازمانی که هنوز تیروکمان وشمشیر وزوبین ابزار جنگ بوده است از این قلعه استفاده می کرده اند.

حاجی محمدعلی سیاح محلاتی۱که در اوائل شوال ۱۲۹۹ هجری قمری به آنجا رفته است،درباره موقعیت آن محل وملاقات خویش بایکی ازپیروان باب شرحی می نویسد که درخور مطالعه است:

" شهرماکو الآن شهر جدیدی است اما قلعه طبیعی بی مانند،شهرقدیم ماکو است که ممکن نیست هیچ توپ وقشون واستعدادی به آن دست یابدونظیرآن در هیچ نقطه دنیا دیده نشده .ازکوه که بالامی روی جائی است که گویا ازکوه و سنگ سخت بریده شده وبقدریک شه رجائی است که کوه آن را پوشانیده که هرگز زیرآن روی برف وباران ندیده فقط یک طرف روبه فضا است که آن راهم قلعه ای خیلی محکم ازسنگهای بزرگ سخت کشیده اند.کسی که بخواهد به تماشای قلعه رود باید اول از اسحق پاشا که حکومت آنجابه اوسپرده است رخصت بگیرد بعد طناب بسیاری قوی که به پائین آویزان است باید ازآن چسبیده بالا رود.داخل قلعه که شدی درطرف کوه به قدر سی ذرع بیشتر درارتفاع سنگ سخت صافی است که بالا رفته وارد غاری می شوی خیلی وسیع.صعود ره غار بسیار مشکل است زیرا باید طنابی که سرآن درغارمحکم شده وآویزان اس به دست گرفته پاها رابه آن دیوار سنگ بند کرده کم کم دست ها رابالاترگذاشت بطوری که پاها ازدیواره رد نشودوالا انسان درآن وسط می ماندوبه اینطرف وآنطرف تاب خواهد خورد و

ص ۲٦۸

علی الاتصال لنگر خواهد زد.چون به مغاره داخل می شوی درآنجا جاهائی برای آذوقه وآب ومایحتاج ساخته شده معلوم است که وقتی درآنجا زندگی می کرده اند ومعلوم نیست به چه وسیله بالا می رفته واشیاءحمل می کرده اندلکن به دقت معلوم می شود که راهی پله مانند داشته که دروسط کوه،وقت صعودبه کوه،غار دروسط راه بوده ومی رفته اندچه شده که آنها راخراب کرده وسنگ را تراشیده و صاف کرده راه عبور به غار رامنحصر به طناب کرده اندمعلوم نیست.

این قلعه وکاروانسرا وآبادی جائی است که غالبأسرکشی خوانین ماکو بوده وبه این واسطه کسی به آنهادست نمی توانست بیابد. درآنجا گردش می کردم پیرمردی از مکاری حال مراپرسید .مکاری گفت نمی شناسم می گویند سیاح است وشخص محترمی است آن مرد نزدیک آمده گفت الله اکبر یااعظم ،من فهمیدم که این شخص ازبابیه است زیراکه آنها درعوض سلام اینطور می گویند.منهم تعارفی کردم وبه اوفهماندم که ازبابیه نیستم ولی اطمینانش دادم که به من اعتماد کند وحرفش رابگوید پیش آمده اشعاری خواند گفتم گویا ازاتباع میرزاعلی محمد هستیدآیا وقتی که او را به اینجا آورده حبس کردند اینجابودید؟ گفت بلی اورا که اینجا آوردند بااینکه مردم اینجا فارسی نمی دانند واو ترکی نمی دانست طوری رفتارکردکه اکثرمردم آب حمامی که اودرآنجا غسل کرده بود تبرک بردند گفتم توهم اورادیدی وارادت پیداکردی؟ گفت: بلی منهم مرید اوشدم لکن راضی نیستم کسی بداند.گفتم : چگونه اورا دیدی؟ گفت : چون باب رااین جاآورده حبس کردند من ازاین خونریزی ها وفسادی که درایران به جهت او واقع شده ومردم همه قسم تکذیب ازاومی کردند اوقاتم خیلی تلخ بود ازاین جهت درخاطر خود

بعضی سئوال هاگرفتم که به نزد او رفته ازاو بپرسم وسخت گیری کنم
پس مغرضانه وبی ادبانه به جائی که اوبود رفتم دیدم مامورین درحضور اودرسر
پاایستاده اند گویا مرامقهور کردندکه منهم مودب ایستادم .دیدم مشغول است،
کاغذی می نوشت.کم کم دیدم دردل رعب اوجا گرفت بطوری که آن خیالها و
سئزالها ازخاطرم رفت.بعد ازاتمام کاغذ سربرداشته به من گفت: " احوال شما
چطوراست؟ تشکرکردم. گفت: سئوالی داری بکن.من هرقدر فکرکردم دیدم
سئوالها ازخاطرم رفته و مجذوب اوشده ام بطوری که هرچه بگوید اطاعت می کنم.
پس تابع ومرید اوشدم.عیالم ازاین مطلب مطلع شد زیاد برمن سخت گرف و
بامن خصومت کرد.گفتم : اگر توهم آقا را ببینی مریدش می شوی .یک روز به
حضورش بردم به محض دیدن آقا اوهم مرید ومخلص شد." ۲
سیاح ادامه داده می گوید: " چند روزدرماکو واطراف آن سیاحت کردم...پس
ازوداع ازچندنفرکه درآنجا باایشان آشنا شده بودم سوار شده بطوری که آمده

ص ۲٦۹
بودیم درظرف سه روز مجدداُوارد خوی شدیم."
مسجونیت درقلعه ماکو
همان طور که گذشت بهمن میرزا پیام حضرت باب را سرسری تلقی نمود وبعد
ازچهل روز که حضرتش رادرتبریز مسجون ومحبوس نگاه داشت به همراهی
عده ای از افرادفوج ناصری که فرماندهی آنها راآقاجان بیگ خمسه ای به عهده
داشت به ماکو اعزام نمود وبه علی خان سپرد.
علی خان ازبزرگان ماکو بودودرآن منطقه سرحدی که مرز خاک دولت
ایران وروسیه و عثمانی است حکمرانی داشت.او پیرو طریقه تسنن بودوبا شیعه ها
میانه خوبی نداشت ولی مطیع ومنقاد حاجی میرزاآقاسی بود وازاوحر ف
شنوائی داشت .چون حاجی میرزاآقاسی تاکید کرده بود که از رفت وآمد بابی ها و
ملاقاتشان باحضرت باب ممانعت بعمل آید،علی خان از ابتدا شدت عمل نشان داد
ومستحفظین مخصوص گذاشت که دائماُمترصد ومواظب باشند تاکسی خودش را
به قلعه نرساند .دراین حال تنها مصاحب وندیم حضرت باب آقاسید حسین کاتب
وبرادرش آقاسید حسن بودند.آقاسیدحسن گه گاه برای خرید بعضی از لوازم
ضروری به قصبه ماکو آمد وشدی مینمود.
شیخ حسن زنوزی نیزازاشخاصی بود که ازاصفهان تاماکو به دنبال حضرت
باب سفرکرده بود ولی فرصتی بدست نمی آورد تابه حضور باب برسد وچون ورود
اوبهداخل قلعه باسختگیریهائی که می شد امکان نداشت،بناچار در مسجد
کوچکی که درسر راه به قلعه ماکوساخته شده بود سکونت جسته و وسیله ای شده
بودکه عرائض اصحاب حضرت باب رابه توسط آقاسیدحسن به قلعه برساند واگر
جوابی دریافت می کرد به آنان تسلیم نماید.
نبیل زرندی شرحی مبسوط ازسختگیرهای اولیه علی خان ماکوئی می نویسد
وبه این موضوع اشاره می کندکه مظلومیت وجلال و وقارحضرت باب نه فقط در
قلوب مردم ماکو اثری مخصوص گذاشت بلکه شخص علی خان راهم باآن همه
قساوت قلب وخشونت تحت تاثیر قرار داد.وی بواسطه مشاهدات خویش درعالم
واقع وعالم ورویا به ارادت وخلوص درآستان سید باب سر سپرد وآمد وشد
زائرین ومسافرین راکه ازنقاط بعیده ایران برای زیارت محبوبشان به آن حدود
می آمدند آزاد گذاشت وموانعی راکه وجود داشت برطرف می کرد.
دراینجا شرح وقایع تبعید حضرت باب به ماکو ومسجون ساختن حضرتشان
درقلعه آن شهر ازکتاب قرن بدیع۳نقل می شود،زیرا نوشته های سایرمورخین٤در
این خصوص کم وبیش تکرارهمان مطالبی است که نبیل زرندی نوشته است.

ص ۲۷۰
" دشمن عنود امرالله تصور نموده بود که تبعید آن حضرت به جبل ماکو و
مسجون ساختن آن ورقاءبقا در ذروه آن جبل باذخ عظیم در ابعد نقطه مملکت در
سرحد روس وعثمانی وتوطن در قلعه مخوف ومتروک که ازچهارجهت به چهار

برج محکم ورفیع منتهی می گردید وهم چنین ایجاد جدائی بین آن حضرت و
اقارب وپیروان ایشان واستقرار آن مظهر عطوفت در جوار قومی متعصب وتند خو
که از لحاظ نژاد وآداب و رسوم وزبان باقسمت اعظم سکنه ایران متفاوت بودند
وسپردن آن سدره طوبی بدست مردم سرزمینی که مولد وزیراعظم ومورد الطاف و
مراحم مخصوص وی واقع بود موجب خواهد گردید که شعله امرآن حضرت خاموش
و آمال ومقاصد ملکوتیه اش فراموش وگل شکفته وجودش دربحبوحه شباب و
ریعان حیات پژمرده وافسرده گردد ولی بزودی معلوم شد که دراین قضاوت سخت
دچار غفلت واشتباه گشته زیرا نه مصائب وبلایای وارده مانع ازاشاعه انوار آن
شمس حقیقت گردید ونه مردمی که محیل توجه وعنایت او بودنددر اجراءمقاصد
شیطانیه وی پافشاری کردند بلکه آن جمع سرکش ومغرور که ازعلم وعرفان
بی بهره ونصیب بودند در اثر محبت ورافت ونصایح مشفقانه حضرت خاضع و
خاشع شدند وبقدری شیفته وآشفته آن مظهر احدیه گردیدند که علی رغم تحذیرات
وانذارات شدید علی خان وتعلیمات واوامر موکده که متوالیاًازطهران می رسید
یوماًفیوماً برمراتب تعلقشان نسبت به وجود مبارک افزوده می شد بطوری که هر
صبحگاه قبل ازمباشرت به کسب وکار خورد را به پای پقلعه می رساندند وازدور
وجه صبیحش رانظاره می کردند ودر قلب وروان از ساحت ملیکش طلب خیرو
احسان مینمودندحتی درمسائل شخصیه چنانچه مناقشه واختلافی بین ایشان رخ
می داد به جانب قلعه شتافته وبا توجه به مقام مبارک وذکرنام مقدسش یکدیگر
راقسم می دادند که از طریق صواب منحرف نشوند وبه غیر ازحقیقت به کلمه ای
ناطق نگردند .علی خان نیز بنفسه در اثر رویای عجیبی که برای وی حاصل شدچنان
متحیر ومضطرب گردید ومحبت وعظمت مبارک در قلبش جایگزین شد که به
جبران مافات قیام نمود واز شدت تضییقات بکاست واز ورود پیروان حضرت که
چون سیل به جانب قلعه روان بودند ممانعت بعمل نیاورد."
تشویش ونگرانی بستگان ازتبعید حضرت باب به ماکو
ماکو برای بعضی از پیروان وعلی الخصوص بستگان حضرت باب محلی
ناشناخته ومجهول بود.فقط می دانستند که آن محل دورترین نقاط مرزی واقصی
بلاد شمالی ایرانی در سرحد روسیه وممملکت عثمانی است و مردمش همه سنی
مذهب اند وزبان فارسی رانمی فهمند.

ص ۲۷۱
حضرت باب به این نکته توجه داشتند که وصول اخبار تبعیدشان درماکو
جمع عائله واقارب ایشان ایجاد اضطراب ونگرانی خواهد کرد.به این مناسبت
ملامحمدمعلم نوری راکه ازکلین درتعقیب آن حضرت تاماکو رفته بود به
شیراز اعزام نمودند تابستگان،اقارب وسایر اصحاب رادر شهرهاوهرنقطه که
باشند ازکم وکیف امرمسبوق ومشتحضر دارد.
ملامحمدبه منظوراجرای دستورات شفاهی حضرت باب برای ابلاغ امرالهی
به احباء،اصحاب وعامه مردم به قزوین آمد وسپس به شیراز رفت.وی دستور
العمل هائی راکه دریافت کرده بود بامضمونی بصورت زیر یادداشت کرده است تا
عیناًبموقع اجرا بگذارد.
به نام خداوند طاهر
برامرالهی که ظاهر شده ومی شودوخواهد شد تکبیروتعظیم باد.مظهر
علی عالی اعلی (حضرت نقطه)به ورقه طاهره که ثمره شجره ولایت است امرفرمود
تااینکه مردم رابه اطاعب امرحبیب (حضرت قدوس)دعوت کند وبه آنها امر
کندکه به حضرت قدس درارض باء(بارفروش)بپیوندند وبالاتفاق به سوی خراسان
حرکت کنند زیرا قرار است که فرع کریم (جناب ملاحسین؟)امرالله رادرآنجا
ابلاغ کند.حضرت باب مقداری ازالبسه خود رابرای جناب ملاحسین ارسال
فرموده اند.قسم به خداکه ذکراین مطلب کجاو حد وشان من (محمد نوری)
کجا.سواد لوح مبارک رافرستادم بخوانید وعمل کنید وبکوشید وکوتاهی نورزید.
امرالله ظاهر شده وبه طرفةالعینی خواهد گذشت.ای احبای الهی نامه مرا بخوانید
وگفتارمرا بشنوید:ورقه مبارکه (حضرت طاره)مرا به ارض قاف (قزوین)طلبید

وامر فرمود که به همه جا نامه بفرستم ومی فرماید هرکس گوش فرا داشت شنید
ورستار شدو هرگس نشنید نابود شدو خسارت برد.ای برگزیدگان خدا ازاین امر
جدید وخبرمهم آگاه باشید.اموال واولاد وآرزوها شمارا کفایت نخواهد کرد زیرا
امرالهی سخت وسختی آفرین است.جزمردان طریق کسی راطاقت آن نیست. قسم
به عزت رب، قسم به جمال او،قسم به مقام حبیب او،قسم به شان جلیل باب او
(باب الباب ؟) که آنچه رانوشتم براساس هوای نفسانی نیست وهرآنچه به قلم آوردم
ازخود ننوشتم.ندای رب نیکوکارمهربان راازقلم این حقیر بشنوید ونگوئید که
ما این مرد را نمی شناسیم وچگونگی احوال او را نمی دانیم ونگوئیدکه خودخواهی
براوغلبه یافته است همچنانکه بعضی گفتند ولی سپس بازگشتند وتوبه کردند و
پوزش خواستند والحاح کردند تاآنان را ببخشایندوطاهره مطهره هرکس را
نحواست نبخشود وخداوند طاهره با که براو سلام باد به برگزاری مراسم عزاداری
برای شهادت صالح عرب (شیخ صالح کریمی)امر فرمود وآن را واجب دانست.قسم

ص ۲۷۲
به حق حق که بهوی سخن نمی گوید واین جز الهام الهی نیست.باری بدانید که اهل
ارض قاف(قزوین)،ارض تاء(تبریز)،ونیزارض باء(بارفروش)رفته ومی روند و
نیز بشنوید وآگاه باشید وگرنه ازشماست که برشماست.چه بزرگ است این امرکه
کوههای راسخ وثابت ازاستماع آن ازجا کنده شدندوقلبهای مردمان ازآن
متزلزل شد.نارموقده الهیه است که برقلوب صاحبدلان شعله زد وبرعقول
صاحبنظران تابید وخویشان (خاندان پیغمبر) به آن نزدیک شدند.
این نامه ها راهرچه زودتر به ارض مقدس (طهران)وبلد امن(شیراز) وهمه
شهرهایی که درآن اهل ایمان وشوق وجوددارند بفرستید.اینک من حجت رابر
هرکس که این مکتوب را ببیندتمام می کنم .خدایا توشاهدی که آنچه نوشتم به
امر ولی تو وحجت توست وامراورابه همه ابلاغ کردم ومراکاری نیست الا
آنچه خدای من به من تکلیف فرموده است.پس ،دربرابر مقام عزصمدانی تو
شهادت می دهم وشکروحمد ودعا وسلام می گویم که حمد وسپاس سزاوار
خداوند عالمیان است.و منم (محمدنوری)بنده گناهکاردر حضور خداوند رحمان.
اگر صدیق (؟)درخدمت شماست به اوبگوئیدکه امر(الله)عظیم ومطلب
بزرگ است.جزاین نیست که طلب بخشش کنی از خدایت تاتو رابیامرزد.
ملامحمد درسرراهش درقزوین آقاسید یحیی وحید راملاقات نمود ،وحید
نیز مکتوب زیر را به خال اعظم وسایر بستگان حضر باب نوشت وبوسیله وی
ارسال نمود:
" یاحق تعالی در شیراز جنابان مستطابان سرورانم حاجی میرزا سید علی و
جناب میرزا ابوالقاسم وجناب میرزا جواد نظاره بخشند ۸٦٤۲
هو
سروران من اینک عشراول شهر جمادی الثانیه است مرا در قزوین اقامت
است.
جناب ملامحمد ازکوی دوست می آید ازآن چمن که گلشن مشکبواست می آید
ازمدت اقامت حقیر در دارالخلافه واین بلد هردومطلع وازاحوال جناب چون در
همه جاهمراه بوده اند کمال آگاهی دارند چون ماموربه آن ارض بودند وخدمت آن
سروران می رسند حقیر هم به این دوکلمه مصدع شد ودرضمن آن عرضه می دارد
که چنانچه سرورم آقامیرزا جواد آن اجناس رابه مصرف رسانیده اندفبها والاالبته
ارسال به یزد دارند خدمت جناب مستطاب حاج میرزاحسن علی.درخصوص جناب
درکمال عافیت وامنیت وفراغت می باشند خاطرجمع باشیدحقیر هم بشرح ایضاً
والسلام خیر ختام."
(پشت مکتوب):(سجع مهژ)یحیی الموسوی

ص ۲۷۳
کیفیت وچگونگی زندگی حضرت باب در قلعه ماکو
اشخاصی که درماکوبه زیات حضرت باب نائل می شدند درباره وضع

زندگی ،حالات روحی واشتغال خاطرایشان درخصوص افراد خانواده اطلاعاتی در
اختیار بستگان واحبا گذاشته اند.ازجمله این گروه،ازملاعبدالکریم قزوینی،ملا
شیخ علی عظیم،آقامحمد حسین اردستانی،حاجی محمدتقی میلانی ،شیخ حسن
زنوزی ،آقاسید حسین کاتب وبرادرش آقاسید حسن میتوان نام برد.
درمکتوب آقاسید حسین کاتب که به خط او وخطاب به خال اصغر است
به نکته ای تازه برمی خوریم که تاکنون درهیچ یک ازتاریخهای دیانت بابی و
بهایی ازآن صحبتی به میان نیامده است.آقاسید حسین بعد از اشاره به ورود
حضرت باب بهتبریز وازآنجابه ارض بساط (ماکو) وسپس به سجن آن ونیز
تشریح مصائب ومشکلات وتسلیم ورضا در برابر آنچه مقدر شده است ،
می نویسد:
"...فدایت شوم سبب نزول برارض تاء را ازحضرت رب مسئلت فرمودید.
سبب بروز شقاوت ازصبی من الصبیان لا رای عنده (ناصرالدین میرزا)واز اشقیای
حول او ولکن مجدداًکه دودستخط سلطان رسیدکه البته مراجعت بمقر اول شود و
عبث ایشان را آورده اند الحمدلله الذی نجانا من القوم الظالمین واوانا فی کهفه
وافرغنا عن غیره ..."۵
بااحتساب وتوجه به تاریخ مکاتیبی که حضرت باب یا اصحاب ازماکو
ارسال داشته اند ،زمان احتمالی ورود حضرتش به آن محل در اواخر ماه جمادی الاول
سال ۱۲۶۳ ود ردوران حکومت بهمن میرزابوده است.بهمن میرزا حاکم آذربایجان
درخلال ماههای اولیه اقامت حضرت باب درسجن ماکو ازکار برکنار وناصرالدین
میرزا به جای اوبه حکومت منصوب گردیده است.
آقاسید حسین کاتب بابه کارگرفتن عبارت "صبی من الصبیان لا رای
عنده "ازاشعار حضرت علی المومنین الهام می گیرد که می فرماید حضرت قائم
آل محمد دردوران حکومت جوانی که ازنعمت تفکیرواندیشه برخوردار نیست ظاهر
می شود.ازآنچه گفته شد این نتیجه حاصل می گردد که ناصرالدین میرزا خودسرانه
یابه تحریک اطرافیان خود حضرت باب را ازماکو به تبریز احضار کرده ولی به
دستور شاه دوباره به مقراول برگردانده است.
به هرحال ،ملاعبدالکریم علاوه برمکتوب حضرت باب که خطاب به خال
اصغر به منظور رسیدگی به وضع والده وافراد عائله مبارک مرقوم فرموده بودند،
خودنیزنامه ای به خال اعظم نوشت واخبار لازم را به سمع ایشان رسانید.
دراینجا مکتوب مبارک وچند فقره ازنامه هائی را که ازطرف زائرین

مذکور به بستگان حضرت باب واحبا نوشته شده است میخوانیم وازکم وکیف
حال و وضع حضرتش آگاهی می یابیم.
مکتوب حضرت باب خطاب به خال اصغر
" دریزد سید ۲۲۸ ملاحظه فرمایند٦
هوالعلی الاعلی العظیم مدت زمانی است که ازآن طرف ها خبری نیست اگر
چه سبب تراکم احزان است ولی دنیارا بقائی نیست که انسان راعوارضات عرضیة
محزون سازد قال الله عز ذکره ان کان کل شیئی بقضائی وقدری فالحزن لماذا۷ مکرر
تاکید سفر زیارت بنابه خواهش حضرات خانه شده بود تعویق لایق نیست خصوص در
تراکم این احزان دهریة که بلاهای ایشان شدید شده هرگاهفی‌الواقع باز بنای تاخیر
است توقف یزد ایشان به مراتب شتی احسن است باذن ایشان حرکت فرموده بازتقلب
ازمکانی به مکانی رافع بعضی احزان خواهد شد تسامح نورزند درحق ایشان که
منتهای تقصیر است وهرچه ازتنخواه والده امر فرمایند بدهند اگرچه کلاًباشد و
بقدرخردلی حزن ایشان طالب نبوده ونیستم خداوند اجر به ایشان عنایت فرماید چون
ایامی است که موت ابیض اعنی وبا اهل قریه را جراد منتشرکرده این صفحه را
بخضور والده معروض داشته که خبری بشنوند اضطراب بهم نرسانند بعد ازملاحظه
بشیراز بفرستند که بحضور ایشان برسد ومستفسرین حال ملاحظه نمایند اعنی سید
۹۲ وسید ۱۱۰ ۸وهرکه اغیار نباشد دوستان راهم منظور نظر ذکر فرمایند و
درهر حال جوهرماوقع را اشاره فرمایند فانا نقول رضینا الخ والحمدلله..."۹

مکتوب آقامیرزا هادی پسر سیدمهدی طباطبایی به خال اصغر
هوالحفیظ تعالی شانه عریضةالعبودیة والخلوص ۱۰ در دارالعباد یزد در
سرای خان به نظر مبارک سرکار عالی جناب غنی الالقاب سلالةالاطهار و
الاطیاب ۱۱ جناب حاج میرزا حسنعلی تاجر شیرازی برسد.
فدایت شوم،الیوم که یوم سه شنبه بیست وسیم شهر رجب المرجب است
صحیح وسالم در دارالسلطنه قزوین هستم وچند روز است که ازخدمت سرکار
اشرف واقدس روحی فداه صلی الله علیه مرخص شدیم واجمال احوال بدین منوال
است که سرکار اشرف بکمال عزت وحرمت وبتمام آسودگی ورفاهیت درمکان
معهود که عبارت ازماکوباشند هستند ومخلص درآخر شهر جمادی الثانی از
ایشان مفارقت نمودم واینکه مشهور شده بود که کسی راخدمت ایشان راه
نمی دهند کذب صرف وخلاف محض بوده الی حال چندین نفر ازمردمان معقول از

ص ۲۷۵

مخلصین ایشان به شرف خدمت ایشان مشرف شده مراجعت نموده اند ودیگران هم
هستند که بعد ازاین درفکر شرفیابی هستند وعالیجاه علی خان که مالک و
حاکم ماکواست الی الان نسبت به واردین تقصیری نکرده وآن عالیجاه خاصه اهل
خانه ایشان نسبت به جناب اقدس بکمال خلوص وارادت حرکت می نمایند وچون
جناب اقدس بجهت سرکار والاتبار وسایراحبا که در بلد هستند توقیعی فرمایش
کرده اند ارسال خدمت شد بنظر هرکس از احباکه سرکار مصلحت بدانید خواهید
رساند واین روزها در دارالسلطنه قزوین بخدمت جناب آخوند ملایوسف ارده بیلی
(اردبیلی)رسیدیم والحمدلله که احوال ایشان ازجمیع جهات خوب بود عازم
شرفیابی عتبه علیه حضرت اقدس روحی فداه هستند وفردا انشاءالله تعالی روانه
خواهند وتوقیع شیراز بااسباب خورده(خرده) بسته کوچک که مهمور به مهر
ایشان می باشند ارسال خدمت بتوسط آقائی آقاسید یحیی ادام ظلاله انشاءالله به
زود زود ارسال آن حدود خواهند فرمود والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته والحمد
لله رب العالمین "
مکتوب شیخ علی عظیم خطاب به بستگان حضرت باب وآقا
میرزا احمد والد آقاسید حسین کاتب
" هوالعلی العظیم افدیکم بکلی یاذوی القربا والاحبا کلکم ۱۲وبعد بعرض
اقدس امجد اوحد آقائی آقا میرزا احمد ادام الله ظلاله علی العباد و... ... وسایر
مخادیم عظام می رساند عبدجانی فانی شیخ علی خراسانی که در قزوین مشرف
بشرف توقیع مبارک گردید وامر فرموده اندکه این توقیع را احباءیزد مطالعه
فرموده بااخوان قدر دانسته احفظ ازعین حفظ فرمایید وازمضامین عالیه آن
مستفیض گردید ودعا نمایید درحق این متحیرین وگم گشتگان فیافی آذربیجان
شاید فرجی عطاشود وازطهران تازنجان درحدمت یوسف دوران هم مشرب وهم
عنان بود وخاهم (خواهم)بود والله العالم من قبل ومن بعد والیه ترجع الامور ۱۳
ونوشته ومرسوله را البته بزودی ارسال شیراز فرمائید ولازال اخبار وخدمات خود
را اعلام می فرموده باشید والامر العالی منکم مطاع والسلام من الجمیع الی
الجمیع ورحمةالله وبرکاته .۱٤ (سجع مهر) شیخ علی الشریف."
مکتوب آقاسید حسین کاتب ازماکو به خال اصغر
"یاحاکم تحکمت بالحکم والحکم فی حکم حکمک یاحاکم یا لطیف تلطفت
باللطف واللطف فی لطف لطفک یا لطیف ۱۵ الحمدلله الذی انزل علنیاالکتاب من

ص ۲۷٦

ذلک الجناب فی ساحةقدس حضرت الباب علیه وعلیکم سلام اللسه الملک الوهاب
الذی ضرب بسور حتی جعل البابی الذی کان فی باطنه الرحمةلاهل المآب وفی
ظاهر العذاب لاهل العقاب وهوالملیک السلطان فی یوم الحساب والصلوة و
السلام علی محمد وآله وشیعتهم الذین الیهم الایاب وعلیهم الحساب ثم السلام
علی اولی الالباب الذین هم الناظرون الی رب الارباب .
وبعد فیامولای جعلت فداک۱٦ درهنگامی که دیده انتظار منتظر نزول کتاب

ازآن سرور احباب بودکتابی که حاکی از فرط محبت بود نازل وبشرف زیارت آن
قلب را تسلی کامل حاصل الحمد لله الحکیم العادل الذی آوانا فی کهفه الذی هو
الخطاب الفاصل وافغرنا عن غیره ۱۷فیا مولای هرگاه مستفسر احوال باشید بعد از
خروج ارزارض تاء(تبریز)وارد بر ارض بساط (ماکو)شده واز آنجا بعد ازچند
یومی عازم بکهف حفصین وغیاث مستغیثین وملجاءهاربین الذی هوجبل الطور
عند اهل النوروهو السور لدی اهل السرور الذی اذا ضرب یظهر شمس هویةالباب
ویستوی علی عرش النقاب ولایکشف النقاب الا لزمرةالاحباب ویحتجب لذوی
الحجاب الذی هم من اهل العذاب ۱۸گردیده والان در عرش حق مستقر هستم و
اذکرکم عند ربکم فی اللیل والنهار۱۹فدایت شوم مرقوم فرموده بودید که ما نزل
فی ارض التاء۲۰برما کوه فولاد است اگرچه برشما باد است یا مولای یحسبون انه
هیین وهوعندالله عظیم عندالله وعند اولیائه ۲۱کوه فولاد نیست بلکه جبل محیط
برعالم امکان واکوانست بل استغفرالله من التحدید بالقلیل ۲۲بلکه آنچه وارد بر
حق واهل حق می شود محدودبحدی وموصوف بوصفی نیست ولکن ازآنجائی که
ماسوی الله افک محض ۲۳ می دانند ومتصرفی ومدبری سوای او را نمی بینند و
بیده ملکوت کل شئ۲٤می دانند لهذا آنچه واردمی شود ازمحبوب خود می دانند
لهذا کاس قضاء وبلاءبه شیرینی وگوارائی می نوشند بخلاف الذین یعبدون الله
علی حرف فان اصابهم خیر اطمان به وان اصابتهم فتنة انقلبوا علی وجوههم۲۵یدالله
درهیچ حال مغلول نیست هوالضارب لنفسه بنسفه لا اله الا هو العزیز الحکیم تلک
الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون ومایتفکرون ومایشعرون الابعد حین و
لیس لهم هنالک الاعذاب مهین من الله الحق المبین الا لمت اتی الله بقلب سلیم
لرب العالمین ۲٦ اگرچه ان الله لایشغله شان عن شان وکذلک اولیائه ۲۷ولکن
الحمدلله در صفح جبل درمقام خلوتی خالی ازاغیار ناظر حضرت سرالاسرار
می باشیم ومتذکر عند ملیک ایلقها رفی اللیل والنهار ۲۸هستیم وسلسله انوار را
ملالی حاصل (نه)... ... چون درایام ایام عدل جبار است حفظاًلهم ما
اخاطبهم بخطاب ولاانزل علیهم الکتاب ۲۹ سیماجناب الخلال الامجد چون چندی قبل
شکایتی فرموده بودند ازاهل حجاب وشکایت دلیل عدم تحمل است ازاینجهت

ص ۲۷۷

بعریضه علی حده عارض نمی شوم واسلم علیهم وعلی حضرته فی ذلک الکتاب و
الحمدلله رب العالمین ۳۰ سمی سرکار حاضر وعرض وسلام می رسانند کتاب سرکار
در۱۰شهر حال (باید ذیقعده باشد)عز صدور یافت مورخه ۱۳ش ۳۱همین نوشته
را خدمت حضرت علی عالی اعلی روحیفداه بدارالامن ارسال فرمائید وجناب شیخ
دردوفرسخی حظیرة قدس منزل دارند در دیلمقان ولکن درهرهفته بواسطه آمدن
دلاک از همدیگر خبر دار هستیم وسلام می رسانندوالحمدلله وحده فدایت شوم
سبب نزول براض تاء را ازحضرت رب مسئلت فرمودید سبب بروز شقاوت از صبی
من الصبیان لا رای عنده وازاشقیای حول او ولکن مجدداًکه دودستخط سلطان
رسید که البته مراجعت بمقر اول شود وعبث ایشانرا آورده اند الحمدلله الذی نجاتا
من القوم الظالمین واوانافی کهفه وافرغناعن غیره ۳۲وخدمت قبله مکرم آقائی
آقامیرزا احمد عرض وسلام خواهند رسانیدونوشته جوف بجناب میرزا سیدمهدی
خالو برسانید والحمدلله رب العالمین وسپس دستخط مبارک ازمبدءاعلی صادر
شد روحی وروح العالمین فداه یکی بجهت جناب شیخ محمد حسین. انگشتری که
فرموده اندجناب شیخ نقش کند وجناب حاجی سیداسمعیل سلمه الله بیاورد اجرت
آنرا فرمودند باایشان محسوب نمایند و بجناب صاحبی ام آقا میرزا احمد سلام الله
علیه می خواستم عریضه عرض کنم ولکن حال نزول کتاب ازحضرت فصل الخطاب ۳۳
ایشانرا مستغنی ازکل کتاب وسلسله احباب نمود فکیف بکتابی فابلغ الی حضرته
السلام و الحمدلله رب العالمین ۳٤."
(سجع مهر)عبده حسین الحسینی .
مکتوب ملا عبدالکریم قزوینی به خال ایعظم
"هوالعلی المتکبرالرفیع ۳۵
قربان سکان آستانت شوم وبلاگردان دوستانت گردم چون بنای مرخص شدن دارم

وبرخود لازم و واجب می شمارم که شمه ای ازاخبار آقای بزرگوارم ومولای عالیمقدرم به خدمت سرکار والا تبارم وجده ولی حضرت جبارم عرضه دارم. قربانت شوماجمال احوال بدین منوال است که تشویش وانتظار بهیچ طوری از اطوا ردر خصوص آن بزرگوار نداشته باشید زیراکه فدوی وجان نثار در اطراف و اقطار در بلاد وامصار بحمدالله بسیار است وهمه جا مثل این ولا نیست که مثل مکه معدن کفار است بلکه درآن دیار ازهر قسمی ازاقسام مردم مخلص ومصدق دارندکه جان در قدمش می سپارند واز جمیع مایحتاج بخدمت ایشان می آرند وآن جناب به رب الارباب قسم است وبه ائمه اطیاب سلام الله علیهم سوگند منت برآن

ص ۲۷۸

کس می گذارندکه هدیه اش راقبول می فرمایند.آنقدر لباس دوخته وارسال نمودند که به دیگران قسمت فرمودند وآنقدر قند وچائی فرستادندکه ایشان هم به دوستان دادند وهمشه از اجله واعزه مخلصین درخدمتش خادم می باشند ومانع عرائض وسئوالات مردم نیستند ودرمیان اعلی وادنی بخدا قسم محترم ومکرم ومعظم هستند وعلی خان باعیال ونسوان اظهار ارادت بسیار می کردند وروز بروز امر ایشان درآن صفحات در بروز است وچنان محبت ایشان در دل های بسیاری از مردان وزنان رسوخ نکرده که بهراز اذیت وآزار بیرون شود.خوب شاهدی است در این مقام

دل هرکه صیدکردی نکشد سرازکمندت نه دگر امید داردکه رها شود زبندت

و زن های آن دیار بی اختیارتر ازمردهای ابراز واخیار ودرمحبت آن بزرگوار هستند پاره ای اشعارکه درمدح آن بقیةالاطهار گفته اندکه مخلص شنیدم وحیرت کردم اشهد بالله پاره ای ازهمان کسان که مخلص می شناسم چنان واله وحیران در محبت آن ولی رحمان هستند که گاهی ازشدت عشق ومحبت بی تاب وطاقت شده ازتکلم می افتند.باری فدایت شوم باآنکه جناب ایشان اعتناءبه کسی ندراند و همه را ازمرد وزن کالعدم می شمارند مع ذلک التفات غریبی باشما دارند و گاهی ذکر شما را بکمال محبت درمیان می آرند.قربانت شوم درغم مهاجرت و دوری والم مفارقت و مهجوری ابدأناصبوری مفرمائید که رب ودود وسلطان احسان و کرم وعطا وجود وجودی به شما کرامت فرمودکه محسودکل مشهود ومقصود کل موجود ازغیب وشهوداست ومحبوب حضرت محمود است سلطان کون و مکان ونیز اعظم درقعر امکان وبدر معظم دراکوان ونجم مکرم دراعیان نقطه هویه ایجاد ومصدرکلی کل فواد می باشند.البته البته باز البته البته به کمال نشاط وسرور مسرور بوده وحمد کردگار نموده شکرحضرت پروردگار بجا آرید که فخر برهمه عالم دارید بشرطی که این امر را سهل نشمارید.قربانت شوم بنای دنیا برفنا است ونعیمش مایه رنج وعناءحمد وثنا نمائید واعتنا به هّم وغّم دنیا نفرمائید که مهموم بودن با وجوداین نعمت ومغموم بودن با چنین عطیه وکرامت دلیل ندانستن قدر وقمت نعمت خدا وتاسی ننمودن به ائمه هدی سلام الله علیهم می باشد.باری فدایت شوم انشاءالله تعالی فردا شب قافله می رود وگویا تخلف ننماید مخلص هم به همراهی قافله بحول الله وقوته هستم وچو حسب الحکم جناب الی غره محرم باید وارد حضورمبارک شوم لهذا هرگونه پیام وپیغام نسبت بآبه امام علیه السلام وکهف الانام ۳۶داريد بیان فرمائیدکه حضرت خال وخلیل الله المتعال به خط مبارک خود نوشته بزودی ارسال فرمایند وعرض دیگر اینکه توقیع مبارک ازجناب دارم که به سرکار تاج الحاج حاج میرزا حسنعلی نوشته اند و

ص ۲۷۹

مختصر مضمون این است که برتو باد رضای مادر وخواهرت زیری که رضای من در رضای ایشان است به سوی امکنه مقدسه واگرنرفتن (نرفتند)به امکنه مقدسه برو بسوی ایشان وراضی کن ایشان را دراینکه در بلدی که تونشسته ای بنشینند و هرچه مادرم بخواهد به اوبرسان باری انشاءالله تعالی دراین ایام به یارخدا(؟) بخدمت جناب حاج معظم الیه خواهم رسید وتوقیع مبارک را به ایشان خواهم رسانید والسلام علیکم والحمدلله رب العالمین ."

اتمام حجت حضرت باب به محمد شاه
محمد شاه ضمن حکم تبعید حضرت باب به ماکووعده داده بودکه بعداز مراجعت ازسفری که به قصدسرکوبی حسن خان سالا،تنبیه تراکمه وعزیمت به هرات به جانب خراسان داشت ایشان رابرای ملاقات به طهران احضار کند ولی به علت ناخوشی ویا به علل دیگر وجه سیاسی ازفکری که کرده بود منصرف شد ودر پایتخت متوقف ماند.

حضرت باب باوجوداینکه یقین داشتند وبه تجربه نیز ثابت شده بودکه حاجی میرزاآقاسی به انحاءحیل وبهر نهج وصورت که باشد ازملاقات شاه با حضرتشان ممانعت بعمل خواهد آورد ،مع الوصف برای اینکه ازمحمد شاه ترک اولی نشده باشد ضمن بوحی اوراخبار نمودند ومتذکر ساختندکه وقت آن رسیده است که به عهدی که نموده است وفا کند وتعهدش را به موقع اجرا گذارد وایشان را به پایتخت بخواهد تا باوی ملاقات کنند.

بطوری که ازنوشته های مبارک برمی آید لوح خطاب به محمد شاه شامل دو قسمت است که قسمت اول حاوی تذکراتی مبنی برچگونگی ارائه لوح به محمد شاه وقسمت دوم اصل لوح است .

۱- "هوالعلی اعلی
حمد خداوندی را سزاوار است که ازعلو ظهور رحمت خود مخصوص گردانیده اولیاءخود را به مصائب عظیمه که اگر یک قطره ازابحر آن مصائب برجبلها نازل می شد همه را مندک می ساخت فله الحمدکماهو اهله واثنی لمحمد وآله کما هومستحقه انه عزیز حمید.غرض ازنگارش این صفحه قرطاس اینکه صفحه ای بحضور حضرت اقدس ادام الله اجلاله العالی نوشته شده به مردی ازدوستان حق زحمت داده که به مجرد وصول بحضور برده واستدعای اذن حضور را نموده چونکه منوط به حرکت موکب همایون فرموده اند عذر عدم حضور را حال مستفسر شده و مانع مرتفع است ولی علی ای حال مراقب جواب بوده که ازساحت قدس لامع گردد ولی هرگاه خود متحمل این زحمت شوند رجاءجواب با اقتران به عنایات حضرت

شهریاری اداماجلاله العالی زیاده است غرض هرکس متحمل این زحمت است در قرب حضور حضرت ظل الله صفحه را ملاحظه فرموده ازجوهریات تعارفات کونیه عفو فرمایند فانا لله وانا الیه راجعون والحمدلله رب العالمین .۲۱(رمضان) ۱۲۶۳".

۲- " هوالملیک المقتدر العطوف
فدا فوادک من فی ملکوت ملک یاذا السطان المقتدر الروف حمد وسپاس بی قیاس ذات اقدس مالک الملکی را سزا است که لم یزل بوجود کینونیة خود مقدس بوده ازنعت ماسوای خود ولایزال بر شان ذاتیت خود هست وموجودی در ساحت قدس اونیست ومنزه است از نعت مادون خود وازجهت ظهور قدرت خود وملک خود ابداع فرموده ممکنات لامن شیئی بمشیته وظهوراتها الستة تاآنکه کل ذرات لائح شوند به اشراق نور اختراع اوومشتاق گردند بمشاهده قمص جمال طلعت او وخائف گردند ازعدل او ونبینند شیئی در شیئی الا ظهور او راکه اظهراست ازهر شیئی عمیت عین لاتراک وانت لم تزل علیها رقیباًوخسرت... عبد لایکون له من حبک نصیباًواعوذ بحضرتک یا مولای من سخطک والیک اهرب رجارئاًلجودک وسعة رحمتک واتشفع بمحمد وآله الیک لعز کبریائیتک فانظر الی بنظرةقریبة بمایلیق لسلطان عزتک انک (انت)الجواد الوهاب .
ازحین حرکت ازساحت قرب الی الان که یوم نصف شهر شعبان المعظم است آناًفآناًمترصد بوده که ناقوس عنایت حضرتت بنداءسبحان الذی اسری ۳۷ناطق و طاوس عزت کینونیتت بصوت ثم دنی فتدلی ۳۸مشرق واطیار فردوس ذاتیتت بتغرد فکان قاب قوسین او ادنی ۳۹متغرد ودیک افریدوس انیتت به تتنی ام للانسان ما تمنی فلله الاخره والاولی ۴۰مترنم گردد ولی از گردش افلاک وقضاهای حضرت لولاک لما خلقت الافلاک ۴۱لاجل تغییرات وشبهات خلق منکوس مدهوش وطوالع منحوسه مطموسه بوده که علت تاخیرتوجهات سلطانی گشته وسبب سکون در جبل

ماکو وحده باسعه ارض ملک شهریاری شده فآه آه فوالذی نفسی بیده لوعلمت بهذا المقام ماعرفتک نفسی ولاشک لی ان سعة جود حضرتک لاترضی بذلک لان ابن رسول الله صلی الله علیه وآله مع علمه الذی لا یساویه الیوم احد فی ملکک لیس لدیک اذل موقفاًمن ابناءملوک الارض ولوان واحداً منعم نزل علیک فو عزتک لاتامرفی حقه بالسجن ولکن الآن قضی ما قضی الی الله اشکو بثی و حزنی وعلیه اعتمد فی وحدتی وغربتی وکفی به ولیاً و وکیلاً.صفحه مناجاتی و زیارتی ازشدت حزن قلبی نگارش شده امیدکه ازقبل عجز وفقرم منظور نظر حضرتت افتد ودو ملفوفه ازدوسیدعالم موحد رسیدایفاد حضور شد چون هر دو معروفند نزد حضرتت بخطهما امید که رافع شبهات موتفکه ناس گردد وسبب قرب

شود وتعالی الله عما یصفون ."
محمد شاه این لوح را زیارت کرد ولی حاجی میرزاآقاسی با ردیگر خبث طینت خویش را ظاهرساخت واز اجرای تعهد محمد شاه دربرابر حضرت باب ممانعت به عمل آورد ونگذاشت که وی به عهد خودش وفا کند وحضرتش را به طهران بخواهد واسباب ملاقات را راهم سازد.
اگرچه حیله های حاجی میرزا آقاسی پیوسته مانعی بزرگ برای دیدار وملاقات محمد شاه با حضرت باب بود ولی کوشش های اوبرای مهجور نگاه داشتن حضرت باب درآن قلعه متروک ومخوف بدون فایده ونتیجه ماند.عظمت وعلو مقام حضرت باب تمهیدات او را بی اثر نمود و وجودایشان آن چنان تاثیری در قلوب مردم ماکو به جا گذاشت که همه حتی شخص علی خان وخانواده اومفتون و دلباخته سیادت وب شرافت حضرتش شدند. آمد وشدها وایاب وذهاب بابی ها استمرار یافت ودر نتیجه اخبار، بشارات والواحی که نازل می شد بوسیله جماعتی ازاصحاب واحباب که به حضور حضرت باب مشرف می شدند به تمام نقاط ایران می رسید.
اعلام مظهریت
اگرچه برحسب مندرجات مراسلات ومکاتیب زائرین حضرت باب در قلعه ماکو مختصر رفاه وآسایشی برای رفت وآمد اصحاب وپیروان فراهم شده بود ولی در واقع حضرت باب درآن قلعه مسجون بوده اجازه خروج نداشتند علی الخصوص در اوایل ورود به ماکوکه علی خان هنوز به مقام حضرت باب وقوفی حاصل نکرده سختگیرها وشدت عمل را به ذروه کمال رسانده درآن حد که اجازه نمی داد حتی در لیالی تاریک ومظلم درگوشه آن مغاره ای که روی آفتاب را نمی درید چراغی بیافروزند. حضرت باب درکتاب بیان در باب اول ازواحد ثانی می فرمایند:" در لیل یک مصباح مضیئی نیست وحال آنکه به مقاعدی که به تعدد درجات به او می رسد مصابیح متعدده مشرق وماعلی الارض که ازبرای اوخلق شده به آلاء او متلذذ وازاو بقدر یک مصباح محتجب ."
ونیز درلوح محمد شاه لسان مبارک به این عبارات ناطق :" فآه آه قضی ما قضی حتی نزلت قریةالجاهل اهلها۴۲ قسم به سیداکبر که اگر بدانی درچه محل ساکن هستم اول کسی که برمن رحم خواهد کرد حضرتت می بود.در وسط کوهی قلعه ای است،درآن قلعه ازمرحمت آن حضرت ساکن واهل آن منحصراست به دو نفر مستحفظ وچهار سگ. حال تصور فرما چه می گذرد."
علیرغم آن همه تضییقات ومشکلاتی که ازطرف ارکان دولت ،علما ومردم

برحضرت باب وپیروان ایشان درتمام نقاط ایران وعراق وارد می آمد،درآن کوهستان دورافتاده ومخوف کتاب بیان که ام الکتاب شریعت بابی وناسخ احکام منزله در قرآن کریم است نازل گردید ودوره اختتام شریعت اسلام اعلان شدونیز کتاب دلائل سبعه که ازکتب مهمه منزله ازقلم حضرت باب است عزنزول یافت. الواح وآثارکلی وجواب اسئله خصوصی اشخاص وآنچه به صورت ادعیه و مناجات درظرف مدت سجن نازل شده اس بی شمار وتعداد آن بدرستی نامعلوم

است.
نویسنده این سطور دوکتاب رامی شناسد که به خط کاتب (غیر ازآقاسید
حسین)وبه اغلب احتمال به خط ملا عبدالکریم قزوینی است که سریعاًالواح منزله
در ماکو راکه به نام اشخاص مختلف نازل می شده یادداشت کرده است.بعضی از
این الواح که مشتمل برمکاتبات خصوصی با اشخاص،ادعیه ومناجات است من
البدو الی الختم به ثبت رسیده ولی دربعضی دیگر فقط به تحریر آیه اول قناعت
شده وبقیه ناقص مانده است.
بهرحال ،نزول کتاب بیان وانتشار آن سفر عظیم پرده ازروی دیانت بابی
برگرفت وامری که بمدت چهارسال بنابه مقتضیات زمان وعدم استعداد نفوس فی
حد ذاته برملت اسلام وحتی غالب پیروان حضرت باب مجهول مانده بود آشکار
گردید.این گروه ازاصحاب براین استنباط بودندکه ظهورحضرت ایشان بابی از
ابواب درعالم تشیع ودرحد ابواب سالفه مثل شیخ احمد احسائی وحاجی سید
کاظم رشتی است.
بانزول کتاب بیان وانتشار آن واعلان ظهور تازه وشرع جدید ونسخ احکام
منزله درقرآن ظهور حضرت باب درمقام مظهریت امرالهی رسماًاعلان شد و
شریعت بابی شریعتی مستقل به حقیقت ذات خود ابلاغ گردید.بااین ادعا درمیان
بابی های ایران وعراق شوری تازه وانبعاثی جدید فراهم آمد،علماءودانشمندان
دیانت بابی پای جلادت وانقطاع به میدان خدمت گذاشتند،نه ازمخالفت و
خصومت ملاها فتوری درآنها ظاهر شد ونه ازجور وجفای عمال دولت بیم و
هراسی درآنها راه یافت،ازجان ومال ومنال گذشته حتی زن وفرزند رادر سبیل
خدمت به چیزی نشمردند.قیام واقدام بابی های شجاع لرزه برارکان دولت وجسم و
جان علماءاسلام انداخت وآنان را به سماجت وپافشاری برعلیه بابی ها تحریک
کرد.
حضرت نقطه اولی درکتاب دلایل سبعه به علت وسبب این تاخیروتامل در
اظهار امر به صورت شریعت تازه وبکلی متمایز وممتاز ازدیانت اسلام اشاره
نموده وبه صراحت یم فرمایند چون دروقت بعثت درمیان مردم هنوز این استعداد

ص ۲۸۳

خلق نشده بودکه توانائی درک وشناسائی مقام وموقع آن ظهورعالی متعالی را
داشته باشند لذا خود رابه اسم باب امام غائب وباب قائمیت آل محمد معرفی
نمودند وبعد ازاینکه این استعداد درمیان خلق ایجاد شد کتاب بیان نازل وشرع
جدید اعلان گردید.۴۳
به این ترتیب وسرانجان صیت وشهرت دیانت بابی وعلمائی که دراطراف و
اکناف به این دیانت روی آورده بودند یوماًفیوماًروبه تزاید بود وبعلاوه اشاعه و
اتساع نطاق دائره شریعت الهی در ولایات معتبر ایران مثل خراسان ،آذربایجان و
مازندران وحتی درت عراق عرب پیشرفتی سریع داشت وبسیاری ازپیروان مکتب
شیخیه به این آئین گرویدند.
تشرف باب الباب به حضور مبارک
از وقایع مهمه ای که دراواخر ایام سجن حضرت باب درماکو اتفاق افتاد
ورود ملاحسین بشرویه ای ،باب الباب به ماکوست.
دراوقاتی که ملاحسین درنواحی مختلف خراسان باشدت وحرارت مشغول
تبلیغ وانتشار دیانت بابی بود واقعه طغیان وسرکشی حسن خان سالار وجعفرقلی
خان نامدار درمشهد وشهرهای دیگر خراسان پیش آمد.این دونفر علناًبرعلیه
محمدشاه قیام کردند وافواج مامور سرکوبی خود را شکست داده ازمیان بردند.
ملاحسین خبرشد که حسن خان سالاربرای جلب کمک بابی ها درصدد
ملاقات باواوست.بنابراین قبل ازاینکه احضارشود مشهد را ترک گفت وبه اتفاق
نوکرش قنبرعلی به سمت ماکو رهسپار شد.درطهران پس از زیارت حضرت بهاءالله
ازبابی هانیز دیدار نمود ودر قزوین آقاسیدیحیی وحید را ملاقات کرد.در تبریز
وزنجان وهرجای دیگری که امکان ملاقات باپیروان حضرت باب وجود داشت،
فرصت را ازدست نداد.

نبیل اعظم داستان ورودباب الباب رابه ماکو به شرح زیرنوشته است :٤٤
"در شب عید نوروز سال ١٢٦٤ هجری که روز سیزدهم ماه ربیع الثانی و چهارمین نوروز بعد ازاظهار امرمبارک بود به ماه کو رسیدند .شب قبل از وصول ملاحسین به ماه کوعلی خان ماکوئی خوابی دید مشارالیه خواب خود رااین طور بیان کرده که در رویا مشاهده کردم به من خبردادند حضرت رسول الله قصددارند به ماه کوتشریف بیاورند وازسید باب دیدنی کنند و به آن حضرت عید نوروز را تبریک وتهنیت گویند.چون این خبر راشنیدم با نهایت سرعت دویدم تابه حضور رسول الله برسم ومراتب خضوع وعبودیت خود رابه محضر مبارکش تقدیم کنم با نهایت شادمانی ازکنار رودخانه دوان دوان می رفتم بعد ازاینکه یک میدانی دور

ص ٢٨٤

شدم به پلی رسیدم دیدم دونفر به طرف من می آیند دانستم یکی ازآنها حضرت رسول ودیگری یکی ازاصحاب باوفای اواست باسرعت روان شدم که خود رابه اقدام اوبیندازم ودامن عبای او را ببوسم ناگهان بیدار شدم چقدر مسروربودم نشاط سراپای مرا احاطه کرده بود خیال می کردم درمیان بهشت هستم یقین کردم که آنچه رادیدم رویای صادقه است لذابرخاستم وضو گرفتم ونمازخواندم بهترین لباسهای خود راپوشیدم عطروگلاب استعمال کردم وپیاده به همان نقطه ای که درخواب حضرت رسول ص رادیده بودم روانه شدم وبه یکی ازنوکرها گفتم سه راس از بهترین اسب ها زین ویراق کند وازدنبال من به سر پل بیاورد.
هنگام طلوع آفتاب بود که خودم تنها ازمنزل بیرون آمدم وازشهر بیرون رفتم و بطرف پل ازکنار نهر روان شدم هنوز به پل نرسیده بودم ناگاه ازدور منظره ای دیدم وتعجب سراپای مرا فرو گرفت دیدم همان دونفری راکه درخواب مشاهده کرده بودم به جانب من می آیند یکی جلو ودیگری دردنبال بود چون به آنها رسیدم بی اختیار خود رابه پای آنکه خیال می کردم رسول الله است انداختم و با نهایت اخلاص اقدام ازرا بوسه زدم ودرخواست کردم که هردوسوار شوند آن که درجلو بود گفت من نذر کرده ام که تمام راه را پیاده بپیمایم ازاین جهت سوار نحواهم شد.مقصوداین است که بالای کوه بروم وشخص جلیلی که درآنجا محبوس است زیارت کنم.
مشاهده آن رویا وتعبیر آن بزودی سبب شد که علی خان نسبت به حضرت باب توجه واحترامش بیشتر شد وبه صدق ادعای آن حضرت یقین حاصل کرد با کمال خضوع به ملازمت ملا حسین تادرقلعه رفت"
ملاحسین وقنبرعلی درماکومشرف شدند ومدت توقف آنها در آن محل به نه روز بالغ شد.
درآن هنگام احباب تبریز وآذربایجان وعلی الخصوص حاجی محمد تقی میلانی وبرادرش حاجی احمد مقادیر زیادی میوه وشیرینی به حضور حضرت باب ارسال داشته بودند.
نبیل می نویسد که "حضرت باب به دست خود ازآن شیرینی ها ومیوه ها به حاضرین مرحمت فرمودند چند دانه سیب وبه به ملاحسین داده وفرمودند: این میوه های لذیذ را ازارض جنت یعنی میلان اسم الله الفاتق ،محمدتقی برای جشن نوروز مخصوصاًفرستاده است."٤٥
تاآن وقت کسی به غیر ازآقاسید حسین شب ها درآن قلعه بیتوته نمی نمود ولی علی خان اجازه دادکه باب الباب وقنبرعلی نیز شب هائی راکه در ماکو زندگی می کننددر آن قلعه درحضور حضرت باب باشند.

٢٨٥

نبیل می نویسد که یک روز حضرت باب باملاحسین به بام قلعه رفتند وبه تماشای مناظر اطراف قلعه مشغول بودند از فراز آن کوه رودخانه ارس که مرز فیما بین خاکی روسیه و ایران است نمایان شد به ملاحسین گفتند این همان ساحل رود ارس است که حافظ به آن اشاره کرده است :
ای صبا گربگذری برساحل رود ارس   بوسه زن برخاک آن وادی ومشکین کن نفس

منزل سلمی که‌بادش‌هردم‌ازماصدسلام پرصدای کاروان بینی وآهنگ جرس
حضرت باب منزل سلمی را به سلماس که چهریق درقلمروآن قریه قرار دارد تعبیر فرموده وبه ملاحسین فرموده اند اگر تقدیر جاری بودکه بامن باشی منزل سلمی را نیز به تونشان می دادم.

یکی ازبابی های مشهد گزارش وقایع واتفاقات آن ایام راطی نامه مفصلی به خال های حضرت باب به یزد وشیراز نوشسته وضمن آن به مسافرت باب الباب به ماکو اشاره نموده ومی نویسد: " به عرض می رساندکه در خصوص امر تازه که جویا شده بودید عرض می شودکه بعد ازآنکه جناب ملاحسین تشریف بردند به ماکوبنحوی که خودشان مذکورنمودنداین بوده که بقدر هشت نه شب زیاده درآنجا توقف ننموده واین چند شب راهم دوشب مرخص نموده بودند که خلوت کردند مابقی اوقات خلوت نبوده بعد ازمرخصی یک اسب وشمشیر بسیارخوب که الیوم کسی مثل آن را مالک نیست به جناب ملاحسین لطف نموده مرخص نموده بودند. گویا به دست خود به کمرایشان بسته بودند وجناب آمده بودند به قزوین وازآنجا به مازندران وچون که بازهم مامور به مشهد بودند مراجعت نمودند به مشهد."

تشرف ملا نوروز علی به حضور مبارک

یکی دیگر ازنفوسی که درماکو حضورداشت ملانوروز علی خادم حاج سید کاظم رشتی بودکه بوسیله حضرت طاهره به دیانت بابی گرویده بود.

ملانوروز علی حامل شکوائیه بابی های مخالف حضرت طاهره به حضور حضرت باب بود،زیرا مشارالیها مطالبی را عنوان می نمودکه هنوز ازطرف حضرت باب به آگاهی پیروان نرسیده بود یعنی وی ازبدو ظهور حضرت باب براین اعتقاد بودکه آن ظهور ظهوری است الهی،مستقل ومتمایزاز شریعت اسلام.اوبا کمک نصوص منزله درکتاب قیوم الاسماءتفسیر سوره کوثر وسایر آثار مبارکه استدلال می نمود ودیانت بابی را دینی مستقل می دانست در صورتی که هنوز کتاب بیان نازل نشده واستقلال شریعت بابی اعلان نگردیده بود.موضوع این شکایت ازآنجا

سرچشمه می گرفت که بابی های مقیم عراق علی الخصوص آنان که در کربلا وسامره زندگی می کردند مثل سیدعلی بشروسید محمد جعفرو برادرش سید حسن وسید طه وشیخ کاظم صوفی که همه ازفضلاءوعلمای شیخیه بودند اعتقاد داشتند که حضرت باب مروج احکام دیانت اسلام هستند نه ناسخ آن شریعت ومقام ایشان را در ردیف شیخ احمد احسائی وسیدکاظم رشتی که ابواب متقدم بودند می پنداشتند.

به این مناسبات بودکه اختلاف شدیدی در بین بابی های عراق ایجاد شد وآن مسئله بقدری قوت گرفت که حتی ملااحمد حصاری ٤٦که درخانه حاج سیدکاظم سکونت داشت برضدنظرات قرةالعین قیام کرد وباآن عده هماواز گردید.بالاخره مخالفین نظرات طاهره تصمیم گرفتند که ازقرةالعین به حضور حضرت باب شکایت برند ازاینرو شکوائیه ای نوشته وبا امهارآن ممهور شد وآن را باملا نوروز علی به حضور باب فرستادند .ملانوروز علی ازکربلا به شیراز واصفهان رفت و بالاخره به ماکو رسیدوشکوائیه را تقدیم نمود.حضرت باب درجواب شکوائیه اصحاب بغداد قرةالعین را طاهره خواندند وبه آنها متذکر شدند که ازقرةالعین تبعیت وشنوائی کنند.به مناسبت تشرف ملا نوروز علی لوحی بامضموم زیر نازل شد که به نام ملانوروز علی تسمیه گردیدودر آن ظهور جدید رااعلان فرمودند:

برای عید نوروز پیروز.خداوند عظیم است.اوست خداوند اعز اجل اقدس که متعال است.بدرستیکهمن خود ذات الهی هستم وخدایی نیست بجز من ودرخلقت از اول لا اول روشن ومنیر بوده‌ام .من آن خدایی هستم که تاآخر لاآخر خدایی جزاونیست.ومابرتو آیات واذکاری نازل فرموده ایم.بگو،بگویند خدایی نیست جزخداوند وحجتی نیست بغیر ازنبیل بعد علی (علی محمد)وکتابی نیست مگر کتاب بیان که ازطرف خداوند تعالی نازل گردیده است تااینکه شما به بهشت اعظم راه یابید .بگو خدا رابه اسم اعظمش یاری کنید.وبه اسم نبیل (محمد)اورا نصرت کرده عزیز بدارید،زیرا ذکرالله درنزد کل به ذکراسم اوبزرگ وعظیم است.پس به سوی خداوند که پروردگار عالمین است رجعت کن.

حضرت باب درنامه ای که خطاب به ملانوروز علی مرقوم داشته اند،اشاره
به اهمیت وعظمت روز نوروز فرموده اندوبه این مناسبت است که درتقویم دیانت
بابی،ماه اول سال را شهرالبهاءو روزاول آن رایوم البهاءخوانده وبه اسم من
یظهره الله تسمیه فرموده اند.
سرانجام،حضرت باب درلوح مشروح ومفصلی که دراواخرایام سجن ماکو
خطاب به محمد شاه نازل فرموده اند،مقدمتأبه توصیف ذات منیع لایدرک وسپس
به نعت وستایش رسول اکرم وآل اوپرداخته اند ومجمل قول آنکه فرموده اند:من
نقطه اولیه ووجهی ازذات الهی هستم که لایزال است ونوری هستم ازو که خاموش

ص ۲۸۷
نمی شود. هرکس مرا شناخت به یقین کامل وکل خیر فائز است وهرکس مراانکار
کرد نصیب اوجهنم وشر محض است.وبالاخره به رزایا وبلایائی که بروجود
مبارک درآن سجن وارد آمده وازاعمال رذیله ای که حسین خان آجودان باشی
مرتکب گردیده است سخن به میان می آورندی وخطاب به محمد شاه می فرمایند:اگر
ازو به عدل انتقام نگیری ازظلمی که برمن وارد شده است مقام سلطنت رابه
سخط الهی الی یوم القیامه دچار کرده‌ای وخود نیز اگر می دانستی که مجریان امر
تومرتکب چه اعمالی شده اند ازترس خداوند نفس به نفس نمی رساندی جزاینکه در
مقام جبران مافات قیام کنی وبالاخره به سوءتدبیرحاجی میرزا آقاسی اشاره
فرموده ازاعمال خیرمعتمدالدوله به نیکی یاد می فرمایند.

ص ۲۸۸
الواح، اسناد ومکاتیب
۱- یادداشتهای ملامحمد نوری ازدستورالعملهای شفاهی حضرت باب
۲- نامه آقاسید یحیی وحید به خال اعظم وبستگان.
۳- نامه آقامیرزاهادی پسرسیدمهدی طباطبایی به خال اصغر
٤- نامه ملاشیخ علی عظیم خطاب به بستگان حضرت باب وآقامیرزااحمد والد
آقاسیدحسین کاتب
٥- نامه آقاسیدحسین کاتب ازماکو به خال اصغر
٦- نامه ملاعبدالکریم قزوینی به خال اعظم
۷- لوح نوروز (به خط آقاسید حسین کاتب)
۸- مکتوب حضرت باب خطاب به ملانوروز علی
۹- لوح نازله به اعزاز محمد شاه ازقلعه ماکو

ص ۲۸۹
۱- یادداشتهای ملامحمد نوری ازدستورالعملهای شفاهی حضرت باب

ص ۲۹۰
رونویس یادداشتهای ملامحمد نوری
بسمه الطاهر
الله اکبر من عظمةامرربی الذی ظهرویظهر وسیظهر قدامرالمقتدر الاعلی
العالی العلی بالورقةالطارة وثمرة شجرالولایةبان یامرالناس بتسلیم امرالحبیب
سلام الله علیه ویهاجروا الیه فی الرض الباء٤٧وهو علیه السلام یامرالناس بارض
الخاء٤٧لان حضرت فرع الکریم یومر بالاظهار الامروارسل علیه السلام الیه البسة
مبارکةحتی یلبس ویظهر ویدعی امرالحق القائم فوالله ماحدی وذکر هذه
الکلمات وقد ارسلت الیکم سواد اللوح المحفوظ فاقروا واعملوا واسعوا ولا
تسامحوا فان الامر قدءاءویمضی اقل من طرفةعین .
یا اولیاءالله اقروا کتابی واسمعوا خطابی فان الورقةالمبارکةاحضرنی بارض
القاف ٤٧وامرنی بارسال الکتب علی جوانب الارض ویقول من سمع سمع وفاز و
من لم یسمع هلک وخسریا اصفیاءالله اتق الله من امربدیع وخبرمنیع لا
تلهینکم ازالکم ولا اولادکم ولااهوائکم فان الامرصعب مستصعب لایحتمله الا

الرجال فوعزةربى فوحق وجهه فوقرب حبيبةفوجلالةبابه ماكنت متلاعبأبما كتب ولامخدعألما سطرت اسمعوا نداءالرب البرالبار العطوف من مداد الاقل و لاتقولواما اعرف هذا الرجل اوانه مجهول الحال اومحلته عليهادنية عرضيةكما قال بعض الرجال ورجعوا وتابواواستغفروا وانابوا حضرت المعصومةالمطهرة عماتشاءولم يعف ممن تشاءوامر عليها سلام ربه باقامةتعزيةالشهيد الصالح العربى بل قال واجب بحق الحق ماينطق عن الهوى ان هوالاوحى يوحى.
واما اهل ارض القاب ذهبوا ويذهبوا وارض التا ٤٧ابضأكذلک وارض الباء مثل ذلک اسمعواعرفوا والا منكم اليكم.الله اكبرمن عظمةالامرقد اندک جبال الرواسخ من استماعها وقلوب الفحول من اطلاعها هذه نارالموقدةالتى تطلع ع لى افئدة اولى الافئده وعل عقول ذوى العقول وعلى قرب ذوى قرابة.ارسلوا هذه المكاتيب معجلأبارض المقدسة٤٧ وبلدالامن وكل بلادكانوا فيه من المشتاقين انا اتم الحجة على من راى هذه الورقةيارب انت شاهد على قد كتبت بامروليک وحجتک وبلغت الامراليهم ومالى شيئى الا يكلفنى ربى فاشهدلى بهذه الشهادةفى تلقاءمدين عزةصمدانيتک و وجهةفردانيتک وانا اقول شاكرأحامدأ مصليأمسلمأالحمدلله رب العالمين العبد المذنب بين يدى الرحمن محمدنورى ان كان الصديق عندكم فقولوا له ان الامرعظيم والخطب جسيم ليست الا هى فاستغفر الله لربک حتى يغفر وتاب عليک .

ص ٢٩١
٢- نامه آقاسيد يحيى وحيد به خال اعظم وبستگان

ص ٢٩٢
٣- نامه آقا ميرزا هادى پسر سيد مهدى طباطبائى

ص ٢٩٣
٤- نامه شيخ على عظيم خطاب به بستگان حضرت باب

ص ٢٩٤و ص ٢٩٥
نامه آقاسيد حسين كاتب ازماكوبه خال اصغر

ص ٢٩٦
٦- نامه ملاعبدالكريم قزوينى به خال اعظم

ص ٢٩٧
٧- رونويس لوح نوروز
للنوروز الفيروز

الله اعظم

هوالاعز الاجل الامنع الارفع الاقدس من الله تعالى اننى انا الله لااله الا انا كنت فى اول الذى لا اول له نوارأمعتليأاننى اناالله لااله الاانالاكونن الى آخرالذى لاآخرله نوارأمعلتليأمن الحقيقةءلخلقيةبل اللهم ان لاالانت كنت من اول الذى لااول له نوارأمعتليأبل اللهم ان لااله الاانت لتكونن الى آخرالذى لا آخرله نوارأمتنورأوقدنزلناعليک الآيات وارسلناک ذكرأمن لدنا اناكناذاكرين قل قولوا لااله الا الله ولاحجة الانبيل بعدعلى ويلاكتايب الاالبيان من عندالله لعلكم فى الرضوان الاعظم تدخلون وقل ههناانصروا الله بالاسم العظيم وههنا بالاسم النبيل تنصيرأعزيزا ذكرالله عندكل من قد ذكرت اسمه تكبيرأكبيرا ثم ارجع بالله رب العالمين ترجيعأجميلا.
٨- رونويس مكتوب حضرت باب خطاب به ملا نوروز على
به جناب ملا نوروز على برسد

بسم الله الاعظم الاعظم

سبجان الذى يسبع له من فى السموات ومن فى الارض ومابينهما قل كل له

ساجدون والحمدلله الذی یسبع له من فی السموات ومن فی الارض ومابینهما
اناکل له قانتون ولل مافی السموات والارض ومابینهماقل کل بامره قائمون
ولله ملک السموات والارض ومابینهمایخلق مایشاءبامره انه لقوی قدیر قل
الله خالق کل شیئی یسبح له من فی السموات والارض ومابینهما کل عباد له و
کل له ساجدون قل اللهم انک انت نوارالسموات والارض ومابینهما لتوتین النور
من تشاء ولتنزعن النورعمن تشاءولترفعه من تشاءولتحذلن من تشاءولتغنین من
تشاءولتنزلن منتشاء ولتعزن من تشاءولتذلن من تشاء ولتنصرن من تشاء و
لتفقرن من تشاءفی قبضتک ملکوت کلشیئی تخلق ماتشاءکیف تشاءبماتشاء
لماتشاءانک کنت علی ماتشاءمقتدرا قل الله اعلی فوق کل ذی اعلاءلن لن یقدر
ان یمنع عن علی علیان اعلائه من احد لافی السموات ولافی الارض ولاما
بینهما انه کان علأءعالیأعلیا.انیا یوم النیروز اناقدخلقناکمن قبل وجعلناک
عیدأللعالمین جمیعأو وعدنا ان نحشرنک یوم القیمة ونعرضنک علیناعلی صورة
الانسان فاذا اناکنا لموفین هذا یوم قد عظمه الله من اول الذی لا اول له وکل بما
عظمه الله لیعظمون .وهذایوم لیغطمنه الله الی آخرالذی لا آخرله وکل بما
یعظمهالله لیعظمون هذایوم الله المهیمن القیوم وان لیله لیل الله العزیزالمحبوب.

ص ۲۹۸

ان یاکلشئی فلتعظمون الله فی ذالک اللیل ثم نهاره ثم کل ابتهاج تظهرون ولقد
وفقناک من قبل بان تعرضن بین یدی الله باللیل والنهار هذا من فضل الله علیک
من قبل وان ذلک لهوالفضل العظیم لوتفخرن بذلک علی من فی السموات و
الارض ومابینهما فانک انت لمن المستحقین وکل ماقد قضی من حزن فی
سبیل الله من قبل فلا تلفتن به فان ما استدرکت من لقاءالله لاکبرعندالله من
کل خیرعظیم.انظر کیف تکلمنک عن باطن الباطن بالظاهرالظاهر ولاتذکر الا
الله ربک رب السموات ورب الارض رب العالمین ثم انظر الی الذینهم قد رباهم الله
من قبل کیف احتجبوا عن الله ربهم فلننجینهم من نیار حجابهم فاناکنا فاضلین و
قدعرضت علی الله ربک مرةاولی ثم مرةاخری ثم مرةبعد اخری کل ذالک ماقد
وعدالله ان تعرض ذالک الیوم علیه وسیعرضنک الله من بعدانه حفاظ قدیر ولقد
مننا علیک وارسلناک بذلک الکتاب الی ایلذیتهم یریدون ان یهتدون لئلانشهد من
حزن بلغ ذلک الی کل من تجدالیه سبیلاوان هذاالکتاب اذا الکتاب اذاینزل علی مومن
یکن له نورأعلی نوروفضلا علی فضل ولیستقنن به ولیستقیمن علی امر ربه
کمثل ذا جبل عظیم وان ینزل علی غیرمومن وارد ان یهتدی فلیهدین الله وان
لمیرد ان یهدی فلیعذبنه الله بماقد اثبت الله دلائل الحق فی ذلک الکتاب للعالمین
وما اردناان تحزن بذلک فی السبیل وان ماقدحملت عن ادلاءالله من ارض
المقدسة اناکناالمجیبین کبرالله ربک عندکلهم اجمعین وکل من یدعو الی الله
ربک الحق ان لم یحتجبن عن شیئی عن حدودالبیان قل ان یاکلشیئی دین الله بما
انتم یستطیعون لتنصرون واتل ماانزلنا فی دعاءالطین فی حرم من من تدخل من
قبل هنالک واناکناداخلین وان الطین ان یصفن امهارأعلی شان لم یکن له مثل
ولتحملن معک وانا کنا آمرین ولتحفظن کلمات الله کعینیک ولاتوت احدأمن
کلمة الاوان تامرن ان یوصلن نفسها او مثلها الی من یحفظن کلمات ربک فان
حرفأمنهاخیرعندالله عمافی الاخرةوالاولی وان اردت ان تحضر بین ایدی من
یحضر بیت الله من قبل فلتحضرت ولتبلغن الله مثل ماقد حملت من کتاب الله فان
ذلک لهوالفضل العظیم وقل انصرالله بالاسم العظیم بماکنت علیه من المقتدرین
واستعرف قدرایام الله فان الشمس ماطلعت بمثلها وان اردت ان تقرئن بین نفسین
مایمنعک احد ذلک من فضل الله علیک وعلیهماوقد رباک الله فیهماقبل خلق
السموات والارض ومابینهما انه هوخیر الفاصلین ولکن فلتراقبن ان لایکن
حجاباًبظهورامرالله فان هذا اکبر عندالله فی کتاب عظیم .

ص ۲۹۹

۹- رونویس لوح به اعزاز محمد شاه ازقلعه ماکو
هوالمتکبرالعلی الاعلی

حمد وسپاس بیمثل وقیاس حضرت حی قیوم را سزاست که لم یزل بوده وشیئی در ساحت قدس کبریائی اوباونبوده ولایزال بعلوکافوریة کینونیةذات ازلی خود هست وشیئی درعالم عماءبحت باونیست الان آن الله بمثل ماکان اشهد ان لااله الاهولیس کمثله شئٌهوالعلی الکبیرواشهد ان اعلی وصف الممکنات لدیه افک بحت وعدم صرف وانه کماهوعلیه لن یعرفه احد ولن یوحده عبد و لا یمکن ذلک فی الامکان لان ماهوالممکن فی علمه هوخلق فی ملکه لم یزل هو معروف عند نفسه ولم یک غیرحتی یعرفه وان ماوجد بالانشاءلامن شئ وذوت بالابداع لا عن شئهومذکور فی صقع حدوثه وموجود فی امکنة حدوده و هو عند جاعله عدم بحت وفناءصرف لم یک الاکقبل وجود وان الله هواجل من ان یعرف بغیره اوان یوصف بسواه سبحانک لااله الا انت سبحانک انی کنت من الحامدین واشهدان محمداًصلی الله علیه وآله هو اول ذکره الذی ابدعه لنفسه واخترعه لولایته وارتضاءلسلطنته واصطفاه لرسالته وجعله قائماًعلی مقام ملیک فرادنیته نفرداًعن الشباهةمن ابناءالجنس والمثل اذهو لن یقترن بحبل الایجاد ولایوصف بنعوت العباد ولیس کمثله شئوهوالمتکبر الستار .چگونه ممکن است عرفان طلعت وجه ازل وثناءکنه ذکر اول وحال آنکه به عرف العرفون بان الله هواجل واکبرمن ان یعرف اویوحد فتعالی آیة بحت ذات الحی من ان یفد بفنائه اعلی شوامخ الجوهریات اوان یصعد الی جنابه منتهی درک المجردات وهو فوق کلشیئی ومعه ولایعرفه احد الا الله حاعله وهوالغنی المتعال.واشهد لمظاهر نفسه اوراق شجرةاللاهوت وقصبات الثلاثةوالعشر فی اجمةالجبروت بما اشهدالله لهم فی علم الغیب حیث لایحیط بعلم ذلک احدالاالله واعترف لدیه بان ماسویهم من الممکنات لدیهم عدم بحت وان ذکرکظل فیئبل استغفرالله و اتوب الیه من ذلک التحدید الکثیر وان غایةمقام الذاکرین هی عجز البحت لدی ظهورهم وان منتهی رتبةالعارفین هی الفقر البحت عندبابهم فاسئل الله ان یسلم علیهم بماهوعلیه انه هوالمقتدر الوهاب واشهدالله ومن هوفی علمه بان توحیده ونبوةحبیبه و ولایة اوصیاءرسوله صلوات الله علیهم لم یظهرالابمرآةربع لم یکن نفسه الا ظهور مرایاثلاثة ولذا خلقنی الله من طینةلم یشارک فیها احدو اعطانی مالایدرکه البالغون ولایقدران یعرفه الموحدون الابعجزصرف عند آیة من آیاتی ولو لم اعرفک بماوهب الله لی ماحدثتک بنعمة ربی ولماخاف الله ربی وان الاجل اقرب من کل شئالی العبد اعرفک به لئا کنت تارک حکم من بقیةالله مولاک العظیم وکفی بالله علی شهیداًالا اننی انا رکن من کلمةالاولی

ص ۳۰۰

التی من عرفها عرف کل حق ویدخل فی کل خیرومن جهلها جهل کل حق و یدخل فی کل شر فوربک رب کلشئرب العالمین من عمرکل مایمکن فی الامکان ویعبدالله بکل عمل خیراحاط به علم الله ویلقی الله وکان فی قلبه اقل ممایحصی علم الله بعضی فیحبط کل عمله ولاینظرالله الیه ویسخط وکان من الهالکین لان الله قد جعل کل خیراحاط به علمه فی طاعتی وکل ناریحصیها کتابه فی معصیتی وان الیوم کانی اشاهدفی مقامی هذا کل اهل محبتی وطاعتی فی غرفات الرضوان واهل عداوتی فی درکات النیران ولعمری لو لاالواجب من قبول امر حجةالله روحی ومن هوفی علم الله فداه مااخبرتک بذلک فوعزته و فضل الله علیه قدجعل الله کل مفاتیح الرضوان فی یمینی وکل مفاتیح النیران فی شمایلی بل ان امرالله فی حقی اکبرمن ذلک لو اکشف القناع عنه لایومن به الا من اخذالله عنه عهد ولایته وان مجمل الذکر اناالنقطة التی ذوت بها من ذوت و اننی اناوجه الله الذی لایموت ونوره الذی لایفوت من عرفنی ورائه الیقین وکل خیرومن جهلنی ورائه السجین وکل شر وان موسی علیه السلام لماسئل الله ما سئل قد تجلی الله علی الجبل بنوراحد من شیعةعلی علیه السلام کماصرح بذلک حدیث المشهور من قمص النوروهو والله نوری لان عدةاسمی مطابق باسم الرب الذی قد قال الله سبحانه واذتجلی ربک للجبل ولاتعظم فی نفسک ذلک فان ما بقی لنفسی ذکراًالا ذکر ربک ذوالجلال والاکرام .واصل غرض حجت خداوند صاحب الزمان روحی وماهوفی علم ربی فداءتراب محضرقدسیه آنست که ظاهر

شود وعده حضرت الجبار که درقرآن فرمده در سوره اسری فاذاجاء وعد اولیهما
بعثناعلیکم عباداْلنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداْمفعولاو
حضرت امام علیه السلام درتفسیر آیه شریفه می فرماید الی ان قال قوم یبعثهم الله
قبل قیام القائم علیه السلام مایدعون وتراْلآل محمد الا قتلوه قسم بحق فرداحد
که بمن عطا نفرموده حجت خداوند آیات وعلامات ظاهره را الا آنکه کل اطاعت
نمایند امر اورا واز آن عباد گردندکه ط ل ب نمایند ثار حضرت سیدالشهدا راو
بمن فتنه های وارده دراخبار ظاهر شده چنانچه لایعد ولایحصی مسطور است و
ازآنجمله است که حضرت می فرماید لابدمن فتنة یسقط فیها کل بظانة و ولیجة
حتی یخرج عنها من یشق الشعربشعرتین حتی لایبقی الا نحن وشیعتنا ودر
حدیث دیگر می فرماید که لایکون هذا الامرالا وان یذهب ثلثی الناس ودر
حدیث دیگر عشرمی فرمایدفوالذی نفسی بید صدقوامحال مشیةالله والسن وحیه
قد خرجوا من الدین عبادالذین لایظنون انهم ان یعصی الله ربهم طرفةعین من
حیث یحسبون انهم مهتدون .قسم بحق مطلق که اگرکشف غطا شود مشاهده
می نمائی کل را درهمین دنیا درنار سخط خداوند که اشدّواکبراست از نار

ص ۳۰۱

جهنم الا من استظل فی ظل شجرة محبتی فانهم هم الفائزون.
واین امریست که حضرت صادق علیه السلام می فرماید ودرحدیث مشهور مفضل
که ازعلامات رجعت سئوال می نماید می فرماید یظهرفی سنةالستین امره ویعلو
ذکره خداوند شاهد است که مراعلمی نبود زیراکه درتجارت پرورش نمودم ودر
سنه ستین قلب مرا مملوازآیات محکمه وعیلوم متقنه حضرت حجةالله علیه
السلام فرمود تاآنکه ظاهرکردم درآن سنه امر مستور راورکن مخزون رابه
شانی که ازبرای احدی حجتی باقی نماند لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من
حی عن بینة ودرهمان سنه رسول وکتاب بحضور آنحضرت فرستادم که آنچه لایق
بساط سلطنت است درامر حجت حق اقدام شود وازآنجائی که مشیت الله برظهور
فتنه صماءدهماءعمیاءطخیا قرار گرفته بود بحضور نرسانیده اندومانع شده اند
اشخاصی که خود را دولت خواه دانسته اندتا الی الآن که قریب چهار سال است کما
هو حقه احدی بخضورمعروض نداشته الآن چون اجل قریب است وامردین است نه
دنیا رشحه بحضور معروض داشته شد قسم بخداوند که اگر بدانی درعرض این چهار
سال چهار برمن گذشته است ازحزب وجند حضرتت نفس را بنفس نمی رسانی از
خشیةالله الا وآنکه درمقام اطاعت امرحجةالله برآئی وجبرکسر آنچه واقع
شده فرمائی.در شیراز بودم ازخبیث شقی حاکمش ظلمها دیدم که اگر بعضی ازآنرا
مطلع شوی هرآینه بعدل انتقام کشی زیراکه بساط سلطنت را بظلم صرف الی یوم
القیمه مورد سخط الله نمودواز کثرت طغیان شرب خمرش که هیچ حکمی را از
روی شعور نمی کرد خائفاْمضطراْبیرون آمده بعزم حضور کثیرالنورآن بساط جلالت
تاآنکه مرحوم معتمدالدوله برحقیقت امرمطلع شده وآنچه لازمه عبودیت و
خلوص بالنسبه الی اولیاءالله بود بجای آورده بعضی ازجهال بلدش چون درمقام
فساد برآمدند مدتی درعمارت صدر مستوراْاقامه بحق الله نمود تاآنکه با
رضاءالله بمحل فردوس خود متصل گشت جزاه الله خیراْشکی نیست که سبب نجات
آن ازنارجهنم وحق الناس همین عمل شده وبعد ازصعود آن بعالم بقا گرگین
شقی با پنج نفرنصف شب بلا اسباب سفر بتزویر وقسمهای دروغ وجبر صرف
حرکت داده فآه آه مما قضی علی تاآنکه ازجانب آن حضرت حکم به سفر ماکو
آمد بلا آنکه یک مالی باشد که سوار شوم فآه آه قضی ماقضی حتی نزلت قریة
الجاهل اهلها قسم به سیداکبرکه اگر بدانی درچه محل ساکن هستم اول کسی که
برمن رحم خواهد کرد حضرتت می بود دروسط کوهی قلعه ایست،درآن قلعه از
مرحمت آن حضرت ساکن واهل آن منحصر است بدو نفرمستحفظ وچهارسگ
حال تصور فرماچه می گذرد الحمدلله کماهواهله ومستحقه قسم بحق الله که آن
کسی که راضی باین نوع سلوک بامن شده اگر بداند باچه کسی است هرگز فرحناک

ص ۳۰۲

نشود الااخبرک بسرالامرکانه احبس کل النبیین والصدیقین والوصیین وما
احاطه به علم الله من عباده المتقین وظلم علیهم ولم یبق فی علم الله ذنب الا و
قداحتمله لان الله قال من قتل مومناًفکانماقتل الناس جمیعاًوقال الامام علیه
السلام ادنی القتل ان ترد حاجةاخیک اذا سئلک فآه الآن فانظرماذا تری الله
اکبرمن سخط الله وحال آنکه بعدازآنکه مطلع شدم باین حکم نوشته بحضور
مدبر ملک فرستادم که والله بقتل رسان وسرم رابفرست هرجاکه می خواهی زیرا
که زنده بودن وبلا جرم بمحل مذنبین رفتن سزاوار نیست ازبرای مثل من آخرجوابی
ندیدم اگر چه یقین است که جناب حاجی بکماهی امرعلم بهم نرسانیده والا قلوب
مومنین ومومنات را بلاحق محزون نمودن اشد است ازتخریب بیت الیه وقسم بحق
که امروز منم بیت الله واقعی وکل خیرمن احسن بی فکانمااحسن بالله وملائکته
وکل احبائه ومن اساءبی فکانمااساء بالله وملائکته والیائه بل ان الله و
احبائه اجل مقاماًمن ان یصل بفنائهم خیراحداوشره بل الی یصل کل مایصل و
ماوصل الی فهویصل الی نفس الواصل فوالذی نفسی بیده انه لم یسجن الا نفسه
لان ماکتب الله علی یقضی ولن یصیبنأالا ماکتب الله علینا فویل لمن یجری
الشرمن یدیه وطوبی لمن یجری الخیرمن یدیه وماشکوالی احدالاالی الله
لانه هوخیرالفاصلین ولیس لاحد قبض ولا بسط الا به وهو القوی العزیز.
مجمل قول آنچه انسان تمنا دارد ازخیردنیا وآخرت نزد من است واگر کشف
حجت شود محبوب کل منم واحدی مرا منکر نخواهد شد ولی این ذکرعجب
نیاورد حضرتت را بلکه مومن موحد که ناظر بخداوند است ماسوی را عدم بحت
می بیند وقسم بحق که بقدر خردلی تمنای مال ازآنحضرت ندارم ومالک شدن
دنیا وآخرت راشرک محض می دانم زیراکه سزاوار نیست که موحد غیر را نظر
نماید چه جای آنکه مالک شوداو را وبیقین می دانم که مالکم کل موجود و
مفقود را بتملیک حی معبودو بقدر تسع عشر خردلی شرک بخداوندنیاورده ام و
ذنب او را نکرده ام وراضی بظلم نشده ام ومع ذلک دراین جبل فرد مانده ام و
بموقفی آمده ام که احدی ازاولین مبتلانشده واحدی هم ازمذنبین محتمل نشده
فحمداًله ثم حمداًلا حزن لی لانی فی رضاءمولای وربی وکانی فی الفردوس
متلذذ بذکرالله الاکبروان ذلک من فضل الله علی والله ذوالفوزالکبیر.بحق
خداوندکه اگر بدانی آنچه می دانم کل سلطنت دنیا وآخرت رامی دهی براینکه
مرا راضی نمائی درطاعت حق ودومطلب عمده هست مرابه آن حضرت یکی در
امردین وآن اینست که سلطان شوی قومی راکه در قرآن خداوند اولی باس شدید
درحق ایشان فرموده ورحم کنی نفس خود را ازسخط خداوند درقیامت فاین
ذوالقرنین وسلیمان وملکها ان الدنیا تفنی وکل الی الله یحشرون واگر قبول

نفرمائی خداوند عالم کسی را مبعوث فرماید لاقامةامره وکان وعدالله مفعولا و
یکی درامردنیاست چون خائفم ازحق که ترک عهد شوداینست مرحوم معتمد
شبی راخلوت نمود حتی حاجی ملااحمد راهم امرنمودبیرون رود.بعد ازآن
گفت می دانم کل اموالم ظلم است ومالک آن حجت خداونداست،حال کل را
وامی یگذاژم باو وازتواذن می طلبیم درتصرف او وامروز غیرازتو حقی عالم
نیستم حتی آنکه انگشترهای دستش رابیرون آورد وداد ومن قبول نموده ورد
نمودم به او وتوبه اوراقبول نموده اذن دادم که تصرف نماید اشهدالله وکفی به
شهیداًحال هم یک دینار اورامن نمی خواهم مال حجت است کل اموال اوهرقسم
لایق است آنحضرت دراموال آن امرفرماید و من امروز ازعهده قبول برآمده بذکر
آن هرقسم سزاوار است فرمایند وازآنجائی که خداونددر دنیا ازبرای هرامری
دوشاهد قرار داده عرفاوعلمای دوست بسیارند ولی آنهائی که معروف حضورند
طلبیده مثل جناب آقاسیدیحیی وجناب آخوند ملاعبدالخالق وازبینات این امر
سئوال فرموده تاآنکه آیات ونوشتجات را بحضور آورده کماهو حقه بیان نمایند
اگرچه کفی بالله علی شهیداًولی بعدازاین بظاهر جزئی باقی نمانده الا آنکه
حجت دراوبالغ شده واین هردویکی قبل ازظهور امر مرا شناخته ویکی بعد
ازظهورامر وهر دوازخلق وخلق من مطلعند ازاین جهت اختیار ایشان شد و

کل عرفا واهل جفر خبرازاین امرداده اند حتی آنکه جفار هندی علی ماکتب
الی احدب اسم نوشته درازمنه قدیمه وان من اشعاره هو هذا
یجی ربأ لکم فی النشأتین   لیحیی الدین بعدالراء وغین
فان زیدت علیهاالهاءفاعلم   فانی ماکتمت السرّعین
فاضرب عدّهوفی عدّنفسی   فهذا اسم قطب العالمین
خذالمح قبل مدّبعد ضمّ   فادرجها بتحت المدرجین
حتی آنکه دربیست سال قبل در دوشهر آذربایجان در رویا دونفرنقل نموده اندو
هوعلی ماسمعت هذا تسع وتسع ماتین بعدالف تجد امرأامره لافی السلف
من ولی اونبی مرسل بل من النسلین اولادالخلف. اگرچه اینها ذکری است ازبرای
قلوب ضعیفه والا مقامی که ازقلم من درشش ساعت هزاربیت مناجات جاری
یگرددکه احدی ازعرفا وعلماقادر برفهم معنی آن نیستندواحدی فرق با ادعیه
اهل بیت عصمت ننماید وآیاتی ازفطرت وقدرت وقوت جاری می شود که کل
من علی الارض من سلسلةالرعیة قدرت نداشته بر اتیان آیاتی مثل آن چه احتیاج
است باین ادله وحال آنکه باذن بقیةالله نوشتم بدونفر عالم دریزد فوت مرحوم
معتمد راقبل ازوقوع بهشتاد وهفت یوم قبل وکفی لاالله علیه شهیداً.
وهرگاه خواهم عجزی نداشته وندارم بفضل اللله ازامری وعالم هستم بماعطانی

ص ۳۰٤
الله من جوده واگر خواهم ذکرنمایم کل ذکرحضرتت رادرهرمقام ولکن ذکر
نکرده ام ونمی کنم تاآنکه تمیزداده شود حق ازغیرش وظاهر شود صدق کلام
باقرعلیه السلام لابدّلنا من آذربیجان لایقوم لهاشئ‌فاذا کان کذلک فکونوا
احلاس بیوتکم والبدوا ماالبدنا فاذا تحرک متحرک فاسعوا الیه ولو حبوأعلی
الثلج واستغفرالله من وجودی ومانسب الی واقول ان الحمد لله رب العالمین و
صلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین .انتهی

ص ۳۰۵
یادداشتها
۱- حاجی محمد علی ملقب به سیاح پسرملارضا ازمردم محلات ومحال کاشان
است اوبه سال ۱۲۵۲هجری قمری درمحلات متولد شد.چون راغب به تحصیل
کمالات وعلوم بودازمحلات به طهران آمد وباکمک وهمراهی عمویش به کربلا
رفت ازمحضر بعضی ازعلماءاستفاده کرد.وی درسن ۲۳ سالگی به ایران
برگشت وبعدازمدتی دوباره به خیال سیاحت درمدن وممالک عالم افتاد واز
راه قفقاز واستانبول به اروپا رفت .سفری به چین وژاپن وآمریکای شمالی کرد و
سپس در سال ۱۲۹٤ ازطریق هندوستان به ایران مراجعت نمود.
در شیراز نبیل قائنی را ملاقات کرد وبا اشراف واعیان شهرمرتبط شدودر
اصفهان به خدمت ظل السلطان بیرون آمد وتاآنجاکه امکان داشت به ازخدمت
کرد.سیاح با اجله بابیان وبهائیان آشنائی پیداکرد ومخصوصأبامرحوم حاجی
میرزا محمدتقی وکیل الدوله دریزدو بامیرزا اسدالله خان وزیر دراصفهان آمد
وشد کرد.اویکی دوسفر به عکا رفت ودریکی ازسفرهایش حضرت بهاءالله را
درحمام عکا زیارت کرد.داستان این ملاقات درکتاب وفیات معاصرین از
یادداشتهای میرزا محمدخان قزوینی ودرشماره دوم مجله یادگار سال پنجم چاپ
شده است.وی می نویسد" درعکاروزی به حمام رفته بودم جوانی شخصی را شستشو
می داد ودائم سرودستش را می بوسید.آهسته جویا شدم معلوم شد آنکه استراحت
کرده میرزاحسینعلی بهاءالله وآن جوان عباس افندی بود."
سیاح که عنصری سیاسی بود به آمیزش باسیدجمال افغانی متهم شد ومدتی در
طهران به حبس افتاد.درمحبس با ملاعلی اکبرایادی وحاج ابوالحسن امین هم
بند بودواز آنان به شجاعت وپایداری دراعتقادوایمان سخن گفته است.
در قضیه قتل ناصرالدین شاه همراه با میرزارضا کرمانی محبوس بود اوبه شهادت
حضر ورقا وروح الله اشاره کرده می نویسد:
" همین چند روزه میرزا ورقاکه ازداعیان بهائیه بود باپسرچهارده ساله اش به

تهمت بهائی بودن علاءالدوله حاکم خمسه اززنجان فرستاده بود حکم کردپسرش را اول (۱- الف)درحضور پدرش سربریدند وبعد خود ورقا را."
اودربعضی ازالواح جمال قدم به اسم سیاح افندی خطاب شده است .نامبرده در ۱۳٤٤ هجری قمری وفات نمود.
۱- الف .درتاریخ شهدای امرءتالیف ملک خسروی عکس این گفته ثبت شده است.
۲- خاطرات حاج سیاح. صفحات ٤-۲٦۲
۳- قرن بدیع،قسمت اول،صفحات ۸-۱۲٦.
٤- کتابهای :

ص ۳۰٦
- Dawn- Breaker فصل ۱۳،صفحات ۵۰- ۲٤۳
- مطالع الانوار ،فصل ۱۳صفحات ۱۷- ۲۱۰
-حضرت نقطه اولی،صفحات ۲۳- ۲۳۲
- The Bab فصل دهم ،صفحات ۳۱- ۱۲۹
۵- مضمون فارسی:سپاس خداوندی راکه مارا ازقوم ظالفمین نجات داد ودر کهفش پناه داد وازغیرش فارغ ساخت.
٦- رقم ۲۲۸ با احتساب حروف تهجی ،حسن = ۱۱۸ وعلی =۱۱۰می باشد .بنابر این رقم مذکور معادل حسنعلی است.
۷- مضمون فارسی:خداوند عزذکره فرموده :اگرجمیع اشیاءباقضاوقدرت صورت می گیرد،حزن برای چیست.
۸- رقمها ی۹۱و۱۱۰با احتساب حروف نهجی به ترتیب معادل اسماءمحمد(خال اکبر)وعلی (خال اعظم)است
۹- مضمون فارسی:پس می گوئیم که راضی هستیم الی آخروستایش خدا را است ...
۱۰- مضمون فارسی: اوست خدائی که حالظ است وشان اوعالی است.عریضه (مبنی بر)عبودیت وخلوص من است.
۱۱- مضمون فارسی:که ازالقاب بی نیاز وسلاله اش طاهروپاکیزه است.
۱۲- مضمون فارسی:جانم به فدای شمای بستگان وجمیع احباء.
۱۳- مضمون فارسی: خداوندبه آنچه ازقبل آمده وازبعدمی آید داناست وجمیع امور به اوراجع است.
۱٤- مضمون فارسی:امرعالی مطاع است.سلام ازطرف جمیع مابه جمیع شما و رحمت وبرکت الهی برشماباد.
۱۵- مضمون فارسی:ای حاکمی که به جمیع احکام حاکمی وای صاحب لطفی که به جمیع الطاف نظر داری.
۱٦- مضمون فارسی: پس ای مولای من جانم فدای تو.
۱۷- مضمون فارسی: ستایش خداوند حکیم وعادل راکه مارا درپناه خود ازغیر خود محفوظ داشته است.
۱۸- مضمون فارسی:غار محکم وپناه پناه جویان ومامن متواریان که براهل نور (مومنین)بمنزله کوه طور است که شمس حقیقت ازآن مشرق است وظاهر است بر احباب وپنهان است ازاهل عذاب
۱۹- مضمون فارسی :در شب وروز ذکر شما رادرنزد پروردگارتان می کنم.
۲۰- مضمون فارسی: آنچه درتبریز پیش آمد.

ص ۳۰۷
۲۱- مضمون فارسی:تصور می کنندکه (این پیشامد)بی مقدار است ولی درنزد خداوند والیاء اوعظیم است.
۲۲- مضمون فارسی: پناه به خداکه (اهمیت این پیشامد)ناچیزگرفته شود.
۲۳- مضمون فارسی:همه چیز بجز خدا دروغ است.
۲٤- مضمون فارسی: همه چیز دراختیار اوست.
۲۵- مضمون فارسی: کسانی که خداوند رابطور سطحی پرستش می کنندگر باخیر

وصلاح روبرو شوند اطمینان می یابند واگر باشر وضرربربخورند دگرگون شده (کنار می روند).
٢٦- مضمون فارسی:(خداوند)عزیز حکیم که جزاو خدائی نیست این امثال رابرای خود وبوسیله خودمی آورد تاشاید مردم را به تفکروادارد ولکن فکر نمی کنندو به شعور نمی آیند الابعدازوقت مقرر وبرای آنها ازطرف خداوند عذاب سهمگین مقدر است مگر آنانکه باقلب سلیم به سوی حضرت رب العالمین رومی آورند .
٢٧- مضمون فارسی: حوادث گذران روزگاز برخداوند واولیاءاو اثری نمی گذارد.
٢٨- مضمون فارسی: شبانه روز درنزد خداوند قهار.
٢٩- مضمون فارسی: برای حفظشان آنها رامخاطب نمی سازم وبرایشان نامه نمی نویسم.
٣٠- مضمون فارسی: سلام برآنه وبرآن حضرت دراین مکتوب وحمد خداوند عالمیان را.
٣١- بطوری که ازقرائن برمی آید وبا احتساب تاریخها وتوضیحیاتی که درنامه اصحاب داده شده است منظوراز "١٣ ش " سیزدهم ماه شوال است.
٣٢- مضمون فارسی: ستایش خداوند حکیم وعادل راکه مارا درپناه خود از غیر خودمحفوظ داشته است.
٣٣- منظور حضرت باب است.
٣٤- مضمون فارسی: پس سلام مرابه ایشان ابلاغ کن وحمد خدای عالمیان را.
٣٥- مضمون فارسی: اوست خداوند بزرگ عالی بلند پایه.
٣٦- القابی است که برای حضرت باب به کار رفته است.
٣٧- قرآن مجید ،سوره اسری،آیه ١.مضمون فارسی: پاک ومنزه است خدایی که (بنده خود را ازمسجد الحرام به مسجدالاقصی)برد.
٣٨- قران مجید ،سوره النجم،آیه ٧. مضمون فارسی:نزدیک آمد ونازل گردید.
٣٩- قرآن مجید ،سوره النجم آیه ٨. مضمون فارسی: پس به اندازه دوکمان بلکه نزدیکتر شد.
٤٠- قرآن مجید،سوره النجم،آیات ٢٤و ٢٥ .مضمون فارسی :آیابرای انسان هر

چه آرزو کند حاصل شود؟ درحالی که دنیاوآخرت همه ازآن خداست.
٤١- مضمون فارسی: اگربه خاطر تونبود آسمانها راخلق نمی کردم .
٤٢- مضمون فارسی: پس وای وای گذشت آنچه گذشت تااینکه به قریه ای وارد شدم که اهالی آن جاهل اند.
٤٣- توضیح دراین باره ،در ردیف ٢٨ ازیادداشت های فصل ششم آمده است.
٤٤- مطالع الانوار ،صفحات ٢٢٢-٢٢١ .
٤٥- مطالع الانوار، صفحات ٢٢٣-٢٢٢.
٤٦- ظهورالحق ،جلدسوم،صفحات ٢٥٩- ٢٤٥.
٤٧- منظور از ارض باء،ارض خاء،ارض قاف،ارض تاء،وارض المقدسه به ترتیب شهرهای بارفروش،خراسان ،قزوین ،تبریز وطهران است.

فصل دهم
حضرت باب در چهریق
مقدمه
ایاب وذهاب اصحال واحباب حضرت باب واجتماع آنان در ماکو افکار بعضی از اولیای امور رابه خود مشغول نمودمخصوصاًدالگوروکی١ سفیر دولت روسیه که اصرار داشت حضرت باب راازماکوکه درمرز خاک روسیه قرار دارد دور کند زیرامی ترسید که کثرت جمیعت ورفت وآمد بابی هاموجب شورش وهیجان بزرگی شده پای دولت روسیه به میان کشیده شود.بنابراین ازمحمدشاه وحاجی میرزاآقاسی خواست که حضرت باب را به نقطه ای دیگر که دورازسرحد روسیه

باشد تبعید نمایند.ازاین رو زندان حضرت باب را ازماکو به چهریق۲ تغییردادند.
دراین مورد روایت دیگری نقل شده است که می گوید علی خان ماکوئی با همه ارادتی که به حضرت باب داش ازآمد وشد بابی هابه آن حدود واخلاص و اعتقاد مردم ماکوبه آن حضرت واهمه داشت وازوحشت این که مبادا دربرابر دولت مسئول شود به حاجی میرزا آقاسی نوشت که ازاین به بعد حفاظت و نگاهداری سید باب درماکومقدور نیست بهتراست چاره ای دیگر بیاندیشند.
حاجی میرزا آقاسی بامحمد شاه مشاوره نمود وتصمیم گرفت که محبس و منفای حضرت باب راازماکو به نقطه ای دورتر یعنی به چهریق یکی ازتوابع سلماس انتقال داده به دست یحیی خان ایلخانی ۳برادر زن محمد شاه ،که صاحب اراده ای قویتر وتدبیری کاملتر ازعلی خان ماکوئی بود بسپارد.
یحیی خان پس ازدریافت حکم به سرتیپ رضاقلی خان پسرسلیمان خان صائن قلعه ای٤ماموریت داد که حضرتش راازماکوبه چهریق منتقل نموده به وی تحویل دهد.به این ترتیب سرتیپ رضاقلی خان باسی نفر سوار به ماکورفت وحضرت باب رابه سمت چهریق حرکت داد. دراین سفرآقاسید حسین کاتب وبرادرش آقا

سید حسن حضرت باب را همراهی می کردند.
در سر راه هنگامی که حضرت باب به شهر خوی وارد شدند باوجوداینکه برف وباران به شدت می بارید بسیاری ازاهالی آن بلد ازایشان استقبال کردند.
رضاقلی خان وهمراهان بعداز یک روز توقف درخوی عازم ارومیه شدند.
ورود به ارومیه وچگونگی وقایع آن
حضرت باب درارومیه به منزل ملک قاسم میرزا٥پسر بیست وچهارم فتحعلیشاه که دارای فضائل اخلاقیه وکمالات عالیه بود وارد شدند.اوقدوم حضرت باب را به نهایت احترام پذیرفت ودر ظرف چند روزی که درارومیه بودند ازایشان به اسم میزبان میهمانداری کرد ودر عمارت چهار برج ازمتفرعات دارالحکومه منزل وماوی داد.درتاریخ حاجی معین السلطنه تبریزی٦آمده است:
" در ارومی چون علماءواشراف بلد احترامات حکومت رادر باره حضرت اعلی مشاهده نمودندهمگی دیدن وپرسش را پذیرفتار گشتند روزی آن حضرت عزم بازدید یکی از علمای معروف آنجا را فرموده چون مسافت زیاد بود ازطرف حکومت امر شد اسبی ازاسبان خاصه را برای آن حضرت زین ولجام کنندازقضا ملک قاسم میرزا اسبی بسیار یاصیلی ونجیب از بهترین نژاد عربی داشت ولیکن آن اسب بسیارچموش وسرکش وتوسن وبی آرام بودکه جز خدمتکار ومهتر خویش کسی را نزدیک خود نگذاشتی .جمعی ازمعاندین برای اظهار خصومت ویا امتحان وتجربت به خادم گفتند آن اسب دیوانه را برای سواری سید باب زین کند.مهتر گفت مرابا پیغمبرخدا چه خصومتی است که اسباب هلاک فرزندش باشم گفتند اگر این سید حق است لابد اسب برای او رام وسریع الانقیاد خواهد بود واگربر باطل است این اسب کیفر او راداده وجهانی را ازشر وی آسوده خواهد نمود .پس خادم اصطبل همان اسب را زین کرده آورد در دم نگاه داشت ومردم شریر برای تماشا و نظاره ومآل کار ایستادند .حضرت باب اعظم بیرون آمده نزدیک اسب رفت اسب رکاب داد وحضرت باب بدون زحمت پای مبارک را به رکاب نهاده سوار شد هوش ازسر نظاره کنان بیرون رفته همگی در بحر تعجب فرو رفتند.
نگارنده گوید اکنون که هشتاد سال ازاین قضیه گذشته در السن وافواه مردم ارومی حتی معاندین این قضیه اشتهار بلیغ دارد."
نبیل اعظم درمطالع الانوار می نویسد: ۷
" چون حضرت باب به ارومیه رسیدند ملک قاسم میرزا نهایت احترام رانسبت به حضرت باب مرعی داشت وبه همه مامورین سپرده بودکه باآن بزرگوار در نهایتاحترام رفتار نمایند.یک روز حضرت باب عازم حمام بودند ملک قاسم میرزا

ملک قاسم میرزا حاکم ارومیه

ص ۳۱۲
درصدد برآمدکه حق را امتحان کند.مشارالیه اسبی داشت درنهایت سرکشی که
هیچ کس نمی توانست براو سوار شود آن است راامر کرد آوردند که حضرت باب
سوار شده به حمام تشریف ببرند وبه هیچوجه سابقه اسب را به حضور مبارک عرض
نکرده بود.خادمی که مامور این کار بود پنهان از ملک قاسم میرزا داستان سرکشی
اسب را به حضور مبارک عرض کرد که مبادا اذیتی به هیکل مبارک برسد.فرمودند
به خدا واگذار کن خداوند خودش محافظت خواهد فرمود.
مردم ارومیه که این مسئله رادیدند به مقصود حاکم پی بردند جمعیت
بسیاری درمیدان عمومی جمع شده بودند تاببینند که چگونه حضرت باب باآن
اسب سوار می شدند. ماموراسب را نزدیک آورد.حضرت اعلی باکمال اطمینان و
متانت جلو رفتند لگام اسب را ازدست مهتر گرفتند واسب را نوازش فرموده پای
مبارک را به رکاب گذاشتند وسوار شدند.اسب بدون سرکشی تسلیم بود وباکمال
راهواری سیر می کرد مردم همه چون سابقه این اسب سرکش را داشتند ازمشاهده
این حال تعجب کردند واین مطلب را یکی ازمعجزات دانستند ویکباره هجوم
کردند که رکاب اسب را ببوسند فراش های شاهزاده مردم را ازاین عمل ممانعت
نمودند که مبادا سبب اذیت هیکل مبارک بشوند.شاهزاده پیاده درموکب مبارک تا
نزدیک حمام همراهی کرد بعد هیکل مبارک به اوفرمودندکه مراجعت کند.فراشان
شاهزاده جمعیت راکه برای زیارت حضرت باب ازدحام کرده بودند متفرق می ساختند
وراه بازمی کردند.
چون به حمام رسیدندیکی ازنوکرهای مخصوص باسیدحسن برای انجام
خدمات حضرت باب باهیکل مبارک همراهی کردند .حضرت باب ازحمام پس از
آنکه بیرون آمدند ثانیاًبرهمان اسب سوار شده مراجعت فرمودند.مردم ازمشاهده
آن جاه وجلال صدابه تکبیر بلند کردند شاهزاده بنفسه نیز به حضور مبارک رسید
وهمراه موکب مبابرک به مقری که معین شده بود مراجعت کرد.اهالی ارومیه به
حمام هجوم کردند وتاآخرین قطره آب خزانه حمام را به تبرک بردند. در شهر
هیاهوی عجیبی برپاشده بود هیکل مبارک که جوش وخروش مردم را مشاهده
کردند حدیثی را که ازحضرت امیرعلیه السلام مروی است بیان فرمودندکه آن
حضرت فرمود دریاچه ارومیه به جوش وخروش خواهد آمد وآبش شهررا خواهد
گرفت .بعضی به حضور مبارک عرض کردند که بیشتر مردم شهر به امر مبارک
مومن شدند.حضرت اعلی چون این مطلب را شنیدند این آیه قرآن را تلاوت
فرمودند،قوله تعالی:احسب الناس این یترکواان یقولوا آمناوهم لانفتنون ."۸
دکتر ایساک آدامز یک مسیحی ایرانی که سالهای متمادی در ارومیه زندگی
می کرده است نیزمی نویسد که تعداد زیادی برای دیدن او(حضرت باب)هجوم

ص ۳۱۳
آوردند وحتی حاکم همدردی خود رابرای زندانی باچنین صفات مجذوب کننده
پنهان نکرد .جمعیت مردم به هنگام دیدن این جویان جالب اشک می ریختند وبیش از
نصف جمعیت معتقد بودند که ممکن است خود "امام مهدی "باشد یعنی آرزوی بزرگ
ملت اسلام.ازفحوای کلام مردم عادی برمی آید که وقتی ازبرای استحمام به حمام
ارومیه رفت مردم آب خزینه راکه متبرک شده بود درشیشه کرده بردند.۹
رسم تصویر مبارک
در ارومیه آقابالا بیگ شیشوانی نقاش باشی دستگاه حکومت ملک قاسم
میرزابا طیب خاطر ازحضرت باب خواهش کرد اجازه بدهند تاتصویری ازآن
حضرت رسم نماید.این خواهش مقبول افتاد واوتصویری ازحضرت باب درحالی
که جالس هستند رسم نمود.آقابالابیگ که درآن اوقات نه بابی بود ونه از
دیانت بابی خبری داشت سالها بعدازشهادت حضرت باب به وسیله ورقای شهید
ایمان آورد وبهائی شد وآن تصویر را به حضور حضرت بهاءالله فرستاد وحضرت
بهاءالله اقدام او را تقدیر فرمودند وبه اواجازه دادند که نه تصویر ازآن شمایل

رسم کند وبه هفت شهر ازشهرهای ایران ارسال دارد.یکی ازتصاویر به دست جناب ورقا رسید که دروقت دستگیری ایشان در زنجان در جعبه اوراق ایشان بود و درطهران ضبط شد ومعلوم نیست که سرنوشت آن چه شد.
درلوحی که به اعزاز ورقای شهید نازل شده وبه خط خوداوست می خوانیم .:ن
" واینکه ذکر جناب نقاش باشی علیه بهاءالله الابهی واراده ایشان را فرمودند درساحت امنع اقدس عرض شد.
قوله تبارک وتعالی
نعم ماارادالله الحمد اثروثمر وعمل ایشان امام وجه حاضرفی الحقیقه
این عمل ایشان لاعدل له است والی ابدالآباد درکتاب الهی مخلد گشته واذن
می دهیم معدودی ازآن ابوالجمال وابوالحسن رامحصوص آن جناب ویک دونفر
ازاولیاءبنگارد انه من عنایةالله وفیضه الاعظم وعطائه الاکمل الاتم البهاءمن
لدنا علیه وعلی ابنه وضلعه وعلی الذین شهدوا بما شهدالله رب العرش العظیم.
معدود آن جائز اگر زیاد شودمحبوب نه و وجهش معلوم است الحمدلله موفقند و موید وهم چنین طالبین وفائزین به آن.
یامحبوب قلبی وفوادی روحی لاثرک وثمرک وعملک الفداء انشاءالله قدر
ومقام این عمل عظیم وعنایت قویم رابدانید وبشکر وحمد وثنای الهی ناطق
شوید هرگاه میل واراده مبارک عالی قرار بگیرد بهمان تفصیلی که ازقبل عرض
شد الی عددتسع به این معنی که آن یکی که به فوق ارسال شده ودیگری که در
نزد فانی است هفت عدددیگر هم بنگارید وازعدد معلوم هم تجاوز جائز نه البته

میزان سابق درنظر عالی است فانی هم برعهد باقی وحاضرم یکی ازارض ق، یکی به ارض طاء،یکی به ارض خاء،یکی به ارض یا،یکی به ارض صاد،یکی به ارض ش ،یکی به ارض ک ش۱۰ وهرگاه میل واراده مبارک نباشد آنهم بحمدالله فانی به موهبت خود رسیده وبحمدالله به جهت آن محبوب هم اطمینان حاصل شد و به اذن وعنایت مشرف ومطرز شدید.
حضرت محبوبی آقاملاحاجی آقا وسایراولیای آن ارض را مکبرم مترصد و منتظر جواب می باشم.فانی ورقا۱۵ جمادی الثانی ۱۳۰٦"
عزیمت به چهریق
حضرت باب بعداز ده روز توقف در ارومیه به سمت چهریق روانه شدند.وقتی رضاقلی خان وحضرتشان به چهریق رسیدند،یحیی خان برای سرکشی به ایالات و عشایری که تحت فرمانش بودند رفته بود.بنابراین رضاقلی خان حضرت باب رادر بالاخانه عمارتی که یحیی خان برای خودش ساخته بود،توقیف کرد.رضاقلی خان در اثرمشاهده مکارم اخلاق وبعضی کرامات که ازحضرت باب دید درچهریق ایمان آورد وازایشان تقاضای عفو وبخشش نمود .حضرت باب نسبت به او ابراز محبت فرموده درحقش دعانمودند. یحیی خان نیزدرحضور حضرت باب خاضع بود وبه کمال رافت واحترام مقابله می نمودتا آنجا که پیشخدمت مخصوص خودش
عبدالحمید رابه خدمتگزاری حضرت باب گماشت وهمه روزه شام وناهار رابرای آن حضرت وهرکس در قلعه حضور داشت ازآشپزخانه خودش می فرستاد.
مکاتیب اصحاب به خالهای مبارک
درضمن اوراق باقی مانده ازخال های حضرت باب برخی ازمراسلات بابی های آن ایام به دست آمده که درآنها ازچگونگی احوال وعلت انتقال حضرت باب به چهریق مختصری صحبت می شود.دراینجا چند طغرا ازنامه های مذکور را که دستخط بابی های معروف است می خوانیم .
مکتوب ملااحمد ابدال مراغه ای
بسم العلی العظیم
الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین وعلی
اسم الله المکنون المخزون وعلی شیعتهم المنتخبین ورحمةالله وبرکاته ثم السلام
علی مخدوم معظم ومشفق مکرم جناب مولای خود وسائر المحبین ورحمة
الله وبرکاته

ص ۳۱۵
اولاْعمده مطالب سلامتی ذات شریف سرکار می باشدوثانیاْهرگاه ازاو
مرحمت جویای احوالات این جانب بوده باشید حال تحریر ۹ شهرجمادی الاولی در
کاظمین ع نایب الزیاره ودعاگو می باشم در این روزهاعازم هستم بروم بخدمت
مولای خود مشرف بشوم انشاءالله.اما اخبار جدید ازطرف ذکرع دراین روزها زوار
آمد از ارومیه احوال مولای خود راجستجوشدم گفتند درقریه ارومیه تشریف دارند
قریه چهرم نام می باشدوحاکم ارومیه اول خواسته بوددر خود ارومیه تشریف داشته
باشند.ملاها ترسیده بودندمبادا... ... فتنه بشود راضی نشده بودند لعنهم الله
آنچه نقل می کردندحاکم بامحبت حرکت می کنندوازشهرهای آذربیجان مردم فوج فوج
به خدمت ایشان شرفیاب می شوندمصدق برمی گردند آنچه نقل می کردند هنگامه
عظیم برپاشده یعنی بسیارمردم ارادت رسانده اندبه جناب ع باری قال الله وانا
انزلنا الذکروانا له لحافظون۱۱ الحدیث : وفی العوالم عن الباقرع قال لابد لنا
من آذربیجان فاذا کان ذلک فکونوا احلاس بیوتکم والبدوا مالبدنا فاذا تحرک
متحرک فاسعوا الیه ولوحبواْوالله لکان انظرالیه یبایع الناس علی کتاب جدید
علی العرب شدید.دراین حدیث خوب تامل بفرمائیدتاالی الآن هیچ یک ازائمه ع
درآذربیجان حبس (نکرده اند)وصاحب الزمان ع ظاهر می شود کسی اورا
نمی تواند حبس کندبعداز آن حضرت ع عالم رجعت می باشد.پس معنی لنا از
بابت السلمان منا می باشدشیعتهم منهم صلی الله علیهم.
فاماباعث حرکت ذکرع ازماکو این است وزیرمختار الچی اروس شنید
جناب درماکو تشریف دارند ترسیده بود ازفتنه به وزیرحاجی میرزاآقاسی گفته
بودذکرع رابفرس(بفرست)به ولایت دیگر خودتون چونکه ماکوسرحداست وبه
ولایت مانزدیکست می ترسم ازفتنه چونکه چندسال قبل ملاصادق نام ادعای
نیابت کرد درمدت یک ماه سی هزار مرید به سرش جمع شده بود.این حکایت را
اروس دیده بود ازاین جهت می ترسید .سلام حقیر رابه مخدوم زاده برسانید.باقی
(والسلام)المشتاق احمدبدال .(سجع مهر)الزاجی احمدابدال .
مکتوب اول ملاعبدالکریم قزوینی .
هوالاعلی عریضة العبودیة رادر سرای گمرک جناب قبله وامیدگاه آقائی ولی
النعمی اشرف السادات والاطیاب عمدةالاعیان والاخیار خیرالحاج وقدوةالتجار
جناب حاجی میرزا سیدعلی تاجر شیرازی سلمه الله تعالی مشرف شود.
هوالعلی العالی الاعلی
السلام علی اهل بیت السکینةمن تمسک بهم نجی ورحمةالله وبرکاته من
الرب البرربنا ورب العالمین الحمدلله الذی نجانامن الهلکات وهدانا الی اشرف
البریات سلام الله علیه وعلی من معه خیرالتحیات والبرکات بابی انتم وامی یا

ص ۳۱٦
من انتجبهم الله من بریته لان یصل الناس بمودنهم بمقام قربه ولافوزالی الدرجات
فی القربات والجنات اللهم اجعلنامن اهل المودةلذوی القربی والمتمسکین بحامل
تابوت السکینةفی بیت العلی الاعلی صلی الله عله وسلامه فی الاولی والاخری
بحق محمدوآله وشیعتهم الطاهرین المطهرین المنتجبین المتعارجین الی العلی.
مولال اولاْمدتی است که بعریضه مصدع نشده ام مگریک عریضه در جوف
مکتوب حاجی خداداد بتوسط آقامحمد حسن تاجر شیرازی برادر آقا محمدابراهیم
علاقه بندتخمیناْدوماه قبل را ارسال خدمت شد انشاءالله الرحمن رسیده است
خداوند عالمیان شاهداست که ازغایت اشتیاق درک فیض آستانه بوسی آن خانواده
اولیانعم ذکری وفکری در اغلب احوال بجز ذکر آن جنابان ندارم مستدعی ازدرگاه
رب العالمین که باحسن طور فیض د رک آستانه بوسی آن جناب وجناب آقای معظم
قبله گاه محترم روح روان وروان روح حضرت مولای وسیدالسادات آقامیرزا
محمد جواد روحی له الفداءدراحسن واشرف امکنه درتحت لواءحمد...ومرزوق
گردد آمین یامعین بحق اهل الحق المنتجبین .
الآن راکه بیستم شهر ربیع الثانی است در بلده زنجان انیس حرمان وجلیس

هجران حیران وسرگردان گرفتارهموم وغموم دوری ازکوی جانان متحیرمی گردم ندانم بکدام سمت روم وبکجاشتابم قدری ازطلب خوار ملعون (ملاجواد قزوینی) مطاعی آقا سید مرتضی وصول کرده بود آمدم تحویل بگیرم ،جنس است خواهد... عزیمت آن دارم که بسنه رفته انشاءالله شاید تتمه رااز او گرفته می گویند ازآنجا نزد خسروخان مشغول تعدی ناس وامثال اقران خوداست تاخداوند چه بسازد.از محبوب حقیقی وحقیقت محبوب سلام الله علیه روح الامر والخلق فداه بخواهند سه ماه قبل را تعلیقه ای ازشاه رفت خطاب به اهل تبریز وعلمای آن بلد که اجلاس با آن بزرگوار نموده تبیین امر شود ازآن قرار حکم شود آنها راضی نشده که سبب فتنه می شود مجدداًباتفاق ولی عهد حکم شده هنوز خبرنرسیده است.الیوم را حاجی محمدعلی خوئی شخصی معززی استوارد شدباتفاق نعش میرزا مهدی خویی برادر حاجی میرزاآقاسی وجمعی کثیری هم همراه هستند کل باین مضموم نقل نمودند که دوماه (و)نیم قبل را تخمیناًنظربخواهش علی خان حاکم ماکوکه اظهارخوف وخشیت ازنگهداشتن نموده بود امرشد به یحیی خان حاکم ارومیه باین مضمون ازقرار تقریرحاجی محمدعلی که درمجلس حاکم خوددیده بود جناب حاجی سید علی محمد شیرازی رابتو مهمان می سپاریم طریقه مهمان داری راخوب مراعات نموده آنچه اخراجات ایشان شود متقلبم کس فرستاده بیاور و درنهایت احترام نگهدار وهمین نوشته ام را سند نگهدار.بعد ازآن را اوکس فرستاده به اعزاز واحترام آوردند وازخوی گذرانیدند بااستقبال اغلبی ازاهل آن واگربوران

ص ۳۱۷

وباد وسرمامانع نبود کل بیرون می شتافتند داخل خوی نموده بعدازیک روز روانه ارومیه درقره قریب آن مسمی بچهری نزول اجلال فرمودند وازآن زمان الی الان نظر به سد طرق خبری نداریم تامن (من بعد)چه شود هنوز ازاحباکسی از آنجانیامده خبری ندارم این اخبار را ازاغیار شنیده ام لکن بحد تواتر است بی اصل نیست ظاهراًخلاف ندارد.

ازاحبا درخدمت گذاری در منظر اکبرجناب آقائی روحی له الفداء سلالة الاطیاب آقاسیدحسین واخوی ایشان آقاسید حسن مقطوع است وبعضی دیگر نیزدرآن صفحات هستند نمی دانم درمحضر قدس حاضرند یاخیر جناب شیخ و میرزا عبدالوهاب ومیرزا جعفروبعضی دیگر هستند هرگاه خبری رسید عرض خواهد شد الآن درخدمت آقائی آقاسیدمرتضی هستم سلام می رسانند وبعضی احباءبلد نیز مستدعی توجه والتفات باطنی عالی هستند وجناب آقائی آقامیرزا محمدعلی۱۲ وجناب آخوند ملامحمد حسن بجستانی سفارش نمودندکه درعرایض عرض سلام ایشان برسانم والسلام علیکمورحمةالله وبرکاته وعرض سلام میرسانم به سایراقربا کلاًیکان یکان... ... سلام حقیر رسانیدن موقوف بالتفات عالی است... ... قدس سلام می رسانم لعلس الله بذلک یجعلنی من الذکر زین ر الذاکرین والحمدلله رب العالمین .

صاحبا قبله گاها چندی قبل رادرقزوین بوده درهنگام بیرون آمده ازآن ولا دوتعلیقه ازعالی روحی لکم الفداءکه یکی بتاریخ پنجم ذیعقده ودیگری بتاریخ ۱۵ آن واصل بزیارت آنها مشرف شدم سرافتخار بفلک شرافت رسانیده زبان دل و جان بشکرگذاری گویا وبه ثناگوئی که لازمه فعل عبید است موالی خود را آشمنا بجناب آخوند ملامحمد فرمایش عالی را رسانیدموالی الآن خبری ازمطاعان کربلائی عباسعلی وکربلائی محمد رفیع وآقامحمدرحیم نشده نمی دانم مراجعت نموده اند یادر بین راه مانده اند یاآمده اند درخفا گذشته اند وکسی مطلع نشده تعلیقه عالی رادرجوف عریضه خود فرستادم بجهة آقائی آقاسید حسین امیدکه انشاءالله برسد وجناب حاجی محمدعلی تاقریب عیدازحبس خلاص نشده الان رانمی دانم اللهم عجل فرج آل محمد واشف قلوبناواکشف عن کربتنا بمحمد و آله سلام الله علیهم.

کیفیت جناب طاهره رااز مصدر جلال امرشدکه سکوت درباره اوبلکه جز خوبی ومدح چیزی نگویند بلکه مدح بسیاری درباب ایشان صادر شد وجمیع اسنادهای مردم بایشان دروغ بوده مبرا ازقائله (غائله)اهل قیل وقال بوده اندبلکه

اختلاف سببش بعضی بوده که خود رانسبت بایشان می داده اند.الحاصل نهایت التفات بایشان فرمودند وسخن گفتن طرفین حرام است .

ص ۳۱۸

جناب باب الباب سلام الله علیه مدت قریب به پنجاه یوم در قزوین بندگان ضعیف را سرافراز فرمودند اوشرف حضور ایشان محفوظ وسربلندبودیم .در اواخر شهر صفر روانه خراسان ازسمت مازندران شدند وبعضی ازدوستان در مازندران جمعند درخدمت جناب بزرگوار قطب الاطیاب الجناب المستطاب جناب الجاج والمعتمرلبیت الله احقبقی الحاج ملامحمد علی روحی له الفداءمجتمعند تا من بعد راچه ظهور بهمرسانددرباب نوشته جات هنوزترتیبی فرموده اند (نفرموده اند)وآن موقوف است بجمیع نسخ وتصحیح آن بسیار مشکل است اگر امکان وصول بمنظراکبرانشاءالله بهمرسید سئوال شده انشاءالله بعدازترتیب بجهة عالی نوشته .. . ...زیاده دعاگوواستدعای التفات... ...والحمدلله رب العالمین. (سجع مهژ)ملاعبدالکریم .

الان راجناب مطاعی آقاسید مرتضی عریضه به جناب علی نوشته در خصوص پنجاه تومان حاجی جعفربیست وپنج تومان گرفته است مابقی رااین ایام انشاءالله خواهد داد وخواهدبه حضرت ...انشاءالله...اطلاعأعرض شد والسلام . مجددأسلام بحضرت قبله وامیدگاه نخبةالاطیاب جناب آقازاده بزرگوار آقا میرزاجواد روحی له الفداءمی رسانم خداوند نقاهت بوجود ذیجود شریف نرساند و شرف پای بوسی بزودی... ...مزروق گردد آمین یا معین الان راکه بیست ویکم شهرحال است تازه خبری نرسیده خبرورود بچهری متواتر است قلبم به آن جانب طیران است اللهم ارزقنا وجمیع الاخوان شرف الوصول بالمنظر الاکبر وساحةالقدم صلی الله عبی الساکنین فیها والسلام علیکم ورحمةالله...

مکتوب دوم ملاعبدالکریم قزوینی

هوالاعلی

جعلت فداک الان راجناب آخوند ملاباقرترک ازآستانه بوسی عرش آستان وارد شد مدتی در چهری(چهریق)وآن صفحات درحول شمع وجود پروانه وار طائف بوده بحمدالله (بحمدالله)آنجانیز خوش می گذشته آقاسیدحسین وبرادرش آقاسید حسن سلام الله علیهمادرملازمن بوده اند وجناب ملاشیخ علی دراورمیه مشغول ذکر فضائل وجناب میرزا عبدالوهاب درخوی وباقی احبا متفرق در اطرافند اطلاعأعرض شد خواهر(خاطر)جمع دارید ودر تبریز آخوند ملاباقرشنیده که بنا داشته اند به فرمایش سلطان آن جناب راسلام الله علیه آورده درتبریزاجلاس نمایند باین مضمون که شاه خطاب به ملاهاکردکه فتنه چرا می کنید چوب وزدن مال حکام است شماچرا هرزه گی (هرزگی)می کنید بیاورید بنشانید سخن بگوئید هرچه معلوم است ازجنون یالزوم قتل یا وجوب احترام ولزوم اطاعت بنویسید تاآنوقت خوددانم چه باید کردن.

ص ۳۱۹

مکتوب آقاسید حسین کاتب

شهدالله انه لااله الا اناالعزیز المحبوب

یاسیدی جعلت فداک چندیوم قبل عریضه نگار شدم وارسال خدمت نمودم حال هم چون بحرفیض بطلاطم (به تلاتم)آمده وبه خط اقدس ارفع اعلی شمارا مشرف می فرمایند خواستم منهم بهاءخود رابسوق محبت آورده تاازخریداران محسوب شوم قبله من درعریضه قبل قدری نقاب ازچهره مقصود برداشته وبعض کلمات بی ادبی کرده حال هم می خواهم نمله وار به سلیمان حسن بی ادبی کرده و عرض کرده واخرجوا عن مساکنکم التی سکنتم فیهامن قبل وادخلوابیت الحقیقه واستشرقوا بنورشمس الالهیة۱۳بجهةآنکه شمااولی هستید یابن خروج وسبقت در دخول لانکم من اهل البیت واهل البیت ادری بمافیه ۱٤الحمدللهآنچه مقصود اهل شهود بود ظاهر شد وهرکس توقف نمایددراین ظهورنشانه عدم ایمان اوست از قبل بمحمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله بجهة آنکه الان کل اهل این دین من

الفریقین حجة قطعی ندارند سوی الایات وآنچه می گویند بواسطه حجیت آیات
می گویند بواسطه آنکه خودمی گویند احادیث ظنی الصدور است وسایرادله ایشان
هم ثابت می شوددرصورتی که مومن بکتاب الله باشندازتواتر وغیره والحمدالله
قداظهرالله لناالحق بکتاب حدید علی نحولایظهرفی الامکان مثله ۱۵اگرقرآن
درمدت بیست وچهارسال نازل‌شد الان درمدت شش یوم بل اقل بقدر قرآن آیات
نازل می شود ازشجره الهیه که اعظم حجج است بلکه حجتی ندارندالیوم بردست
خود الا الایات ودر صدراسلام تاهفت سال غیرازیک امیرالمومنین سلام الله
غعلیه احدی تصدیق آنجناب راصلی الله علیه ننمود ودراین امربدیع الحمدلله در
این مدت پنج سال بااین فتنه های پی درپی مع ذلک کل جواهر قطع اسلام در
مقام تسلیم واذعان برآمده اند وکذلک فی سایر الامور یامولای قدری صاعدشوید
بملاءاعلی که شمااولی می باشیدآنچه موعود بودندازدجال آخرالزمان علیه ما
علیه السلام دردیوان بقوله علیه السلام صبی من الصبیان لارای عنده الخ ۱۶همین
است که هست وقوع امرموعود درآذربیجان که مذکوراست درحدیث لابد لنا من
آذربیجان من امرلایقوم بهاحدالخ همان بود که واقع شددرسنه قبل ومتحرک
بحق بعدازآنکه کل مامورند برروی برف بجانب اوبروند همان است که متحرک
شده الحمدلله واواست منصوردر سموات وارضین وربی که خبرداده بود در
کلامش جفار هندی که ربی در سنه هزار ودویست وشصت تابه آخر پنج ظاهر
می شودکه مربی نشئتین است که می گوید:

یجی ربالکم فی النشئتین ليحيى الدين بعدالراءوغين ۱۷

ص ۳۲۰

همین است که ظاهر شده شجره الهیه وشمس احدیه ونقطةالاولیةجل شانها عن
البیان وعظم آیاتهاعن‌التبیان نائمین رااز خواب بیدار فرمایند که عنقریب بنداء
وا اسفا علی مافرطنا فی جنب الله ۱۸منادی خواهند شد وبفرمایند که دست از
تقدسات صوریه ورسوم حدودیه بردارند وناظربحقیقت شوندکه کل این امور
سبحاتی است که مانع ازنظراست صاحب سدآمده است میخواهد سدی که گذاشته
بردارد وازسرنوبهر قسمی که صلاح عباد خود را بداند سد تازه بگذارد من یقدر
غیرالله ان یفعل ذلک ولکن الله یفعل مایشاءویحکم مایرید کلمات مسموعه از
افواه مردم را واموارات موهومیه نزد ایشان را مثل طلوع شمس ازمغرب وخروج
ازمکه وظهور حماری که مابین دوگوش آن بقدردومیل بوده باشد وامثال
ذالک من الموهومات حجات خود قرار ندهند که کل اینها بعدازثبوت صدور آن از
اهل حق باید معنای آنرا ازحق پرسیدکه مرادچه چیز است کلمات اهل حق اوضاع
اصول بافی نیست خودمی دانندکه چه می گویندمعنی کلام ایشانرا باید ازخود
ایشان پرسیدحقیقت فرج وجود امام نیست که اگر این بودمعنای فرج ،اهل بیت
سلام الله علیهم نمی بایست اینقدر تضرع وزاری نمایند بعد ازعروج رسول الله الی
السماءوهمیشه ابتهال ازبرای یوم ظهور حجةمنتظر علیه سلام من الله اکبر
نمایند بلکه حقیقت فرج ظهورامری است که بهآندین حق ثابت شود وثابت شود
من الله آنچه ثابت شدنی استومرتفع شود آنچه برداشتی است وآن نزول آیات
است من الله عزوجل که کل اهل ارض عاجزمی باشندکه یک آیه من الله تکلم
نمایند اینست حقیقت فرج نه جلوس برتخت سلطنت وسایر امور موهومه عندالناس
قدر این ایام را بدانید وقدر خود را بدانید که منسوب بکدام شجره شده اید ونظر
را ازافواه خلق بردارید وناظر بنقطه امر شوید که کل این احکام وشرایع ومومن
وغیرمومن ازآجا ظاهر شدوازکدام امربهم رسید ازکثرة نظر پوشیده بنقطه
وحدت ملاحظه فرموده که این همه جماعتهاکه الاین درمساجد می شودکل اینها
راجع به امرفارعوا مع الراکعین می شود وهمچنین درحج راجع به آیه ولله علی
الناس حج البیت می شود وکذلک فی الصلوة والصوم وسایرالاعمال کل راجع
بقول حق می شود بسیار بی ادبی کردم دیگرتااینجاختم می نمایم وعنان قلم را
می کشم ازتحریر آنچه مرسول شده بود ازحساب نقدوالشیئی رسید بایک نوشته که
همرای (همراه)آن بود وبساحة قدس مشرف شد ولکن عریضه قبل ازاین عریضه
هنوز نرسیده ولکن خبروصول آن تاخوی آمد انشاءالله می رسد بعد ازمطالعه

جناب قبله گاهی ام آقامیرزا محمد وجناب خالومیرزا سید مهدی روحی فداهما
مطالعه نمایندکه کل عالیم درخواب می باشند لان ظهورالساعة لایعلمها الا الله و
این ظهور ظهور ساعت است وبعدباوراق شجره الهیه هرگاه برسد بدنخواهد بود تا

کل متنبه شوند همواره شرح احوال را قلمی فرمائید بااخبارات آن ارض والحمدلله
فی کل حین وقبل حین وبعدحین.قبله من،قدری تامل درکلمات نازله ازسماء
قدس نمائید که اینهاکلماتی است که حضرت صادق می فرماید نقباءبعد از سماع
آن فرار می کنند ویکفرونبهالیکن اشاءالله سرکار امر شماگذشته لان الفضل من
الله ینزل علیکم فی کل حین حاجی جان فدایت شوم ازحجبات بیرون آئید وآنچه
نفهمید سئزال نمائید که درنزد مردم رشحی ازعلم حقیقت و واقع نیست اینکه
شنیده اید امرحضرت منتظرعلیه سلام الله الحق الاکبرازمکه خروج می فرماید
صدق است ولیکن بقول حضرت مکه مکه می شود وکل طواف بر دور اومی کنند
بلکه ازهرکجا که ظاهر شوندآنجامکه است یا من به شرف المکة والمنی چون
درنظرمردم مکه خانه خداست عظیم است این نحو تعبیر شده عنقریب محل مولد
اکبرخانه خدا خواهد شدوالسلام.
احضار حضرت باب به تبریزجهت حضور درجلسه مباحثه با علماء
محمد شاه مردمبارزی که پرورده دستگاه قدرت،سلطه واستبدادبود قلبی
رئوف ومهربان داشت ونسبت به ساداتکه ازخاندان پیغمبربودند به دیده احترام
می نگریست ،چنانچه دیدیم درجواب مرقومه حضرت باب درحالیکه حکم تبعید و
توقیف ایشان رابه ماکوابلاغ می کرد باچه ادب واحترامی حضرتشان رامخاطب
قرا رداده وبه الطاف شاهی مطمئن ساخته بود.ازاینجا این باورشکل می گیرد که
اقدام اوجهت دعوت حضرت باب به تبریز وترتیب مجلس مباحثه ومصاحبه با
علماءنتیجه وصول لوحی بود که ازماکو نازل شده وبه دست اورسیده بود. علاوه
براین،حضرت باب ازچهریق نیز لوحی خطاب به محمد شاه نازل فرمودندکه آن را
درقسمت الواح ومکاتیب درآخر همین فصل می خوانیم.
درنامه ملاعبدالکریم قزوینی نیز خواندیم که محمدشاه در بدو ام راز
علمای تبریزخواست که مجلسی فراهم آورند وباب را ازچهریق فراخوانند وبه
صحبت نشینند وبه دعاوی ایشان رسیدگی کرده نتیجه را گزارش دهند،ولی علماء
ازآن فرمان سرباز زدند وآن اقدام رانه شایسته شئون دین اسلام دانستند ونه
لایق رتبه ومقام وفضل وکمال خودشان شناختند.محمد شاه بناچار آن فرمان را
به عهده ناصرالدین میرزا صادر نمود ودستور داد که ولیعهد مجری آن فرمان باشد.
ازچهریق تاورود به تبریز
رحاج معین السلطنه تبریزی می نویسد: " حضرت باب را از چهریق به کهنه شهر

سلماس آورده واز طریق سالدوز به ارومیه برده اند."
درارومیه بازهم ملک قاسم میرزا مقدم حضرت باب راگرامی داشت وحتی
هنگام حرکت به سوی تبریز به مامورین طول راه دستور داد که دراجرای تقاضاهای
حضرت باب تسهیلات لازم فراهم سازند.
قبل از ورود حضرت باب به ارومیه ملاجلیل ارومی ،ملاحسین دخیل
مراغی،ملاعلی کهنه شهری،ملاامام وردی وحاجی ملاحسین افشار در آن شهر
گرد آمدندو بی محابا به تبلیغ و نشردیانت بابی همت گماشتند .حضرت باب
بخصوص به ملاشیخ علی عظیم دستور فرموده بودند که قبل از ورود ایشان درآنجا
باشد وبه تبلیغ وانتشار امر بابیه اقدام نماید.درطول اقامت چند روزه حضرت
باب درارومیه آقاسید حسین کاتب وآقاسید حسن نیزحضور داشتند.
بعد ازاینکه حضرت باب به تبریز رسیدنددو شب درمنزل کاظم خان۱۹ فراش
باشی پسراسمعیل خان قراچه داغی میهمان بوده اند وبعد به منزل ولیعهد منتقل
می شوند تاروز مباحثه تعیین گرددی.
نبیل اعظم می نویسد: " دوشب پس از وصول به تبریز حضرت باب جناب

عظیم را احضار فرمودند وعلناًدرنزد اواظهار قائمیت نمودند.عظیم چون این ادعا راشنید در قبول متردد شدحضرت باب به اوفرمودند من فردا درمحضر ولیعهد ودرحضور علماءواعیان ادعای خود را اظهار خواهم کرد وبرای اثبات ادعا به آیات تحدی خواهم نمود وبه جز آیات به سائرمطالب متمسک نخواهم شد.
جناب عظیم برای من حکایت کرد وگفت که من آن شب خیلی فکرم پریشان بود تاصبح نخوابیدم وقتی که نماز صبح راخواندم تغییر عجیبی درخودم مشاهده کردم گویا باب تازه ای درمقابل من گشوده شد پیش خود فکرکردم که اگرمن به دین مقدس اسلام وحقانیت حضرت رسول مومن وموقت هستم وبه حجت آیات معتقد این اضطراب وپریشانی درباره امر حضرت باب چه علت دارد هرچه بفرماید صحیح است ودرست وبدون هیچ ترس وریبی باید قبول کرد.
ازحصول این فکراضطرابم برطرف شد به حضور مبارک مشرف شدم ورجای عفو وبخشش نمودم به من فرمودند" ببین عظمت امرالهی به چه حد است وظهور الله چقدر عظیم است که امثال عظیم را مضطرب وپریشان خاطرمی سازد،" ۲۰
اختلاف نظر علماءدرباره فتوای قتل ونحوه رفتار باحضرت باب
حاجی معین السلطنه می نویسد: درمیان علماءتبریز برسرمسئله فتوای قتل حضرت باب اختلاف نظربود عده ای ازعلماءکه اصولی بودند ودر راس آنها میرزا احمد امام جمعه وپسرش میرزا باقروملامرتضی قلی علم الهدی و

ص ۳۲۳
ملامحمد شریف شیروانی وآقاسیدعلی زنوزی قرار داشتندمی گفتند چون باب از سلاله طاهره واز ذرای حضرت فاطمه ومنسوب به خاندان رسالت است ودر سیادت اوجای شک وتردید نیست ونیزاوآدمی موحد ومومن است وبه اصول وفروع دیانت اسلام ومبادی ومبانی آن احترام می گذارد وبه انجام فرائض پای بند است،قتل چنین شخصی جائزنمی باشد.نهایت این است که اومدعی مقام مهدویت وقائمیت آل محمد شده است واین ادعا ازدوصورت خارج نیست یاسید باب مبتلا به جنون وخبط دماغ است که مدعی چنین مقامی است دراین صورت برمجنون ودیوانه هرجی نیست ویااینکه در سرهوای سروری وسلطنت وریاست می پروراندکه باحبس وتهدید وتحقیروتعزیر وعدم اعتنا وقتی دید حرفهایش خریداری ندارد خودش به خودی خود ازمیان می رود ونظائر هم داشته است.
دربرابراین دسته علمای شیخیه بودند که در راس آنها ملامحمد ممقانی بودکه خودش راجانشین حاج سیدکاظم رشتی می دانست وملامحمود نظام العلماء که معلم ناصرالدین میرزا بودومیرزا علی اصغر شیخ الاسلام ومیرزا ابوالقاسم که همه برای به شهادت رسانیدن حضرت باب دامن به کمرزده واصرار به قتل ایشان داشتند واگردر آن وقت هم توفیقی حاصل نکردند بواسطه احترامی بود که محمدشاه نسبت به سادات عموماًوحضرت باب بالاخص داشت واز رسانیدن آزار و اذیت به ایشان ممانعت می نمود وبالاخره هم برای روشن شدن قضیه وساکت کردن عملاءدستور تشکیل جلسه مباحثه باحضرتشان را صادرنمود.
جلسه مباحثه علماءتبریز باحضرت باب
درضمن مطالعات وتحقیقات در تاریخ بابیه به کتب واسناد بسیاری برخورد می کنیم که در واقع به دوگروه اصلی تقسیم می شوند.گروه اول آنهاست که ازروی بغض وعناد نسبت به این دیانت وشارع آن نوشته شده است ود رنتیجه نمی تواند ازاعتبار و ارزش تاریخی برخوردار باشد.گروه دوم اسنادی است که بوسیله اشخاص بیطرف ویا دوستداران این دیانت فراهم آمده وبالطبع مورد توجه است.دراین کتاب ازاین لحاظ که ارباب مطالعه وتحقیق بتوانند صحیح را ازسقیم وغث را ازثمین تشخیص دهند به نمونه هائی ازهردو گروه اشاره می شود.
۱- گزارشهای منفی
ازجمله اسنادی که بادید منفی تهیه شده واز برگزاری جلسه مباحثه علماء باحضرت باب گفتگومی کند،عریضه ناصرالدین میرزا درمقام ولایت عهدی است که به حضور شاه تقدیم شده است.ضمناًسی سال بعد ازاین تاریخ،هنگامی که

ص ۳۲٤
ناصرالدين ميرزا درمقام پادشاهی حکمروايی می کرده است،فرمانی خطاب به علاءالدوله مبنی بر برگزاری جلسه بحثی باحضورآقا جمال بروجردی وچند نفراز بابيانی که درمحبس امين السلطان بوده اند صادرمی کند که مفاد آن بطور وضوح بامطالب نامه ای که به عرض محمدشاه رسانده است مباينت کلی دارد.۲۱
عريضه ناصرالدين ميرزا وليعهد به حضورمحمد شاه :
هوالله تعالی شانه
قربان خاک پای مبارکت شوم در باب باب فرمان قضا جريان صادر شده بود که علمای طرفی را احضار کرده بااوگفتگونمايند.حسب الحکم همايون محصل فرستاده بازنجير ازاروميه آورده به کاظم خان سپرد ورقعه به جناب مجتهد نوشت که آمده بادله وبراهين وقوانين دين مبين گفت وشنيد کنند.جناب مجتهد در جواب نوشتند که ازتقريرات جمعی ازمعتمدين وملاحظه تحريرات اين شخص بيدين وکفر اواظهر من الشمس و اوضح من الامس است .بعدازشهادت شهود تکليف داعی مجدداًدرگفت وشنيد نيست لهذا جناب آخوند ملامحمد وملامرتضی قلی را احضار نمود ودرمجلس ازنوکران اين غلام امیراصلان خان وميرزا يحيی وکاظم خان نيزايستادند.اول حاجی ملامحمود پرسيد که مسموع می شودکه تو می گوئی من نائب امام هستم وبابم بعضی کلمات گفته که دليل برامام بودن بلکه پيغمبری تست.گفت بلی حبيب من قبله من نائب امام هستم وباب هستم وآنچه گفته ام وشنيده ايد راست است اطاعت من برشمالازمست بدليل ادخلوا الباب سجداً وليکن اين کلمات رامن نگفته ام آنکه گفته است گفته است .پرسيدند گوينده کيست جواب داد آنکه بکوه طور تجلی کرد.
رواباشا انالحق ازدرختی چرا نبود روا ازنيکبختی
منی درميان نيست اينها را خداگفته است بنده بمنزله شجر طور هستم آنوقت درو خلق می شد الان درمن خلق می شود وبخداقسم کسی که ازصدراسلام تااکنون انتظار اورا می کشيدمنم آنکه چهال هزار ازعلماءمنکراو خواهند شد منم.
پرسيدنداين حديث درکدام کتاب است که چهل هزار عالم منکر خواهند گشت .گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست.ملامرتضی قلی گفت بسيارخوب توازين قرار صاحب الامری امادراحاديث هست وضرروی مذهب است آن حضرت ازمکه ظهور خواهند فرمود ونقبای انس وجن باچهل وپنج هزار جنيان ايمان خواهند آورد ومواريث انبيا ازقبيل زره داود وعصای موسی ونگين سليمان ويدبيضا باآن جناب خواهد بود .کوعصای موسی وکو يد بيضا؟جواب دادکه من ماذون به آوردن اينها نيستم.جناب آخوند ملامحمد گفت غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعداز آن پرسيدندکه ازمعجزات وکرامات چه داری .گفت اعجازمن اينست که از

ص ۳۲٥
برای عصای خود آيه نازل می کنم وشروع کردبه خواندن اين فقره بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات والارض کماخلق هذاالعصا آية من آياته.اعراب کلمات را بقاعده نحو غلط خواند تاءسموات را بفتح خواند. گفتند مکسور بخوان آنگاه الارض را مکسور خواند.اميراصلان خان عرض کرد اگر اين قبيل فقرات ازجمله آيات باشد منهم توانم تلفيق کرد وعرض کردالحمدلله الذی خلق العصا کماخلق الصباح والمساء.باب بسيار خجل شد بعدازآن حاجی ملامحمود پرسيد که درحديث وارداست که مامون ازجناب رضا عليه السلام سئوال نمودکه دليل برخلافت جدشما چيست.حضرت فرمود آيه انفسنا،مامون گفت لو لانساونا،حضرت فرمود لو لاابناونا.اين سئوال وجواب را تطبيق بکن و مقصد را بيان نما.ساعتی تامل نموده جواب نگفت.بعدازآن مسائلی چند ازفقه وسايرعلوم پرسيدند جواب گفتن نتوانست حتی ازمسائل بديهيه فقه ازقبيل شک وسهو سئوال نمودنددانست وسربزيرافکند.بازازآن سخنهای بيمعنی آغاز کرد که منهمان نورم که به طور تجلی کرد زيرا که درحديث است که آن نور نور يکی ازشيعيان بوده است.اين غلام گفت ازآجاکه آن شيعه توبوده شايد نور ملامرتضی قلی بوده .بيشتر از پيشتر شرمگين شد وسر بزير افکند.چون مجلس

گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام رااحضار کرده باب را چوب زده تنبیه معقول نمود وتوبه وبازگشت وازغلطهای خود انابه واستغفار کرد والتزام پابمهر هم سپرده که دیگر ازین غلطها نکند والان محبوس ومقید است منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است.امر امرهمایون است.۲۲

گزارش ملامحمدتقی ممقانی۲۳

این سندکه غرض آلود بودن محتوای آن بالصراحه به چشم می خورد درواقع ردیه ای بردیانت بابی است.این گزارض یعنی صورت جلسه مباحثه علماءباحضرت باب بنابه درخواست ناصرالدین شاه درسال ۱۲۸٤هجری قمری نوشته شده است. بطوری که ازفحوای کلام ملامحمدتقی پیداست خود وپدرش ملامحمدممقانی،در جلسه حضور داشته اند.وی پس ازبیان مقدمه ای که درواقع ردی برمطالب تاریخهای دوران قاجاریه دراین مورد است،۲٤ماوقع را بتفصیل وبصورت زیر توضیح می دهد:

" ازآنجاکه مورخین عهد۲۵درآن مجلس مبارک حضورنداشتند محاورات آن مجمع رابه استناد سماعات افواهیه بکلی تغییردادند مقاولاتی که اصلاًاتفاق نیافته مذکور داشتند بیان واقع با بالمره قلم نسخ برسرگذاشتند عجب آن است که صورت مجلس راهم به خط حاجی محمودنظام العلماءکه درآن اوقات سمت

ص ۳۲٦

معلمی اعلیحضرت راداشت نسبت داده انددر صورت صدق دور نیست که چون آن مرحوم ازمحاورات آن مجلس بعیدالهد (العهد)بوده وقایع مجلس رافراموش کرده در هنگام سئوال به تکلف خیال چیزی نظر آورده وبرای مورخین مرقوم داشتن واگر نه خاطرحقیقت مظاهرهمایونی خود شاهد راستین وگواه آستین است که این مسطورات رابا مقاولات آن مجلس تباین کلی درمیان است به نحوی که میتوان گفت کل ذلک لم یکن.عجب ترآن است که منقولات این دوتاریخ ۲٦نیزدرهمین قضیه باهمدیگر مباینت تامه دارد فلهذا این بنده ضعیف را مدتها درخاطر می گذشت که محاورات آن مجلس راکه والد ماجد از فراغت آن مجمع برتراخی من البدو الی الختم تقریر فرموده واین بنده حقیر را صورت آن مجلس ازکثرت تذکار وتکرار ملکه شده درصفحه خیال الای ماشاذ وندرمحفوظ ومرکوز است به قید تحریر به یادگار گذارد."

وسرانجام درباره احضار حضرت باب به تبریز ،هیجان مردم،حالت غیرعادی شهرو ماوقع جلسه مباحثه علماءچنین می نگارد:

" در اوایل سنه ۱۲٦٤ هجری اعلیحضرت که درآن وقت سمت ولایت عهد... داشتند به حکمرانی آذربایجان تشریف فرماشدند چندی بعد از ورود مسعود فرمانی ازجانب شاهنشاه صادر شدکه سیدباب را به تبریز احضار داشته علمای تبریز از روی تحقیق به حقیقت صدق وکذب دعاوی او رسیدگی نمایند تابطلان دعاوی او بر همگان واضح شده بساط این فتنه ناهنجار ازمملکت اسلام برچیده شود وهمین فرمان مبارک به امراعلیحضرت همایونی درمسجدوالد ماجد غلام در ملاءعام برای مردم خوانده امرهمایونی به احضار اوصادر شده وازآنجا که اغلب مردم همج رعاع واتباع کل ناحق هستند وحرکات وسکناتشان ازروی بصیرت وشعور وتحقیق نیست د رهنگام ورود او به ارومیه (رضائیه)عامه اهالی آنجا ازصغیر و کبیرواناث وذکور به استقبال اوشتافته اورا باکمال طمطراق واجلال وارد شهر کردند واتفاقاًفردای آن روز مشارالیه به جهت شستشو به یکی ازحمام های آنجا رفته بعداز بیرون آمدن اواغنام کالانعام هجوم وازدحام آورده تمامی آب خزانه حمام را فنجانی به قیمت یک تومان ازحمامی خریداری کردند چون این حکایت در تبریز منتشرشد عوام اهل تبریزنیز به توهم افتاده گمانها درحق اوبردند ومنتظر ورود او وانعقاد مجلس علما بودند که اگردرآن مجلس آثارغلبه ازجانب او ظاهر شود یا امرمجلس باشتباه بگذرد عارف وعامی غریب وبومی حتی عساکر نظامیه بی تامل دست بیعت داده اطاعت او را بهرچه حکم رود واجب شمرند بالجمله حالت غریبی درشهر حکومت شدکه جای حیرت عقول اولی الباب گردید."

وبعد ازاین شرح درباره جلسه مباحثه چنین می نگارد:۲۷

ص ۳۲۷
" دراین بین باب را نیز حاضر کرده در یک سمت مجلس جادادند نظام العلما بااستجازه از والد۲۸روبه باب کردوگفت این نوشته هائی که بعضی به اسلوب قرآن وبعضی به اسلوب خطبه های قیصر روم است وادعیه به توسط اتباع شمادرمیان مردم منتشر است آیااز شما است یابرشما بربسته اند؟گفت ازخدا است.نظام العلماءگفت هرچه از زبان شماجاری شده گفت بلی مثل صدور کلام از شجره طور،گفت این یکی رافهمیدم این اسم بابراکه برای شماگذارده گفت خدا. نظام العلماگفت گستاخی است این شب بخیرا کجا برای شماکرده .باب متغیر شد گفت من مسخره شده ام نظام العلماءگفت ازاین نیز گذشتیم شما باب چه هستید؟ گفت انا مدینةالعلم وعلی بابها.گفت شما باب مدینه علمی گفت بلی فادخلوا الباب سجدأنظام العملاءگفت باب حطه هم هستی گفت بلی نظام العلماءگفت حالا که شماباب مدینه علمی ازهرعلمی از شما بپرسند جواب خواهی داد گفت بلی شمامرا نمی شناسید من همان شخصم که هزار سال بیشتر است انتظار مرا می برید پس والد فرمود سیدتواول دعوی بابیت امام را یداشتی حالا صاحب الامرغائب شدی گفت بلی من همانم که ازصدر اسلام انتظار مرا می برید.والدازاین حرف گزاف سخت برآشفته فرمود سیدحیا چرا نمی کنی این چه لاف وگزاف است می زنی ماانتظار آن امامی را می بریم که پدرش امام حسن عسکری ومادرش نیز نرجس بنت یشوع است ودر سنه دویست وپنجاه وشش در سر من رای ۲۹ ازمادر متولد شده وازمکه معظمه با شمشیر ظهورخواهد کرد.

ماکی انتظار سیدعلی محمد پسر رضای بزاز شیرازی راکه دیروز از شکم مادر بیرون آمده می بریم.وانگهی صاحب عصر وقتی که تشریف می آورند جمیع مواریث انبیاء از آدم تباخاتم درخدمت ایشان است شمایکی ازآن مواریث رادر بیار ببینم .گفت ماذون نیستم.والد تغیرکرده فرمود توکه ماذون نبودی بسیار غلط کردی وسیرت را به دیوار زدی آمدی برو وماذون شو بعد ازآن بیا صاحب الامر غیرماذون نوبر است گذشته ازاین صاحب عصرکرامات ومعجزات دارد بسم الله توهمین عصا را که دردست داری اژدها کن تاماایمان بیاوریم.

پسرعلم الهدی گفت جناب آقاخدا درکتاب کریم فرموده واعلموا انماغنمتم من شیئی فان لله خمسه۳۰ حکم آیه منسوخ آیاباقی است گفت باقی است گفت پس شماازچه بابت دبرکتا بخود آورده ای واعلموا انمااغنمتم من شیئی فان للذکر ثلثه ۳۱ آیا این تشریح نسخ قول خدا نیست؟گفت آخرسهم امام به من می رسد علم الهدی گفت سهم امام نصف خمس است. وصف خمس عشر می شود نه ثلث گفت نخیر ثلث می شود حاضرین همه خندیدند." پس ازسئوالات دیگرهر یک ازسه نفر، می نویسد: " علم الهدی گفت: جناب آقاشما درکتاب خود گفته ای که من درخواب

ص ۳۲۸
دیدم که حضرت سیدالشهدا را شهید کرده اند ومن چند کف ازخون اوخوردم وباب فیوضات برمن مفتوح شد این درست است؟ گفت بلی والد فرمود توچه عداوت با سیدالشهدا داشتی که خون اورا خوردی مرحوم نظام العلما به شوخی گفت آخرهند جگر خوار بود.جوابی از آقانتراوید.

پس والد بعداز تغیرات وتغیر زیاد ازاین حرفهای گزاف اوفرمود خوب، لوطی شیرازی این دیگر چه منافقی وحقه بازی است وقتی اتباع شیخ احسائی ازتو سئوال می کنند درجواب آنهامی نویسی احمد وکاظم صلوات الله علیهما وچون سید یحیی پسر سیدجعفر دارابی که پدرش درمسئله معاد خبط کرده و صریحاًتکفیرش می کنی ولقد اجاد السید جعفر دارابی فماکتب فی "سنابرق " المحیط بالمشارق والمغارب آن صلوات فرستادنت چیست واین تخطئه وتکفیرت چه؟ تواگرآدم درستی هستی چرادر سر یک ریسمان نمی ایستی .سیدسر بزیر انداخته جوابی نگفت."

۲- گزارش های بیطرفانه یا مثبت
گزارش هشترودی ۳۲

" نزدیک غروب آفتاب درحالی که باب ازحمام بیرون آمده بود تنها وارد
منزل ولیعهدکه علماءآنجا حضور یافته بودند شد وچون علماءقبلاًوارد شده
بودند ودر صدر مجلس دریمین ویسار ولیعهد نشسته ومحل جلوس برای اجلاس
باقی نبود ایشان وارد مجلس شده سلام کرد وایستادوکسی جواب سلامش را نداد
وجای جلوس نشان نداد.لمحه ای سیدباب سرپاایستاد ومثل کسی که منتظر
جواب ومحل جلوس ارائه کردن صاحب بیت یامیزبان است .کسی اعتنا ینکرد
ولیکن ازسیماو وجنات حضار مجلس علائم وآثار حقد وحسد وکینه وضعینه
وعناد وبجاج هویدا وآسار بود.پس ایشان درگوشه ای باآن حالت ادب و وقار
بلکه همیشه داشت نشست ودودست را ازآستین عبا بیرون آورده باهیکل توحید
جالس شد.
علماءمقداری به مذاکرات خصوصی پرداختند وازولیعهد سلامت مزاج قبله
عالم یعنی پادشاه وازوضع نقرس پای شاه سئوال کردندو جواب شنیدند واز
خلوص تملق به شاه دعاها وآمین گفتند.
آنگاه به باب متوجه شده پرسیدند آقاسید مطلب شماچیست وحقیقت
مسئله ادعای شمابچه سان است باب درکمال متانت و وقار وبدون هیچگونه تغییر
حال گفت " انی انالقائم الذی کنتم به تنتظرون.۳۳ به محص استماع این کلمه مانند

اینکه بغتتاًزلزله حادث شود ومحلی را به وحشت واضطراب اندازد همهمه عجیبی
درحضار مجلس هویدا گردید یکی گفت استغفرالله ربی واتوب الیه این چه
جسارتی بودکه کرددیگری گفت لااله الا الله آن یکی گفت معاذالله چهارمین
گفت لاحول ولاقوةالاباالله العی العظیم چرا زمین وآسمان خسف وساقط
نمی شود.
دراین وقت شروع به سئوالات علمیه کردند نخست ولیعهد گوی نقره ای که
دوائر وخطوط افلاک وبروج مطابق هیئت بطلمیوس برآن رسم شده بود وبه
اصطلاح علمای هیئت ونجوم آن راکره گویندددر دست داشت به جانب اوغلطانید
ومسئله ای ازنجوم وهیئت سئوال نمود باب جواب دادمن هیئت نخوانده ام واز
تحصیل این قبیل علوم بی بهره ام علماءگفتند پس دلیل برحقیقت وبرهان صدق و
ادعای شماچیست؟باب جواب داد آیات و وحی الهی چنانکه برجدم خاتم الانبیاء
نازل می شد واحادیث مخبرازاین مطلب است که فرموده یظهربآثار مثل القرآن ۳۴
برلسان وقلم من نازل وجاری می گرددو حجت باقیه آیات الله است گفتند مثلاً
چطور؟باب بلاتامل شروع کرد وبه تلاوت آیات قدری که خواند علماءبراو غلط
نحوی گرفتند وگفتند این عبارات باقواعد صرف ونحو موافقت ندارد وغلط است
سپس باب گفت من امی هستم وتحصیل علوم نکرده ام این آیات بالفطره برلسان
من جاری می شود همانطوری که برلسان جدم نازل می شدودر قرآن سیصد مورد
است که برخلاف قواعد دردست شما است ولی وحی الهی وکلام الهی است .
بعدحاجی ملامحمود نظام العلماءگفت آیاتی مناسب حال این مجلس اظهار
نمائید دراین وقت غروب آفتاب بودو چراغ وشمعدانهارا روشن کرده بودند باب
شروع کردبه خواندن آیاتی شبیه به آیات سوره نورکه درقرآن نازل شده است و
نظام العلماءآنهارا می نوشت دراین بین ولیعهد چای طلبید چای وقلیان آوردند
بعدازصرف چای وقلیان نظام العلماءگفت آنچه خواندید تکرار کنید وبعدمجدداً
آنها رانوشت باآنچه که باب دراول گفته بود اختلاف داشت نظام العلماءایراد
گرفت که آنچه ازاول گفتید باآنچه بعد گفتید مغایرت دارد.
بعدازاین مذاکرات حاجی میرزاعلی پسرمیرزا مسعود وزیرخارجه که
آدمی تحصیل کرده وباسواد بود وبرای تمیزحق ازباطل ازاونیزدعوت شده
بود که درآن مجلس حاضر باشد پرسید که قوله چه صیغه ای است باب جوابی نداده
و ازمجلس برخاسته وبیرون رفت ."
گزارش شیخ حسن زنوزی ۳۵
شیخ حسن زنوزی که در روز انعقاد جلسه علماءدر تبریز حضورداشت ودر
راهروی اطاقی که علماء،ولیعهد وحضرت باب جالس بوده اند ایستاده بود،آنچه را

ص ۳۳۰
که گذشته دیده وشنیده وسپس برای ملامحمد نبیل بصورت زیرنقل کرده است .
"آن روز درآن مجلس حاضر بودم ودرخارج محل نزدیک در ایستاده بودم و هرچه درمجلس می گذشت می شنیدم ملامحمد دردست چپ ولیعهد نشسته بود حضرت باب میان ملامحمد و ولیعهد جالس بودندوقتی که حضرت باب خودر ا قائم موعود معرفی فرمودند همه حضار را ترس وخوف احاطه کرد سرها راپائین انداختند سیمای همه تغییرکرد رنگ همه زرد شد ملامحمد ممقانی...باوقاحت تمام گفت "ای جوان بدبخت شیرازی عراق را خراب کردی حال آمده ای که آذربایجان راخراب کنی." حضرت باب فرمودند جناب شیخ من به میل خود اینجا نیامده ام شما ها مرا احضار کردید وبه این مجلس دعوت نمودید.ملامحمدبرآشفت وگفت ای پست ترین پیروان شیطان ساکت باش.حضرت باب فرمودند یا شیخ آنچه ازقبل گفتم بازهم می گویم.نظام العلماءمصلحت چنان دید که ازراه دیگر داخل مذاکره شود و به اصل ادعا ایراد نمایدپس به حضرت باب رو کرد وگفت شمامدعی مقام بزرگی هستید باید دلیل قاطعی برصدق ادعای خود اقامه نمائید.حضرت باب فرمودند اقوی دلیل وبرهان مهم برصحت دعوت حضرت رسول الله آیات الهی بود چنانچه در قرآن فرموده است "او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب ۳٦"خدوانداین دلیل محکم وبرهان متقن را برای اثبات صحت ادعای خودبه من عنایت فرموده است چنانچه درمدت دوروز ودوشب به اندازه قرآن مجید آیات الهی ازلسان وقلم من جاری می شود نظام العلماءگفت خوب است دروصف این محلس مانند آیات قرآن آیاتی بفرمائید تاحضرت ولیعهد وسایر علماءشاهد این برهان باشند.حضرت باب مسئول اورا اجابت کرد وفرمودند بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی خلق السموات و الارض ملامحمد ممقانی فریادبرآورد که اعراب کلمه را خطا گفتی توکه ازقواعد نحوبی خبری چگونه قائم موعود هستی؟ حضر باب فرمودند درآیات قرآنیه نیز رعایت قواعد نحویه نشده زیرا کلام الهی به مقیاس قواعد خلق سنجیده نمی شود مردم باید تابع قوانین کلام الله باشند درسیصد موضع قرآن خلاف قواعد نحویه نازل ومذکور است ولی چون کلام الهی است هیچکس جرات اعتراض ندارد وهمه مسلمین قبول دارند .بعد ازاین بیان ثانیاًبه نزول آیات شروع فرمودندوهمان جمله قبل را به طرز سابق بیان کردند.ملامحمداعتراض را تجدید کرد یک نفر دیگر از یک گوشه ای به حضرت باب گفت کلمه اشترین چه صیغه ای است حضرت باب دره مقابل این سئوال این آیات قرآن را تلاوت نمودند"سبحان ربک رب العزةعمایصفون وسلام علی المرسلین والحمدلله رب العالمین ۳۷بعد برخاستند وازمجلس بیرون تشریف بردند.نظام العلماءازطرز معامله ملامحمد وسایرین درآن مجلس با حضرت باب برآشفت وگفت وای برمردم تبریز این شخص مدعی چه مقامی است و

ص ۳۳۱
این مردم ازاوچه سئوالاتی می کنند.این گونه سئوالهای بارده چه ربطی باادعای این مقام عظیم دارد...ملامحمدبرآشفت وباکمال خشم گفت به شمامی گویم برحذرباشید اگر جلواین جوان را نگیرید طولی نمی کشدکه همه مردم پیروی اورا می کنند."
ملاهابا توجه به شایعاتی که ازاقبال مردم ارومیه پخش شده بود واشتهاری که بنابه تقریر وتحریر ملامحمدتقی درتبریز وجود داشت ،به این نتیجه رسیدند که چون محمد شاه باقتل حضرت باب موافقت ندارد امکان صدور چنین فتوائی میسر نیست واگر هم ازطرف آخوندها و ولیعهد عکس العملی نیاید ممکن است جمعی ازمردم اقبال به دیانت بابی کنند.شیخ حسن زنوزی چنی ادامه می دهد:۳۸
"ملاها به بهانه اینکه حضرت باب بدون توجه به کسی یا کسب اجازه از هیچیک ازحاضرین ازجمله ولیعهد ،آن جلسه را ترک کردند صلاح براین دیدند که حضرت باب را چوب بزنند.وقتی این دستور به فراش باشی وفراش های دربار ولیعهد ابلاغ شد همه ازآن عمل منکر سر باز زدند ناچار سیدعلی اصغر شیخ اللاسلام ۳۹ مبادرت به اینکارنمودودرمنزل شخصی خودش مرتکب آن عمل شنیع شد."

معین السلطنه تبریزی نیز درباره چوب خوردن حضرت باب می نویسد:
" بعد ازاینکه فراش های دیوانی امتناع ازارتکاب به آن کارنمودند میرزا علی اصغر شیخ الاسلام فرستاده آن حضرت رابه خانه خودش خواستار شد وامر کرد چوب وفلک حاضر کردند وحکم کرد پاهای ایشان را به فلک ببندند.جماعت سادات که حاضر بودند استنکاف کردند پس شیخ الاسلام امرکرد دونفر از نوکرهایش دوسرفلک را گرفتند وخودش بایک نفر میرصادق نام که بین الناس به میرصادق شمر معروف بود چوب به دست گرفته زدند درآن میان یک نفر از سادات اتباع شیه الاسلام که ازجمله نظارگان بود به شتاب دوید وچوب را از دست میرصادق شمرگرفته و گفت ازحیا وادب این سید مظلوم خجالت نمی کشی این بگفت وچوب را شکسته دور انداخت شیخ الاسلام چون حال را بدانگونه دید چوب را به زمین انداخته به حرمسرای خویش رفت وبه روایت هشترودی نوزده یا بیست چوب به پای مبارکش زدند."
گزارش میرزامهدی زعیم الدوله
میرزا مهدی زعیم الدوله درکتابی که به زبان عربی در رد دیانت بهائی تالیف نموده است بااشاره به حضور پدر وپدر بزرگش درجلسه مباحثه علماء می نویسد:٤٠
" ...نظام العلماءبعد ازمباحثات مختلفه اظهار داشت که دعاوی باب همه خالی ازحقیقت وباطل می باشد. باب به گفته وی اعتراض نموده گفت : ای نظام

ص ٣٣٢
العلماءاین چه حرفی است؟من همان کسی هستم که هزار سال است منتظر او هستید.نظام العلماءدر جواب پرسید تومهدی منتظر وقائم موعودهستی؟باب جواب داد :بلی ،من همان مهدی منتظرم.نظام العلماءمجدداً پرسیدآریا تومهدی نوعی هستی یا مهدی واقعی؟باب گفت :من شخص مهدی ونفس قائمم.سپس نظام العلماءازاسم وهویت باب سئوال نمود.باب گفت :اسمم علی محمد ومادرم خدیجه وپدرم میرزا رضابزاز وموطنم شیراز است وسنین عمرم درحدود سی وپنج سال است.نظام العلماءگفت :مامنتظر آن مهدی هستیم که اسمش محمد وپدرش حسن ومادرش نرجس ومسقط الراسش سامره است.هویت توهویت با او چگونه انطباق حاصل می کند.باب گفت:برجسب همین مطلبی که اظهار کردی حجت برتو تمام شد وصدق ادعای من محقق گردید."
بهرحال،مطالعه ومداقه در گزارشهای ناصرالدین میرزا ولیعهد،ملامحمدتقی ممقانی ،هشترودی ،شیخ حسین زنوزی وزعیم الدوله ازجلسه مباحثه علماءروشن می سازدکه حضرت باب باکمال صراحت به رسالت ومقام خویش اعتراف نموده و خودشان راقائم آل محمد معرفی کرده اند واظهاراتی مثل نزول آیاتی در شان عصا وحدیث مربوط به سئوال وجواب مامون وحضرت رضا علیه السلام ونیزتوبه و انابه حضرت باب همه خالی ازحقیقت ودور او واقعیت می باشد.
الواح منزله خطاب به علماءتبریز وحاجی میرزا آقاسی
حضرت باب بعد ازبرگزاری مجلس ولیعهد و واقعه تعزیر دوباره به چهریق معاودت نموده ودولوح مفصل نازل فرمودند یکی مخاطباًللعلماءکه درآن با شفقت ومهربانی آنان را به دین الهی دعوت کردند ودرعین حال آنها را نذار و تحذیرنمودند که اگر باگوش قبول کلمةالله را نپذیرند ودر صددگمراه کردن بندگان خدا برآیند در دو عالم مشمول قهروغضب خدای توانا خواهند شد وراه به جائی برای آنها متصور نیست ودیگر لوح قهریه خطاب به حاجی میرزا آقاسی است که بوسیله حجت زنجانی ارسال وبه دست وی رسیدهاست.دراینجا متن لوح عملاءبه نظرخوانندگان می رسد.
بسم الله الامنع الاقدس
سبحان الذی یسجدله من فی السموات ومن فی الارض و انا کل له ساجدون
سبحان الذی یسبح له من فی السمواتومن فی الارض ومابینهما وانا کل له قانتون شهدالله انه لااله الاهو یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی وانه حی لایموت وفی قبضته ملکوت کلشیی یخلق مایشاء بامره کن فیکون شهد الله انه لااله الا

ص ٣٣٣
هوالمهيمن القيوم وان هذاهو القائم الحق الذى كنتم به توعدون وبعد لاريب انا
واياكم نريدالحق ولكنا قد وجدناالى ذلک من سبيل بماقد وجدنا من آيات الله ى
التى يعجز عنها العالمون وان هيذا مايثبت به ديننا من قبل وان على ماحقق
بيننا وبنيكم ان لم يعدل حديث بمانزل الله فى الكتاب فاذألم يعمل به من اراد
ان يتخذ الى الله سبيلا ويناقدسمعناماقد قضى فى ظهور محمد صلى الله عليه
وآله ولاريب ان ظهور مهدى ذلک عين ظهورمحمد عندالذين هم الى نقطة
الامر ينظرون بل ذلک عين كل ماقد بعث الله من نبى اذكل بامرالله يخلقون وان
ذلک مبدأالامر الذى له اول له الى آخر الذى لاآخرله وكل به قائمون وان مثل
ذلک كمثل الشمس وان مادونها من كل نفس ذات مرآت اذا تقابلها يجد فيها ما
يتجلى الشمس لها بها فى نفسها بماهى فيها وعليها من عند ربهافاذا كل من
اللشمس يبدون واذا كل من يبعث لم يكن الاماقد بعث ذلک امرالله خلق واحد
كل به يخلقون وكل به يرزقون وكل به ليموتون وكل به ليحيون وفى كل ظهور
يرفع مايشاءوينزل مايرد لم يشاء الا ماقد شاءالله ربه ولم يرد الا ماقداراد
الله ربک فى الكتاب ذلک يفصل الله مايشاءالآيات لعلكم تعقلون ثم تومنون وان
هذا معنى حديث انتم كلكم تذكرون اذا ظهرالقائم باذن ربه فاذا ليذكرن من آدم الى
محمد انتم كل ماتحبون ان تنظرون الى نبى تتبعونه فاذا لتنظرن الى فان كلأقد
بدء من ذلک الشجر ويرجعن اليه ذلک امرالله كل به قائمون وانماالناس اموات
لايعلمون ويظنون انهم فى دين الله وهم قدخرجوا كمادخلوا فيه ولكن لايشهدون
ولوعرفوه لم يحتجب عنه من احدممن بقى من دين آدم وقبل آدم الى مالا اول
له فان ذلک ليتوجهن الى الله ربه ولكن لمااحتجب لم يكن يومئذ من المومنين و
ان بمثل ذلک من يصبرفى الفرقان ولم يومن بالله وآياته يرى نفسه على انه فى
رضاءالله ولكن لم يحط علمه بماقد شهدالله عليه كذلک يومئذ كل مبتلون ما
تعملن من نفس الا وتريد ان تعمل لله ولكن لم يشهد الله عليها الا بمن آمن به
كذلک يومئذهم فى ارضاءالله خالدون ومنيريدايلله ان يظهره على سن ثلثين بعدما
قد قضى عليه الف سنةلم يكن دون هذا وماقضى ماانتم تظنون هوالاول و
الآخر والظاهروالباطن ذلک شمس المشيةكلماطلعت باذن الله اوغربت انماهى
شمس واحدة فلاتحتجبن بالدلائل التى انتم بهاتجهدون فان هذا ثبت بقول من جعله
الله للرسول شهيدا بعده فانه يثبت ماقداتاه الله من النبوةوالكتاب بمانزل عليه
من الآيات هنالک انتم تنظرون فلتخففن من انفسكم ماانتم تحبون فى دين الله فان
الله لغنى عماانتم تعملون لوتنفقن عماعلى الارض لن تقدروا ان تزيدوا على الدين
من حرف ولاتنقصن منحرف ولكن الله يفعل مايشآءولتعرفن قد رايام الله لينكم
فان الشمس اذا غربت لن تجدن اليها من سبيل الى يوم القيمة وانتم فى الليل

ص ٣٣٤
لتسلكون كل ماانتم تنسبون الى الحق قد تحقق بقول الله ذلک مبدءالامرفكيف
انتم لاتتقونفلا سبيل لكم ان تومنن بالقرآن الا وان تومنن بالبيان وان عليه
سواءان تومنوناولاتومنون هل يرضى احد منكم حينئذ بقدران يقول انى على
دين عيسى فاذا لا يرضى من بعد ان يقولن ماانتم لتدينون وان ماشرع عيسى ع
من الدين من عندلالليه ذلک دين محمد فى ظهوره وذل دين قائمكم فى ظهوره
يريدالله ان يخفف عنكم دينكم فتشكرن الله فى ايام ربكم ولتكونن فى دين الله من
الموقنين وانما الفرج ماقداتاكم الله حيث قد اظهر عبدأوآتاه البينات من عنده
مثل ماقد اتى محمدأمن قبل ولم يكن دون ذلک حجة يومئذ ولتكفين ذلک
عندالمومنين مثل ماقد نزل اله من قبل فى كتاب عظيم اولم يكفهم انا انزلنا
عليک الكتاب يتلى عليهم ان فى ذلک لرحمةوذكرى لقوم يومنون واگر فرج تملک
وعزت يا علم بقرآن وشئون مختلفه بود ازبعد رسول الله ص تا امروز كل اينها
نزد مومنين چه ازسنى وچه ازشيعه بوده وهست بل فرج آنست كه خداوند حجتى
را مبعوث فرمايد وحجتى باوبدهدكه كل ازاو عاجز باشند چنانچه به محمد
رسول الله عطا كرده وامروز قرآن حجت اوست نه غير آن درنزدكل امت چرا

محتجب شوید بشئون علمیه یاعملیه یاملکیه یاعزیه وحال آنکه شبه نیست که
شب وروز درنزد خود از روی حق عمل می کنید ولی برنفس خود مشتبه کرده اید
امر راچنانچه درظهور حق امت قبل بهیمن اشتباه مابنده اند وبزعم خود لله
مانده اند وحال آنکه درنار ماندند وحال آنکه فرج ظاهراست چرا امروز این نوع
دراسلام واقع شودکه دوسلطان باسم اسلام سلطنت کنند در روم وعجم وعلمای
مالانهایه باین اسم فتوی دادند وازکسی که اسلام باوثابت است محتجب گردند و
حال آنکه حجت اوظاهراست غیرازآیات شیئی را حجت قرار نداده واگر کسی
امروز تصورکند می داند که این اعظم معجزات بوده وهست وکل غافل بوده بآنچه
درقرآن دیده ولواجتمع من علی الارض الخ استعجاب نمودندبلی اگر غیر الله نازل
کرده بود ممتنع چنانچه ازبعثت تااول این ظهور که هزارودویست وشصت گذشت
کسی نیامده که درمقابل قرآن اتیان کند وحال که کسی آمده شکی نیست که من
عندالله است بدیهی است که اگرمن غیرعندالله می شد لازم بود مرخداوند مقتدر
علیم بصیر راکه بای وجه کان دفعش نماید چنانچه درکلام مجید می فرماید که ولو
تقول علینا بعض الاقاویل لاخذناه بالیمین ولقطعنا عنه الوتین ٤١یااینکه حجتی از
جانب خود انیگزاندکه درمقابل اوبهترازآن یا مثل آن اتیان کند وچون در
اینمدت پنجسال مهلت ازجانب رب قدیرشد ثابت شد حقیقت این امر همچنان که
به همین دلیل الآن نبوت نبی ثابت می شود نه بغیر ازاین ازتواتر وغیرذلک لان
التواترلاینفع المنکرمثل اهل الکتاب ٤٢وازاول ظهور تاحال روز بروز درانتشار

وشیوع است وبهیچوجه من الوجود نقص دراین بهم نرسیده ونخواهد رسید لان الله
یتم نوره ولوکره المشرکون ٤٣وهرچه اعتراض دراین وارد آید بعینه همان اعتراض
درنبوت نبی وارد خواهدآمد پس لابدید ازاینکه این امر را قبول کنید ویا از
دین خود نکول نمائید وحجیت قرآن را انکار کنید وحال آنکه اگر کسی بتواند
تحریر نماید درمحضر او لیلاًونهاراًدرعرض چهار روز نازل می شود آنچه در
بیست وچهارسال نازل شد وشبهه نیست که این همان منتظر است که سمش
حقیقت باشد زیرا که غیرآن مقتدربرآیات الله نبوده ونیست چنانچه درهر
ظهوری باسمی ظاهرواین بعینه همان محمد رسول الله است که دریوم قیامت
بظهورالله ظاهرشده چنانچه ازاول قرآن تاآخرآن غیرازاین ذکرعظیمی نیست و
لقاءاوست که لقاءالله است زیراکه لقاءذات ازل ممتنع است وآنچه درقرآن ذکر
لقاءالله شده مراد لقاءآن حقیقت است که از جهت نسبت تشریف خداوند بلقاءخود
نسبت داده چنانچه کعبه را بیت خود خوانده اوست که منتظر است که تجدید کند
فرائض وسنن را واوست که حضرت صادق علیه السلام درحق اومی فرماید که
سیصد وسیزده نفرکافر می گردند وفرار می نمایند وراجع می گردند بعد ازآنکه
امر بدین صعبی باشد چرا درآن تامل نکرده و شب وروز بزغم آنکه ازبرای خدا
عمل می شود کرد یکدفعه باطل شود چنانچه ظهور حضرت قیامت صغری شمرده شده
ازعظمت وصعق من فی السموات ومن فی الارض ومابینهماظاهر که چگونه
کل در صقع دون ایمان رفتند چرا تفکر دراحادیث نمی کنند مگر حدیث آذربایجان
ندیده‌اند درجلد سیزدهم بحارالانوارکه لابدلنامن آذربایجان لایقوم لهاشیئی فاذا
کان کذلک فکونوااحلاس بیوتکم والبدوا ماالبدنا واذا تحرک متحرک فاسعوا الیه
حبوا کانی انظربین الرکن والمقام بان الناس یبایعونه وهولایقبل عنهم الابان
یعمل ویحکم بینهم بالاحکاماالجدید الحدیث نقل بالمعنی وهمچنین درکتاب مزبور
احادیثی که درخصوص متسجن بودن صاحب این امر وارد شده وهمچنین حدیث
مفضل که سئوال کرد چگونه می شود ابتدای این امر واول ظهور فرموده که باشتباه
حال ظهور می کند تاآنکه امرش ظاهر وذکرش درمیان مردم بلندمی گردد بعداز
آن بانام ونسب وکینه درمیان مردم ندا می شودکه به شنیدن آن حجت برهمه
عالم تمام می شود وهمچنین حدیث اذا قام قائم منا بخراسان ٤٤ واذا قام قائم منا
بجیلان ٤٥الحدیث وهمچنین گذشت علاماتی خبرداده اند مثل انشقاق الفرات و
انهدام جدار لاکوفة وقتل اهل المصر امیرهم والجراد والطاعونین والدجال و
رایات السود من جانب الخراسان وقتل نفس ذکیة روحی ومافی علم ربی فداه و

قتل الحسنی والکسوف والخسوف وهکذا بوقوع رسیدعلاماتیکه جناب امیر
روحی ومافی علم ربی فداه می فرماید در دیوان خود:

ص ٣٣٦

بنی اذا ماجاشت الترک فانتظر ولایةمهدی یقوم ویعدل
وذل ملکوت الارض من آل هاشم وبویع منهم من یلذ ویهزل
صبی من الصبیان لارای عنده ولاهو ذوجد ولاهو یعقل
فثم یقوم القائم الحق منکم ولالحق یعطیکم وبالحق یعمل
سمی نبی الله نفسی ذائه فلا تخذلوه یابنی وعجلوا٤٦

ای مقدسین یبی انصاف برخود وتوابع خود رحم نمائیدبترسیدی ازروزی که یلتف الساق بالساق ٤٧ وازروزیکه بپرسند خازنان دوزخ الم یاتکم نذیری ویقولون بلی قدجائنا نذیریفکذبنا وقلنامانزل الله من شیئی ان انتم الا فی ضلال کبیر٤٨و ملاحظه بکنیدببینیدکه اگرکسی ازشماهاادعا کندکه امشب درخواب حضرت صاحب رادیدم چقدرحرمت آن شخص رامرعی ومنظور می دارید اگر بگوییددیدم درفلانجا ایستاده زیارتگاه می نمائیدوحرمتش راملاحظه می کنید امانیمدانم چه واقع شده است که الآن بااین حجج واضحه وبراهین ناطقه احتمال هم نمی دهیدکه خود حضرت منتظر روحی ومافی علم الله فداه بوده باشد واطاعت سهل است چگونه رفتار باآن بزرگوار و اصحابش نموده ومی نمائید که خوددرحبس و اصحابش کلاًدربدر هستند صادق شداحادیث اهل بیت کلاًازجمله فرمودند وقتی که حضرت ظهور می کندعلمای امت من بنای محاربه بااومی گذراند،اذیت هائی که برسول الله رسیده به آن حضرت می رسانند بجهت آنکه کلام خدارا بنا باعتقاد باطله خود توجیه کرده بامی جنگند وداخل جریده آفتاب پرستان وماه پرستان می باشند عزیزمن بپرهیزید ازآنکه ماصدق این حدیث بوده باشید به علم خود مغرور مباشید وبه عمل خودمطمئن نه،ای بساعملی که بغیررضاءالله بوده بگمان آنکه رضای حث درآنست وبساعملی که درریق غیرحق بوده بمنظنه حقیقت بلی اگرکسی درحین عمل گمان کندکه غیررضاءالله است هیچ حقی مظلوم نمی شود وحال آنکه درهمان حین حجت براوبالغ بوده وجحدوا بهاواستیقنتها انفسهم ٤٩درحق اوصدق می کرده ولی چون مغرور بحقیقت خود بوده هلاک می گشتند مستشعرنمی شده چنانکه مومنین رسول الله رادراسلام بوده که حجت شوند بردون مومنین اگرچه این زمان غیرازآن خداوند ظاهرفرموده که هردقیق النظری که درهرجاهست بابی گشته بل درآثاردیدیم که اگرغیر ازسیصد و سیزده نفر نقباءبودندجمع می شدند وحال مومنین بقرآن کل منتظر برمهدی آل محمد علیه السلام هستند برقلب هیچکس ازایشان دون ایمان باوخطور نمی کند چنانچه برمومنین به روح الله که منتظر احمد رسول الله بودند برقلب هیچ کس

ص ٣$٣٧

خطور نمی کردکه بیاید وظاهر شود وایمان نیاورند وحال آنکه شنیده شده وظاهر است امربشک وشبهه نیست که این ظهور همان ظهور موعود است که احادیث لایعد دراوذکرشده تااینکه حتی یخرج من یدق الشعر بشعرتین حتی لایبقی الا نحن وشیعتنا٥٠فرموده اندوکل ظارشد. واگر اتباع حق کرده بودند آنچه که ملاحظه نفع می کردنددردنیا تاحال ازبرای ایشان شده وهیچ چیز ازایشان منقرض نگشته بود چنانچه اگرسلطان اسلام کرده بوددرنصرت حق وکل مومنین تاحال مضاعف گشته بودآنچه دردنیا قصدکرده بودند وقصدنموده اند والآن هم تلاقی مافات را می توان کردوتجربه می توان کرداگرمضاعف نشد عود کنند و حکم دین ایشانهم باطل نمی شدحال هرکس ازخوف مقام خودنگرد تااینکه رسید بآنجاکه رسید که قلم حیا می کندکه ذکرشودحال آنکه درنزدظهور رجعت کل اهل بیت ومن محض الایمان ٥١شدوآنچه درحق ایشان دراحادیث دیده شده ظاهر است چنانچه خود متفرس می فهمد ولی امروزهم اصلاح مافات رامی توان نمود زیراکه درنزد صاحب حکم غیرازیک عفوت ٥٢دیگر چیزی نیست بهمین معفو می گردندالی یوم القیمةوازمصدرحکم یک عذبت دیگر امری نیست به همین

ممنوع می گردنداز هرخیری الی یوم القیمةلاتقنطوا من رحمة الله فادخلوامع
الداخلین وکونوامن المومنین والحمدلله رب العالمین .۵۳انتهی
اخبار وقایع چهریق
درمورد وقایع چهریق چندمکتوب دردست است که حاوی اطلاعات ذیقیمتی
است ومتن آنها درزیردرج می شود.
مکتوب آقاسید حسین کاتب خطاب به خال اصغر
هوالله ذوالبأس الشدید
بعرض می رسانداین مهجوراگرچه درظاهرخدمت عال مشرف نشده در
عالم ظاهر وثمره ازشجره ودادنچیده ولکن به مضمون الارواح جنودمجندة ما
تعارف منهاائتلف ۵۴حبه محبت آن قبله ادام الله اقباله درقلب این محب منبت
گردیده ونار اخلاص مشتعل است تادراین اوان که درخدمت حضرت نارالله
الموقدة التی یریدون المشرکون ان یطفئوا وارد ارض تبریز گردیده به اشاره حضرت
شهریاری وجناب حاجی پس ازورود واستماع اهل قیود وحدود حسن سلوک سرکار
ایلخانی در ارومیه واقبال اهل آن موجب ازدیاد اشتعال نارجحد ایشان شد بل کل
اهل بلد من الشیخیةوالباسریةوالحاکم والمحکوم والتابع والمتوبع کل متفق
شدنددرجحد وعدم استماع به کلمات اهل حق وکل متقأمشتعل کردند نارانکار

خود راعلی الذی بر وهام فی محبةالله ورضاه ولکن حضرت وهاب جل جلاله از
فضل خود برد و سلام ۵۵ نمودودرحینی که هزارخیال فاسد داشتند مجدداًنوشته
رسیدورعب الهی درقلوب ایشان افتاد وثانیاًامر به مقراول کردند ویوم قبل
که بیست ویکم شهرجمادی الاولی بود تشریف بردند وآن دوامری که درتوقیع
سرکار دراول سنه مرقوم فرموده بودند واقع شد یکی خروجی ازماکو دراول سنه و
دخول درقریه چهریق وثانی این امرعظیم که دراین ارض واقع شدولکن الحمدلله
هردو امر ازفضل الهی بسهولت گذشت واخوی ام سید حسن یوم قبل در رکاب
همایون عازم شد وحقیر بجهت نبودن مال وبعضی شغلهای جزئی الیوم یا یوم بعد
عازم می باشم.همینقدر امر فرمودندکه حال که بخط خود نشد توعریضه عرض کن
که تشویش نداشته باشند والله یعصمنافی کل الحال امتثالأًلامره العالی واشتیاقاً
لحضرتکم ولو بالمکاتبة باین دوکلمه صداع افزای خواطر(خاطر)عاطر گردیده
انشاءالله هرکس عازم این صفحات باشد سرکارهم شرح احوال راقلمی دارید مع
احوالات بلده امن والحمد لله رب العالمین.
وآنچه اخبار بیاید درخصوص اذیت کلأافکاست حجاب الله ۵٦مضروب شد
بتجلی اسم الله الحی ۵۷علیه که هجده عدد باشد آن هم بمجرداسم که شاید باین
اطفاءشود نورحق.زیاده براین اف محض است.
وخدمت اقربای مخلص سیماجناب قبله مکرم وخداوندگاری ام جناب میرزا
سیدمهدی ولد مریحوم مغفور میرزا سید علی قاضی عرض وسلام وسلامتی احوال
را برسانیدوالحمدلله اولأوآخرأوظاهرأوباطنأوهوعلی کل شیئی قدیر.
وجناب قبله مکرم جناب شیخ المشایخ جناب ملاشیخ علی حاضر وسلام
میرسانندواحوال جناب آقامیرزا... ... را بنویسید.
مکتوب خال اصغر ازیزد به خال اعظم در شیراز۵۸
...در خصوص احوالات جناب حاجی سابق عرض شد که مذکوراست ایشان به
تبریز تشریف می آورند اخباری که این اوقات رسیده چند یوم قبل خبرورود ایشان را
نوشته بودند که بعد ازورود در منزل فراش باشی منزل داده بودند یک دوروز بعد
از ورود درمجلس ولی عهد مجلس کرده بودند میرزا احمد مجتهد که رئیس فقهای
آن بلد است که نرفته بودهاست ومدعی بوده که نزد من خلاف بودن ایشان ثابت
است احتیاج به گفتگوندارم واماملامحمد نام ممقانی که رئیس شیخیه تبریز
است باجمعی دیگر ازملاهای دوفرقه بوده اند آنچه نوشته بودند جناب ایشان که
واردمی شوند اهل مجلس اعتنائی نمی نمایندایشان هم اعتنا به احدی نکرده
می روند گوشه ای قرار می گیرند بنای مباحثه می شود.سئوالات مختلف می نمایند
ایشان به طریق غیرقواعدی که دردست ملاهامی باشد جواب می گویند .پنج شش

ص ۳۳۹
ساعت طول مجلس بوده عاقبت ملامحمدکه رئیس آن مجلس بوده می گوید شما
مدعی چه می باشید .می گویندمن باب هستم.می گویند باب را نمی فهمیم دیگرچه
چیز می باشید؟این فقره را تفصیل نوشته بودند که می گویند من همان کسی هستم
که شماهاهزار سال است انتظار اورا داشته اید.چند آیه ازقرآن را می خوانند
بجهت دلیل قول خود.آنچه نوشته تودنددرجائی که محل فتحه بوده به کسره تلاوت
می نمایند یابرعکس ،حضرات ملاها مدعی می شوند که شماقرآن راهم درست
نمی خوانید.دیگر ایشان سکوت می نمایند.عاقبت ملامحمدمی گوید که این جوان
اگر ناخوش نباشد نغوذ بالله کافراست،برمی خیزد مجلس بهم می خورد اهل مجلس
بنای ضرب و شتمی داشته اند ملامحمدومیرزا احمد۵۹ که رئیس بودنداقدام به
این کارنمی نمایند ولی عهد هم حرمت سیادت رانگاه می دارد مباشر امری
نمی شود.همه متفق می شوند که به عهده سیدی کرده باشند که ایشان رااذیت کند.
گویاسیدی که می گویند شیخ الاسلام تبریزمی باشد مباشراذیت می شود دوسه
نفری که نوشته بودند همینقدر نوشته بودند اذیت کردند ولیک حاجی آقانوشته بود
که علی الظاهر ده بیست چوب زده باشند یک دو روزی هم درخوانه (خانه)
ولی عهد بوده اند که مجدد فرمان مصدرحکم ازطهران می رسد که ایشان را
برگردانند به چهری (چهریق)که بودند،معرکه کوتاه می شود ایشان رابرمی گردانند.
خلاصه اخبارات قبل ازبرگردانیدن که رسید باعث زیادی هم (و)غم (و)افسردگی
گردید.چند روزی هم به غایت مشوش بودم تااینکه یوم قبل قاصدی آمد
نوشته جات هرکس رسید حکایت بردن ایشان را نوشته بودند مجدد آقاسید حسین
یزدی هم که درخدمت ایشان است به امرایشان دوکلمه احوالات رانوشته بود که
یوم قبل رسیدچون غرض اطمینان قلب ماها بوده است نوشته آقاسید حسین همان
رافرستادم شیراز که مطالعه فرمائید خلاصه حکایت این است که عرض شد اخباری
اگر بشنوید دوروغ (دروغ)است ازقرار نوشته حاجی آقاوآقاسید حسین چنین
معلوم می شود...
مکتوب حاجی محمد نقشیه فروض اصفهانی
یاخیرالحافظین در دارالعباد یزد بنظر انور مرحمت گسترعالیجناب مقدس
القاب سلالة السادات جناب التقی الزکی حاجی میرزا حسنعلی تاجر شیرازی مشرف
باد ۸٦٤۲ قطمیرات قطمیرات .
هوالعلی اعلی
السلام علیکم یااهل بیت الکرامةو الشرافة والسیادة رزقنی الله لقاکم و
اسئله ان یجعلنی فداکم... ... بشرف عرض عالی می رساندکه چنانچه درعالم
ذره پروری وبنده نوازی مستفسر این عبد خاکسار بوده باشید لله الحمدوالمنه حال

ص ٢٤٠
تحریر که ٢٠شهر ذیقعدةالحرام است در داراسلطنه تبریزحیات عاریت که عین
ممات است باقی وبدعاگوئی مشغول می باشم وناخوشی صورت وقوع ندارد سوای
محرومی ازفیض حضور اسم مستور امیدکه خداوند علی العی جل ذکره العالی
سببی سازدکه جمع میان مومنین شود درارض امنی عندملیک مقتدربحق
الحق ٦٠ ودیگر درهفتم شهر رمضان المبارک درقلعه چهریق بزیارت بیت الله الحرام
مشرف شدم وپاره فرمایشات فرموده بودند بساحت قدس بردم ازهرجهت خواطر
(خاطر)جمع باشید وعریضه جناب آقائی آقاسید حسین بسرکار نوشتند خدمت
عالیشان حاجی آقا دادم مع عریضه ازخود که ارسال خدمت نمایند ظاهرأتابحال
موجود باشدوبنده را اذن رفتن بخراسان صادر شد ویک قالیچه جاه نمازی
(جانمازی)مع یک زوج کفش سقاری ویک زوج جورات ودو بوقچه لفافه جهت
جناب آقائی حاجی میرزا سید علی سلام الله علیه الطفات (التفات)فرمودند وامر
شدکه خدمت سرکار ارسال شود والبته ارسال بلد امن نمائید تسلیم عالیشان حاجی
آقانمودم که ارسال نمایند باآن قافله سابق ارسال نداشته بودنددوسه یوم قبل
بسته کوچکی ارسال فرموده بودند که ببلد امن برسد خلاصه آن را درجوف بسته

سابق گذاردم وتسلیم ایشان نمودم که ارسال فرمایند دوسه یوم دیگر قافله روانه
است انشاءالله بسلامت خواهد رسید وعریضه جناب آخوند ملاشیخ علی فرستاده
بودندکه ارسال خدمت نمایم درجوف است ملاحظه فرمائید وارسال بلد امن نزد
جناب حاجی سلام الله علیه نمائید وعریضه قبل ارسال خدمت که بایشان برسد
انشاءالله تابحال رسیده وبعد ازخبرفوت شاه عریضه عرض شد ازجهت تکلیف
ماندن ورفتن به ارض خاء،جواب وقوف دراین ارض آمد وبسته از شیراز مدتی
قبل آمده بود به قزوین چندی قبل رسیدی وارسال ساحت قدس شد خاطر
جوف آن چند توقیع مبارک بود درجوف خط حاجی آقامدتی قبل ارسال خدمت شد
وقبل ازآن خط مختصری بخط مبارک ارسال خدمت شد مع وصول هشتاد تومان
وجه ازحاجی آقا در ذیل آن ثبت شده بود اشاءالله رسیده است سرکار قبولی
شده که بنده بگیرم وایشان منتظر جواب وصول ازسرکار می باشندودرخصوص
پنجاه تومان وکثری (کسری)که قلمی فرمده بودید ازحاجی آقاگرفته شود،بعد
را امرشد موافق نوشته جناب آقاسیدحسین که برات خراسان نمائید که درآنجا
بحقیر برسد حال که رفتن حقیر موقوف شد باشد تاحکم برسد وقدرت وجه بنده او
عالیشان حاجی آقا گرفتن جهت بعضی مصارف وخواستم که برات بسرکار نمایم بعد
را عرض کردم جواب رسید که باشد تامحرم یاوجه را رد کن یاقبض به خط

مبارک جهت ایشان می فرستیم چون حاجی آقامی فرمودندکه جناب حاجی امر
فرموده اندکه باید قبض بخط مبارک باشدوجناب اعلی روحی ومن له روح فداه ٦١
اکثراوقات تحریر نمی فرمایند وجمیع نوشتجات بخط آقائی آقاسیدحسین است
خلاصه آنچه امر رسیدمن بعد را مصدع می شوم هرچنددر ظاهر بزیارت سرکار
مشرف نشده ام لکن امیدچنان است که درعالم اول ازجمله بندگان محسوب کرده
باشندو خدمت جناب آقائی حاجی میرزا سیدعلی سلام الله علیه ازنجف اشرف تا
بلدامن مشرف بودم وانشاءالله هرگونه خدمتی که ازدست بنده برآید مضایقه
نخواهم نمود وسابقاًخدمت ایشان عرض شده بودکه هروقت بخواهید عریضه
خدمت رب جل ذکره ارسال دارید منزل حقیردر کاروان سرای وسط حاجی سید حسین
است واسم حقیر محمدالشهیر ننقشینه فروش است بعد راچون بنای رفتن بخراسان
بود عرض شد که بحواله دیگری بنویسند حال که ماندنی هستم آنچه خدمت که لایق
باشم درمقام اعلام درآورند واگرهمین عریضه حقیر راهم ارسال خدمت ایشان
نمایند ظاهر غیب نداشته باشد کلیجه امر شده بود دادم بخیاط دوسه یوم دیگر
انشاءالله ظاهر ساحت قدس خواهم نمود دراین خصوصات خاطرجمع باشید
که انچه امربرسد فیصل پذیر خواهد شدوهمه روزه آدم می رود ومایحتاج را
می برند ازمیوه وغیره ودراین ایام درنهایت سرور وفرح می باشند انشاءالله اگر
خبری یاامری برسد بزودی عرض خواهم نمود خاطر مبارک جمع باشد از
هرجهت بعون الله واگرخبری ازجناب آقائی آقامیرزا احمد ازقندی (ازغندی)
دارید قلمی فرمائید وهمچنین ازجناب آخوند ملایوسف اردبیلی سلام الله علیهما
که درکجا تشریف دارند واگر خبر جدیدی باشد درآن ولا یابلددیگر قلمی
فرمائید زیاده چه مصدع شوم باقی بقاکم والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته.
عریضه سابق آقائی آقاسیدحسین را ازجناب حاجی گرفتم درجوف گذاردم مطالعه
فرمائید.(سجع مهر)عبده الراجی محمد.
تشرف احباء به حضور حضرت باب در قله چهریق
معین السلطنه می نویسد:
" مع الجمله حضرت باب اعظم درقلعه چهریق مقیم ومسجون ومومنین از
اطراف گروه گروه به زیارت حضرت باب می شتافتند ازآن جمله ملاحسین دخیل
مراغی که ازمومنین آن حضرت وسابقاًذکری ازوی رفت وحاج سید خلیل مداینی
وغیره مشرف بودند ملاعلی کهنه شهری سلماسی که تاسنین اخیردر حال حیات
بود وغالباًدرایام حکومت این بنده ٦٢درسلماس درصحبت نگارنده بود روایت
نمودکه من ازتلامیذ ملاحسین دخیل بودم و وی استادمن بود در زمان اقامت

ص ۳٤۲
حضرت اعلی درچهریق ملاحسین دخیل به عزم شرفیابی آمده بود چون درقلعه کسی را اجازه اقامت نمی دادند درقریه چهریق وبیوت اکراد یانصاری اقامت امثال اودشوار بود لذا درکهنه شهر دربیت من مقیم بود برحسب امر حضرت باب اعظم شب هیا جمعه ازکهنه شهر پیاده راه افتاده ودوساعت به غروب مانده به چهریق می رسید در بیرون قدری راحت کرده وازآن حضرت استیذان می کردیم پس ازصدور اذن ورود همینکه به حضور آن حضرت وارد می شدیم حضرت اعلی قیام فرموده در سرپا تکیه به دیوار می فرمودند من ودخیل شروع به روضه خواندن می کردیم ٦۳و حضرت باب اعظم درحالت قیام چشم بهم گذاشتهازابتدای روضه خواندن تاختام قطرات اشک لاینقطع ازمحاسن مبارکش جاری بود روی عبا وزمین ریخته می شد پس ازختم روضه حضر مبشر جلوس فرمده مارا نیز اذن جلوس می فرمودند پس ازصرف چای مرخصی گرفته به کهنه شهر مراجعت می کردیم"
وسپس چنین ادامه می دهد: " حضرت باب به اوعبائی عنایت کرده بودندکه ازخودش دور نمی کرد وقتی آقامیرزامحمدعلی زنوزی را برای شهادت می بردند قبایش را بیرون آورده وبه میان جمیعت مردم انداخت ملاعلی آن را برداشت و آستر عبای مزبور کرد ووصیت کردکه درمرگش آن عبا را بر اوکفن کنند و وراثش این کرا را کردند بعدازکفن جسدش را درون عباپیچیده دفن کردند.
ملاعلی کهنه شهری درحدودصدو دوازده ساعلی عمر کرد وباحال کهولت وپیری غیرازقوه باصره سایر قوایش بجا بود.درحدود سال ۱۳۳۰ هجری فوت شد مدفنش درجوار بقعه امام زاده کهنه شهر است."
علاوه بر افرادی که نام آنها گذشت شخص دیگری که روز عید نوروز سال ۱۲٦٤ هجری قمری درچهریق حضورحضرت باب را درک کرد ملاشیخ علی عظیم ازمردم ترشیز بودکه ازبدایت ظهور ایمان آورد وخودش را به شیراز رسانیدودر جمیع حال وکل اسفار به دنبال حضرت باب روان گردید وبه امر ایشان درهمه جا مشغول تبلیغ وانتشار دیانت بابی شد.مشارالله درضمن مکتوبی که در روز نوروز به حاج میرزا حسنعلی خال اصغر نوشته است اعلان قائمیت حضرت باب را به اطلاع ایشان رسانده است.بطوری که ازمحتوای اسناد ومدارک موجودبرمی آید ملاباقر حرف حی،حاجی میرزاسید علی خال،میرزا علی اکبرابن عم،ملاعبدالکریم (میرزا احمد قزوینی)،میرزاسدالله دیان خویی ،دولت راجه هندی ملقب به قهرالله ،حاجی محمد اسمعیل میناکار شیرازی ٦٥ وهمچنین میرزالطفعلی کهنه شهری معروف به پیشخدمتکه باجناب وحید به شیراز رفت وبه دیانت بابی گروید،به افتخار زیارت حضرتش درقله چهریق نائل آمده اند.آقاسید حسین کاتب ازاصفهان تاحین شهادت درجمیع حوادث و وقایع همراه بود.حاج آقای تاجر نیز که طرف محاسبات

ص ۳٤۳
حضرت باب با اشخاص دیگر بوده به ملاقات ایشان می رفته است.به غیر از این نفوس که مردمی شناخته شده بوده اند ،اشخاص وبابیهای دیگری نیزمفصلاًو متوالیاًشرفیاب می شده اند.به هرحال حضرت باب کمی قبل ازشهادت اشیاء شخصشی وبعضی ازآثار مبارکه را به یکی ازهمین زائرین یعنی ملاباقرحرف حی سپردندکه به ملاعبدالکریم قزوینی برساند.نبیل اعظم می نویسد:٦٦
چهل روز پیش ازآنکه مامورین به چهریق وارد شوند حضرت باب جمیع الواح ونوشتجات خود را جمع آوری فرمودند وهمه را به ضمیمه قلمدان وانگشترهای عیق ومهرهای خود را درجعبه نهادند وبه ملاباقرحرف حی دادند وبه ضمیمه نامه ای به عنوان میرزا احمدکاتب (ملاعبدالکریم قزوینی)که کلید جعبه راهم در آن نامه گذاشته بودند به ملاباقرسپردند وفرمودند این امانت هارا درست نگاهداری کن آنچه دراین جعبه قرار داده ام اشیاءمقدس ونفیسی (است)غیر از میرزااحمد نباید کسی ازمحتویات این جعبه اطلاع پیدا کند باید بروی واین امانت را به میرازاحمد برسانی .ملا باقر فوراًبه راه افتاد وبعد ازهیجده روز به قزوین رسید درآنجا دانست که میرزااحمد به جانب قم مسافرت کرده .ملاباقر به طرف قم رهسپار گشت ودر نیمه ماه شعبان وارد شد...نبیل سپس ادامه داده

می نویسد: من در قم بامیرزا احمد هم منزل بودم شیخ عظیم وسیداسمعیل و عده بسیاری ازاحباب درآن ایام در شهر قم بسرمی بردند وقتیکه ملاباقر وارد قم شد وامانت را به میرزا احمد تسلیم کرد شیخ عظیم ازمیرزا احمد درخواست نمود که جعبه را بگشاید میرزا احمد هم برحسب درخواست عظیم جعبه را بازکرد اشیائی که درمیان جعبه بود همه را زیارت کردیم ازحتویات جعبه ورقه ای بودکه مارا به خود جلب کرد واین ورقه لوله کاغذ آبی بود وجنس آن ازبهترین انواع کاغذها ولطیف ترین اسام آن بود.حضرت باب با خط شکسته به هیات هیکل انسان قریب پانصد اشتقاق ازکلمه بهامرقوم فرموده بودند وآن را ملفوف ساخته بودندکه درنهایت نظافت وظرافت محفوظ ماند.انسان اول چشمش به آن ورقه می افتاد خیال می کردچاپی است خطی نیست باخط خیلی ریز نوشته شده بود واز ورقه تعجب کردیم زیرا هیچ کاتبی نمی توانست مانند آن ورقه بنگارد.ورقه رابه میرزااحمد برگرداندیم آن را درجعبه نهاد وهمان روز ازقم به طهران عزیمت نمود وقتی می خواست برود به ماگفت ازمطالب مراسله حضرت اعلی آنچه را می توانم به شمابگویم این است که فرموده اند این امانت رادر طهران به دست جناب بها بدهم آنگاه به من فرمودند فوری به زرند مراجعت کن زیرا پدرت در نهایت بی صبری منتظر ورود تومی باشد.

ص ٣٤٤

الواح ،اسناد ومکاتیب

١- نامه ملااحمد ابدال مراغه ای
٢- نامه اول ملاعبدالکریم قزوینی
٣- نامه دوم ملاعبدالکریم قزوینی
٤- نامه آقاسیدحسین کاتب
٥- لوح نازله خطب به محمدشاه ازچهریق،قبل ازبرگزاری مجلس ولیعهد
٦- فرمان ناصرالدین شاه خطاب به علاءالدوله
٧- لوح قهریه خطاب به حاجی میرزا آقاسی
٨- نامه آقاسید حسین کاتب به خال اصغر
٩- نامه خال اصغر ازیزدبه خال اعظم در شیراز
١٠- نامه حاجی محمد نقشینه فروش اصفهانی

ص ٣٤٥ وص ٣٤٦

١- نامه ملااحمد ابدال مراغه ای

ص ٣٤٧وص ٣٤٨

٢- نامه اول ملا عبدالکریم قزوینی

ص ٣٤٩

٣- نامه دوم ملاعبدالکریم قزوینی

ص ٣٥٠ وص ٣٥١

٤- نامه آقاسیدحسین کاتب

ص ٣٥٢و ٣٥٣

٥- لوح نازله خطاب به محمدشاه ازچهریق ،قبل ازبرگزاری مجلس ولیعهد
(پیش نویس به خط حضرت باب)

ص ٣٥٤

رونویس لوح حضرت باب خطاب به محمدشاه

بسم الله الرحمن الرحیم

ان هذا کتاب من لدن امام حق مبین فیه حکم کل شیئی لمن اراد ان یتذکر اویکون

من المهتدين فيه حكم كل شيئی لمن يشهد بامر ربک فی قسطاس مبين ولقد
فصل من قبل احكام كل شيئی بلسان عربی قويم ولقد آمن الذين خلقت افئدتهم من
نور ربک وهم كانوا من الذينهم يتبعون الح قوهم يوقنون ولقد كفرالذين خلقت
انسهم من نار التی هم فيها يعذبون وعليها يفتنون واليها باذن ربک يرجعون وهم
فی كل حين فيه يستغيثون ولايشفقون ويعذبون فيهاو لاينصرون.
ان يا محمد ولقدقضی حكم ربک من قبل باربع سنين وان من يوم الذی جاءامر
ربک انی اخبرتک ان اتق الله ولاتكن من الجاهلين ويلقدارسلت اليک الرسول مع
لوح حق مبين وان حزب الشيطان قد استكبروا عليه وحالوا بينه وبينک قد
اخرجوه من ارض التی انت عليها بسلطان مبين وليدفات عنک خيرالاخرة و
الاولی ان تسترجع الی حكم لربک واردت ان تكون من المهتدين وان بعدالرجع عن
البيت الحرام قدنباتک بمثل ماحدثتک من قبل بل اعظم من هذا والله خيرولی
وشهيد قدارسلت اليک الرسول مع الكتب التی نزلتها اليک لتتبع حكم ربک ولا
تكونن من المعرضين ولقد فعل الظالم بمالايفعل احد مثله لامن شقی ولا
جبارعنيد ولقد خاف الرسول ان يبلغ اليک وان الآن عنده آيات بينات من كتاب
مبين ولقد قضی علی علی تلک الارض بمالم يقض احد من قبل وان الی الله
يرجع الامروانه هوخيرولی وخبير.وان من يوم الاول الی ذلک الحين قدقضی
علی من حزبک ماهومن فعل شيطان مريد وان من يوم الذی ظهر امر ربک لن
يقبل منک شيئی وانک انت فی ضلال مبين وكل مارايت كانک انت قد فعلته
يعمل الظالمون ولو لم تكن انت لم يستطيع احدمن اوليائک ان يستكبروا علی وما
هم الا اضل من كل بغل وحمير وان الذی انت جعلته ولی ملكک وظننت انه خير
مرشد وظهير كلا وربک يفتننک بمايلقی الشياطين اليه وانه هوشيطان مريد لا
يعلم حرفأمن كتاب الله وانه من خوف مااكتسبت يديه اراد ان يطفاءنور ربک
الا يبين ماهو مكنون فی سره من كفر قديم ولولا انت قد جعلته ولی نفسک ما
يلتفت اليه احد وماهوعندالناس الا ظلام مبين وان لم ترجعان فعليكما ذنبكما
انتما لاتقدران ان تغيرا ماكتب الله لی ولن يصيبنی الا ماقضی الله ربی عليه
توكلت وعليه فليتوكل الممومنون .
رب اشهدعلی بانی قد تلوت عليهما آياتک وتممت حجتک عليهما بعد هذا كتاب
مبين ورضيت بان اقتل فی سبيلک وارجع اليک فی يوم قريب لک الحمد فی

ص ٣٥٥
السموات والارض فالقهما بماانت قضيت فانک انت خير ولی ونصير رب اصلح ما
يفسد الناس واظهر كلمتک علی الارض حتی لايكون احد من المشركين رب انی
استغفرک مما قلت فی كتابک واتوب اليک وماانا الا عبدمن الذاكرين و
سبحانک لا اله الا انت توكلت عليک استغفرک من ان اكون من السائلين وسبحان
الله ربک رب العرض العظيم عمايصف الناس بغير حق ولا كتاب مبين وسلام
علی الذين يستغفرون الله ربک ثم يقولون ان الحمد لله رب العالمين .

ص ٣٥٦
٦- فرمان ناصرالدين يشاه خطاب به علاءالدوله

ص ٣٥٧
رونويس فرمان ناصرالدين شاه به علاءالدوله به خط وی
"علاءالدوله فردا كه جمعه است درمنزل خودت آقاجمال بروجردی وچندنفر ديگر
ازبابی هاراكه امين السلطان گرفته است بياوريد اطاق را خلوت كرده بجز امين
السلطان وشما وبابی ها كس ديگر نباشد.حاجی آقامحمدمجتهدپسر مرحوم آقا
محمود را هم اخباربكن آمده بااين هاحرف وبحث بكندوهيمن سئوالات مارا
بلند بخوانيد وازآن هاجواب بگيريدآنچه جواب دادندوسئوال شد همه
را عليحده بنويس برای اطلاع مابده بياورند به بينم.يک مجلس را با
اينها حرف زدن لازم می دانم كه حقيقت كمون اين ها رابفهمم چه چيز است وچه
می گويند.

ازقراری که خود اعتراف کرده ایدومی گویند شما مذهب بابی دارید، صحیح است یاخیر؟
مذهب بابی چه چیزاست واختراع کیست؟واضع وگفت وگو بکنید بدون ترس.
ازقرار ظاهر مخترع این مذهب سیدعلی محد شیرازی است که درتبریز اورا به حضور ماآوردند ومجلسی ازعلما درحضوراو که ماخود هم حاضر بودیم منعقد شدوبالاخره معلوم شدکه بجز جنون وسفاهت چیزی معلوم نمی شود. آن بودکه چوب زیادی به اوزده محبوس شد وبالاخره مقتول شد.او رایعنی سید علیمحمد راشما پیغبر می دانید یا امام می دانید یاصاحب الامر میدانید؟اورا بچه صفت شناخته اید؟اگر پیغمبر می دانید وبرای اوقرآن جدیدی می گوئید ازآسمان نازل شده اس چنانچه درهمان مجلس تبریز گفتند معجزه شماچه چیزاست گفت قرآن وبناکرد بخواندن وارار کرد که من پیغمبر هستم ومعجزه من قرآن است وچقدرها آن قرآن بی معنی ولاطائل بود.این حرف چقدرها بی معنی است.خدا درقرآن فرمده است که محمدصلوات الله علیه وآله خاتم النبیین است ودیگر بعد ازاوتاقیامت پیغمبری نحواهد آمد.هرکس برخلاف آن باشد کافر ومرتد ونجس است و واجب القتل .پس سید علی محمد نمی تواند پیغمبر بشود.و خدامی فرماید ماهیچ پیغمبری رامامور نمی فرمائیم مگربه لسان قوم خودش. سید علیمحمد شیرازی باید اگر قرآنی می آورد زبان فارسی بایدباشد عربی چرا قرآن درست می کند واگر قرآن اوعربی است بایددرهمان مکه ومدینه و میان اعراب قرآن خود را نشر داده ودعوت می کرد،به شیرازوایران که زبان همه فارسی وترکی وکردی ولری است چرا باید بیاید ودعوت نماید.
اگر پیغمبر نیست واو را امام می دانند موافق اخبار واحادیث امام هابیشتر از ۱۲ نیستند.سید علیمحمد شیرازی اگر امام باشدبایدامام ۱۳ نفر بود.

ص ۳۵۸
اگر می گوئید سیدعلیمحمد همان قائم آل محمد ومهدی صاحب الزمان علیه السلام است که ظهور کرده است چطور صاحب الزمانی بودکه چوب خورد وحبس شدو آخر گلوله خورده مرد و نعش اوراسگ خورد.حقیقتأهمچه صاحب الامری راهیچ کس نمی خواهد ونمی دانم شماهاچرا اینقدر خر وبی شعور هستید که اورا دارای این مقام مامی دانید.اصل مبدأومنشاءاصلی این مذهب مجعوله مخترعه ضال مضل که سیدعلیمحمد شدوباهزار هزار دلیل از ابلیس وشیطان بدتراست پس قائم مقام های اوکه میرزاحسینعلی نوری است وغیره باشد چه معنی خواهند داشت که حرف واقوال وافعال آن هادردین سیدالمرسلین قابل شنیده باشد.
اصل حرف شما رادردین وآئین ومذهب باید فهمیدچه چیز است وماخذش چه.چرا عبث خودتان را بزحمت این دنیا وآن دنیا انداخته مردم فریبی رامثل شیطان علیه اللعنه برخود...کرده اید دردینی که خدا وپیغمبر فرموده چه عیب دارد که باین راه افتاده خود وجمعی را معدوم می کنید.

ص ۳۵۹
۷- لوح قهریه خطاب به حاجی میرزا آقاسی
الحمدلله الذی تقهر بتقهیر تقهر اقتهار قهرقهاریته علی کینونیات المشرکات الممکنات والحمدلله الذی تعظم بتعظیم تعظم اعتظام عظم عظمته علی ذاتیات الموتفکات من الموجودات والحمدلله الذی تجبر بتجبیر تجبر اجتبار جبر جبارته علی نفسانیات المبعدات والحمدلله الذی اقتدر بتقدیر تقدر اقتدار قدرته علی انیات المهیات فسبحانه وتعالی قدحرم عرفان قمص طبعة حضرت ذاتیته علی اهل الاشارات وابعد عن قرب ساحةقدس جبروتیته کل المادیات من اهل السبحات و جعل اشد ناره للجوهریات من اهل الدلالات غفلتها عن ذکر عظمة نفسه واشد عذابه اهل ولایته الذینهم فی عالم اللاهوت مقدسین عن الاشباه والدلالات وماعظم نقماته للمستکبرین علی اهل محبته الذینهم فی عالم الجبروت منزهین عن الاسماءو الصفات وماجل ظهور سخطه بعدله للغافلین من حق اهل معرفته الذینهم فی عالم

الملکوت مطهرين عن الامثال والاشارات وماعلى ظهور غضبه بطوله للمستبعدين بانفسهم بعد علمهم باهل طاعته الذينهم فى عالم الملک مرتفعين عن حدالعلامات والمقامات فسبحانه وتعالى لعول غضب نفسه وعظم سخط جنابه قد بعث محمداً وصلى الله عليه وآله من بحبوتة القدم على سائرالامم منفرداً عن الشباهة من ابناءالجنس والمثل وقد جعله مظهر عدله وقهاريته ثم طوله وجباريته ورضى بسخطه عن سخطه ومن غضبه بغضبه ليوصل بقهره لمن قهر عليه بعدله الى منتهى درکات النار ويبلغ بجبره لمن جبر عليه بطوله الى منتهى مقامه فى مقامات الفجار اذ هو اجل من ان يغضب ويسخط لعلو کينونيته التى لايقترن بهاشيئى و لايصعد اليها شيئى وهولم يزل لايدرکه شيئى وهو يدرک الاشياءکله وهو المقتدر المتکبر الجبار وسبحانه وتعالى قد اظهر يعد محمدصلى الله عليه وآله اولياءلطول نفسه واوصياءلعدل نبيه اظهارٱلعلو شان جبيبه وجلال نفس رسوله و جعلهم مظاهر عدله وجبروتيته فى الغضب ومعادن طوله وقهاريته فى السخط لانه کماهوعليه لايقهر بکينونيته على شيئى ولايجبر بذاتيته على شيئى ولايغضب بنفسانيته على شيئى ولايسخط بانيته على شيئى لانه هواجل من ان يقترن بالعباد اوان يصعد اليه على طير الافئدة من الفوآد وهوالمنفرد فى الانشاءعن الاشباه و الاضداد ولذا قد نزل فى القرآن فى شان مظاهرعدله وطوله لمن نظر بالعيان حکم البيان فلما آسفونااانتقمنا منهم ثم بعد ذلک لعلو غضب اولياءالدين وعظم سخط مقام ارکان اليقين ائمةالذين شهدوا بالحق وهم يعلمون قد خلق الله عبادٱلظهور طولهم وهياکل لبروز عدلهم و وجوهالمحال غضبهم وآيات لمعادن سخطهم وجعل کل سخطه فى سخطهم وکل غضبه فى غضبهم وکل طوله فى فعلهم فبهم يستحق

ص ٣٦٠

نار جهنم من استحق عليه کلمةالعذاب فاعوذ بک يا آلهى من سخطهم الذى لايدل الا على سخطک وسخط نبيک وسخط اوصياءنبيک صلواتک عليهم ثم من غضبنهم الذى هو دال على غضبک وغضب نبيک وغضب اوصاءنبيک صلواتک عليهم وبک استجير بذمتهم من قهرهم وجباريتهم ومن جبروتيتهم اتقرب اليک و اتشفع بهم اليک رجاءعفوهم وعطوفتهم اذبغضب احد منهم قد تذوت النيران بيکينونيتها وتحقت الحسبان بذاتيها وتنزلت السطوات من سماء قهرک على ساکنيهاوتبدلت الحسنات بالسيئات من الذين استکبروا عليهم بماتنزل من سماء قهاريتک على اهلها اذ حکم الکفر قد تحقق من غضبهم وحکم الشرک قد تذوت من سخطهم وحکم الجحد قدتبين من قهرهم وحکم الانکار قدوجدمن جبارتيهم فبهم يا الهى اعوذ من غضبک وبهم اهرب من سخطک وبهم استجير بذمتک من قهاريتک وبهم استشفعت لذيک من جباريتک فو عزتک وجلالتک ان المردود من قدتنزل عليه سخطهم وان المغضوب من قد تنزل عليه غضبهم وان الملعون من قد حکم عليه قهاريتهم وان المعذب من قد حکم عليه جباريتهم فسبحانک ياالهى لايقوم بعدلهم شيئى فى السموات ولافى الارض لانه دال على عدلک فارحم اللهم على کل الذرات بفضلک وجودک انک انت الوهاب وانک من ورائهم محيط جبار شديد. امابعد فاعلم ايها الکافر بالله والمشرک باياته والمعرض عن جنابه و المستکبر عن بابه ان الله عز ذکره لايعزب عن علمه شيئى ولايعجزفى قدرته شيئى وانه ما امهلک فى مقامک ولااغفل عن حکمک فى اعمالک لانما يعجل من يخاف الفوت وانه يسمع الصوت ويدرک الفوت وينزل الموت فاشهد باليقين ثم انظر بعين اليقين ثم لاحظ بحق اليقين فى نفسک فان الله عزوجل قال وان نار جهنم لمحيطة بالکافرين فوالذى نفسى بيده ان غفلتک عن ذکرى وعصيانک فى حکمى واعراضک عن صلعتى لک اشد من نارجهنم بل انها هى تظهر لنفسک فى يوم القيمة وان الانلوتعلمبعلماليقين لترونالجحيم ثملترونهاعيناليقين فوالذى هومليک وجودى قد تغيرت البلاد ومن عليها من حکمک وما الان شيئى فى علم الله الا وهو معرض عنک ولاعنک فمهلاًمهلاًلک يا عدوالله وعدو اوليائه لوتعلم مااکتسب يداک فى امرى لتفر الى قلل الاوتاد وتجلس عرياناًفى الرماد وتشهق من حکم الايجاد وتصعق لاهل الفواد اماتعلم مافعلت يا مظهرالابليس فکانما ظلمت على کل من فى الوجود من الغيب والشهود وقتلت کل من فى

ملکوت الودود فان الامام علیه السلام قال من احتمل ذنبا فکانمااحتمل کل الذنوب فآه آه بظلمک تشهقت الفردوس ومن علیها وتصعقت الارض ومن علیها فقد تغیرت المیاه والاریاح وتحربت البلاد واندکت الجبال واصفرت الاوراق وایبست الاغصان وانقطعت الاثمار فآهٍ آهٍکیف اذکرمااکتسب بغیرحق تکاد السموات ان

ص ٣٦١

یتفطرون وتنشق الارض وتحرالجبال هدأفقد احترق کبد محمدوآل الله صلی الله علیه وآله فی غرفات الرضوان ولطمت الحوریات بسوءحکمک علی وجههن فی روضات الجنان اماتعلم مافعلت ولقد اعرضت عمن هو مولا ومجلیک فی عوالم التی قد خلقها الله لک وانت عبد رق فی ملکه فوالذی هومحبویب فوادی لو کشف الغطاءعن عینک لترضی ان تقرض بالمقاریض وتمشی فی الدنیا ورآء المجانین وماخطرت ببالک ذرة خردل ظلم فی حقی بل لو ملکت شرق الارض و غربهالتعطی بان تنظر الی وجهی مرة واحدة ولایقبل عنک لعظم مقامی الذی خصنی الله به ازعمت انک تستلذ فی الدنیا وقعدت علی بساط السلطنة وتکبرت علی من حولک بماجعل اله الحکم فی یدک لا وربی ماقعدت الا علی صدر النیران ولاتستلذالا بنارالخسران ولاتاکلالا مناثمار شجرةالحسبان ولاتشرب الا من حمیم الغسلان فمهلأمهلألک اتاکل اموال الناس بالباطل وتصرف الی ما تهوی الیه نفسک بالعاجل وتزعم ان الله لایسئلک عنه لا وربی ان لک موعداً یوم القیمة بین یدی الله ورسله وملائکته وجمیع عباده هنالک لتعرف مقامی و تجد نار جهنم فی نفسک وان الان مالبست الا من ثیاب القطران وماتنعم الا بما تعذب للشمس والقمر بحسبان فمهلأمهلألک ادعوت بعلأو رضیت ظلما ونسیت عدلأبعدما قال اله عز وجل فی حق الظالمین حیث قال وقوله الحق للمومنین و لاتحسبن الذین کفروا انمانملی لهم خیرالانفسهم انمانملی لهم لیزدادوا اثماولهم عذاب مهین فیاایها المغتربنارالسجین وحجرالسجیل تفکر لمحةاین سلیمان و ذوالقرنین ثم ملکهمافی رضاالله عز ذکره ثم این شداد ونمرود ثم ملکهمافی سخط الله عز ذکره الیس انهما ماتافکانا معذبین ولالهمامن محیص ابدا وان کان الشرف ملک الدنیا وسعةارضهاواموالها فان الیوم ملوک الکفر لاکثرملکاً عنک واکثر اموالأمنک وان کان الشرف رضاءالله وطاعته فمن این تحرق نفسک بایدیک وتغل عن یوم الذی یاتیک الیس الله قال فی حق الذین عمروا الدنیا کم ترکوا من جنات وعیون و زروع ومقام کریم ونعمةکانوا فیها فاکهین کذلک واورثناها قوماًآخرین فمابکت علیهم السماءوالارض وماکانوامنتصرین الیس الله قال تلکالدارالآخرة نجعلهاللذینلایریدون علوأفیالارض ولافسادأوالعاقبة للمتقین فکر لحمةهل تبقی فی الدنیا فکیف ترضی بعزتک فی عمرالذی هولایذکر فی جنب حیوة الآخرة کانک فیها حی ماشاءالله واراد ومالک لمن موت ابداً فوالذی اختارنی لحبه مارید علیک الا رحمةالله لتخلص تفسک عماغفلت عنه و ترحم علیها بمانسیت حکمه فکیف اذکر موبقاتک العظیمة وجریراتک الکبیرة انظر من اول یوم الذی اناکتبت فی حقک خف عن الله رب کالی الآن قدمضی اربعون شعرأوانک لواظهرت المحبة وخفت عن الله فی الحقیقةفوالذی نفسی بیده لم

ص ٣٦٢

ینقص عن عزتک قدر خردل ولانی طمعت فی دولتک اقل من خردل لان کل الدنیا والآخرة مع کفین الصفر ککف رماد بل ان العارف ربه لم یطلب دون الله شیئأو لایری عزاًالا فی رضائه ولا ذلأالافی سخطه وان مقامک الذی به استکبرت علی الله لم یمل الیه احدممن عرف حقی بل ان ادنی المساکین العارفین قد ضرب بظهر نعلیه مقامک فکیف انک مع ماتدعی خشیةالله قد اخذته بایدیک کان الله ماخلق ذلک لغیرک فکر لمحةقد اطلعت بمافعل بی وشیعتی من جعلته حاکم الفارس لعنةالله علیه حیث لایرضی کافر لکافر ابدأوانت تقدر علی دفعه وما کتبت الیه حرفألعل ینقص من فعله ظلمأوعدوانأحتی فعل مافعل وبه افتضح نفسک واجمع حطب جهنم لزادک مع انک لو کتبت الیه سطرألایقرب الی ابدأومع انک تعلم نسبه الذی هوارذل الانساب وحسبه هو ارد لی بلغةاهله لاحد من

العضاةونسيانه حكم الصلوةوشرب وخمره وقت نفسه وكثرةظلمه وماظن انه
ترک کبیرةولاسغیرة بل والذی نفسی بیده لواحتمل کل الجرایرات فی ایام دولتک لم
یضرک بمثل ذرةظلم احتمل فی حقی فاف له ولعنةالله وسطواته علیه مادامت
السموات والارض فسوف ینتقم الله عنه بعدله انه هوالمقتدر القوی ولعمری قد
اضطررت فی ارض وطنی بشان قد خرجت خفائفأمترقبأحتی نزلت علی من ولد من
النصاری فقد وقرنی وعززنی واستقر فی مقام لایوجد عنده اعظم منه بمااستطاع
فی دین الله حتی قضی نجبه فاسئل الله ان یعطیه جزاءاحسانه خیر الآخرةکلها ولا
شک این الله لایخلف المیعاد ثم بعدذلک اطلعت بموقفی الذی لیس لاحد به علم
ولاالی سبیل ورضیت بمافعل الذی لاشان له الاشان الانعام فاسئل الله ان یمزقه
بکل ممزق جزاءکذبه وطغیانه انه هوالمقتدر الجبار العسوف ثم نزلت علیک وما
استحییت من الله ولامن جدی رسول الله ولامن احدمن آبائی ائمهالذین علیهم
السلام وخفت ان یقطع من کف خبزک وامرت بماامرت فوالذی نفسی بیده لونزلت
علی بیت ارذل الناس لیستحیی عن ذلک ولاتردنی عن بیته کماسمعت سلوک من
ولدفی الکفر وانت ولدت فی الاسلام مع انی قد کتبت الیک بشان الحسنة
لمقامک الذی تعززت به مالایلیق بشانک فان الیوم بشانک مثل هذا منی انصف
بالله لونزل علیک ابن سلطان الروس هل تامرله بالسجن الیس ابن رسول الله لدیک
اذل منه مع انک تقلب فی لیلک ونهارک بحکم احدمن حزبه فی قرب جوارک
ولاترحم علی ذریةمحمد صلی الله علیه وآله مع اظهار ضعفه وعجزه ثم اظهرت
بذلک خوفک لما امرت بالمسیرمن سبل البر مع استقرارک علی بساط السلطنة و
اقتدارک بلی ان ذلک لحق ولد خاف من حمل ظلماوبعدذلک مع سعة ارشک و
کثرة اموالک قداذنت لی بسجن جبل الذی لم یکن هنالک انسان ولیس ابعد منه
ارضأوجعلت نزولی علی الذی انت تعرف مقامه فلعمری لوجاءالی باب بیتی بان

ص ٣٦٣

اجعله خادمألحماری مااخترته لقلةرایه وبعدمقامه ومما اضحکنی فلعه انه
خرج مرارأعدیدةالی ضرب ملخ بمکنسة ایدی رعایاه وحشیش ایدی الصبیان فهذا
مبلغ جهله لدیک وانک مع ذلک تکتب الیه روحی فداک بلی بمثلک یلیق ان تجعل
روحک فداه وتاخذ اموال الملک وتعطی الی قوم هم لدی اضل من انعام لیصرفون
فی غیرمحبةالله ویشربون الخمرویلعنونک فی السروان ذلک حظک فی الحیوة
الدنیاو لاتصرف لذریةرسول الله صلی الله علیه وآله بقدر قیمة حیوان فی سبیل
سجنه وترضی بادنی عمل هارون مع موسی بن جعفرعلیه السلام لانه امر فی
السبیل مامر وانت غفلت عن هذا وتستشعرمع کبر سنک الذی قری الی
تسعین سنة بان تخاف عمن هوابن ثمانیة وعشرین سنة وتامربه الی بلد الغربة
بعدماتعرف نسبه من رسول الله وحسبه الذی لایعادله فی الفارس احدوکفی فی
فخری بانی اشرف العرب قرشیأواعزالعجم فی ملک الفارس حیث قال صلی الله
علیه وآله فی شان من کان فیه لوکان العلم فی الثریا لناوله ایدی رجال من فارس و
کفی فی مقامک ماقال روحی ومن فی ملکوت الامروالخلق فداه اترک التروک
ولوکان ابوک ان احبوک اکلوک وان ابغضوا قتلوک وانی اعلم انک لاتبالی بما
کتبت فی شانک لان من لایبالی بالفحشاءفی محضرالناس الذی هوعلامة شرک
النطفة بنص الامام علیه السلام لم یبال من ذلک ولکن کتبت ذلک لشدة سخط الله
علیک ولتعلم بان کل ظلم وقع بی فی دولة الملک انت عملته بل یقول یوم القیمة
ابوالشرور بانی علمته فیک ولقد هلکت الملک بماصنعت فی حقه من شکل
التثلیث والتربیع بمااخبرته ببعض مااخبرک الذین فی حوله من امناءحزبک وانه
لاجل الحق اتبعک وانت ماترحمت علیه ورضیت بهلاکته وهلاکة نفسک اتق الله
فانک ماظلمت الانفسک وماجمعت النارالا لنفسک وانی مع موقفی فی م
السجن کانی فی الفردوس عندربی لانی لااری لذة الا فی قربه ولاسرورألاا فی
رضاه ولاراحة الافی انس جنابه ولا اری مادونه الا کقبل وجوده لم یک شیئأو
کفی به ولیأوکفی به نصیرأقال وقوله الحق لن یصیبناالا ماکتب الله لناهو
مولیناوعلی الله فلیتوکل المومنون فقد اتممت النعمةفی حقل بمااجریت من
قلمی فی هذا الساعة باذن الله عز ذکره وان لوتعلم الواقع لتری حرفأمن ذلک

لنفسک احرمن نارجهنم ولقد اخبرک ببعض مااکتسبت لعلک ترجع وان عدت
لاعود فی حکمک ومااُنبئک مثل خبیر انظر کنت قطرةماءالذی خرجت من
مقامین فسوف ترجع الی تحت التراب وتقول یا لیتنی کنت تراباًولیس لک الیوم
حبیب یخلصک ولاصدیق ینفعک ولاولد یستغفرالله ربه لک الا الذین یلعنوک و
یسئلون الله بضعف العذاب فی حقک الا ان ذلک لظلم عظیم قد عمرت قبور الاموات
واحییت نفوس العصاة وحزنت قلوب الائی هن محال الفیض والالهام حیث اشار

ص ٣٦٤
الله عز ذکره لایسعنی ارضی ولاسمائی بل یسعنی قلب عبدی المومن وافنیت
نفوس الراضیة غافلاًعن مفهوم قوله عزذکره من قتل مومناًفکانماقتل
الناس جمیعاًوقول رسول الله صلی الله علیه وآله من اذی مومناًفقد اذانی ومن
اذانی فقد اذی الله وقول وصی من اوصیائه فی حق الناصب حین سئل عنه فال
علیه السلام انماالناصب من نصب العداوة لشیعتنا فراقب نفسک وانتظر امرربک
فان اجل الله لات ولامرد له وان ربک لبالمرصاد ولاتحسبن الله غافلاًعما
یعمل الظالمون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون وسبحان الله ربک رب العزة
عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمدلله رب العالمین .

ص ٣٦٥
٨- نامه آقاسیدحسین کاتب به خال اصغر

ص ٣٦٦
٩- نامه خال اصغر ازیزد به خال اعظم در شیراز

ص ٣٦٧و ٣٦٨
١٠- نامه حاجی محمد نقشینه فروش اصفهانی

ص ٣٦٩
یاد داشتها
١- دالگوروکی سفیر دولت روسیه تزاری درایران درتاریخ ٢٥دسامبر ١٨٤٨
میلادی طی گزارش شماره ٩٦ به نسلرود Nesselrode وزیر امور خارجه دولت متبوع
خویش می نویسد:
" این جانب تاکنون چندین مرتبه وزارت امپراطوری را راجع به رهبر فرقه اسلامی که
به باب معروف است گزارش داده ام ودرنتیجه فشارهای این جانب این شخص را از
سرحدات روس دورکردند ودر یکی ازدهات ارومیه تحت نظر می باشد"،برگرفته از
پرونده شماره ١٧٧ تهران،سال ١٨٤٨ ،صفحه ٣٦٠،نقل ازکتاب شیخیگری بابیگری
صفحه ٢٧٠.
دکتر موژان مومن نیز درکتاب "ادیان بابی وبهائی،١٩٤٤- ١٨٤٤"صفحات
٧٣-٧٢ به این موضوع اشاره کرده می نویسد:
باب در ماکو وچهریق
در ژوئیه ١٨٤٧ باب به دستور صدراعظم حاجی میرزاآقاسی به ماکو منتقل
گردید. حضور باب درماکو باعث ناراحتی دالگوروکی شده بود.ماکو همجوار مرز
روسیه است وچندی پیش اغتشاشات مذهبی در ایالات همسایه قفقاز به وقوع
پیوسته بود. سفیر روسیه بیمناک ازتجدید وقایع مزبور ازدولت ایران خواسته بودکه
باب ازماکو به جای دیگر منتقل گردد.دراین مورد درمکاتبات ١٦ فوریه ١٨٤٨
سفیر روسیه چنین دیده می شود:
"مدتهاست که پیش بینی می شود وقایع هولناکی در شرف وقوع است .سیدی به اسم
باب به علت ایجاد اغتشاش وبه دستور دولت ازاصفهان تبعید گردید وسال گذشته
بنابرتقاضای من ازحول وحوش مرزهای ما برده شد.اخیراًمجموعه ای درست کرده
ودرآن اظهار داشته که درآینده نزدیکی ترکمن هاحمله خواهند نمود بالنتیجه شاه
مجبورخواهد شدکه طهران راترک کند.این پیش بینی ها باعث اضطراب و

تشویش درمیان مردم شد بالاخص که این مردم خصوصیات اخلاقی بسیار حساس و منفجر شونده دارند."
مکاتبات بالا دونقص دارد.دالگوروکی اظهار می داردکه انتقال باب در سال قبل انجام گرفته ولی بنابه نظر مورخین بهائی این کارتا اوائل آوریل ۱۸٤۸ یعنی بعد ازتاریخ این مکاتبات هنوز انجام نگرفته بود. ضمناًمجموعه مورد نظر دالگوروکی مورد شک وتردید است زیرا نه درمیان آثار باب چنین چیزی دیده شده ونه در آثار نویسندگان بهائی یامسلمان. درمکاتبات بعدی دالگوروکی مورخ ۵ ژانویه ۱۸٤۹ حضور باب به عنوان مسئله ای دیده نمی شود.چندین با ردرمورد یک مذهبی مسلمان به اسم بابی به عرض وزیر امپراطوری رسانده ام .این فرد متعصب به

ص ۳۷۰

علت اغتشاشاتی که درایالات مختلف ایران بوجود آورده است ازنزدیکی مرز روسیه به محل دیگری انتقال داده شده ودرحال حاضر تحت مراقبت شدید در یک دهکده نزدیک ارومیه زندگی می کند.اوخود را نایب امام دوازدهم می داند.
البته دهکده مورد نظر چهریق بود جائی که باب به مدت دوسال محبوس بود.از چهریق به دستور حاجی میرزا آقاسی باب را به تبریز بردند تامورد محاکمه قرار گیرد.نبیل می نویسد که مسئولین امور صلاح دیدند باب را ازجاده کوتاه مستقیم خوی به تبریز نبرند لذا محافظین اورا ازراه ارومیه به تبریز بردند.اقامت باب در اورمیه موجب حوادثی بسیار جالب گردید حتی میسیونرهای آمریکائی که مرکز آنها در نزدیکی ارومیه بود فرصت راغنیمت شمرده وشاهد این وقایع شدند بطوری که از یادداشتهای دکتر آستین رایت (Austin Wright) برمی آید:
" او...به ماکومنتقل گردید ناحیه دورافتاده درمرز ترکیه.حدود شش روز مسافت از ارومیه .ازاین جا باب تحت نظر بود ولی هرکسی می خواست می توانست اورا ببیندواو نامه هائی به دوستان بسیار زیادی که داشت در سرتاسرایران می نوشت.تعدادی ازافراد سرشناس ارومیه که جزءپیروان اوبودند به دیدنش رفتند. اوبه کاتبی جملایتی راکه شبیه قرآن بود دیکته می کرد(بیان) وجملات عربی با چنان سرعتی از زبان ازجاری می شد که اکثر مردم معتقد بودند که او ملهم است. اجرای معجزه به اونیز نسبت داده شده بود زیرا باب فوق العاده متقی وپرهیزگار بودوقسمت اعظم وقت خود را به دعا ومناجات می گذارند.بدین علت به دستور دولت به چهریق درنزدیکی سلماس که به مسافتی دو روزاز ارومیه است برده شد و درآنجا رابطه اوباجهان خارج قطع گردید. باوجود این به نوشتن نامه به دوستان خوددر سرتاسر ایران ادامه می داد که آنها نیزآن مکاتیب را توزیع می نمودند.
برای من آثار باب غیر قابل فهم است.پیروان اومرتب زیاد می گردند ودر بعضی نقاط کشور بین آنها ومسلمانان متعصب مباحثات شدیدی درمی گرفت .وضع بطوری وخیم شدکه دولت مجبور شد که موسس این فرقه را به تبریز بیاورد و چوبکاری کند وهرجا پیروان اورا یافتند توقیف نمودند وبا ضرب و شتم واخذ وجوه تنبیه کردند.درسر راه تبریز باب به ارومیه برده شدجائی که حاکم بااودر کمال احترام رفتار کرد وتعدادی زیاد ازمردم اجازه یافتند که به حضور اوبرسند دریک مورد جمعیتی ازمردم او راهمراهی می کردند وبطوریکه حاکم ارومیه ملک قاسم میرزا بعدا اظهار نمود این جمعیت کاملاًمنقلب شده وهمه به گریه افتادند."
۲- چهریق آبادی کوچکی است که درسرحد شمال غربی استان آذربایجان غربی بین مرزایران وترکیه واقع شده است واغلب سکنه آن ازمردم کردستان یا از

ص ۳۷۱

خانواده های قدیم کلدانی وآشوری هستند.
قلعه چهریق راروی تپه ای که در وسط کوهی رفیع قرار دارد بنا کرده بودند تامرزایران را ازتجاوز عساکر دولت عثمانی آن روز حفظ کند.در ورودی این قلعه به داخل دالانی بازمی شده است که برروی آن چند اطاق باپنجره هائی به طرف داخل وخارج قلعه وجود داشته است ویحیی خان حاکم ارومیه نیزبرای استفاده

ساکنین،مسجد کوچکی درآن نزدیکی بنا کرده بود.آب مصرفی قلعه از رودخانه ای که ازپائین کوه می گذرد وآبی شیرین وزلال دارد،تامین می شده است.
۳- یحیی خان چهریقی از روسای اکراد شکاک به دلیل ازدواج دوخواهرش رحیمه و خدیجه باپسر ارشد عباس میرزا ازمقامی ارجمنددر دستگاه نایب السلطنه و محمد شاه برخوردار بود وبه حکومت رضائیه وشاهپور رسید وایلخانی ایل شکاک و شد.وی مردی باسیاست،خیر،سخطی الطبع وعاقل بود ودرنتیجه بامردم به حسن سلوک رفتارمی کرد.اوبعضی ازاشرار ویاغیان راقلع وقمع نمود ودر آبادی حوزه حکمرانی خویش کوشش فراوان کرد وچون آب نهرآجو برای مشروب کردن شهررضائیه کافی نبود قناتی احداث نمود ومحض احسان ازخود به یادگار گذاشت.نامبرده ازحکام خوب آذربایجان بود ودرسال ۱۲٦٤ هجری قمری پس از مرگ محمدشاه قاجار ازحکومت رضائیه معزول گردید وبه جای اونجف قلی خان افشار قاسملو برای بار چهارم حکمران رضائیه شد شرح حال رجال ایران،جلدششم، صفحه ۲۹٤.
٤- حاج معین السلطنه تبریزی که بارضاقلی خان مرتبط ومانوس بود درباره وی مضمونی به صورت زیر می نویسد:
سلیمان خان صائن قلعه ای پدر رضاقلی خان مردی ثروتمند بودومال ومنال فراوان داشت. اواز طریقه شیخیه پیروی می کرد وسخت متعصب بود.سلیمان خان دخترحاج سید کاظم رشتی رابه مزاوجت پسرش رضاقلی خان درآورد.می گویند برای استقبال دخترسیدرشتی راباهزار نفر سوار به کربلا رفت ومشارالیها راباهودج و عماری مخصوص به صائن قله آورد وچون هوا گرم بود شبها سفر می کرد و دستور داده بودکه آن سوارها هرکدام شمعی برافروزند وپیشاپیش هودج عروسش چراغ بکشند بطوری که درلیالی تاریک ومظلم مسیر سفر آنان چون روز روشن می نمود.او بااین ابهت وجلال به صائن قلعه رسید ومعمول سلیمان خان براین بودکه هرصبح به در حجره دخترسیدرشتی می رفت تعظیم وکرنش می نمود و سلام وتهنیت می گفت وبا کسب اجازه ازاو ازخانه خارج می شد.
سلیمان خان بعد ازفوت سید رشتی دست ارادت به حاجی محمدکریم خان کرمانی داد وازمریدان سرسپرده اوشد حتی درتبریز اقدام به بنای دومسجد برای

ص ۳۷۲

تدریس وموعظه شیخی هاکرد و باپسرش رضاقلی خان بر اثر معتقدات مذهبی اختلافات شدید پیدا کرد تاآنجاکه شکایت اورا به مظفرالدین میرزاحاکم تبریز بردو تهمت وارد آورد که به دستور رضاقلی خان گوش موذنی راکه سحرهنگام اذان می گفته است بریده اند.
چون شکایت سلیمان خان به دست مظفرالدین میرزا که ولیعهد ناصرالدین شاه و صاحب اختیار آذربایجان ومقیم تبریز بود رسید مامور فرستاد رضاقلی خان رابه شهرآورده در اطاق نظام که جزءعمارات سلطنتی عالی قاپو)بود توقیف کردند لکن زنجیرو توهین نداشت.نگارنده نیزهمان وقت رفته دراطاق نظام ازاودیدن کردم.رضاقلی قضیه گوش بریدن موذن را انکار می کرد می گفت پدرم مرا متهم کرده است وگر صحت داشت انکارنمی کرد آدمی پردل ونترس بود درهمان اطاق نظام که حبس بود وخدام دولت مامور اوبودند هیچگونه تقیه ورعایت حکمت نداشت وعلی رووس الاشهاد می گفت حضرت اعلی چنین فرموده وجمالقدم چنان فرمود.
رضاقلی خان بعدازاین واقعه به صاین قلعه عودت ننمود وعازم طهران شد ودر طهران به وسیله پسرش ذوالفقار خان که مادرش دخترسید رشتی نبود،براثر تحریکات جدش سلیمان خان مسموم ومقتول گردید .تفصیل این واقعه درتاریخ آقا علی اصغر درباره حوادث سال یکهزار وسیصد طهران آمده است.
٥- آنان که درتاریخ دوران سلطنت خاندان قاجار تخصص دارند ملک قاسم میرزا را یکی ازچهار نفرشاهزادگان متصف به دانش،بینش ومحامد صفات ومکارم اخلاق می شناسند.
اودر زبان فرانسه تسلط داشت، زبان عربی رادرحدکمال تحصیل کرده بود وبا

زبان های ترکی اسلامبولی وترکی آذری می خواند ومی نوشت وتکلم می کردو سالیان سال درآذربایجان وبعضی ازشهرهای آن حاکمی پرنفوذ وباقدرت بود.
٦- تاریخ حاج معین السلطنه تبریزی،خطی.
٧- مطالع الانوار،صفحه ٨٩- ٢٨٧.
٨- قرآن مجید،سوره العنکبوت،آیه ٢.مضمون فارسی:آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف آنکه گفتند مابه خدا ایمان آورده ایم رهاشان کنند وبراین دعوی هیچ امتحانشان نکنند؟
٩- موژان مومن ،"ادیان بابی وبهائی ١٨٤٤-١٩٤٤، "،صفحه ٧٤
١٠- به ترتیب منظور قزوین،طهران،خراسان،یزد،اصفهان،شیراز وکاشان است .
١١- قر آن مجید، سورةالحج ،آیه ٩.مضمون فارسی: خداوندگفت ماذکر الهی را برتونازل کردیم وما اورا حفظ می کنیم .

ص ٣٧٣

١٢- آقامیرزامحمد علی طبیب ،پسر میرزامعصوم،که درزنجان شهیدگردید.
١٣- مضمون فارسی:ازمحل سکونت خود خارج شویدوبه بیت حقیقی ورود نمائید وبه انوار شمس الهی نورانی شوید.
١٤- مضمون فارسی: زیراشما ازاهل بیت هستیدواهل بیت به آنچه دربیت است آگاهند(این عبارات اشاره ای است به ضرب المثل عربی: " صاحب البیت ادری بما فی البیت").
١٥- مضمون فارسی:شکر خداوند راکه حق رابانزول کتاب جدید به ماظاهر فرمود به صورتی که درعالم امکان مانندش ظاهر نشده است.
١٦- مضمون فارسی: طفلی ازاطفال که ازخود اراده ای ندارد الی آخر.دیوان اشعار حضرت امیر،چاپ سنگی.
١٧- مضمون فارسی: خدا برشمانازل می شود دردو ظهور تادین رابعد از٢٦٠ زنده کند.(مضمون سال ١٢٦٠ هجری قمری است .)
١٨- مضمون فارسی: جای تاسف است که جانب امرخدا را فروگذاشتیم (اشاره به آیه ٥٦ ازسورةالزمر،قران مجید).
١٩- کاظم خان،فراش باشی ناصرالدین شاه،درفطرت آدمی فاسدوقسی القلب بود.ازجمله فجایعی که مرتکب شد یکی قتل جناب بدیع خراسانی بودکه برحسب فرمان ناصرالدین شاه به طرز فجیعی انجام گرفت.داستان این قتل رامحمدولی خان سپه سالار تنکابنی درحاشیه کتاب مفاوضاتی که در پاریس ازخانم دریفوس دریافت کرده بوددر تاریخ ششم ربیع الاول ١٣٣١ مطابق ٢٦ فوریه ١٩١٣ چنین می نویسد:
" این کاظم خان بعدازیک سال ونیم (بعداز ارتکاب به شهادت جناب بدیع) دیوانه شد ودرسفر کربلا شاه اورا زنجیر کرد وبه انواع مذلت مرد وآن سال که من به تبریز آمدم و والی آذربایجان شدم یکی اونوه های او رادیدم که آنجاگدائی می کرد فاعتبروا یااولی الابصار".
٢٠- مطالع الانوار صفحه ١٩٠.
٢١- اصل و رونویس فرمان ناصرالدین شاه خطاب به علاءالدوله را درقسمت الواح و مکاتیب همین فصل می خوانیم .
٢٢- نقل ازکتاب

Material for the Study of the Babi Religion" "
Compiled by :E.G. Browne,
Cambridge University Press,
2nd Repri,1961,pp.249-52

٢٣- شیخیگری بابیگری ،چاپ دوم صفحات ٣١١-٣٠٩
٢٤- در تایید نظریه ممقانی ،ادوارد پولاک نویسنده کتابی به نام "ایران وایرانیان" شرحی مبسوط می نگارد ورویه تاریخ نویسی رادرآن زمان توضیح می دهد.

ص ٣٧٤

صفحات ٣٩٣- ١٩٢

۲۵- اشاره به سپهرکاشی مولف ناسخ التواریخ ولله باشی مولف روضةالصفاء است.
۲٦- منظور از دوتاریخ ،کتابهای ناسخ التواریخ وروضةالصفاست.
۲۷- شیخیگری بابیگری ،چاپ دوم صفحات ۳۱٤-۳۱۱.
۲۸- منظور ملامحمد ممقانی است.
۲۹- منظور شهر سامره است .
۳۰- قرآن مجید. سورةالانفال ،آیه ٤١ ،مضمون فارسی:وبدانید که هرچه به شما غنیمت رسد خمس آن خاص خداست.
۳۱- مضمون فارسی: وبدانید که هرچه به شماغنیمت رسد یک سوم آن خاص ذکر (باب) است.
۳۲- این گزارش را حاج معین السلطنه تبریزی ازکتاب "ابواب الهدی " تالیف هشترودی که متعلق به ملامصطفی باغمیشه ای تبریزی بوده است گرفته ودرکتاب تاریخ خود نقل کرده است .ملامحمدتقی ازمردم هشترود ازمحال آذربایجان است که در ردیف علماءشیخی قرار داشت وکتاب ابواب الهی را برمبنای اصطلاحات شیخیه تالیف کرده است.وی در سال ۱۲۷۰ هجری قمری درگذشته است.
۳۳- مضمون فارسی: بدرستی که من قائمی هستم که شما منتظر اوهستید.
۳٤- مضمون فارسی: ظاهر می شود به آثاری مثل قرآن.
۳۵- مطالع الانوار ،صفحات ۲۹۷- ۲۹۳.
۳٦- قرآن مجید ،سوره العنکبوت آیه ۵۱ .مضمون فارسی: آیا اینان راکفایت نکرد که ماچنین کتابی را برای تو فرستادیم؟ر
۳۷- قرآن محید ،سوره صافات،آیه های ۱۸۲- ۱۸۰.

38- The Dawn- Brraker,p.320

۳۹- شرح حال سید علی اصغر شیخ الاسلام تبریز ررا در قسمت ضمائم می خوانیم.
٤۰- مفتاح باب الابواب،چاپ اول (به زبان عربی)، صفحات ۹۰- ۱۸۹.
٤۱- قرآن مجید،سوره الحاقه ،آیات ٤٤،٤٥،٤٦ .مضمون فارسی: اگر محمدص به دروغ اقوالی به مامی بست، محققاًمااو را می گرفتیم ورگ وتینش را قطع می کردیم .
٤۲- مضمون فارسی: زیرا تواترمنکر را سودی نبخشید...
٤۳- مضمون فارسی: خداوند نور خود رابه کمال می رساند ولواینکه مشرکین ناخشنود باشند.
٤٤- مضمون فارسی: هرگاه قائم ازطرف ما درخراسان قیام کند.

ص ۳۷۵

٤۵- مضمون فارسی: هرگاه قائم ازطرف ما درگیلان قیام کند،درحدیث است.
٤٦- مضمون فارسی:
پسرم درزمانی که ترکها سلطنت می کنند،منتظر ظهور قائم باش که قیام می کند وبه عدل رفتار می نماید وپادشاهان آل هاشم در روی زمین ذلیل می شوند و ملوک آل هاشم را بنده زرخرید می فروشند ودور می کنند طفلی ازاطفال که نه دارای اراده است ونه عقل وشعور سلطنت می کند دراین وقت قائم برحق بین شما ظاهر می شودو به حق می بخشد وبه حق عمل می کند اوهمنام رسول الله است که جانم فدایش باد ای پسرم دراین وقت سستی روامدار وعجله کن.
٤۷- قرآن مجید، سوره القیامة، آیه ۲۹ .مضمون فارسی: ساق های پابهم می پیچند (یعنی مردم حیران می شوند).
٤۸- اشاره به قرآن مجید،سورةالملک ،قسمتی ازآیه ۸ وآیه ۹ .مضمون فارسی: آیا برای شما پیغمبران نیامدند،ومی گویند آری،رسول حق آمد وماتکذیب کردیم وگفتیم که خدا چیزی نفرستاده جزاینکه شما رسولان سخت درگمراهی وضلالتید.
٤۹- قسمتی ازآیه ۱٤، سوره نمل،قرآن مجید،مضمون فارسی:باآنکه پیش خود به یقین دانستند انکارآن کردند.
۵۰- عبارت نقل شده به صورت"...من یشق الشعر بشعرتین ..."نیزآمده است.
۵۱- اشاره به آیه ۱٤۱ ،سوره آل عمران،قرآن مجید :ولمیحص الله الذین آمنوا و

يمحق الكافرين.
٥٢- مضمون فارسی : عفو کردم
٥٣- اشاره به آیه ٥٣،سورةالزمر،قرآن مجید .مضمون فارسی: هرگز از رحمت الهی ناامید نباشید.پس داخل شوید باآنها که داخل شده اند وازجمله مومنین باشید و ستایش خدای عالمیان را.
٥٤- مضمون فارسی: ارواح مانند لشکریان بهم پیوسته هستند که وقتی شناخته شوند باهم الفت می گزینند.
٥٥- اشاره به آیه ٦٨، سوره الانبیاء،قرآن مجید.مضمون فارسی: پس بگو ای آتش بر ابراهیم سردو سالم باش.
٥٦- منظور حضرت باب است.
٥٧- به تعداد حروف حی یعنی ١٨.
٥٨- ابتدا وانتهای این مکتوب به دست نیامده است.
٥٩- احتمالاًمنظور ملامرتضی قلی علم الهدی است .میرزا احمد نباید درست باشد زیرا در اول همین مکتوب می نویسد که میرزا احمد ازحضور دراین جلسه خودداری کرد. (نویسنده)

ص ٣٧٦
٦٠- مضمون فارسی: نزد خداوند مقتدر به حقیقت حق.
٦١- مضموم فارسی: جناب اعلی (حضرت باب)که روح من وروح عالم فدای او باد.
٦٢- منظور جاج معین السلطنه است.
٦٣- منظور از "روضه "که منشأ آن کتاب روضة الشهدا است،تشریح مصائب و بلایای وارده برحضرت امام حسین واهل بیت عصمت وطهارت است که حضرت اعلی ازشنیدن آن متاثر شده می گریستند. (نویسنده)
٦٤- میرزا احمد نامی است که حضرت بهاءالله به ملاعبدالکریم قزوینی دادند واز آن به بعد بابیان اورابه این اسم خواندند.
٦٥- پدر میرزا رضاخان ملقت به بنان الملک ،والد میرزا فضل الله حکیم بنان که ازبهائیان بنام شیرایز بود.
٦٦- مطالع الانوار ،صفحات ٦-٤٩٥.

ص ٣٧٧
فصل یازدهم
شهادت وانتقال رمس اطهر حضرت باب
وقایع قبل از شهادت
مقدمه ظهور حضرت باب ونزول آثاری که به قلم حضرتش نازل می گردید واشاعه آنها در میان مردم ونیز گرایش بیش ازچهار صد نفر ازعلماءدین اسلام به مکتب بابیه وعلاوه برآن توسعه وپیشرفت سریعی که تشریع آن شریعت درتمامی شهرهای ایران داشت چنان ملاها وعلمارا برانگیخت که عموماًبه مقابله وقیام بر علیه حضرت باب وپیروانش برخاستند وازهیچ زجر وزحمت وعذاب ومشقتی در حق گرایندگان به آن آئین دریغ ننمودند،زیرا درکمال وضوح می دیدند که پیروی از مکتب بابیه ارکان قدرت ،حکومت وسیطره آنان را منهدم می سازد واساس ریاکاری وتزویر ودکان دین فروشی را ازهم می پاشد وبالمآل اوضاع مالی وجاه وجلال ظاری آنان را مخلتل می سازد وازرونق می اندازد. بنابراین وبه دلیل وحشت از آینده آینده خود درامحاءدعوی حضرت باب وازمیان بردن پیروان آن آئین سخت کوشیدند وبه شدت هرچه تمامتربه ازپادرآوردن بابی ها کمر بستند وازهیچ نوع قتل وغارتی درحق آن حزب مظلوم کوتاهی نکردند.ولات امور وارکان دولت از شخ شاه و وزیر گرفته تا داروغه وفراش همگی افکار واعمال سیئه و ناجوانمردانه علما راتائید وبه همکاری باآنان پرداختند.
تواریخی که به قلم دشمنان واداءدیانت بابی وبهائی نوشته شده ،
گزارشهائی که ازمستشرقین وکارگزاران ممالک خارجی درایران باقی مانده ونیز

اخباری که در روزنامه های ایران وکشورهای بیگانه درج شده همه شواهدی هستند که براین معنی گواهی می دهند وصراحتأمی بینیم که درتمام وقایع وحوادثی که برپیروان امر الهی گذشته است،پیوسته دست ملاها وعلماءدر کار بوده است و

دامان آنان به خون بابیان وبهائیان مظلوم آغشته است.نه ازریختن خون حضرت باب گذشتند ونه ازنهادن زنجیر سلاسل وقره کهر برگردن حضرت بهاءالله یا تبعید حضرتش به اخرب بلاد امتناع ورزیدند.

پسر جوانی رادرحضور مادرش سربریدند ویابه دهان طفل شیرخواری به جای گذاشتن پستان مادر شیر آب جوش گشودند.سر بابی های مظلوم رابر سر نیزه کردند ودر برابر زن،مادر واطفال خردسالی که به اسارت گرفته وبرشترهای برهنه سوار کرده بودند به نمایش گذاشتند ،سینه های مظلوم وبیگناه را هدف گلوله های کین وبغضا نمودند وبابستن پیرایه تهمت وافترا آن بی پناهان رابه شهادت رساندند .بر روس منابر مردم بی خبر وغافل رابه سفک دماءوتحریک وتدمیر منازل بابیان وبهائیان تحریک وبه غضب اموال ومایملک آنان تشویق نمودند. غافل ازاینکه "ویخربون بیوتهم بایدیهم."۱

درهرحال، بجاست که به منظور تسلسل مطالب ازمیان همه این بلایا به چند واقعه عظیمه که پیش ازشهادت حضرت باب اتفاق افتاده است،مختصراً اشاره شود.

واقه طبرسی وآمل

ملاحسین بشروئی درمشهد مشغول تبلیغ دیانت بابی و راهنمایی علماءو نفوس مختلفه بود ودرنتیجه تنها درحدود بشرویه ونواحی اطراف آن بیش ازدو هزار نفر بوسیله او در ظل دیانت بابی درآمده بودند.ملامحمدقدوس نیز از بارفروش به مشهد رفت وملاحسین که ازفضائل وکمالات ومقامات معنوی او آگاه بود مقدمش راگرامی شمرد.

درهمان اوقات متولیات حرم آستان قدس رضوی حاج میرزا عبدالله خویی را که ازطرف حاج میرزا آقاسی به مقام تولیت حرم رسیده بود به قتل رساندندوبرای لوث کردن خون اوگناه را به گردن بابیها گذاشتند ودرنتیجه یکی ازآنها راگرفته مهار کردند ودرکوچه وبازار گرداندند .چون بابی های مشهد نتوانستند این خفت و خواری راتحمل کنند برای نجات دوست خودبه آن گروه هجوم بردند. این اخبار بتوسط سام خان ارمنی که نایب الحکومه مشهد بود به اطلاع حمزه میرزا حشمت الدوله که درکار تدارک جنگ با سالار بودودر چمن رادکان چادر زنده بود رسید واوملاحسین را احضار کرد.

ملاحسین بااجازه ازقدوس به آنجارفت وقتی شاهزاه ازحقیقت امرآگاهی یافت ملاحسین را تکریم کرد واحترام گذاشت.درهمان حال ملاحسین موفق به تبلیغ چندنفر ازجمله میرزا عبدالله غوغا شد وسپس درموکب حشمت الدوله به مشهد مراجعت کرد .وقتی باب الباب به مشهد رسید قدوس به جانب بارفروش

عزیمت نموده بود بنابراین ،ملاحسین باعده ای درحدود دویست نفر ازبابی ها به دنبال قدوس به سمت مازندران براه افتاد.

هنگامی که به دروازه بارفروش رسید ،مردم به تحریک ملاسعید سعیدالعلماء مجتهد معروف بارفروش از ورود وی وهمراهانش جلوگیری نمودند وبه خواهش و اصرار آنها،اگر هم برای یک شب توقف وقعی نگذاشتند .بنابراین وبناچار قصد مراجعت نمودند.بطوری که ازنامه منتشر نشده یکی ازبابی های همسفر باب الباب برمی آید درهمین اثنا با شلیک یک گلوله ازمیان مردم آقاسیدرضای برده فروش که پیرمردی هفتاد ساله بود ازپای درآمد وبعد از او ملاعلی خوافی که در ریعان جوانی وشباب بود به قتل رسید.

بالاخره باب الباب وهمراهانش به کاروانسرای بار فروش درنزدیکی سبزه میدان پناه بردند وچون وقت نماز مغرب بود ملاحسین واتباعش به نماز ایستادند.موذنی که برپشت بام اذان می گفت مورد اصابت گلوله تفنگ مردم بارفروش قرار گرفت و

کشته شد.نفرات دوم وسوم که قصدا تمام اذان را داشتند نیزبه قتل رسیدند.سپس مردم ازتاریکیر شب استفاده کرده کاروانسرائی را که منزل باب الباب وهمراهانش بود به آتش کشیدند.
بالاخره عباسقلی خان لاریجانی کره درآن وقت فرمانده قشون مازندران بود،به همراه مصطفی خان میرپنج به بار فروش آمد وباملاحسین ملاقات کرد وازاو خواست که بارفروش راترک کند.ملاحسین موافقت کرد وبرای خروج ازمنطقه مازندران تقاضا کرد که یک راهنما در اختیار آنان گذاشته شود.
خسرو قادیکلائی نامزد این کارشد.اوبا قرار ومداری که باسعیدالعلماء گذاشت به منظور قلع وقمع گروه اصحاب داخل جنگل شد،ناگهان سربازان تحت فرمان اوبنای جنگ گذاشتند وملامحمد حسن برادر ملاصادق مقدس را به قتل رساندند.ملاحسین که متوجه غدر وحیله خسرو گردید باهمراهان خود به بقعه طبرسی رفت وحصاری شد.شکایات وعرایض علمای مازندران یکی بعد ازدیگری به دست ناصرالدین شاه رسیدوسبب شد که پای دولت به میان کشیده شود.
ناصرالدین شاه عموی خود مهدیقلی میرزا را برای قلع وقمع بابیان به مازندران مامور کرد.
ازقدوس نامه ای در دست است که صراحتاًدرجواب مراسله مهدیقلی میرزا می نویسد: " ماکه بااین عده قلیل دراین قلعه محصور هستیم نه قصد دعوا داریم،نه اهل شورش ونزاع هستیم ونه برخلاف مملکت وشاه،علماءدین مبانی اسلام را بهانه کرده اند ودولت وملت را برماشورانده‌اند یا بیائید بنشینیدباهم صحبت کنیم واستدلال می نمائیم تاحق ازباطل ممتاز شود یااینکه راه بدهید و

سلامت مارا تامین کنید تاازاین مملکت برویم ."هیچ کدام ازاین پیشنهادها پذیرفته نشد وجنگ های خونینی به راه افتاد.بابیهاسخت تحت مضیقه قرار گرفتند وحتی برای سیرکردن خود ازبرگ درختان استفاده نمودند ولی باایمان راسخ و شجاعت کامل ازخودشان دفاع کردند.تابالاخره باحیله وتزویر ومهرکردن قرآن مجید آنان را ازقلعه بیرون کشیدندو همه را ازدم تیغ گذراندند .سعیدالعلماء گیوش های ملامحمد علی قدوس را درسبزه میدان بارفروش برید وبعداو را مثله کرد ودرآتش سوزانید.
نبیل در مورد واقعه قلعه می نویسد:
" وقتی اخبار جانفرسای قلعه در جبل شدید به طلعت اعلی رسیداز شدت احزان لسان رحمن ازبیان وقلم اعلائی ازجریان توقف فرمود .جناب آقاسیدحسین کاتب که درحضور بودند مذکور داشتند: در اوایل شعبان ۱۲۶۵ این خبر به چهریق رسید تانه یوم طلعت اعلی احدی را اذن شرفیابی نفرمودند ومرا نیز اذن حضور ندادند و وقت چای وناهار وشام آنچه به حضورمبارک می بردم چیزی تناول نمی شد بعد از ساعتی که می رفتم آنچه برده بودم بعینهابرمی گرداندم ومدام بااشک روان شب و روز به لحن حزین درتغنی آیات قرآن بودند بعضی راکه گاهی استماع می نمودم در پشت پرده می نوشتم امر به شستن می فرمودند وازآیات آن ایام که دائم چون بحر عمان درموج بود چیزی مرقوم نشد."
در ضمن واقع طبرسی،واقعه دیگری که به "واقعه آمل "معروف است،اتفاق افتاد که شرح آن مفصلاًدرتاریخ نبیل آمده است.درارتباط بااین واقعه حضرت بهاءالله خطاب به کسانی که مشرف بوده اند،می فرمایند:
" در ایامی که مهدیقلی میرزا باعساکر زیاد دور قلعه شیخ طبرسی را گرفته بود ماهم ازنور عازم شدیم وگفتیم یکسر می رویم وخود را به قلعه می رسانیم و عبدالوهاب بیگ از ورودی مااصحاب قلعه را مطلع می سازددر را باز می نماید داخل قلعه می شویم ومعلوم بودکه باآن احاطه اعداء جز شهادت چیزی در میان نبود اماچون اراده غالبه الهیه برآن متعلق گردیده بیودکه مامحفوظ مانیم لذا بعضی ازاهل نور پیش ازما رفتند نزد میرزا تقی خان حاکم آمل وتفصیل ما را گفتند.چند سوار فرستاد هنگامی که مادرمیان راه شب منزل نموده بودیم بی خبر سواران منزل را احاطه کردند اسباب سفر آنچه داشتیم در اطاق دیگر بود همه را

بردند اسب های ما راتصرف نمودندیکی ازسواران نزد من آمد می لرزید واز
خوف نمی توانست تکلم نماید مطلبش را دانستم.
باتعارف واحترام رفتار نمودند جزاینکه نظر به ملاحظاتی اسب مرا خودشان
سوار شدند وبرای سواری من مال پالان دار گذاشتند ولی سایر همراهان رادست

ص ۳۸۱
بسته به سمت آمل حرکت دادند.
میرزا تقی خان حاکم آمل بعد ازرسیدن وهجوم علماءوعوام به تدابیراتی ی
چند ما را ارزمیان آن جمع بیرون برد ودرخانه خود منول دد بامن بسیار با
احترام رفتار می کرد.شان وناهار را چندمجموعه دیوانی به انواع اطعمه می فرستاد
ولکن گاهی هم ما را به دست ملاها می داد تاسردار عباسقلی خان لاریجانی که به
محاربه قلعه رفته بود به آمل آمد وازآنچه برماوارد شده بود مطلع شد واز
میرزا تقی خان بازخواست کردکه به قول مردم چه اعتنا واعتباری است می بایست با
کمال احترام وانسانیت به طهرانشان روانه نمائی نه اینکه ایشان را نگاه دارید و
ملاها را جواب نگوئید .نهایت آن بود که نبایست به آن سمت بروند.
درساری هم باآنکه به کمال احترام باماحرکت می نمودند ولی بازهمینکه
مارا باجناب قدوس در کوچه وبازار همراه می دیدند صدامی کردندبابی بابی...
..."
شهدای سبعه طهران
یکی ازوقایع مهمه تاریخی دوره بابیه که چهارماهی قبل ازبه شهادت
رسیدن حضرت باب،یعنی درماه فوریه ۱۸۵۰ میلادی،درطهران اتفاق افتاد
شهادت هفت نفر ازرجال معروف دیانت بابی بودکه به فرمان میرزا تقی خان
امیرنظام انجام گرفت وبه واقع شهدای "سبعه طهران "معروف گردید.
این اتفاق دراثر خیانت سیدی ازاهالی کاشان که با سیدمحمد اصفهانی
طرح الفت وآشنائی ریخته وبوسیله اوبه مجامع بابیان راه پیداکرده بود به وقوع
پیوست .این مرد خائن وغدار مشخصات کامل پنجاه نفر ازبابی های مقیم طهران
را دراختیار سید حسین کاشی که یکی ازعلماءمقیم طهران واز اعدا عدو امر
الهی بود گذاشت ومشارالیه آن اسامی را به محمودخان،کلانتر طهران ،تسلیم
نمود.محمودخان موفق شد ازآن عده چهارده نفر را که درمنزل محمد خان چیرچی
در دروازه شمیران حضور داشتند دستگیر کند.ازاین گروه هفت نفر ایمان خودر ا
انکار کردند واز زندان رهایی یافتند ولی هفت نفر زیر برمعتقدات خود ثابت و
برقرار ماندند وبه بابی بودن خودشان اقرار کردند ودرمیدان فدا شربت شهادت
نوشیدند:
۱- حاج میرزاسیدعلی شیرازی خالوی حضرت باب معروف به خال اعظم
۲- میرزا قربانعلی درویش بارفروشی
۳- حاج محمد اسمعیل قمی ازاهالی فراهان اراک
٤- آقاسید حسین ترشیزی ازعلماءمعروف خراسان

ص ۳۸۲
٥- حاجی محمد تقی کرمانی از گروه تجار
٦- آقاسیدمرتضی زنجانی ازتجار وبرادر سیدکاظم زنجانی
۷- آقامحمد حسین مراغه ای
چون شرح کامل ومبسوط فداکاری وجانبازی این افراد درتاریخهای دیگر۲ ضبط
گردیده است،درانیجا فقط به سه گزارش زیر اکتفا می شود:
۱- در ارتباط باچگونگی نحوه شهید کردن این هفت نفر،دالگوروکی سفیر
روسیه به سرهنگ دوم فارانت ۳،کاردار سفارت انگلستان درباره صحنه ای که در
جولای سال قبل دیده بود اظهار می دارد که برای دیدار شاه به یکی ازکاخهای خارج
شهر طهران رفته بود.ازوی خواسته بودندکه درخیمه ای درباغ منتظر بماند.در
این اثنا صدای غوغای عظیمی را می شنود.فارانت می نویسد:٤
" ضربه های سهمگین چماق ،فریادهای وحشتناک وهجوم ناگهانی مردم،نزدیک

بود خیمه ای راکه وی درآن جالس بود واژگون کند.لحظه ای بعد درمعیت یکی از ماموررین دربار و وزیر امورخارجه به حضور شاه می رود.هنوز به وسط باغ نرسیده بودکه بابرخورد به دسته جلادان ازمسیر خود بیرون رانده می شود ودرکمال وحشت وهراس مشاهده می کندکه جلادان تن نیمه جان گروهی مجرم راکه چند لحظه قبل درحضور شاه خفه کرده بودند، برروی زمین می کشند."

۲- گزارش سرهنگ دوم شیل ۵به لرد پالمرستون٦ مورخ ۲۲فوریه ۱۸۵۰ میلادی ۷.

بانهایت خوشوقتی به اطلاع حضرتعالی می رساندکه نصایح مشفقانه دولت علیاحضرت ملکه به شاه یعنی پیشنهادی که مجرمین رادرحضور وی اعدام نکنند موثر بوده است.چندروز پیش هفت نفر بابی رابه اتهام سوءقصد علیه صدراعظم ایران به قتل رساندند.این هفت نفر درمیدان اصلی شهر درملاءعام ودر حضور جمعیت کثیری ازمردم کشته شدند.چون کسی به این عمل اعتراض نکرد،ماموررین دولت معتقد شدند که مسئله اعدام افراد درملاءعام با مشکلی روبرونخواهد شد ودرنتیجه اعدام متهمین درحضور شاه موقوف خواهد گشت.بااظهار مسرت از اقدام اخیر،دربهبود اوضاع به صدراعظم تذکر دادم که بهتر است به جای اینکه شاه حکم مجرمین راشخصاُصادر کند،این وظیفه را مانند هرمملکت متمدن دیگری به عهده دادگاههای صالحه محول نمایند.درحال حاضر ،صدراعظم علاقه چندانی به این پیشنهاد نشان نمی دهد.گرچه اعدام مجرمین بااصول اسلام توافق کامل دارد ولی قتل این هفت نفر باعث برانگیخته شدن حس همدردی وشفقت عمومی شد.مردم معتقدند که این افراد بیگناه به صرف خیالات واهی جان خود را ازدست دادند نه به دلیل قصد یا ارتکاب به قتل واصولاُاتهام علیه صدراعظم را

باور ندارند.این هفت نفر درکمال ثبات وایمان راسخ به عقاید خود جان خود رافدا کردند.قبل ازاینکه گردنهایشان زده شوند به آنها گفته شد که اگر بگویند محمد رسول الله ازمرگ رهایی می یابند.آنها نه به این عمل رضایت دادند ونه ذره ای تزلزل درایمان خود احساس کردند .به صدراعظم گوشزد کردم که یان نحوه رفتار عالیترین طریقه برای اشاعه وتوسعه اصول این مذهب جدید است.به ایشان پیشنهاد کردم که بهتراست به جای توسل به حداکثر مجازات یعنی اعدام که هم ایجاد وحشت می کند وهم ترحم عمومی راجلب می نماید مجرمین رابه جزیره خارک یا محلی دیگر تبعید کنند.ازاینکه صدراعظم این پیشنهاد راقبول واجرا کند ناامید نیستم

عالی جناب
درکمال افتخار وبانهایت احترام
بنده مطیع ناچیز
(امضاء)ژوستین شیل

۳- شرح عالی جنات مونت ستورات ای .گرانت دف ۸مورخ ۵ژوئن ۱۸۷٤ میلادی ۹هنگام صرف ناهار باعالی جناب هنری راولینسون :۱۰

" درکنار آقای رونالد تامپسون۱۱ نشستم.درضمن صحبت درباره مطالب گوناگون ،راجع به داستان مربوط به بابیها که دراوایل اقامت آقای تامپسون در دربار ایران اتفاق افتاده ورنان۱۲ درکتاب "حواریون"۱۳بصورت شگفته انگیزی اوآن سخن گفته است،سئوال کردم.وی گفت :هفت نفر بابی رابرای محاکمه به حضور شاه آوردند.شاه به آنهاگفت :ازشما هیچگونه انتظاری نداریم فقط بگوئید لااله الله محمد رسول الله وآزاد شوید .دراین حال می توانیدبا آزادی کامل به هرکجا مایل باشیدبروید.آنها امتناع کردند.شاه آنها را به صدراعظم سپرد ویادآور شد که قبل ازاجرای حکم اعدام یک بار دیگر به آنها پیشنهاد کندکه درصورت اظهار لااله الا الله محمد رسول الله آزادی کامل خواهند داشت وبه هرکجا بخواهند می توانند بروند.مجدداُدرحضور آقای تامپسون به یک یک آنها پیشنهاد شدولی همگی ازقبول آن امتناع کردند."

(مفهوم این درخواست ازطرف شاه وعمال وی،انکار ایمان آنها به حضرت باب بوده است، نه انکار اقرار به وحدانیت خدا ورسالت پیغمبر اکرم که جزیی از

بنیان اعتقادی بابیان است .(نویسنده))
واقعه زنجان وشهادت حجت
دروقایعی که در زنجان پیش آمد بازهم رد پای علماءدیده می شود،زیرا

ص ٣٨٤

مسلم شد که مردم به تحریک واغوای میرزا ابوالقاسم ،امام جمعه زنجان وسید محمد مجتهد سبب ایجاد آن واقعه هولناک شدند.

درگیری و اختلاف علماءزنجان باملا محمد علی حجت سابقه ای قدیم داشت زیرا او ازیک طرف با موهومات وخرافاتی که دامنگیر ملاها بود روی خوش نشان نمی داد وازطرف دیگر بیش ازیک سوم ازمردم زنجان به او اقتدا می کردند وبه این ترتیب جمعیت زیادی درا اطرافش مجتمع بود.همین آتش کینه وعناد رقبایش را بی می افروخت وچون نمی توانستند علناًباومواجه شدند شکایتش را به حاجی میرزاآقاسی ومحمد شاه می بردند.بالاخره شاه حجت را به طهران احضار کرد.در اولین جلسه ای که حجت باشاه مواجه شد طوری به مذاکره وصحبت پرداخت که شاه برمراتب فضائل وکمالات وارشدیت واعلمیت اونسبت به سایر علماءزنجان صحه گذاشت ویک انگشتری برلیان وعصای مرصع به اوعطا نمود ومعززاً و مکرماًاو را به زنجان عودت داد.

حجت در زنجان از ظهور حضرت باب باخبر شد ومجذوب ومفتون آثار منوله ازقلم حضرتش گردید. بر بالای منبر باکمال تهور وشجاعت به اعلام و ابلاغ ظهور باب قیام واقدام کرد.مخالفین این اخبار رابه محمد شاه وحاجی میرزا آقاسی گزارش دادند واظهار نمودند که حجت ازسید باب تبعیت می کندو بابی شده وغالب مردم راهم بابی کرده‌است .

چون درهمان وقت دستور تبعید حضرت باب به ماکوصادر شده بود وقرار بود ازطریق زنجان به آن محل بروند ،حاجی میرزاآقاسی هراسناک شد وترسیدکه هنگام عبور حجت وطرفدارانش آن حضرت را ازدست مامورین در ببرند.به همین مناسبت قبل ازحرکت حضرت باب ازکلین ماموری به زنجان فرستاد وحجت را در حالی که ناخوش احوال بود به طهران آوردند ودرمنزل محمود خان کلانتر تحت نظر نگاه داشتند. همین که محمد شاه فوت شد حجت بادو نفر ازبابی ها معجلاًخود را به زنجان رسانیدو مورد استقبال جمع زیادی ازمردم قرار گرفت وبا سلام و صلوات وارد شهر شد.

محمدبیگ چپرچی به کمک ملاولی که صدای بلند ورسا داشت درکوچه و بازار روان شدند وبالحنی مرتفع ورود حجت را اعلان کردند.امیراصلان خان مجدالدوله که حاکم زنجان بود محمد بیگ چپرچی را تازیانه زد وزبان ملاولی را قطع نمود.روزهای نخستین ورود حجت واقعه ای برای آقانقد علی وملاعبدالعلی پیش آمد ،آقا نقد علی فرار کرد ولی ملا عبدالعلی به حبس افتاد.

حجت به توسط آقاسید جلیل پد رآقاسید اشرف مبلغی برای مجدالدوله فرستاد وازاوخواهش کرد که ملاعبدالعلی را مستخلص سازد ولی فراشان مانع

ص ٣٨٥

ورود وملاقات وی باحاکم شدندونسبت به او وحجت اهانت نمودند.بنابراین ، سید جلیل به زندان هجوم کرد وپس ازشکستن در،ملاعبدالعلی را نجات داد.
این عمل بهانه ای به دست علماءداد،همه به دارالحکومه رفتندومجدالدوله را برضد حجت تحریک کردند.

اودو نفر ازپهلوانان زنجان را با عده‌ای به دستگیری حجت و چند نفر از بابی هاکه شهرت بیشتری داشتند فرستاد . ازاینجا کشمکش بین بابی ها ومردم زنجان که به تحریک علماءشروع شده بود.پای دولت را به میان آورد ومنازعات ادامه یافت وبه گونه ای که درتواریخ امری وغیرامری آمده است آن مهاجمات و مدافعات چندین ماه به طول انجامید وبالاخره منجر به شهادت حجت وقلع وقمع بابی ها درزنجان وطهران گردید.

واقعه نیریز وشهادت وحید

وحید دوران نوجوانی وجوانی را دریزد گذرانده بود،زیرا مادرش ازاهالی این
شهر بود ودرآنجا خانه وخانواده داشت.وقتی ازطرف محمد شاه مامور تحقیق
درباره دعوی حضرت باب شد وقصد شیراز نمود اول به یزد رفت ودرحالی که بر
اسب هدیه ازجانب شاه سوار وشمشیری برکمر داشت به مصلای صفدرخان وارد شد
ومردم یزد را فرا خواند وازبالای منبر به مردم گفت که درشیراز سیدجوانی
ادعای بزرگی کرده وخود را نایب امام زمان خوانده است شاه مرا مامور نموده است
که به شیراز بروم ودر باره اوتحقیق کنم وبا اومواجهه نمایم اگر اورا برحق
یافتم باهمین اسب وشمشیر در رکابش جهاد می کنم واگر برناحق دیدم باهمین
شمشیری که در کمر دارم او را ازپا در می آورم.حاضرین همه گفتند شما ازطرف
ماوکالت دارید وآنچه تشخیص دادید وابلاغ نمودید مورد قبول ماخواهد بود.
وحید بعد ازآمدن به شیراز وتصدیق دیانت بابی چند سالی را در اجرای
فرامین حضرت باب در طهران وقزوین وخرااسان سکونت نمود ودر ربیع الثانی سال
١٢٦٦ هجری قمری به یزد آمد ومورد استقبال مردم قرارگرفت.سپس در بعضی
مساجدازظهور حضرت باب ودلائلی که موجب تصدیقش شده بود صحبت نمود.
وحید در روز نوروز که مصادف باپنجم جمادی الاول بود جشن بزرگ ومفصلی در
منزل خود ترتیب داد وعده کثیری ازمردم وعلماءازاودیدن کردند،ازجمله
نواب میرزا عبدالحی عالم معروف ومقتدر یزدکه پیرو مکتب شیخیه بود.مشارالیه
درآن مجلس با وحید درگیری پیدا کرد ومشاجرات لفظی بین آنها درگرفت و
نواب مورد استهزاءوتمسخر حاضرین واقع شد .اواز تحقیری که شده بود برآشفت و
باقهر ازمنزل وحید خارج شد. نواب شکایت به آقاخان ایروانی که ازطرف خان

باباخان سردار،حاکم کرمان،دریزد حکومت می کرد برد واورا برضد وحید
برانگیخت.خاکم که آدمی کم تجربه وساده لوح بود تحت تاثیر گفته های نواب میرزا
عبدالحی قرار گرفت ودرصدد توقیف وحبس وحید برآمد وخانه اش را محاصره
کرد ونواب نیز مردم را تشویق نمودکه باسربازان همکاری کنند وآنان رابه
میدان منازعه کشید وکارمجادله بالا گرفت . وحید ناگزیر ازخانه وخانواده خود
دفاع نمود.سید عبدالعظیم که ازبقیةالسیف قلعه طبرسی بود وهمراه وحید به یزد
آمده بودبه نصیحت مردم پرداخت وازآنان خواهش کرد که دست ازاعمال
ناشایسته بردارند ولی بازنواب مردم را تحریک کرد وسبب شد که مردم به حرفهای
او گوش ندهند.دراین وقت محمد عبدالله که نسبت به دولت یاغی بود ازموقعیت
استفاده کرد وبه میدان آمد وباوجود اینکه وحید به او پیغام دادکه بامردم
درگیر نشود،اوبه نارین قلعه که خانه حاکم بود هجوم برد وزخم برداشت.وحید
ناگزیر یزد را ترک کرد وبه سمت فارس عزیمت نمود وبالاخره خودش را به نیریز
که درآنجا نیزخانه وخانواده داشت رسانید ولدی الورود به مسجد جامع درآمد و
زبان به تبلیغ گشود.درآنجا بامخالفت زین العابدین خان حاکم نیریز مواجه شد و
او مردم نیریز را برضد وحید بشورانید بطوری که وحید بالاجبار نیریز راهم ترک
کرد وبا اصحابش به خارج شهر رفت ودرقلعه خواجه متحصن گردید.این قضیه را
چنان بزرگ کردندکه علمای شیراز عمومأبرعلیه وحید قیام نمودندوفیروز میرزای
نصرةالدوله که به حکومت فارس منصوب شده بود باآنکه هنوز به شیراز نرسیده بود
در تنفیذ فتوای علما اقدام نمود ودستورداد که اردوئی به نیریزبرود وبابی هارا
ازپای درآورد دراین کشمکش بودکه وحید واصحابش همه به شهادت رسیدند.در
این واقعه قساوت بسرحدکمال رسید.سرهای مقتولین راازبدن جداکرده وبر سر
نیزه نمودند وجلو زنان وکودکان آنها که درکمال ذلب اسیر شده بودند وبه شیراز
برده می شدند وبه نمایش گذاشتند.
شهادت
مقدمه
دردوران سلطنت دودمان صفوی براثر مآرب ومقاصد سیاسی شکافی عمیق
بین دوحزب شیعه وسنی درایران به وجود آمد وسبب شد که علمای فرقه شیعه
جای خودشان را در دستگاه حکومت باز کنند وسلاطین بزرگ صفوی که هدفی جز

از پا درآوردن ترکان عثمانی نداشتنداهل منابر وارباب عمائم راباتقدیم صلت و
جوائز باخود همراه کردند تابهتر بتوانند درقلوب مردم وجامعه نفوذ کنند و

ص ۳۸۷
محاربات سیاسی را به منازعات دینی تبدیل نمایندازاین رو بودکه بساط دینداری
بصورتی دیگر جلوه نمود ورنگ سیاسی به خود گرفت.می دانیم که درآن زمان
مردم ایران نه فقط ازدانستن زبان عربی که زبان دین اسلام وزبان قران است محروم
بودند بلکه اکثریت نزدیک به اتفاق آنها ازموهبت یادگیری زبان خودشان هم به دور
بودند.بنابراین هرطلبه ای که تحصیلاتی ولو مختصر در زبان عربی داشت
می توانست برجمعی ازمردم نفوذ معنوی داشته باشد وگروهی را به عنوان مرید و
پیرو گرد خود جمع کندوبه انواع حیل ازآنان استفاده نماید.
درمذهب شیعه امامیه افراد جامعه به دودسته اند یامجتهد که بتوانند بر
طبق احکام اسلامی دارای رای وعقیده وبالاخره فتوی باشند یامقلد یعنی پیرو و
فرمانبردار بی چون وچرای آراءونظرات مجتهد.
روشن است که تحت شرایط موجود آن زمان باب تحصیل برهرکس مفتوح
نبود وجزعده ای معدود به مقام اجتهادنمی رسیدند.ازاین روآنان که صاحب این
مقام می شدند،بااقتدار ونفوذ کلی برهمه جوانب زندگی افراد جامعه ،حکم
می راندند وحتی سلاطین وفرمانروایان را به زیر سلطه وقدرت خود درمی آوردند.
بعد ازشکست صفویه وروی کارآمدن افاغنه که سنی مذهب بودند ودر
دوران سلطنت نادرشاه افشار وکریم خان زند وحتی درزمان سلطنت آقامحمد خان
قاجار مذهبیون وطبقه علماءنتوانستند ازنفوذ وقدرتی که درزمان صفویه ازآن
برخوردار بودند استفاده کنند زیرا اوضاع سیاسی واداره امور کشور شکلی تازه به
خود گرفته بود.
ولی ازدوران حکومت وسلطنت فتحعلیشاه مجدداًبازار زهد فروشی و
عوامفریبی رواج کامل گرفت وبار دیگر پای علماء ومجتهدین به دربار سلاطین
حکام بازشد ومداخلات آنان باقدرت تمام،هم درمیان مردم وهم در دستگاه
دولت وامور سیاسی ازسرگرفته شد.درچنین شرائطی،درزمان حکومت محمد شاه
قاجار ،ظهور حضرت بای به عنوان موعود وقائم آل محمد ومهدی منتظر چنان
لطمه ای به سیادت وقیادت آنان واردآورد که تحمل آن را بسیار صعب ومشکل
کرد وعلناًمتوجه شدند که با ظهور آین شرع بدیع وپیدایش افکاری تازه وجدید
بساط قدرت ونفوذ آنان منطوی وپیچیده خواهد شد.
بنابراین ،همگی به خصومت ودشمنی برخاستندوحربه تکفیر برکف گرفتند
واز رووس منابر مردم نادان وعوام را برعلیه بابیت اغوا وتحریک نمودند واز
گروش به آن آئی منع کردند وسفک دماءوقتل وغارت پیروان باب را مجاز
دانستند وبالاتراز همه به قتل حضرت باب بصورت جدی کمر بستند.
امابطوریکه درفصول گذشته این کتاب خواندیم فتاوی مکرر قتل حضرت باب

ص ۳۸۸
در شیراز واصفهان به مناسبتهای گوناگون به مرحله اجرا درنیامد ومحمد شاه که
بعد ازقتل قائم مقام حالت تذکر وانتباهی درخود احساس می کردمایل نبود که
بار دیگر باصحه گذاردن بر فتوای علماءدرمورد قتل حضر باب دست خود را به
خون سید بیگناه دیگری آلوده کند.اماحاجی میرزا آقاسی دست بردارنبود وبالاخره
بعدازاینکه به تحریک وی محل حبس وزندان حضرت باب ازماکوبه چهریق
تغییر داده شد حیلتی دیگر بکار برد وسبب گردیدکه مجلس تبریز باحضور
ولیعهد منعقد گردد تاعلمای تبریز باحضرت بات مواجه شدند وبه قتل ایشان
فتوی دهند وآن فتوای شرعی به موقع اجرا گذاشته شود ومحمد شاه دربرابر
عملی انجام شده قرار گیرد امابابرگزاری آن مجلس نیز منظور ومقصودش صورت
وقوع نیافت.
درگذشت محمد شاه وآغازسلطنت ناصرالدین شاه
محمد شاه در روز سه شنبه ماه شوال سال ١٢٦٤ هجری قمری درقصر

محمدیه چشم ازجهان فروبست ومرشد ومراد اوحاجی میرزا آقاسی به دیار عراق متواری شد وباخفت وخواری تمام درکمال مذلت بمرد ودر نتیجه مسئله قتل حضرت باب در زمان اوبه دست وی منتفی گردید
دراین حال نوبت سلطنت به ناصرالدین میرزا ولیعهد که جوانی شانزده ساله و حاکم وقت آذربایجان بود رسید.اوبه همت وتدابیر میرزا تقی خان امیرنظام و استقراض مبالغی ازسفیر دولت روس تاج شاهی برسرگذاشت وعاجلاًروانه طهران شد ودرراه تبریز به طهران امیرنظام را امیرکبیر واتابک اعظم خواند و وی را بیش ازپیش برخود مسلط گردانید.
ناصرالدین شاه جوانی کم تجربه وبی خبر ازامور مملکت داری ومنهمک در شهوات نفسانی بود وچون آلتی دردست میرزا تقی خان امیرکبیر قرار داشت.اما امیر کبیر که مردی کاردیده وباکفایت بود ودر امورمملکت داری نیز دیده ای بینا وفهمی توانا داشت ،در ظرف مدت قلیلی ازآغاز صدارتش تمام امور کشور را قبضه کرد وهرکس رادر شرائطی که بود بجای خود نشاند ودر ظل انقیاد و اطاع درآورد.
امیر کبیر وفک راضمحلال دیانت بابی
خواندیم که قبل ازشهادت حضرت باب ،بابیها دروقایع مازندران،طهران، نیریز،زنجان وسایر نقاط ایران درمیدان جانبازی وفداکاری در سبیل امرالهی از

ص ۳۸۹

جان ومال وعرض وناموس خود گذشتند وهرمصیبت وبلائی را باخون خود به جان ودل خریدند.
امیرکبیر که ازاین دلاوریهاازیک طرف وازپیشرفت دیانت بابی ازطرف دیگر بیمناک شده و انقلابات کشور را معلول وجود بابی هامی دانست شدیداًدرپی اضمحلال وبرانداختن آن دیانت برآمد وکمر به قتل حضرت باب بست وسرانجام با کسب اطلاع ازآمد وشد بابی ها درچهریق دستور قطعی قتل حضرت باب را صادر کرد.
درباره کسب اطلاع ازچگونگی احوال حضرت باب وپیروان در قلعه چهریق نامه ای۱٤در دست است که ملک قاسم میرزا درجواب نامه امیرکبیرنوشته و قسمتی ازآن مربوط به همین موضوع است .وی مینویسد :
"... در باب محافظت باب اشعار رفته بود کمال دقت درنگاهداری او دارم چندی قبل مسموع شد که جمعیتی بزیارت او ازاطراف رفته اند یک نفر نائب و چند نفر فراش مامور کرد آنجا رفتند پنج وشش بی سر وپای غیر معروفی یافتند که از دور زیارت سلام می خواندند همه آنها را گرفته کوتک (کتک)مضبوطی زده چهل پنجاه تومان هم ترجمان گرفته بودند حالا در دور اوهیچ کس نیست وچندان شهرتی دراین جاها ندارد. درین نزدیکی دفع شر اوبه تدبیری رکه کرده ام به سمع شریف خواهد رسید..."
بتاریخ هفتم شهر ربیع الاول ۱۲٦۵ قلمی شد .
ملک قاسم میرزا در دنباله این مطلب ادامه داده می نویسد:
" همین ساعت که چارپار روانه بود جناب امام جمعه حضور داشت نقل نتبیه و تادیب بابی ها ومتفرق ساختن جمعیت آنهابودکه بالمره بابی درآذربایجان نمانده، جناب معزی الیه کاغذی نشان داد که از زنجان به اونوشته اندکه این اوقات قریب سیصد چهار صد نفر بابی درآنجا عمل آمده تقیه را بالمره ازمیان برداشته اند تعجب دارم چرا تاحال باهمه قرب مسافت مراتب راحالی ننموده اند."
(سجع مهر در پشت کاغذ:)دوست دار علی ملک قاسم
در ارتباط با تعداد جمعیت پیروان حضرت باب موشنین ۱۵ ازتلامیذ دانشگاه سن پترزبورگ روسیه که در طی حوادث دوره بابیه کمی قبل ازشهادت حضرت باب ازچهریق می گذشته است مینویسد :۱٦
" درماه جون ۱۸۵۰ که در دنبال انجام کارهایم گذارم به چهریق افتاد دیدم که باب ازبالای خانه مشغول ابلاغ تعالیم خودش بود. انبوه جمعیت بقدری زیاد بودکه آنب محوطه گنجایش حاضرین رانداشت واکثر مردم که واله ومجذوب گفتار او

بودند در طول جاده ایستاده وبه قرآن جدیدی که اوآورده است گوش می دادند چندی

بعد باب محکوم به اعدام وبه تبریزمنتقل شد."

بادرنظرگرفتن قسمت آخرنامه ملک قاسم میرزا در مورد تعداد بابیان در زنجان ونیز نوشته موشنین درباره مشاهداتش در چهریق ،این تصور پیش می آید که ملک قاسم میرزا بمنظور پشتیبانی ازحضرت باب ومنصرف نمودن امیرکبیر از توجه به این موضوع تعداد بابیان حاضر درقلعه را پنج شش نفر قلمداد نموده تا ضمن کاستن اهمیت قضیه بتواند موجبات اطمینان خاطر وی ومحافظت حضرت باب رافراهم سازد.

تدابیر امیر کبیر در اجرای قتل حضرت باب

امیر کبیر که مردی مقتدر ودرعین حال سفاک وقاطع بود.بمنظور برقراری آرامش وسکون در سطح کشور به این فکرافتادکه بدون سروصدا حضرت باب را به قتل برساند.لذا فرمانی محرمانه۱۷ به عهده ملک قاسم میرزا حاکم وقت ارومیه یصادر کرد واز او خواست تاحضرت باب را که در منفا ومحبس چهریق بسر می بردند بی سروصدا وبطوری که گفتگو وبحثی ایجاد نشودبه قتل برساند .چون ملک قاسم میرزا ازاجرای این دستور طفره رفت امیرکبیر چاره ای دیگر اندیشید و فرمان داد تاجلسه ای باحضورچند نقر ازمشاورین دولتی تشکیل وبه قضیه رسیدگی شود. دراین جلسه ،میرزآقاجان ملقب به اعتمادالدوله بانظرات امیرکبیر مخالفت ورزید وگفت وجود سیدی مهجورکه در ابعد نقاط کشور به دست دولت و ملت اسیر است چه ربطی بامحاربه بابی ها دارد وامیرکبیر را ازاین اقدام نهی نمود ولی امیرکبیر بدون توجه به دلائل اعتمادالدوله گفت " وقتی پای سیاست کشور درمیان می آید یزید ابن معاویه امام حسین وهفتاد نفر تابعینش رادر یک روز سرمی برد."

پس به حمزه میرزا ۱۸ ملقب به حشمت الدوله که درآن وقت فرمانفرمای خطه آذربایجان بود دستور داد تاحضرت باب را در تبریز به قتل برساند.حشمت الدوله از اجرای این فرمان امتناع ورزید وبه توسط میرزا حسن خان وزیر نظام به امیرکبیر پیغام فرستاد که توقع من ازامیر آن است که مرابه کارهای مهم انتخاب کند وبه میادین جنگ ومحاربه بادشمنان ایران به ماموریت بفرستدنه اینکه برقتل سید اسیری که دستش ازهمه جا کوتاه است فرمان دهد.

میرزاحسن خان این پیام وامتناع حشمت الدوله را ازآن اقدام به اطلاع برادر خود،امیرکبیر بناچار برادرش وزیرنظام را به آن ماموریت برگزید.

انتقال ازچهریق به تبریز

وزیرنظام در اجرای دستور امیرکبیر به سلیمان خان افشار شاهسون که در محاربات قلعه طبرسی هم شرکت کرده بود فرمان داد تابه اتفاق سی نفر سوار به چهریق رهسپار شودوحضرت باب را ازیحیی خان تحویل گرفته به تبریز بیاورند. جضرت باب در سرراه به تبریز درکهنه شهر به منزل میرزا لطفعلی ۱۹ پیشخدمت وارد شده ومدت دوازده روز درآنجا اقامت فرمود.

در طول مدت مسجونیت حضرت باب درچهریق،مردم کهنه شهر وحوالی آن ی نسب به آن حضرت ارادت مخصوص پیدانموده واغلب ایمان آورده بودند.بنابراین وقتی ازگوشه وکنار واز فحوای گفتار سربازان متوجه شدند که حضرت باب رابه این منظور به تبریز می فرستند که یاایشان رابه توبه وادار نمایندیا بالاخره حکم شهادت رابه مرحله اجرا بگذراند،به قصد دفاع ازایشان اسلحه های خودرا به مسجد حاج ملامحمد ،پیشوا ومجتهد کهنه شهر بردند که در روزحرکت حضرت باب به تبریز باهجوم خود حضرت باب را ازچنگال عوانان مستخلص سازند.چون این اخبار به سمع حضرت باب رسید به ملامحمددستوردادند که علی الفور به مسجد رفته بالای منبر بگوید:که من امورخودم را به دست خالق یکتا سپرده ام و

جز مظلومین دربرابر هجوم وحمله وآزار یار واغیار چیزی برای خودم نپسندیده ام وخواهش دارم همه متفرق شوندوبه هیچ امری مبادرت نورزند.ملامحمد بعداز ظهرهمان روز به مسجد رفت وپیام حضرت باب را ابلاغ نمود ومردم را متفرق ساخت.

دراین سفر آقاسیدحسین کاتب ،سیدخلیل مدائنی ،ملاعلی کهنه شهری و ملاحسین دخیل مراغه ای بدون اینکه ازایمان خودنسبت به حضرت باب خرفی بزنند ایشان را ازدور ونزدیک همراهی می کردند.

حضرت باب درمحلی به نام قزل برج که چهار فرسنگی تبریزاست سید خلیل مداینی را به نزد عبدالعلی خان مراغه ای اعزام فرمودندکه اورا به عتبات عالیات بفرستد.

حضرت باب در روزپنجم شعبان سال ۱۲۶۶هجری قمری به تبریز رسیدند و بلافاصله درارگ علیشاه محبوس شدند .دراین حال آقامیرزامحمدعلی زنوزی نیز به ایشان پیوست وآنی انفکاک نجست تابه شهادت رسید.

اقامت در ارگ علیشاه

دردوران اقامت بیست روزه حضرت باب درارگ علیشاه بعضی ازعلاقه مندان به منظور کشب اطلاع ازچگونگی ادعای حضرت باب به ملاقات ایشان رفته به

اظهار نظرهای متفاوت پرداخته اند.معین السلطنه درباره این اشخاص می نویسد:۲۰

" حاج آقای کشی که ازمردم اهر وازسلاله شیخ شهاب الدین سهروردی واز عرفای نامدار آن عصر بود وبسیاری ازرجال وبزرگان تبریز به اوسر ارادت داشتند ،ازروز ورود حضرت باب به تبریز واستقرارشان در ارگ علیشاه همه روزه به دیدار وملاقات حضرت باب می رفت ومسائل عرفانی را بحث می کرد وحضرت باب یکی ازانگشترهای دست خودشان را به اواعطا کرده بودند.

ودیگر ازعلمای تبریز که ازحضرت باب دیدن نمودملافرج الله اعمی مشهور به جناب بود.کربلایی حسین،نوکرملا فرج الله می گوید:

ملافرج در نزد عامه دارای احترام بود زیرا در ردیف ملایان وعلمای نامی تبریز قرارداشت درخدمت اوبه ملاقات حمزه میرزای حشمت الدوله رفتم اودر مجالس بزرگان می نشست ومن می ایستادم.حشمت الدوله در ضمن صحبت از ملافرج پرسید" آیای به دیدن سیدباب رفته ای؟"گفت ندیده ام .به اوگفت "برو در ارگ واو را ملاقات کن ضرر ندارد."بالاتفاق به ارگ رفتیم .من سیدباب را از پائین درتالار دیدم که راه می رفت قبا وعبا دربرنداشت فقط کلیچه وعمامه پوشیده بود.به باب پیام فرستاد که ملافرج ال ل ه به دیدن شما آمده است اورا خواست زیر بغلش را گرفتم وازپلپه ها بالا رفتیم .باب یک دستمال سفید ابریشمی به روی تکیه گاه درکه ارسی ۲۱انداخت وجالس شد.دونفر که یکی ازآنها سیدبود وعمامه سیاه درسر داشت بایک نفر عام۲۲که عمامه سفید پوشیده بودباکمال ادب ایستاده بودند.به محض ورود به آن تالار جناب سلام کرد وخودش را معرفی ی نمود اجازه داد نشست ومن پهلوی آن دونفر ایستادم .آنگاه ملافرج لب به سخن گشود وگفت " کی هست که مدعی بعضی مراتب است ودعوی قائمیت می نماید" سیدباب جواب داد"آن که می گوئی منم "ملافرج پرسید بچه دلیل وچه برهان؟" سید گفت "به همان دلیل که رسالت خاتم انبیا ثابت ومبرهن است"ملافرج گفت یعنی چه ؟سید گفت "آیات الهی وتنزیل فطری "ملافرج گفت بسیار خوب بگو ببینم ضرب چه صیغه ای است؟ باب دیگر جواب نداد نگاهی به ملافرج کرد وسر بزیر انداخت ومجلس به سکوت گذشت .آنگاه آن که عمامه سفید درسرداشت (آقا میرزا محمدعلی زنوزی)به سخن درآمد وگفت "سبحان الله دراین شهر بزرگ که سواد اعظم است یک نفر بصیر وبینیا یافت نشده است که بفرستند میان حق وباطل راتمیز دهد وازمدعی مقامی به این عظمت سئوالی می کنند که انسان خجالت می کشد ازطفل هفت ساله سئوال کند وگفت ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی ۲۳ وچیزی دیگر بحث نشد .بعد ازدقائقی که به سکوت گذشت ملافرج من را صدا کرد زیربغلش را گرفتم وازاطاق خارج شدیکسر نزد حشمت الدوله

ص ۳۹۳
سام خان ارمنی
سلیمان خان افشار شاهسون

ص ٣٩٤
رفت وگفت "من ازاوچیزی نفهمیدم ."
ملا مصطفی باغمیشه ای تبریزی ومیرزا محمدتقی خوش نویس معرف به بدایع نگار نیز حضرت باب را درارگ علیشاه ملاقات کرده اند.میرزا محمد تقی خوش نویس می گوید: بااین سرعت قلم وتحریری چنان خوش خط وزیبا درعهده هیچ خطاطی نیست واین سید صاحب قوه ای خارق العاده است."
واقعه شهادت
دوسه روز قبل از واقعه شهادت،به دستور وزیرنظام حضرت باب وآقا میرزا محمدعلی زنوزی را ازارگ علیشاه به سربازخانه که داخل شهر تبریز قرار داشت منتقل وممنوع الملاقات نمودندتا وسایل اجرای قطعی حکم را فراهم سازند.
بهتراست شرح مبسوط این واقعه را ازقلم حضرت عبدالبهاءوحضرت ولی امرالله که به تفصیل نگارش یافته است بخوانیم. حضرت عبدالبهاءمی فرمایند:٢٤ ...امیرکبیر٢٥...بدون فرمان پادشاهی ومشورت وزرای دربار رعیت پناهی بصرافت صبع وصرامت رای واستقلال تام فرمان به قتل باب داد.مختصر این است که حاکم آذربایجان شاهزاده حمزه میرزا اجراءاین حکم را ازدست خویش نپسندید و به برادر ایمر میرزاحسن خان گفت که این کار خسیسی است وآسان وهرکس مقتدر وتوانا.مرا چنان گمان بودکه حضرت اتابک مرا مامور به حرب افغان و اوزبک خواهد نمود ویا به رزم وهجوم مرز وبوم روس وروم دلالت خواهد کرد .
اعتذار او را میرزا حسن خان به تفصیل به امیرنوشت وسید باب قبل از خروج ازچهریق بسمت تبریز جمیع کارهای خود راتمام نمود ونوشتجات خویش را حتی خاتم وقلمدان درجعبه مخصوص نهاده وکلید جعبه رادر ضمن پاکتی گذاشته وبه وساطت ملاباقر که ازسابقین اصحاب خویش بود نزد ملاعبدالکریم قزوینی فرستاد .ملاباقر آن امانت رادرقم درمحضر جمعی تسلیم ملاعبدالکریم نمود.به اصرار حاضرین درجعبه را بازنمود وگفت ماموربه این هستم که این امانت رابه بهاءالله برسانم وبیش ازاین ازمن سئوال منمائیدکه نتوانم گفت .ازکثرت الحاح حاضرین لوح آبی بزرگی بیرون آورد که درنهایت لطافت وبه خط خفی خوش شکسته بغایت ظرافت واتقان نوشته وبه قسمی درهم به هیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بودکه گمان می شدیک قطعه مرکب برکاغذ است .چون آن لوح را خواندندسیصدو شصت اشتقاق ازکلمه بها نموده بود وملاعبدالکریم آن امانت را به محلش رساند.
باری برسراصل حکایت رویم .امیرکبیر فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا حسن خان صادر فرمود ومضمون فرمان ازعلمای اعلام تبریز که رکن رکین مذهب

ص ۳۹٥
جعفر علیه السلام وحصن حصین طریقه اثنا عشریه اند فتوای صحیح صریح گرفته فوج ارامنه ارومیه راحاضر ساخته درملاءناس باب را آویخته امر به شلیک فوج نما.میرزا حسن خان فراش باشی خویش رااحضار نمودر ودستورالعمل داد باب را عمامه وشال که علامت سیادتبود برداشته وباچهار تن از تابعان به میدان سربازخانه تبریز آورده ودر حجره محبوس نمودند وچهل سرباز ازارامنه تبریز میستحفظ قرار دادند .روزثانی فراش باشی باب را بایک جوانی که مسمی به آقا محمدعلی وازنجبای تبریز بود به فتوای عالم مجتهد ملامحمد ماماقانی و مجتهد ثانی میرزا باقر ومجتهد ثالث ملامرتضی قلی وغیره تسلیم سام خان سرتیپ فوج ارامنه ارومیه نمود.
در وسط پایه همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفتند ودو ریسمان آویختند به یک ریسمان باب را وبه ریسمان دیگر آقامحمدعلی رامعلق نموده

محکم ساختند به قسمی که سرآن جوان برسینه باب بودواطراف بام ها ازکثرت
جمعیت موج می زد.یک فوج سرباز سه صف بستند صف اول شلیک نمود وازپی
صف ثانی آتش داد وازپس صف ثالث تیرباران نمود.دخان عظیمی ازآتش شلیک
حاصل شد.چون دود متلاشی گشت آن جوان را ایستاده وباب رادرهمان حجره که
در پایه ا ش آویخته بودند درنزد کاتبش آقاسیدحسین نشسته دیدند.به هیچ یک
ادنی آسیبی نرسیدهبود.سام خان مسیحی گفت مارا معاف بدارید.نوبت خدمت به
فوج دیگر رسیدوفراش باشی دست کشید .آقاجان بیگ خمسه ای سرتیپ فوج
خاصه پیش آمد وباب را باآن جوان دوباره به همان میخ بستندوباب بعضی
صحبت ها می داشت معدودی فارسی دان فهمیدند وسایرین صدائی می شنیدند .باری
سرتیپ فوج خویش راحاضر ساخت پیش ازظهر بیست وهشتم شعبان سنه هزارو
دویست وشصت وشش یک مرتبه امر به شلیک نمود.دراین شلیک گلوله ها چنان
تاثیرنموده بودکه سینه مشبک گشته واعضاءکل تشریح شدهمگر صورت که
اندکی آزرده شده بود.بعد آن دوجسم را ازمیدان به خارج شهر به کنارخندق نقل
نمودند وآن شب در کنا رخندق ماند روز ثانی قونسل روس بانقاش ۲۶حاضر شد و
نقش آن دوجسد را به وضعی که درکنار خندق افتاده بود برداشت.شب ثانی نیمه
شب بابیان آن دوجسد را در بردند وروزثالث مردم چون جسد رانیافتند بعضی
گمان نمودندکه جانوران خوردند حتی بر رووس منابر علماءاعلان کردندکه جسم
طاهر امام معصوم وشیعه خالص ازتعرض سباع وحشرات وجوارح محفوظ است و
جسداین شخص را درندگان دریدند لکن بعد ازتحقیق وتدقیق تام تحقق یافت که
چون باب جمیع نوشتجات و مایحتاج خویش را متفرق ساخت وازقرائن واضح و
مشهودبودکه عنقریب این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روز ثانی این وقوعات

سلیمان خان پسریحیی خان که ازفدائیان باب وخوانین آذربایجان بود حاضر و
یکسر درخانه کلانتر تبریزوارد .وچون کلانتر دوست قدیم ویاروندیم اوبود و
گذشته ازاین شخصی عارف مشرب وباهیچ طائفه ای کره وملالی نداشت سلیمان
خان این سر را پیش اوفاش نمود که امشب باچند نفر به انواع وسائل وتدبیر در
استخلاص جسد می کوشیم واگر چنانچه ممکن نشد هرچه بادا باد هجوم می نمائیم
یابه مقصود می رسیم ویا جان رایگان دراین راه می افشانیم .کلانترگفت هیچ این
گونه مشقات لازم نیست حاجی الله یار نامی را ازخواص خویش فرستاد بدون تعب و
مشقت بهروسیله واسبابی بود جسد راآورده به حاجی سلیمان خان تسلیم کرد و
چون صبح شد قراولها به جهت عذرخویش گفتند که درندگان خوردند.
آن شب آن جسد رادرکارخانه شخصی میلانی ۲۷ بابی محفوظ نموده روز
دیگر صندوق ساخته درصندوق نهاده امانت گذاشتند.بعد به موجب تعلیماتی که از
طهران رسید ازآذربایجان حرکت داده بکلی این قضیه مستور ماند.""
حضرت شوقی ربانی ولی امردیانت بهائی می فرمایند:۲۸
"هنوز حوادث زنجان پایان نیافته بودکه وزیر بی تدبیر بدون استیذان ازمقام
سلطنت واستشاره بااعضاءوارکان حکومت بصرامت رای دستوری برای حمزه میرزا
حشمت الدوله حاکم آذربایجان ارسال دساشت واورا به قتل حضرت باب بگماشت و
چون بیم داشت که اجرای چنین حکمی در دارالخلافه موجب ضوضاء وانقلاب گردد و
جلوگیری ازآن صعب الحصول شود مقرر نمود حضرت را به تبریز حرکت داده ودر
آن مدینه به این امر خطیراقدام نمایند. ولی حمزه میرزا ازتنفیذ این حکم امتناع
ورزید وارتکاب آن را خیانتی عظیم وجنایتی شرم انگیز تلقی نمود لذا امیرکبیر
برادر خود میرزاحسن خان را مامور اجرای این فرمان ساخت .مشارالیه پس ازوصول
دلستور امر داد برای تحصیل اجازه واخذ فتوی ازعلماءاعلام بدوأحضرت را به
خاه مجتهدین تبریز رهنمائی نمایند.ملامحمد ممقانی مکالمیه ومفاوضه را جائز
ندانست واظهار داشت همان روز که حضرت رادر محضر ولیعهد ملاقات نموده حکم
قتل اورا صادرکرده است حاجی میرزا باقروملامرتضی قلی نیزهیچ یک راضی
به مواجهه باحضرت نشدندوبدون ملاقات ومذاکره حکم قتل آن سیدامم را
صادر نمودند وبدین ترتیب امر فتوی به کمال سهولت و سرعت توسط فراش باشی

انجام پذیرفت.
مقارن باوقوع رزیه کبری شهادت طلعت اعلی دوامر عظیم واعجاب آمیز رخ گشودکه حائز نهایت اهمیت است واین دو واقع خطیره که یکی قبل ازصدور حکم علماءتبریزودیگری بلافاصله بعدازآن بوقوع پیوست مراتب عظمت وقدرت ونورانیت آن مظهر احدیت را اثبات وکیفیت معجزه آسای شهادت حضرتش را مدلل

ص ۳۹۷
وروشن می نماید امر اول ورود فراش باشی به جایگاه مبارک است هنگامی که هیکل انور دریکی ازحجرات سربازخانه که محل توقیف ایشان بود باآقاسید حسین راقم آیات آهسته ومحرمانه به بیان آخرین وصایا وتعالیم خویش مشغول بودند فراش باشی به مجرد ورود آقاسیدحسین رابه کنار کشیده وی را شدیداًملامت و سرزنش می نمایدکه حال موقع مذاکره ونجوی نیست درآن وقت حضرت اعلی خطاب به فراش باشی می فرمایند: " تاصحبتی راکه باوی میداشتم به اتمام نرسانم وتاآخرین کلمه بیان نکنم هیچ قدرت وسطوتی مرا ازاین منظور باز نخواهدداشت ولواهل ارض بتمامه باسیف وسنان برمنع من قیام نمایند." مسئله ثانی استدعای سام خان مسیحی سرتیپ فوج ارامنه است که اجرای حکم شهادت به وی محول گردیده بود.مشارالیه چون بیم داشت که عمل اومغایر رضای الهی وجالب قهر وغضب منتقم حقیقی باشد ازحضور مبارک درخواست نمود ترتیبی فراهم شود که به اراده سبحانی ازمبادرت به این امرکه خلاف رای ومنافی فکر ووجدان او است معاف گردد.حضرت درجواب فرمودند" توبه آنچه ماموری قیام نما اگردر نیت خویش صادق باشی خداوند تعالی تورا مطمئناًازورطه تحیر واضطراب نجات خواهد داد."
بدین ترتیب سام خان به انجام ماموریت خویش اقدام نمود وامر داد در پایه ای که بین دوحجره سربازخانه مشرف برمیدان قرار داشت میخ آهنی کوبیدند و دوریسمان بدان آویختند به یک ریسمان حضرت باب وبه ریسمان دیگر عاشق دلداده میرزا محمدعلی زنوزی ملقب به انیس را معلق ساختند جوانی که خود را ازقبل بر اقدام مبارک افکنده واستدعا نموده بود تاآخرین لحظه حیات درملازمت مولای خویش باقی ماند.
فوج مامور شلیک درسه صف هرصف مرکب ازدویست وپنجاه سرباز قرار گرفتند صف اول شلیک نمود سپس صف ثانی آتش داد وبلافاصله صف ثالث مبادرت کرد وازشلیک هفتصد و پنجاه تیردخان عظیمی برخاست که فضا را بکلی تیره وتار نمود وچون دود متلاشی گشت تماشاچیان که عددشاه به ده هزار نفس بالغ می گردید ودربام سربازخانه ومنازل مجاور مجتمع شده بودند بانهایت حیرت ملاحظه نمودندکه حضرت باب ازانظار پنهان وآن جوان بدون ادنی آسیب در پای همان ستون که بدان آویخته شده بود ایستاده وریسمان ها ازاصابت گلوله قطع شده است .مردم ازمشاهده این منظره سخت به وحشت افتادند وفریادبرآوردند که سید باب غائئب شد وچون تفحص نمودند حضرت را که به اراده قاطعه الهیه مصون ومحفوظ باقی مانده درهمان حجره که شب قبل توقف فرموده بودندیافتند که به کمال سکون وآرامش به تکمیل بیانات ادامه مکالمات قبلی خویش با کاتب وحی

ص ۳۹۸
مالوفند.دراین حین فراش باشی واردشد وطلعت اعلی روبه وی کرده فرمودند "حال گفتگوی من باآقاسید حسین تمام شد ومی توانید اکنون دراجراءمنظور خود اقدام نمائید."
دراین هنگام فراش باشی بیان مبارک راکه ازقبل به کمال صراحت و صرامت راجع به عدم قطع کلامشان ادا فرموده بودندبخاطر کورد وچون مصداق آن را به چنین وضع تحیرآمیزی مشاهده نمود برخود بلرزید وبی درنگ محل را ترک کرد وازشغل خویش کناره جوئی نمود.
سام خان نیزازوقوع این حادثه متذکر گردید وبیانات اطمینان بخش حضرت راکه به اوالقا فرموده بودندبه خاطر آورد وبا نهایت اعجاب ودهشت به

سپاهان خود دستور داد بلاتامل ازسربازخانه خارج شوند ودر حین خروج ازمیدان
قسم یاد نمودکه دیگر بهیچ وجه دست به این عمل شوم نیالاید ودراین جنایت
عظیم ولو به قیمت جان وی تمام شود شرکت ننماید.آنگاه آقاجان خمسه ای سرتیپ
فوج خاصه قدم پیش نهاد وداوطلب انجام این ماموریت گردید ودستور داد حضرت
باب وجناب انیس را دوباره به ترتیب سابق به همان پایه معلق نمایند وبه سربازان
خود امرشلیک داد.دراین وهله سینه مبارک وسینه میرزامحمد علی هردوبه
ضرب رصاص مشبک واعضاءکل تشریح گردیده مگر صورت که اندکی آزرده شده
بود.درحینی که فوج اخیر مشغول تهیه مقدمات امر بودند حضرت اعلی روبه
جمعیت نموده آخرین بیانات خود رابدین مضمون ادا فرمودند: "ای مردم گمراه اگر
به عرفان من نائل می شدیدهرآینه به این جوان که مقامش اجل واعظم ازاکثر
شمااست تاسی می جستید وبه نهایت اشتیاق خود رادرسبیل الهی فدا می کردید
بلی روزی خواهد رسید که به حقیقت ظهورمن پی خواهید برد لیکن درآن هنگام
دیگر من دربین شما نخواهم بود."
باری به مجرد اختتام شلیک طوفانی عظیم برخاست وتمام شهر را احاطه نمود
وازظهرتاشب ادامه داشت بطوری که ازشدت گرد وغبار قرص آفتاب مخفی
شدوظلمت ارض وسماء رافرا گرفت واحدی قادر بر رؤیت نبود.درشیراز نیزبه
فاصله دوسال زلزله ۲۹مهیبی رخ گشود وبطوری که درمکاشفات یوحنا اخبار شده
انقلاب واضطراب شدید دربین ناس حکم فرماگردید.شیوع وبا وظهورقحط و
غلا ومصائب وبلایای اخری برشدت وهیبت آن بیفزود ودرهمان سنه دویست و
پنجاه نفرازسربازان فوج خاصه که به جای فوج سامخان هیکل اعز اعلی راتیرباران
نموده بودند مع رؤسایشان کلاًدراثر زلزله مخوفی هلاک گشتند وپانصد نفر بقیه
نیز سه سنه بعد در اثر سرکشی وعصیان در تبریز تیرباران شدند وآنچه راکه
نسبت به وجود مبارک حضرت اعلی مرتکب گشته بودند بعینه درحق خودشان

ص ۳۹۹
مجری گردید حتی برای اینکه احدی ازمضروبین جان بسلامت در نبرد اجساد را
برای نوبت ثاین هدف رصاص ساختند سپس بانیزه وسنان پاره پاره کرده درمعرض
انظار مردم شهرقرار دادند.
امیرنظام سفاک وبی باک محرک اصلی شهادت حضرت اعلی نیز دوسال پس
ازاین واقعه هائله بابرادرش که همدست ومعاضد اوبود به هلاکت رسید وجزای
اعمال سیئه خویش را ره رای العین مشاهده نمود.
شهادت حضرت باب دریوم بیست وهشتم شعبان سنه ۱۲٦٦ هجری قمری
مطابق بانهم جولای ۱۸۵۰ میلادی درسن سی ویکمین سال حیات مبارک وهفتمین
سال ازاظهار امر آن وجود اقدس اتفاق افتاد.درهمان روز هنگام غروب آفتاب
جسد مطهر حضرت اعلی وجناب انیس راکه اجزاءآن بیکدیگر ممزوج وآمیخته
شده بودند ازمیدان سربازخانه به خارج شهر کنار خندق منتقل نمودند وچهاردسته
محافظه هریک مرکب ازده سرباز به مراقبت گماشتند صبح روز بعد قنسول روس در
تبریز بایک نفر نقاش درمحل حاضر شده ونقش اجساد رابه همان وضع که در
کنار خندق افکند شده بودند برداشت.
نیمه شب ثانی حاجی سلیمان خان یکی ازاتباع باب بوسیله حاجی الله یار
نامی موفق گردید آن دوجسد مطهر را به کارخانه حریربافی متعلق به یکی ازبابیان
میلان حرکت دهد.روزبعد آنها رادر صندوق چوبی که برای این منظور تهیه شده
بود نهادند وبه مقر امنی منتقل ساختند.درحلال احوال علماءبر فراز منابر فریاد
برآوردند که ایهاالناس جسد باب رادرندگان دریدند وحال آنکه جسم طاهرامام
معصوم ازتعرض سباع وحشرا محفوظ است.به مجرداینکه خبرانتقال هیاکل
مقدسه حضرت باب ومیرزامحمد علی به ساحت حضرت بهاءالله معروض گردید مقرر
فرمودند سلیمان خان آنهارابه طهران حمل نماید.پس ازورود به طهران آن دو
رمس منور را بدوأبه امام زاده حسن منتقل نمودندوازآنجابه امکنه مختلفه
تغییر مکان دادند."
گزارشهای مقامات غیرایرانی درباره واقعه شهادت

می دانیم که حضرت باب را به منظور شرکت درجلسه بحث علماءونوعی محاکمه درحضور ناصرالدین میرزا ولیعهد به تبریز احضار نمودند.درخاتمه جلسه علماءبرای صدور فتوی جمع شدند وایشان را به خبط دماغ متهم کردند وبرای تایید این نظریه بهتر دیدند که تحت معاینه پزشکی قرار بگیرند.لذا ازدکتر کورمیک ۳۰که فردی غیرایرانی بود تقاضا کردندکه پس ازانجام این کار،صحت یا عدم صحت شرایط روحی وروان ایشان را گزارش کند.

ص ٤٠٠

دکتر کورمیک شرح این ملاقات ومعاینه وملاقاتهیا بعدی رابه کشیش بنیامین لاباری ۳۱ میسیونر آمریکائی نوشت .کشیش ج. ه .شد ۳۲همکار لاباری که به دیانت حضرت باب علاقمند بود،یک نسخه ازاین گزارشها رابه دست آورد و پسرش بعداز مرگ پدر آنها رابرای ادوارد براون فرستاد.

۱- گزارش دکترکورمیک

شرحی درمورد مصاحبه من با موسس طایقه بابی خواسته بودی اتفاق مهمی درآن مصاحبه واقع نشد چون باب آگاه وهوشیار بود.من درمعیت دوطبیب ایرانی فرستاده شدم بودیم که معلوم کنیم که آیا اوازنظر عقلانی سالم است یا دیوانه ،به این منظور که بتوانند درمورد حکم قتل وی تصمیم بگیرند.بااطلاع با این امر نسبت به هرگونه سئوالی که می شد انزجار نشان می داد.جواب هرگونه سئوالی رابایک نگاه ملایم وزمزمه دعا ومناجات قرین می کرد .خیال کنم در سید دیگر منشیان اونیز حاضربودند که هردوی آنهابا باب کشته شدند(سید حسن وسیدحسین یزدی ۲۳)علاوه براین یکی دونفر مامورین دولت نیز حضور داشتند.باب فقط یک بار به من جواب داد وآن موقعی بودکه بدوگفتم من مسلمان نیستم وعلاقمندم که اطلاعاتی درباره دیانتش بدست آورم چون ممکن است به دین اوگرایش پیداکنم. بانگایه پرمعنی به من نظرافکند وگفت شکی ندارد که اروپائیان به دین ازمعتقد خواهند شد.گزارش ما به شاه چنان بودکه از راازمرگ نجات دهدولی چندی بعد به دستور میرزاتقی خان امیرنظام کشته شد. بر اثر گزارش ماوفقط مضروب شد .دراین حال، فراش باشی به عمد یا غیرعمد به جای کف پا ضربه ای به صورتش زده بود که قسمت بزرگی ازآن را متورم ساخته بود.ازاوپرسیده بودند که اگرمایل است یک جراح ایرانی اورا ببیندولی اوگفته بود به دنبال من بفرستندوبالنتیجه برای چندروزی تحت معالجه من بود.در دیدارهای بعدی هیچوقت موفق نشدم باوی بطور خصوصی صحبت کنم چون همیشه چندنفرمامورین دولتی حاضر بودند.او برای معالجه صورتش خیلی ازمن تشکر کرد.فردی بسیار آرام وظریف اندام ونسبتاًکوتاه جثه وچهره ای بامقایسه باسایر ایرانیهاکاملاًسفید داشت .صدایش آرام وآهنگ ونوای خاصی داشت .چون باب و دومصاحب وی سید بودندطبق رویه آن گروه لباس پوشیده بودند درحقیقت صدا، قیافه ،اندام وظاهر اوطوری بودکه ناخود آگاه طرف را جذب می کرد.درمورد آثارش از زبان خود ازچیزی نشنیدم اگر چه عقیده براین بود که دردیانت وی تا اندازه ای عقاید مسیحیت وجوددارد. چند نفر ازنجاران ارمنی که برای تعمیر زندانش رفته بودند دیده بودند که درقرائت انجیل است واین موضوع را نه تنها پنهان نمی کرد بلکه درباره آن با نجار مزبور صحبت می کرد.قدر مسلم این است که

ص ٤٠١

تعصبات مسلمانان نسبت به مسیحیت در دیانت اودیده نمی شود.همچنین فکر جلوگیری ازپیشرفت نسوان وعقب نگه داشتن آنها که درحال حاضر درهمه جا دیده می شوددردیانت او وجود ندارد.

۲- گزارش آنیچکوف ۳٤ کنسول روسیه

آنیچکوف که از ورود باب به تبریز ازتاریخ ٥ژوئیه ۱۸٥۰ میلادی مطلع شد به دالگوروکی نوشت :۳٥باب که حضور حضرت عالی آشناست به تبریز آورده شدو درحال حاضر در زرادخانه تحت نظر است.منتظر دستور صدراعظم اند که تکلیف او را روشن کنند.

آنیچکوف مجدداُدر تاریخ ۱۵ژوئیه ۱۸۵۰ در گزارشی به وزارت امور خارجه روسیه می نویسد:
باب در تبریزاعدام گردید. یکی ازپیروان اوبه اسم میرزا محمد علی نیز بهمراه اوبه شهادت رسید.دراجرای این امرهیچگونه اغتشاشی پیش نیامد چون مسئولین محلی ازقبل اقدامات اساسی امنیتی رانموده بودند .این دومحکوم در کمال شهامت بامرگ روبرو شدند بدون اینکه ازدرد وشکنجه اظهار شکایت یا ابراز درد کنند.
محمدعلی الحق ثبات منحصر به فردی داشت .تمام تمهیدات و وسایلی که برای انصراف اوازاین عمل ونجات جانش به کارگرفته شد بی اثرماند.زخارف دنیا وهدایای پیشنهاد شده برای اینکه باب را رهاکند ودراین میان جان سالم از مهلکه بدر برد مورد قبول او واقع نشد.درکمال اشتیاق التماس والتجاءمی کرد که در پای مولای خویش به شهادت برسد.هیچگونه علاقه واشتیاقی به استماع موضوع عفو وبخشودگی نداشت.
هردو بوسیله فوج سربازان تیرباران شدند ولی سربازان که هیچگونه تجربه قبلی دراین نداشتند این عمل مجازات را تبدیل به شکنجه کردند.اجساد این دو قربانی بیرون دروازه شهر انداخته شد وطعمه سگها گردید.
۳- گزارش دالگوروکی ۳٦ سفیر روسیه
دالگوروکی شهادت باب را درتاریخ ۱۵ ژوئیه به وزارت خارجه روسیه اطلاع داد.در تعقیب گزارش مربوط به اغتشاشات زنجان اونوشت: گزارش رسیده که موسس این فرقه به اسم باب شناخته شده وتحت نظر در ساختمانی نزدیک ارومیه بوده وبه دستور دولت در تبریز اعدام گردیده است.
٤- گزارشها واقدامات کنسولگری انگلستان
جورج الکساندر استیونز ۳۷ که درغیاب برادرش مسئول امور کنسولی در تبریز بود در یادداشتی به تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۸۵۰ به پالمرستون وزیر امور خارجه انگلستان،

ص ٤۰۲

ورود حضرت باب را به تبریزگزارش داده می نویسد۳۸: باب که در قلعه چهریق مسجون بودامروز به تبریز آورده شد.قرار براین است که فردا صبح وی را به دهانه توپ بسته اعدام کنند.
سرهنگ دوم شیل که اطلاعات خود را ازمنبعی غیراز کنسولگری انگلیس به دست آورده بود،درتاریخ ۲۲ژوئیه ۱۸۵۰ میلادی به لرد پالمرستون چنین گزارش می دهد:۳۹
موسس این فرقه در تبریز اعدام گردید .باآتشبار تیرکشته شد ومرگ او باعث خواهد شدکه وجهه ای بازبه این دیانت دهد وباعث توسعه وانتشار آن گردد.موقعی که گرد ودود اولین آتشبار فرو نشست باب ناپدید شده بود وخلائق اعلام کردندکه اوبه آسمان رفته است .تیرهای آتشبار طناب هائی راکه به آن بسته شده بود پاره پاره کرده بود ولی بعداز اندکی جستجو اورا پیداکرده دوباره آوردند وکشته شد.
پیروان باب معتقدندکه مرگ او هیچ تغییری در وضع آنان نحواهد داد وچون روح باب همیشه وجود خواهد داشت.
ریچارد استیونز ٤۰ ،کنسول انگلیس،پس ازمراجعت به تبریزدر تاریخ ۲٤ ژوئیه ۱۸۵۰ میلادی به شیل می نویسد :٤۱
ازقرار معلوم برادر من گزارش آوردن باب را ازچهریق واعدام او را در تاریخ هشتم ٤۲ رسماُبه اطلاع علی جناب نرسانیده است.
وی درمیدان سربازخانه جنب کاخ به همراه یکی از پیروانش،ناپسری آقاسید علی ازمجتهدان تبریز،کشته شد.به دستور وزیر نظام اجساد به خندق شهر انداخته شدکه طعمه سگها گردید.
شیل پس از دریافت این گزارش اونحوه رفتاری که باجسدحضرت باب و میرزا محمد علی زنوزی شده بود،متاثر گردید ویادداشت اعتراض آمیز زیر را در تاریخ ۳ اوت ۱۸۵۰ برای میرزا تقی خان امیرکبیر فرستاد:٤۳

" ضرت عالی کاملاًمستحضرید که دولت بریتانیاچقدر در مواردی که امور باحیثیت واعتبار وشرافت دولت شما سروکار دارد علاقه خاص نشان می دهد و برهیمن اساس من شرح وقایعی راکه اخیراًدر تبریز به وقوع پیوسته وامکان دارد که به نظر جناب عالی نرسانده باشند به حضورتان تقدیم می نمایم.اعدام باب در تبریز ودر تحت شرایطی که انجام گرفت اگر در مجلات و روزنامه های اروپائی انتشار یابد باعث بی اعتباری سفرای ایرانی خواهد شد.بعد ازتیرباران باب جسد اورا به دستور وزیر نظام به خندق دور شهر انداختند که طعمه سگها گردد.این عمل شبیه اعمال قرون گذشته است وتصورنمی کنم درحال حاضر درهیچ کشوری ازسیبری و

ص ٤٠٣

چین گرفته تاانگلستان این گونه اتفاقات روی دهد چون احساس کردم که این موضوع باتوافق حضرت عالی نبوده است وضمناًباعث تشویق خاطر دراروپا خواهد شد صلاح دیدم که این یاد داشت دوستانه رابه حضورتان ارسال دارم تاحضرت عالی بی خبر ازوقایع نباشید."

وسپس در تاریخ ١٥ اوت ١٨٥٠درباره اقدامات خود به پالمرستون چنین نوشت: ٤٤

"اگر چه اظهارنظر وابراز عقاید نمایندگان خارجی برای صدر اعظم ایران قابل قبول (یاقابل هضم)نیست ولی وظیفه خودمی دانم که هرگاه ازاعمال منافی با حیثیت انسانی که دراین کشور انجام می شود آگاه شوم به اطلاع اوبرسانم.مطمئنم دراین گونه مواردبدون اینکه امیرنظام جوابی به من بدهد محرمانه اقدامات مساعد انجام می دهد.

اخیراًاز کنسولگری پادشاهی درتبریز شنیدم که بعدازاعدام باب جسد اورا به دستور برادر امیرنظام به داخل خندق انداختند تاطعمه سگهاگردد که البته طعمه سگها گردید.برای اجرای چنین عمل غیرانسانی لازم بودکه اظهار انزجار وتنفر شدید شود وبراین سبیل یادداشتی برای نخست وزیر فرستادم که یک نسخه آن ضمیمه است."

پالمرستون درتاریخ ٨ اکتبر ١٨٥٠به شیل نوشت ٤٥که دولت پادشاهی بااین اقدام شمادرباره نحوه رفتار باجسد باب که درتبریز اعدم گردید وبه اطلاع امیرنظام رسانیدید موافق است.

٥- گزارش فریر ٤٦ نماینده دولت فرانسه

فریر نماینده فرانسه درتاریخ ٢٥ ژوئیه ١٨٥٠ درمورد باب گزارشی بصورت زیرنوشته است :٤٧

باب موسس فرقه جدیدی است که چهار سال پیش به وجود آمد.اوعالمی از اهل شیرازاست وبقدری بامعلومات است که علمای شیعه فقط توانستند دواشتباه درقرآنی که اوبرای آئین خود نوشته است،پیداکنند وهمین دواشتباه کافی بوده است که اورادر قبال خلق اسلام مرتد وملحد قلمداد کند درصورتی که حضرت محمددرنزول قرآن هیچ اشتباهی نکرده است.باوجود این درسال ١٨٤٧ باب توقیف شد ودریکی ازجزایر دریاچه ارومیه زندانی گردید.به دستور شاه سه هفته پیش به تبریز برده شدکه باسرنیزه درملاءعام به قتل برسد.بنظر می رسدکه حاکم آذربایجان این دستور را درست نفهمیده وتابه حال اجرا نکرده است لذا چند روز پیش دستور ثانوی باقید فوریت صادر شد وتاکید گردید که دراین کار لحظه ای درنگ جائزنیست.بنظرمن عمر باب بایدتابه حال بسر رسیده باشد.

ص ٤٠٤

پیروان او از این موضوع ناراحت نیستند چون معتقدندکه اوبه آسمان خواهدرفت و درمعیت امام مهدی به زمین برخواهد گشت."

٦- گزارش یک شاعر انگلیسی

ویلفرد اسکاون بلنت ٤٨ شاعروجهانگرد مشهور انگلیسی درسال ١٨٨١ با شخصی ازاهالی جده که هنگام شهادت حضرت باب حاضر وناظربوده است، ملاقات نموده مسموعات خود رادرکتابی به نام "آینده اسلام"٤٩ چنین می نگارد:٥٠

درایران درمیان پیروان مذهب شیعه اعتقاد براین است که درزمینه
اصلاحات مذهبی بزودی رهبری ظاهرخواهد شد وبطوری که دیده وشنیده می شود
گروه زیادی آماده پذیرفتن اصلاحات این رهبر روحانی می باشند.
وقایع تاریخ بابیت که درکمال فصاحت درکتاب "ادیان آسیائی "م .
دوگوبینو ۵۱ شرح داده شده مورد توجه من قرار گرفته است.وقوع چنین حوادثی در
ایران نادر نیست.درجده بابک ایرانی فوق العاده تحصیل کرده ملاقات کردم .اوبه
من گفت وقتی که جوان بودم شاهد وناظر واقعه ای اعجاب انگیز درتبریز شدم.در
آن موقع به دستور دولت یکی ازاین پیغمبران محکوم به مرگ شده بود.اورا بادو
مصاحب خود به چوبه دار بستندوبعدازاینکه چندین ساعت روی دار معلق بودند
هدف آتشبار سپاهیان پادشاهی قرار گرفتند.وبعد ازشلیک تیرها مصاحبین کشته
شدند ولی باب بدون صدمه آزاد شد واین واقعه ای غیرقابل باور است زیرا تیر
طنابها راپاره کرده بود ولی باب ازبالای دار به پائین افتاده بود.
۷- گزارش آون توییدی
آون توییدی درکتاب خود به نام "رفت وبرگشت ازقاهره به ایران"۵۲
می نویسد:۵۳
دراوایل سال ۱۹۳۰ میلادی به اتفاق روی شپرد والوین ٥٤درمسافرتی که به
ایران داشته است درسر راه به شهر تبریز رسید.درآنجا ،همراه باراهنمای ارمنی
خویش به بازدیدمسجدکبودرفت .چون این راهنما شدیداًبه آثار قدیم شهر
علاقه مند بود،به قسمت قدیمی شهررفتند.ازاین قسمت بجزدیوار عظیم جنوبی
چیز دیگری باقی نمانده بود.درگذشته ،قسمت فوقانی این دیوار محل اعدام مجرمین
بوده است یعنی آنها راازبرج ۲۵متری آن به پائین پرتاب می کردند تاکشته
شوند.درکنار این قسمت محلی به شکل لونا پارک باکافه سرباز،پیاده رو وسیع و
محل ارکستر بودکه وجود تاسیسات مدرن رادرایران نشان می داد.راهنما با
قیافه ای جدی گفت: هشتادسال پیش میرزاعلی محمد موسس دیانت بابی رابه
علت ارتداد والحاد درهمین محل اعدام نمودند.اواهل شیراز بود ودر سن بیست
وچهار سالگی اعلام کرد که اوباب یادری است که عموم اهل عالم می توانند از

طریق آن ازمواهب وفیوضات ظهورالهی برخوردار گردند.دیانت او دیانت محبت
بود وماموریت اومانند یحیی تعمیددهنده بودکه دنیا رابرای حصول ظهور جدید
وکامل تری ازرحمت الهی آماده می کرد.باهمان سرعتی که به تعداد پیروان او
افزوده می گشت،تعداد دشمنان متنفذ وقدرتمندش هم فزونی می یافت.آنهابه شاه
گفتندکه این جنبش برای سلطنت خطرناک است وباید درتحت انقیاددرآید.به این
ترتیب باب توقیف ودریک محاکمه مضحک محکوم به مرگ گردید.
توییدی ادامه داده می نویسد:پدر بزرگ این راهنما شاهد اعدام باب بوده است.
وی گفته است که قبل ازاجرای مراسم اعدام ازباب ودونفری که درمعیت او
بودند خواسته شد تاایمان خودرا انکار کنند وازمرگ نجات یابند.یکی از
همراهان باب که قدرت تحمل لازم را نداشت انکار کرد وآزاد شد ولی باب وآن
دیگری کاملاًمحکم وپابرجاماندند.هردو را درحالی که بادستهای باز به چوبه
دار آویخته بودند تامدتی معلق نگاه داشتندوسپس فرمان آتش صادرنمودند.
وقتی دود باروت تماشد،فدایی باب کشته شده ومعلق برطناب بود ولی باب
ناپدید گشته بود.تیرها طناب را پاره کرده بود واوبرزمین افتاده به داخل جمعیت
رفته بود.دراین حال،سربازان ردیف اول فوج ازشلیک مجدد خودداری کردند.بنابر
این مسئولین امر گروهی دیگر ازسربازان را وادار به شلیک نمودند. این بار باب
کشته شد.سپس جسد وی بوسیله پیروان او ربوده ودرمحلی مقدس مدفون گردید.
درحال حاضر ،غیر ازافراد سرشناس جمعیت بابی دیگران ازمحل دفن باب
بی اطلاع اند.
باید اضافه کنم که درطول مسافرت درایران باهیچکس درباره دیانت بهائی
صحبت نکردم.
۸- شرح لیدی شیل۵۵:

"باب قیافه ای آرام وچهره ای مشفقانه داشت.طرز رفتار اوحساب شده و باوقار بود.فصاحت بیانی فوق العاده داشت که شخص را مسحور می کرد ونیز با سرعتی عجیب وبخوبی می نوشت.۵۶ (احتمالأ‌لیدی شیل این اطلاعات را ازدکتر کورمیک گرفته است .)

۹-کشیش ج .ه .شدیکی ازمیسیونرهای آمریکایی بودکه درباره باب مطالعاتی داشت می نویسد:۵۷

"موقعی که باب در ۱۸۵۰ ازارومیه برای اجرای حکم اعدام عبور می کرد میسیونرها باکمال اشتیاق شاهد این وقایع بودند.تمام مردم حاضر بودند اورا در مقام امام مهدی قبول کنند حتی آبی که درآن استحمام کرد متبرک بود."

انتقال رمس اطهر
ازتبریز به طهران

نبیل زرندی باچنین مضمونی می نویسد:۵۸

قبل از واقعه شهادت حضرت باب حضرت بهاءالله به سلیمان خان امر نمودند کهبه منظور استخلاص حضرت باب خودرا باعجله به تبریز برساند.متاسفانه سلیمان خان هنگامی رسید که روز قبل ازآن واقعه شهادت حضرت باب اتفاق افتاده بود.وی اول به ملاقات حاجی میرزا مهدی کلانتر تبریز رفت که باهم سابقه آشنائی ودوستی قدیم داشتند وازاو آن داستان (داستان شهادت)را شنید وتصمیم گرفت که به هرنحو که باشداجساد مطهره را ازکنار خندق بدر ببرد.کلانتر به او گفت باید اول منزلت را تغییر دهی وازمنزل من به محل دیگر بروی ومن امشب حاجی الله یار راکه درعداد دلاوران وبزن بهادرهای تبریزاست به نزد تومی فرستم که آنچه بخواهی انجام دهد.سیلمان خان باحاجی الله یار رازدرونش را اظهار کرد واو درتاریکی شب باچند نفرازهمدستانش ودونفر ازبابی های میلانی کنار خندق شهر رفتند وقراولانی که مامورحفاظت آن اجساد بودندوقتی دانستند که حاجی الله یار درآن طریق است خودشان را کنار کشیدند وچون وسیله ای برای حمل آن دوجسدنداشتند ازعبای یکی ازبابیان میلان استفاده کرده وآن دوجسد را به کارخانه حریربافی حاجی احمد میلانی نقل نمودند.وبعدازتغسیل،آن اجساد مطروحه رادر صندوقی جای دادند وحاجی سلیمان خان آن امانت را درمحلی مستور داشت .سلیمان خان می خواست مبلغی انعام به حاجی الله یاربدهد ولی او قبول نکرد.پاسبانان کنارخندق ازترس مجازات ومواخذه اظهار نمودندکه آن دو جسد طعمه جانوران شده است .

نبیل ادامه داده می نویسد: سلیمان خان نتیجه اقدامت خود را به اطلاع حضرت بهاءالله رسانید .حضرت بهاءالله به جناب کلیم دستور فرمودند که یک نفر را برای انجام امری لازم به تبریز روانه نماید ودر ضمن به سلیمان خان هم‌ابلاغ نمودند که امانت معهود را به فرستاده جناب کلیم تحویل دهد تابایک نفر دیگر به طهران ارسال دارد وپس ازآن به خواهش امیرکبیر عازم کربلا شدند .

من وآقامیرزااحمد (ملاعبدالکریم)که درآن وقت درکرمانشاه اقامت داشتیم به زیارت حضرت بهاءالله فائز شدیم دستور فرمودند به طهران برویم .

نبیل دردنباله گفتا رخود می نویسد: من وآقامیرزااحمد (ملاعبدالکریم) چندماهی درکاروانسرائی که در بیرون دروازه طهران واقع بودحجره داشتیم .میرزا احمد که خود مشغول تحریر کتاب بیان فارسی وآثارحضرت باب بود،من را برای

تمشیت امور لازم به حضور جناب کلیم می فررستاد،تااینکه فصل زمستان در رسید در روزی که برفی شدید می بارید ماموری که به تبریز اعزام شده بود از آنجابه طهران آمد وبه صورت نجوی باآقامیرزا احمد مشغول صحبت شد.من دیدم رنگ صورت آقامیرزااحمد تغییر کرد،فهمیدم خبرحزن انگیزی است.آقامیرزا احمد علی الفور مکتوبی به من داد که به جناب کلیم برسانم وجواب بیاورم.من به حضور کلیم رفتم وجواب گرفتم وضمنأ‌جناب کلیم گفتند به آقامیرزااحمد بگویم

که جلوکاروانسرا به انتظارشان باشد.
آقایمرزااحمد هنگام ترک حجره به من گفتندکه شب رادر حجره بمانم
تافردا صبح درانتظار ایشان نباشم.صبح روز بعدکه مراجعت نمودند آثارحزن از
وجهشان ظاهر بود.من طبق عادت همیشگی ازایشان سئوالی نکردم ولی ایشان
اظهار نمودند شخصی که دیروز به اینجا آمد حامل عرش حضرت اعلی بودکه به
دستور حضرت بهاءالله ازتبریز به طهران منتقل وبه امامزاده حسن برده اند.
آقامیرزااحمد به اتفاق جناب کلیم آن شخص ورفیقش را راهنمایی کردند تا
درکاروانسرایی در بیرون شهر بیتوته نمایند وسپس امانتی راکه ازآنها تحویل
گرفته بودندبه ترتیبی درجای خودمستقر نمودند که احدی ازآن سر مستور آگاه
نگردد.
بنابه این گفته،احدی ازمحلی اختفای عرش مبارک اطلاع نداشت تااینکه
عرشین مطهرین را به منزل حاج سلیمان خان شهید منتقل نمودند وازآنجا به
امامزادبه معصوم برده ودر دیوار سمت شمالی گذاشتند وجلوی آن را مسدود کردند
این امانت تاسال ١٢٨٤هجری قمری درآن محل مختفی بود.
اختفا در طهران
در اوقاتی که حضرت بهاءالله به ادرنه تبعید شده بودند اراده فرمودند که محل
اختفای رمس حضرت باب را تغییردهندیی وازآقامیرزاموسی کلیم خواستند که
ترتیب کار رابدهد .وی آقامیرزا آقای منیب کاشانی رامامور نمود که به طهران
برود وآن ودیعه رابه محلی دیگر منتقل نماید. منیب به طهران رفت ولی هرچه
تحقیق وتفحص کرد به محل اختفای عرش مبارک راه نبرد.ازاین رو بودکه
حضرت بهاءالله لوحی به اعزازحاج ملاعلی اکبر شهمیرزادی وجمال بروجردی نازل
فرموده وامرنمودندکه علی الفور رمس حضرت باب را به محل دیگری انتقال
دهند.این دونفر،پس ازیافتن محل اختفا،صندوق حاوی عرش مبارک رابه بقعه
حضرت عبدالعظیم بردندوچون محل مناسبی نیافتند بناچار آن رادرمسجد
ماشاءالله که درجوار چشمه علی واقع است در پس دیوار امانت گذاشتند وشب را

ص ٤٠٨
در قریه قوچ حصار بیتوته نمودند.روزبعد درمراجعت به طهران وقتی ازآن نزدیکی
می گذشتند آقاجمال بروجردی به ملاعلی اکبر گفت چون الاغ من راهوارتر وچابکتر
است سری به مسجد مشاءالله می زنم تاشما هم برسیید.هنگامی که آقا جمال به آن
محل رسید زمین رادست خورده وصندوق رابر روی زمین دید وازمشاهده آن
منظره ازخودبی خودشدو حالت غش به اودست داد.وقتی حاج ملاعلی اکبر
رسید واوراباآن حالت دید فوری داخل صندوق رانگاه کرد ودید دست نخورده
است. بعداًمعلوم شد چندنفر ازاهالی آن حول وحوش دروقت دفن صندوق ازدور
ناظر بوده اند وتصور کرده اند شاید پول وجواهری راآن دونفر پنهان کرده اند.از
این رو آن محل راشکافته اند ووقتی مشاهده نموده اندکه ازطلاوجواهر وپول
خبری نیست آن صندوق رابرجاگذاشته ورفته اند.
آقاجمال وملاعلی اکبر که وضع راچنین دیدند ازاختفای صندوق درآن
محل چشم پوشیدند ومصمم شدندکه آن رابه شهر ببرند.بنابراین حاج ملاعلی
اکبر صندوق حامل عرش را جلوخود گذاشت وبه سمت شهر روانه شدنداما از
اینکه دردروازه شهر مورد بازجویی مامورین دولتی قرار بگیرند،بیم داشتند.
خوشبختانه ریزش باران شدید،ترک محل خدمت مامورین وعبور جمعیت زیادی که
اززیارت برمی گشتند به آنها کمک کرد وتوانستند به راحتی ازدروازه شهر بگذرند
وجعبه امانت را به منزل میرزاحسن وزیر داماد مجدالاشراف ببرندودرآنجا
مستقر سازند.بعدها احباکه مطلع ومستحضر شده بودندبرای زیارت به منزل
مرحوم آقامیرزاحسن مراجعه می نمودند وچون ممکن بوداین موضوع زبان به
زبان به گوش اعداء امرالهی برسد ملاعلی اکبر آن واقعه را به عکانوشت.
حضرت بهاءالله حاج شاه محمد امین منشادی را مامور نمودندکه محل صندوق را
تغییردهد.اوبه طهران آمد وصندوق را پس ازپانزده ماه استقرار درخانه
آقامیرزا حسن به حرم امام زاده زید منتقل وپنهان ساخت .بعداًآقامیرزااسدالله

اصفهانی دستور یافت مجدداًصندوق راجابجا کند.لذا وی صندوق را به منزل خویش بردوسپس به خانه آقاحسینعلی نور ازاهالی اصفهان درمحله سرقبر آقا انتقال داد.صندوق عرش مطهر مدتی هم درمنزل آقامحمدکریم عطار بود.
ازطهران به حیفا
درسال ۱۳۱٦هجری قمری حضرت عبدالبهاءآقامیرزا اسدالله اصفهانی را که درآن وقت مشرف بود،مامور فرمدند که صندوق عرش مبارک رابه حیفا برساند تادرکوه کرمل درمحلی که قبلاًحضرت بهاءالله به آن اشاره فرموده بودند استقرار یابد.

ص ٤٠٩
براساس این دستور ،آقامیرزا اسدالله ازارض اقدس به طهران شتافت وآن ودیعه الهی رابرداشت وازطریق قم عازم اصفهان گردید.درقم به منزل آقا عبدالرزاق تبریزی واردشد وبعداز سه روز ازطریق کاشان به صوب اصفهان رهسپار گردید.پس ازورود بلافاصله به منزل آقا میرزااسدالله وزیر درمحله شهشهان رفت ومحرمانه موضوع انتقال عرش مبارک رابه اطلاع وی رساند.
میرزا عطاءالله نوربخش همشیره زاده میرزا اسدالله وزیر برای پدرم،میرزا حبیب الله افنان ،تعریف می کرد ومن که طفلی ده ساله بودم حضورداشتم .می گفت: وقتی که آقامیرزا اسدالله به اصفهان رسید وبه منزل وزیر وارد شدصندوق عرش مبارک رادر بالاخانه ای گذاشت وبعد ازچند روز توقف دراصفهان ازجناب وزیر جوان صادق ومخلصی راخواسته بود که محرم احوال باشد واورا درسفری که درپیش دارد همراهی کند.خالویم من (نوربخش)را که به مباشرت کاری وی اشتغال داشتم ودرآن اوقات جوانی بیست وپنج ساله وپرتوان بودم درنظرگرفت. بنابراین ،روزی مرابه اطاق خویش خواند ومحرمانه گفت آقامیرزا اسدالله حامل مقداری الواح واوراق است که باید به حضور حضرت مولی الوری ببرد وازمن شخص امینی راخواسته است که محرم اسرار اوباشد ومن تورا انتخاب کرده ام، انتظارم این است که درتمام مدتی که درخدمت ایشانی کاملاًوبدون چون وچرا مطیع باشی وقدمی برخلاف میل اوبرنداری وکلامی برلب نیاوری .درباره سفرت وآنچه شنیدی بااحدی گفتگو نکن وبرای رفتن حاضرباش .
نوربخش می گفت بعدازدوسه روز اسباب سفر فراهم شد باقافله سالاری که ازاحبا بودبه سمت نجف آباد به راه افتادیم .درنجف آباد به منزل حاجی باقر نجف آبادی وارد شدیم ودرآنجا بیتوته نمودیم .آقامیرزا اسدالله صندوقی راکه همراه داشت بااثاث دیگر دراطاقی که برای خواب اومعین شده بود به کناری گذاشت وبه من تاکید کردکه اگر وی به ضرورتی اطاق را ترک می کندمن در کنار اثاث بمانم.روز بعد ازنجف آبادحرکت کردیم وازطریق طار،طرق ونطنز به راه کاشان رفتیم تابه همدان رسیدیم .توقف مادرطول راه درهر محل خیلی کوتاه بودزیرا آقامیرزااسدالله شتاب داشت که زودتر به خانقین برسد.درکرمانشاه در خانه ای ٥٩توقف نمودیم وبرای رفع خستگی دوسه روزی درآن شهرماندیم واز آنجابه خانقین آمدیم وراهی بغداد شدیم .من تابغداد درخدمت آقامیرزا اسدالله بودم ولی ابداًنفهمیدم که آقامیرزااسدالله حامل چه امانت بزرگی است.بعداًباتفاق آقامیرزا اسدالله وشش نفر ازاحبای بغداد درکنار صندوق محتوی عرش مبارک عکسی برداشتیم که یک نسخه ازآن راآقامیرزااسدالله به توسط من برای جناب وزیر فرستاد.زیرعکس نوشته شده بود" ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه "٦٠

ص ٤١٠
وی بعد از ورود به عکاحاج باقرنجف آبادی رانیزازآن رمز مستور مستحضر نمود وبه اوتاکید کردکه قدرآن اطاق و زاویه ای که محل استقرار عرش اطهر بود بداند.
آقامیرزااسدالله چگونگی امر ورود خود راازبغداد به حضور حضرت عبدالبهاءمخابره کرد وازطریق شام به بیروت رفت وازآنجا برای اینکه ازچه راهی به عکابرود راهنمایی خواست.حضرت عبدالبهاءدرجواب به صورت رمز به

اوفرموده بودند که ازطریق دریا به عکا بیاید.
ورود رمس اطهر به عکا
درمورد چگونگی ورود عرش مبارک به عکا دوگزارش راکه از
متحدالمآلهای محفل روحانی درایران استنساخ شده است می خوانیم:
نورالدین زین می نویسد:
"...درآن ایام یک کشتی بخاری کوچکی بود بنام جولی که ازبیروت به حیفا وعکامی آمد ومجددمراجعت به بیروت می کرد لهذا حاملین امانةالله العلیا با عده ای ازصندوق های مختلفه باهمان کشتی صبح روزی وارد عکاشدند وعرش اعظم اعلی به ید من اراده الله البهی الابهی تسلیم گردید.
...درعکا شخصی بود معروف به شیخ طریقت شاذلیه ،تکیه وتابعین چه در شهر وچه درقرای اطراف داشت .شب های جمعه ودوشنبه دستگاه ذکری درتکیه برپامی شد. شخص مسنی بود منزلش هم درهمان محوطه تکیه بودوبه ندرت از منزل بیرون می آمد .دومرتبه حقیراو راخارج ازتکیه دیدم.
حضرت عبدالبهاءمحض تفقد احوال وملاطفت دوسه مرتبه برای ملاقات با اوتشریف برده بودند.بعض اتباع او برای آنکه مردم رادعوت به پیروی آن طریقت (کنند)وفضل وعلم شیخ را اشتهار دهند گفته بودند که عباس افندی می آیند نزد شیخ ودرس وتعلیم می گیرند.چون آن اقوال اتباع شیخ شیوع می یابد جمال قدم جل شانه وثنائه الاعظم به حضرت مولی الوری می فرمایند شما دیگر آنجا تشریف نبرید.
اما ازعلم شیخ مذکور یومی درضمن بیانات حضرت عبدالبهاءمی فرمودند به این درجه بود که دربین صحبت مزاج رامجازمی گفت وقس علی ذلک .
باری شبی که صبح آن میعاد ورود سفینه مذکوره به بندرعکابود شیخ مشارالیه وفات می نماید ونظر به مکانت ومرکزاو دوائر حکومتی وموسسات رسمی وازجمله دائره گمرک کل درآن روز تعطیل وخلق درتکیه جمع وبه مراسیم عزاداری مشغول کوچه ها وبازارها هم نوعاًساکن وخلوت لهذا اشیاء را

ص ٤١١
سفینه خارج وداخل گمرک شد رئیس واعضاء واجزاء وموظفین رسمی که باید اشیاء رافحص وتدقیق کنند هیچیک حاضروموجود نبودند .حقیر درهمان لحظه درگمرک حاضر بودم جزیک پاسبان کسی دیگر نبود چون پرسید وفهمید که واردین ازجماعت عباس افندی هستند.این عبارت درالسن وافواه خلق بود ،اشاره کرد که اشیاء را بردارید بروید زیرا مامورمعاینه موجودنه.البته به آن پاسبان خوش زبان وجهی داده شد وبه آن سهولت وآسانی که ید قدرت الهی فراهم ساخته بود امانة الله العلی الاعلی به ید غصن اعظم وسراکرم به مکمن امن وامان وکنز جود و اطمینان رسیدوتسلیم گشت...
به مناسبت ذکر انسانیت آن پاسبان گمرک به مجرد آ نکه دانست مسافرین واردین ازخدام آستان مبارک اند باوجود آن همه اشیاءکه باید معاینه شود نظربه عظمت نام مبارک صرف نظرازسختگیری کردیه ممانعت ازخروج گمرک ننمود و گفت بروید..."
حسین اقبال که اواخر ایام حیاتش رادرحیفا ودرحضور حضرت ولی امرالله گذرانیده است،ضمن نامه ای به منشی محفل روحانی ملی بهائیان ایران می نویسد:٦١
" ای آقای عزیز امروزمی خواستم این عریضه را بفرستم چون مطالب مهمی در بردارد آنچه درنظر دارم عرض می کنم مابقی مطالب بواسطه ضعف ونسیان ازنظر محو شده چه که قریب هفتاد سال ازآن می گذرد وحقیربه سن پانزده سالگی بودم برای شرفیابی به حضور مبارک حضرت مولی الوری ومالک عرش وثری همه ساله ازبیروت به اجازه مبارک به عکامشرف می شدم.درموقعی که باجمیع یاران در مسافرخانه بودیم یکی ازیاران خبر آورد که جمال مبارک دیروزعصر به حیفاتشریف بردندوآن حضرت جل شانه تو رابافلان شخص احضار فرمودند اگچه فاصله این مدت خیلی زیاداست قریب هفتاد سال می باشد وجزئیات ازنظر محو شده است ولی به ظن غالب تصور می کنم رفیق عرشیم جناب میرزا طرازالله سمندری باشد.

خلاصه این عبد با رفیقم به اتفاق خادم مامور وارد حیفا شدیم و ورود به بیتی نمودیم که حضرت مولی الوری ومالک العرش والثری مقر گزیده بودند.آن خادم رفت حضور مبارک وعرض کرد که فدویان آمده ایم .امراعلی به احضار این عبد و رفیق عرشیم صادرگشت ماهم به کوه کرمل شتافتیم دیدیم حضرت مولی الوری بریک کرسی وسط دائره سروهاجلوس فرموده وجلوایشان غصن اعظم وسر اکرم درضمن آن حلقه جلوس نموده شماره سروها پانزده و ضخامت هریک بقدریک انگشت بود که سایه محتصری داشت .این عبد ورفیق عرشیم تعظیم نمودیم وبقدر نیم ذرع فاصله ازدایره سروها سرپاایستادیم.دراین وقت پدر آسمانی بافرزندش که در یمینش بود مشغول صحبت بودندوباانگشت خود روی زمین که فعلاًمقام

اعلی است اشاره می فرمودند.
درآن محلی که هیکل مبارک وکسی که از روز الست به من اراده الله نامیده شده جلوس فرموده بودند نه عمارتی بود ونه درختی.بعدازچند سال بعد از صعود،حضرت من اراده الله زمینی که آب رحمن ورحیم ومالک یوم الدین انتخاب فرموده بودند ابتیاع نمودند.خلاصه این سروها فعلاًبواسطه شبکه آهنین محصور گشته ونهال های سرو درخت های قطور کهنی گشته‌اند .یک روز درالتزام خدمت مبارک به اطراف سروها رهسپار شدیم قضیه رابه عرض رسانیدم حضرت ولی امرالله تبسم کنان فرمودند تمام این مطالب را بنویس وبه خط خود به من بده که در محفظه آثار بیادگار بماند زیرا اهمیت تاریخی دارد..."
خلاصه،بعد ازاینکه عرض اطهر به عکارسید مستوراُعن الکل دربیت عبدالله پاشا که درآن وقت دراجاره حضرت عبدالبهاءبود در زاویه اطاق خواب ورقه مبارکه علیا٦٢ مدّتی به ودیعت ماند وسپس به حیفا منتقل شد.
بنای مقام اعلی
می دانیم که بالاتر ازبنای مقام اعلی چندین درخت سرو روی یک خط دایره شکل غرس شده است .پس ازاینکه حضرت بهاءالله دستور خرید این محل رابه حضرت عبدالبهاءصادر فرمودند ،میرزامحمد علی،غصن اکبر،دست بکار شدولی موفق نگردید .میرزا بدیع الله موضوع رابه عرض حضرت بهاءالله رساند.فرمودندبه اوبگو تمشیت این کار به عهده غصن اعظم است.
حضرت عبدالبهاءدرمورد خرید زمین مورد توجه حضرت بهاءالله درلوحی که خطاب ب آقامیرزاآقا افنان نازل شده چنین می فرمایند:
" ...جمال قدم واسم اعظم روحی لاحبائه الفدا دروقتی که درحیفا تشریف داشتند موقعی رادر جبل کرمل بکرات ومرات تعریف فرمودند کهآن محل بسیار باصفا ولطافت ونضارت ونظارت است و امرفرمودند که آن محل رابه هرقسم است بگیرند بسیار بسیار میل مبارک به گرفتن آن محل بود.چهارسال پیش به هر وسیله بود آن محل گرفته شدوجزئی ترتیبی داده شد ومهیاگشت..."
آقاحسین اقبال نیزضمن یاداشتی نیزضمن یادداشتی که درباره احضار خودبه حضور حضرت بهاءالله بجا گذاشته است،ازقول حضرت عبدالبهاءمی نویسد : " جمالقدم واسم اعظم بااشاره اصابع مبارک مقامی رادرکوه کرمل اشاره فرمودند که آن زمین خریداری شود ومحل استقرار عرش مطهر حضرت اعلی درآن زمین بناشود."
بهرحال ،حضرت عبدالبهاءکه برحسب بشارت زکریای نبی ٦٣بانی هیکل خداوند خواهند بود،به محاذات اقدامات لازم برای ابتیاع زمین فوق الذکرر،طرح زیر

بنای مقام اعلی را براساس فص نگین اسم اعظم ٦٤طبق جدول زیرکه مشتمل برنه خانه است،باتوجه به ارزش عددی حروف تهجی درکلمات "آدم " و"حوا"به ترتیبی که توضیح داده می شود احتساب وسپس ترسیم نموده وجای استقرار رمس اطهر را درخانه وسط (شماره ٥)تعیین فرمودند.

٤	٣	٨
٩	٥	١

٦ ٧ ٢

١- درکلمه "حوا" حرفهای ح -و ابه ترتیب داری ارزش عددی ٨-٦-١ هستند که جمع آن باعدد ١٥ برابر می شود.
٢- جمع اعداد جدول فوق ازهر طرف ،چه عمودی،چه افقی وچه مورب مساوی باعدد ١٥ یعنی حوا است.
٣- درکلمه "آدم " حرفهای ا دم -به ترتیب دارای ارزش عددی ١-٤-٤٠ هستند که جمع آن باعدد ٤٥ برابر می شود.
٤- درکلمه "باب" حرفهای ب - ا ب به ترتیب دارای ارزش ٢-١-٢هستند که جمع آن باعدد ٥ برابر می شود.
٥- درکلمه بهاء" حرفهای ب - ه - اء به ترتیب دارای ارزش عددی ٢-٥-١-١ هستندکه جمع آن باعدد ٩ برابر می شود.
٦- حاصل ضرب عددهای ٥مساوی باب و٩مساوی بهاءبرابر ٤٥ یعنی ارزش عددی کلمه "آدم " است .

وحضرت باب می فرمایند "اناحی فی الافق الابهی "یعنی : من به نام بهاء(الله)زنده هستم."

حضرت عبدالبهاء درسال ١٣١٧ هجری قمری که هنوز انقلاب مملکت عثمانی آغازنشده بود وسلطان عبدالحمید بروساده قدرت تکیه داشت مشغول بنای مقام اعلی درکوه کرمل شدند.دراین وقت ناقضین عهد ومیثاق امرالهی وعلی راسهم ناقض اکبر به کمک ومساعدت بعضی ازمتنفذین وارکان دولت سعایت ها نمود وگزارش های خلاف به دربارعثمانی فرستاد بطوری که ازباب عالی هیئتی برای تحقیق وتفتیش به ارض اقدس آمد که آن بنا وقلعه ای راکه می گفتند حضرت عبدالبهاءبرای مخالفت بادولت آل عثمان بنا کرده اندبازرسی کنند.پس از رسیدگی برهمه ثابت شدکه تمام گزارش هامبنی براعمال غرض های خصوصی منافقین وناقضین بوده است.

ازایادی امرالله طرازالله سمندری شنیدم که دروقت بازرسی بنای مقام اعلی

که تازه شالوده آن ریخته شده بود رئیس هیئت تفتیشیه دست روی آن شالوده گذاشته وگفته است "چخ متین دُر"یعنی خیلی محکم است وحضرت عبدالبهاء گفته او را تکرار کرده فرموده بودند"افندی ،چخ متین در."

حضرت عبدالبهاءازمیرزاآقاجان افنان (نورالدین)که درآن زمان در پورت سعید زندگی می کرد وهمچنین ازمیرزا عبدالحسین افنان که هردوازثابتین بر عهدومیثاق وثابت وراسخ برامرالله بودند،دعوت فرمودندکه برای کمک و همکاری درخدمات مربوط به ساختمان مقام اعلی به حیفا بروند.دراین باره الواح زیر ازقلم مبارکه به افتخار نامبردگان نازل گردیده است:و

هوالابهی یزد حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقامیرزا عبدالحسین علیه بهاءالله الابهی

هوالابهی

ای فرع ملیح سدره مبارکه الهیه شکرکن حضرت احدیت راکه موفق براعظم مواهب الهیه گشتی وبه هیچ منعی ممنوع نشدی وبه هیچ سدی مسدود نگشتی و آن موهبت عظمی ثبوت ورسوخ برمیثاق الله است که اگر درهردمی چون یم بشکرانه این نعم موج زنی البته ازعهده برنیائی.حال بشارتی به تودهم که چشمت روشن گرددوجانت گلشن شود وآن این است که جمال مبارک به کرات ومرات در حیفامحلی راکه درجبل کرمل درنهایت لطافت وصفا بود امر به احباب فرمودند که بگیرید واظهار مسرت ازآن محل می فرمودندکه درنهایت نضارت وصفاست وبهترین مواقع این جهات واطراف وفی الحقیقه بنظرنمی آید که درسایر جهات عالم نیزنظیرش باشد،باری چهار سنه پیش محض مقام مبارک حضرت اعلی روحی وحقیقتی وذاتی وکینونتی لتربته الفداء٦٥ خریده شد وحاضرگشت بعد سفارش به رنگون مرقوم شدکه یک صندوق مرمر منبت درنهایت ظرافت یک پارچه ویک صندوق ازبهترین خشب هندوستان مهیا نمایند وبفرستنددرشش ماه قبل

آن دوصندوق به مشقت وتفاصیلی زیادوارد حیفا گشت ولی هیچ نفسی نمی دانست که این صندوق هابجهت چه مقامی است همچو گمان می نمودند که بجهت روضه مبارکه است.باری جناب آقامیرزااسدالله رامخصوص ازاینجاباچند نفرارسال نمودیم رفتنددرکمال احتیاط واحترام واحتشام بدون آنکه نفسی جزآقامیرزا اسدالله بداند حتی همراهان گمان نوشته جات نمودند عرش عظیم جسد مطهر وهیکل مقدس روحی وذاتی لتربته الفدا راباکمال خضوع وخشوع باتحت روان وارد ارض شام نموده وبا واپور وارد ارض مقدس نمودند دیگر معلوم است که چه روحانیتی و سروری رخ نمود حال درجبل کرمل محلی که ازپیش گرفته شده ومهیا شده و جمالقدم روحی لاحبائه الفدا همیشه توصیف آن را فرموده بودند وامر بگرفتن آن

نموده بودند ودرجمیع کتب انبیا تعریف آن واقع وبشارت واضح مشغول به بنیان مقام مقدس هستیم تا اراده الهیه چه تعلق گیرد لهذا شما باید بامابه خاک کشی وسنگ کشی درآن مقام مشرف شوید وبزودی بهر قسم باشد حاضر گردید وبه این شرافت کبری موفق شوید هذا خیرلک من عبادةالثقلین .٦٦و ورقه مقدسه حضرة جده و ورقه مقدسه والده وسایر ورقات مقدسات ازافنان را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید.والبهاءعلیک یامن ثبت علی المیثاق .٦٧ع ع
پورتسعیدحضرت افنان سدره مبارکه جناب آقامیرزا آقاعلیه بهاءالله الابهی
البشارة محرمانه

هوالابهی

ای فرع جلیل سدره مقدسه مبارکه ،جمال قدم واسم اعظم روحی لاحبائه الفدا دروقتی که درحیفا تشریف داشتند موقعی رادرجبل کرمل بکرات ومرات تعریف فرمودندکه آن محل بسیار باصفا ولطافت ونضارت ونظارت است وامرفرمودند که آن محل رابهرقسم است بگیرند بسیار بسیار میل مبارک به گرفتن آن محل بود چهارسال پیش بهروسیله بودآن محل گرفته شد وجزئی ترتیبی داده شدو مهیا گشت پس سفارش مخصوص به رنگون داده شد ومکاتیب متعدده مرقوم گشت ونقشه صندوقی ازرخام آن صفحات که درجمیع جهات معروف است کشیده شدو ارسال گشت وبه مشقت زیاد یک پارچه منبت اتمام شد وبه وسائط چندی حمل به اینجا گشت والبته دربین راه در ورود به بعضی ازشهرهاچه شد مسموع آن جناب گشته خلاصه باصندوقی ازبهترین خشب هندوستان چندی پیش وارد گشت و یک سال قبل ازاینجاجناب آقامیرزااسدالله رامخصوص فرستادیم تاآنکه با تحت روان جسد مطهر وهیکل مقدس عرش عظیم روحی لتربته الفدا راازایران باکمال توقیرو خضوع وخشوع واحترام باچند نفراحباب حمل نموده وارد ارض مقدس نمودند حال درجبل کرمل مشغول به بناء مقام مقدس هستیم وانشاءالله شما رانیز می خواهیم تابامادر سنگ وگل کشی درآن مقام مقدس مبارک شریک وسهیم گردید واقتباس فیوضات غیرمتناهیه نمائی وبه این شرف اعظم موفق گردی وهذه بشارةلاتقابلها سلطنةالملک والسموات ٦٨فی الحقیقه چنان سرور و حبوری دست داده که وصف نتوانم زیرآن عرض مقدس بسیارمورد اهانت اهل ظلمت شده بود الحمدلله بعون وعنایت جمال قدم چنین اسباب فراهم آمد که در نهایت عزت جمیع اسباب مهیا گشت که محل حیرت کل خواهد شد والبهاءعلیک وعلی افنان السدرة المقدسة هناک .٦٩ع ع
ضمناًحضرت عبدالبهاءبه سیدمصطفی رومی که در رنگون می زیست

سفارش فرمودند که صندوقی ازبهترین سنگهای مرمر در رنگون تهیه نماید وبه مشکین قلم نیز دستوردادند برآن صندوق قطعات یابهی الابهی ویاعلی الاعلی تحریز نماید.آقاسیدمصطفی پس ازاجرای دستور مبارک صندوق سنگی رادر صندوقی چوبی قرار داد وبه ارض اقدس فرستاد .موقع ورود ،درادارہ گمرک مشکلاتی پیش آمد ولی ارادةالله شامل بودوآن صندوق به سلامت به حیفا رسید.
ازهنگام شروع بنای مقام اعلی تاوقتی که شش حجره (شماره های ٨-١

٦-٣-٥-٧) ازنه حجره ازنقشه اصلی بنابه اتمام رسیدچندسالی به طول
انجامید تاموانع گوناگون حل شد وحضرت عبدالبهاءموفق شدند بازحمات زیاد
راهی برای اراضی حول مقام ازشخصی مسیحی ابتیاع فرمایندکه آمد وشد به
مقام اعلی میسر شود.سه حجره باقیمانده یعنی شماره های ٤-٩-٢ د ردوره ولایت
عظمی به اتمام رسید.حضرت ولی امرالله دریکی ازتوقیعات مبارک می فرمایند:
"درارض اقدس لانه وآشیانه انبیاءومرکز روحانی جهانی اهل بهاءو محور
ومرجع اعلای کافه موسسات نظم بدیع جهان آرای پیروان امر ابدع اسنی اجلالًلهذه
السنةالمقدسة وتکریما لمقام النقطة الاولیة الازلیة مشروع محیرالعقول تشیید
ضریح اقدس اطهر اکرم باب الله الاعظم وذکرالله اللاعزالافخم بوجه اکمل واتم
انجام واتمام یافت وقبه منیعه بدیعه جسمیه ذهبیه مقدسه اش که تاج ثالث آن
مقام اطهراست وارتفاعش ازچهل متر ومساحتش ازدویست وپنچاه مترمربع
متجاوز ومقدمات نصب ارکان هشت گانه اش درداخل آن مقام مقارن عید نوروز در
سنه ١٩٥١ فراهم واحجار اولیه اش مقارن نوروزسنه ١٩٥٣ منصوب گشته بود در
پایان این سنه مقدسه سنه مئوی میلاد دعوت سری جمال قدم مقارن انعقاد موتمر
رابع بین القارات جامعه پیروان اسم اعظم مرتفع گشت..."٧٠
وبالاخره شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس که دراوایل بنای مقام اعلی به
زیارت حضرت عبدالبهاءرفته بود ،بااحتساب ارزش عددی حروف کلمه "حظیرة
القدس "یعنی ١٣١٨ تاریخ بنای مقام اعلی راضمن شع زیر به زبان عربی سرود:

کرم الله کرمل القدس نزلت فیه آیه الکرسی
مستوی عرش ربناالاعلی نقطة الامرسیدالنفس
مظهرالعدل مصدرالاحسان جوهرالعقل طاهرالنفس
فی جوارالبهاءمذ رفعت قبةالکبریابذی الرمس
ملهم الروح صاح فی روحی قال ارخ حظیرةالقدس ٧١

استقرار عرش درجبل کرمل
در روز نوروز سال ١٣٢٧ هجری قمری مطابق بابیست وهشتم صفرهمان

ص ٤١٧
سال صندوق عرش حضرت باب ومیرزا محمد علی زنوزی که تواماًباحضرت اعلی
به شهادت رسیده وتفکیک جسد وی از جسدمبارک ممکن نبود به دست حضرت
عبدالبهاءدرمقام خود استقرار یافت.
مراسم استقرار
بدیع بشروئی که شخصاًدرآن واقعه حضورداشته است ضمن یادداشتهای خود
چنین می نویسد:
"آزادی طلبان بلادعثمانی در رتق وفتق امورمملکت جهد بلیغ نمودند و
ضمناًازسلطان عبدالحمید وحسن نیت او اطمینان نداشتند تاآنکه کار به جائی
کشید که پادشاه راخلع نمودند...که آثاروعود الهیه روزبروز ظاهروعیان گردید و
نفوذ کلمةالله در شرق وغرب ساری وجاری وجسدمبارکی که تقریباًمدت شصت
سال ازشهری به شهری وازکرانه ای به کرانه ای نقل می شد به اراده الهیه درمقر
اخیر استقرار یافت.
در روز فیروز نوروز٢١مارچ ١٩٠٩ میلادی روزیک شنبه حضرت عبدالبهاء
ودر رکاب مبارک بعضی ازاهل بیت مبارک واحباءقدما درعرابه خادم باوفا
جناب اسفندیار از قلعه عکابه طرف شهرحیفا حرکت فرمودند به مقام اعلی در
جنب کوه کرمل رهسپار گشتند ومکشوف گردید که نه سال پیش جسد مطهر
حضرت اعلی دراین بقعه ودیعه گذاشته و وقت آن رسیده بودکه علناًسدرمثوای
اخیراین امانت الله استقرار یابد. صندوق مرمری که احباءرنگون در هندوستان
مخصوص جسد مطهر درست کرده بودند واطراف آن مزین به اسم اعظم،به امر و
اشاره حضرت من اراده الله دراطاقی که درزیرزمین بناشده بود انزال کردند واین
سراچه روحانی به سوز وگداز یک شمع روشن ومضیئی بود.بعد از انزال صندوق
مبارک به مثوای اخیرحضرت عبدالبهاءارواح المقربین له الفداءتاج وهاج مبارک را
از سربرداشته وجبه مبارک را بدور افکندند باپای برهنه درنهایت خضوع و

خشوع سجده نمودند وباموهای سفید پریشان سیمین وروی روشن تابان باکمال
خورسندی ونهایت وقاروجلال آن امانت رادر صندوق مرمر گذاشته وسپس جبین
مبارک رابرآن صندوق نهادند وهای های گریه وزاری فرمودند به درجه ای که
جمیع احباکه ازشرق وغرب حاضربودند بی تابانه گریستند وجود مبارک متاثر بود
آن شب را ابدأاستراحت نفرمودند ازجهتی قلب انور راحت ومسترح که بعد از
سنین متوالیات وصعوبات ومشاکل لاتعد ولاتحصی وقیام اعداءداخل وخارج
که بناءمقام اعلی به اتمام نرسد رغمألانف ۷۲هیئت های تفتیشیه ازمرکزخلافت
عظمی درروز اول نوروز سنه ۱۹۰۹ مطابق بیست وهشتم ماه صفر سنه ۱۳۲۷

ص ٤١٨

هجری درحینی که بهائیان امریک بواسطه مندوبین نقشه بنای مشرق الاذکار را در
عالم غرب می ریختند این واقع تاریخی عظیم تحقق یافت .
میرزا منیرزین نیزدر شرحی که به زبان انگلیسی راجع به استقرار عرش
حضرت باب درجبل کرمل به دست حضرت عبدالبهاءنگاشته است می نویسد:
" صبح یکشنبه حضرت عبدالبهاءباعائله وعده ای ازاحباء ازعکا
به جانب حیفاعزیمت فرمودند در امتداد ساحل دربین راه عکاوحیفادراین ایام
بنای کوچکی موجود است که ازطرف حکومت برای مراقبت راه اختصاص یافته .
هیکل مبارک درهمین نقطه وسط صحرا توقف کرده ومختصرخوراکی صرف
فرمودند وپس ازیک ساعت ونیم به حیفاوارد شدیم چند نفراز احباء
می دانستند که ازنه سال قبل عرض اطهر حضرت رب اعلی جل ذکره الاعلی در
نقطه ای که حظیرةالقدس کوه کرمل واقع شده محفی ومحفوظ است.
یک هفته پیش ازعید نوروز هیکل مبارک دونفرازاجباءرابه حیفا
فرستادند تالوازم جشن عید رافراهم نمایند.نه سال قبل یکی ازاحبای رنگون
هندوستان صندوق بزرگی ازمرمر به حیفافرستاد که دراطراف آن اسم اعظم نگاشته
شده بود.این صندوق بالاخره برای حفظ عرش مبارک حضرت اعلی بکار برده شد.
عرش اطهرکه شصت سال تمام محفوظ مانده بود آخرکاربواسطه هیکل مبارک
مرکزعهد الهی درجبل کرمل استقرار یافت.چند هفته قبل بیست نفر ازرجال
صندوق مرمر مزبور رابه جبل کرمل بردند وهیکل مبارک وسائل لازمه راتهیه
فرموده بودند وآن صندوق باآلات و وسائل موجوده که قبلأتهیه شده بود در
قسمت تحتانی مقام مبارک قرار گرفت.انجام این امرمهم منوط به تاییدات متتابعه
ملکوت ابهی بود هرچند برحسب ظاهربوسیله اشخاص صورت گرفت ولی همه حیران
بودند که چگونه این کار سخت به این آسانی انجام یافت.قسمت تحتانی ضریح
مبارک بایک چراغ روشن شده بود هیکل مبارک مرکز میثاق منتظر بودند تاجمیع
وسائل ومقدمات آماده گردد آنگاه عمامه وتاج مبارک راازسر برداشتند و
کفش های مبارک رابیرون آوردند هرچه بخواهم وقایع جاریه رامجسم کنم نمی توانم
ناچارم که واقعه راساده بیان کنم.مولای محبوب ماگیسوان مشکبوی مبارکش در
اطراف سر مبارکش درحرکت وقلب جهانی رابه آن موی پریشان ساخته بود.رخسار
هیکل مبارک بسیار روشن ونورانی ونهایت عظمت وشهامت ازطلعت مبارک
آشکار بود بااین حالت هیکل مبارک وارد آرامگاه عرش اطهرشدند زانو زدند جسد
مطهرحضرت باب رابادست مبارک خود درمیان صندوق مرمر قرار دادند آنگاه
سرخود رابه کنارصندوق تکیه داده گریستند گریستند،گریستندهمه احبا با هیکل
مبارک گریستند آن شب ابدأخواب به چشم مولای محبوب مانیامد،انتهی ."۷۳

ص ٤١٩

حضرت ولی امرالله در توقیع نوروز ۱۰۸ بدیع به این بیان احلی ناطق :
"ای ستایندگان اسم اعظم ،چه مقدار رفیع است شان ومنزلت این ودیعه
ربانیه وچه بلند است مقام این هیکل اعز صمدانیه که بدارآویخته وبخون آغشته
وبه هزا رگلوله مشبک گشته ودراین ضریح منور مطابقألماراده المحبوب در
مقابل قبله اهل بهاءوروضه مبارکه علیا مطاف ملاءاعلی مدینه منوره بیضا
آرمیدره .واز سمت یسارض مقام حضرت ایلیا وازیمینش اتلال جلیل حضرت عیسی

ودرخلفش مسجد اقصی واقع گشته اقلام از وصفش عاجز وعقول ازادراک قوه مکنونه نافذه وسیطره غالبه محیطه اش قاصر.دربیان تاثیرونفوذ تراب منتسب بآن مضجع منور ازقلم میثاق درحین تسمیه ابواب خمسه آن مقام مقدس در لوحی مخصوص این کلمات دریات نازل "هذا ماالهمنی تراب مطاف ملاءاعلی"٧٤ این حقیقت ازلیه ونقطه اولیه ومظهروحدانیت الهیه همچنانکه درعوالم غیبیه بفرموده حضرت رب البریه مطاف ارواح مرسلین است درعالم کون نیزمرکزیت مقام اعلایش ثابت ومحقق ورمس معطرش بظاهر ظاهر مرکز دوائر تسعه ناسوتیه واقع.دائره اولی کره ارض عالم ادنی ودرقلب این کرهارض اقدس قلب العالم وقبلة الامم لانه وآشیانه انبیاءودرقلب این ارض کرم الله کوه خداجبل الرب مقام حضرت ایلیا ودرقلب این جبل حرم اقدس اراضی متسعه موقوفه آن مقام مقدس ودر قلب این حرم فردوس ابهی وجنةعلیا حدائق وسیعه متعدده تابعه آن مقراسنی ودر قلب این فردوس بنیان بدیع رفیع البناءمقام اعلی ودرقلب این مقام که بمنزله صدف است لولو لالاقدس الاقداس ضرح مطهرکه حجرات آن در یوم میثاق تشیید گشته ودرقلب این ضریح وگوهر گرانبها مقراعز اسنی و درقلب این مقرتابوت مقدس که بفرموده حضرت عبدالبهاءدرقرآن مصرح وکتاب الله به آن بشارت داده .
ودر قلب این تابوت سکینةالله رمس معنبرمنور معطر رب اعلی ونقطه اولی.
تعالی تعالی اسمه العلی العالی الاعلی.تعالی تعالی شانه الاعظم الارفع الاسنی .
تعالی تعالی مقره الابدع الامنع الاسمی.تعال تعالی رمسه الاطهرالاقدس النافذ فی کل الاشیاءتعالی تعالی امره الاعزالاکبر المهیمن علی من فی الارض والسماء.٧٥

دوواقع مهم مقارن استقرار عرض

در روز نوروز آن سال که حضرت عبدالبهاءرمس حضرت باب ومیرزا محمدعلی زنوزی رادر کوه کرمل مستقرساختند،دوواقعه عظیم در دنیای بهائی در شرق وغرب عالم روی داد.
یکی خبر اقدامات محفل روحانی شیکاگو برای طرح بنای مشرق الاذکارآن شهر ودیگری واقعه دلخراش شهادت نوزده نفر ازبهائیان نیریز به دست شیخ ذکریای

ص ٤٢٠

سرکوهی وبه تحریک واغوای سید عبدالحسین لاری درنیریز.٧٦
حضرت شوقی ربانی دراین خصوص می فرمایند:٧٧
" استخلاص تاریخی وغیرمنتظر حضرت عبدالبهاءازسجن چهل ساله عکا ضربت شدیدی برآمال واغراض ناقضان میثاق وارد ساخت وآن ثله نفاق راکه پس از افول نیزآفاق بهدم بنیان مرصوص ومخالفت مرکز منصوص کمربسته بودند مرةً اخری دچار خذلان وخیبت آمال گردانید حال پس ازآزادی طلعت عهد سبحانی ضربت ثالثی برآن قوم پرلوم وارد آمد ثعبان مبین ازآستین مرکزعهد حضرت رب العالمین خارج شد وحبال اوهام وتسویلات وتسویفات آت عصبه غرور را ببلیعد یعنی همان قوه غالبه محیطه که غصن اعظم ابهی را به حفظ حقوق و اختیارات منصوصه الهیه موفق ساخت وبه استقرار شریعت ربانیه درخطه امریک تائید نمود وبرسلطان جابرخصم الد آئین نازنین فائق وغالب آورد وجود مبارکش را ظهیر ونصیر گردید تادر بحبوبه بلایا مقام مقدس اعلی یکی ازبدیع ترین و شاخص ترین مشروعات ایام قیادت خویش را علی رغم ناکثین پیمان وهادمین امر حضرت رحمن مرتفع ورمس اقدس وهیکل امنع الطف حضرت نقطه اولی راز ارض طا به ارض میعاد منتقل نماید مکرر ازفم اطهر مرکزمیثاق مسموع گردید که می فرمودند انتقال آن جسد منور به صفح جبل کرمل وتاسیس مقامی شایسته و مجلل برای حفظ آن ودیعه الهیه واستقرار آن امانت رحمانیه به دست مبارک در آرامگاه ابدی خود یکی ازمآرب ومقاصد مقدسه ثلاثه ای بودکه آن منادی ملکوت ازآغاز دوره خدمت ورسالت خویش درمد نظر داشته واجراءآن را از اعظم وظائف مبرمه محتومه خود می شمرده است .این است که تحقق این مقصد اعز اسنی رامی توان یکی ازمشروعات مهمه وتاسیسات وحوادث جسیمه قرن اول بهائی محسوب داشت."
سرانجام بعدازاینکه عرش حضرت باب درمقر اصلی خوداستقرار جست،

لوح زیرازقلم حضرت عبدالبهاءبه افتخار محفل روحانی طهران نازل گردید:
" طهران حضرات اعضای محفل روحانی علیه بهاءالله الابهی
هوالله
ای یاران بشارت کبری اینکه هیکل مطهر منور مقدس حضرت اعلی روحی له الفدا بعداز آنکه شصت سال ازتسلط اعداءوخوف ازاهل بغضا همواره ازجائی به جائی نقل شد وابداُسکون وقرار نیافت به فضل جمال ابهی در یوم نیروز درنهایت احتفال باکمال جلال وجمال درجبل کرمل درمقام اعلی در صندق مقدس استقرار یافت هذا هوالمرقد الجلیل وهذا هوالجدث المطهر وهذا هوالرمس المنور۷۸ لهذا قلوب احبای الهی جمیعاً مستبشر وبه شکرانه این الطاف

ص ٤٢١

الهیه جمیع به ستایش ونیایش اسم اعظم پرداختیم .اگر چنانچه من بعد کسی روایتی یا حکایتی نماید که اثری ازهیکل مقدس درجای دیگر است کاب است قد افتری علی الله ۷۹این تنبیه بجهت آن است که مبادا من بعد شخص لئیمی راغرض و مژضی حاصل شود روایت حکایتی نماید که دلیل برآن باشد اثری ازآن هیکل مکرم درجای دیگراست فانتبهوایااحباءالليه لهذا الامر الع.یم ۸۰وچون چنی تائید وتوفیقی رسیدکه به عنایت جملا مبارک جبل کرمل ای جبل الرب یعنی باغ الهی زیرا کرم به معنی باغ وئیل خدا است این مواهب حاصل شد والرب بهاءُ کرمل منصوص کتب ربانی ظاهر گشت لهذا امید چنان است که به میمنت این امر عظیم امرالله دراطراف واکناف جلوه دیگر نماید وطلوع واشراقی عظیم فرماید و هذا من فضل ربی ۸۱این تائیدات وتوفیقات ازفم مطهر جمالقدم موعود بود الحمدلله به حیز حصول رسید فاشکروا الله علی هذا النعمةالعظمی والموهبةالکبری التی شملتنا اجمعین من رب العالمین .۸۲"
حضرت عبدالبهاءبااشاره به افتخاری که احبای نی ریز به آن نائل شده اند می فرمایند:
" ای یاران عبدالبهاءدراین ایام بحسن القضاءوتایید رب السموا العلی و توفیق ملکوت لایری هیکل مقدس حضر اعلی درجبل کرمل حیفا درمقام معلوم استسقرار یافت لهذا قربانی لازم وجانفشانی واجب احبای نی ریز ازاین جام لبریز سرمست شدند وبه چوگان همت گوی سبقت ازاین میدان ربودند هنیئاُله مثم مریئاً هذا لاقدح الممتلاءالطافح بصهباءمحبت الله وعلیهم بهاءالله الابهی شاید من بعد ازاهل نقض ونفاق افترائی زنند وکذب وبهتانی برزبان رانند وگویند که هیکل مکرم رامقایم دیگر یاجزئی ازاجزاءدر موقعی دیگر یاران الهی بدانند که صرف بهتان است وکفرونهاق ونفاق .آن جسد مبارک مصلوب درکوه کرمل بتمامه استقرار یافت ولی اشرار آرام نگیرند یقین است بهتان زنند وادعا نمایند که ماآن جسد مبارک را دربردیم یا نقل کردیم یاجزئی ازاعضاء به دست آمد یااجنه از دست ثابتین ربودند جمیع این اقوال کذب وبهتان است وآنچه حقیقت است بیان گردید وعلیکم البهاءالابهی .ع ع "
نزول لوح کرمل
میرزا آقاجان خادم الله درباره نزول لوح کرمل می نویسد:
" تفصیل لوح مانزل فی الکرمل اینکه آن مقر منظر اکبر واقع بعداز ورود و نزول جمالقدم جل اجلاله درآن محل منیف وقت نهار رسید سفره طعام حاضر ودر حضور مبسوط گشت طعام گذارده شد بغتتاُامر فرمودند که قلم را بگیر وبه قوت

ص ٤٢٢

وعظمت جهرتاُبه صوت جلی آیات الله نازل ورهبنه آن محل واقف وسامع تابه مقامی که ثبت شده رسید برحسب ظاهر چون نها رگذارده شده بود حاضرین منتظر فرمودند حال بگذار بعدتمام می کنیم وبعد هم که ازحیفا توجه به عکا فرمودند مکرر درقصر فرمودند لوح کرمل تمام نشد یک وقتی بیاورتمام کنیم .در ظاهر قصور این عبد که لوح مبارک ناتمام ماند ودر باطن وجل احاطته و علمه عالم که بچه سبب معلق وناتمام ماند و بچه باید تمام شود چه که اشاراتی

که درلوح نازل ونسبتش بالله ازقبل در کتب مرسلین وآیات بدیعه منیعه و
کتاب الله مبین ثابت ومحقق دیگر القدرةله والعلم عنده .۸۳"

اگرچه برحسب نوشته میرزاآقاجان در روز مذکور لوح کرمل ناتمام ماند
ولی بعدأدرعکاآن توقیع منیع که منظور کلی ازنزول آن را در زیر می خوانیم
کامل گردید.

این لوح مهیمن متعالی که در صفح جبل کرمل ازفم اطهر جمالقدم مخاطباً
لمقامه العظیم نازل گردیده است مبشر بشارات عظیمه وعلو وامتناع وعظمت
ظهور جمال ابهی وحضرت رب اعلی درعالم وجود است وهم چنین اشاره به
تاسیس مقام عظیم بیت العدل اعظم الهی واستقرار راکبین سفینه حمرا ومتمسکین
به عروه وثقی وبانیان نظم عظیم وجهان آرای جمال ابهی دردر عالم غبرا برحسب
بشارتی است که مبشر ظهوژ اعز اسنی درکتاب بیان عربی مخاطباًللملل والامم
نازل فرموده اند:" طوبی لمن ینظرالی نظم بهاءالله ویشکر ربه فانه یظهر ولامرد
له من عندالله" وارتفاع سراپرده وحدت عالم انسانی واجتماع ملل ونحل عالم در
ظل خیمه یکرنگی جمال قدم وایجاد صلح وسلام دربین امم می باشد ونیز بشارت
به ظهور وبروز نبوات مظاهر مقدسه قبل دراین جهان است .

دراین لوح مبارک به مدینةالله که ازآسمان نازل گردیده وکعبةالله اشاره
می فرمایند که مقصود ازمدینةالله وکعبةالله مقام عالی ومتعالی حضرت اعلی
است .

ازقلم معجز شیم حضرت ولی امراله ارواحنا لوحدته الفدا این کلمات دریات
را درتوقیع مبارک نوروز ۱۱۱ بدیع می خوانیم:
" وشبهه ئی نبوده ونیست که مقصود ازاین سفینه که درآخر این لوح
مذکور ،سفینه احکام است نه سفینه امرالله که ملاحض شارع اعظم جمال اقدس ابهی
ورکابش کافه اهل بهاواصحاب سفینه حمرا که بشارتش رانقطه اولی درکتاب
قیوم اسماءدر سنه اولای عهد اعلی بلغت فصحی وبه لحنی ملیح ودلربا داده ،
قوله مااحلی بیانه ومابهی عزه وذکره :ولقد خلق الله فی حول ذلک الباب
بحورا من ماءالاکسیر محمرأبالدهن الوجود وحیوانأبالثمرةالمقصود وقدرالله له

ص ٤٢٣

سفنا من یاقوتة الرطبة الحمراءولایرکب قیها الااهل البهاءباذن الله العلی وهو
الله قدکان عزیزأحکیما.مقصود دراین لوح عظیم که فی الحقیقه کاشف اسرار
الهیه وبشارت دهنده دوتاسیس عظیم وجلیل وخطیر یکی روحانی ودیگری
اداری درمرکزجهانی آئین بهائی است سفینه ئی است که راکبینش رجال بیت عدل
اعظم که برطبق وصایای متقنه مرکز عهد اتم واقوم مصدر تشریع احکام غیر
منصوصه اند واین احکام دراین دور بدیع ازاین جبل مقدس جریان یابد همچنانکه
درعهد حضرت کلیم شریعةالله ازصهیون جاری وساری گشت واین جریان سفینه
احکام اشاره باستقرار دیوان عدل الهی که فی الحقیقه دارالتشریع است وشعبه ئی از
مرکزجهانی اداری بهائیان دراین جبل مقدس محسوب ودر بنائی مخصوص در
قرب دارالآثار بین المللی که حال وقت تاسیس آن است درنقطه ئی مشرف براین
مراقد شریفه منوره ودر جوار مقام اعلی استقرار خواهد یافت ."۸٤

ص ٤٢٤

الواح ،اسناد ومکاتیب
۱- جواب ملک قاسم میرزا به نامه امیرکبیر
۲- فتوای قتل حضرت باب ازطرف شیخ الاسلام تبریز

ص ٤٢٥ وص ٤٢٦

۱- جواب ملک قاسم میرزا به نامه امیرکبیر

ص ٤٢٧

۲- فتوای قتل حضرت باب ازطرف شیخ الاسلام تبریز

ص ٤٢٨

رونویس فتوای قتل حضرت باب

سید علی محمد شیرازی

شما دربزم همایون ومحفل میمون درحضور نواب اشرف والا ولی عهد دولت بی زوال ایده الله وسدده ونصره وحضور جمعی ازعلمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی که هریک جداگانه باعث ارتداد شماست وموجب قتل،توبه مرتد فطری مقبول نیست وچیزی که موجب تاخیر قتل شماشده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلا تامل احکام مرتد فطری بشماجاری می شود.حرره خادم الشریعة المطهرة

(سجع مهر) (سجع مهر)

ابوالقاسم الحسنی الحسینی علی اصغر الحسنی الحسینی

ص ٤٢٩

یادداشتها

١- اشاره به قرآن مجید،سوره الحشر،آیه ٢،مضمون فارسی :به دست خود خانه هاشان را ویران می کنند.

2- The Dawn-Breaker,pp.430-458.

مطالع الانوار ،صفحات ٤٤٨-٤٣٣.

تاریخ قرن بدیع ،قسمت اول ،صفحات ٢٣٣-٢٣٠.

3- Lt. Col.Farrant.

4- The Babi and Baha'i Religion ,1844-1944,pp.100-101

5- Lt. Col.Sheil(Justin).

6- Lord Palmerston.

7- The Babi and Baha'i Religion,1844-1944,p. 102.

8- Sir Mountstart E. Grant Duff.

9- The Babi and Baha'i Religion ,1844-1944,pp.104-105.

10- Sir Henry Rawlinson.

11- Mr. Ronald Thompson.

12- Renan.

13- Les Apotres.

١٤- یادداشتهای خطی رفعت الملک ،کتابخانه دانشگاه کمبریج ،انگلستان. (اصل این نامه لرادر قسمت الواح ومکاتیب می خوانیم).

15- Mochenin.

16- The Babi and Baha'i Religion ,1844-1944,p.75.

١٧- دالگوروکی در گزارش مورخ ٢٧مارس ١٨٤٩ خودمی نویسد:

" بطوری که اظهار شده ملک قاسم میرزادستوری محرمانه دریافت نموده که رهبر فرقه متعصب (باب)را که در قلعه ای نزدیک ارومیه محبوس است اعدام کند ولی حاکم آذربایجان ازاجرای این فرمان امتناع ورزیده چون می ترسیده که مردم درشهر بلوا کنند.شکی نیست که چنین اقدامی مردم را جسورتر وخطرناکتر می نمود."

١٨- حمزه میرزا بیست ویکمین پسر عباس میرزا نایب السلطنه بود.اواز بدایت جوانی وابتدای جلوس محمد شاه برتخت شاهی ،بامحمد شاه همراه بود وسمت سرپرستی فوج خاصه را درطهران داشت ودر قزوین وزنجان نیز حکومت کرد.در واقعه خراسان وطغیان حسن خان سالار اوفرمانده سپاه بودکه باحسن خان مقابله کرد وغالب آمد.

درهمان احوال شورش مسلمانان درمشهد برعلیه بابی هاپیش آمد وبه تحریک ملایان میرزا عبدالله خوئی که ازطرف حاجی میرزاآقاسی متولی آستان قدس بودکشته شد.حمزه میرزا ملاحسین باب الباب را به اردوی خودش دعوت کرد وملاحسین ازملا محمد علی قدوس اجازه خواست وبه این ملاقات رفت .

ص ۴۳۰
عبدالعلی خان مراغه ای فرمانده توپخانه در اردوی حشمت الدوله بود .او
حشمت الدوله را متذکرساخت که مبادا درحضور ملاحسین اسائه ادبی کند واوبا
کمال احترام وادب باب الباب را پذیرفت وبوسیله او ازظهور وعظمت مقام حضرت
باب خبرگرفت ازاین روی بودکه درتمامت عمرهیچ اقدام سوئی برعلیه بابی ها
به عمل نیاورد
۱۹- حضرت باب دراسفار دیگر هروقت گذارشان به کهنه شهرمی افتاد درمنزل
میرزالطفعلی پیشخدمت که درشیراز به همراهی جناب وحید آمده بود وایمان آورد
وارد می شدند .میرزا لطفعلی به خدمه ونوکرهایش اجازه نمی داد که به خدمات
خصوصی حضرت باب بپردازند واوشخصاًمبادرت می نمود مثل گستردن سفره نهار
وشام ویا آوردن چای وآفتابه ولگن برای دستشوئی قبل وبعد ازتناول غذا که
ازرسوم زندگی اشرافی درآن ایام بود.
۲۰- تاریخ معین السلطنه ،نسخه خطی .
۲۱- درکه (درک)بمعنی درکوچک وارسی نوعی پنجره بوده که درآن ازپائین
به بالا جابجامی شده است.
۲۲- لفظ عام درمقابل سید وبه مفهوم کسانی که به پیغمبراکرم نسبت نداشتند
معمول بوده است .
۲۳- قرآن مجید،سورةالاسری،آیه ۷۲. مضمون فارسی:...هرکه دراین جهان
نابیناست آخرت نیز نابینا خواهد بود.
۲٤- مقاله شخصی سیاح،جلد ۱،صفحات ٦۰-٥۱.
۲۵- حضرت عبدالبهاءدرضمن نطقی در روز ۱٦ ژانویه ۱۹۱٦ در حیفا
می فرمایند:
" میرزاتقی خان امیرنظام اگراین شقاوت رانکرده بود آدم باکفایتی بود دو
سال ایراین راادراه کرد.کارهانمود ولی آخر به جزای عمل بدش گرفتار شد . خودش
هم گفته بود که این گرفتاری های من برای آن است که به این طایفه تعرض کردم و
درموقعی که خواستند اورا بکشند گفته بود"به شاه بگو من بجهت خاطر تو از
حق وخلق هردوگذشتم آخر جزای من این بود."
۲٦- نبیل ازقول حاج علی عسکر یکی ازاحبای تبریز چنین می نویسد: " بعد از
غروب آن اجساد مبارکه را ازمیدان سربازخانه بیرون دروازه حمل نمودند ودرکنار
خندق گذاشتند وچهل نفر سرباز را چهار قسمت کرده در دور آنها ازچهار سمت
چاتمه زدند وبنوبت مشغول کشیک شدند ومامور بودند که سه شبانه روز آن اجساد
طاهره را بهمین منوال مواظبت نمایند.چون آن شب اول به روز رسید قونسل از
جانب دولت روس درتبریز بود بایک نفر مصور به خندق رفته امر نمود که مصور

ص ۴۳۱
به همان نحو که افتاده بودندبا سیاهقلم در صفحه بزرگی تصویر آن دوجسم مبارک
رابرداشت وبه منزل خود مراجعت نمود وجناب حاجی علی عسکر همان یوم نسبت
قرابتی که با پیشکاران قونسل داشتند آن تصویر را زیارت نمودند وذکرکردند که تا
بحال به احدی ذکر نکرده ام حال به تومی گویم که درموقعش ذکرنمائی وازجانب
من یادگار گذاری وفرمود آن تصویر بنوعی درست برداشته شده بودکه من به
محض مشاهده وجه مبارکشان را شناختم در پیشانی وخدین وشفتین آثار رصاص
نبود ولب های مبارکشان متبسم بودولکن اعضاءمانند خانه زنبور مشبک ودو
دست حضرت انیس دردور جسد مبارک وسرش در پائین سینه مبارک بود مثل
اینکه هیکل انور رادر آغوش گرفته بودند وبعد ازمشاهده منزل رفتم ودراطاقی
درراباه روی خود بستم وسه شبانه روز گریستم وغرق دریای حیرت نشستم نه زنده
بودم ونه مرده ،نه درچشمم اشک بود ونه در جسمم حرکت بعداز سه روز در را
کندند ومرادرآن حالت نیمه جان یافتند."
۲۷- محمدعلی فیضی درکتاب نقطه اولی می نویسد حسین میلانی،ولی به احتمال
نزدیک به یقین حاجی احمد میلانی صحیح است.
۲۸- قرن بدیع،قسمت اول،صفحات ۲۵۸- ۲٤۷.

۲۹- حاج میرزا حسن فسائی درکتاب فارس نامه ناصری ،گفتار اول،صفحه ۳۰۸ می نویسد:
" در شب بیست وپنجم ماه رجب این سال (۱۲٦۹)پانزدهم اردی بهشت جلالی که آفتاب درسیزدهم درجه وچهل وشش دقیقه ثور بود نزدیک به یک ساعت پیش از طلوع صبح صادق در شهر شیراز زلزله شدید بیامد وچندین هزار خانه را ویران و چندین هزار را شکسته نمود وچندین هزار نفر درزیر عمارات خرابه بماندند و بمردند.بیشتر مدارس ومساجد خراب گشت وعموماً محتاج به تعمیر گردید.

30- Dr.Cormick.

31- Rev. Benjamin Labaree.

32- Rev. J.H. Shedd.

۳۳- این اظهار نظر صحیح نیست زیرا سید حسن راحضرت باب قبلاً مرخص فرموده بودندوسید حسین برحسب فرمان مبارک حضرت باب را انکار کرد واز کشته شدن نجات یافت وبعداً در سال ۱۸۵۲ میلادی در قضیه رمی شاه به شهادت رسید.شخص ثانی میرزامحمدعلی زنوزی بود.

34- Anitchkov.

35- The Babi and Baha'i Religion 1844-1944,p.77.

36- The Babi and Baha'i Religion 1844-1944,pp.77-8.

37- George Alexander Stevens.

38- The Babi nd Baha'i Religion 1844-1944,p.76.

39- The Babi and Baha'i Religion 1844-1944,p.78.

ص ٤۳۲

40- Richard Stevens.

41- The Babi and Baha'i Religion 1844-1944,p.78

٤۲- درزیر نویس صفحه ۷۸ کتاب The Babi and Baha'i Religion می خوانیم :
اگر چه کتب تاریخ بهائی شهادت باب را روز ۲۸ شعبان ۱۲٦٦ مطابق با۹ ژوئیه ۱۸۵۰ می نویسندولی درچند منبع دیگر من جمله ناسخ التواریخ آن را یک روز قبل ذکر می کنند.

43- The Babi and Baha'i Religion 1844-1944,p. 79

44- " "" "" """ ""

45- " "" "" """ """ ""

46- Ferrier

47- The Babi and Baha'i Religion 1844-1944,p. 76

48- Wilfred Scawen Blunt.

49- The Future of Islam.

50- The Babi and Baha'i Religion 1844-1944, pp.79-80

51- M.de Gobineau. Religions of Asia

52- Owen Tweedy.Cairo to Persia and Back.

53- The Babi and Baha'i Religion 1844- 1944,pp.80-81

54- Roy Shepheard- Walwyn.

55- Lady Shiel(Lt.Col. Shiel's wife)

56- The Babi and Baha'i Religion 1844-1944,p.75

57- The Babi and Baha'i Religion 1844-1944, p.73

۵۸- مطالع الانوار،صفحه ۸- ۵۰٤

۵۹- این خانه بعدها به ملکیت شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما بیرون آمد.وی هنگام حکومت خویش در شیراز ازاهمیت آن محل ازنظرجامعه بهائی اطلاع حاصل کرد.بنابراین وبه صرافت طبع خانه را به امرتقدیم کرد.حضژت عبدالبهاء در لوح زیر که به اعزاز محفل روحانی شیراز نازل شده است می فرمایند:
شیراز اعضای محفل روحانی علیهم بهاءالله الابهی

هوالله

ای مقربان درگاه کبریا نامه شمارسید ورقه ای که جوف بودبسیار سبب مسرور گردیدکه آن شخص محترم چنین اقدامی فرمود وچنین انفاقی نمود آنچه درمدت حیات همت فرمودند ومجری داشتند ومبذول کردند جمیع فراموش می شود این امری است طبیعی ولکن این عمت که تعلق به ماوراءالطبیعه دارد هرگز فراموش نخواهد شد والی الابد در مرور قرون واعصار مشام ها را نافه مشکبار نثار خواهد کرد زیرااین قضیه در ظل وجه واقع کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام ٦٩-١ وهمچنین سبب عزت ابدیه دردو جهان خواهد گشت سلیل جلیل ایشان در پاریس ملاقات شد ونهایت الفت حاصل گشت فی الحقیقه شایان وسزاوار وبزرگوار است وهمچنین ملاحظه نمائید که قوه امرالله چگونه در ظهور وبروز است

که همچنین شخص جلیلی ازبرای چنین موقعی که آن جسد معطر یک شب دو شب درآنجا امانت گذاشته شده بود این جسدمطهری که ازخوف واهانت اعداءپنجاه سال ممکن نشد درجائی قرار یابد زیرا اعداء در صدد بودند واگر بدست اعداء افتاده بود آتش می زدند حال به مقامی رسیده که چنین نفس محترمی در موقعی که رائحه ای ازآن جسد معطر ورزیده چنین جانفشانی می نمایند وهذا من فضل ربی فاعتبروا یا اولی الابصار ٥٩-٢ وعلیکم البهاءالابهی،عبدالبهاءعباس ،١٠رجب ١٣٣٨،حیفا.

٥٩-١- قرآن مجید،سورةالرحمن ،آیه ٢٧-٢٦ .مضمون فارسی:آنچه دراین عالم وجود داردفانی می شود جز وجود خدای صاحب جلال وکرامت که باقی می ماند.

٥٩-٢- مضمون فارسی:واین ازفضل خداوند است .عبرت بگیرید ای صاحبان چشمها.

٦٠- قرآن مجید :سورة الحاقه ،آیه ١٧-مضمون فارسی: و روزی که عرش الهی بوسیله هشت ملک مقرب حمل می شود.

٦١- حسین اقبال پسر ارشد آقا محمد مصطفی بغدادی است .اصل مرقومه نامبرده به زبان عربی بوده وترجمه قسمتی ازآن درنشریه اخبارامری شماره دوازدهم،شهر البهاء شهرالجلال ١٠٧ بدیع (فروردین ١٣٢٩شمسی)به طبع رسیده است .

٦٢- بارها ازربان جده وعمه ام شنیدم که می گفتند:
در اوایل سال ١٣١٨ هجری قمری که برای تشرف به حضور حضرت عبدالبهاءبه ارض اقدس رفته بودند،هنگام مراجعت به ایران به منظور وداع به حضور حضرت ورقه مبارکه علیا مشرف شدند درحالی که می دانستندآخرین باری است که فیض زیارت آن مخدره کبری درعالم غبراءنصیبشان می شود.ازاین رو از دوری و هجران وغصه وحرمانی که برآنهامستولی شده بود شدیداًنالان وگریان و هراسان بودند.حضرت ورقه علیاآنها را به صبر وقرار وسکون واصطبار تسلیت داده فرموده بودند:محزون نباشید متاثر نگردید الحمدلله افتخار زیارت جمالقدم را داشته اید وماه ها در ظل مبارک ازفیض لقامستفیض شده اید والحال به حضور حضرت عبدالبهاءمشرف شده در ظل عهد ومیثاق الهی ثابت ومستقیم هستیدو تندبادحوادث وامتحانات درایمان شما رخنه ننموده است چون ازسلاله افنان واز منتسبین به حضرت اعلی هستید وبه عزم خدمت در بیت مبارکه عازمید، می خواهم هدیه ای به شمابدهم که درعالم شبیه ومثالی ندارد وشما رابه موهبتی نائل گردانم که نصیب همه کس نمی شود.
دراطاق مبارک درگاهی بودکه جلوآن پرده ای آویخته بودند،پرده را به کنار کشیدند وپارچه سفیدی که برروی جعبه ای افتاده بود برداشتند ودرجعبه را

گشودند .درداخل آن جعبه،جعبه کوچکب دیگری بودکه پارچه سبزرنگی آن را پوشانده بود.فرمودند محتوای این جعبه رمس مطهر حضرت رب اعلی است که به اراده حضرت عبدالبهاءدراین اطاق گذاشته شده است واحدی ازآن آگاه نیست.این مطلب را نزد خودتان نگاه دارید .ماآن جعبه مبارکه را زیارت نمودیم ومرخص شدیم.(نویسنده)

٦٣- زکریا در باب ششم ازکتاب خود،آیات ١٢ و١٣می فرماید: " ...بگو یهوه صبایوت چنین می فرماید ومی گوید:اینک مردی که به شاخه (غصن)مسمی است وازمکان خود خواهد روئید وهیکل خداوند را بنا خواهد نمود پس اوهیکل خداوند را بناخواهد نموبد وجلال را متحمل خواهد شد وبرکرسی اوجلوس نموده حکمرانی خواهد کرد وبرکرسی اوکاهن خواهد بود ومشورت سلامتی درمیان هر دوی ایشان خواهد بود."

٦٤- حضرت عبدالبهاءدر لوحی به افتخار آقاسیدنصرالله ازسادات خمس راجع به رمز نگین اسم اعظم می فرمایند:

" واما شروح مسیوانژل من ٦٤-١ درخطوط فص نگین اسم اعظم هرچند به درجه ای مقارن حقیقت است ولی باید که تعمق زیاد نمایند وتدبرکلی فرمایند زیرا مرکب ازدو "باء"است وچهار" ها". شرح "با"درتفسیر بسم الله الرحمن الرحیم مرقوم گردیده بسیار مفصل است دراین نامه نگنجد رجوع شود به آن.تکرار "باء" اشاره به مقام غیب وشهود است واما چهار "هاء" که ارکان اربعه بیت توحید است وعددش متمم عشره است زیرا یک بادوسه ،سه وسه شش،شش وچهار ده و اشاره به این مقام درآیه قرآن است که می فرماید "واتممناهابعشر"٦٤-٢ باری "ها" را عدد پنج است واین "هاء"هاء هویت وحقیقت رحمانیه است درعدد پنج که عدد باب است ظاهروآشکاراست لهذا در فص نگین اعظم "باء" با "هاء" ترکیب شده است وهمچنین اسم اعظم ازآن نقش ظاهر وعدد اسم اعظم نه است .چون نه را که عدد بهاءاست در باب که عدد پنج است ضرب نمائید نه پنج است که چهل وپنج گردد وهمچنین پنج راکه عدد باب است درنه ضرب کنی که عدد بهاء است چهل وپنج است واین عددباعدد آدم مطابق است وهمچنین مفردات نه را چون جمع کنی چهل وپنج است،یک ودوسه ،سه وسه شش ،شش وچهارده ،ده وپنج پانزده ،پانزده وشش بیست ویک ،بیست ویک وهفت بیست وهشت ، بیست وهشت وهشت سی وشش،سی وشش ونه چهل وپنج .وهمچنین چون عدد باب را جمع کنی پانزده گردد. یک ودوسه،سه وسه شش ،شش وچهارده، ده وپنج پانزده مطابق عدد حوا است. وموافق حدیث " اناوعلی ابوا هذاه الامة" ٦٤٠-٣ مقصد ازآدم حقیقت فائضه متجلیه فاعله است که عبارت ازظهور

ص ٤٣٥

اسماءوصفصات الهیه وشئونات رحمانیه است وحوا حقیقت مقتبسه مستفیضه مستنبئه منفعله است که منفعل بجمیع صفات واسماءالهیه است.باری این ادنی رمزی ازترکیب اسم اعظم در فص نگین رحمانی است.

وهمچنین ملاحظه کنیدکه سطوع ثلاثه عالم حق وعلام امروعالم خلق است که مصادر آثار است .عالم حق مصدر فیض جلیل است وعالم امر مرآت صافیه لطیف که مستنباء ازشمس حقیقت است وعالم خلق مصدر انوار است که بواسطه وسیله کبری المستفیضة من الحق والمفیضةعلی الخلق ٦٤-٤ حاصل گردد. باری باءحقیقی که حقیقت کلیه است چن درمراتب ثلاثه از ذروه اعلی تابه مرکز ادنی نزول وتجلی کرد جامع و واجد جمیع عوالم شد ودرافق عزت قدیمه دو کوکب نورانی ساطع ولامع گردید کوکبی ازیمین وکوکبی ازیسار واین رمز عظیم دوشکلی است که دریسار ویمن اسم اعظم درفص نگین محترم ترسیم گردیده ورمز ازظهور حضرت ابهی وحضرت اعلی است وهرچنددوشکل یمین و یسار بصورت ستاره است ولی اشاره به هیکل انسانی اسست که عبارت ازسر ودو دست ودو پا است وعلیک البهاءالابهی .ع ع

64-1- Angleman.

٦٤-٢- قرآن مجید سورةالاعراف ،آیه ١٤٢.مضمون فارسی: وتمام کردیم آن رابا ده (شب)دیگر...

٦٤-٣- مضمون فارسی :من وعلی ابوبن این امت هستیم .

٦٤-٤- مضمون فارسی:گیرنده فیوضات الهی ورساننده فیض به مردم.

٦٥- مضمون فارسی:روح من ،حقیقت من ،ذات وکینونت من فدای تربت اوباد.

٦٦- مضمون فارسی: این برای توبهترازعبادت ثقلین است .

٦٧- مضمون فارسی:بهای الهی برتوکه ثابت بر عهد ومیثاق هستی .
٦٨- مضمون فارسی :این بشارتی است که سلطنت زمین وآسمان باآن مقابله نمی کند.
٦٩- مضمون فارسی:بهاءبرتو وافنان سدره مقدسه که درآنجاهستند.
٧٠- توقیعات مبارکه ،توقیع نوروز ١١١بدیع،صفحات ٣-٥٢٢
٧١- مضمون فارسی:خداوند کرمل مقدس راکه درآن آیةالکرسی نازل شده است ، مکرم بدارد (که)عرش مولای ما،نقطه اولی درآن استقرار یافته است آن وجود مقدس وطاهری که مظهر عدل ومصدر بخشش است.درمجاورت روضه مبارکه حضرت بهاءالله این مقام رفیع بناشده است.الهام دهنده ارواح به قلب من الهام نمود که تاریخ آن بنا را حظیرةالقدس بنویسم .
٧٢- دراصطلاح به معنای "برخلاف میل "بکاربرده می شود.

٧٣- متن انگلیسی:مجله نجم باختر،مجلد یازدهم،شماره نوزدهم ،صفحه ٣١٦ سال ١٩٣١ میلادی .متن فارسی:رحیق مختوم ،جلددوم صفحات ٦-١٦٤.
٧٤- مضمون فارسی:این چیزی است که تراب مطاف ملاءاعلی (مقام اعلی)به من الهام نمود.
٧٥- توقیعات مبارکه ،صفحات ٩-٣٦٧
٧٦- لمعات الانوار،جلددوم صفحات ٩٠-٥١ ونیریزمشکبیز صفحات ٧-١٤٢
٧٧- کتاب قرن بدیع،قسمت دوم صفحات ٧-١٤٥
٧٨- مضمون فارسی:این همان مرقد جلیل است واین همان جسم مطهر است واین همان رمس منور است.
٧٩- مضمون فارسی: همانا به خدا افترا بست.
٨٠- مضمون فارسی: ای احبای الهی به این امر عظیم متوجه باشید.
٨١- مضمون فارسی:واین ازفضل خدای من است.
٨٢- مضمون فارسی: پس شکر کنید خداوند رابرای این نعمت عظیم که عنایت فرموده واین موهبت بزرگی که ازطرف خدای عالمیان شامل حال جمیع ماگردید.
٨٣- مضمون فارسی:قدرت وعلم ازآن اوست.
٨٤- توقیعات مبارکه ،صفحات ٥٦٢- ٥٦٠.

فصل دوازدهم
آثار حضرت باب
بیان حضرت بهاءالله درباره آثار حضرت باب
حضرت بهاءالله درباره آثار منزله ازقلم حضرت باب می فرمایند:
"...چشم امکان چنین فضلی ندیده وقوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی ازغمام رحمت رحمانی جاری ونازل شودچه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر ورفعت مقامشان چون شمس واضح ولائح است مفتخر شدند هرکدام به کتابی که دردست هست ومشاهده شده وآیات آن احصاگشته و ازاین غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الآن بدست می آید وچه مقدار که هنوز بدست نیامده وچه مقدار هم که تاراج شده وبدست مشرکین افتاده ومعلوم نیست چه کرده اند."١
اشاره حضرت باب درباره آثار خود
حضرت باب خود درخلال یکی ازالواح به آثاری که ازسال ١٢٦٠ تا١٢٦٢ هجری قمری ازقلم حضرتش نازل شده است،اشاره ای به این مضمون می فرمایند:٢
" آنچه درشهور مختلفه ازسال ١٢٦٠تا١٢٦٢ نوشته ام این است :چهارکتاب وده صحیفه که هریک ازآنها حجتی است درپرستش ذات غیب منیع الهی ومن آنها را به اسامی آل الله ذکر می کنم:
اول کتاب احمدیه در شرح سوره حمد.
دوم کتاب علویه (تفسیر سوره بقره)که شامل هفتصد سوره است که هرکدام

ازسور را هفت آیه تشکیل می دهد.
سوم کتاب حسنیه که شامل پنجاه قسمت ازآیات الهیه است.
چهارم کتاب حسینیه (تفسیر سوره یوسف)که شامل صدویازده سوره است و

ص ٤٣٨
هر سوره شامل چهل ودوآیه وهریک ازآن آیات برای اهل عالم دلیل وحجت کافی است .
پنجم صحیفه فاطمیه که شامل چهارده باب دراعمال دوازده ماه می باشد.
ششم صحیفه قلویه شامل چهارده دعا درجواب نود ودو سئوال که در مراجعتم ازمکه درماه رمضان نازل شده است.
هفتم صحیفه باقریه که درچهارده باب درتفسیر حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل گردیده است .
هشتم صحیفه جعفریه که شامل چهارده باب درشرح دعا برای ایام غیبت می باشد.
نهم صحیفه موسویه که شامل چهارده باب درجواب دونفر ازبندگان خداست دراراضی حرمین .٣
دهم صحیفه رضویه شامل چهارده باب در ذکر چهارده خطبه نازل گردیده است.
یازدهم صحیفه جوادیه شامل چهارده باب درجواب چهارده سئوال درمسائل لاهوتیه.
دوازدهم صحیفه هادیه شامل چهارده باب درجواب چهارده سئوال درمسائل جبرتیه .
سیزدهم صحیفه عسکریه شامل چهارده باب درجواب چهارده مسئله ملکوتیه.
چهاردهم صحیفه حجتیه شامل چهارده دعای قدوسیه که دربدایت امرنازل شده ومنسوب به امام عدل است .تمام آنها مشتمل است بر چهارده نسخه موجوده دراین کتاب مع صحیفه مشهوره که درآخرآن چهارده مکتوب از اولیا آمده وتماماًدر این کتاب ذکرشده است .
واماآنچه که نازل شده بود ودر راه حج به سرقت رفت تفصیل آن در صحیفه رضویه مذکور گردید وحفظ آن برهرکس که آنهارا پیدا کند واجب است. خوشابه حال آن کسی که آثار منزله ازقلم مراحفظ کند وبابهترین خط آنهارا تسوید نماید .قسم به حق آن کسی که آیات خود رابرمن مکرمی میدارد، حرفی ازآن آیات درنزدمن عزیزتر ازملک دنیا وآخرت است..."
امحاء وتاراج آثار حضرت باب
میرزا حبیب الله افنان درتاریخی که به نام "تاریخ امر فارس" اززمان بعثت حضرت باب به بعد نگاشته است ،می نویسد:
" حسین خان حکم می کند هرگاه درخانه احدی یک سطر نوشته جات بخط حضرت یا عبارات بدع یافت شود آن خانه راخراب خواهم کرد وهرکس که مومن

ص ٤٣٩
ومفتون بودگرفته بضرب چوب واذیت وآنچه می توانست اخذ مینمود آدم بسیار بدنفس وموذی می بود .شرح حال اورا حضرت اعلی روح ماسواه فداه در خطبه قهریه برای حاجی میرزاآقاسی بیان می فرمایند مراجعه شود میزان اعمال وافعال و شرارتش بدست می آید که چقدر پلید وعنود بود.باری مرحومه جده ٤رحمةالله علیها ذکرمی کردند پس ازصدور حکم حسین خان هرکس هراندازه نوشته جات تحصیل کرده بود بقچه بقچه می آوردند دردالان طولانی منزل حاجی میرزاابوالقاسم می انداختند ومی رفتند یک سمت حیاط تقریباًاین نوشته جات بودکه روی هم گذارده شده بودتمام روی کاغذهای تمره بزرگ بخط چلیپا مرقوم شده بودکه هرگاه ی صفحه آن الآن موجود بود کرورها ارزش داشت تماماًتفاسیر ،خطب،مناجات و مطالب علمیه بود.خدمت حضرت خال عرض نمودندکه این نوشته جات راچه کنیم می فرمایندابن هاکلام خداست بی احترامی نمی شودکرد بشوئید وآبش رادر چاه بریزید می فرمودند چهار طشت بزرگ گذارده من و والده مبارک وحرم وعیال اخوی حاجی ابوالقاسم مثل اینکه رخت بشویند چهارنفر نشسته نوشته جات را

در طشت می ریختیم ومی شستیم وآبش را باکاغذهای مچاله شده در چاه خانه
خال اعظم ریختیم ."
تحریف درآثار حضرت باب
از همان بدایت ظهور که آثار قلمی حضرت باب انتشار یافت ونسخ آن به
دست معاندین ومخالفین شریعت بابی افتاد بنای تحریف واساس تبدیل درآنها
گذاشته شد.دشمنان بابیت کتبی والواح منزله رادرنهایت غدر وحیلت باکلماتی
سست وعباراتی بی معنی ومستهجن تحریف کردند ودرمیان مردم انتشار دادند و
لب به سخره واستهزاءگشودند تابه این ترتیب مردم را ازگروش به دیانت بابی باز
دارند.این عمل مخصوصاًدر شیراز که علماء وملاها بصورت جدی تری در صدد
تضییع امروتخدیش اذهان نفوس بودندانجام گرفت.
حضرت باب درضمن لوحی که ازمسقط به اعزاز حاجی میرزا سید علی خال
اعظم نازل شده است می فرمایند:۵
" ظاهر در شیراز دزدی هائی خودشان کرده مثل آن سوره فرستاده باشند
می گویند صحیفه از ادعیه برداشته شده٦ الآن دو ورقه دعابراستعجال نوشته که
مضمون وعبائرش درهیچ دعائی نیست."
ودر همین (لوح صفحه ٦٤)می فرمایند:
" خودشما هم همیشه قرآن خوانده اید بقدر تلاوت لحن تمیزمی دهید بحق
خداوندی که جانم بر ید اوست اگر جمیع اهل ارض جمع شوند براینکه یک آیه

بیاورند عاجز خواهند شد اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود نه این
است که ازلسان ایشان برفطرت جاری شود چنانچه در صدر اسلام فصحای اعراب
ادعا نمودند وآخر روسیاه وخجل شدند حقیر شرح سوره یوسف را درچهل روز که
هر روزی بعضی ازآن می نوشتم اتمام نمودم وهروقت بخواهم هرچه بنویسم روح الله
موید است مثل صحیفه ای که فرستادم یک شبانه روز منتها نوشتم هرکس ازعلماء
مدعی آن است بسم الله."
حضرت باب در موارد عدیده دیگر ضمن الواح وتفاسیر مختلفه بااشاره به
موضوع سرقت ازآیات قرآنی ازعلماء خواسته اند که هرکدام می توانند قلم برکاغذ
گذارند وهمانند آنچه ازقلم حضرتش جاری شده است تحریرنمایند ودعوی خود را
به ثبوت برسانند.دراین باره بامضمونی به صورت زیر می فرمایند:۷
"آنهائی که می گویند کلمةالله آیات خود را ازقرآن می گیرد کفر ورزیده اند.
بگوای مردم از خدا بترسید .اگر می توانید ،یک سوره همانند این آیات بیاورید.بگو
اگر بخواهیم می توانیم درهر حرفی آیاتی مثل آیات قرآن نازل کنیم ..."
درمورد رعایت قواعد موضوعه دستوری حضرت باب آنها راقواعد شیطانیه
نامیده واشاره نموده اند که آیات منزله درآثار ظاهره همه من عندالله وبرنهج
فطرت نازل شده است ومیفرمایند درقرآن مجید در سیصد مورد لسان رسول اکرم
برنهج فطرت تکلم فرموده است که باقواعد دستوری زبان عرب مخالفت دارد و
اضافه می فرمایند :۸
" اگر نکته گیری دراعراب وقرائت یاقواعد عربیه شود مردود است زیراکه
این قواد ازآیات برداشته می شود نه آیات برآنهاجاری می شود وشبهه ای نیست
که صاحب این آیات نفی این قواعد وعلم به آنها را ازخود نموده بلکه هیچ حجتی
نزد اولی الالباب ازعدم علم به آنها واظهار این نوع آیات وکلمات اعظم تر
نیست ."
درمقدمه همین مطالب می فرمایند:
" هرگاه کسی تصور در ظهوراین شجره نماید بلاریب تصدیق درعلو امرالله
می نماید زیراکه ازنفسی که بیست وچهار سال ازعمر اوگذشته وازعلومی که
کل به آنها متعلم می گشته متعری بوده وحال باین نوع که تلاوت آیات می نماید
بدون فکروتامل ."
ودرجای دیگر بامضمونی به صورت زیر می فرمایند :۹
" وچون مطلبی برخلاف قواعد باطله شیطانیه که دردست شماست ازقول

ذکر (باب)بشنوید آیات الهی را مردود ندانید زیرا ملک ازآن خداست وهرنوع که بخواهد درآن تصرف می کند..."

ص ٤٤١

میرزا ابوالفضل گلپایگانی می نویسد:١٠

" بیشترسبب انتشار وشهرت این مسئله درمیان اهل ایران که می گویند کلمات باب تماماً العیاذ بالله غلط ومخالف قواعد نحو وصرف ولغت است دو منشاءاست اول کلمات سخیفه همین یحیی ازل بود که بدون مبالات عبارات عربیه بیان را باکلماتی ازخودش مرکب می نمود وچون بالکل ازمعرفت علوم ادبیه بی بهره بود همه غلط ورکیک می شد وآنها را به اسم اینکه کلمات رئیس طایفه بابیه است نشرمی داد وخلق ازلفظ بزرگ طائفه بابیه نقطه اولی عزاسمه الاعلی راگمان می نمودند این بودکه شهرت یافت که عبارات باب همه العیاذ بالله غلط است وثانی کلماتی که اعداءامرالله خود عمداً ورکیک می ساختند وبه اسم اینکه این هاکلمات باب است درمیان خلق شهرت می دادند."

علاوه برنمونه هایی که ذکر گردید ،مطالب مشابه دیگری نیز درهمین باب در الواحی مانند صحیفه عدلیه،رساله ذهبیه ولوح حاج محمدکریم خان کرمانی می یخوانیم .

گذشته ازآنچه گفته شد،درصدر امر ودوران رسالت حضرت باب مشکلات وتضییقات برای پیروان آن حضرت بقدری شدید وتحمل ناپذیربود که ازترس بروز بلایا وظهور ضوضاءنفس را به نفس نمی رسانیدندوازترس وقایع مدهشه برای ملاقات یکدیگر وتلاوت آیات والواح درنیمه های شب دورازچشم آشنا وبیگانه به بیغوله ها وسردابها پناه می بردند وبانور ضعیف شمعی که درتنورها می افروختند بزحمت صفحه ای رامی خواندند. این موانع کار برکتاب ونساخ نیز صعب ومشکل می نمود،زیراغالباًامکان اینکه اثری راتماماًومکملاًاستنساخ وآن را بااصل مقابله نمایند وجود نداشت وچه بساکه حرف،کلمه یاجمله ای را ازقلم می انداختند ودربعضی موارد دیگر پیداست که نسخه بردار سواد کافی برای اینکه عبارات راصحیح ودقیق بنویسد نداشته است.به این جهات است که منقصتی دربعضی ازآثار حضرت باب دیده می شود.

دراینجا تذکراین موضوع لازم بنظر می رسدکه درمطالعه وقرائت آثار منزله ازقلم حضرت باب باید به چند نکته مهم واساسی توجه داشت.اول اینکه عموم آثاری که ازقلم حضرت باب نازل شده همه برسبیل فطرت وبدون تامل و سکون قلم نازل گردیده وبه بعضی ازقواعد موضوعه که ازمبتدعات ومصنوعات افکار بشری است اعتنایی نشده است.به این معنی که آنچه برقلب اطهر نازل می شده ازلسان وقلم حضرتش جاری می گردیده است.دوم اینکه در دوکتاب آسمانی تورات وانجیل که مطالب آن سالها پس ازحیات حضرت موسی وحضرت مسیح جمع آوری شده است کوچکترین اشاره ای به این مورد که حرفی یاعبارتی از

ص ٤٤٢

لسان آن دومظهر ذات الهی برسبیل فطرت صادر شده باشد وجود ندارد.لکن قرآن مجید درزمانی نه چندان دور از ارتحال رسول اکرم جمع آوری شد وبالطبع آیات منزله ازلسان اطهر هنوز درخاطره ها باقی بود،بنابراین درموارد عدیده ومواقع کثیره بعضی از لغات ولیا افعال که برمبنای فطرت ذکر ونازل گردیده بود،با قواعد متعارف که منبعث وناشی ازافکار بشری است مطابقت نداشت.

باری،درهر جامعه ای لغت وکلام وطرز بیان جنبه فطری دارد وعامه مردم به آن لغات تکلم می کنند ومقصود یکدیگر رادرک می نمایند وازمراعات قوانین موضوعه دستوری که اهل ادب ولغت ساخته وپرداخته فارغ می باشند.

به هرحال ،آنچه درایام تشرف نگارنده به حضورمولای تواناحضرت ولی امرالله روحی لوحدته الفدا،راجع به آثار منزله ازقلم حضرت اعلی درذهنم باقی مانده است مضمونی به صورت زیر است که فرمودند:

" می دانید تمام آثارحضرت اعلی ازتحریف مصون نمانده قسمتی را ازلی ها

تحریف نموده اند وقسمتی را علمای اسلام که بنابراین به آنها نمی توان اعتماد نمود."

اما آثاری هم وجود دارد که ازتصرفات ایام وتحاریف اهل غل وعدوان محفوظ ومصون مانده است.متاسفانه ازاین آثار،چه آنهاکه به خط حضرتش نوشته شده وچه آنهاکه بوسیله کاتبین یانسخه برداران فراهم گردیده ودراختیار است،فهرست کامل ودقیقی تنظیم نشده زیرا درگذشته ،امکان چنین کار عمیقی وجود نداشته است.لیکن مسلم است که درآینده این مهم انجام خواهد گرفت.

حال،باتوجه به مقدورات نگارنده درجمع آوری آثارمنزله ازقلم حضرت باب بادرنظر گرفتن اهمیت وشان نزول آنها،فرستی به ترتیب زیرارائه می شود:

آثار

کتب:

۱- بیان فارسی

این کتاب که درسجن ماکو نازل گردید ،ناظر به من یظهره الله بوده وآم الکتاب دور بیان وناسخ احکام شرایع قبل است. درکتاب بیان مقام مظهریت، رسالت وقائمیت حضرت باب رسماًاعلان شده است.درمقدمه کتاب می فرمایند: " درآن وقت که عود کل قرآن شد بدء خلق شئدربیان شد مقرنقطه که مرکز ربوبیت بوده برارض باسط (ماکو)بود."

نکته دقیق دیگری که به اشاره شده است این است که "کل آثارنقطه

مسمی به بیان است"١١ ولیکن آنچه درالسن وافواه نفوس اعم ازآشناو غیرآشنا شهرت دارد دوکتاب بیان فارسی وبیان عربی است که به این نام خوانده می شود.

مسئله مورد توجه این است که کتاب بیان همه برنهج فطرت وبصورت وحی نازل گردیده است یعنی بدون فکر قبلی آنچه برقلب مبارک الهام می شده بر روی کاغذ می آمده است.در تحریر این کتاب موضوعی که مطمح نظر منزل آن قرار گرفته است ودرهیچیک ازکتب تشریعی ادیان ومذاهب دیگرر به چشم نمی خورد ،موضوع نظم وترتیبی است که درتقسیم بندی آن داده شده است به این معنی که کتاب به نوزده واحد وهر واحد به نوزده باب تقسیم شده است حاصل ضرب این دو رقم مساوی عدد ٣٦١ است که ارزش عددی آن معادل عبارت "کلشیئی " می باشد ورقم نوزده که حضرت باب آن را واحد قرار داده اند،مساوی تعداد حروف جمله "بسم الله الرحمن الرحیم"است.این جمله مصدرجمیع سور قرآن کریم بجز یکی نیز می باشد.

در کتاب بیان فارسی درآغاز هرواحد وهر باب جوهر مطالبی که درآن واحد یا باب می آید بنحو ایجاز به زبان عربی نازل شده ولی توضیح وتفسیر به زبان فارسی است.روش وسیاق تحریر مستدل،مهیمن وبدیع است ودرعین حال زبان آن ساده ونزدیک به فهم محققانی است که به تحقیق وتجسس درباره این ظهور بدیع علاقه مندند.

بطوری که گفته شد،حضرت باب برای تحریر کتاب تقسیم بندی نوزده واحد و هرواحد نوزده باب را درنظرداشته اند ولی فقط تا باب دهم ازواحد نهم که قسمتی ازآن به خط خود حضرت باب است دراختیار پیروان حضرتش قرار گرفته است.درهیچ یک ازمدارک موجود درباره بقیه آن صحبتی به میان نیامده است.

کتاب بیان فارسی بوسیله ازلی ها در ٣٢٨ صفحه وبا ملحقاتی در ١٦ صفحه به قطع ١٧ در ٢٤ سانتی متر درحدود سالهای ١٣٢٤ و١٣٢٥ هجری شمسی در ایران به چاپ رسید.

۲- بیان عربی

این کتاب نیز برسیاق ونهج کتاب بیان فارسی وباهمان تقسیمات تنظیم و تنسیق یافه وتا باب یازدهم آن بصورت کامل در دست است.روش نگارش این کتاب که به نام کتاب "جزا" نیز نام برده شده است،ساده وروان است.

دراین کتاب هم به سال ظهور حضرت بهاءالله اشاره شده است ١٢ وهم به احکام مختلفه ای ازجمله زیارت بیت مبارک وامر به ضیافت نوزده روزه.درهمین کتاب خطاب به شیخ عابد ١٣ نحوه تنبیهات درمکتب رانیز تشریح می فرمایند.

کتاب بیان عربی نیزبوسیله ازلی ها به قطع رقعی کوچک در٦٢ صفحه در
حوالی سالهای ١٣٢٧ تا١٣٢٩ هجری شمسی دراصفهان (ایران)به چاپ رسیده و

ص ٤٤٤
به دوصفحه که به خط مبارک حضرت باب است مزین شده است .
لازم به یادآوری است که درکتاب بیان فارسی بیش ازسیصد مورد ودر
کتاب بیان عربی درهشتاد مورد ذکر"من یظهره الله "به میان آمده است وثمره هر
حکم راعدم احتجاب از ذات مقدس اوبیان فرموده اند.
٣- الفهرست
کتاب الفهرست باشهادت به حقانیت ومظهریت رسول اکرم وائمه اطهار و
عظمت مقام حضرت فاطمه زهرا علیها التحیة والثناءو نیز به حقیت ابواب ظاهریه
در مذهب شیعه مثل شیخ احمد احسایی وسیدکاظم رشتی آغاز می گردد وپس از
اینکه به روز تولد مبارک واسامی والدین واجداد خویش اشاره می فرمایند ،فهرستی
ازآثارمنزله را که ازتاریخ پنجم جمادی الاول سال ١٢٦٠ هجری قمری الی پنجم
جمادی الثانی ١٢٦١ نازل گردیده ارائه می نمایند.
موضوع قابل توجه دیگر دراین کتاب این است که دستور می فرمایند کتاب
الفهرست دراول هریک ازآثار مبارک گذاشته شودوچون بعدأکاتبین آن رابه
آغاز رساله بین الحرمین اضافه کرده اند ،بعضی به شبهه افتاده وتصور نموده اندکه
کتاب الفهرست جزئی ازرساله مذکور است.
متن اصلی کتاب الفهرست هشت صفحه رقعی کوچک است که بادو صفحه
جدولی که شامل فهرست آثاراست بالغ برده صفحه می شود.
اسامی آثاری که در جدول ضمیمه کتاب ازآنها نام برده شده به قرار ذیل
است:
١- تفسیر سوره یوسسف سدر ١١١ سوره به تعدادآیاتی که در سوره یوسف در
قرآن مجید نازل وهرکدام ازاین سوره که به نام خاصی نامیده شده شامل ٤٢ آیه
است.
٢- صحائف مشتمل بر چهارده دعا بااسامی مختلف.
٣- الواح منزله به نام نفوس مختلفه مشتمل بر بیست ودو فقره .
٤- صحف مشتمل برچهارده صحیفه به اسامی مختلف.
٥- خطب مشتمل بر ٨ خطبه که به نام محلی که درآن نازل شده است.
نامگذاری گردیده اسیت.
٦- تفسیر "بسم الله "که شامل ١٠٧٠ باب است.
٧- تفسیر "بقره "که شامل ٣٧٣٠ باب می باشد.
٨- کتاب روح شامل ٧٠٠ سوره است.
٩- رساله بین الحرمین شامل ٧باب،تعداد ابیات ١١٧٠ نوشته شده است.
١٠- صورت آثار مسروقه مشتمل برنه اثر.

ص ٤٤٥
٤- قیوم الاسماءیا احسن القصص
قیوم الاسماءتفسیری است بر سوره یوسف،دوازدهمین سوره نازله در قرآن
مجیدکه مشتمل برصدویازده آیه می باشد.این کتاب به تصریح حضرت بهاءالله
"اول واعظم واکبرجمیع کتب"١٤نازله ازقلم حضرت باب است.حضرت باب
تفسیری به صورت یک سوره مستقل وبانام مشخصی برای هرکدام ازآیه های
سوره یوسف نوشته اند.بنابراین قیوم الاسماءدارای صدویازده سوره وهر سوره
چهل ودو آیه می باشد.انتخاب رقم چهل ودو ناظر به رویائی به این مضمون است
که حضرت یوسف می فرماید:
" ای پدر،خواب دیدم که یازده ستاره،خورشید وماه به من سجده کردند١٥"
حضرت باب از "لی" بااحتساب ارزش حروف آن،رقم چهل را استخراج
وبادوکوکب شمس وقمر جمع فرموده وتعداد هر سوره را چهل ودوآیه قرار
داده اند.بنابراین.مجموع آیات این اثر بالغ بر ٤٦٦٢ آیه است که معادل ٩٣٦٢

بيت باشد.
این تفسیر را ازاین لحاظ قیوم الاسماءنامیده اندکه ارزش عددی کلمه "قیوم "
با "یوسف " مطابقت داشته وبرابر ١٥٦ است.
اسم قیوم الاسماءبرای این تفسیر اسم انتخابی منزل آن کتاب است که من
بسیاری ازآثار مبارکه به آن اشاره فرموده وناظر به قیومیت ظهور بدیع "من
یظهره الله "می باشد.
هنگام تشرف نگارنده به حضور حضرت ولی امرالله نوزده آیه ازآیات کتاب
قیوم الاسماءرا انتخاب فرمودند که درحضور مبارک تلاوت نمایم.سپس فرمودند
ملاحظه کنید که هیکل مبارک آرزوی شهادت در سبیل جمال مبارک را می فرمایند .
دراین کتاب هرجا قرةالعین را زیارت می کنید منظور هیکل مبارک حضرت اعلی
وهر جااسم قیوم را مشاهده می نمائید مقصود حضرت بهاءالله می باشد.
این کتاب به زبان عربی وبرسیاق قرآن نازل شده وحضرت باب درکتاب
دلائل سبعه١٦ علت نزول آن را به این صورت چنین بیان می فرمایند:
" وباحکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تاآنکه مردم مضطرب نشوند از
کتاب جدید وامرجدید ومشاهده کنندکه این مشابه است باخود ایشان لعل
محتجب نشوند وازآنچه برای آن خلق شده اند غافل نمانند."
سوره اول این تفسیر که سورةالملک نامیده شده است در لیله پنجم جمادی
الاول سنه ١٢٦٠ قمری دربیت مبارک درحضور باب الباب نازل شده ونزول تمام
آن متناوبأچهل روز به طول انجامید.
مطالبی که دراین تفسیر بحث شده شامل توحید،تفرید ذات غیب منیع

لایدرک،خطابات ،بشارات ،انذارات واحکام می باشد وبه صورت زیر طبقه بندی
می شود:
١- تفسیری تاویلی ازسوره مبارک یوسف راجع به ظهور موعود منتظر دیانت
اسلام وبشارات قلم اعلی نسبت به آتیه امر.
٢- اصول عقائد وتعالیم دینی وتصحیح وتکمیل معارف اسلامی.
٣- تائید احکام منزله در قرآن مجید وتسهیل وتطهیر اضافات واجتهادات
آن.
٤- اظهار امرجدید بااصطلاحات وتعبیرات واشارات مخصوصه.
٥- بشارات صریحه به ظهور بعد(ظهور من یظهره الله).
ونیز خطابات مهیمنی به ملوک وسلاطین،امراء،وزراء،علماء،تجار و
منتسبین هیکل مبارک وبالاخره جمیع اهل عالم که درآنها همه را به نصرت امر
دعوت فرموده اند وهم چنین احکام منزله برای تمحیص مومنین که مشابهت تام به
احکام فقهی اسلامی دارد.
این تفسیر در بدشت بتوسط حضرت طاهره به زبان فارسی ترجمه ودرجمع
بابی هاخوانده شده است.
٥ - کتاب الروح
این صحیفه به زبان عربی ودرمراجعت حضرت باب از سفرمکه بر روی
کشتی نازل شده است.درلوح علماءبه کتاب الروح اشاره شده است.١٧
سوراین کتاب غالبأبالغ بر هشت الی ده سطر است.لکن این تعداد در کلیه
سور کلیت ندارد یعنی بعضی ازسوره ها کوتاه تر وبعضی مفصل تر نازل شده است
به این ترتیب که تعداد سطور در مفصل ترین سوره بالغ بر ٥٨ سطر وکوتاه ترین
آن سه سطر می باشد.
تعداد سوره های باقی مانده ازاین کتاب بالغ بر ٤٥٦ سوره است که بطور
تقریب دوسوم ازمجموع سور منزله را تشکیل می دهد.
دراین کتاب ازعظمت ظهور بدیع واهمیت آیات وبشارات به قرب ظهور و
نزدیک بودن قیامت وهمچنین اشارات ضمنی به احکام الهی صحبت به میان آمده
است ومطالب آن همه خطابات عمومی است که کل را به ایمان واطاعت ازشریعت
بابی دعوت می نماید.کتاب الروح بامطلع زیر آغاز می گردد:

" بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی نزل الکتاب فیه حکم کل شیئی هدیً
من عندالله لقوم یسمعون."
٦- پنج شأن
کتاب پنج شأن دراواخر ایام حیات حضرت باب در چهریق نازل گردیده وتا

کنون نسخه کامل آن به دست نیامده است.بطوری که ازقسمتهای موجود مستفاد
می شود ،اصل آن به نوزده واحد تقسیم وهرکدام بایکی ازاسماءالهی آغاز
می شود.درحال حاضر تنها دوازده واحد ازکل کتاب با عناوین:بسم الله الاله
الاله - بسم الله الاوحد الاوحد بسم الله الاحد الاحد بسم الله الاحی الاحی -
بسم الله الاقوم القوم بسم الله الابهی الابهی -بسم الله الاجلل الاجلل - بسم
الله الاجمل الاجمل - بسم الله الانور الانر بسم الله الاقدم الاقدم - بسم
الله الاقرب الاقرب - بسم الله الاعلم الاعلم ،دردو قسمت عربی وفارسی بوسیله
ازلی ها جمع آوری وبه چاپ رسیده است .هریک ازواحدهای مذکور شامل پنج باب با
موضوعات کلی آیات،مناجات،خطب وتفاسیراست.باب پنجم درهمین مواضیع ولی به زبان
فارسی بنگاشته شده است.
لحن نازله دراین کتاب براساس تعریفی است که درکتاب بیان درباره شئون
خمسه آیات آمده است وهریک ازابواب پنجگانه معرف یکی ازشئوناتی است که
درآن باب مطرح شده است.مطالب منزله ،درموضوع توجه خاص به ظهور من
یظهره الله ،اشارات استدلالی ومفاهیم اصولی درباره ظهور مظاهر مقدسه الهیه و
علوم ومعارف فلسفی ودینی بطور اعم می باشد.
٧- کتاب الاسماء(اسماءالله چهار شأن)
این کتاب کمیاب که به زبان عربی نازل شده است،حجیم ترین ومفصل ترین
اثر ازآثار منزله ازقلم حضرت باب می باشد ومحتملاْحدود چهار برابر قرآن مجید
است.این کتاب درآذربایجان وبعد ازکتاب بیان نازل گردیده است.تقسیمات آن
برابر ارزش عددی کلمه "کلشیئی " یعنی براساس نوزده واحد ونوزده باب است.
هریک از ابواب نوزده گانه در وصف اسمی ازاسماءالله نازل وبه چهار قسمت
باعناوین متمایز آیات،مناجات،خطب وصور علمیه تقسیم شده وباآیه ای شبیه
به اسم "بسم الله الارفع الارفع "که درباره معرفت اسم الله الرفیع است،آغاز
می گردد.به علاوه،هریک از ابواب مذکور به ایام وهریک ازواحدها به شهور
مرتبط است ولیاین ارتباط به روزها وشهور معین تخصیص داده نشده است.
مطالب مهم و عمده منزله دراین سفر عظیم اغلب در ذکر "من یظهره الله "و
اشاره به ظهور اوست.
مخاطبین کتاب نفوس مختلفه اعم ازمومن یاغیرمومن می باشند.
٨- دلائل سبعه
این کتاب دراواخر دوره سجن ماکو وبعد ازنزول کتاب بیان به اعزاز یکی
از کبار اصحاب حاج سیدکاظم رشتی،در اوایل سال ١٢٦٤ هجری قمری نازل شده
است .این کتاب که موضوع آن دراثبات ظهور بدیع است،براساس حقیقت واولویت

وحی الهی وعطای اطمینان قلب وایقان خاطر به حقیقت ظهور نگاشته شده است و
درواقع مشتمل بردوکتاب یکی به زبان عربی ودیگری فارسی است.کتاب فارسی
شامل ٧٢ صفحه وکتاب عربی دارای ١٤ صفحه می باشد.
هیچ کدام ازاین دوکتاب مشابه باکتاب بیان یا قیوم الاسماءبه واحدها و
ابواب تقسیم نشده بلکه هفت دلیل عقلی ونقلی دراثبات شریعت بیان درآن مطرح
گردیده است،بشرح زیر:
١- اعظمیت آیات درمقایسه بابقیه معجزات.
٢- عدم امکان انزال آیات بتوسط خلق به شهادت تاریخ اسلام .
٣- نزول آیات ازجانب شخصی امی وتمایز آیات وعدم امکان خلق در
تبیین وانزال آیات واستدلال به اینکه تمام حروف وکلماتی که آیات الهی به آن

نازل می شود دراختیار آحاد وافراد بشراست وهیچکدام جزمظهر ظهور قادر بر اتیان آیات نمی باشد.
٤- اکتفا به دلیل آیات در قرآن ورد بقیه معجزات اقتراحی .
٥- عدم استدلال در قرآن بدلیلی غیر ازآیات برحقانیت رسول الله .
٦- انحصار دلیل به آیات برای هدایت مردم به اسلام درزمان حاضر.
٧- لزوم ابطال مدعی باطل ازجانب خداوند تعالی.
کتاب فارسی بامطلع :" بسم الله الافر الافرد الحمدلله الذی لااله الاهو الافرد الافرد" وکتاب عربی بامطلع :" قل اللهم انک انت فراد السموات والارض و مابینهما" آغاز می گردد.
٩- اثبات نبوت خاصه
نزول این رق منشور دراصفهان به خواهش منوچهر خان معتمدالدوله صورت گرفت.این صحیفه بدون تقسیم بندی به فصول وابواب وبا حجم تقریبی ٥١ صفحه رقعی به زبان عربی نازل گردیده است،موضوع آن مباحث فلسفی کلامی اسلامی است ونیز ازمبانی اصالت مظاهر مقدسه الهیه واثبات نبوت رسول اکرم صحبت فرموده وبه علاوه در تجلیل واحترام ازمعتمدالدوله سخن گفته اند.مطلع این اثر مبارک چنین است :
" بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی جعل طراز الواح کتاب الاذن طراز النقطةالتی عینت بعدما شیئت وقدرت قبل ان قضیت واذنت حین مااجلت و احکمت."
رسائل :
١- رساله فروع ادعیه
این رساله که به زبان عربی نازل شده است به ده باب منقسم می گردد وحجم

تقریبی آن ٢٢ صفحه رقعی است.
مطالب منزله دراین رساله درآداب عبادات مثل وضو،نماز،روزه وامثال آن است.
٢- رساله ذهبیه
این رساله کوتاه که به زبان عربی ودر حدود ١٧ صفحه می باشد،باعبارت زیر آغاز می گردد:
" بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الواحد الاحد الفرد القهار الصمد الوتر الدائم الجباروالحی القیوم المتعال المختار والمقتدر العادل الغفارالذی خلق بامره جوهریات الاسرار للمقربین من الابرار."
خطابات استدلالی این رساله که در سال ١٢٦٢ هجری قمری به افتخار میرزا ابوالقاسم متخلص ب راز معروف به میرزا بابامرشد طریقه ذهبیه نازل شده است، متضمن نکات فلسفی واعتقادی است که همه به استناد شواهد قرآنی واخبار و احادیث مرویه ازائمه اطهار نگاشته شده است وحضرت باب ضمن اتمام حجت به مخاطب،امر خود را رسماًاظهار نموده وحقیقت ظهور مبارک را اثبات فرموده اند وعقاید عرفا وحکما را در بعضی ازمسائل عرفانی که مدلول به استدلالات آنهاست مردود دانسته اند.
٣- رساله فی السلوک الی الله
دراین رساله تاریخ نزولی آن ذکرنشده است ولی از اشاره ای که به آقاسید کاظم رشتی درآخر توقیع فرموده اند برمی آید که زمان نزول قبل ازاظهار امر مبارک بوده است.زبان رساله "فی السلوک الی الله"عربی وحجم تقریبی آن درحدود سه صفحه می باشد وبه شماره ٦٧ ازصفحات ١٤٨- ١٤٥ درمحفظه ملی آثار مبارک ثبت است وچون رساله باعبارت "یاسائل التقی"آغاز می گردد،به اغلب احتمال می توان حدس زد که مخاطب ملاتقی هراتی است.
این اثرمبارک با مطلع "استقم یا سائل التقی فی مقام التوحید قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقامواتتنزل علیهم‌الملائکة...واعلم ان الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق..."شروع می شودومطالب منزله درآن که باشواهد متعدد

ازآیات قرآنی واحادیث اسلامی عنوان شده عبارتند ازتوضیحاتی درباره :هدف از دین وشرایع واحکام،ارکان اربعه توحید،نبوت و ولایت،مقام آل الله،ذکراصول اعتقادی ازقبیل وحدت دین،انقطاع ازماسوی الله،اصول اخلاقی وروش زندگانی ، رعایت اصول اعتدال وبهره بری ازحیات،تقوی وپرهیزکاری،تاکید درباره محبت، تحمل دوست ودشمن ونزدیکان،احتراز ازغفلت واشتغال به امور دنیوی،نهی و نفی عادات رذیله وشهوات نفسانیه .

٤- رساله فی السلوک الی الله تعالی

زبان این رساله که نسخه خطی آن درمحفظه ملی آثار به شماره ۹۸ از صفحات ۱۲۲-۱۱۱ ثبت است عربی وحجم تقریبی آن ۱۱ صفحه می باشد.

این رساله بامطلع "بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی تعالی بذاتیة ذاتیة ذاتیته عن وصف المجردات وکنهها والحمدلله الذی تقدس بکینونیة کینونیة کینونیةعن نعت المادیات وحقائقها والحمدلله الذی تعظم بنفسانیة نفسانیة نفسانیته عن ذکرالموجودات ومایمکن فی رتبتها..."آغاز می گردد وخطاب به سید ابوطالب حسیناوی برادر حاجی سیدجواد کربلائی است که ازبابی های عراق بوده است.

مطالب منزله درباره مسائل دقیق عرفانی واخلاقی ،مفهوم انقیاد به امر حق ومقام حق الیقین وتحقق میزان،جنت ونار در نفس انسانی،اکسیر ابیض یعنی اخلاق،ضرورت اطاعت وتمکین ازاوامر الهی،تطبیق ظاهر به باطن،تطبیق اعمال باتوجهات قلبی،اهمیت ومرجعیت عقل ،تذکر وتوبه واینکه انسان درهر دم و آن خلق جدید می شود،تذکر وقبول بدا،توحیددرتمام مراحل علم وعمل،سعی وصول به مقام تسلیم ورضا ازهمه کس وهمه چیز می باشد وبالاخره به وصول به مقام عجز وفقر اشاره شده است چه که درخزائن امر الهی تمام این صفات ونعتها موجوداست.

٥- رساله غنا

این اثر مبارک که با مطلع" بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی تقدس بقدس قیومیته عن نعت الجوهریات ومایشابهها والحمدلله الذی تفرد بتفرد ازلیته عن وصف الذاتیات ومایعادلها" شروع می شود،باحجم تقریبی بیش از ۲۵صفحه به اعزاز سلطان الذاکرین نازل شده است.

خطبه توحیدی این رساله به زبان عربی ومتن آن به زبان فارسی نازل گشته است امابرای نقل احادیث ماثوره ازائمه اطهار قلم مبارک به زبان عربی متکلم است.

مطالب منزله درآن عبارتنداز: بیان مقدمات فلسفی وعرفانی درباره مراتب سبعه خلق،ظهور مظاهرمقدسه الهیه درهرزمان،وجود انسانی ونیز تفکیک انواع غنا وموسیقی برمبنای احتراز ازفجور واعمال لغو،تائید استفاده ازالحان خوش درتلاوت آیات الهی وهمچنین ذکرمظاهر ومحامد آن در وقت مناجات به درگاه خدای تعالی .

٦- رساله بین الحرمین (صحیفه بین الحرمین)

این رساله در شب اول محرم سال ۱۲٦۱ هجری قمری در بین راه مکه و مدینه در جواب اسئله میرزا محیط وسید علی کرمانی به زبان عربی نازل شده

است وحجم تقریبی آن درحدود ۷۵ صفحه می باشد.

مقدمه رساله دراظهار امر حضرت نقطه ودرمقام قائمیت است وبامطلع زیر:

" بسم الله الرحمن الرحیم ان هذاکتاب قد نزل علی الارض المدستة بین الحرمین من لدن علی حمید ثم قد فصلت علی یدالذکرهذا صراط الله فی السموات والارض علی دعاءالسائل فی سبع آیاتٍمحکمات باذن الله علی قسطاس مبین" آغاز می گردد.

مطالب منزله دراین رق منشور به ترتیب زیرآمده است:

باب اول دراتمام حجت به میرزامحیط وحاجی سیدعلی کرمانی
باب دوم درموضوع تثلیث وتربیع ومفهوم ومعانی حقیقی طلسمات.
باب سوم در پاسخ وپرسش مربوط به نجوم واجرام سماوی.
باب چهارم خطاب به میرزامحیط واشاره به اتمام حجت باوی درجوار منبر ومقام درجلودرب کعبه در شهرمکه.
باب پنجم درآداب وسلوک باخلق وادعیه ومناجات.
باب هفتم درآداب زیارت مرقد حضرت حسین ابن علی وادعیه ومناجات.
صحائف :
۱- این صحیفه که مشتمل برچهارده مناجات ودعامی باشد بمناسبت ایام متبرکه واعیاد درشریعت مقدس اسلام نازل شده ولحن آن مشابه ادعیه حضرت سیدالساجدین در صحیفه سجادیه می باشد وبالطبع درباره توحید،تحمید،تعظیم و تکریم ذات رب مجید ونیزرجای رحمت وعنایت فضل وعطا ازدرگاه خداوند یکتا است .
این اثر مبارک در شیراز قبل ازبعثت وبه اغلب احتمال مقارن بانزول تفسیر سوره بقره نازل گردیده است.مقدمه این صحیفه باعبارات زیرشروع می شود: "ان هذه الصحیفةالعظیمةالمخزونة قد انزلها الله سبحانه من عنده الی حجته محمد ابن الحسن علیهماالسلام ولقد اخرجها لاحجة بقیةالله صاحب الزمان علیه السلام الی بابه الاکبر لتکون حجةالله علی العالمین من لدی الذکر بلیغةو هوالله قدکان بکل شیئی شهیدا وکفی بالله وبالحجة لعبده علی الحق بالحق نصیرا."
آیه اول نخستین مناجات آن چنین است
"بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی هو کائن قبل کلشیئی ولاتکون شیئی معه وکان موجوداًحین لاوجود لشیئی لدیه الذی قدقصرت افئدة العارفین

ص ٤٥٢

عن معرفةادنی وصفه..."
وقتی این صحیفه انتشار یافت علماءشیراز ادعا کردندکه همه عبارات ماخوذ ازصحیفه سجادیه است وگفتندکه سید باب آیات وعبارات آن صحیفه را به اسم منزولات خود انتشار داده است واین مطلب راخال اعظم در اوقاتی که حضرت باب به قصد زیارت کعبه درراه مکه بودند به اطلاع رساند.حضرتش درجواب ضمن لوح نازله خطاب به ایشان فرمودند:
" بعد ازکتاب وصحیفه حجت خداوند برکل عالم تمام است واشخاصی که افترا برامام خودمی زنند که آیات وصحیفه ماخوذه ازکتاب الله وادعیه است جزاءایشان باخداونداست."
دراین قسمت ازاشاره به کتاب،منظور کتاب تفسیر سوره یوسف واز صحیفه،صحیفه مخزونه می باشد.
دربین آثار مهمه ای که در دارالآثار بین المللی درارض اقدس نگهداری می شود یکی همین صحیفه مخزونه است که در شیراز درسال ۱۲۶۱هجری قمری با خط یکی ازکاتبین بامرکب طلانوشته شده وحضرت باب اشتباهات کاتب را با مرکب سیاه اصلاح فرموده اند.این کتاب دراصل به خال اعظم تعلق داشته است که بعداًبه دارالآثار بین المللی تقدیم گردیده است.
۲- صحیفه اعمال سنه
صحیفه اعمال سنه که مشتمل برچهارده سوره و ۲۱٤ آیه می باشد درشیراز نازل شده ودرباره اجراءوانجام فرائض ونوافل درطول مدت سال بحث می کند.
سوره اول به نام "فی علم الکتاب"دربیان معنی ومفهوم این صحیفه است.
سوره دوم درباره انجام فرائض درماه رمضان نازل شده وبقیه به ترتیب مربوط به ادعیه مخصوص ماههای بعدی است.درسوره چهاردهم امر به تبلیغ و اطاعت ازاوامر منزله ازقلم اعلی گردیده است .
مطلب مهم این صحیفه تعیین ایام واوقات تلاوت آیات ومناجاتهائی است که برای مواردمختلف نازل شده است.مناجاتها همه ادعیه توحیدی درتعظیم و تکریم مقام رسول اکرم وآل محمد علیهم السلام می باشد.

سوره اول این صحیفه باعبارت زیر شروع می شود:
" بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی نزل الکتاب بالحق هدی وذکری للخاشعین ."
۳- صحیفه رضویه
صحیفه رضویه به زبان عربی وبه لحن خطب توحیدی ومتضمن بعضی اشارات به ظهور حضرت باب ،شرح وتبیین اصول معارف استدلالی امر ونیز

ص ٤٥٣

معارف روحانی ومطالب اصولی واعتقادی وسوابق اسلامی است.مخاطب صحیفه نامعلوم است وبراساس بیانات حضرت باب،دریکی ازآثار مبارکه ،دارای چهارده خطبه مستقل می باشد که هرکدام بمناسبت موقعیت یارویداد خاصی نازل گردیده است .این صحیفه در شیراز وقسمت اعظم آن درطی سفرحج واحتمالاًبصورت زیر عز نزول یافته است:
دوخطبه در شیراز،خطبه بین الحرمین درحوالی مدینه،خطبه بین الحرمین فی قرب منزل الصفراء،خطبه حسینیه ،خطبه فی جده ۱۸، خطبه فی التکوین ،خطبة الحروف،خطبه فی مصیبة الحسین ،خطبةالذکریه ،خطبه صغیره ،خطبه فی عیدالفطر که درمسقط نازل شده وخطبه کنگان.
٤- صحیفه جعفریه (شرح دعای غیبت)
این صحیفه به زبان عربی در روزاول محرم سال ۱۲٦۲ هجری قمری در شیراز نازل شده است .حجم تقریبی آن بیش از۹۷صفحه بوده ومتضمن اشعار مختلفه که درآنها به آثار اسلامی استشهاد شده ونیز،شرح القصیده ،دومکتوب ازملا عبدالخالق یزدی وملامحمدعلی برغانی وچندین مناجات می باشد.
مطالب نازله همه ازمسائل عرفانی وفلسفی وکلامی دراثبات مظهریت حضرت باب وشواهد آثار قبلیه است.این اثر مقارن بامخالفت وعناد ملاجواد قزوینی (خوار)،میرزا ابراهیم شیرازی وملاعبدالعلی هراتی تازل شده ودر آن به رویدادهای متعددی که درجریان بوده است اشاره فرموده اند.
عناوین ابواب چهارده گانه آن که زمینه مطالب نازله را روشن می نماید،به شرح زیر است:
خطبةالانوار، وصیت الهیه ،مقدمه عز ربانیه،دعای مرویه درایام غیبت، مشرق صبح ازل۱۹ ،معرفت سرقدم،معرفت اسماءحسنی ،معرفت آیات کبری، معرفت آلاءعظمی،حکم مبدءومعاد،تفسیر ثلث اول دعاء،تفسیر ثلث وسط دعاء، حکم ثلث آخردعاء،برائت ازاهل کفر وعناد.
باب اول به نام خطبةالانوار بامطلع زیر آغاز می گردد:
" بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی شهدبذاته لذاته ان لااله الاهو الذی قد علابعلو نفسه علی کل شئواستتر عن علو ظهوره عن کل شئ‌الذی کان لم یزل کان بلاذکر شئوالآن بمثل ماکان لم یک معه ذکر شئ‌انه فردُ قیوم."
٥- صحیفه عدلیه
این صحیفه به زبان فارسی وبعد ازمراجعت حضرت باب ازمکه نازل گردیده است.حجم تقریبی آن ٤۳صفحه رقعی ومطالب منزله درآن باستایش ذات غیب

ص ٤٥٤

منیع یلایدرک آغازمی شود وسپس به حقیقت انبیاءالهی از بدو آفرینش وعلوم لدنی که ازجانب خداوند به آنها اعطا گردیده است اشاره می شود.حضرت باب طی مراحل ترقیات روحانی نوع بشر راباعوالم روحانی درادیان الهی مقایسه و می فرمایند احکام ودستورات درادیان مختلفه برحس مقتضیات وادراکات انسانی نازل می گردد.
دراین صحیفه ازحوادث اولیه ظهور حضرت رسول اکرم،مسئله معراج و بالاخره تقسیم حزب شیعه به شعب ومسالک گوناگون واینکه هیچ کدام ازای فرق به حقیقت امر واقف نبوده اند،بحث می شود.حضرت باب ظهور خودرا با دردست

داشتن جمیع علوم الهی که من عندالله به ایشان عطا شده است ونیز احتجاج به نزول آیات ازقلم مبارک،استدلال می فرمایند.
تفاسیر:
۱- تفسیر هاء
این تفسیر به زبان عربی وبه اغلب احتمال در شیراز نازل گردیده است و مخاطب آن به موجب مکتوبی که دردست است آقاسیدیحیی وحید است.حجم تقریبی آن ۳٦صفحه رقعی است.
مسائل مطروحه درآن همه درتوحید ویگانگی پروردگار عالمیان ومقام پیغمبراکرم می باشد.این تفسیرمتضمن خطبه وخطابات استدلالی درباره مسائل فلسفی وکلامی واستشهاد به احادیث واخبار مرویه ازرسول اکرم وائمه اظهار است وبعلاوه درباره اظهار امرواستدلال به حقانیت ظهور مبارک براساس نزول آیات،مناجات،خطب ومسائل علمی وکلامی بحث شده است.
این تفسیر چنین آغاز می گردد:
" بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی جعل طراز الواح الابداع طراز الالف ۲۰ القائم بین الحرفین الذی لاح واشرق بمااستشقق واستنطق "
۲- تفسیر سر الهاء
این تفسیر که به زبان عربی ودر شیراز نازل گردیده است به نام تفسیر "الفین "نیزنامیده شده وبه اعزاز آقاسیدیحیی وحید با عناوین "یاایهاالانسان" یا ایها الخلیلُ" "یاایهاالجلیل" درجواب سئوال اودرتفسیر "دعاءابولبید مخزومی "عز نزول یافته است.
حضرت باب در ضمن این تفسیر می فرمایند: " اننی نحکم مافصلت فی نخسة الفین فی تفسیرالهاء لیبطل کل شبهات العلماء." حجم تقریبی این اثر درحدود ۲٤ صفحه ومطالب منزله درآن همه مباحث کلامی ،شواهد آثار اسلامی ،احادیث مرویه ائمه اطهار،ادعیه وبعضی ازاشعار حکما وعلمای اسلام می باشد.

این تفسیر باعبارت:
" بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی تقدس بقدس کینونیته عن عرفان اعلی مجردیات اللاهوت ومن یشابهها"شروع می شود وازاهمیت وکیفیت نزول آیات الهی من عندالله وعجز کل ازاتیان به آن بیانات بحث فرموده وبه اینکه صدور آیات ونزول بینات وسایر شئون همه ازقلم واثرحجت الهی است اشاره می فرمایند وبعلاوه باتوجه به تایید مقامات عالم وجود،درباره طریق سلوک الی الله واثرآیات الهی وعظمت ایام ظهور گفتگو می نمایند.
۳- تفسیر سوره کوثر۲۱
تفسیر کوثر به زبان عربی در سال ۱۲٦۲ هجری قمری در شیراز به اعزاز آقا سید یحیی وحید نازلی شده است وحجم آن درحدود ۲۲٦ صفحه رقعی است.
خطابات مستقل ومجزا ازیکدیگر دراین تفسیر همه استدلالی درباره ابلاغ بامرمبارک ،تبیین میزان حقیقت واتمام حجت به اهل عالم است وضمناًبصورت اشاره وتلویح در مورد مقام وظهور حضرت نقطه اولی وبراساس نقل شواهد از احادیث راجع به این مسئله بحث فرموده اند.
مطالب منزله دراین تفسیر باعبارت زیر آغازمی گردد:
" بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی جیعل طرازالواح کتاب الفلق فی کل ما فتق واستفرق واستنق طراز اول الذی لاحت واضائت..."
٤- تفسیر سوره والعصر ۲۲
تفسیر والعصر به زبان عربی در پائیز سال ۱۲٦۲ هجری قمری هنگامی که حضرت باب در منزل میرزا سیدمحمدسلطان العلماءامام جمعه اصفهان اقامت داشتند،برحسب خواهش وی نازل گردید.
حجم تقریبی آن ۷۵صفحه بوده ومطالب بحث شده مستقلاًوجدا ازیکدیگری همه فلسفی وکلامی وراجع به عوالم وجود،ذات وصلات الهی،مقام و رسالت و عائله خاندان رسول اکرم می باشد.

مطلع این‌اثر مبارک به عبارت زیر موشح است:
بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی تجلی للممکنات بظهور آثار ابداعه فی ملکوت الامروالخلق..."
نسخه ای ازاین تفسیر باخط مرحوم آقامیرزا عبدالرحیم اصفهانی در اختیار نگارنده است.
۵- تفسیر سوره بقره
این تفسیر به زبان عربی وقبل از بعثت حضرت باب در شیراز نازل شده است. نسخ متعدد آن باحجم تقریبی ۲۹۵ صفحه باخطوط مختلف دردست است و

ص ٤٥٦
نسخه ای از آن تحت شماره ٦٠١٤ در محفظ ملی آثار نگهداری می شود.این تفسیر درواقع دارای دوقسمت اصلی است .یکی تفسیر سوره فاتحه ۲۳ودیگری تفسیر سوره بقره۲٤که ازجمع ۲۸٦آیه آن تنها تاآیه ١٤١وهریک بصورت کاملاْ مفصل تفسیر شده است .تفسیر این سوره براصول متداول تفاسیری که علماءاسلام سور قرآن کریم را تفسیر نموده اند انجام گرفته است ودرآن موعود اسلام ورای عقاید وافکارسنتی حزب شیعه اثبات ومعرفی شده است وبعلاوه ازعظمت مقام رسول الله وآله الطاهرین بحث وازآنها تجلیل گردیده است وهمچنین ازعظمت مقام حضرت امیرالمومنین گفتگو به میان آمده وبرولایت مطلقه آن حضرت تاکید شده است.
مطلع این اثر مبارک چنین است:
"بسم الله الرحمن الرحمی الحمدلله الذی تجلی للممکنات بطراز النقطة المنفصلة عن لجة الابداع لها بها الیها"
وسپس فاتحه تفسیر راباعبارات زیرآغاز می فرمایند:
"اللهم انک التعلم فی یوم الذی اردت انشاءذلک الکتاب قد رایت فی لیلتها بان ارض المقدسةقد صارت ذرة ذرة ورفعت فی الهواءحتی جائت کلها تلقاءبیتی ثم استقامت ثم جاءخبرفوت الخلیل العالم الجلیل معلمی رحمةالله علیه من هناک وقد اخبرت بعض الناس قبل الخبر بنومی فصلی الله علیه بجوده اناالله وانااليه راجعون ولاحول ولاقوةالاباالله والحمدلله رب العالمین ."
٦- تفسیر سوره توحید۲٥
ازسیاق عبارات منزله دراین تفسیر بر می آید که در شیراز نازل شده است.
حجم تقریبی آن ۱۲ صفحه وزبان آن عربی است.
دراین تفسیر نیز هرکدام ازآیه هابصورت مستقل وجدا ازیکدیگر تفسیر شده است .مطالبی که مورد بحث قرار گرفته است همه استدلالی وباستشهاد به مدارک اسلامی است.حضرت باب درتفسیر این سوره به تنزیه وتقدیس ذات خدای تعالی پرداخته وسپس مقام ومرتبت حضرت رسول اکرم وآله المکرم علیهم الصلوة والسلام را توجیه وبصورت ضمنی اشاره به اسرار ظهور مبارک ومراتب آن فرموده اند.
این تفسیر بامطلع زیر شروع می شود:
"بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی ینزل الامر فی الکتاب علی قدر غیر معدود فاشهدان لا اله الا الله کماهو اهله ومستحقه ."
۷- تفسیر حدیث جاریه فی علم الغیب
حدیث جاریه داستانی منقول ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و

ص ٤٥٧
درآن به اینکه ائمه عالم به غیب نیستند اشاره است ومی گوید که عالم بودن به علم غیب مخصوص ذات الهی است.دراین کتاب الحجه ۲٦این داستان راازقول احمد ابن محمد که اونیزازمحمد ابن الحسن وعبادابن سلیمان وپدرش سدیر نقل قول می کند ،چنین تعریف می نمایند:
" من وابوبصیر ویحیی بزاز وداود ابن کثیر درحضور امام مشرف بودیم وقتی که ازحضور حضرتش مرخص شدم امام غضبناک بود وفرمود" یاعجبا لاقوام

يزعمون انانعلم الغيب ومايعلم الغيب الاالله عز وجل هممت بضرب جارية
فلانة فهربت منى فماعلمت فى اى بيوت الدار هى."
مضمون بيان مبارک این است که "جای تعجب است برمردمی که خیال
می کنند که ماعلم غیب داریم درصورتی که دانستن غیب خاص خدای عز وجل
است.چنانچه من تصمیم گرفتم که کنیزم فلان راتنبیه وتأدیب کنم واو ازدست
من گریخت وندانستم که درکدام یک ازاطاقهای خانه مخفی شده سات."
این حدیث بصورتی که نقل شده ناقص است زیرا اول وآخر آن افتاده است.
حضرت نقطه اولی براساس مفاهیم فلسفی وکلامی اشاراتی نموده وازآن حدیث
رفع تناقص فرموده اندواساسأمطالب منزله ازمسائل ظاهری ومحسوس به مرحله
استدلالی ومعقول کشیده شده است.
ازاشارات موجود دراین تفسیر برمی آید که جاومحل نزول آن شیراز وقبل
ازبعثت بوده است.
زبان تفسیر عربی ومطالب آن در تبیین وتوضیح حدیث منقول ازامام صادق
است که درباره احاطه واطلاع ائمه هدی برعلم غیب ومعاوف کتاب الهی بیان
شده است.
این تفسیر باعبارت زیرآغاز می شود :
" بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله تعالى فاقول مستعيناًبالله فى تفسير بعض
احاديث المروى فى ذكر علم الغيب ...قصد عليه السلام عن هذه الكلمات
اظهار علو مقامه وجلالته"
۸- تفسیر ایقغ
تفسیرایقغ تفسیر دعایی است که بمنظور حفظ سلامت نازل گشته وبصورت
دایره تحریر یافته است.محل نزول این دعا چهریق وزبان آن عربی است.
مقدمه این توقیع درتحمید ذات باری تعالی وبیان عظمت حق واحاطه اوبر
همه اشیاءبه کلمه "کن " وامتناع مقام او ازعرفان خلق ونعمت آیه سلطنت اودر
کل شیئی است وهرکس راکه خداوند توفیق به قرائت این دعا عنایت فرماید باید
دایره موصوفه را باخود نگاه دارد ودر ۱۹ روز که شروع آن شب پنجم ازماه

ص ٤٥٨
باشد تاآخر روز ٢٤ ازهمان ماه آن راازخود دور نکند.سپس حضرت باب مقرر
فرموده اند که بعدازنماز فریضه اسامی هفتگانه زیر:
حی،واحد،قائم،جبار،فطار،نوار وقهار هریک نوزده بار خوانده شود وپس
ازفراغت ازقرائت ارکان سبعه،دعای مخصوص (دعایی که روی دایره نوشته شده
است)تلاوت گردد.حضرت باب وعده اجابت وقبول حق را تضمین فرموده اند.ب
متن دعا باعبارت زیر آغازمی شود:
"بسم الله العلى العظيم رب انى اسئلک بکل اسم هولک...فى سبيل
محبتک کن فیکون..."وبا تایید براینکه آنچه درآسمانها وزمین است مطیع امر
اوست ونیزاینکه (ذات باری تعالی)بدون استحقاق می بخشد وبفضل خود عطا
می کند وفضل اوبرکل شیئی شامل است ادامه داده درخاتمه سلام ودرود از
جانب حق بربندگان خالص ومخلص نثار وخداوند را مکررأحمد می فرمایند.
هنگامی که لطفعلی میرزای شیرازی ۲۷ حسب الامر مبارک عازم شیراز بود وی
راامامور فرمودند که ازروی این توقیع پنج نسخه بردارد وبه پنج نفر ازابطال
اصحاب یعنی باب الباب ،قدوس ،وحید،عظیم وحاج سیدجواد کربلایی تسلیم نماید.
اطفعلی میرزا درکتاب تاریخی که به قلم وی نوشته شده است ،می نگارد باب الباب
راکه در راه سفر به مازندران بوده است در "ده ملا" ملاقات وتوقیع را به وی داده
است.
۹- شرح خطبه طتنجیه
تفسیر خطبه طتنجیه تفسیری است ازحضرت امیر که حاج سید کاظم رشتی بر
آن تفسیر مفصلی نوشته است.
۱۰- تفسیر والصافات.
۱۱- تفسیر دائرةالجنة.

۱۲- تفسیر من "عرف نفسه فقد عرف ربه"که بیان آن ازحضرت رسول اکرم است وبوسیله حضرت باب وسپس توسط حضرت بهاءالله درایام بغداد تفسیر شده است.
۱۳- تفسیر دعای صباح.
١٤- تفسیر لیلةالقدر که درتفسیرآیه "لیلة القدر خیرمن الف شهر"۲۸ نازل شده است .
١٥- تفسیر آیه نور که درتفسیر آیه "الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصابح المصباح فی زجاجةالزجاجة کانها کوکب دری...۲۹" در قرآن مجید آمده است.

١٦- تفسیر باء"بسم الله الرحمن الرحیم "- که درابتدای جمیع سور قرآن کریم بجز یک سوره (سورةالتوبه)نازل شده است می فرمایند: " باء"رمزی ازبهاءالله واسم اعظم الهی است.
این تفسیرکه شامل ۱٥۷ آیه می باشد در طول راه مسقط به بوشهر نازل شده است وباجمله زیر شروع می گردد:
"بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی جعل طراز مشیته جلال ازلیته التی علت ورفعت بعد مااخترعت قبل مابدعت فاستنطقت فتنطقت جلت وتعالت دامت و استضائت دارت واستبانت فهی هی ساجدة علی عرشها ناطقة ببهاءمنشئها."
۱۷- تفسیر وجه - این تفسیر برتفسیر عبارت "نحن وجه الله "نازل شده است.حضرت باب دراینجا کلمه "وجه"را که باحساب حروف جمل (تهجی) برابر عدد چهارده می شود در شان چهارده معصوم دوره اسلام علیهم الصلوة والسلام بحث فرموده اند.
۱۸- تفسیر حدیث کمیل یاتفسیر حدیث الحقیقه - حدیثی است ازحضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب درجواب کمیل ابن زیاد نخعی درباره توحید که حضرت باب آن را تفسیر فرموده اند.
تواقیع :
۱- توقیع هیاکل.این توقیع که به این نام نامیده شده ،ازسجن چهریق به اعزاز آقایرزااسدالله دیان خوئی نازل گردیده است.حجم تقریبی این توقیع که متضمن پنج توقیع در شئون خمسه وهمه بر سیاق آیات،مناجات،خطبه وصور علمیه است.بالغ بر٤۳ صفحه می باشد.زبان چهار فقره ازاین توقیعات عربی و بیک فقره آن فارسی است .مطالب این توقیعات درباره "اسم الله الاعلم"واحد دوازدهم ازکتاب پنج شان می باشد.
عمده مضامین نازله دراین توقیع محاسبات وتطبیقات عددی وحرفی راجیع به ظهورمن یظهره الله وتوجیهات اصولی وبنیادی دیگری به همین کیفیت درباره حقایق ظهور مظاهرالهی می باشد.علاوه برآن استخراء اسماءالله ازنظام حروف ابجد است که درچهار چوب جداول مخصوصی صورت گرفته است.
کشف رموز منزله دراین لوح خالی از اشکال نیست،چنانچه مرحوم حاج محمد ابراهیم شیرازی مشهور به مبلغ که درزمره ابطال دیانت بهایی است دراین باره ازحضور حضرت بهاءالله پرسش نمودودر جواب اولوحیه به همین نام نازل گردید و معضلات لوح نازله ازقلم حضرت نقطه اولی توضیح داده شد.
عبدالحمید اشراق خاوری در کتاب محاضرات در صفحات ۲۹۳ تا۳۰۸

توضیحات کافی دراین مورد داده است.
توقیع هیاکل باعبارات زیرآغاز می گردد:
"بسم الله الاعلم الاعلم بالله الله العلم العلم اننی اناالله لااله الا اناکنت من اول الذی لااول له علاماًمقتدراًاننی اناالله لااله الا انالاکونن الی آخر الذی لاآخر له علاماًمقتدراً..."
۲- هیکل،توقیعات متعددی که به نام هیکل وجود دارد به صورت ودر

شکل هیکل انسان تحریر شده ونگارنده تنهابه چهار فقره ازآن دست یافته است که در زیر به ترتیب،عبارات آن آغازین هرکدام ذکر می گردد:
- توقیع اول که اصل آن درکتابخانه بریتانیاتحت شماره Or.6887 نگهداری می شود باعبارت: " ولله ملکون ملک السموات والارض ومابینهمایبدع ما یشاءبامره انه علی کل شیئی قدیرا..."
- توقیع سوم باعبارت "بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لااله الا هوله الخلق والامر یحیی ویمیث ثم یمیت ویحیی وانه هوحی لایموت فی قبضته ملکوت کل شیئی یخلق مایشاءبامره انه کان علی کل شیئی قدیرا..."
- توقیع سوم باعبارت :" قل ماشاءالله بهاءالله لله رب السموات ورب الارض رب العالمین..."
ضمناً به نام وشکل هیکل،ادعیه بسیاری نازل شده است که در زیر عنوان ادعیه ازیکی ازآنها نام برده است .
٣- کتاب الواحد مجموعه ١٩ توقیع است که ١٨ فقره آنهابه اعزاز هر یک ازحروف حی نازل شده است .
٤- توقیع حاجی محمدکریم خان ملقب به کریم اثیم (این شخص خود را رکن رابع می دانست وبرعلیه حضرت باب ودیانت بابی چند ردیه نوشت).
٥- توقیع به علماءاصفهان.
٦- توقیع به علماءتبریزکه درآن دوبار مورد خطاب قرا رگرفته اند، یک بار بعد ازتعزیر آن حضرت ازچهریق وباردیگر درزمان وازمحلی که مشخص نیست.
٧- توقیع به مجید پاشا سلطان عثمانی .
٨- توقیعات به محمد شاه قاجارنازله ازبوشهر ،اصفهان،سیاه دهن، ماکو وچهریق .

ص ٤٦١
٩- توقیعات به حاجی میرزاآقاسی نازله ازبوشهر،ماکووچهریق.
١٠- توقیع ملاحسن گوهر.
١١- توقیع شیخ خلف.
١٢- توقیع شیخ خلف.
١٣- توقیع شیخ سلیمان مفتی مسقط.
١٤- توقیع حاجی سلیمان خان شهید.
علاوه برتوقیعات مذکور درفوق ازسه توقیع دیگر که درراه مکه نازل گردیده نیزیاد شده است که اطلاعی ازآنها دردست نیست.
ادعیه
چون تعداد ادعیه وزیارتنامه هائی که ازقلم حضرت باب نازل شده است، بیشمار وعدد قطعی آنها معلوم نیست،دراینجا به ذکر اسامی چند فقره به ترتیب زیر اکتفا می شود:
١- ادعیه ایام هفته (دعوات الاسبوع)
دائره محفظه آثار درارض اقدس فهرستی تهیه نموده که درآن ازدومجموعه ادعیه مربوط به ایام هفته نام برده شده است.
- مجموعه اول متجاوز از٢٣ صفحه ومجموعۀدارای هفت دعا به زبان عربی برای هفت روز هفته می باشد.
مطالب منزله دراین ادعیه با اشاره به معارف اسلامی متضمن مفاهیم و مطالب توحیدی درتسلیم،تحمید وتمجید ذات باری تعالی ودر زمینه عجز ونیاز به درگاه قاضی الحاجات است.
مطلع مجموعه اول در دعیا مخصوص روز شنبه چنین است:
" بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی الذی خلق السموات والارض بامره ثم الذین آمنوا بالله وآیاته الی الله یحشرون اللهم انک انت الله الفرد الاحد الصمدالحی القیوم."
- مجموعه دوم شامل نه دعا متضمن دعای مخصوص هفت روز هفته بعلاوه

دو دعا یکی خاص روز قبل ودیگری خاص روزبعد ازآخر هفته می باشد بدین معنی که در روزهای شنبه وجمعه دوفقره دعا تلاوت می شود.
دعای روز شنبه بااین عبارت" اللهم انی اسئلک باسمک یا کائن "ودعای خاص روز قبل ازهفته (جمعه)با عبارت "ولاشهدنک یاالهی هذا یوم الجلال بانک انت جلال الجلالی" شروع می شود.
۲- دعای یوم العرفه نازله درمکه.

ص ٤٦٢

۳- دعای یوم الاضحی نازله درمکه.
٤- دعای تاسع شهر ربیع الاول (یوم ولادت حضرت رسول اکرم).
٥- دعای عید فطر.
٦- دعای فی یوم الجمعه (دعای خاص روز جمعه شامل چندین فقره می باشد)
۷- دعای لیله عاشورا.
۸- دعای یوم القدر.
۹- دعای لیله الخامس من جمادی الاولی (لیله بعثت حضرت باب)
۱۰- دعای لیلةالنصف من شهر شعبان.
۱۱- دعای لیلةالثالثة والعشرین من شهر رمضان (لیله ارتحال حضرت امیرالمومنین) .
۱۲- دعای توسل .
۱۳- دعای رفع حاجات(به فقرات متعدد).
١٤- دعای فی التحمید.
۱٥- دعای ختم قرآن.
١٦- دعای الحروف وزیارتها(منظور حروف حی می باشد).
۱۷- دعای خلاصةالدعا.
۱۸- دعای هیکل(به فقرات متعدد).
۱۹- دعای حفظ .

زیارتنامه ها:
۱- حضرت عبدالعظسم .
۲- حضرت امام حسین.
۳- شهدای مازندران.
٤- حضرت قدوس.
٥- حضرت باب الباب .
٦- حضرت رسول اکرم وآله الطاهرین .
۷- والد وبستگان حضرت باب.

آثار مسروقه

بطوری که دربعضی آثار اشاره شده است،صحائف ،تفاسیر،خطب وادعیه

ص ٤٦٣

زیر جزءآثاری است که درراه مکه به مدینه درمنزل ثالث به سرقت رفته است:
۱- صحیفه خمس عشردعاءشامل پانزده فقره دعا.
۲- صحیفةالحج شامل برچهارده باب درآداب زیارت مکه واجرای مراسم آن.
۳- شرح قصیده حمیریه ازحضرت امیرالمومنین که حضرت باب آن را تفسیر فرموده اند ومشتمل برچهل سوره وهر سوره شامل چهل آیه است.
٤- شرح سوره بقره.
٥- شرح وتفسیر سوره احزاب.
٦- تفسیر آیةالکرسی مشتمل بردویست سوره وهر سوره دوازده آیه.
۷- خطب سبعةوالعشر.
۸- دعای مصباح شامل صد آیه.

۹- خطبه اثناعشر.
سایر آثار
علاوه برآنچه تابه حال ذکر آنها گذشت،فتوکپی دومجموع خطی در اختیار نگارنده این سطور می باشد.مجموعه اول به خط آقاسیدحسین کاتب و حاوی توقیعات منزله درماکو وچهریق ومشتمل بر ٣٦٠ توقیع است.این توقیعات به افتخار بعضی ازحروف حی ،ابطال ورجال بابیه مثل وحید،عظیم ،حجت زنجانی شیخ سعید هندی،آقاسیداحمد یزدی،سرهنگ عبدالعلی خان مراغه ای،آقاسید احمدپسر سیدرشتی معروف به آقازاده ،حاجی سید جواد کربلایی ،حرم مبارک،والده ، جده،خالهای حضرت باب وسایرین وحتی من یظهره الله نازل شده است.درمجموعه دوم که آن نیزبه خط یکی ازکاتبین می باشد،فهرست حدود ١٥٠ لوح وتوقیع نظیر الواح مجموعه اول داده شده است.
غیر ازاین دومجموعه احتمالأمقداری ازالواح به خط حضرت باب دردست ازلیها که خودرا بابی می خوانند وجود دارد که تابه حال فقراتی ازآنها رابه چاپ رسانده اند.علاوه براین،مقادیر قابل ملاحظه ای ازآثاری که به خط خود حضرت باب است در کتابخانه ها وموزه های بزرگ دنیا موجودمی باشدکه تعداد آنها مشخص نیست.

ص ٤٦٤
نمونه خط وطرحهای ترسیمی حضرت باب درآثار مختلف:
١- از کتاب بیان عربی
٢- ازتفسیر کوثر
٣- توقیع هیکل (شماره ١)
٤- توقیع هیکل(شماره ٢)
٥- توقیع هیکل(شماره ٣)
٦- توقیع هیکل(شماره ٤)
٧- دعای حفظ
٨- یکی ازالواح ،خطاب به اهل عالم

ص ٤٦٥
١- نمونه ازکتاب بیان عربی

ص ٤٦٦
٢- نمونه ازتفسیر کوثر

ص ٤٦٧
٣- توقیع هیکل (شماره ١)

ص ٤٦٨
٤- توقیع هیکل (شماره ٢)

ص ٤٦٩
٥- توقیع هیکل (شماره ٣)

ص ٤٧٠
٦- توقیع هیکل (شماره ٤)

ص ٤٧١
٧- دعای حفظ

ص ٤٧٢

۸- یکی ازالواح ،خطاب به اهل عالم

ص ۴۷۳
یادداشتها
۱- کتاب ایقان،چاپ مصر ،صفحه ۱۶۸
۲- متن عربی قسمتی ازلوح مبارک درباره آثار منزله ازقلم اعلی برگرفته از خطبةالذکریة "ولقد فصل فی ذلک الکتاب کل ماخرج من یدی من سنة۱۲۶۰ الی سنة۱۲۶۲ من شهرها بمامضی من نصفه هو اربعةکتاب محکم وعشر صحیفة متقنة التی کل واحد منها یکفی فی الحجیة علی العبودیة لمن فی السموات والارض وانا ذا اذکر اسمائها باسماءآل الله منزلها لیکون حنیفاًفی البیان و مذکوراًفی التبیان.الاولی کتاب الحمدیةفی شرح جزو الاول من القرآن وتفسیر سورةحمدالثانی کتاب العولیة وهوالذی قد فصل فیه سبع ماة سورةمحکمة التی کل واحد منها سبع آیات والثالث کتاب حسنیة وهو الذی قد فصل فیه خمسین کتاباً محکمة بالآیات القاهرةو الرابع کتاب الحسینیه فی شرح سورة یوسف علیه السلام المفصلة بماة واحدی عشر سورة محکمةالتی کل واحد منها اثنی واربعین آیة التی کل واحد منها تکفی فی الحجیة لمن علی الارض وماتحت العرش لم لم یتغیر وکفی بالله شهیدا والخامس صحیفةالفاطمیة وهی مرتبة باربعةعشر باباً فی اعمال اثنی عشر شهراًفی کتاب الله والسادس صحیفة العویةوهی مرتبة باربعة عشر دعاءفی جواب اثنتی وتسعین مسئلة التی قد فصلت بعد رجعی عن الحج فی شهرالصیام والسابع صحیفةالباقریة وهی مرتبةٌ باربعة عشر باباًفی تفسیر احرف البسمله والثامن صحیفةالجعفریة وهی مرتبة باربعة عشر باباًفی شرح دعائه علیه السلام فی ایام الغیبة والتاسعةصحیفةالموسویةوهی مرتبةباربع عشر باباًفی جواب اثنین نفس من عبادالله قد قضت فی ارض الحرمین والعاشر صحیفة الرضویة وهی مرتبة باربعة عشر باباًفی ذکر اربعة عشر خطبة غرا الناطقة عن شجر الثناءلااله الا هوالعزیز المنان والحادی عشر صحیفةالجوادیة وهی مرتبة باربعة عشر باباًفی جواب اربعة عشر مسئلة لاهویتة والثاین عشر صحیفة الهادیة وهی مرتبة باربعة عشر باباًفی جواب اربةعشر مسئلةجبرویتة والثالث عشر صحیفةالعسکریةوهی مرتبة باربعه عشر بابا فی جواب اربعةعشر مسئلة ملکوتیةوالرابع والعشر صحیفةالحجتیةوهی مفصلةباربعة عشر دعاًقدوسیة التی قد ظهرت فی بدءالامر وتنسب الی امام العدل لکل ذلک اربعةعشر نسخة مبارکةموجودةفی ذلک الکتاب مع صحیفةالمشهورةفی آخره فی اربعة عشر کتاباً من اولیاء العبادکل ذلک مکتوب فی ذل کالکتاب وامابا خرج من یدی وسرق فی سبیل الحج قد ذکر تفصیله فی صحیفةالرضویةفمن وجد منه شیئاً وجب علیه حفظه فیا طوبی لمن استحفظ کل مانزل من لدی بالواح طیبة علی احسن خط فو الذی اکرمنی آیاته حرف منها اعز لدی من ملک الآخرةوالاولی واستغفرالله ربی

ص ۴۷۴
عن التحدید بالقلیل وسبحان الله رب العرش عمایصفون وسلام علی المرسلین و الحمدلله رب العالمین .
۳- این رساله که بین راه مکه ومدینه نازل شده وبه رساله بین الحرمین نیز شهرت یافته است درجواب اسئله میرزا محیط وسید علی کرمانی است.
۴- بی بی زهرا بیگم خواهر حرم حضرت باب.
۵- مجموعه الواح حضرت باب،منتشر نشده،صفحه ۶۷.
۶- صحیفه مخزونه شامل ادعیه حضرت باب است که پیش ازاظهار امرنازل گردیده است وعلماءادعا کرده اندکه مطالب آن ازادعیه حضرت سجاد برداشته شده است.
۷- برگرفته ازلوح علماءنازله درچهریق.متن عربی :
ولقدکفرالذین قالوان کلمةءلله یاخذ من القرآن آیاته قل یاایهاالملاءاتقوالله و اتوا بسورةٍمن مثله ان کنتم علی اخذ الآیات من ام الکتاب لقادرین قل لوشئنا لنزل فی کل حرفٍ مثل آیات القرآن وان الله ربک لقوی عزیز.

۸- بیان فارسی،باب اول ،واحددوم.
۹- قیوم الاسماء،سورةالطیر،آیه سی ام.متن عربی:واذا سمعتم قولأمن الذکر الاکبرعلی الحق الخالص من غیرالقواعد الباطلةالشیطانیةفی ایدیکم فلا تردوا الحق فانه الملک لله یتصرف کیف شاءکماشاءو هوالله قدکان علیماُحکیماً.
۱۰- رسائل و رقائم میرزا ابو الفضل گلپایگانی ،صفحات ۸-۲۸۷.
۱۱- کتاب بیان فارسی، واحد سوم،باب هفدهم.
۱۲- بیان عربی ،واحدششم،باب پنازدهم.متن عربی: "ولتراقبن فرق القائم والقیوم ثم فی سنه التسع کل خیرتدرکون."
۱۳- بیان عربی،واحد یازده، باب ششم.
۱٤- ایقان،چاپ مصر،صفحه ۱۸۰.
۱۵- قرآن مجید ،سوره یوسف ،آیه ٤."یاابت انی رایت احد عشرکوکباُوالشمس والقمر رایتهم لی ساجدین."
۱٦- دلائل سبعه،صفحات ۳۰-۲۹.
۱۷- متن عربی:" ثم اتلوا کتاب الروح الذی قد نزلناه علی البحر فی رجع الذکر فی سبع ماةسورةمحکمةآیات بینات من باطن القرآن تنزیل من لدن علی حکیم."
۱۸- ازخطبه منزله درجده نسخه دیگری دردست است که کاتب می نویسد: " خطبة فی بوشهر لحضرةالباب" درحالی که مطالب آن با نسخه ای که به خطبةفی جدة" شهرت دارد دقیقاُیکی است.
۱۹- منظور از"مشرق صبح ازل" ظهور مظهر الهی است.

ص ٤۷۵
۲۰- شیخ احمد احسائی بااشاره به کلمه "واو"واحتساب ارزش عددی حروف "و"-ا و(شش - یک -شش)می نویسدمنظور ازالف مابین دوحرف "و" وظهور قائم واز "و"طرفین منظور شش ظهور الهی قبل وبعد ازقائم است.
۲۱- سوره کوثر صدوهشتمین سوره قرآن مجید است ودارای ۳ آیه می باشد .از تفسیری که حضرت باب براین سوره نوشته اند،چند صفحه به خط مبارکشان در آرشیو مرکزجهانی بهائی موجود است.
۲۲- سوره والعصر صد وسومین سوره در قرآن مجید ومشتمل بر ۳ آیه می باشد.
۲۳- سوره فاتحه اولین سوره قرآن مجید وشامل ۷ آیه است.
۲٤- سوره بقره دومین سوره از قرآن مجید ودارای ۲۸٦ آیه می باشد.
۲۵- سوره توحید یاسوره فاتحه اولین سوره قرآن مجید است که تفسیر آن یک بار درمقدمه تفسیر سوره بقره وبار دیگر بصورت مستقل وبامضمون متفاوت زیر عنوان تفسیر سوره توحید آمده است.
۲٦- کتاب الحجه،جلد اول،صفحه ۲۵۷.
۲۷- محمدعلی ملک خسروی مولف تاریخ شهدای امر درصفحه ۲۷۳ ازمجلد سوم تاریخ مذکور نوشته است که لطفعلی میرزا ازاعقاب نادر شاه افشار ودر زمره شاهزاده های نادری است،ولی باتحقیقاتی که نگارنده به عمل آورد،محقق گردید که مشارالیه ازاحفاد حسینعلی میرزا فرمانفرما والی فارس وازشاهزاده های قاجار بوده است.
لطفعلی میرزا در شیراز به حضرت باب ایمان آورد.هنگامی که درچهریق مشرف بود دستور یافت که به شیراز مراجعت کند وبعضی الواح را به بابیهای شیراز برساند.وی پس ازتسلیم سواد تفسیر ایقع به باب الباب باهمراهان ملاحسین به سمت مازندران شتافت ودر محاربات قلعه طبرسی شرکت جست،بعد ازخاتمه کار قلعه،او وملاصادق مقدس به پسر یکی ازمقتولین سپرده شدند تاوی باکشتن آنها خون پدر را تلافی نماید،ولی او بااصرار مادر،خواهروبستگان خویش آنها را آزاد نمود.لطفعلی میرزا به طهران آمد ودرواقعه رمی شاه گرفتار شد وبه شهادت رسید.
۲۸- قرآن مجید،سوره القدر آیه۳.مضمون فارسی: شب قدر ازهزارماه بهتر است.
۲۹- قرآن مجید،سورةالنور،آیه ۳۵.مضمون فارسی: خداوند نوراست در زمین و

آسمانها مثل نوری است که در مشکوة ظاهراست ومانند چراغی می باشد که آن چراغ در میان شیشه ای متلألأاست مثل ستاره درخشان.

ص ٤٧٦

فصل سیزدهم

دوره فترت

مقدمه

بانزول آیات الهی بعد ازظهور حضرت باب ودر طول حیات حضرتش ،آنان که در ظل شریعت بابی درآمده بودند،در درک حقایق ومبانی اسرار مرموزه قرآن کریم نسبت به ظهور بعد واخبار واحادیث مرویه ازائمه اطهار به درجه ای ازکمال رسیدند که حجبات غلیظه وموهومات عتیقه وخرافاتی که در طول هزار سال در قلوب وافکارشان ریشه دوانیده وجزءمعتقدات مذهبی آنان شده بود بکلی ازمیان رفت.جامعه تازه پاگرفته بابی به همت فضلا وعلماءودانشمندان صدر امر از گمراهی وبی خبری نجات یافتند واین معنی محقق شد که باظهور حضرت باب و نزول کتاب بیان ادیان سابقه نسخ واحکام منزله در کتب قبل منسوخ گردیده است و خداوند تعالی شرعی جدید واحکامی تازه برای پیروان شریعت اسلام آورده وقوانین گذشته تغییر یافته است،چنانچه حضرت طاهره در بدشت دراجتماعی بابیها پرده از رخ برگرفت ورسماًانفصال شرع بیان را ازشریعت اسلام اعلام داشت.اگرچه درآن روز بعضی ازبابیها متزلزل شدند وازامر کناره گرفتند ولیکن بذر استقلال و حاکمیت امر بدیع در قلوب زرع شد وموجودیت آن نهضت عظیم روحانی اعلان گردید وفصل اکبر واقع شد.

اما شهادت حضرت باب که تنها ملاذ ومرجع مومنین به خویش بردند ونیز کشتار بی امان وخانه براندازی آن جمع بیگناه موجب تشتت وتفریق پیروان شرع قویم گردید وقاطبه بابیان،پریشان وسرگردان،مایوس وحیران به گوشه ای پناه بردندو حتی چند نفری ازمعتقدات خود گذشته محروم ومخذول به کنج انزوا خزیدند.

ص ٤٧٧

بابیهای مومن وثابت قدم براین عقیده استوار شدندکه باید درخدمت به امرالهی قائم وراسخ بوده وازهیچ پیشامدی بیم وهراس نداشته باشند وهیچ مانعی را عایق اعلان وانتشار تبلیغ امرندانند ولواینکه به قیمت جانشان تمام شود،زیرا برحسب مبانی دیانت اسلام اعتقاد داشتند که اگر بخاطراثبات عقایدشان به مقام شهادت برسند در راه حق شهید گردیده واجر اخروی نصیب آنها شده است و نیزاگر دشمنی را بکشند به درجات رفیعه درعالم بعدمفتخر خواهند شد.گروهی دیگر معتقد بودند که سلطنت قاجاریه رجعت خلافت آل سفیان است وعلمائی که برای حفظ ریاست وزعامت خود به گمراهی مردم مشغولند ودست به کشتارنفوس میگشایند همان شریح قاضی وسنان ابن عنس وشمر وخولی هستند که امروز به این لباس بیرون آمده وجویندگان راه حقیقت را ازشناسائی ومعرفت مظهر ظهور بازمی دارند.بعضی نیزکه ازعهده اجرای قوانین واحکام مشکله کتاب بیان برنمی آمدند راه خیره سری پیش گرفتند وگفتند چون باظهور حضرت باب ونزول کتاب بیان حکم نسخ شریعت اسلام به عالم عرضه شده است دیگر انجام فرائض وجوبی ندارد وتابه این حد تجاوز نمودندکه گفتند کسر حدود شده است ومناهی ومحرمات حلال گردیده است وباوجود اینکه درکتاب بیان می خواندند ومی دیدند که احکام محرمات درآن کتاب به مراتب مشکلتر وشدیدتر ازاحکام قرآن است ، ولی مرتکب هرگونه مناهی می شدند.

این قبیل افکار دربین جوامع بابی درهرشهروديار آن چنان رسوخ یافت و قوت گرفت که هرکس براساس درک وفهم خود رایی می زد ونظری مخصوص اظهار می داشت.دراین میان سفر یکساله حضرت بهاءالله به عراق وغیبت وجود مبارک هم از طهران به حرمان وافسردگی شدید بابیهای ایران افزود وبه ازهم گسیختگی پیروانی شرع بیان بیشتر کمک کرد وبالاخره کار این تفرق وتشتت به آنجا رسید که بعضی ازعلماءبابی خود را موعود کتاب بیان خواندند ودعوی من

یظهره اللهی نمودند ودرجلب نظر آنانی که درجستجوی ملجا وپناهی بسر
می بردند توفیق حاصل نمودند.امادیدیم که آن قوم پراکنده وپریشان باآداب و
اخلاق الهی گرد هم آمدند وبه فرموده حق" به یاری باری شمشیرهای برنده حزب
بابی به گفتار نیک وکردار پسندیده به غلاف راجع "۱ گردید وبه حقیقت ظهور
موعود کتاب مستطاب بیان پی بردند.

بخش اول :مدعیان ظهور من یظهره الله موعود بیان

الف - بیانات حضرت باب، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله

- حضرت باب درکتابهای بیان فارسی،عربی ونیز لوح من یظهره الله
می فرمایند:

بیان فارسی

"ملخص این باب آنکه مد نظر بیان نیست الابسوی من یظهره الله ."۲

"ملخص این باب آنکه ظهورالله درهرظهور که مراد ازمشیت اولیه باشد
بهاءالله بوده وهست که کلشیئی نزد بهای اولا شیئی بوده وهستند.۳

"واگر کسی درک یک شان ازشئون من یظهره الله را نماید بهتراست ازاینکه
درک کند کل شئون بیان را."٤

"مراقب باش ظهورمن یظهره الله راکه شنوی ظهور اورا وبقدر اینکه
بگوئی بلی تامل نمایی درنار هستی چه قبض روح شوی چه درحیات باشی."٥

بیان عربی

"اذا تسمعن ذکر من یظهره الله باسم القائم ولتراقبن فرق القائم والقیوم ثم فی
سنةالتسع کل خیر تدرکون."٦

لوح من یظهره الله

"لو تعزلن فی القیمة الاخری من فی البیان حین الذی تشرب اللبن من ثدی
امک باشارةمنیدیک لکنت محموداًفی اشارتک ولوانه لاریب فیه لتصبرن تسعة
عشر سنةلتجزی من دان به فضلاًمن عندک انک کنت ذا فضل عظیما."۷

- حضرت عبدالبهاءدراین باره می فرمایند:۸

" بعد ازشهادت حضرت باب ۲۵نفر ۹ ادعا کردندکه مظاهر حق اند یعنی هر
یک من یظهره الله موعود می باشندوجمال مبارک به یکی از ایشان فرمودند اگر
دریاهای سرور را می نوشیدی نباید کسی برلبانت اثری ببیند.اومتنبه شد وزمین
را بامحاسن ومژگان جاروب کرد وسبب غفلتش این بودکه درعالم رویا جنتی
دید وازآن پرسید گفتند بهشت موسی است وجنتی دیگر بزرگتر ازآن دید گفتند
این جنت عیسی است وجنتی دیگر ازآن محمد اکبر ازدوم وچهارم را برای
حضرت باب اکبر ازسوم بود وجنت پنجم رادید که اکبر ازکل بود وآن جنت
خضرت خودش بود رویا را حقیقت می پنداشت وخود را ازاهل مراقبه وکشف
انگاشت."

- حضرت ولی امرالله دراین خصوص می فرمایند:۱۰

"غفلت وجسارت بابیان بمقامی رسید که بیست وپنج نفر ازآنان بشهادت

مرکزعهد ومیثاق الهی جسورانه ادعای مقام من یظهره اللهی وموعودیت بیان را
نمودند واوضاع واحوالشان بدرجه ای تباه ومنفور گردید که دیگر جرئت عبوردر
معابر وحضور درمجامع رانداشتند.کرد وعجم درسب ولعن این جمع واهانت
به امر الهی ازیکدیگر سبقت می جستند."

ب - شرح حال مدعیان

اسماعیل،شیخ

بعد از واقعه طبرسی محمد قاسم عبادوز که ازآن معرکه نجات یافته بود به
اصفهان آمد وطلبه ای ازطلاب اصفهان را به نام شیخ اسمعیل تبلیغ نمود.این مرد
بقدری منجذب ومفتون ظهور حضرت باب وجانبازی بابیها درقله طبرسی گردید
که دیگر سرازپا نمی شناخت .اما،متدرجاًافکار واهی درمخیله اش راه یافت و

خودش را محمد رسول الله خواند ومحمد قاسم را ظهور علی ابن ابیطالب بیان کرد و
براین عقیده ثابت بودکه خود،من یظهره الله موعود درکتاب بیان است.درآن
اوقات ملاباقر حرف حی نیز دراصفهان بود چون حضرت اعلی به او وعده زیارت من
یظهره الله را داده بودند باخود می اندیشید که شاید شیخ اسماعیل همان نفس
موعودی است که بشارتش راحضرت باب به اوداده اند.
سیدبصیر وحاجی میرزاجانی کاشی هم درهمان اوان به اصفهان رسیدند و
بازشیخ اسمعیل نیز هم صحبت شدند.روزی شیخ اسمعیل بامحمد قاسم عبادوز به
بازار اصفهان درآمدند ومحمد قاسم به لحن مرتفع ندا برداشت که "قدظهر محمد
رسول الله "مردم برآنها شوریدند ودرآن وقت چراغ علی خان نوائی (زنگنه)که
دراصفهان حکومت داشت فرمان داد تا هردو ۱۱ راسر بریدند۱۲
بصیرهندی ،سید
سید بصیرهندی مدعی مقام من یظهره اللهی توسط شیخ سعید حرف حی در
شهر مولتان هندوستان ازظهور حضرت اعلی خبر گرفته وایمان آورده بود.اومردی
فاضل ودانشمندوعالم به رموز واسرار نازله درقرآن کریم واخبار واحادیث
مرویه ازائمه طاهرین بود وبا وجود نابینائی ازعهده تحریر ونوشتن برمی آمد.
اوبرای تشرف به حضور حضرت باب سرازپانشناخت وهنگامی به شیراز
آمد که حضرت باب در سجن ماکو محبوس بودند.لذا به طهران عزیمت کرد وچون
ازاقامت حضرت بهاءالله درنور مطلع شد به مازندران رفت ومدتی ازمحضر
مبارک کسب فیض نمود ووقتی شنیدکه حضرت اعلی به چهریق تبعید شده اند با

ص ۴۸۰
پای پیاده به آن صوب شنافت ومدتی درحضور مبارک بسر برد وپس ازدریافت
دستور ازحضرت باب ،چهریق راترک نمود وبه طهران رفت.بعدهاسفری به کاشان
کرد وبالاخره باتفاق حاجی میرزا جانی کاشی به اصفهان رسید .وی هنگام واقعه
شهادت حضرت باب در طهران اقامت داشت.
سید بصیر دراصفهان بودکه واقعه شهادت شیخ اسماعیل ومحمد قاسم
عبادوز ازبقیةالسیف قلعه طبرسی پیش آمد. وی بعد ازاین واقعه به اتفاق حاجی
میرزا جانی به کاشان مراجعت نمود وازآنجاعازم سلطان آباد شدوبعد ازمدتی
توقف درآن شهر به ملایر رفت.ایلدرم میرزا پسر فتحعلیشاه برای سرکوبی اکراد در
حوالی ملایر چادرزده بود،سید بصیر بمناسبت آشنائی قبلی که با ا یلدرم میرزا
داشت بر او وارد شد وازمقدمش ر اگرامی داشت وبه اواحترام بسیار گذاشت .
سید بصیر بعد ازچند روز درضمن صحبت ازمحمد شاه بدگوئی کرده ودر باره
تبعید وحبس حضرت باب اورا تقبیح نمود.ایلدرم میرزا ازآن تقریر به غضب آمد
ودستور داد زبانش را ازقفا بیرون آوردند وبه شهادتش رساندند.
نبیل اعظم ازقول شیخ شهید مازگان آورده که سیدبصیر درفصل تابستان با
علما وعرفائی که درقمصر اقامت داشتند وآنهایی که ازآنجاعبور می کردند
ملاقات می نمود وبه بحث وگفتگومی پرداخت وهمه را متقاعد ومنقاد
می ساخت.بارها دیده شدکه باآیات قرآنی دراثبات امر بدیع استدلال می نمود.
وقتی علماءمنکر می شدند باوجود نابینایی شواهد را ازروی قرآن نشان می داد و
موجب حیرت همگان می گردید.دراین حال،مخالفان او را ساحر می خواندند.
خویی،میرزا اسدالله
یکی دیگر ازاعاظم رجال بابیه که مدعی مقام من یظهره اللهی شد وخودش
راصاحب الهامات غیبی دانست میرزااسدالله خویی بودکه حضرت باب اورا به
"دیان " ملقب فرمودند.اومردی تحصیل کرده بودکه ازمعارف اسلامی بهره وافر
داشت ۱۳. دراوقاتی که حضرت نقطه اولی به چهریق تبعید شدند،اواز ادعای آن
حضرت خبر گرفت وبنحو اعتراض عریضه ای به حضور مبارک عرض کرد.در جواب
اوتوقیعی نازل شد که اورا بکلی منقلب نمود ودر صورتیکه جمیع وسائل سفر
برایش میسر بود،باپای پیاده ازخوی به چهریق شتافت .پس ازتشرف نورایمان
وجودش را مشتعل ساخت .وی ازحضور مبارک ازحروف مقطعه قرآن کریم سئوال
کرد .درجوابش لوحی به اسم لوح هیاکل نازل گردیدکه درک آن برای آنان که در

حد دیاننیستند صعب ومشکل است.مرحوم حاج محمد ابراهیم شیرازی که از
مبلغین بنام ورجال نامدار جامعه بهائی بود ازحضور حضرت بهاءالله استدعا نمود

ص ٤٨١
که معضلات وتفسیر آن لوح کریم را بیان بفرمایند.درجواب او لوحی به نام لوح
هیاکل واحد(حروفات)١٤ نازل شده است که در دست است .میرزااسدالله دیان در
حدود خوی وسلماس وارومیه پیروان نسبتاًزیادی پیداکرد وازآن جمله میرزا
علی اکبرابن عم حضرت اعلی بود.
پیروان دیان به دیانیه شهرت یافتند واز اوتبعیت می کردند .بالاخره دیان به
امید اینکه بامیرزا یحیی ملاقات کند سفری به بغداد کرد زیرا ازل خودش را وصی
حضرت باب ومروج کتاب بیان معرفی کرده بود.میرزایحیی در بغداد اورا
نپذیرفت.دیان ازنحوه عمل و رفتار اورنجید ومحبتش نسبت به وی ازمیان رفت
وباپی بردن به عدم شایستگی اومتوجه شد که لایق مقامی به آن صورت که
مدعی بود نیست.بعد ازآن اوبه حضور حضرت بهاءالله رفت وثابت شد وسر
تعظیم به آستان مقدسش خم نمود.
نبیل زرندی می نویسد:
" حضرت بهاءالله کتاب قیوم الاسماء را به من عنایت کرده فرمودند این کتاب
را نزد دیان که تازه ازعجم آمده ببرو بگو شنیده ام شماهم ادعای من یظهر
اللهی کرده ای وحضرت اعلی برهان آن نیر آفاق راآیات قرار داده اند،این کتاب را
به لسان آیات شرح بنویس .بنده نزد او رفتم...ذکر نمود چندی پیش برای من حالتی
پیدا شد بعضی چیزها نوشتم ولی بعدازآن ازمن آن حالت سلب شد والآن به
نقطه فرقان عاملم وچیز دیگردر دست ندارم. برخاستم وبه حضور مبارک مراجعت
نمودم وجواب را معروض داشتم،چیزی نفرمودند تاروز بعد صبح برای چای احضار
فرمودند.در بیت مبارک در کنار باغچه ای که پرازگل وریحان بود قالیچه گسترده
وجمال قدم جالس بودند وجمعی ازاحباءنیز مشرف بودند .بعد ازچای حضرت
کلیم معروض داشتند که دیان آمده می خواهد مشرف شود وتوقع عنایت دارد .اجازه
دادند آمد اذن جلوس فرمودند،نشست عرض نمود ازآنچه نسبت به من داده شد
تائبم شاهد باشید. جمال مبارک چیزی نفرمودند. بنده به اوگفتم چون بعضی به شما
گرویده اند لازم است این راکه می گوئید بنویسید تاسبب اصلاح حال آنها بشود.
بعد قیام فرمودند وبعضی اقوال ازطرف دیان منتشر شد.بعضی در صدد اذیت او
بودند جمال مبارک اورا حفظ فرمودند تاعازم کربلا شد."
دیان ازجمله دلدادگان وارادتمندان حضرت بهاءالله شد واین گرایش اوبه
حضرت بهاءالله برمیرزا یحیی سخت گران آمد وموجب حقد وحسد بیشتر اوشد
ودیان را ابوالشرور خواند وبه میرزا محمد مازندرانی دستور داد که وی را به قتل
برساند.میرزامحمد اورا بعنوان میهمانی به خانه خود برد ودرنهایت کینه و
دشمنی خون او رابه خاک ریخت.

ص ٤٨٢
حضرت بهاءالله می فرمایند ١٥:
" کتاب مستیقظ را بخوان که درآن کتاب مرشدت میرزا یحیی فتوی بر دم
جمیع نفوس مقدسه ١٦ داده چنانچه نفسی را که منصوصاًنقطه اولی روح ماسواه فداه
حرف ثالث (مومن به)من یظهره الله ١٧ نامیده به فتوای آن ظالم شهید شده ".
ودرجای دیگر می فرمایند:١٨
"...درباره اسم الله الدیان میرزا اسدالله اعظم ازآن نازل،١٩بیانات نقطه بیان
را ملاحظه کن که جمیع اسماءالهی را به اوراجع فرموده اندوتفصیل این در
کلماتی که از مشرق اصبح رحمان اشراق فرموده موجود وهمچنین عبدحاضر لدی
العرش بعضی الواح دراین امور مبسوط نوشته اند مالحظه کن لعل تتذکر فی نفسک
وتخرق احجاب التقلید بقدرة ربک المقتدر العزیز الحمید٢٠ وهمین اسم مذکور را
که نقطه بیان دیان فرمودره که اعظم اسماءالهی است شماالیوم دنی میخوانید و
ابوالشرور می نامید ومرشد شمامیرزا یحیی تصریحاًمن غیرتلویح در کتاب

سجین خود که به مستیقظ معروف است فتوای قتل آن مظلوم را داده وهم چنین
نفوس دیگر را بروید وبخوانید تامطلع شویدکه برمظاهر حق چه وارد شده وهم
چنین نقطه اولی به اومرقوم فرموده انک انت ان یا حرف الثالث المومن بمن
یظهره الله ۲۱ واین مقامی است که سبقت داشته برکل مقامات وبعد بیانی دراین
مقام فرموده اند که ازتلویح کلمات الهی چنان مستفاد می شودکه به لقاءالله در
ظهور بعد فائزمی گردد وآن هیکل بیقدم اورا به اومی شناساند چنانچه بین یدی
حاضر شد ولسان الله به اومتکلم.مجملی از تفصیل اواینکه هنگامی که میرزا
یحیی فتوای قتل اورا نوشت حضرت ابهی ازعراق هجرت اختیار فرموده بودند و
قریب دوسنه بودکه ابدأاحدی ازایشان اطلاع نداشت وچون رقم قتل ازنزد
مرشدت ظاهرشد میرزا محمد نامی مخصوص رفته به آذربایجان که آن مظلوم را
شهید نماید.ابی الله عما اراد لیتم القول فیماذکر فی اللوح۲۲. واسم مذکور از
آذربایجان آمده وجمیع اصحاب برقتلش ایستادندازعرب وعجم واین دروقتی
بودکه حضرت ابهی مراجعت فرموده بودند ودر عراق تشریف داشتند.به قسمی امر
شدید شد که یومی ازایام جمال ابهی ازاول طلوع فجرتاقریب به عصر یک یک
ازاصحاب را که در صدد اذیت آن بیچاره بودند طلبیده ونهی بلیغ فرمودند وبعد
ازدویوم اسم مذکور بین یدی حاضر وآنچه ازمفتریات که نسبت به اوداده بودند
ازخود سلب نموده وقسم یادنمودکه آنچه نسبت به این عبد داده اند کذب صرف
است وجمال ابهی کمال ملاطفت به اوفرمودند وبه آنچه در ثبت بود فائز شد
وبه منزل خود راجع گشت بعد ازچند یوم نفس مذکور ۲۳ او را فریب داده واز
کاظمین آورده قرب خانه مرشدت آن بیچاره را شهید نمود فوالله در شهادت اوغباری

ص ٤٨٣
در عراق مرتفع گشت وبقسمی ظلمت فرو گرفت که روز به شب تبدیل شد ودر
اسواق سراج برافروختند وجمیع اهل عراق خائفأمضطربأمتزلزلأصیحه یاالله
برآوردند وندا می نمودند چه ازاناث وچه ازذکور که ازسفک دم این مظلوم است
که این بلیه برعراق نازل شده ومرشد مستشعر نشد وازنوم غفلت بیدار نگشت
والله به ظلمی اورا شهید نمودندکه آسمان هابفزع ونوحه وندبه درآمدند معذلک
متنبه نشده نفسی راکه حضرت اعلی روح ماسواه فداه اورافرد الاحد نامیده و
هم چنین مظهر الحدیه واسم الله الدیان خطاب فرموده در الواح ناریه خود به حقارت
اورامی نامند وتااحدی ازمشرکین اورانشناختند چه که ستر رحمان حائل
بود."
شیخ عظیم ،ملاعلی
ملاشیخ علی ملطب به عظیم که ازبابیان اولیه خراسان بود بوسیله باب
الباب ایمان آورد وبعد ازتصدیق ازمشهد به شیراز آمد ومورد توجه وعنایت
مخصوص حضرت باب قرار گرفت وهموراه در سفر وحضر ملازم حضور مبارک بود.
او خودش را سلطان منصور خواند ودعوی من یظهره اللهی کردوجماعتی از
بابی های طهران ازاو تبعیت کردند.اوطهران را مرکز اقامت خود قرار داده بود و
درمواقع مناسب به شهرهای نزدیک طهران مسافرت کوتاهی می کرد .ازجمله اسفار
اوسفری بودکه به کاشان کرد وبرحسب نوشته حاجی میرزاجانی کاشی باسیدبصیر
اعمی هندی مواجه شد وبراساس ادعای مشابهی که آن دونفر باهم داشتند بین
آنهادرگیری شدیدی بروز کرد وآن مباحث ومشاجرات با میانجی شده حاجی میرزا
جانی تاحدی تخفیف یافت وشیخ عظیم به طهران مراجعت کرد.
حاجی میرزاجانی کاشی شرح رویارویی ملاشیخ علی عظیم باسیدبصیر
هندی را ضمن مکتوبی به برادرش حاج محمداسمعیل ذبیح چنین نوشت:
به مطالعه جناب اخوی ام برسد درنجف اشرف
هوالفتان الجمیل
مولاناهرگاه اجمال ازمفصل شرح احوالات ازمنه ماضیه حقیر رابخواهید
مطلع گردید آن است که درماه شعبان جناب بصیر تشریف بارض کاف آورده و
جناب عظیم نیز تشریف داشتند قبل ازتشریف آوردن جناب بصیر شنیدیم که ایشان
صاحب ظهورات گردیده اند ومدعی مقام سرّحسینی هستندولسان ایشان به قرائت

آیات مفتوح گردیده وآیات ایشان را نیز بجهت من آورده بودندولی حقیر چندان ملتفت نشدم تازمانی که خود ایشان تشریف آوردند درمجلس اول قدری در بیان علم توحید صحبت داشتیم ومراگمان این بودکه ازایشان اعلم هستم بعداز آنکه

ص ٤٨٤

قدری تعمل (تامل)نمودم یافتم که ایشان لطائف توحید رابهتر ازاین جانب برخورده اندوسیر ایشان نیز دراحوالات سیری بیشتر هست وصاحب جذب واشراق هستند.حقیر نظر به انصاف وصدق طلب خود نتوانستم انکار فضل ورفعت مقام ایشان رانمایم ودوست نداشتم که محتجب باسم ورسم خویش گردم ولهذا اقرار به ربوبیت ایشان وعبودیت خود نمودم وازاشراقات جذبات نفحات محبت ایشان دماغ دل تر وجسم فواد را روحی حاصل بودمن بعد ازآنکه مقارنه نیرین اعنی حضرت بصیر وجناب عظیم گردید حضرت بص یر به جذبه محبت اشراق نمودند وجناب عظیم به نائره قهر چونکه ضدیت ظاره دربین ظاهر شد سرّامرمختفی گردیده و فتنه شدید وامتحان عظیم گردید تازمانی که تشریف داشتند حقیر برزخ حکمتی بودم که دروبحر بایکدیگر تداخل نکنندوبه یک قسمی گذشته .بعد ازتشریف بردن جناب عظیم آتش محبت قدری درارض کاف شعله ورگردیده ضعفای ازاهل محبت برخود ترسیده ۲ توقیع فتنه بدست جهال آن ارض رسید وصحبت اختلاف ظاهر گردید درمدت پنج ماه که عدد هاء هویت بوده باشد صحبت نمودیم وتوجه کردیم تاآنکه کینونت ناری بعضی رابه نور مبدل ساختیم ویک نفرازاشراق نور فوادش مشتعل شده حفظ خود رانتوانست نمود واسرار دربازار گفت تاسردادو یک نفر دیگر هم دراو فانی شد ویک نفر دیگر هم مظلوم شهید گردیدولی چند نفر ازشیاطین اهل بیان لاجل اهوای نفس خود ممد شده این آتش را افروختند و جان خبیث خود را وروح طیبه بعضی راسوختنتدلعن هم (لعنهم)الله والعذاب خلاصه حضرت خداوند علی العی حقیر را بنحو عزت وسرور محفوظ داشته درهفتم این شهر وارد کاشان شدیم واحباب رادیدن نموده قدری ایشان را نیز بحال آورده و رفع اختلاف را ازگوش های ایشان نمودیم الحال لله الحمداختلافی نیست ولی این رشته سر دراز دارد مختصر بدانیدکه غیر شخص موحد درنار حجبات جهل وفریب خود معذب هست الی یوم التوحیدواین همه اختلافات نیزازجهت تربیت ایشان هست والاان الله غنی عن العالمین جمعا.۲٤

علاو ،سید

سید علاو نیز دربغداد مدعی مقام من یظهره اللهی شد وجمعی ازمعاریف بابیه عراق ازجمله حاج سید جواد کربلائی وشیخ سلطان ازاو تبعیت کردند.وقتی جمال قدم به بغداد رفتند،اوبه حضور آمد ودرک فیوضات روحانی نمود وازافکار ودعاوی باطله خود برائت حاصل کرد.

غوغا،میرزا عبدالله

میرزاعبدالله متخلص به غوغا شاعری مورد تکریم واحترام در دستگاه

ص ٤٨٥

میرزا عبدالله غوغا
حاجی ملا علی کنی

ص ٤٨٦

شاهزاده های قاجار ونیدم وموانس آنها درجلوت وخلوت بود.۲۵ برای اولین بار اسم مرا وظهور حضرت باب را از زبان ملاحسین باب الباب درچمن رادکان شنید۲٦.او در آن وقت ملازم ومنادم حمزه میرزای حشمت الدوله بود وملاحسین که برحسب دعوتی که ازاو شده بودبه اردوی حشمت الدوله رفته بود،به تبلیغ غوغا همت گماشت واونیز به دیانت بابی گروید وبعدأمدعی مقام من یظهره اللهی شد.
در اوقاتی که درکرمانشاه در خدمت دستگاه حکومت عمادالدوله بود نبیل اعظم گذارش به کرمانشاه افتاد ومیرزاعبدالله را ملاقات کرد.غوغا او را ازسفر بغداد منع کرد وبه اوگفت ازطرف میرزا یحیی صورتی انتشار یافته که یک

نسخه ازآن به دست من رسیده است.ازل می خواهد شما ومن وچندنفر دیگراز احباب را به قتل برساند.
حضرت بهاءالله می فرمایند:۲۷
"...دیگرنمی دانم که میرزاغوغاچه ارتکاب نموده که باین قسم بغضش در قلوب امثال اوجاگرفته بشانی که دررسائل در رّدّاومی نویسند.بسا ازنفوس اند که درغلبات ذوق وشوق کلماتی می گویند ایشانهم سخنی ذکر نموده اند دیگر نباید باین شدت درصدد هتک حرمت عباد باشند."
فطب نی ریزی ،میرزاحسین
یکی دیگر ازمدعیان مقام مظهریت میرزا حسین قطب نی ریزی بودکه زعامت بابی های نی ریز راداشت وخودش را مستظهر به تاییدات والهامات حضرت باب می پنداشت وبه اغلب احتمال حدوث جنگ ثانی درنیریز که بعداز واقعه شهادت حضرت وحید اتفاق افتاد معلول دعوی وادعای اوبوده است.
قمی،حاجی میرزا موسی
ازنفوس دیگری که بعد ازشهادت حضرت باب وقبل ازاظهار امرعلنی حضرت بهاءالله ادعای من یظهره اللهی نمود حاجی میرزا موسی قمی بود که خیالها درسر می پرورانید وبلند پروازی می کرد وخود رادارای مقامات عالیه کشف و شهود وموعود کتاب بیان می خواند.در اوقاتی که حضرت بهاءالله دربغداد بودند مشرف شد ومورد عنایات جمال ابهی قرار گرفت ودرحق اوکمال عنایت مبذول گردید.اونیز تائب شد وبه سهو وغفلت خویش پی برد ودر اوحالت جذبه و شوری پدید آمد که سرازپانمی شناخت وآرزویش این بودکه حضرت بهاءالله به او خدمتی رجوع فرمایندکه به جبران مافات قیام کند واعمالش مورد رضایت خاطر مبارک واقع شود.نبیل می نویسد:

ص ٤٨٧
" درایام اقامت درقم ازجاجی میرزاموسی قمی شنیدم که می گفت درکتاب بیان تفکر می کردم دیدم همه ازمن یظهره الله حکایت می کند پیش خودتفکرکردم دیدم ازل هیچ شباهتی به امرآن شمس حقیقت ندارد واین شخص حکایت ازطلعت اعلی نمی نماید دراین بین صدای دیان راازآذربایجان وصدای ملاهاشم را از کاشان شنیدم تفرس درآنها کردم چیزی نیافتم یک شب بغتتاًدرخودم حالتی پیدا شد واننی اناالله گویان اهل ادیان رابخوددعوت نمودم کاربه جائی رسید که جمعی نراقی وتفرشی به من مومن شدند.
این حاجی باآقاعظیم ومیرزانصرالله تفرشی به بغداد آمد مشرف شد و منجذب گشت ومی دانست چه کند بالاخره صائم شد ومصمم شد که افطار نکند تا جان تسلیم نماید وچندین شبانه روز بی قوت ماند چون نزدیک به موتش رسید جمال قدم یک ظرف حلوا باتفاق یکی ازاحباءبرای اوفرستادند وقتی خادم رسید که در حال نزع بود به او پیام مبارک راعرض کرد وحلواها رابه اوخورانید وشفا یافت بعد جمال قدم احبا راازاین اعمال نهی فرمودند."
کاشی،حاجی ملاهاشم
درکتاب بدیع نیز به اسامی چند نفردیگر که دعوی من یظهره اللهی نمودند اشاره شده است.ازجمله ازقول حاجی میرزامهدی گیلانی می فرمایند:۲۸ "علاوه دیان ومیرزا غوغاوشیخ اسماعیل وحاجی ملاهاشم هم ادعای این امرنمودندو ادعای آنها باطل شده٠"
نویسنده این سطور ازشرح احوال حاجی ملاهاشم کاشی اطلاع کافی وجامعی ندارد همین اندازه گفته شده است که درکاشان درمنزل حاجی میرزاجانی حضرت باب راملاقات کرد وبابی شد.
حضرت بهاءالله می فرمایند:" ای غافل بدان که آن نفوس عندالله مردود نبوده ونخواهندبود...وازجمله آن نفوس که نفوشته یکی جناب ملاهاشم است و عرائضی که ازاوبمقرعرش آمده الآن موجود وجزخضوع کبری ازاو امری ظاهر نشده."۲۹
میلانی ،حسین

حسین میلانی که پیروانش اورا حسین خان خطاب می کردند وبه اسمش سجده می نمودند یکی دیگر ازمدعیان مقام من یظهره اللهی بود.مشارالله مردی فصیح الکلام ومنجذب ومفتون حضرن اعلی بود.اوخودش را مظهر ظهور حسینی که بعداز ظهور قائم آل محمد باید ظهور کند می دانست .وی ازنفوسی بود که

ص ٤٨٨

قضیه رمی شاه به شهادت رسید.شرح اقدامات حسین میلانی در قضیه رمی شاه بصورت مشروح خواهد آمد.

واقعه قتل حسین میلانی در روزنامه وقایع اتفاقیه ۳۰ چنین منعکس شده است:

"حسین میلانی را که ازتوابع اسکو است وآن ملاحده اورا به لقب امام همام اباعبدالله الحسین ملقب کرده بودند سربازان افواج نیزه پیش کرده باسر نیزه جسد خبیث اورا پنجره وار مشبک وبدرک فرستادند."

نبیل زرندی ،ملامحمد

ملامحمد نبیل زرندی نیزباادعای من یظهره اللهی به جدتمام قیام نمودو رجال وابطال بابیه رادعوت به تبعیت ازخود کرد.

درکتاب تاریخ استادعلی اکبر یزدی ،معمار وبنای مشرق الاذکار عشق آباد ، داستان ابلاغ دعوی نبیل زرندی رابه ملامحمد قائنی نبیل اکبر ،حضرت بهاءالله و شیخ ابوتراب اشتهاردی دراشعاری که باابیات زیرآغازمی گردد،می خوانیم:

ای محمد سوی مامعراج کن   ترک هرآئین وهر منهاج کن
ای بهایت بر بهای حق دلیل   خیز وجان اندر ره ماکن سبیل۳۱
ای اسیرخاک تن ای بوتراب   آن بنائی راکه دیدی شد خراب

مسلم است که این مثنوی خیلی مفصل بوده وبعدهانبیل آن را ازمیان برده است.نبیل زود متوجه خطای خود شد وبه حضور حضرت بهاءالله در بغدادمشرف گردید وتائب شد.اومحاسن خودرا برید وعتبه بیت مبارک را باریش خود جاروب کرد وازافکار باطله خود انابت جست وباجان ودل تاآخرین دم حیات وجودش را وقف خدمت به امرالهی نمود ومورد عنایات والطاف حضرت بهاءالله قرار گرفت.اوبه امر هیکل مبارک به تمام نقاط ایران مسافرت کرد واحبارادر خدمتگزاری و وفاداری به امرالهی تشویق وتحریض نزد.ظهور جمال قدم موعود کتاب بیان را به بابیان ایران بشارت داد وبه امرحضرت بهاءالله وبه نیابت از ایشان بیوت مبارک شیراز وبغداد را زیارت کرد ومناسک حج بجاآورد.درآن ایام شداد وعذاب،نبیل سرگشته تلاول وقفار و راه های سخت ومخوف ومامامن ایران بود بود وراه ها راغالباًباپای پیاده می پیمود وازشهری به شهری سفر می کرد تاالواح وپیام های حضرت بهاءالله رابه اهل بهاءابلاغ نماید.

حضرت بهاءالله درضمن لوحی اورا نبیل اعظم خطاب فرموده اند.این لوح با خط حضرت عبدالبهاءمرقوم گردید ودراردستان درمنزل آقامیرزا فتحعلی فتح اعظم به دست نبیل رسیده است.نبیل اسفار عدیده به بغداد رفت وبه حضور حضرت بهاءالله مشرف شد ودروقت سرگونی آن حضرت به اسلامبول ملتزم رکاب بود واز

ص ٤٨٩

اسلامبول مامور ملاقات احبای ایران شد. اودر ایام رضوان درباغ نجیبیه در بغداد مشرف بود.اوکه ایام بعثت حضرت بهاءالله را درک کرده بود،اغلب وقایع تاریخ را به زبان شعرودر قالب مثنوی سروده است.

بعدازاینکه نبیل وظائفی را که درایران به عهده داشت انجام داد عازم ادرنه شد وازادرنه به مصر رفت ودر قاهره به سعایت میرزا حسین خان قنسول ایران به حبس افتاد وبعد ازقاهره به زندان اسکندریه منتقل شد وپس ازاستخلاص به آناطولی تبعید گردید وازآنجا به قبرس رفت،ازسرگذشت بهایی های آنجاخبر گرفت وبلاخره خود رابه عکارسانید.

او بغیر ازخدمات زائدالوصفی که مجدانه در سبیل امرالهی انجام داد، موفق به تالیف تاریخی ۳۲ از رویداها و وقایع امری شد .این کتاب ازامهات کتب تاریخی دیانت بهائی است ومورد توجه وراهگشای مورخین امر می باشد.

نبیل اعظم در اواخر ایام حیات حضرت بهاءالله چند سالی مقیم عکاو هنگام صعود مبارک مشرف بود.آن رزیه کبری دروجود اوتاثیری عظیم گذاشت واو را چنان اندوهگین ومحزون ساخت که بیش ازچهل روز بعد ازآن واقعه صبر وتحمل نتوانست.عریضه ای به حضور حضرت عبدالبهاءعرض کرد واستدعای عفو ذنوب و بخشایش معاصی خود را نمود وبه آقامیرزا محمود کاشی دادکه به حضرت عبدالبهاءتقدیم کند.گفته شده است که تقدیم این نامه به این نیت بودکه اگر تا سه روز جوابی عنایت شد به هرخدمتی که حضرت عبدالبهاءرجوع فرمایند،قیام کند واگر جوابی نرسید خودش را در دریا غرق سازد.ازاتفاق حامل عریضه فراموش کرد نامه نبیل را به حضرت عبدالبهاءتقدیم کند ونبیل بعداز سه روز انتظار چون جوابی دریافت نداشت تصور نمود که رجایش مقرون به اجابت نیست بنابراین خود را در دریای عکا غرق کرد.اوضمن ابیاتی که سروده است به گناه خویش اشاره نموده وازحضرت عبدالبهاءطلب عفو می نماید.بیت زیر گویای تاریخ این حادثه یعنی سال ۱۳۱۰ هجری قمری می باشد.

"بازکن برقلب محرومم طریق   اندراین سال غریقم کن غریق "۳۳

بخش دوم: من یظهره الله،موعود کتاب بیان

مسئله زعامت جامعه بابی

نبیل زرندی می نویسد:

" در ایامی که حضرت باب در چهریق حضورداشتند ملاعبدالکریم قزوینی مشرف شد وبه حضور حضرت باب عرض کردمن اوضاع طهران را خوب نمی بینم احباب ازهر طائفه وطبقه ازغریب وبومی لیلاًونهاراًبه جناب بهاء۳۴ مراوده می کنند وایشان محور امور دوستان هستند وبامخالفت عملاءوخصومت حاج میرزا آقاسی مواجه هستند باید فکری کرد که ازضرمعاندین محفوظ بمانند. فرمودند امرایشان باخالق کائنات است ودیگری مداخله نمی تواند وهرچه مشیت عالیه الهیه اراده فرماید انجام خواهد شد امااز‌حدوث حوادث ومخاطرات و دسائس معاندین باید جلوگیری کرد چون درکتاب بیان مصرحاًذکری از وصی و خلیف نشده است شما بعدازمراجعت به طهران باجناب بها ملاقات ومذاکره کنید وبرحسب میل ایشان هرکس را انتخاب کردند به من بنویسید تاموقتاًاقدام کنم."

ملاعبدالکریم درمراجعت به طهران باحضرت بهاءالله درآن اوقات به میرزاحسینعلی بها شهرت داشتند این موضوع رادر میان گذاشت.بعد ازمشاورات باملاعبدالکریم چون شخص اجنبی را مصلحت ندیدند میرزایحیی ازل برادار ناتنی خودشان را که درآن وقت بیش از شانزده سال نداشت باری مراجعه بابی ها معرفی نمودند وحضرت باب آن پیشنهاد را تائید فرمودند ومیرزا یحیی زعامتی پیداکرد ومورد توجه ومرجع بابی ها قرارگرفت.این فقره در بین بابیان اشتهار پیداکردو ازاین روست که می بینیم بابیان دوره بیان به اوبادیده احترام ناظر بودند ودر اوراق باقی مانده ازآنان ظاهراست که باچه مجد واحترامی وی را می ستوده اند فی المثل درمکاتیب باقی مانده ازمیرزا علی اکبرپسر عموی حضرت باب نسبت به میرزا یحیی اظهار ادب واحترام فراوان شده است.اما،باوصف این،میرزایحیی اورا در بغداد به دست عوامل خودبه شهادت رساند و وی رااجهل الجهلاءخواند. درخاطرات بدیع بشروئی (ذیل جمعه ۷ آپریل ۱۹۱۶)بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاءنقل شده که درجواب سئوال جناب آقاسیدیحیی که چطور شد ازل سر کارآمد فرمودند: " وقتی که حضرت اعلی درخطرعظیم بودند انظار همه متوجه به جمال مبارک بود،لهذا آقامیرزا عبدالکریم قزوینی که حضرت اعلی او رامیرزا احمد فرمودند چنین صلاح دید که کاری بشود که جمال مبارک محفوظ بمانند وبه حضور حضرت اعلی عرض کرد.این بود که اشاره شدکه شمایکی از برادران خود را اختیار کنید. لهذا یحیی را اصطفا نمودند ودر تربیت اوکوشیدند وروزی شش صفحه مشق به اومی دادند وخط اوبسیار خوب شده بود والواح از لسان او نازل

می فرمودند.اگر کسی الواح اورا باآنان که بعد ازخروج ازظل مبارک نوشته مقایسه کندمی بیند که چنین است."
درالواح مبارکه حضرت بهاءالهه نیز دراین خصوص بیاناتی آمده وازجمله درلوح حاجی نصیر قزوینی می فرمایند: " اول این امر ازجمیع مستور بوده واحدی مطلع نه جز دونفس واحد منهماالذی سمی باحمد استشهد فی سبیل ربه ورءع الی مقرالقصوی والآخر الذی سمی بالکلیم کان موجوداُحینئذبین یدینا."
اگرچه میرزایحیی برحسب مواضعه قبلی فیمابین حضرت باب وجناب بها مرجع بابیان معرفی شد ولی درحقیقت این جناب بهابودکه مورد توجه امناء دولت ورجال مهمه عالم قرار داشت وبارسنگین امور دیانت بابی را به دوش می کشید .چنانچه خواهیم دید درواقعه رمی شاه جناب بها بودکه مسجون گشت و ثقل ثقیل زنجیر قره کهر وسلاسل راچهار ماه به گردن خویش تحمل کرد ودر دخمه ای که نه نورداشت ونه هوا ومملواز کثافات وحشرات بوددرقید سلاسل واغلال ماند نه میرزا یحیی.
تبعید حضرت بهاءالله به کربلا وبازگشت به طهران
امیرکبیر بعد ازخاتمه وقایع مازندران،نی ریزو زنجان وبه شهادت رساندن حضرت باب وقلع وقمع بابی هادرهر جا وبه هرصورت که ممکن بود،از بروز مخاطرات احتمالی ازطرف بابی هاتاحدی آسوده خاطر شد ولی در باطن معتقد بودکه همه آن حوادث با راهنمائیها وتحت تعلیمات حضرت بهاءالله به وقوع پیوسته است ومصمم بودکه به ترتیبی این فعالیت هارا متوقف کند،زیرا درهمان اوقات موضوع سفر ناصرالدین شاه به اصفهان در شرف وقوع بود وامیرکبیر می بایستی در التزام رکاب شاه باشد وازاینکه به ظن خود حضرت بهاءالله مجدداُ دست بکار شوند ودرمدت غیبت اوازمرکز مملکت دولت را درتنگنای حوادثی دیگر قرار دهند شدیداُهراسناک بود. بنابراین ایشان راطلبید واظهار داشت که مسلماُواقع طبرسی وزنجان به راهنمائی وتعلیم شماصورت گرفته است چون بدون مساعدت ومعاضدت شماچند نفری که تمام عمرشان رادر گوشه مدارس به بحث وفحص مسائل دینی گذرانده اند تااین اندازه قدرت وتوانائی نداشتندکه دست به شمشیر ببرند وباآن شجاعتی وتهور بی نظیر درمیادین محاربه باقوای دولتی بجنگند،وازهیچ چیزی نهراسند وبجان طالب مرگ باشند.گرچه نتوانستم مدرکی بدست بیاورم که اقدامات وتعلیمات شمارا مدلل نماید وبه ثبوت برساند ولی به صحت گفته هایم سخت معتقدم.
به هر حال چون موکب شاهی در شرف حرکت به اصفهان است واغلب ارکان

ص ۴۹۲
دولت وخودمن هم در التزام رکاب هستیم مصلحت دراین است که شماچندی در طهران نباشید وبرای زیارت اعتاب مقدسه به کربلا بروید.پس ازمراجعت ازاصفهات در نظر دارم مقام امیردیوانی را ازشاه برای شمادرخواست کنم.باوجود اینکه امیرکبیر مودبانه وبازبانی ملایم درخواست می کرُ ولی درحقیقت قصدش تبعید جضرت بهاءالله ازایران بود.
حضرت بهاءالله درجواب گفتند من مطلقاُطالب ومایل به خدمات دولتی نیستم ولی چون به زیارت اعتاب مقدسه راغب هستم پیشنهاد شمارا می پذیرم وبه همین مناسبت پس ازچند روز به عزم عراق طهران را ترک نمودند.
درضمن،حضرت بهاءالله اطلاع داشتند که فیمابین بابی های عراق اختلاف شدید وجود دارد وگروهی که در کاظمین اقامت دارند ازسید علاو که اونیز دعوی من یظهره اللهی داشت تبعیت می کنند وبعضی بااو اختلاف دارند ودرنتیجه این قبیل تعارضات وازهم گسیختگی ها غالب مجالس ومحافل آنها بامناقشات و مجادلات مواجه می شود. بنابراین آن سفر رابرای رفع این گونه اختلافات پذیرفتند.
حضرت بهاءالله درطول یک سال اقامت خود رادر عراق درحل همه مشکلات و اختلافات توفیق حاصل نمودند وعلاو را بر اشتباهات خود واقف نمودند وسایرین از جمله شیخ سلطان ،حاج سیدجواد کربلائی وبرادرش سید ابوطالب را ازنصایح مشفقانه برخوردار فرمودند ولی متاسفانه درایران نیران اختلاف بین بابی هاشعله ور

شد.هرکس راهوائی در سر وخیالاتی درکمون بود.تضاد افکار وعدم وجود
راهنماوسرپرستی بصیرو لایق موجب تشتت جمع احباب شده بود ومیرزایحیی
که خودش را وصی ونایب مناب حضرت اعلی معرفی می کرد گذشته ازاینکه
گفتارش درمیان بابی هابی اثربود خودرا هم مخفی نگاه می داشت وبالاخره هم
به نور وکجور رفت.
مقارن عزیمت حضرت بهاءالله به کربلا ،ملاعبدالکریم قزوینی نامه ای خطاب
به حاج سید جواد کربلایی می نگارد۳۵ که مطالب آن را بااظهار خلوص وارادت و
اهمیت وجودی وی آغاز می نماید وسپس تاکید می کند که احباب رعایت ادب و
احترام را نسبت به مولای حنون وبزرگوار خویش بنمایند ودر حضور مبارک ساکت و
صامت بوده وتاسئوالی نفرمایند لب به جواب گشوده نشود .زیراگفتگوهایی که
منجر به افشای هویت وجودمبارک گرددتحت شرایط آن روز مقتضی نبوده است.
محتوای این نامه مشخص می دارد که ملاعبدالکریم از بدو امربه عظمت
مقام حضرت بهاءالله پی برده وحضرتش را موعود کتبا بیان(من یظهره الله)
می دانسته است.
سرانجام گفتگوها ومسائل مابه الابتلاءبسیار بعضی ازرجال بابیه رابراین

عقیده استوار داشت که اگر حضرت بهاءالله به ایران مراجعت نکنند شیرازه امر
حضرت باب بکلی ازهم گسیخته خواهدشد.ازاین رو عرائضی به حضور مبارک
عرض کردند واستدعای مراجعت ایشان را نمودند.
نامه ای ازسلیمان خان شهید خطاب به حاج سیدجواد کربلائی دردست است
که نه فقط درآن اشاره به ضرورت مراجعت حضرت بهاءالله به ایران شده است،بلکه
خود اونیزازحضور مبارک رجای معاودت به ایران را نموده است.۳٦اودر قسمتی
ازنامه می نویسد:
" اگر جناب آقائی آقامیرزا حسین علی بهاءتشریف دارند به عرض وسلام
عبودیت محضر مبارک ایشان مصدع اوقات شریفشان هستم نهایت جسارت رانمودم
عریضه ای ازقبل نوشته بودم انشاءالله به محضر ایشان رسیده سات ازهمه امورات
خاطر جمع گشته...باید خیلی زود تشریف فرماشوند حضرات رفقابحمدالله ..دارند
هنوز نقلی واردنشده امیرنظام بحمدالله تمام شد معزول ابدی گردید.الآن درباغ
فین کاشان محبوس است.میرزاآقاخان اعتمادالدوله وزیر وصدراعظم گردید انشاءالله
امورات بهتر نظم خواهد گرفت البته جناب ایشان باید خیلی زود تشریف فرماشوند
که وجود مبارک ایشان مثمر ثمر است."
به هرحال ،حضرت بهاءالله بعد ازیک سال دوری ازمملکت واحبای الهی به
طهران بازگشتند. دروقت ورود به طهران اعتمادالدوله برادرش جعفرقلی خان رامامور
میهمانداری وپذیرائی ازحضرت بهاءالله نمود.او درافجه درباغ شخصی خودش
وسائل پذیرائی فراهم ساخت وایشان به باغ تشریف بردند.وجوه احبا مثل جناب
عظیم وحاج میرزا حسن خراسانی وملاعبدالکریم قزوینی گاه بگاه مشرف می شدند
وازبیانات ونصایح مبارک محظوظ و متذکر می گردیدند.
رمی شاه وقتل عام بابیهابوسیله عمال دولت
بعد ازشهادت حضرت باب،چند نفرازبابیان کم تجربه ونادان به خیال
خونخواهی ازستمی که برایشان رفته بود بدون مشورت وتوجه به نصایح زعمای
قوم درفراهم آوردن وسایل قتل ناصرالدین شاه همداستان شدندوهمانطور که در
تاریخهای مختلف خوانده ایم ،اقدامات آنها که خودسرانه وازروی غفلت محض نجام
شده بود،بی نتیجه ماند.
پس از وقوع یان حادثه جعفر قلی خان مهماندار جناب بهاءهراسان نزد ایشان
رفت وازقول میرزا آقاخان استدعا نمود که جناب بهاءخودشان را پنهان کنند.
ایشان خواهش اورا نپذیرفته وبلافاصله به منزل میرزامجید خان آهی منشی
سفارت روس وشوهر خواهر خود به زرگنده رفتند وروز بعد به قصد ملاقات میرزا

آقاخان اعتمادالدوله به سمت اردوی شاهی عزیمت فرمودند.امادرمیان راه به دست مامورین حاجب الدوله گرفتار شدند.
نبیل از جناب کلیم داستانی راکه با رمی شاه ارتباط پیدا می کند بصورت زیر روایت کرده است :
میرزا حسن خراسانی که سیدی جلیل القدر وعالمی فاضل بود،اوصاف جمال مبارک را ازمیرزااحمد ازغندی شنیده بودو به همین دلیل به طهران آمده در محله سرچشمه ساکن شده وباکسی مراوده نمی کرد .مقارن ورود اوبه طهران جمالقدم ازکربلا به طهران عزنزول فرمودند.حاج میرزاحسن به زیارت ایشان رفت وازتشرف وفیض حضور بسیار مسرور شد وبه امید تشرف دیگر در طهران ماند.
روزی میرزاحسن به ملاقات من آمد وگفت که جناب عظیم بالباس مبدل به خانه اورفته واستدعای ملاقات بامن را کرده است.من ناچار باحاجی میرزا حسن به دیدنجناب عظیم رفتم.جناب عظیم به من قسم دادکه در باب حسین میلانی ذکری نفرمائیدتامن به دیدن اوبروم بلکه بتوانم اورا متذکر نمایم یااقلاً نفوسی راکه از اطراف آمده اندمتفرق نمایم.گفتم رفتن شماصلاح نیست ومثمر ثمری نخواهد شد.ازمن نشنید ورفت.
روز دیگر قضیه رمی شاه پیش آمد وقیامتی برپاشد.بازجناب حاجی میرزا حسن آمدکه جناب عظیم شما را به حضرت اعلی قسم داده اندکه یک دفعه دیگر بروید وباایشان ملاقات کنید.ناچار رفتم وجناب عظیم را باحاجی محمد رضای اصفهانی ملاقات کردم چون مرادیدند گریستند وذکرنمودند دیشب منزل حسین میلانی رفتم.اول مراه راه نمی دادند،بعد که وارد شدم اذن جلوس ندادند واستهزاء نمودند ونگذاشتندکه باخان(سلیمان)ومیرزا احمد ملاقات کنم.شب رادر مسجد بسر بردم وصبح شهررا منقلب دیدم گویا صادق فساد کرده معلوم نیست چه واقع شده است.حال می خواهیم به پای خود به مقتل برویم زیرا یقین است که همه مارا خواهند گرفت وبه انواع عذابها خواهند کشت.حاجی محمد رضا هم درکمال شوق واشتیاق درآن خیال بود.من گفتم من ومیرزاباقرحاضریم وکشته شدن را ازماندن به ذلت دوست تر می داریم.قرار براین شدکه ازحضرات خبر برسد وما هم به مشهد فداحاضر شویم وگفتم باآنکه ازاول باشمانبودم وبه خیالات شما بهیچوجه صحه نگذاشتم بلکه نهی نمودم معهذا ازبرای شهادت حاضرم.چون ازآنجا بیرون آمدم پیغام جمال مبارک رسید که "من دستگیر شدم توباید خودت را حفظ کنی".
در واقعه رمی شاه سی وشش نفر ازبابی های مظلوم به دست عمال حکومت ودرباریان به فجیع ترین وضعی به قتل رسیدند.۳۷

ص ٤۹٥
کاپیتان فوپن گومونز۳۸ افسری ازاهالی اطریش که درخدمت دولت ایران بود ظلم وستم وحشیانه ای راکه درتابستان سال ۱۸۵۲ میلادی بر شهدای بابی وارد آمد درنامه ای ۳۹ به یکی ازدوستان خود تشریح می کند.
واتسن مورخ انگلیسی در باره بابی کشی درطهران نوشته است: ٤۰
"پس ازآنکه توطئه بابی ها کشف شد ابتدا ده تن ازعمال آنان رابه قتل رسانیدندوبعضی ازایشان را باشدیدترین زجرها کشتند وشمع های روشن در بدن دوسه تن ازآنها جای دادند وبعد ازآنکه فدائیان مزبور را مدتی زجر دادند آنها را بوسیله تیرکی دونیمه کردند.الزام قصاص را پیشکار شاه ازجانب اوانجام داد و مغز یکی ازتوطئه کاران را تار ومار کردند....
مدت کوتاهی بساط رعب گستردند واحدی از سوءظن درامان وازاحتمال اینکه بابی است مصون نبود...صدراعظم...تدبیری به سرش آمد که هریک از تبهکاران را به یکی ازدستگاه های دولتی بسپارد وبدین ترتیب چند تن از وزیران شاه نقش جلادی برعهده گرفتند.وزیرامور خارجه،وزیر مالیه،پسرصدراعظم،آجودان کل قشون،رئیس ضرابخانه هرکدام تیر اول رارهاساختند ویاضربت شمشیر رادر پیکر کسی که به دستگاههای متعددآنها اختصاص یافته بود وارد کردند.توپخانه، پیاده نظام ،توپخانه شترسواران ٤۱ سوار نظام هرکدام حصه ای برای قربانی می

داشتندوحتی پزشک قابل ستایش فرانسوی شاه دکترکلوکه٤٢مجبور شدوفاداری خود را مانند افراددیگر درباریان به اثبات برساند ولی وی عذر خواست وبه شوخی گفت در دوره طبابت خود بقدری ازمردم را کشته که دیگرحاضرنیست باآدم کشی دیگری برتعداد آنها بیفزاید."

توقیف جناب بهاء،سجن سیاه چال واظهارامر خفی

درلوح شیخ٤٣ ازقلم حضرت بهاءالله می خوانیم:

... وبعد ازتوجه حکایت حضرت سلطان ایده الله تبارک وتعالی واقع ٤٤ ودر آن ایام امو رمنقلب ونارغضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند ازجمله این مظلوم را لعمرالله ابدأداخل آن امر منکر نبودیم ودرمجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت معذلک مارا اخذ نمودند وازنیاوران که درآن ایام مقر سلطنت بوده سربرهنه و پای برهنه پیاده بازنجیر به سجن طهران بردند چه که یک ظالمی سواره همراه کلاه ازسر برداشت وبسرعت تمام باجمعی ازمیرغضبان وفراشان مارا بردند وچهار شهردر مقامی که شبه ومثل نداشت مقر معین نمودند.اماسجن که محل مظلوم ومظلومان بوده فی الحقیقه دخمه ای تنگ تاریک ازآن افضل بوده وچون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما راداخل دالانی ظلمانی نمودند ازآنجا ازسه پله

ص ٤٩٦

سراشب گذشتیم وبقمری که معین نموده بودند رسیدیم امامحل تاریک ومعاشر قریب صدوپنجاه نفس ازسارقین اموال وقاتلین نفوس وقاطعین طرق بود .مع این جمعیت محل منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام ازوصفش عاجز ورواائح منتنه اش خارج ازبیان وآن جمع اکثری بی لباس وفراش .الله یعلم ماوردعلینا فی ذاک المقام الانتن الاظلم ٤٥.

ودرایام ولیالی در سجن مذکور دراعمال واحوال وحرکات حزب بابی تفکر می نمودیم که مع علو وسمووادراک آن حزب آیاچه شده که ازایشان چنین عملی ظاهر .یعنی جسارت وحرکت آن حزب نسبت به ذات شاهانه وبعداین مظلوم اراده نمود که بعدازخروج ازسجن بتمام همت درتهذیب آن نفوس قیام نمایدو در شبی ازشب هادرعالم رویا ازجمیع جهات ایین کلمه علیا اصغا شد.انانمصرک بک وبقلمک لاتحزن عما ورد علیک ولاتخف انک من الآمنین سوف یبعث الله کنز الارض وهم رجال ینصرونک بک وباسمک الذی به احیاالله افئدةالعارفین ٤٦ وچون مظلوم ازسجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران ودولت بهیه روس به عراق عرب توجه نمودبیم وبعد ازورود باعانت الهی وفضل ورحمت ربانی آیات بمثل غیث هاطل نازل وبه اطراف ارض ارسال شد وجمیع عباد رامخصوص این حزب را به مواعظه حکیمانه ونصایح مشفقانه نصیحت نمودیم وازفساد ونزاع وجدال ومحاربه منع کردیم تاآنکه از فضل الهی غفلت ونادانی به برودانائی بدل گشت وسلاح به اصلاح ودرایام توقف درسجن ارض طا اگرچه نوم اززحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولکن بعضی ازاوقات که دست میداداحساس می شد ازجهت اعلای راس چیزیبرصدر می ریخت بمثابه رودخانه عظیمی که ازقله جبل باذخ رفیعی برارض بریزد وبآن جهت ازجمیع اعضاءآثارنار ظاهر ودرآن حین لسان قرائت می نمود آنچه راکه براصغاءآن احدی قادرنه ."

لیدی بلامفیلداز زبان حضرت ورقه علیا بامضمون زیر می نویسد:٤٧

" ازدرخانه ماکسی مایوس برنمی گشت ودرمهمانخانه ما برروی همه کس باز بود .همواره زنهای فقیرنزد مادرم می آمدند واز مسائل مختلفه زندگی اندوهبارخویش صحبت می داشتند ومادرم بانهایت محبت ومهربانی آنها را اندرز می داد ونصیحت می فرمود بطوری که مردم پدرم راپدر فقرا ومادرم را آرامش بخش ومسلی خاطر خطاب می کردند وازاینرو زنان واطفال خردسال باخوشحالی درمحضرش حضور می یافتند وازمحبتهایش برخوردار می شدند.

روز سوءقصد به جان شاه درست به خاطر دارم من درآن وقت شش ساله بودم.پدرم درنیاوران درخانه ییلاقی خودش بوددهاتی هائی که درآن قریه زندگی

ص ٤٩٧
می کردند همه مورد اشفاق مخصوصه پدرم قرار داشتند .ناگهان یکی ازنوکرهای ما
باعجله وباترس وهراسی زائدالوصف به حضور مادرم آمد وگفت: آقا،آقا
دستگیر شده اند.من الآن دیدم که ایشان را باپای پیاده ازفرسنگ ها راه می آورند
وای،ایشان را کتک زده بودند.می گفتند که آقارابه فلک بسته وشکنجه داده اند.
پاهاشان خونین بود. کفش درپا نداشتندوکلاه به سرشان بنود ولباسشان راپاره
کرده بودند وگردنشان زیرزنجیر بود.
مادر بیچاره ام رنگ باخت وما بچه ها که بشدت ترسیده بودیم باوحشت زار
می زدیم.
علی الفورهر کس که درخانه مابود اعم ازدوستان وبستگان وخدمه با
وحشت واضطراب فرار کردند تنهایک نفر ازنوکرهای مرد اسفندیار ویک کلفت
پهلوی ما ماندند ل.خانه شاهانه ماوچند منزل کوچکی که در جوار ومرتبط باآن
خانه بزرگ بود به طرفة العینی غارت شد.
آقامیرزا موسی عمویم (برادر ابوینی حضرت بهاءالله)که همواره به مامحبت
می فرمود به مادرم کمک کرد تاتوانست باسه طفل خردسالش فرار کند وپنهان
شود.مادرم توانست مقداری ازجواهرات خود رادر ببرد وبعدأبفروش برساند و
برای تهیه وسائل وغذای پدرم به زندانبانان بپردازدو بقیه را برای مخارج بعدی
نگاه دارد.درآن اوقات مادریک خانه کوچک که فاصله زیادی بازندان نداشت زندگی
می کردیم.
میرزا یحیی ازشدت ترس ووحشت به مازندران گریخت وپنهان ازهمه
زندگی می کرد.آه ازآن زحمات وبلایائی که درخور توانائی هیچ زنی نبود ومادر
مهربانم درآن ایام تحمل می نمود.
من بعدها فهمیدم که قبل ازاینکه اومادر بشود خداوند این قدرت رابه او
عطا کرده بود که بتواند تحمل هر بلائی را بنماید.
زندانی که پدرم درآن محبوس بود جای مخوفی بود.هفت پله از روی زمین
می خورد تابه پائین برود درآنجا تاقوزک پادرکثافات ونجاسات فرو می رفت و
حشرات موذیه آزارمی دادند .درچنین رمحل نفرت انگیزی چهل نفر ازبابی ها با
عده ای ازقاتلین وقطاع الطریف محبوس بودند.پدر بزرگوارم چهار ماه تمام دراین
دخمه سیاه همراه باپنج بابی دیگر در زیر زنجیری سنگین گرفتار بودند.شماخودتان
این وضع دردناک را می توانید تصورکنید.باهرحرکتی زخم گردن پدرم و هم
وزنجیرانش عمیقتر وعمیقتر می شد درآن وضع خواب وراحتی بهیچوجه امکان
نداشت.مادرم بازحمات زیاد مقداری غذا وآب به زندان می فرستاد.
درآن وضع وحال بابی هاهیچوقت ازشکنجه ومرگ اندیشه نمی کردند و

ص ٤٩٨
شهادت را تاج افتخار برای حیات وزندگی خود می دانستند وشب وروز برای
رسیدن به این فوز عظمی دعا می کردند.
هر روزصبح یک یاچند نفر ازآن دوستان شجاع وفداکار را به طرف مختلف
به شهادت می رساندند.
متعصبین مذهبی،مخالفان خود رابه کفروزندقه متهم می ساختندوآنهارا
بابی می خواندند وهمینکه کسی باین اتهام گرفتار می آمد بوسیله میرغضب به
قتل می رسیدوگاهی اتفاق می افتاد که متهم به دست توده مردم کشته می شد.
قصاب ،نانوا،کفاش ونعل بند باهمان وسائلی که بکارش اختصاص داشت
متهم را شکنجه می کردودر هر فرصت ومجالی که پیدا می شد اوراباکمال
قساوت به قتل می رساند.آنها وقتی می دیدند که آن ارواح مجرده ونفوس منقطعه
بی ترس وهراس به استقبال مرگ می روند ودرآن حال به تلاوت مناجات مشغول
می شوند وازخدامی خواهند که آنهارا ببخشاید وشهادتشان راقبول فرماید،
بیشتر خشمگین می شدند وبیشتر قساوت به خرج می دادند.
لکن عامه مردم ازدین این مناظرهولناک برتنفرشان ازآن اعمال افزوده
می شد وآن اعمال شیطانی را تقبیح می کردند .من خوب به خاطر دارم که با

شنیدن صدای وحشت بار طبل اعدام ماسه نفر به مادرمان می چسبیدیم واو
نمی دانست که مقتول شوهر مورد پرستش اوست یاشخص دیگری وتاشب یا صبح
روزبعد فرا نمی رسید مادرم ازواقعیت وزنده بودم پدرم آگاه نمی شد.
اوهنگامی که برای کشف واقعیت تصمیم می گرفت به خطرات احتمالی آن
برای خانواده نمی اندیشید.خوب به یادم می آید کهی درآن روزگارتیره ازشدت
وحشت وهراس خمیده شده بود. می درحالی که غصن اطهر،برادر دوساله خود را
درآغوش داشتم ازشدت ترس می لرزیدم وهمیشه فکر می کردم که شاید مادرم
دستگیر شود ودیگر به خانه برنگردد.
عمویم میرزاموسی که اونیز پنهان شده بود ازجرئت وتهوری که مادرم به
خرج می داد،حدس میزدکه برای اومخاطراتی ایجاد شود.
برادرم عباس برای انجام این امور مادرم راهمراهی می کرد. ماباکمال دقت
به اخباری که عمه پدرم می آورد ومادرم برای عمویم تعریف می کردگوش
می کردیم .عمه پدرم بامیرزا یوسف که یکی ازاتباع دولت روسیه وباقنسول آن
دولت دوست بود ازدواج کرده بود.
مااین مرد شریف را بمناسبت نسبت سببی که باماپیدا کرده بود عمو
خطاب می کردیم .اوهرروز مترصد بود تاببیند چه کسی رابرای اعدام انتخاب
کرده اند وبااین خبر که پدرم انتخاب نشده نگرانی های شدید مادرم را تسکین

می داد. اوضمن توجه به این نکته که ارتباطش بادولت روسیه اطرافیان راتحریک
نکند،ما را در دواطاق کوچک درنزدیکی زندان جا داده بود ودر رساندن غذا به
پدرم کمک می کرد .
خلاصه درآن روزگار مرگبار هیچیک ازدوستان ویا اقربای مابجز زوجه
میرزا یوسف جرئت ملاقات با مادرم را نداشت .
یکی از وقایع شگفت انگیز اینکه هنگام قرائت احکام قتل در دربار قنسول
روس برخاست وبی محابا حاضران را مخاطب قرار داد وگفت :
" به من گوش فرا دارید مطالب مهمی دارم که باید به شما بگویم." صدایش
اوج گرفت رئیس ومرئوس مبهوت ماندندکه چه جواب بدهند.او گفت : " آیا با
اینهمه ظلهم هنوز انتقام کافی گرفته نشده است؟ آیا اینهمه کشتارها برای این
بی گناهان کافی نیست؟ آیا ازاین تهمت ها وافتراهای بی اصل ودروغ کدام یک از
شما آگاهید؟آیا این هرزگی ودرنده خوئی هائی که با زجر وشکنجه اعمال می شود
برای رضایت شماکافی نیست؟ تاچه حدی می توان باتصورات واهی ودروغیرن این
محبوسین عالیقدر رادر نقشه احمقانه نیراندازی به شاه دخیل دانست؟ آیا برشما
معلوم نیست که باآن طپانچه ضعیف حتی یک پرنده قابل کشتن نیست؟ ازاین ها
گذشته دیوانگی پسرک مجرم روشن است.شماخوب می دانید که این اتهام نه تنها
دروغ محض است بلکه بطور ملموس وآشکارا مضحک است.خلاصه آنکه این اعمال
باید خاتمه پیدا کند.
من تصمیم گرفته ام که برای حفظ حیثیت دولت روسیه نسبت به گرفتاری این
مرد بی گناه وشریف (حضرت بهاءالله)اقدام کنم.پس مستحضر باشید که اگر یک
مو از سراو کم شود برای مجازات وتنبیه شما رود خون دراین شهر براه
می اندازم.
شما باید بخوبی بدانیدکه تاچه حدبه این اخطاریه توجه کنید.دراین مورد
مملکت من پشت سرمن است.
درهمان شب این داستان بتوسط میرزا یوسف به اطلاع مادرم رسید وبه
عمویم میرزا موسی پیام فرستاد که چه وقت ازمحل اختفا خارج شود .لازم به گفتن
نیست که من وبرادرم باچه اشتیاقی به آن مطالب گوش می دادیم وچگونه از
شدت سرور وشادمانی گریه می کردیم.بعد ازآن واقعه شنیدیم که ازترس تهدیدات
قنسول روسیه شاه دستور داده است که پدرم را از زندان مستخلص کنند بشرط آنکه
او وخانواده اش در ظرف مدت ده روز طهران را ترک کنند.
چه بگویم از سروری که ازتشریف فرمائی پدرم به مادست داد. آه ازآن

بلایائی که در ظرف مدت چهار ماه براو گذشته بود واو را تاآن حد ناتوان و

بیمار ساخته بود.
درآن اوقات جمال مبارک ازصدمات وبلیات وارده کمتر صحبت می فرمودند.
اما ماعلائم فشار زنجیری که به گردن داشت وجای زخمهائی را که در اثر فلک بر پاهای مبارکش باقی مانده می دیدیم ومی گریستیم.
جمال مبارک بعضی اوقات از ثبات و استقامت وعلاقه وایمان دوستان صحبت می فرمودند ومی گفتند که چگونه مرگ را استقبال می کردند وباشادمانی وسرور در زیر دست میرغضبان تاج وهاج شهادت را برسر می گذاشتند.شکوه و عظمتی که از پیروزی نمایان وظاهر بود نسبت به اهانتها،خواری هاو درد والمی که برآنها وارد می آمد خیلی ناچیز بود. ازتحمل مشقات دوره زندان در وجود مبارک یک گونه دگرگونی روحانی ومعنوی که سخت اعجاب انگیز بود ،دیده می شد.
مامعنای انوار تازه ای که وجود مبارک را دربر گرفته بود در سالهای بعد درک نمودیم ودانستیم که دلیل آن انبعاث چه بوده است."
تبعید به بغداد
بعد از ثبوت عدم دخالت حضرت بهاءالله در قضیه سوءقصد به شاه،ترتیب استخلاص حضرتشان به بشرط اینکه باعائله مبارک ازطهران خارج شوند،داده شد.
سفیر دولت روسیه ازحضور مبارک استدعا نمود که اگر اراده فرمایند وسایل حرکتشان را به روسیه فراهم نماید ولی حضرت بهاءالله تقاضای او را نپذیرفتند و مصمم به غزیمت به بغداد شدند. شرح مشکلات ورنج این سفر راليدى بلامفیلد از زبان حضرت ورقه علیاچنین تعریف می کند:٤٨
" حالا مشکلات بیشمار دیگر ی در پیش بود.مادرم نه تجربه سفر داشت ونه امکان مالی،دولت هم بهیچوجه وسیله ای برای تبعیدیان فراهم نمی کرد.ناچارمادرم بافروش جواهرآلات واشیاءنفیس خود چهار صد تومان به دست آورد وتاحدی وسایل آن سفروحشتناک را تدارک دید. پدرم شدیداً ناخوش احوال ومریض بود و هنوز اثر شکنجه هائی که درزندان دیده بود برطرف نشده بود.هیچ کدام ازدوستان و نزدیکان جرئت کمک وهمراهی باماراا نداشت واحدی جز جده مادرم باما خداحافظی نکرد.هنگام خروج،مادرم موافقت کردکه طفل دوساله خود،میرزامهدی راکه خیلی ظریف وضعیف هم بود به مادر بزرگش بسپارد، درحالیکه این امر برای از سخت گران وغم انگیز بود.
بالاخره ماعازم آن سفر مخوف وپردرد سر شدیم .درطول راه برای استراحت گاهی در بیابان چادر می زدیم.هوا بشدت سرد وسطح زمین ازبرف پوشیده بود.

حفاظت ما از سرما با نداشتن وسیله بسیار مشکل بود.مادرم برتخت روانی که بر پشت قاطر همواره ازاین طرف به آن طرف می افتاد سوار بود.این گرفتاری فقط شش هفته قبل ازتولد کوچکترین پسرش پیش آمد.او هرگز لب به شکایت بازنکرد. فکراو همیشه درراه محبت،دلسوزی وهمدردی بادیگران دور می زد وازکمک و یاری به دیگران مضایقه نمی کرد."
به هرحال ،حضرت بهاءالله وعائله مبارکه هنگامی به بغداد رسیدندکه بعضی ازبابیان ازرط اضطراب وتزلزل به گوشه ای پناه برده وکنجی اختیار کرده بودند وبعضی دیگر باسوءرفتار وعدم سلوک شایسته سبب حقارت وبیمقداری آن جمع سرگردان شده بودند.
حضرت ولی امرالله بااشاره به وضع متشتت بابیان درعراق می فرمایند:٤٩
" حضرت بهاءالله پس از ورود به بغداد مدینه ای که شاهد موفقیت های عظیمه وانجذابات روحانیه طاهره بوده ازبین هموطنان هیکل اطهر مقیم آن ارض جز یک نفس احدی رابه امر الهی مقبل نیافتند.درکاظمین نیز که سکان آن اغلب از اهلی ایران بودند عده معدودی مشاهده می شدندکه خودرا باین امر نسبت داده و

در ستر وخفا به نهایت خوف وهراس می زیستند.گذشته ازتقلیل عدد مومنین
انحطاط وتدنی شدیدی نیز در روش وسلوک بابیان رسوخ نموده ومراتب غفلت و
عماو جسارت وخطای آن حزب بدرجه ای رسیده بود که اراده مبارک در ایام
مسجونیت ارض طا بنحوی که هیکل اطهر بنفسه المقدس در رساله ابن ذئب بیان
فرموده برآن تعلق گرفت که بعد ازخروج ازسجن بتمام همت د رتهذیب آن نفوس
قیام نمیاد."
با توجه به شرایطی که وجود داشت،پس ازچند روزی که از ورود به بغداد
گذشته بود رای هیکل مبارک براین قرار گرفت که به کاظمین رفته ودرآنجا
سکونت فرمایند،ولی چون کاظمین ازاماکن متبرکه ومحل ایاب وذهاب زائرین
ایرانی بود،بادرنظر گرفتن اشتها رحضرت بهاءالله درآن مکان وایجاد مسائل
احتمالی ،میرزا ابراهیم خان قنسول ایران که ضمناًاز دوستداران حضرت بهاءالله بود
مصلحت دراین دید که ازحضرتشان استدعا کند بابه بغداد مراجعت فرمایند.
حضرت بهاءالله در کتاب بدیع ۵۰ درباره بابیان عراق می فرمایند:
" بعد ازمقدمه ارض طا نارحب الهی درکل قلوب مخمود وسراج ودّش در
افئده عارفین خاموش چنانچه درسنین اولیه که در عراق وارد شدند ابدأهبوب ارياح
امر ازجهتی نوزیده ونفحات قمیص محبت رحمن ازشطری استشمام نشده بشانی
امر صعب بوده که کل قلوب مضطرب واکثری ازنفوس متزلزل واگر هم دربعضی
از دیار بعضی انفس معدوده بود مخمود ومحتجب ومستور تو انصاف ده که در

ص ۵۰۲
مقابل اعداءکه ایستاد آن وقت نه عزتی بود ونه نفوسی تاریاست محقق شود لذا
بنفسه وحده در عراق ساکن وچون درنظر اهل عراق این طایفه حقیر وبیمقدار بودند
بشانی که جزلعن وسب وشتم ازاحدی نسبت باین طائفه مذکور نمی شد لذا احدی
مراوده نمی نمود تاازکوثر بیان معارف الهی وسلسبیل حکم نامتناهی ربانی مرزوق
شود محض مخالطه مدتی به قهوه ۵۱که در یم شط قرار بود تشریف بردند تاآنکه
درآن محل بابعضی ازاهل عراق گفتگو شد وبعد بنای مراوده گذرادند وبشانی
امرالله معزز شدکه کل بثناءالله ناطق وبشطر مقصود مایل گشتند."
بعد ازاستقرار در بغداد،باب بیت مبارک گشوده شد ومکاتبات فیمابین
حضرت بهاءالله وبعضی رجال بابی آغاز گردید وحضرتشان به تعلیم وتنبه و
بیداری یاران اقدام فرمودند وآنها را به اجراءتعالیم کتاب بیان وتمسک به آثار
مبارکه حضرت باب تشویق نمودند.آمدو شدها وخضوع وخشوعی که ازارادتمندان
حضرت بهاءالله ظاهر بودونیز احسان والتفاتی که نسبت به جمیع به واردین به حضور
مبارک معمول می گردید سبب شد که حضرتشان درمیان یارواغیار به ملجاءو
ملاذ ورئیس ومقتدای طایفه بابیه شهرت پیدا کنند .
بابیان متشتت ومتفرق ایران که ازنداشتن مقتدا وراهنما بعضی به مدعیان
مقام من یظهرهاللهی پیوسته وبه انتظارات خود دست نیافته بودند،راهی بغداد
شدند به این امید که ملجای بیابند وپناهی بجونید .این گروه بنابرسابقه ذهنی از
زعامتی که به میرزا یحیی داده شده بود به اومتوجه شدند.امامایوس وسرخورده
بازگشتند.اشتهار حضرت بهاءالله آنها را به خود جلب نمود وسبب ایجاد روزنه ای
ازامید شد.تشرف به حضور مبارک ودرک فیض ازعوالم روحانی ایشان چشم و
گوش دلشان را بازکرد وموجب گردید که به عدم قابلیت میرزایحیی معتقد شده و
خود به خود منجی واقعی وموعود بیان را بشناسند.
میرزا یحیی صبح ازل
میرزا یحیی صبح ازل به استناد لوحی به خط حضرت باب ادعای وصایت آن حضرت
رانمود ۵۲ درحالیکه در لوح مذکور هیچ اشاره صریحی به مسئله وصایت وانتخاب
جانشین نشده است.
مضمون لوح مبارک چنین است ۵۳:
" خداوند بزرگ اعظم ازهر بزرگی
این لوحی است ازطرف خداوند مهیمن قیوم به خداوند مهیمن قیوم
بگو پیدایش همه ازخداوند اشت وهمه به او راجع می شوند.

این لوح ازطرف علی قبل محمد خطاب به کسی است که اسمش بااسم وحید

ص ٥٠٣

معادل است بگو همه ازنقطه بیان ظاهر شده اندای کسی که به نام وحید نامیده شده ای حفظ کن هرچه که دربیان نازل وبه آن امر شده است زیرا تو صراط خداوند بزرگ هستی." سجع مهر مبارک

میرزا یحیی بر مبنای استنباطی که ازمفهوم این لوح نموده است،درکتاب مستیقظ که نوشته اوست درباره تکالیف خود بعنوان جانشین صحبت کرده وبر خلاف نص صریح کتاب بیان که فرموده اند: به هرکس که مدعی مقامی است جسارت نشود واو را به حال خود واگذارید،آنان را که مدعی مقام من یظهره اللهی شده بودند طرد کرد وبه قتل چند نفر ازجمله میرزا اسدالله خویی (دیان)وآقاسید ابراهیم خلیل تبریزی دستور داد وبعضی دیگر را به بهانه های گوناگون یابه قتل رسانید ویا با القابی چون ابوالشرور،طاغوت،جُبت و الوالدواهی نام برد وبه آنها لعنت فرستاد. وی درکتاب مستیقظ باچنین مضمونی می نویسد :٥٤" بگو خداوند لعنت کند آنهایی را که درامر خدای توفساد می کنند که یکی ازآنها آن هندی کور وهمراهان اومی باشند.اینها همه ازمشرکین اند وبگو لعنت کند خداوند آن کسانی ٥٥ راکه درطهران فسادمی کنند."

میرزا یحیی درباره کسانی که مدعی مقام من یظهره اللهی شده اند،در نامه ای بااین مضمون می نویسد :٥٦ ...یکی ازاین مدعیان آن کور هندی ٥٧ است که از راه راست به دور افتاده است.یکی عبدالکریم ٥٨ در ارض تا (تبریز) است که هرگز راستگو نبود،یکی دیگر کسی به اسم اسد ٥٩ است که ازنادانان بوده وغفلت براو مستولی است وباید استغفار کند.آن دیگری شخصی است که درارض خا (خراسان)مدعی شد لیکن توبه کرد. ٦٠ دیگری حسین میلانی است که دارای شهوت عظیم است وباید استغفار کند.وبعد علی اکبر ٦١ در بغداد است که ازنادان نادانتر است ونیز حسین ٦٢ نامی درهندوستان است.

همانطور که می دانیم میرزا یحیی پس از تبعید حضرت بهاءالله به بغداد ،به آن صوب عزیمت کرد ودرحالیکه خود را از انظار مخفی نگاه می داشت به مزاحمتها ادامه می داد.حضرت ولی امرالله درباره وی می نویسند: ٦٣

" میرزا یحیی پس از شهادت حضرت اعلی چنان مضطرب وپریشان گردید که امرالهی ازصفحه ضمیرش رخت بر بست وچندی ازخوف جان به لباس درویشی در جبال مازندران پناهنده شد ورفتار وحرکاتش درصفحات نور موجب گردید که اغلب نفوسی که درایام اقامت حضرت بهاءالله درآن حدود دراثر همم ومساعی موفوره مبارک بشرف ایمان فائز شده بودند تزلزل حاصل کردند حتی بعضی ازآنان بصفوف دشمنان پیوستند مشارالیه چندی هم به رشت رف تودراطراف وضواحی گیلان در حال تقیه و استتار می زیست تابه کرمانشاه عزیمت نمود وبرای اینکه خود را از

ص ٥٠٤

انظار مستور وازآفات وصدمات محفوظ نگاه دارد درخدمت شخصی بنام عبدالله قزوینی درآمد وبفوش امتع کارخانه وی مشغول گردید تا هنگامی که جمال اقدس ابهی در اثناءحرکت بعراق ازآن شهر مرور فرمودند میرزایحیی اظهار تمایل نمود که درملازمت هیکل اقدس بسر برد ولی دربیت جداگانه باشد تابتواند بطور ناشناس در بین ناس محشوروبکسب وکارمشغول گردد وبرای تامین این منظور مبلغی وجه ازهیکل مبارک اخذ وچند عدل پنبه خریداری کرده بلباس عرب از طریق مندلیج خود را به بغداد رسانیودر سوق ذغال فروشنان که یکی ازمحلات پست آن شهربود استقرار یافت وعمامه ای بر سرنهاد وباسمحاجس علی لاص فروش بشغل جدید مشغول گردید."

میرزایحیی که بااغوای سید محمداصفهانی به خصومت با موعود بیان کمر بسته بود به نصایح مشفقانه وتعالیم حکیمانه حضرت بهاءالله توجه ننمود وتحت تاثیر تسویلات نفسانی درراه خویش پیش رفت وبه اشد بغضا به مجادله با مومنین به آن حضرت پرداخت وشهرت داد که مرآت ازلی مظلوم واقع شده است و

درنتیجه این وساوس قلوب احبا را مکدر ساخت وآنها را به تعرض برعلیه جمال مبارک برانگیخت .به این مناسبت بود که حضرت بهاءالله جمیع امور را به او واگذاشتندوخود متنکراُوبدون اینکه احدی از احباب وحتی افراد خانواده مبارک مستحضر بشنوند وبا ابوالقاسم همدان از بغدادخارج شدند وبه کوههای کردستان عراق توجه فرمودند.

میرزایحیی در بغداد شیرازه اموری راکه درنتیجه مساعی حضرت بهاءالله نضجی گرفته وسامانی یافته بود ازهم گسیخت وکار بدخواهی را به آنجا برساند که درادرنه به حضرت بهاءالله زهر خورانید وآب مصرفی بیت مبارک رامسموم کرد،ولی باتمام اینها،درحالیکه جمال اقدس ابهی اعمال ناروای او راستر و گناهانش را اغماض می فرمودند،ناچار به فصل شدند.نزدیکانش ازاو روبرگرداندند تاآنجاکه پسر ارشدش به مسحیت گرائید.٦٤

حاج میرزا هادی دولت آبادی که ازاعظم نواب میرزا یحیی بود درطهران علی رؤوس الاشهاد حضرت اعلی را لعن کردو سید علی محمد دولت آبادی پسرش در شرح حالی که ازخودش باقی گذاشته است،به صراحت می نویسدودعامی کند که خداوند کشور ایران راواز وجود بابی ها پاک ومنزه کند.اومی نویسد:٦٥

"...شنیدم چند نفر بابی را کشته اند تصور کردم این هم بازی است برحسب س اتفاق ازمیدان شاه عبور کرده جنازه یکی ازآنها رادیدم که به قاپق آویخته وسر او را بریده بودند ازدیدن اووحشتی کردم ومدتها حالت ضعف قلبی داشتم که شب ها وحشت می کردم وکمتر ازاطاق بیرون می آمدم وتاامروز که چهل سالی از

ص ٥٠٥

عمرم گذشته دیگر نه بصورت مرده توانسته ام نگاه کنم ونه کشته دیده ام وبا وجود اینکه فردای آن روزمعلم مهربانم برمن مدلل داشت که واجب القتل است وبحکم شرع کشته شده ودانستم که وجوداین طایفه ضاله ملعونه منشاءهزار گونه فتنه و فساد شد وباید خاک ایران ازوجود آنها پاک شود ولی آن حالت خون آلودگی جامه اورا برسر بریده که بنظر می آورم هنوز هم متاثر می شوم."

نویسنده این سطور دریکی از اسفاری که به ژنو رفته بود در ملاقاتی که با آقای سیدمحمدعلی جمال زاده داشت صحبتی ازاین مقوله پیش آمد .معزی الیه ازنحوه برخورد حاج میرزاهادی دولت آبادی باحضرت باب درمنزل امام جمعه اصفهان ازقول حاجی میرزا یحیی پسر او اظهار می داشت:

"وقتی حضرت باب دبرمنزل امام جمعه متوقف بودند،پدرم که بعضی ازآثار باب را دیده بود،علاقه داشت که باوی ملاقات کند وبا وجود اینکه باامام جمعه میانه خوبی نداشت برای دیدار باب به منزل ا و رفت.پدرم می گفت وقتی وارد شدم دیدم نوکرهای امام جمعه دست به سینه درحیاط ایستاده اند.پرسیدم آقاکجا هستند؟ اطاقی را نشان دادند.وقتی خواستم وارد شوم متوجه شدم که امام جمعه با شمشیری که در دست داشت درکناری ایستاده است.درجواب سلام من گفت :در حضور آقامودب باش وتفوه به کلامی نکن.به اطاق وارد شدم وباکمال ادب و احترام درحضور حضرتش نشستم وسئوالاتم را مطرح کردم.حضرت باب همه را با لحن آیات جواب فرمودند.دراین حال زانوهای مبارک را بوسیدم وعقب عقب از اطاق خارج شدم."

علاوه براین موضوع سیدمحمد علی جمال زاده بااشاره به مسئله جانشینی میرزا یحیی ازل گفت: هنگامی که میرزا یحیی ازل درقبرس وفات نمود حاجی میرزایحیی دولت آبادی در ژنو بود به اوپیشنهاد کردند که جانشینی ازل وزعامت ازلی هارا قبول کند وبه قبرس برود ولی اونپذیرفت وقبول نکرد وبه طهران مراجعت نمود.

عزیمت حضرت بهاءالله در سلیمانیه

هنگامی که حضرت بهاءالله به کردستان رسیدند درغاری درکوه سرگلو که مسافت چندانی باسلیمانیه نداشت متوقف گردیده ولیلاًونهاراًبه راز ونیازبه درگاه حضرت بی انباز پرداختند وبه نزول مناجاتها٦٦ وادعیه گوناگون اشتغال جستند. در طول مدت اقامت حضرتش دراین مکان که به حدود یک سال ونیم

رسید،تنها برای استحمام به سلیمانیه می آمدند.
حضرت بهاءالله برای جلوگیری ازاطلاع احبا و افراد عائله مبارک ازمحل

ص ٥٠٦
سکونتشان خودرا درویش محمدایرانی خواندند وبا احدی تماس حاصل نفرمودند.
این بی خبری سبب رنج روی وفکری جمع احباءوعلی الخصوص خانواده مبارک شد.
دراوقاتی که حضرت بهاءالله در سرگلو بودند یکی ازشیوخ سلیمانیه که در آن حوالی باغی داشت وگاه گاهی به آن باغ سرمی زد،روزی هنگام استراحتش در آنجادرعالم رویا حضرت رسول اکرم را زیارت کردکه به اوفرمودند."به کوه سرگلو برو وانوار ذات کردگار را مشاهده کن." همینکه ازخواب برخاست عازم سرگلو گردید ودرآن حوالی به گردش وتجسس پرداخت.ناگاه صدای مناجاتی به بیگوشش رسید به سمت صدا روانه شد وجمال قدم رادید وبه حضور مبارک شتافت وداستان خوابی راکه دیده بود عرض کرد.جمال مبارک به او فرمودند" ای شیخ تعجب منما."ازآن ملاقات در شیخ حالت جذبه وانجذابی حاصل شد واز حضور مبارک خواهش کرد اجازه فرمایند که گاه گاهی مشرف شود ومقداری نان به حضورشان ببرد.رجای اوقبول شد واین موضوع درسلیمانیه زبان به زبان گشت و این که درویشی ازاهالی ایران به اسم درویش محمد در کوههای سرگلو به ریاضت مشغول است انتشار یافت.بنابراین بعضی ازشیوخ وعرفا قصد ملاقات نمودند و اولین کسی که تشرف حاصل کرد شیخ اسمعیل از شیوخ طائفه خالدیه بود.وی در نتیجه اصغاءمطالب عرفانی وبیانات مبارک شدیداًمتاثر شد وارادت بهم رسانید.
سپس ازایشان خواهش کردکه در سلیمانیه درخانقاه اوساکن بشوند.حضرت بهاءالله رجای اورا پذیرفته واز غار کوه سرگلو به حجره ای که درخانقاه مذکور گرفتند نقل مکان فرمودند.
داستان ذیل رانبیل زرندی درعکابرای پدر وپدربزرگم میرزاحبیب وآقا میرزا انان (نورالدین)تعریف کرده است:
" دراوقاتی که جمال مبارک در سلیمانیه تشریف داشتند جوان مفلوکی به اسم ابراهیم آقا ازاهالی سنندج درخانقاه شیخ اسمعیل درس می خواند وبعضی اوقات برای تهیه غذا فرمانی ازحضرت بهاءالله می برد.روزی در پشت حجره مبارک صدایش به گریه بلند شد جمال قدم بیرون آمده به اوتوجه فرمودند وازاو پرسیدند چرا گریه می کند.عرض کرد امروز درمکتب خانه معلم تمام اطفال را بجهت اینکه مشقشان را خوب نوشته بودند تشویق کرد ومرحبا گفت ومن چون بدمی نویسم تأدیبم کرد وخفیفم نمود.حضرت بهاءالله فرمودند قلم ودواتت را بیاور ویک مصرع ازاشعار ملای روم را بصورت سرمشق برایش مرقوم فرمودند وفرمودند از روی این سرمشق بنویس خطت خوب می شود.آن پسر ازروی خط مبارک مشق کرد ومشقش را به هم مکتبی های خودش نشان درد ومفاخرت می نمود که ازروی این

ص ٥٠٧
تعلیم نوشته ام وخوشتر می نویسم.
این داستان نیز درسلیمانیه شهرت یافت وفضلا ودانشمندان سلیمانیه که غالباًازعرفا وپویندگان راه حقیقت بودند به حضور مبارک مشرف شدند واز حضور مبارک مسائل عرفانی اسلامی را سئوال می کردند وجواب کافی می شنیدند.
شیخ محیی الدین که ازفحول عرفاءوعلمای سلیمانیه بود وشیخ عثمان مقتدای طریفه نقش بندیه وشیخ عبدالرحمن رئیس طایفه قادریه باتفاق شیخ اسماعیل همه روزه به حضور حضرت بهاءالله می رسیدند.
یکی ازآنها ازحضور مبارک رجا کردکه قسمتی ازمعانی مستوره کتاب فتوحات مکیه ٦٧ را تفسیر وتبیین فرمایند.هرروز یکی ازآنها درحضور مبارک فصلی ازآن کتاب را می خواند وحضرت بهاءالله تفسیر می فرمودند وهمه از بیان آن معانی اظهار بشاشت وسرور می کردند.روزی یکی ازشیوخ تقاضا کرد که قصیده تائیه ابن فارض ٦٨ راباهمان سجع وقاعیه استقبال وتفسیر نمایند.حضرت

بهاءالله خواهش اورا پذیرفتند ومرتجلاًقصیده ای درحدود دوهزار بیت سرودند.
ولی بعداًفقط صدوبیست وهفت بیت ٦٩ آن را که به قصیده عز ورقائیه معروف
است انتخاب فرمودند وبقیه را معدوم ساختند وفرمودند انتشار بقیه فعلاًمقتضی
نیست."
مشایخ دیگری که در فواصل دورتر زندگی می کردند بوسیله مکاتبه بعضی از
مسائل عرفانی راکه ازدرک آنها عاجز بودند سئوال می کردند وجواب می گرفتند.
حضرت بهاءالله باترتیبی که گذشت،در سلیمانیه بسرمی بردند ولی متاسفانه
تجری وخودسری وتدنی اخلاق و ردائت اطوار درمیان بابی ها روبه تزاید می رفت
تاآنجا که هرعمل زشت وخلاف قانونی راکه در بغداد اتفاق می افتاد به این
طایفه نسبت می دادند ودر نتیجه این گروه کوچک مورد تحقیر وتوهین قاطبه
اهالی بغداد وبخصوص شعیان آن محل قرار گرفته وبه کمال ذلت وحقارت روزگار
می گذراندند.شیعه های بغداد درکوچه وبازار وملاءعام به آنها سنگ وچوب
پرتاب می کردند وبا ناسزاگوئی مرتد ونجسشان می خواندند.
بعضی ازاعاظم بابیه ازجمله شیخ ابوتراب اشتهاردی ،حاج سید جواد کربلائی،
شیخ حسن زنوزی ،حاج میرزاحست رشتی ،شیخ سلطان کربلائی وآقامحمد مصطفی
بغدادی که درنزد عموم مردم به نام پیروان حضر تباب شهرت داشتند بمنظور حفظ
حیثیت خود وجامعه بابی ازخانه خارج نمی شدند.بابیانی هم که ازایران به بغداد
می آمدند مایوس ومخذول برمی گشتند وملجاءوپناهی نمی یافتند.
درمجموعه خاطرات بدیع بشرویی می خوانیم:٧٠
" امروز لله الحمد والمنه صحت مبارک خوب بود وتب نیامد.عصر تشرف

نفوس به محضر انور متواصل بود وغروب احبا را احضار نموده اوجمله بیانات
مبارکه این بود:
" جمال مبارک ازبغداد تشریف برده بودند وهیچ خبری نبود.احبائی نبود مگر
درکاظمین ازاعراب حاجی عبدالمجید مرحوم هم درکاظمین بود ویک دوسه نفر
دیگر لکن چنان خوف مستولی شده بود که وصف ندارد هیچکس ازاحبا جرئت
نمیکرد درتوی سرداب ذکر این امر رابکند.میرزایحیی هم اکثرش رادر سوق
الشیوخ وبصره وطرف نجف به کفش فروشی مشغول بود.جرئت نمیکرد بانفسی از
احبا معاشرت کند وجرئت نمی کرد خبرازخودش بدهد یک دفعه می دیدید ازنجف
آمده ودرمحله عربها درباب الحله خانه ای گرفته این عم آقاعمو٧١ می دانست
ماها نمی دانستیم میرزاآقاجان هم می دانست ازبس که خوف داشت که مبادا کسی
بفهمد.یاس فرو گرفته بود.ازایران هم هیچ خبری نبود حتی دونفر جوان میلانی از
آذربایجان آمدند به بغداد ازاحبابودند که بلکه خبری بگیرند هرچه گردیدند که یک
نفر پیدا کنند پیدا نکردند تاآنکه درخانه راخبر گرفتند آمدنددرخانه را زدند
کسی درخانه نبود آقاعموهم بیرون بود.من آمدم درخانه را بازکردم دردالان
نشستند یک فصل مشبعی گریستند ورفتند دیگر بدتر ازآن ایام ایامی نمی شود.
بعد ازاینکه جمال مبارک مراجعت فرمودند دررا بازکردند بزرگان کردستان چه از
پاشاوات چه ازعلماءکه حضور مبارک مشرف شده بودنداین هاآمدند به بغداد
بعضی شان بساحت اقدس مشرف وسبب شهرت علم مبارک شدند این ها پیش همه
اسم مبارک درویش محمد بود درخانقاه سلیمانیه منزل فرمودند بعدچنان علماءو
فضلاءمنجذب علم وعرفان جملا مبارک شدندکه کل اذعان می کردندکه این
شخص مظهر علم لدنی است وعلم ظاهری باری جمال مبارک پرده را دریدند و
واضحاًمشهوداًمثل آفتاب درافق عراق طالع شدندبکلی حال منقلب شد.احبائی
که بودند وکسانی که ازایران آمدند جمیعاًدر نهایت سرور.باری این مدت باوجود
آنکه هرروزی خطر قتل ازبرای کل بود چه که ناصرالدین شاه متصل مخابره
می کرد وایلچی ایران دائماًمی کوشید بعد ازاوهم میرزا حسین خان ٧٢،حضرات
علماءدرکربلا اعلان جهاد کردند هیچ شبی امید صبح نبود باوجود این خوب ایامی
بود فی الحقیقه احبای الهی هیچ دراین عالم نبودند درروی ارض مشی می کردندو
هرچند جسمشان درزمین بود لکن جانشان درملاءاعلی سیر می کرد..."

خواندیم که حضرت بهاءالله دروقت روانگی ازبغداد،یکی ازاحباءمخلص به
نام آقاابوالقاسم ازاهالی همدان راانتخاب کردند وبه کردستان عزیمت فرمودند.
بعدازمدتی آقاابوالقاسم بااجازه ازحضور مبارک به همدان رفت وپس ازفروش

ضیاع وعقاری که داشت عازم مراجعت به .سلیمانیه شد.ولی درضمن راه به دست
ماموران محافظ خود زخمی شده صعود نمود.
این خبر به ایران رسید ودر روزنامه ای که درطهران منتشر می شد درج
گردید.
حضرت عبدالبهاءدرباره چگونگی کسب اطلاع ازمحل سکونت مبارک در
ارتباط باهمین قضیه درضمن بازگو کردن خاطرات زمان نوجوانی خود
می فرمایند:۷۳
" ابدأازجمال مبارک خبری نداشتیم حاجی فرجی کحال در بغداد بود خودش
می گفت سه هزار چشم کور کردم تاکحال شدم به کارگذاری می رفت وبرای ایرانیان
اخبارمی آورد ودرآن ایام روزنامه طهران راکه اول روزنامه ایران بود توسط
چاپارچی ماهی یک بار به کارگذاری می آورند وچون آقاعمو روزهابه قهوه ۷٤
صالح که درطرف بغداد کهنه بود می رفتند می نشستند مراهم می بردند ایرانی ها
هم می آمدند .روزی حاجی فرج حکایت کرد که در روزنامه نوشته اند آقاابوالقاسم
همدانی بسلیمانیه آمد در اورامان حاکم آنجا حسینعلی خان سلطان اورا شب میهمان
کرد وبعد برای امنیت اوچند سوار همراهش روانه کرد سوارهااورا براه کج
می برند وبالای کوه می برند سرش را می برندو برجسدش سنگ می چینند و
اموالش را می برند. اهل دهات نزدیک چون ازآنجامی گذرند خون را مشاهده
می کنندو پس ازتجسس نعش را از زیرخاک درمی آورند میبینند که هنوز جان
دارد چون که گلویش بتمامه بریده نشده بود می برند به ده وگلویش رامی دوزند آن
مقتول نمی توانست حرف بزند لکن فهماند کاغذ وقلم بیاورند آوردند.شرح حال خود
را نوشت که من آقاابوالقاسم تاجرهمدانی هستم در اورامان من راحسین علی خان
سلطان میهمان کرد آدمها به همراهی من فرستاد آنهادر راه این کارراکردند و
اشیائم را بردند.
حال مجازات می خواهم واشیاءرا مسترد دارند که درکوه گلو به درویش
محمد ایرانی تسلیم بدارند ومن بعد ازدیدن ایشان مراجعت به ایران کرده وبازهم
بدیدن ایشان می رفتم وهرنوع که بخواهند در اشیایم معمول دارند،مختارند.
ماچون این قضیه را شنیدیم دانستیم که این درویش محمد جمال مبارک است
من ومیرزاآقاجان ختم "یاالله المستغاث" کهدوهزارویک باراست گرفتیم من
دراندرون واو درخانه خود. بعد از حاجی فرج پرسیدیم که درسلیمانیه ایرانی کسی
هست گفت حاجی عباس نامی هست بتوسط حاجی فرج به آن حاجی عباس نوشتیم
اونوشت : " این درویش فاضل کامل که نوشتید درکوه گلوساکن است وبواسطه
اشرار رفتن بآنجا ممکن نیست هفته‌ای یک بار برای حمام بشهر می آیند لذا شیخ

سلطان ۷۵ وآقامحمد جواد خطاب عزیمت به سلیمانیه کردند ودرآنجا تفتیش کردند
ونشانی جستند وبالاخره دانستند که درکوه گلوتشریف دارند ورفتن بآنجاممکن
نیست.آنقدر صبرکردند تاتشریف آوردند مشرف شدند التجاکردند راضی نشدند
آنها گفتند ماهم مخالف رضای مبارک نمی کنیم اماازحضور مبارک هم مرخص
نمی شویم."
هنگامی که شیخ سلطان عازم سلیمانیه بود به حضرت عبدالبهاءعرض کرد
اگرخدا خواست به حضور مبارک مشرف شدم بدون وجود مبارک مراجعت نخواهم
نمود.
شیخ سلطان وآقامحمدجواد درخانقاه خالدیه مشرف شدندولیکن نتوانستند
قصد اصلی خودشان را معروض دارند وعرض کردند به قصد تشرف به حضورمبارک
این راه راطی کرده ایم .چندروزی که گذشت یک شب که شیخ سلطان وآقا

محمدجواد مشرف بودند حضرت بهاءالله ازاعمال بابی ها اظهار انزجار وتنفر فرمودند وازآنچه در بغداد می گذرد لب به شکوه گشودند وفرمودند من این کربت وغربت را تحمل کردم که میرزا یحیی هراقدامی که می تواند بکند ومیدان کار رابرای اوبازگذاشتم ودراین جادر ظرف این چند روزه دیده اید که این اکراد که خیلی بعید هستندچه ارادتی بهم رسانیده اند که آنی دوری ازحضور من را تحمل نمی توانند کرد.
شیخ سلطان باچشمی اشکبار دامان مبارک راگرفت وبوسیدوعاجزانه الحاح واصرار کردکه اگر رجای من واحباءوبستگان را نپذیرید مادراین جاتوقف می کنیم ومسلم است که احبای عراق به ما می پیوندند وهرگز به بغداد نخواهیم رفت.
جمال قدم التماس ها والتجاهای شیخ سلطان را قبول فرمودند و
فرمودند: " اهل بیان خیلی بی استعدادهستند و منهمک دراهواء نفسانی وافکار شیطانی خودهستندوابدأتوجهی به حضرت اعلی ندارند" وفرمودند "بوالله الذی لااله الاهو اگر بملاحظه این نبود که شریعت مقدس حضرت اعلی دستخوش اهواء نفسانی این قوم پرلوم می شد ودماءمظهر مظلوم آفاق وپیروان عزیزش هدر می رفت هرگز به بغداد مراجعت نمی کردم ولیکن وفای به حضرت اعلی من را برمی انگیزدکه رجای شماراقبول کنم وبه بغدادمراجعت می کنم باوجود اینکه واضحأومشهودأمی بینم که چه صدمات وبلیاتی درپیش است."
باشیوخ سلیمانیه وداع فرمودند وآنان که ازاین مباعدت ومفارقت متهیج و متحیر وسربگریبان می گریستند ورجامی نمودند که به توقف خودادامه دهند همه را تسلیت فرمودند وقلوب آنها را تسکین دادند وبه آنها فرمودند هریک از

شما ملاقات من را طلب بودید به بغداد بیائید وبپرسید خانه درویش محمد برادر میرزا موسی بابی کجاست من را ملاقات خواهید نمود وتاکید فرمودند که مجتمعأبه بغداد نیایند که موجب حقد وحسد غیرمومنین شود ومنفردأبه بغداد بیایند.
درحدود چهارماه یا بیشتر طول کشید که حضرت بهاجالله درمعیت شیخ سلطان وآقامحمد جوادبه بغداد رسیدند.
حضرت بهاءالله یک روز ویک شب قبل ازتحویل سال به روز نوروز به حوالی بغداد رسیدند وآن روز وشب رادر باغهای اطراف بغداد بسربردند وروز نوروز به بیت مبارک وارد شدند.
بدیع بشروئی درخاطرات خودمی نویسد ۷۶: "...بعد ازسفرسلیمانیه کلمات مکنونه نازل شد." علاوه براین،بعد ازورودبه بغداد الواحی چند نیز به اعزاز بعضی ازبستگان مومن خویش نازل فرمودند.
دراینجالوحی راکه خطاب به مریم عز نزول یافته است می خوانیم .
قوله تعالی:
"هوالمحزون فی حزنی
ای مریم مظلومیتم مظلومیت اسم اولم راازلوح امکان محو نموده واز سحاب قضاامطار بلا فی کل حین براین جمال مبین باریده اخراج ازوطنم سببی جز حب محبوب نبوده ودوری ازدیارم علتی جزرضای مقصود نه.درموارد قضایای الهی چون شمع روشن ومنیر بودم ودرمواقع بلایای ربانی چون جبل ثابت درظهورات فضلیه ابر بارنده بودم ودراخذ اعدای سلطان احدیه شعله فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد وبروزات حکمتم علت غل اولی البغضا هیچ شامی درمقعد امن نیاسودم وهیچ صبحی براحت ازفراش سر برنداشتم قسم بجمال حق که حسین برمظلومیتم گریست وخلیل ازدردم خود را بنارافکند اگر درست مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سرادق عصمت گریان است وانفس عزت درمکمن رفعت نالان ویشهد بذلک لسان صدق منیع ای مریم ازارض طا بعد ازابتلای لایحصی بعراق عرب بامرظالم عجم واردشدیم وازغل اعداءبغل احبا مبتلا گشتیم وبعدالله یعلم ما ورد علی تاآنکه ازبیت وآنچه دراوبود وازجان و

آنچه متعلق باوگذشته فردا واحدا هجرت اختیار نمودم وسربصحراهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع درغربتم گریستند وجمیع اشیاءبر کربتم خون دل بباریدندباطیور صحرا مونس شدم وباوحوش عرا مجالس گشتم وچون برق روحانی ازدنیای فانی گذشتم ودوسنه او اقل ازماسوی الله احترازجستم وازغیر اوچش برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود وحرارت حسد بیفسرد ای مریم اسرار

ص ۵۱۲

الهی را اظهار نشاید ورموزات ربانی را اجهار محبوب نه ومقصود ازاسرار کنوز مستوره درنفسم مقصودداست لاغیر تاالله حملت مالایحمله الابحار ولاالامواج و لاالاثمار ولا ماکان ولامایکون دراین مدت مهاجرت احدی ازاخوان وغیره استفساری ازاین امرننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بوداین امر ازخلق سموات وارض فوالله نفسی فی سفری لیکون خیرا من عبادةالثقلین بااینکه آن هجرت حجتی بود اعظم وبرهانی بود اتم واقوم بلی صاحب بصر باید تابمنظر اکبر ملاحظه نماید بی بصر از حسن جمال خودمحروم است تاچه رسد بجمال قدس معنوی ظل ازمظل چه ادراک نماید ومشتی گل ازلطیفه دل چه فهم کند تاآنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت با دسته مکاتیب از همه جا وهمه کس درجستجو افتادند ودرکهف جبلی نشان ازاین بی نشان یافتند وانه لهادی کلشیئی الی صراط قدس مستقیم قسم بآفتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین مبهوت ومتحیر شد بقسمیکه ازذکر آن این قلم عاجز وقاصر است شاید که قلم حدیدی ازخلف عالم قدم بیرون خرامد وخرق استار نماید واسرار را بصدق مبین وحق یقین اظهار نماید ویایک لسانی ببیان آید و لئالی رحمانی را از صدف صمت بیرون آورد ولیس هذا علی الله بعزیز باری ختم اسرار را ید مختار گشود ولکن لایعقل الا العاقلو بل المنقطعون تاآنکه نیزآفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بیروح وپژمرده بلکه مفقود ومرده حرفی از امرالله مذکور نبود وقلبی مشهودنه لهذا این بنده فاین درمراقبت امرالله وارتفاع اوبقسمی قیام نمودکه گویا قیامت مجدداًقائم شد چنانچه ارتفاع امر در هرشهری ظاهر ودر بلدی مشهود بارتفاعی که جمیع ملوک بمدارا وسلوک عمل نمودند.
ای مریم قیام این عبد درمقابل اعدا ازجمیع فرق وقبائل سبب ازدیاد حسد اعدا شد بشانی که ذکر آن ممکن ومتصور نه کذلک قدرمن لدن عزیز قدیر.ای مریم قلم قدم می فرماید که ازاعظم امور تطهیر قلب اس ازکل ماسوی الله پس قلبت را ازغیر دوست مقدس کن تاقابل بساط انس شوی ای مریم ازتقیید تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو دل را ازدنیا وآنچه دراوست بردار تابسلطان دین فائز شوی وازحرم رحمانی محروم نگردی وبقوت انقطاع حجاب وهم راخرق کن ودر مکمن قدس یقین درآ ای مریم یک شجر را صدهزار ورق وصدهزار ثمر مشهود ولکن جمیع این اوراق واثمار بحرکتی ازارياح خريف وشتا معدوم ومفقود شوند پس نظر را ازاصل شجره ربانیه وغصن سدره عز وحدانیه منصرف منما ملاحظه دربحر نما که درمحل خود بسلطان وقار وسکون ساکن ومستریحست ولکن ازهبوب نسیم اراده محبوب بیزوال امثال واشکال لایحصی بر وجه بحر ظاهر وجمیع این امواج مغایر ومخالف مشاهده می شوند وحال جمیع ناس باامواج مشغول واز

ص ۵۱۳

اقتدار بحرالبحار که ازهر حرکت اوآیات مختار ظاهر محجوب گشته اند ای مریم بانفس رحمن موانس شو وازمجالست ومجانست شیطان درحفظ عصمت منان مقرگیرکه شاید ید الطاف الهی تو را ازمسالک نفسانی بفضای عزابهائی کشاند ای مریم ازاظلال فانیه بشمس عزباقیه راجع شو وجود حمیع اظلال بوجود شمس باقی ومتحرک بقسمی که اگر درآنی اخذ عنایت فرماید جمیع بخیمه عدم راجع شوند زهی حسرت وندامت که نفسی بمظاهر فانیه مشغول شود وازمطلع قدس باقی ممنوع ماند ای مریم قدر این ایام رادانسته که عنقریب غلام روحانی رادر سرادق امکانی نه بینی ودرجمیع اشیاءآثار حزن ملاحظه نمائی فسوف تضع انامل الحسرة بین انیابکم ولن تجدوا الغلام ولوتجسسوا فی اقطارالسموات والارض و

کذلک نزل الامر من ملکوت عز علیابلی زود است که انامل وجود را ازحسرت
غلام دردهان بینی ودرتمام آسمانها وزمینها تفحص نماید وبلقای غلام فائز
نشود.باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج ازبین یاجوج نموده
متفرد ازکل جز نسوانی که لابد باید باعبد باشند حتی خدمه حرم را هم همراه
نمی برم تابعد خداچه خواهد غلام حرکت می نماید درحالتیکه معینم قطرات دموع
من است ومصاحبم زفرات قلب وانیسم قلمم ومونسم جمالم وجندم توکلم وحزیم
اعتمادم کذلک القیناعلیک من اسرارالامرلتکونن من العارفین.ای مریم جمیع
میاه عالم وانهار جاریه آن ازچشم غلام است که بهیئت غمام ظاهر شده وبر
مظلومیت خود گریسته باری این جان وسر رافی ازل الآزال درراه دوست دادیم و
هرچه واقع شودبآن راضی وشاکریم وقتی این سر برسر سنان بود ووقتی در
دست شمر وقتی درنارم انداختند و وقتی درهوایم معلق آویختند وکذلک فعلوا بنا
المشرکون .باری ای مریم این لویح را بناله بدیعه وگریه ربیعه نام نهادیم ونزد
تو ارسال داشتیم تابراحت نوحه نمائی ودرحزن باجمال قدم شریک باشی ودیگر آنکه
چون جناب بابا در سنه اولیه در حضور بودند بربعضی ازامر مطلعند انشاءالله
روح القدس صدق ویقین برلسان اونطق می نماید وبرشحی ازقضیه غلام عالم
می شوید." انتهی

تحریکات برضد حضرت بهاءالله دربغداد

عوامل دولتی

دربدو ورود حضرت بهاءالله به بغداد میرزا ابراهیم خان تبریزی جنرال قنسول
ایران در عراق بود.وی به حضرت بهاءالله ارادت می ورزید وبادید مساعد با بابیان
روبه رومی گردید.ولی متاسفانه پس ازمدت کوتاهی وفات نمود وبه جای او
میرزامحمد لواسانی ازاهالی نور که باحضرت بهاءالله سابقه آشنایی داشت به

سمت قنسول ایران به بغداد آمد.اونیز همانند همکار قبلی خود عرض ارادت و
اخلاص می نمود ودرترویج امور ورفع مشکلات احباءمی کوشید.مدت این
آرامش نسبی چندان طول نکشید زیرا میرزا بزرگ خان قزوینی به مقام کارگزاری
دولت ایران منصوب گردید. اوکه نسبت به حضرت بهاءالله وجمع بابیان بادیده
دشمنی وعداوت می نگریست تصمیم گرفت که به هرترتیبی شده هیکل مبارک را
به دولت ناصرالدین شاه تسلیم کند .ازاین روبا شیخ عبدالحسین طهرانی ملقب به
شیخ العراقین همراه شد وبه مصطفی پاشا والی بغداد گفت چندین نفر ازاتباع
ایرانی ازایران فرار کرده دربغداد ساکن شده اند،اجازه بدهید که آنها رابه ایران
برگردانم.پاشا گفت چه اشکالی دارد که این کار رانمی کنید؟گفت مساعدت شما
لازم است .پاشاازاینکه اوباآن شوکت وقدرت عاجز ازتبعید آنهاست پرسید
مگر اینها اشخاص مهمی اند؟میرزابزرگ خان اسم حضرت بهاءالله را برد.مصطفی
پاشاگفت واعجبا چگونه کسی را که فحول علماءوفضلا به علم وفضلش گواهی
می دهند فراری می خوانید؟وجود ایشان مایه افتخار ایران است .متوجه باشید که
ازین به بعد دراینجاای ذکراین گونه مطالب نیست.میرزابزرگ خان خائباُخاسراُ
ازحضور پاشابیرون رفت.امابغض وکینه او ودشمنی شیخ عبدالحسین درحدی
نبودکه بتوانند آرام بگیرند.

میرزا بزرگ خان متوالیاُگزارشهای دروغ وبی اساسی راکه باکمال بغض و
عناد نسبت به حضرت بهاءالله وبابی ها تهیه می کرد برای میرزا سعیدخان وزیر
امور خارجه ایران می فرستاد.

درضمن شیخ عبدالحسین شایع کرده بودکه خواب دیده است در بالای سراپرده
عظیمی که برپا بوده است آیت الکرسی راباخط انگیسی نوشته اند وناصرالدین
شاه باشمشیر به آن آیات اشاره نموده وآنها رامی خوانده است.شیخ گفته است که
این کار بابی ها است که آیه قرآن راباخط غیر عربی نوشته اند شاه جواب داده
است: باهمین شمشیرریشه بابی ها را بیرون می آورم.

شیخ خواب دیگر خود را چنین تعریف کرده بود:

خواب دیدم شاه من را به طهران احضار کرده دربین راه یک نفر بابی شیشه

خونی در دست داشت وبرروی من پاشید.پس من حتمأبه دست بابی هاکشته
می شوم.یکی ازمریدان اوکه تصور می کرده است می تواند ازمحضر حضرت
بهاءالله برای آموختن رموز کیمیااستفاده کند،دریکی از روزهای تشرفش این دو
خواب را نقل می کند. حضرت بهاءالله می فرمایند خواب اولش رویای صادقه است
سراپرده ای راکه درعالم رویا دیده است،سراپرده امرالهی است که محیط است بر
او وشاه وآیةالکرسی همان کلام الهی است کسه امروز به بیانی دیگر ذکر می شود

ص ٥١٥

ولی خواب ثانی وی کذب است.زیرا مااهل بیان را ازآلودن دست به خون مردم
منع کرده ایم .نه شاه اورا احضار می کند ونه ازکربلاخارج می شود.اوبه ذلت و
خسران مبتلا خواهد شد.

مرید شیخ پس ازاصغاءفرمایش حضرت بهاءالله نزد شیخ برگشته اظهار
می دارد بهتراست یک جلسه باایشان گفتگو نمائی اگر حق است معارضه نکنی.
اگر باطل است ازروی بصیرت حکم جاری کنی.شیخ می گوید می ترسم ایشان برای
صحبت حاضرنشوند. شیخ عبدالحسین قبول می کندکه باحضور شاگردانش این
ملاقات انجام شود. وقتی ازحضرت بهاءالله دعوت شد فرمودند همین الساعه اورا
خبرکنید ازحالاتا ده روز هروقت در هرجا معین کند من حاضرم زیرا این کار
خیراست ودرکار خیر تاخیر جائز نیست.همینکه پیام مبارک را به شیخ
عبدالحسین بردند شیخ عذر آورد وحاضر به ملاقات نشد.

حضرت بهاءالله در لوحی ٧٨ که به نام شیخ عبدالحسین نازل شده است،ازجمله
بیانی باین مضمون می فرمایند که ای حسین،ای غافل شکاک تو به زیارت حسین
می روی وحسین را به قتل می رسانی.

بی مناسبت نیست که دو نمونه اونامه های میرزاسعید خان وزیرامور خارجه
به میرزاحسین خان مشیرالدوله سفیرکبیر ایران درباره عثمانی را بخوانیم:٧٩
اومی نویسد :

"جنابا بعد ازاهتمامات بلیغه که درقلع وقمع فرقه ضاله خبیثه بابیه از
جانب دولت علیه به آن تفصیل که آن جناب می دانند بتقدیم رسید الحمدلله ریشه
آنها بتوجهات خاطرهمایون سرکار اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه جمجاه دین پناه
روحنا فداه کنده شد.مناسب وبلکه واجب این بودکه براحدی وفردی ازآنها ابقاء
نشود خاصه که درقید وبند دولت هم گرفتار شده باشند ولی ازاتفاق وسوءتدبیر
پیشکاران سابق یکی ازآنها که عبارت ازمیرزا حسینعلی نوری است ازحبس انبار
خلاص وبرای مجاورت عتبات عرض درجات مرخصی حاصل کرد وروانه شد واز
آن وقت تاحال چنانکه آن جناب اطلاع دارند در بغداد است واگر چه اوهیچوقت
درخفیه ازافساد واضلال سفهاءومستضعفین جهال خالی نبوده وگاهی به فتنه و
تحریک قتل هم دست می زد مثل مقدمه جناب فضائل نصاب آخوند ملاآقای
دربندی که زخم های منکربقصد کشتن به اوزدند وتقدیر دربقای ...رفته او
مساعدت نمود وچندقتل دیگرکه اتفاق افتاد ولیکن کارش به اینطور که حالا
هست بالا نگرفته بود واینقدر که این روزها شنیده می شود مرید ومتابع بدور خود
جمع نکرده بود وجرئت آن نداشت که اظهارمافی الضمیر خود کرده دراوقات تردد
وآمد وشد ومکث درخارج منزل خود آدم های مسلح ازجان گذشته همراه داشته

ص ٥١٦

باشد وخود را محاط این جمع جانبازنماید.علاوه بر اطلاعاتی که بوسائل عدیده
بتوسط معتبرین وثقات حاصل شده بود کاغذی هم ازعالیجاه مقرب الحضرت العلیله
میرزابزرگ خان کارپرداز دولت علیه مقیم بغداد به نواب شاهزاده والاتبار
عمادالدوله حکمران کرمانشاه ومضافات وعریضه ای نیزازنواب معزی الله بحضورمراحم
ظهور اقدس همایون رسید که این اطوار میرزا حسینعلی رادرنظرهامحسوس و
مشاهده می نمود باوصف اینها ازبرای دولت علیه دلیل کمال غفلت وبی احتیاطی
بود که ازاین اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده درصدد چاره ورفع آن برنیاید

اری تحت الرمادومیض ناره ویوشک ان یکون لهاضرام

زیراکه حالت وطبیعت این گروه گمراه درممالک دولت علیه وجسارت و اقدام آنها برامورخطرناک بارها به تجربه رسیده معین است که این دین مستحدث باطل خبیث رابردو چیز هائل گذاشته اند یکی دشمنی وخصومت فوق الغایه نسبت به دین ودولت اسلامیه ودیگری بی رحمی وقساوت خارج العاده نسبت به آحاد ایت ملیت ویگذشتن ازجان خودشان برای طفر یافتن باین مطلوب نحس واین بدیهی است که بحمدالله تعالی ازحسن نیت وصفای عقیدت اولیای دولتین مراتب دوستی ویک جهتی میان دودولت قوی شوکت اسلام به جائی رسیده است که درنفع وضرر وسمت مساوات بهم رسانده اند چگونه می شود که اولیای عظام آن دولت بعد ازاستحضار از این مراتب درتدابیر لازمه رفع آن ازموافقت وهمراهی متحدانه خود بااولیای این سرکار اعلیحضرت شاهنشاه ظل الله ولینعمت کل ممالک محروسه ایران روحی فداه مامور شد که مراتب را بتوسط چاپار مخصوص باطلاع آن جناب رسانیده ماموریت بدهد که بلادرنگ ازجنابان جلالت مآبان صدراعظم وناظر امورخارجه آن دولت وقت خواسته مطلب را بطوری که دوستی ومواحدت دولتین علیتین اقتضا واوصاف نیک خواهی وعقل متین جنابان معزی الیهما دعوت نماید به میان بگذارد ودر اطراف آن دقت وتعمق وافی بکاربرد ورفع این مایه فساد راازمثل بغداد جائی که مجمع فرق مختلفه ونزدیک بحدود ممالک محروسه است ازکمال خیراندیشی و بی غرضی ایشان بخواهد.این مسئله درنظر اولیای دولت مسلم است که نباید میرزا حسینعلی وخواص اتباع اورادرآنجا گذاشت ومیدان خیالات فاسده وحرکات محتمله آنها راوسعت داد ازدوکار یکی به نظر اولیای این دولت مناسب می آید باین معنی که اگر اولیای دولت عثمانی دراین ماده مهمه موافقت کامله بااولیای این دولت می کنند بی آنکه ملاحظه شخصی آن مفسدین بی دین رانمایندودراین بین که پای مصلحت دولت بمیان آمده است حرف خارج ازمسئله چنانکه مامول و متوقع است بهیچوجه بمیان نیاورند بهتر این است که حکم صریح به جناب نامق پاشا

ص ۵۱۷

والی ایالت بغداد بدهند وازاینطرف هم حکم به عهده نواب حکمران کرمانشاهان صادر شودکه میرزاحسینعلی وهرچند نفر ازاتباع وخواص اوراکه بانی و اساس فساد هستند بطوری که مقتضی می شود گرفته در سرحد بدست گماشتگان نواب معزی الیه تسلیم نمایند ودولت آنها را در جائی ازداخله خود که مناسب می داندبقراول ومسحفظ نگاه داشته نگذارند که شرارت وفتنه آنهاسرایت نماید و اگر بالفرض اولیای آن دولت درعمل بشق اول بهر ملاحظه ای که باشد تامل داشته باشند دیگر ازاین معنی چاره وگریزی نیست که هرچه زودتر قرار بدهندکه آن مفسد وچندنفر خواص اورا ازبغداد بجای دیگر ازداخله ممالک عثمانی که دسترس بحدود مانداشته باشد جلب وتوقیف نمایند که راه فتنه وفساد آنها مسدود شود آن جناب دراین باب اقدام واهتمامی بکند که لایق این حکم موکد همایون وماموریت چاپارمخصوص باشد وهرچه زودتر قرار خود رابدهد تاازآن قرار بعرض پیشگاه اقدس همایون اعلی روحنافداه برسد.تحریرأفی ۱۲ ذی حجة الحرام ۱۲۷۸."

میرزاسعید خان ازاین وحشت که مبادا دراجرای فرمان ناصرالدین شاه تعلل شود وعایقی پیش آید به همان تاریخ مکتوب اول مکتوب دیگری به میرزا حسین خان سفیرکبیر ایران در اسلامبول نوشت وبعضی ازاسناددیگر را که ازکار گذار ایران در بغداد دریافت داشته بود برایش فرستاد.اودراین نامه می نویسد:

"جنابا درکاغذ مفصل جداگانه اگرچه اسم ازکاغذ عالیجاه میرزابزرگ خان به نواب عمادالدوله وعریضه نواب معزی الیه بحضور اقدس همایون برده شد لیکن از فرستادن اصل یاسواد آنهاقیدی نرفته است باین جهت که آن کافد مفصل بطوری است که اگر شماصلاح بدانید می توانید برای جنابان فواد پاشا وعالی پاشاقرائت نمائید.اگر صریح ازفرستادن اصل یاسوادهای مزبور قید می شد شاید شمانمودن آن کاعذها رامصلحت نمی دانستید حالا کلیه منوط بصوابدید خودتان است اصل نوشتجات مزبوره درجوف پاکت است بعد ازملاحظه تامل خواهید کرد مقصود این است که انشاءالله چنانکه امروفرمایش موکد همایون در رفع ودفع این اشرار یا

بگرفتن وتسلیم کردن به گماشتگان نواب والاتبارعمادالدوله ویا بدور کردن ازعراق عرب بجائی که شما صلاح بدانید شرف صدور یافته است به شایستگی وزودی انجام پذیرد.تحریر فی ۱۲ذی حجةالحرام ۱۲۷۸."

عوامل روحانی درکربلا ونجف (حکم جهاد)

درهمان اوانی که شاه و وزیرخارجه وسفیرایران در اسلامبول ونیز کارگزار ایران دربغداد به انواع حیل ومکر درصددتبعید یا شهادت حضرت بهاءالله بودند

ص ۵۱۸

شیخ عبدالحسین وسایر علماءدرکربلا ونجف مصمم شدند که برعلیه حضرت ص بهاجالله وبابی ها حکم جهاد صادر بنمایند وبرای به دست آوردن این فتوی جمیع علما رابه کاظمین فراخواندند .ازجمله این افراد یکی یشیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه بود.وقتی اوبه کاظمین رسید وازتصمیم ونیت دعوت کنندگان مستحضر گردید باآن جمع همراهی نکرد وبه کربلا مراجعت نمود.

ایادی امرالله جناب بالیوزی می نویسد:۸۰

" سالها بعد ،درآگوست سنه ۱۹۱۹ حضرت عبدالبهاءبرای احبائی که در بیرونی بیت مبارک درحیفا گرد آمده بودند وقایع ایام گذشته را تعریف می کردند. یک شب درباره توطئه های شیخ عبدالحسین ومیرزابزرگ خان صحبت می فرمودند. دکتر لطف الله حکیم سخنان مبارک را یادداشت می کرد وباآنکه موفق نشد همه آنها را کلمه به کلمه قیدکند ولی یادداشت های او روی هم رفته نسخه صحیحی از خاطرات سرکارآقا را ازایام گذشته تشکیل می دهد .شمه ای ازآن خاطرات مبارک بشرح زیراست:

" وقتی که مجتهدها وناصرالدین شاه شیخ عبدالحسین رابه عراق فرستاد او ازاول ورود بنای مخالفت وتحریکات برعلیه جمال مبارک را گذارد.همه مجتهدین را درکاظمین جمع نمود وقرار برجهاد گذارندواز والی تقاضای کمک کردند ولی والی به آنها جواب داد که دراین کاردخالت نخواهد کرد.بنابراین آنها شروع به نامه نویسی به بغداد نمودند.جمع کثیری ازایرانیان وعرب های شیعه دربغداد گرد آمدند ودراین شهر احساسات شدیداً به غلیان آمده بود.آنگاه به دنبال شیخ مرتضی درکربلا فرستادند وفریاد وادینا بلندکردند وازاوخواستندکه به بغداد بیاید.شیخ مرتضی درراه بغداد دچار حادثه ای شدکه پس ازآن خودرا به کنار کشید وازآنها خواست که دست ازسرش بردارند .ازآنجائی که اوخودش شخصاً موضوع را تحقیق نکرده بود ازداخل شدن درآن صرفنظر نمود وتوسط زین العابدینی خان فخرالدوله برای جمال مبارک پیغام فرستاد که من نمی دانستم واگر فهمیده بودم نمی آمدم واکنون برای شمادعامی کنم."

کسانی که درکاظمین جمع شده بودند قرار گذاردندکه دوروز دیگر بماحمله کنند.عده ماجمعاًچهل وشش نفر می شد.قویترین مردان ما آقااسدالله کاشی بودکه قمه اش حتی وقتی روی شالش بسته می شد تاروی زمین می رسید.درآن ایام دربغداد مردی به نام سید حسن شیرازی ۸۱ می زیست که گرچه ازمومنین نبود ولی مرد بسیار خوبی بود ویک روز صبح زود وقتی جمال مبارک ازمنزل خارج شده بودند آقاسیدحسن به درخانه آمد درزد.مستخدم سیاه پوست ما دررا باز کرد .آقاسید حسن سراسیمه واردخانه شد وپرسید آقاکجا هستند جواب دادم به

ص ۵۱۹

کنار رودخانه رفته اند.اوگفت چه می گوئید .من به اوچای تعارف کردم وگفتم بر خواهند گشت اوگفت "آقا،دنیا دارد زیرورو می شود.قیامت شده .آقامی دانید که دیشب جلسه ای درحضور شیخ عبدالحسین وقنسول گرفته بودند وباوالی نیز نوعی به توافق رسیده اند.چطوراست که جمال مبارک به کنار رودخانه رفته اند.آنها خیال دارند فرداحمله را آغاز کنند."

درحینی که اوداشت برایم تعریف می کرد که چه اتفاق افتاده است جمال مبارک ازدر وارد شدند حسن فورأمی خواست نگرانی خود راابراز کند ولی جمال مبارک فرمودند: " بگذارید راجع به مطالب دیگر حرف بزنیم ."وشرع به صحبت

فرمودند.بالاخره آقاسیدحسن اصرار ورزید که درد دلش را بگوید ولی جمالی مبارک فرمودند این هاهیچ فایده ای ندارد وبه این صورت آقاسیدحسن برای نهار ماند و سپس بخانه اش رفت.
عصرآن روز جمال مبارک ازخانه خارج شدند احباب دراطرافشان حلقه زده بودند.دربین آنها دونفر به نام های حاج عبدالحیمد وآقامحمد جواد اصفهانی وجود داشتند که افرادی دورو بودند.جملا مبارک به بالاوپائین قدم می زدند و سپس روبه جمع احبا نموده فرمودند: " آیا خبرها را شنیده اید.مجتهدها وقونسول دست بدست هم داده وبیست وهزار نفرجمع کرده اند برعلیه ماحکم جهاد داده اند." آنگان آن دوشخص ریاکار رامخاطب قرار داده فرمودند" بروید به آنها بگوئید که قسم به خدای یگانه دونفر راخواهم فرستاد که آنها را تاکاظمین عقب برانند.اگر جرئت دارندبیایند." آن دونفر بسرعت رفتند وآنچه را شنیده بودند برای آنها بازگو کردند وبعدمی دانید چه شد؟همه آن جمع متفرق شدند."
حضرت عبدالبهاء درجای دیگر می فرمایند:
" وقتی علما ازهرلحاظ مایوس شدند وخواستند خودشان را وجیه الملة بنمایانند ملاحسن عموراکه آدمی نیک نفس ودرعداد علما کربلابودبه حضور حضرت بهاءالله فرستادند وچند سئوال بوسیله او تقدیم کردند وجواب خواستند.ملاحسن بوسیله زین العابدین خان فخرالدوله اجازه خواست ومشرف شد و اسئله علمارا مطرح کردونسبت بهرسئوالی جواب کافی دریافت نمود وعرض کرد علماءباین حرفها قانع نمی شوند ومعجزه می خواهند.جمالقدم فرمودند هرچندکه این اعمال در شان اولیاء وانبیای الهی نیست ولیکن حضرات متفق شوند آنچه رای آنهاست برروی کاغذ بنویسندومهر کنند که اگرمقصودشان حاصل شد دیگرجای حرف نیست واگر نشد بطلان ماثابت می شود.
شیخ گفت دیگر حرفت تمام شد ورفت به علما پیغام داد آنها هرچه می خواهند بنویسند ومهرکنند ولی آنها سرزیر بارنبردند.ملاحسن توسط فخرالدوله پیغام داد

ص ۵۲۰
که من خجالت می کشم دیگر مشرف شوم وعازم ایران شد .درکرمانشاه عمادالدوله حاکمآنجا را ملاقات کرد ومطالبی اغراق آمیز ضمیمه مشاهدات خودش ازجمال مبارک ذکر کرد ونیز درطهران درمنزل میرزا سعیدخان نیزهمین مطالب را ابراز نمودکه مثلاُوقتی ازاطاقی به اطاق دیگر می روند پرده خودش کنار می رود و باغچه حیاط بیرونی چه نوع میوه هاوگلها دارد وازاین قبیل. آقامیرزا رضاقلی درمنزل میرزیا سعیدخان بود آن مطالب را شنید وبحضور عرض کرد. ولیکن شیخ عبدالحسین ومیرزا بزرگ خان متوسل به نامق پاشا شدند که جمالقدم واحبا را توقیف وبه ایران اعزام دارد.
حضرت بهاءالله مراتب را به میرزاسعیدخان مرقوم فرمودندولی اوجوابی نداد.لذا چاره کار رامنحصر به این دیدند وبه بعضی ازاحبا دستور فرمودند که تبعیت دولت عثمانی را قبول کنند ونامق پاشا بااین درخواست هاموافقت کرد و بعضی ازاحباب تبرک تابعیت دولت ایران راکردند واین دستور مبارک ازاین لحاظ بودکه اگر واقعه ای واقع شود ومیرزابزرگ خان ازآن طریق توفیقی حاصل نماید عده ای ازاحباب بتوانند در بغداد مقیم شوند.
اماحضرت بهاءالله عموم مومنین را طوری تربیت نموده بودند واعمال و رفتار آنان را زیر نظر داشتندکه درجمیع شئون حفظ حیثیت واهمیت دولت ایراین اعمالی نمی شوند که مافی باحیثیت ایرانی بودنشان باشد.
روزی عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه استدعاکرد که بحضور حضرت بهاءالله بیاید .جمال قدم اذن نفرمودند وفرمودند آمدن توبنمزل من موجب حقادت شیخ عبدالحسین ومیرزا بزرگ خان می شود وبه طهران می نویسند که تو که مدعی تاج وتخت سلطنت هستی باما رابطه حاصل کرده ای واین برای تو خوب نیست واسباب زحمتت می شود.
دریکی از روزهائی که حضرت بهاءالله درخارج شهر درمزرعه وشاش بودند عباس میرزا خبرگرفت که وجود مبارک درآن مزرعه تشریف دارند او باالباس

مبدل به عنوان شکار به آنجا رفت وازحضرت بهاءالله استمداد کردکه بصورتی به تخت وتاج ایران دست یابد.حضرت بهاءالله او را اندرز دادند ونصیحت فرمودند که درکارخود صادق باشد وبه تاج وتخت ناصرالدین شاه احترام گذارد وبه وفاداری خودش نسبت به برادرش شاه‌ایران پای بند باشد ودلالتش نمودند .اوازآن به بعد اقدام به مخالفت باحضرت بهاءالله وبابی ها نمود ولیکن من حیث المجموع کاری ازاو ساخته نبود."

ص ۵۲۱

مقدمات تبعید ازبغداد به اسلامبول

عید نوروز سال ۱۲۷۹ هجری قمری فرا رسید وحضرت بهاءالله برای شرکت در مراسم برگزاری ایام عید وملاقات دوستان به مزرعه خوش آب وهوای وشاش که در اجاره آقامیرزاموسی کلیم بود ودرحوالی دجله قرار داشت،تشریف بردند.

سراپرده مبارک نصب شود وهمه احبا رخصت تشرف حاصل نمودند.درهمان ایام لوح ملاح القدس نازل شد واحبا ازمطاوی آن لوح مبارک دریافتندکه وقایعی تازه درپیش است ولی برآنها معلوم نبود که چه واقع خواهد شد.چون روزپنجم نوروز فرا رسید جمال قدم امر فرمودندسراپرده هاجمع شود واحبا به بغداد مراجعت نمایند.

درآن احوال که احباب مشغول جمع آوری وسایل بودند ،ماموری ازطرف نامق پاشا والی بغداد ازراه رسید وعریضه والی بغداد راتقدیم نمود.اودرنهایت خضوع به عرض رسانده بودکه چون ایام عید است وتجدید دیدار لازم،استدعادارم به این منظور به سرایه حکومتی تشریف بیاورید.حضرت بهاءالله خواهش اورا پذیرفتند و وعده ملاقات را به روز بعد موکول فرمودند ولی پیام فرستادند که من هیچوقت به سرایه حکومت عثمانی نرفته ام وترجیح می دهم که درمسجد جامع السرایه،مجاور به سرایه حکومت این ملاقات حاصل شود.

نبیل می گوید: وقتی سراپرده ها را جمع می کردند جمالمبارک فرمودند" بساط ماهم در بغداد مثل این چادرها پیچیده شد."

می دانیم که عمال دولت ایران ازارسال گزارشهای ناروا دست برنمی داشتندو سبب می شدند که خاطر ناصرالدین شاه بخصوص باتجربه هایی که ازمدافعات بابیهادر طبرسی وزنجان ونیریز داشت،ازجانب حضرت بهاءالله آسوده نباشد وبا ارسال نامه های متوالی ازسلطان عبدالعزیز بخواهد که آن حضرت وسایر بابیهای ایرانی رادرمرزایران به مامورین سرحدی تحویل دهد.سلطان عبدالعزیز بناچار از والی بغداد خواست که حضرت بهاءالله رااحضار وبه ایشان تکلیف کندکه ازبغداد خارج شوند وبه هرنقطه ازخاک عثمانی غیرازشهرهایی که نزدیک مرزایران واقع اند هجرت نمایند.

نامق پاشا بااینکه برسلامت نفس وعلو شان ورفعت مقام حضرت بهاءالله واقف بود ومی دانست که همه گفته ها،تهمت وترهاتی است که ازطرف دشمنان حضرت بهاءالله شایع شده است،مع الوصف باخود می اندیشیدکه مبادا این مطالب تامقداری صحیح باشد.بنابراین فکر کردکه اگر حضرت بهاءالله منفرداً برای ملاقات تشریف بیاورند تمام آن شایعات وگزافه گوئی ها ناشی ازاغراض معاندین است واگر باآن جماعتی که همیشه به دنبال دارند همراه باشند احتمالاً

ص ۵۲۲

آنچه گفته شده است صحت دارد وشاید ایشان درخیال خروج برعلیه دولت باشند.

حضرت بهاءالله در روز موعود که قصد دیداروالی راداشتند امرفرمودند عموم بابی های شاغل برسرکارهایشان بروند وازاول صبح تاغروب در دکاکین خود مشغول باشند وبه بقیه هم دستور فرمودند که بهیچ عنوانی ازخانه هاشان خارج نشنوند وخود،آقامحمد رضای کرد را همراه برداشته وازجسر عبور فرموده وبه مسجدی که میعادگاه مبارک بود وارد شدند وآقامحمدرضا را نزد نامق پاشا فرستادند و ورود خودشان را به اطلاع او رسانیدند.

نامق پاشا معاون خود کُهیا افندی را به مسجد فرستاد وآقامحمدرضا در

دالان مسجد حمالقدم را که درشبستان مسجددرحال مشی بودند به کهیا نشان داد وخودش درکنار در ورودی مسجدبایستاد.
کهیا افندی بادردست داشتن پنج مکتوب ودرحقیقت حکم سلطان عبدالعزیز براخراج جمال مبارک وتابعین ایشان ازبغداد،به حضور مبارک رسید وبانهایت ادب وکرنش پیام نامق پاشا رامبنی برعدم اعتقاد وی به صحت گزارشهای قنسول ایران به شاه ،به عرض رسانید وآن پنج فرمان را که متوالیاْاز طرف سلطان عبدالعزیز به بغداد رسیده بود تقدیم گرد وگفت صدور این احکام پی در پی همه در نتیجه عذر وحیلت قنسول بغداد وسفیر کبیر ایران است.ناصرالدین شاه ازسلطان عبدالعزیز خواسته است که شما وسایر من تبع شمارا درسرحد ایران تحویل عمادالدوله بدهد ولی سلطان درجواب گفته است که حضرات میهمانهای ما هستند ومامیهمان را گرامی ومحترمی می داریم،نهایت این است که ازایشان بخواهیم که ازبغداد به نقطه دیگری که درمرزایران نباشد انتقال جویند.چون این احکام متوالیاْرسیده است.برای من ایجاد تکلیف کرده وناچار به نوشتن جواب هستم.علیهذا ،استدعا دارم نظر خودتان را اعلام فرمائید تاترتیب سفر ازطرف دولت داده شود.حضرت بهاءالله فرمودند به والی بغداد بگوئیدکه من ابداْراغب به توقف دربغداد نیستیم ومایلم به اسلامبول بروم پرداخت مخارج سفر هم دراین وقت که دولت مقروض است لازم نیست وراضی نیستم که چنین تحمیلی بربودجه دولت بشود.عرض شد این موضوع فرمان سلطان است واگررد فرمائید توهین وعدم عتنا به اراده سنیه تلقی می گردد.حضرت بهاءالله فرمودند اگرممکن بود که به تنهائی سفرکنم هم الآن ازدروازه معظم خارج می شدم وبه اسلامبول می شتافتم ولکن چون جماعتی ازافراد خانواده وحرم همراه هستندبرای تهیه وسائل سفر یک ماه مهلت لازم است.خواهش حضرت بهاءالله پذیرفته شد ومبلغی هم که معلوم نیست درچه حدودی بوده است به حضور تقدیم گردید.حضرت بهاءالله علی الفور در حضور فرستاده نامق پاشا همه را بین فقرا وضعفا تقسیم کردند وتمامی وجوه

اعطائی سلطان را به من له الحق بخشیدند.
دروقت خروج هیکل مبارک ازبغداد مردم ازهرطبقه و صنف ،رجال، اشراف،علما،وادباء وبسیاری ازایرانیان ازجمله شاهزادگان قاجارکه به بغداد تبعید شده بودند ازشهر تاکنار دجله هیکل مبارک ر امشایعت وبا چشمانی اشکبار اظهار تاسف وحرمان نمودند .

دوستداران حضرت بهاءالله درعراق

حضرت بهاءالله درطول اقامت خویش در بغداد ضمن تشویق وترغیب بابیان به تعدیل رفتار وتهذیب اخلاق،آنها رابه رعایت اصول ومبادی تعالیم منزله و اوامر متقنه درکتاب بیان متوجه می فرمودند ودرحالیکه با خصومتها و دشمنی هیا سرسختانه اولیای امور دولت ایران وارباب عمائم مقابل وروبرو بودند، تمام وقت وفکرشان رابه تنظیم وتنسیق امور بابیان مصروف می داشتند: باوجود همه این مشکلات باب بیت مبارک بر وجه علما،عرفا وفضلایی که ازایران یا نقاط مختلف عراق وکردستان به حضور مبارک می شتافتند مفتوح بود وهرکس درحد استعدادی که داشت ازخوان فضل ونعمت خضرتش نصیب می برد واز فرصت استفاده کرده دراخذ جواب سئوالات ومشکلات خودمی کوشید.
حضرت بهاءالله دراین مدت یعنی قبل از اظهار امرعلنی رساله "هفت وادی" رادرجواب شیخ محیی الدین قاضی خانقین ورساله "چهار وادی" را به اعزاز شیخ عبدالرحمن کرکوکی دربیان دقایق توحید وعرفان ومقام عرفا نازل فرمودند.علاوه براین کتاب "ایقان "درجواب اسئله حاج میرزاسیدمحمد خال ولوح کل الطعام به افتخار خاج میرزا کمال الدین نراقی عز نزول یافت.
همه بزرگانی که به حضور حضرتش مشرف می گردیدند در عظمت مقام والای هیکل مبارک متفق القول بوده باخلوص نیت ارادت می ورزیدند ودرنتیجه ،آنجا که مصلحت ایجاب می کرد ازهیچگونه کمک ومساعدت نسبت به جمع بابیان مضایقه نمی کردند.

بعضی ازاین فضلا ودانشمندان،بعد ازاینکه به حضور می رسیدند وجواب اسئله خویش رادریافت می کردند،راهی جزاعتراف به حقاینت حضرت بهاءالله در برابر خویش نمی یافتند وامرمبارک راتصدیق می نمودند .بی مناسبت نیست که در اینجا،مختصری درباره چندنفر ازاین اشخاص بخوانیم:

حاجی میرزاکمال الدین نراقی

همانطورکه گفته شد،چون عده معدودی ازبابیان میرزا یحیی ازل راجانشین حضرت باب می پنداشتند،به هوای کسب فیض ازمحضر وی به بغداد می شتافتندو

مایوس معاودت می کردند.ازجمله آنان یکی حاجی میرزا کمال الدین نراقی است که ازمیرزا یحیی تفسیر کل الطعام را که ناظر به آیه منزله درقرآن کریم است،تقاضا نمود.میرزایحیی ازدریافت این درخواست به این دلیل که چرا محل سکونت او فاش شده است،خشمگین شد ولی آقامیرزا موسی کلیم حامل نامه سئوالیه به وی گفته بود که چون عده ای از بابیان اورا زعیم خود می د انند ،ناچارمشکلاتشان را ازاومی پرسند .وقتی آن تفسیر به حاجی میرزا کمال الدین رسید،دانستنی های خود را افضل وارجح تشخیص داد وتصمیم گرفت که همان تقاضا را ازحضرت بهاءالله بنماید.نبیل می نویسدحضرت بهاءالله درظرف دوساعت لوح کل الطعام را نازل فرمودند وحاجی میرزا کمال الدین پس اززیارت آن به آستان جمال ابهی خاضع شد.

نبیل دریک مثنوی مفصل که شرح تمام وقایع بغداد را در برمی گیرد، ابیاتی هم درباره چگونگی درخواست حاجی میرزا کمال الدین برای تفسیر کل الطعام دارد که در زیرمی خوانیم:

سال بعدحین جمالش بی کلام — جلوه کرد ازمشرق دارالسلام
جمله ذرات را رقاص کرد — بذل رزق جان به عام وخاص کرد
چون کمال‌الدین سوی بغداد شد — ازلقاءالله زهجرآزاد شد
گفت باخودباچنین شاه بهی — نام یحیی را نبینم فرهی
لیک ازبهرسکون جان ودل — تا برون آیم بکلی زآب وگل
یک سئوالی اول ازیحیی کنم — بعدازآن هم ازشه ابهی کنم
بعدازآن درفرق آن هردوجواب — بنده راازشه شناسم ازصواب
خواست شرح آیه کل الطعام — دریکی نامه زیحیی اهتمام
نامه را دست کلیم الله سپرد — چون کلیم الله سوی یحیی برد
رنگ خودراباخت یحیی ازهراس — کزمکانم مطلع گشتند ناس
یک ورق بنوشت بعدازچند روز — گفت لیکن زونهان دار وبسوز
بعدتاخیرات وتعویق زیاد — چونکه موسی برکمال الدینش داد
بعدخواندن آتشش افسرده شد — طبعش اندرحق اوبی پرده شد
عرض حالش راهمانساعت کلیم — برد بردربارخلاق علیم
شاه‌ابهی خواست ازلطف ووداد — درهمان حین خامه ولوح ومداد
ازجواهرهای جان بیتی هزار — برورق فرمود ازاحسان نثار
یک بهی تفسیر برکل الطعام — کرد نازل طلعت رب الانام

شمس جهان

یکی ازمریدان میرزا یحیی که ازمحضراو ناامید ومایوس شده به

جمال اقدس ابهی روی آورد،زنی شاعره بودکه در ردیف اعاظم وبزرگان نساء ایران به شماره می آمد.نام وی شمس جهان وشهرتش "حاجیه شاهزاده خانم"بود.حضرت بهاءالله اورا "ورقةالرضوان"خطاب والواحی به اعزازش نازل فرمودند.وی دختر عباس میرزا وخواهرمحمد شاه وعمه ناصرالدین شاه بود ودراشعاری که می سرود"فتنه قاجار" تخلص می کرد.

شمس جهان وقتی ازعدم امکان ملاقات بامیرزا یحیی آگاه شد در دریائی از غم واندوه فرو رفت وسپس چگونگی مسافرت خود را درجستجوی ازل وبالاخره تشرف به حضور حضرت بهاءالله رادر منظومه ای که تعداد ابیات آن به سیصد بیت

می رسد ودربحر رمل سروده شده است،تشریح می نماید.اومی گوید :میرزا یحیی در برابر الحاح واصرار من برای ملاقات بااو به فرستاده ام گفته بود که شاید شمس جهان درصدد به دستآوردن وکشتن من است وتااو دراین شهرودیار بسر می برد خیال من آرام نخواهد بود.شمس جهان می گوید:

چونکه بشنیدم درآن دم آن خبر　　　دست خود بنواختم برفرق سر
ازقرینه اونمی داند که من　　　زعشق اوآواره گشتم از وطن
من گمان بردم که اوباشدیقین　　　ز اولیا وباخبرازآن واین
من ندانستم چنین است ای عزیز　　　دوست راازدشمن اوندهد تمیز
صدهزاران حیف ازیک آه من　　　که برای اوکشیدم در زمن

وبالاخره ،پس ازشرح اضطرابها ونگرانیهای خویش می گوید:

یک شبی بناله وآه وفغان　　　برخدا نالیدم ازمردم نهان
کای خدا من طالب توبودهام　　　حال فهمیدم که ره گم کرده ام
گرنبی گفتم توبودی مقصدم　　　گر ولی جستم توبودی مطلبم
گرازل را خواستم کردم گمان　　　مظهر توهست خلاق زمان
کل مقصودم تویی ازماسوی　　　یک نظر برمن بینداز ای خدا
آنقدرازجانکشیدم آه ودرد　　　تاخدا برحال من رحم کرد

چون شب به سحر رسید، صدای دق الباب به گوش آمد.میرزا آقاجان بود که به این مژده بشارت می داد:

گفت فرموده بهادراین زمان　　　خود برودرمنزل شمس جهان
گوکه گشتی ناامید ازهرکسی　　　التجا آورده ای برمابسی
آنچه دیشب گفته ای بشنیدهام　　　گریه ها وزاریت رادیده ام
یک به یک اظهارکرد اومطلبم　　　عقل من حیران شد وبیخود شدم

شمس جهان درادامه کلام می گوید فی الفور به حضور حضرت بهاءالله مشرف شدم وجواب آنچه رادرسر می پرورانیدم شنیدم وسرتعظیم به آستانش سپردم و

ص ٥٢٦

موعود ومحبوب رب اعلی را شناختم.

شمس جهان پس ازشش ماه توقف دربغداد حسب الامر مبارک به ایران مراجعت نمود.درسر راه به کرند،کرمانشاه،همدان،نراق وکاشان رفت وسرانجام به طهران رسید.اودرهریک ازاین شهرهابادوستان دیدار کرد وازاسرار الهی که برخلق پنهان وبراو مکشوف بود سخن راند.در کرمانشاه باسیدمحمد اصفهانی بر خورد نمود وبااوبه گفتگو نشست ولی معتقد شدکه "برسیه دل چه سود خواندن وعظ" .درنراق باحاجی میرزا کمال الدین ملاقات کرد واو راهمدرد خویش یافت :

باهم آهی ازدل پرخون زدیم　　　زآب چشم خویش برجیحون زدیم

حاج سید محمد مجتهدی

حضرت عبدالبهاء در مذاکرات شفاهی ذکری ازحاج سیدی محمد مجتهد می فرمایندکه درمجموعه خاطرات بدیع بشروئی به تاریخ هفدهم جون ١٩١٥ به صورت زیر یاداشت شده است:

" بعد ازمیرزا محیط سید محمد برادر میرزاعلی نقی مجتهد مشهور از مشاهیر مجتهدین بود ازکربلا آمد به بغداد. رفت درخانه حاجی جعفر دولت آبادی منزل کرد.حاجی جعفر وحاجی خلیل دولت آبادی دوبرادر بودند ازمشاهیر تجار بغداد لاکن نهایت عداوت راداشتند.میرزا حسنی بود ملقب به گل گلاب ازاحباب بود حاجی عبدالمجید مرحوم،مشهور به این اسم بود لکن باجمیع خلق معاشر بود.اگر کسی به اومعاشر می شد متهم به این اسم نمی شد.خلاصه این سیدمحمد مجتهد طباطبائی میرزا حسن گل گلاب رادید گفت می خواهم حضور مبارک مشرف شوم ولی هیچکس خبرنداشته باشد جزمن وتویعنی اغیار خبر نگیرند.نصف شب من وتو می رویم وبحضور مشرف می شویم لکن این شرط را ذکر نکرد که حتی ملازمان آستان مقدس ومنتسبین خبرنگیرند.گفت اغیار ملتفت نشوند .میرزاحسن آمد حضور مبارک عرض کرد. فرمودندبسیارخوب نصف شب ازبعد ازمغرب تا

صبح هروقت بیاید.باری درخانه حاجی جعفر دولت آبادی شام خودر وبعدازشام گفت من یک جائی می خواهم بروم شب نشینی می ورم وبرمی گردم .سئوال کردند کجا؟ گفت یک جایی.شب آمدند وبا میرزاحسن گل گلاب مشرف شدندسئوالاتی کرد ازحضور مبارک.شفاهاًجواب شفاهی شنید واقرار واعتراف کردکه این از جمله حجت قاطع است ابداًمحل توقف نیست .آن شب تاسحر درحضور مبارک بود وسئوال می نمود وجواب می فرمودند.بعد وقت سحر مرخص شدند رفتند بخانه دیدند حاجی جعفر با برادرش حاجی خلیل هنوز نشسته اند ومنتظرند زیرا حاجی سید

ص ۵۲۷

محمد طباطبائی بسیار مجتهد محترمی بود.گفتند آقاشماکجابودید تابحال ما نخوابیدیم ومنتظر شما بودیم گفت حقیقتش این است من وقتی می رفتم ازشما مکتوم داشتم اماحالا تکلیف من این است که آشکار کنم.گفت من رفتم حضور مبارک تاگفت حضور،حضرات استیحاش کردند.شماهم.گفت بلی حضرت،پیش از آنکه بساحت اقدس مشرف شوم روایات بسیارشنیدم ولی وقتی که حضور مبارک مشرف شدم هر سئوالی کردم جواب داده شد ولی تحقیقات من برای شمامیزان نمی شود شماخودتان برویدومجاهده کنید.واجب است برشماواجب دینی است . حضرات بسیار استیحاش کردند...خلاصه اینکه آقاسیدمحمددرهر جائی که نشست گفت فی الحقیقه حقیقت جو هستند.بعدازخروج ازحضور مبارک آقامیرزا حسن گل گلاب ازاو سئوال کرد که جناب مجتهد چه دیدید.گفت محل حرف نیست. برخلاف آنچه شنیدم .گفت چه می شنیدید گفت حسب المسموع چنین می دانستم که حتی اطاق مبارک یک گوشه اش شراب،یک گوشه اش ینگ ویک گوشه اش تریاک است لکن لازمه ذمه خود می دانستم که تحقیق کنم لکن دیدم بساط تقدیسی که ملاءعلی افتخار می کنند ازکمال وتقدیس وتنزیه حیران ماندم که مسموعات چنان وحقیقت چنین ."

شیخ مرتضی انصاری ۸۲

آقا بدیع بشرویی دریادداشتهای خود چنین ادامه می دهد:۸۳

" آقاسید محمد...صبح ازخانه بیرون آمد رفت به کاظمین علیهم السلام و ازآنجا به کربلا واز کربلابه نجف.درنجف رفت درمجلس درس شیخ مرتضی. مرحوم شیخ مرتضی قاعده اش این بودکه سادات رامحترم میداشت در مجلس درس آقاسید محمد رابالای دست خودش نشاند.بعدازتعارفات رسمیه آقاسید محمدگفت جناب شیخ عرضی داشتم،گفت بفرمائید .گفت من رفتم به زیارت کاظمین علیهم السلام وازآنجا به بغداد رفتم ورحضور ایشان رفتم چونکه جمال مبارک را دربغداد ایشان می گفتند طلبه که حاضر بودند بغتتأزبان ملامت به آقا سیدمحمد گشودند که شما هم آقابابی شده اید.شیخ مرتضای مرحوم تغیر کرد. گفت حضرات چرا اینطور بهیجان (آمده)وچرا اعتراض می کنید .اول اینکه شماها رفتید به آنجا؟تحقیق کرده اید،تجسس کرده اید،چگونه انکار واستیحاش می کنید باوجود اینکه دیناًبرشمالازم است که تجسس کنید بعد تصدیق یا تکذیب وثانیاً ازکجا فهمیدید که جناب آقاسید محمد به آنجارفته است بابی شده بعد نگاه به آقاسیدمحمد کرد گفت هرچه خواستیدبفرمائید گفت جناب شیخ من هنوز تفوه کلمه ای نکرده اینطور برمن هجوم می کنند پس چگونه خواهد شداگر صحبت بدارم

ص ۵۲۸

وقتی دیگر تنها خدمت شمامی رسم وعرض می کنم آنچه کرد شیخ مرتضی که بگوئید گفت باوجود این هیجان نمی گویم...مرحوم شیخ مرتضی ابداً تعرض به این امر نکرد وکلمه ای ضداین امر برزبان نراند.همیشه می گفت که من تجسس باید بکنم تحقیق باید بکنم. هنوز تجسس نکرده ام هرکس باید بنفسه تجسس کند باری این صحبت مختصرآقاسیدمحمد درمجلس شیخ مرتضی سبب انتباه آقامیرزا علی نقی مجتهد سمنانی شد جناب میرزاعلی نقی به تجسس افتاد ازنجف مخصوص برخاست وبه بغداد آمد بحضور مبارک مشرف شد مومن وموقن شد. ثابت ومستقیم شد هرشبهه ای داشت عرض کرد وجواب شنید مراجعت به نجف

کرد یکسر بمنزل شیخ مرتضی زمیدانیدکه شیخ مرتضی مقتدای پنجاه ملیون شیعیان بود رئیس کل بود ازقضای اتفاقی شیخ ناخوش بوددر بستر خوابیده بود چشم شیخ این اواخر ضعیف شده بود ازمیرزا علی اصغر مجتهد سئوال کردکه کیست گفت:

ماطبیبانیم وشاگردان حق   بحر قلزم دیده مارا فانفلق

این شعر مثنوی راخواند شیخ مرتضای مرحوم بجهت مطایبه گفت پس خوب بودنبض مارامی دیدید. میرزاعلی نقی گفت:

آن طبیبان طبیبی دیگرند   که بدل از راه نبضی پی برند
ماطبیبان فوادیم ومقال   یعنی اعمال صالحه وبیان حقایق

مختصراین است جناب شیخ من رفتم بغداد وبه حضورایشان مشرف شدم و حجت برمن بالغ شد وبشماعرض می کنم واجب استبرشما فوراًتحقیق این امر بکنید.شیخ درجواب گفت بلی من خیلی آرزو دارم که درتوحید کاربکنم ولکن مجال نمی یابم انشاءالله مجال خواهم یافت ودر توحید کارخواهم کرد به این عنوان توحید گفت .میرزاعلی نقی گفت جناب شیخ ملعوم شد که تابحال از توحید خبر نداشتید خندید بسیار لکن ازآن ناخوشی فوت شد خدا رحمتش بکند بسیار شخص باانصافی بود مرکزش مهم بود چنیین شخصی درچنی مرکزی چنین انصاف بدهد خیلی است ..."

شیخ مرتضی انصاری بزرگترین مرجع شیعیان جهان در کربلابود.درمکتب او تلامیذ بسیاری درس خواندند وبه مقام اجتهاد رسیدند .ازجمله آنها یکی ملا محمد قائنی نبیل اکبر بود که ازاجله بهائیان دورابهی بشمار می رفت ودیگری حجةالاسلام میرزای شیرازی که به دیانت بهایی ایمان داشت ولی مصلحت نمی دید که عقیده خود رابرملاسازد.وی بعد ازصعود شیخ انصاری زعامت قوم شیعه را دردست گرفت .حضرت بهاءالله وحضرت عبدالبهاء شیخ انصاری را به علومقام و عظمت روح ستوده اند.

ص ۵۲۹

اظهار امر علنی - ایام رضوان

نبیل زرندی داستان ایام رضوان را بامضمون زیر بیان می نماید:

بعدازظهر روز سه شنبه سی ودوم نوروز مطابق باسومماه ذیعقده ۱۲۷۹ هجری قمری و۲۲ آپریل ۱۸۶۳ میلادی حضرت بهاءالله برقفه سوارو ازدجله عبور فرمودند.وقتی به خشکی رسیدندموسقع نماز عصر بودوبانگ الله اکبر از جمیع مساجد به عنان آسمان می رفت ،هنگام وداع ،آشنا وبیگانه ازمفارقت هیکل مبارک اشک تحسر می ریختند .حتی اطفال خردسال رنج دوری رابازاری وبیقراری نشان دادند ازجمله این کودکان یکی علی پسرحاج میرزاکمال الدین نراقی بودکه به اقدام مبارک افتاد ودامان حضرت بهاءالله را گرفته تضرع نمود بطوری که جمیع حاضرین منقلب شدند وحضرت بهاءالله اورا نوازش فرموده ومورد عنایت قرار دادند.

باغ نجیبیه برای اقامت موقت آماده ووسایل سفر به آنجا منتقل شده بود.در محل تقاطع چهار خیابان آن باغ که فضایی وسیع بود سراپرده ها را افراشته ومسیر مبارک را باگل پوشانده بودند. گلهایی که درجلو خیمه ها ودر طول راه ریخته شده بود به زیبایی محوطه می افزود.از روز بعد احبادسته دسته مشرف می شدند. هیکل مبارک به بعضی که متاهل نبودند امر می فرمودند که شب را درباغ بمانند وبیشتر ازفیض لقا بهره مند گردند.

هرروز صبح مقادیر زیادی گل جلو سراپرده محل توقف مبارک خرمن می کردند بطوری که وقتی احبا برای یصرف چای به حضور مبارک می رسیدندازاین طرف خرمن گل آن طرف پیدا نبود.احبائی که مرخص می شدند مقداری گل به عنوان هدیه دریافت کرده برای اهل بیت می بردند. روزنهم اهل بیت مبارک به باغ وارد شدند.

نبیل اعظم ادامه داده می گوید درشب نهم رضوان بنده دررضوان توقف نموده ازنفوسی بودم که حول خیمه مبارک کشیک می دادم. قریب به سحر ازخیمه بیرون

تشریف آوردند وازکنار محل استراحتی بعضی ازاحباب عبور فرمودند ودر مهتاب کمرنگ درخیابانهای پرگل مشی نموده بیاناتی می فرمودند ومرغان بوستان و بلبلان گلستان نیزدرتغنی بودند.در وسط یک خیابان توقف فرموده فرمودند ملاحظه کن که این بلبل ها که محبت به این گلها دارند چگونه ازسر شب تاصبح ازعشق نمی خوابند.دائم درتغنی و سوزوگدازند پس چگونه می شود که عاشقان معنوی وسودائیان گل روی محبوب حقیقی درخواب باشند.

سه شب که بنده درحول خیمه مبارک بودم هروقت که ازنزدیک سریر مبارک عبورمی نمودممی دیدم که هیکل مبارک بیدار هستند وهرروز ازصبح تا

شام ازکثرت آمد وشد نفوس ازبغداد آنی لسان مبارک ساکت وصامت نبود و در اظهار امر بی پرده جملاتی که مصداق کلمه حضرت اعلی "ینطق فی کل شان بانی انا الله العزیز المحبوب ازلسان اطهر نازل"

همه روزه جماعتی ازاعاظم بغداد اعم ازعلماء وسادات واعضاءحکومت و صاحبان مناصب دسته دسته مشرف می شدند هم ازخوان نعمت مبارک مزروق بودند وهم ازفیوضات روحانی سلطان ربوبیت مستفیض وبهره مند می گردیدند. ازجمله این نفوس ابن آلوسی مفتی بغداد بودکه مشرف شد ودرحالی که می گریست به نفوسی که موجب عزیمت حضرت بهاءالله از بغداد شده بودند نفرین می کرد.وقتی به او گفتند مسبب اصلی ناصرالدین شاه است گفت "والله ماهوناصرالدین بل مخذل الدین "

روزی بعدازظهرنامق پاشا بادونفر دیگر به باغ آمدند ومشرف شدند و درحضور مبارک چای وشیرینی صرف نمودند ونامق پاشا نماز عصر رادر پشت سراپرده مبارک تلاوت نمود وعذر بسیارخواست وعرض کرد آنچه لازم است بفرمائید تاتقدیم گردد. فرمودند چیزی لازم نیست،دوستان مارا رعایت کن ودر حقشان به محبت سلوک نما.او دست قبول برسینه نهاد.

به هرحال حضرت بهاءالله آن دوازده روز اریام توقف مبارک رادر باغ نجیبیه به اسم "اعظم اعیاد " ورضوان نامیدند وخودشان را در مقام من یظهره اللهی و موعود کتاب بیان به عالم معرفی فرمودند.احبایی که درآن روزها به بغداد آمده و تشرف حاصل می کردند،بشارت اظهار امر حضرت بهاءالله در درست برطبق وعده حضرت باب یعنی پس از نوزده سال ازبعثت حضرتش اصغا می نمودند،ولی این ابلاغ امر به احبای ایران وعراق به صورت رسمی هنگامی صورت گرفت که حضرت بهاءالله در ادرنه تشریف داشتند.

در طول ایام رضوان الواح مختلفی به خط مبارک به اعزاز ابطال رجال بابی نازل وبه هرکدام ازشهرهای ایران ارسال گردید .ازجمله لوحی خطاب به آقامیرزا آقاافنان در شیراز بامطلع: " اسمع مانلقیک حمامة الفراق حین الذی یسافرعن شطرالعراق ..."

نبیل اعظم اضافه میکند که وقتی نامق پاشا کثرت ایاب وذهاب شیوخ و اعاظم بغدد رادر باغ نجیبیه مشاهده نمود معروض داشت که به فریجات نقل مکان فرمایند تااز ازدحام واردین آسوده شوند.جمالقدم قبول فرمودند ومهیا شدند ودر آن ایام قمر در عقرب ازبروج فلکیه بود وحسب اخبار منجمین وبعضی احادیث ماثوره ازمسلمین سفر باچنان اوضاع محمود نیست واو(نامق پاشا)احساسات رقیقه داشت وجمالقدم را ولی زمان ودارای علوم ظاهره وباطنه می دانست و

متعجب ومتحیر شد که چگونه دروقت قمردرعقرب حرکت می فرمایند وامر نمود که هنگام سوار شدن وخروج مبارک چندگلوله توپ شلیک شود تار وی از حرکتشان مطلع گردد.حضرت بهاءالله ظهر روز یکشنبه چهل وسوم عیدنوروز مطابق باچهاردهم ذیقعده ۱۲۷۹ از رضوان قدم بیرون نهادند دراین حال والی به تقویم رجوع کرد ومتوجه شد که درهمان ساعت قمر از برج عقرب خارج شده واین قضیه موجب حسن عقیده وارادتش گشت مکررأنزد خواص خود اظهار مسرت نمود

وگفت که شکر خداوندکه به به زیارت چنین شخص مقدسی فائز گشتم. درمدت حکمرانی نامق پاشد درعراق باوجود سایت معاندین اندک سوء ادب ازوی صادر نشد.

عزیمت حضرت بهاءالله به اسلامبول

ورود به اسلامبول

چون اراده مبارک تعلق گرفت که ظهر دوازدهم رضوان ازباغ نجیبیه عزیمت فرمایند،بعداز وداع با احبا وسایر دوستداران براسب کهر تقدیمی آقامیرزا فتحعلی فتح اعظم که مسعود یاسعود نام داشت سوارشده روبه فریجات حرکت فرمودند ودرحالیکه اهل بیت مبارک نیزباکجاوه و عماری ایشان را همراهی می کردند دوساعت بعداز ظهر به قصر بزرگی که درآنجا بود وارد شدند وتا جناب ککلیم وسائل سفر را ازبغداد تهیه وبه فریجات حمل نماید،مدت یک هفته درآن قصر اقامت فرمودند.

آقارضا قناد شیرازی که ملازمرکاب مبارک بود،می نویسد :

" درآن روز بجهت آزمایش اسبها اسب تازی شد وسواری ممتازجمال قدم را تماشا کردیم درمدت دوازده سنه که درعراق اقامت فرمودند بااینکه همیشه اسب حاضر بود حسب میلشان هرکجاکه می رفتند سوار درازگوش رهوار می شدند در طریق سفر غالباْسواره کجاوه می شدند وحاجی محمود لگام می گرفت ودر اطراف کجاوه مبارک همیشه میرزا آقاجان ومحمد ابراهیم امیر نی ریزی پیاده می رفتند.حضرت بهاءالله درطول راه درکجاوه جالس می شدند .تنها وقتی بحدود شهرها می رسیدند سوار اسب سعودی می شدند وحضرت عبدالبهاءبجای ایشان در کجاوه می نشستند.

مجموعاْ پنجاه شتر در زیر باروبنه بودند وهفت زوج هودج به غیر ازاسبی که حضرت بهاءالله سوار می شدند دواسب دیگر نیز بود ودوراس الاغ که حضرت غصن اطهرومیرزا محمد علی سوار می شدند."

میرزایحیی که دربغداد پریشان وپنهان بود ازاول قصد داشت به هندوستان

یاحبشه برود ولی همینکه دیدجمال قدم باشکوه وجلال حرکت می فرمایند وخطر رفع شده است تغییرعقیده داد وازحضور مبارک استدعا کرد که چه بکند؟

فرمودند تمام آثار مبارک حضرت اعلی را که نزد توست منتشرکن وچون کسی تو رانمی شناسد به ایران برگرد ومشغول تبلیغ شود ویا دربغداد توقف کن وبا احبای ایران درمکاتبه باش،ولی اوتمکین نکرد وحاج محمد کاظم خراسانی راکه ازحیث قیافه شبیه وی بود به سفارت فرستاد وگذرنامه یا تذکره ای به اسم میرزاعلی کرمانشاهی برای خودش تهیه کرد.اماعیال واولادش را باکاروان حضرت بهاءالله همراه نمود وخودش متنکراْبه موصل رفت وبه انتظار حضرت بهاءالله ماند.

در صلاحیه که سر راه سلیمانیه وکرکوک است حاکم ومحترمین شهر استقبال نمودند ودر اربل چون روز ورود هیکل مبار مصادف باعید قربان بود به افتخار ایشان وهمراهان ضیافتی شایسته ترتیب دادندکه درآن جوادخان کارگزار ایران نیز حضور داشت .بعد به موصل تشریف بردند وسه روز درآنجا متوقف شدند.

نبیل می نویسد دروقتی که جمال قدم وملتزمین رکاب مبارک درراه سفر بودند دربغداد شایع شدکه قافله ای راکه درمعیت حضرت بهاءالله طی طریق می کرد دزد زده وصدمات برهیکل مبارک وهمراهان وارد شده است.نبیل اعظم و ملااحمد ملایری باتفاق آقاحسین مستخدم حاج میرزاکمال الدین نراقی باعجله خود رابه قافله رسانده ودر روز چهاردهم محرم سال ۱۲۸۰ هجری قمری دومنزل از دیار بکر گذشته به اردوی مبارک رسیدند.دردامنه کوهی باصفا سراپرده های مبارک مرتفع بود.آقامحمدحسن ازحرم بیرون آمد.نبیل اعظم سواد اشعاری را که ساخته بود به او دادکه تقدیم نماید.

دیگر ازوقایعی که دراین سفر اتفاق افتاداین بودکه وقتی شهر سامسون از دور پیدا شد میرزاآقاجان عرض کرده بود کوه وجنگل هاپیموده شدند وحال

دیگر باید از روی دریا بگذری استدعا دارم لوحی نازل شود امرفرمودند قلم وکاغذ حاضر کندوهمانطور که در کجاوه سوار بودند تغنی می فرمودند ومیرزا آقاجان می نوشت.درآن لوح که باسم لوح هودج یا لوح سامسون معرف شد ازوقایع آتیه خبر می دهند.
مدت توقف مبارک در سامسون یک هفته بود کشتی های کوچک می آوردند که جمال قدم وهمراهان سوار شوند ولی قبول نمی کردند تاکشتی بزرگ دولت عثمانی رسیدوباآن کشتی حضرت بهاءالله وجمیع همراهان به سمت اسلامبول به راه افتادند.این کشتی در روز اول ربیع الاول ۱۲۸۰ هجری قمری مطابق ۱۶ اوت ۱۸۶۳ میلادی دربندر اسلامبول لنگر انداخت.نماینده نامق پاشا وشمسی بیگ مدیر

ص ۵۳۳
مهمانخانه با کالسکه به بندر آمدند وحضرت بهاءالله وهمراهان را به مسافرخانه وارد نمودند ولی بعدازچند روز ازطرف دولت عثمانی خانه ویسی پاشا را که قصری مجلل بود اجاره نمودند وحضرت بهاءالله وهمراهان به آن خانه انتقال یافتند.
اوضاع احباءدراسلامبول
مسلمانهاشایع کرده بودندکه دولت عثمانی بابی ها رادر سرای ویسی پاشا حبس کرده است.حضرت بهاءالله برای اثبات عدم صحت این شایعه خودْ برای ادا نماز به مسجد سلطان محمد فاتح تشریف بردند وبه احبا امرفرمودندکه برای تفرج درغایت ادب وسکون و وقار به شهر واطراف اسلامبول بروند.سپس حضرت بهاءالله نیز بنفسه المقدس سوار شدند ودرحالی که حضرت عبدالبهاء وجناب کلیم در رکاب مبارک بودندبه مقبره ایوب انصاری تشریف بردند وآقامیرزا موسی کلیم ازآن حوالی عبور می نمود.عکاس به اصرار خواهش کرد که عکسی از آنها بگیرد .این عکس درکتاب بهاءالله،شمس حشمت ،چاپ اول صفحه ۲۶۰ منتشر شده است .
حاج میرزاحسین خان مشیرالدوله سفیر کبیرایران مامور بود که وسائلی فراهم سازد که دولت عثمانی رابرعلیه حضرت بهاءالله واحبائی که همراه بودند برانگیزاند وایجاد فساد نماید .دربغداد شجاع الدوله پسرعلیشاه ونوه فتح علی شاه همواره نسبت های دروغ به حضرت بهاءالله وبابیها می داد وهمه راباآب وتاب به عرض نامق پاشا می رساند چون حسادت وکینه توزیش برهمه کس واضح وسبب نفاق وآشوب می گردید اورابا راتبه مختصری ازبغداد به اسلامبول اعزام داشتند ولی وقتی دید که دولت تاچه حد درحق حضرت بهاءالله واتباعشان احترام قائل می شود ،شکایت به دولت بردکه بامن که ازابناءملوکم چنین خوار وزبون رفتار می شود وحتی برای مخارج ضروری پول کافی دریافت نمی کنم ودربرابر به اشخصی که هیچ سمتی ندارند این همه احترام می گارند.نماینده دولت در جواب گفت دولت به قصد ونیت توچه در بغداد وچه درپایتخت دولت عثمانی واقف است ومی داند که مرتکب اشاعه دروغ وتهمت های ناروا می شوی وعظمت و بزرگی افندی هم بردولت مشخص است ایشان مخارج یومیه راخود تحمل می کنند، حتی از طرف دولت مراجعه شد که هرچه مصروف است تقدیم شود قبول ننمودند و شان ومقام ایشان درحدی است که جمیع اعناق در حضورش خاضع است .وقتی شجاع الدوله ازدریافت کمک مایوس شد به حضور حضرت بهاءالله رفت وتوبه و انابه نمود وحضرت بهاءالله نسبت به اوتفقد ومهربانی فرمودند وازاو درگذشتند.

ص ۵۳٤
دراین ضمن واقعه تاسف آور درگذشت ساذجیه خانم،صبیه جمال قدم پیش آمد که او رادرقبرستانی درنزدیکی دروازه ادرنه دراسلامبول دفن نمودند،
جمال قدم بعد ازتمشیت نازل وبه شمسی بیگ دادند که درباب عالی به عالی پاشا تسلیم نماید وبگوید این لوح ۸٤ من عندالله است شمسی بیگ در بازگشت ازسرایه حکومتی به جناب کلیم عرض کرده بود،"نمی دانم درآن پاکت چه نوشته شده که عالی پاشاخیلی متغیر شد وبالحنی شدید گفت مثل این است که پادشاه مقتدری به آدم محقروناچیزی دستور وفرمان می دهد وطوری

برافروخته شده بود که من خودم را ازاطاق بیرون کشیدم ."
وقتی این مطلب به حضور مبارک عرض شد فرمودند: "آنچه وکلای دولت قبل،قبل ازنزول این لوح برماوارد آوردند صرف ظلم واعتساف بود ولی بعد از مطالعه این لوح که بصورت اتمام حجت برآنهابود آنچه بتوانند درحق ماعمل کنند ذی حق هستند" وازاندرون به بیرونی تشریف آورده باحالتی افروخته بانهایت بیتکدرخاطر ازاعمال باب عالی وسفیرایران بیاناتی فرمودند.احبای الهی آن شب راتاصبح نخوابیدند ولوح "سبحانک یاهو یامن هوهویا من لیس احدالا هو" ولوح "ازباغ الهی "را باجذبه وشور بالحن مرتفع تلاوت نمودند نزدیک سحر حضرت عبدالبهاء ازحرم به بیرونی تشریف آوردند.یکی ازاحبااین بیت راخواند:
زدر دراوشبستان ما منور کن دماغ مجلس روحانیان معطرکن
هنوز مصرع دوم تمام نشده بودکه جمال مبارک تشریف آوردند وفرمودند"چون دیدم انجمن دوستان به ذکر محبوب عالمیان دمساز است مانیزخواستیم همراهی کنیم.
روز بعد آقامیرزاموسی رابه اداره حکومتی فرستادند وپیام دادندکه هر اراده ای دولت درحق من دارد حاضرم وازاحدی جز خدای متعال استعانت نمی جویم.
مدتی گذشت وحضرت بهاءالله ابدأومطلقأبااولیای امور تماس نگرفتند.
روزی کمال افندی که به یزبان فارسی مسلط بود ازطرف دولت به حضور مبارک آمد وعرض نموددراین جا رسم ایت هرکس که وارد می شود به پاس احترام دولت و ملت در روز سوم ورودش باشیخ الاسلام و وزیر خارجه وصدر اعظم دیدن و ملاقات می کند ومطالب خودش رابه اطلاع آنها برساند تاانجام دهند.شاید وجود مبارک ازقوانین این مملکت مستحضر نبوده اند؟فرمودند" رسم وقاعده من چنین است که نزد حکام وروسا نمی روم وهرکس که بامن کاری دارد به منزل می آید وچون مسافرت ازبغداد تنها وبصرف اطاعت ازدولت بود لذا کاری ندارم وبه جائی آمد وشد نکردم."

ص ۵۳۵

مشیرالدوله درعین حالی که بزرگی منشی و استغنای طبع جمالقدم وهمراهان رامی ستود وعقیده داشت که ایشان موجب مفاخرت ایران هستند ومثل سایر شاهزادگان توقع وانتظاری ندارند،مع الوصف این عدم توجه را بهانه ساخت وبه اولیای دولت با غدر وحیلت گوشزد کردکه ایشان باقوانین هیچ مملکتی سازش نمی کنند ورای خودشان را نتفیذ می نمایند وباهمین رویه بادولت ایران هم سازش نکردند ودراین جا هم بامیل واراده خودشان عمل می کنند.
بالاخره،فواد پاشا وزیر امور خارجه وعالی پاشا صدراعظم امپراطوری عثمانی با مشیرالدوله هم رای شدند که بمناسبت آن بی اعتنائی که به ارکان دولت واعضاء سفارت ایران کرده اند به ادرنه تبعید شوند.
برادر زن مشیرالدوله به حضور آمد وازطرف مشیرالدوله پیغام آورد که نظر به کثرت ملتزمین رکاب مبارک،دولت ومشیرالدوله چنین نظر دادند که به ادرنه که دور ازمرکز خلافت عثمانی ودور ازسفارت ایران است تشریف ببرند.
حضرت بهاءالله فرمودند مازحمتی برای دولت عثمانی ودولت ایران نداریم و ازفردا به همراهان تکلیف می کنم که هرکس به کار وکسبی مشغول شود. اوپیام مبارک را به اطلاع مشیرالدوله رسانید وروز بعد مراجعت نمود وعرض کرد دولت عثمانی مایل است تادو ویاسه روزدیگر حرکت نمائید وبه این صورت حکم دولت عثمانی ابلاغ شد.
تبعید حضرت بهاءالله ازاسلامبول به ادرنه وقطع رابطه با ازل
نبیل می نویسد که درهمین حال،حاج میرزا صفا به منظور تقدیم گزارشی به مشیرالدوله ،خدمت حضرت بهاءالله مشرف شد وازچگونگی تصمیمی که درباره عزیمت به ادرنه اتخاذ فرموده بودند سئوال نمود.حضرت بهاءالله بااشاره به فعالیتهای سوء مشیرالدوله فرمودند:
" ازقول من به او بگو اگرخیرخواه ایران هستی فکری کن که سبب علو دولت باشد نه پریشانی رعایای سلطنت در این سنوات متوالی که این همه مظلومان را

کشتید وآواره بلاد عالم ساختید چه نتیجه دیدید جزاینکه این طایفه درعالم
منتشر شدند.وجودی که مبدء این امر بود در تبریز به دارآویختند وجسد منورش
را تیرباران کردید باز امرش متوقف نماند وچون انتشار امرش را دیدید ازترس من
رابه عراق وبعد به اسلامبول وحال به ادرنه می فرستیدوبعدازآنجا هم به جای
دیگر خواهید فرستاد.دست خدا درکار است اینقدر بدانید که اگر جمیع دول اتفاق
نمایند ومراباجمیع دوستانم شهید کنند این شعله ازاشتعال باز نخواهد ماند و
این امرجمیع عالم وامم را احاطه خواهد نمود."

به هرحال،هنگامی که حکم تبعید رسماًوبصورت جدی ابلاغ گردید و
مامورین حکومتی سرما ویخبندان شدید راهی راکه در پیش بود به آقامیرزا
موسی کلیم گوشزد کرده کروسه های باری وسواری را برای حرکت آماده نمودند،
حضرت بهاءالله همراهان را احضار فرموده جمعی را امر به مراجعت به ایران فرمودند
وبعضی را دستور فرمودند که به بغداد مراجعت نمایند وازجمله به نبیل زرندی
امر شد به ایراین برود.
آقامیرزاآقای منیب را به عراق اعزام داشتند ،تاعدم لیاقت وسوءاعمال
مخالفین وحسودانرا به سمع احبای عراق برساند وبابی ها را مستعد استماع و
زیارت آثار منزله ازقلم حضرتش بنماید،وچون کم کم نتیجه اعمال وافکار ازل
ظاهر می شد مخصوصاًاحبا را متوجه سازدکه ازمیرزا یحیی تجنب جویند ومیر
محمد مکاری ٨٥وآقا سیدحسین کاشی وحاج محمد باقر مخمل باف را امر به
سکونت در بغداد فرمودند.اسب سواری خودشان را به آقامحمد علی جلودار بخشیدند
وبه اوامر فرمودندکه در اسلامبول بماند. ضمناًاز شمسی بیگ خواستند که آقا
محمد علی وبعضی از احبا را چندی در میهمانخانه اش پذیرائی کند.
نبیل می نویسد که جمال مبارک در روز حرکت به سمت ادرنه وی رااحضا ر
فرموده ولوحی راکه روز قبل نازل شده بود عنایت فرموده وفرمودند چون به عراق
رسیدی آن را به اصحاب بده تاتلاوت نمایند.یکی ازمضامین این لوح این بود که
مثل این قوم مثل فرعون است باآنکه باتمام جهد در اضمحلال موسی کوشید علی
رغم اوحق متعال حضرت را ازبیت او مبعوث فرمود وبه دست آنها آن حضرت را
تربیت کرد.بعد فرمودند انشاءالله بعد ازورود به ادرنه دلها آرام خواهد جست و
الواح الهیه به همه جاارسال خواهد گردید.حضرت بهاءالله به نبیل اعظم می فرمایند
یقیناًهمه مضطربند وازاو می خواهند که به ایران مسافرت نماید واحباب را
ملاقات نموده تسلی بدهد وبالاخره از راه آذربایجان به اسلامبول بیاید وحضرتش را
از ورود خود آگاه سازد تابه آنچه مقتضی است عمل گردد.
بالاخره،روزچهارم کالسکه برای سواری حضرت بهاءالله وعائله مبارکه حاضر
شد وپس ازصد ودره روز اقامت در اسلامبول،درحالی که علی بیگ یوز باشی
مامور دولت همراه بود به سمت ادرنه عزیمت نمودند وباتحمل شدائد بسیار در
طول این سفر،روز دوشنبه غره ماه رجب سال ١٢٨٠ هجری قمری مطابق بادوازدهم
دسامبر ١٨٦٣ میلادی به ادرنه وارد شدند.
نبیل اعظم می گوید:
اندر چل وهشت ٨٦آن صفا بخش زمین در شهرکبیر ٨٧ چارمه گشته مکین

در شهر رجب وارد ارض سر٨٨ شد گردید ادرنه رشک فردوس برین
در ادرنه الواح مهیمنه بسیاری از کلک اطهر نازل می شد که ازآن جمله اند:
لوح نقطه، لوح سیاح، لوح احمد،لوح میرزا کمال نراقی،لوح آقامیرزا موسی
حرف بقا وسایر الواح دیگر.
نزول این الواح وارتباط حسنه ای که بین جمال قدم واولیای حکومت برقرار
شده بود،موجب حقد وحسادت بیشتر میرزایحیی گردید وباتحریکات سیدمحمد
اصفهانی بالاخره غیض وقهر اوبر ملاودر سر سر به تخدیش اذهان احباء و
خرابکاریهای دیگر مشغول شد تاآنجال که فعالیتهای سوءاوبه مسموم نمودن حضرت

بهاءالله انجامید.
نبیل می نویسد که درادرنه حضرت بهاءالله خانه ای برای آقامیرزا موسی کلیم ومیرزا یحیی اجازه فرموده بودند که آن دوباهم زندگی می کردند وهیکل مبارک نیز گاهگاهی به آن منزل تشریف می بردند.وقتی میرزا یحیی رقیت و عبودیت خالص احبا را می دید که اقدام مبارک را می بوسند بهم برمی آمد و وجهش متلون می گردید ولیکن زبان به عرض جسارت نمی گشود ودرعین حال از آقا میرزاموسی هراس داشت که شاید اعمال اورا به عرض مبارک برساند.میرزا یحیی آنچه حضرت بهاءالله می فرمودند تصدیق می نمود.
روزی حضرت بهاءالله قسمت هائی ازلوح ملوک را که خطاب به سلطان عبدالعزیز و وزرای اوست تلاوت می فرمودند.میرزا یحیی عرض نمود که شاید بهتر بودکه می فرمودید "ایها العزیز قدجئناک ببضاعة مزجاة من لدی الله المهیمن القیومی."۸۹ حضرت بهاءالله فرمودند اگر چیزی خواستم به اوبنویسم مینویسم "قد جئتک ببضاعة قویة."۹۰میرزا یحیی ازاین بیان رنگش را بخت وچیزی نگفت.او توقع داشت هرچه می گویدجمال قدم گفته اش را تصدیق نمایند. به این مناسبات بود که درصدد ازمیان بردن حضرت بهاءالله برآمد.
در سفری که شیخ سلمان به ادرنه رفته بود معنی این شعر شیخ سعدی را از میرزا یحیی خواست:

دوست نزدیکتر ازمن به من است   این عجب ترکه من ازوی دورم
چه کنم باکه توان گفت که دوست   درکنار من ومن مهجورم

این شعرترجمه ومضمون این آیه مبارکه قرآن مجید است که می فرماید: " نحن اقرب الیه من حبل الورید."۹۱ میرزایحیی تفسیری نامتناسب وبی ربط در جواب شیخ سلمان نوشت که حتی آنهائی که بااو رابطه نزدیک داشتند مثل میرزا احمد کاشی وسید محمد اصفهانی زبان به سخره اوگشودند.

ص ۵۳۸

درهمان ایام بودکه محل سکونت حضرت بهاءالله تغییر یافت.درجوارخانه جدید منزلی هم برای میرزایحیی اجاره نمودند وآقامیرزاموسی درخانه دیگری منزل گرفت.درآن اوان سورةالاصحاب نازل شد.حضرت بهاءالله دراین لوح امر مبارک رابی پرده وصریح اعلان فرمودند.علاوه براین لوح،لوح دیگری ازقلم اعلی عز نزول یافت که درآن به نفاق ونعاق ناعقین و خصومت معرضین اشاره فرمودند .بعد ازنزول این الواح جمعی ازاحبا را مامور ابلاغ امرمبارک وظهور جهری من یظهره الله وموعود کتاب بیان به بابی های ایران وعراق فرمودند.
اعلان امرمبارک درایران،زلزله درارکان عالم انداخت وموجب تحریک عرق عصبیت ملاها گردید بطوریکه به مقاومت برخاستند .درناحیه عراق عجم(اراک کنونی)خون جمعی ازاحباب را ریختند وکمر براضمحلال امر بستند.در اصفهان گروهی ازاحبای نجیف آباد را به فتوای شیخ باقرنجفی ملقب به ذئب وسیدمحمد حسین امام جمعه ملقب به رقشا شهید نمودند وبه انواع شکنجه وآزارمعذب داشتند. در ادرنه مزاحمتها وفعالیتهای سوءمیرزایحیی ومغوی اوسید محمد اصفهانی به اوج رسیدو وقتی مسلم شد که اوجز تحقیر واهانت به امرالله قصد دیگری ندارد، جمال قدم پرده ازکارش برداشتند وبطورکلی بااومراوده نفرموده واز احباخواستند تاارتباطشان را باوی قطع نمایند.
اما،درمیان آن همه بدخواهی ومزاحمت ،یکی ازاعمال میرزایحیی مآلاًبه سود امرالله تمام شد وسبب گردید که توجه جمعی را به حقانیت حضرت بهاءالله جلب کند.موضوع ازاین قرار بودکه سید محمد اصفهانی اظهار نمود برای تمیز حق ازباطل،جناب ازل حاضر است بابهاءالله مباهله کند تاحق ازباطل تمیز داده شود. میر محمد مکاری این خبر راشنید وبه توسط آقامیرزا محمدقلی به عرض حضرت بهاءالله رسانید .جمال قدم فرمودند من برای اتمام حجت برجمیع خلق تقاضای آنها را می پذیرم .قرار شد روزی را معیعن کنند وجمالقدم به مسجدسلطان سلیم تشریف ببرند و ازل هم حاضر شودوباهم مباهله کنند وازطرف سیدمحمدوازل روزی معین گردید واین مطلب در بین یار واغیار وقاطبه مردم اشتهار یافت .

حضرت بهاءالله درروز معین ووقت مقرردر معین میرمحمد مکاری به محل معهود رفتند ومیرزایحیی تمارض کرد ودرمسجد حاضر نشد اطرافیان ومردمی که مجتمع شده بودند بواسطه این بدقولی وخدعه ازاطراف اومتفرق شدند وفصل اکبرواقع گردید.

درلوح منزله به اعزاز حاجی میرزاعبدالحمید شیرازی بتاریخ شهر صفر ۱۳۰۹ هجری قمریر می خوانیم:

" قل اذکروا یوم المباهلةفی ارض السر اذ خرج مشر ق الالهام من افق البیت

متوجهاًالی بیت الله مالک الرقاب وردنا فیه ولم یرد فیه احددونی اذاًاشرق نیر الامر وظهر جمال القدم من غیر ستروحجاب .قل یاقوم هل یقدراحد ان یقوم معه فی مضمار الحجةوالبرهان لاونفسه الرحمن کذلک انزلنا الآیات واظهرنا البینات لتقوم علی نصرةامر ربک بقدرة وسلطاند"

غلبه امرالله برمآرب اعداء

خواندیم که دشمنان امرالهی که همه دراوج قدرت بودند آرام نمی گرفتند و می کوشیدند تابه هر وسیله ای که ممکن باشد حضرت بهاءالله را ازپای درآورند و امرالله را منعدم ونابود سازند.ناصرالدین شاه ازیک طرف باکمال اصرار ازسلطان عبدالعزیز می خواست که یا حضرت بهاءالله وپیروانشان رابه ایران اعزام دارد یابه نقاط بعیده تبعید کند وازطرف دیگر درایران بانهایت قساوت وبی رحمی برقتل ومحو بابی ها کمربسته بود.دراین خصوص فرامینی ۹۲به خط وی دردست است که به عمال وحکام خوددر شهرهای مختلف کشور دستورمی دهد تابه حبس و توقیف ودستگیری وزجر وعذاب بابی ها اقدام کنند.

به شهادت تاریخ واسنادی که ازمستشرقین ،نویسندگان ایرانی ومامورران دول خارجی باقی است می بینیم که وزراءوارکان دولتی چه درداخل وچه درخارج ایران هریک بنحوی در ریختن خون بابی های مظلوم دست داشتند وعلماء ووعاظ درتمامی مدن ودیار بر رؤوس منابر ازهرلعن وطعت وتهمت وافترائی درحق این طایفه مضایقه نمی نمودند وفتوای قتل نفوس ونهب وغارت اموالشان را صادر می کردند.حتی درحق نساء واطفال خردسال وشیرخوار باکمال قساوت وبغضاء قیاممی نمودند تاآنجاکه به جای پستان مادر شیرسماور جوشان را به دهان کودکان شیرخوار می گشودند.

این مسائل ومشکلات تاسالها بعد ادامه یافت وبه آنجامنتهی شد که جمال بروجردی چاره‌ای اندیشید وازحضرت عبدالعظیم تلگرافی به ناصرالدین شاه مخابره کرد وازاو خواست که علماءرا حاضر کندتادرحضور اودرباره دیانت بهایی بحث وگفتگو نمایند ودرصورتی که علماءمجاب شوند دست ازظلم و عدوان برعلیه بهائیان بردارند.ناصرالدین شاه پس ازدریافت این تلگراف امین السلطان رامامور نمودکه باتدابیر لازم بروجردی ویاران اورابه دام اندازد.اجرای این دستور به حبس وزجر وگرفتاری عده ای ازبهائیان منجر شد.درهمین حال احتمالاًبعضی ازدرباریان خیرخواه یانزدیکان شاه که ازآن همه آزار واذیت نسبت به بهائیان به تنگ آمده بودند وبوسیله اهل حرم شاهی عریضه ای به شاه تقدیم کردند مبنی براینکه تعداد بهایی ها درسراسر پایتخت بالغ برچهل پنجاه هزار نفراست و

همه معتقد ومتمسک به آئین خود بوده واززجر وحبس وقتل نمی هراسند و عملاًثابت کرده اندکه هربلایی رابه جان مشتاق می باشند.بنابراین،بهتراست اعلیحضرت دستور دهندتاهمان رعایتی که درحق یهودیان،ارامنه،هندوها و زردشتیان درایران معمول می گردد درحق اینهاهم که صاحب یک طریقه ومذهب مخصوص به خودشان هستند مرعی شود.

اصل یامدلول نامه ناصرالدین شاه به دست ملاعلی کنی اعلم علمای وقت درایران رسید واونظر خودر ا درمورد اعطای آزادی به بهایی ها ابراز نمود .با خواندن عین نامه ملاعلی به ناصرالدین شاه ۹۳متوجه می شویم که اعلم علمای

ایران ومحتهد من جازله الحکم تاچه حدی نسبت به شریعت بهایی وامرالهی
بغض وکینه داشته وحقایق راتحریف می کرده است.
درپایان این بخش بجاست نگاهی کوتاه به دوره فترت بیندازیم .درآغاز این
دوره علاوه برمشکلاتی که ازطرف دشمنان خارجی برای حضرت بهاءالله ایجادی
می شد،وقتی بابی ها درداخل خود جامعه نیز پریشان وبه شدت متشتت بود.
بابی هائی که خود رادر عداد مدعیان محبت به حساب می آوردند ،چنان درهمیاء
غفلت وجهالت سرگردان ودرافکار واهواء نفسانی مستغرق بودندکه بکلی از
صراط مستقیم ومنهج قویم دور افتاده وازاصول ومبادی امرالهی مانده
بودند.چنانچه حضرت بهاءالله می فرمایند:۹٤
"...اعمال یان حزب دراول ایام نعوذ بالله منکرفی الحقیقه انسان نمی دانست
حمل نماید..."
وبالاخره آثار اقدامات دامنه دار ومداوم حضرت بهاءالله دراصلاح اخلاق و
رفتار وهدایت بابیها روزبروز نمایانترگردید وخیره سری ها وخود رائی ها به
تمکین واطاعت تبدیل شد.در بیت مبارک بغداد احتفالات بابیها همه شب مستدام
وبرقرار بود وآن روح عصیان ونافرمانی که سالیان طولانی دراعماق قلب و روح
آنان ریشه دوانده بود بانزول آیات وصدور الواح به مهر ومحبت به نوع انسان
تبدیل گردید.بطوریکه حضرت بهاءالله فرمودند:۹٥
" دراوایل امراعمال بقسمی منکرمشاهده می شد که هربصیری به حق پناه
می برد وهرسمیعی در لیالی وایام به عجز وابتهال نجات می طلبید تاآنکه از
فضل وعنایت به تحریر وبیان فی الجمله اعمال شنیعه به اعمال طیبه و اخلاق
غیرمرضیه به مرضیه تبدیل گشت."
حضرت بهاءالله فریدأوحیدأباقوتی الهی وقدرتی ملکوتی وتاییدی آسمانی
به تقویت روحانی واصلاحات اخلاقی آن گم گشتگان وادی حیرت پرداختند ودرظرف
مدت ده سال توقف در دارالسلام بغداد آن قوم پریشان وپراکنده را درظل کلمه

ص ٥٤١

واحده وسراپرده یگانگی بیرون آوردند ومعنی کسرحدود را که غالب بابی ها به آن
قائل بودند به فرمان " ناامرناکم بکسرحدودات النفس والهوی لابما رقم من القلم
الاعلی" مبدل ساختند وسطح عرفان وایمان بابیان سرکش ومسلح ومسلح به آلات حربیه
راآنچنان به مقام بلوغ وکمال درعوالم عرفان وتزکیه نفس ورعایت آداب و
اخلاق مرضیه وحفظ شئون ومدارج عالیه انسانی رسانیدندکه درمیدان فدا دست
قاتل را بوسیدند ومواعظ ونصایح مبارک را به جان خریدند وزهر هر بلائی رابه
کمال سرور وابتهاج نوشیدند وجان ومال واهل وعیال رادر راه خدا درنهایت
تسلیم ورضا فدا نمودند وخم به ابرو نیاوردند ولب به شکوه وشکایت نگشودند.
حیات جدید یافتند وبه جهان جاودان شتافتندوموعود منصوص دوکتاب بیان و
کتاب قیوم اسماءراکه نفس مقدس حضرت اعلی آرزوی شهادت درسبیل امرش
فرموده وبه جمله "یابقیةالله قد فدیت بکلی لک"تکلم فرموده است را شناختند و
بظهور من یظهره الله که ظهورش راحضرت باب درنوزدهمین سال بعدازبعثت خود
بشارت داده بودند سرتعظیم خم کردند وبانزول یک جمله منزله درلوح دنیا که
می فرماید "به یاری باری شمشیرهای برنده حزب بابی به گفتار نیک وکردار پسندیده
به غلاف راجع" دست از هرعملی که مرتکب بودند کشیدنید وجان درسبیل جانان
فدا نمودند .جامعه بهائی درعالم موجود شد وانوار ساطعه مقدسه اش درسراسر
عالم پرتو افکند وکتب وآثارالهیه اش به بیش ازهشتصد زبان ازالسنه عالم
ترجمه ومنتشر گردید وبیش ازپنج میلیون نفر ازبندگان درگاهش درسراسر عالم
باالوان مختلفه علم وحدت عالم انسانی رابه دوش گرفتند وصلح عمومی را
مشافهتو علی رؤوس الاشهاد به عالم وعالمیان، سلاطین و وزراءو روساء
جمهور وکافه نفوس اعلان نمودند ونوع بشر رابه ظل خیمه وحدت ویکرنگی
حضرت بهاءالله دلالت کردند وبیت العدل اعظم الهی رادرعالم وجود تاسیس
نمودند

ص ٥٤٢
اسناد ومکاتیب
١- نامه حاجی میرزاجانی کاشی به برادرش حاج محمد اسماعیل ذبیح(به خط حاجی میرزا جانی کاشی)
٢- نامه ملاعبدالکریم قزوینی خطاب به حاج سید جواد کربلائی
٣- نامه سلیمان خان شهید به حاج سید جواد کربلائی
٤- گزارش نسقچی باشی و دستورات ناصرالدین شاه
٥- دستور ناصرالدین شاه به نسقچی باشی واسامی احبایی که گرفتار شده اند
٦- دستور دیگر ناصرالدین شاه به نسقچی باشی
٧- دستور مجدد ناصرالدین شاه به نسقچی باشی
٨- یادداشت ناصرالدین شاه به علاءالدوله
٩- جوابیه ملا علی کنی به ناصرالدین شاه

ص ٥٤٣
١- مکتوب حاجی میرزا جانی کاشی به برادرش حاج محمداسمعیل ذبیح (به خط حاجی میرزاجانی کاشی)

ص ٥٤٤
٢- مکتوب ملاعبدالکریم قزوینی خطاب به حاج سید جواد کربلایی

ص ٥٤٥
رونویس
بسم الله الحیان القویم
استجود من جوده الاعلی کل من فی ملکوت الابهی فتجلل بنعت مایتالهون ثم تجمل بوصف مایتزینون ثم تعظم بثناءما یتعالیون فانور کل اراضی المقبلة الی قمص طلعة شمس ... من حیث مایتنورون فتهم ملات الارض والسموات اشراقات العرش...والکل یوقنون فجود انک اللهم یامجود المجودین جودناباجوادک الابهی بلااستحقاق فوق ماتجود علی المتجودین فانک انت الاجود الجواد الجواد الجواد الاعلی مما یرون الناس فی المستجودین.
عریضه بیست وپنج یوم قبل را درجوف کتاب بیان ارسال خدمت صاحب مهربان حاجی عبدالمطلب شد امید رسیده عرض شده بودکه امرفرمایند ازروی آن نسخه اهل خط از... ... استکتاب نمایندوسایراخبارات ازجزئی وکلی درخدمت حضرت ابهی اهل الملک والملکوت بل اجل من اهل الجبروت واللاهوت منه البهاءعلی نفسه البهاءهست بسمع مبارک خواهد رسید ولیک استدعا آنکه قدغن فرمایند احباب راکه شیوهای (شیوه های)سابق رادرحق ایشان ازتحقق فتن بر احباءالله واولیائه ترک نمایند وازاسباب حزن درباره آن جناب که بسیار لطیف طبعند احتراز نمایند چند صباحی که درآن صفحات تشریف دارند طوری نمایند که غبار کدورت مشاهده ننمایند وبرطبق رضای ایشان که الحق حقیقت رضاءالله است رفتار نمایند وسبب تحقق اسباب بعد عن لقاءالله واحتجاب باغلال وقیود حائله بین العباد ورب الارباب زیاده ازاین نگردند فانا قد ظلمناانفسنابما...ونتوسل من بعد ذلک بجودالله الاکمل الاتم الاسنی لعل ... ...
سیدی چون درسالف زمان نظر باستشمام ناپخته گی (ناپختگی)از واردین برحیاض تسلیم واطاعت محبوب آقاسیدحسین رابامرالله مامورکه برسانند کتمان امر مکتوم راکه خداوند جل وعز مخزون دراغطیه غیب خود الی الآن محفوظ نزده مع ذلک خلاف مقصود هویدا گشته ازمترددین بدان جهت جزاسباب انکشاف چیزی مشهود نشدوبدین جهت امناءالله محزون ومخزون بل کاد ان یظهر مالایتحمله الاکوان فوق مالایتحمله الامکان بل مرئی شد که خلاف مقصود ازساکنین بیت محبت بظهور خواهد رسید وشرعوافی ارسال الکتب ونحوه من اسباب الانکشاف لهذا مسارعت درذکر موتفکات لایمنعه اجود اجود(؟) الله علی...٩٦ نموده که اولادبکل فی الکل برسانندکه زیاده ازاین درمقام افشاءامربرنیایند چندزمان

سکوت را متصف شده که ان الله یحب الیوم ذلک لماان اولیائه بذلک یستبرکون و ثانیاُاستدعا آنکه درازمنه توقف حضرت بزرگوار حامل منه الیه البهاءوالثناء فببهائه کل فی الارض والسموات لیستبهئون طوری حرکت نمایندکه آزرده گی

ص ٥٤٦

(آزردگی) درطبع لطیف جناب ایشان ازحرکت احباب بهم نرسد که نعوذبالله من غضبه به پخته گی (پختگی) و وقار ودائماُملاحظه رضای جناب ایشان بنمایندکه امکان وقوف ازبرای ایشان درآن امکنه بوده لعل الله یرزقنا ماهوالمقصود الاولین والمنظور الآخرین فی قبل الحین وبعدالحین وحین حین وفی کل حین بسیارعجب است که خداوند جواد جل ...بجود وفضل وکرم خود کل راترقی می دهدبمشعر فواد وباوجوداین آثار تخیلات انفسیه بظهور می رسداین مشهودات که افشاءاسم و وصف اسباب ظهور فتنه است چرا اعتنابدان نمی نمایند وبساکنین درظل لایعلمون این حکم عظیم رانمی رسانند برسل قبل واردات یومیه را رسانیدند تاستخلاص ازحجبات ازبرای این دور فی الجمله بهمرسید این ها مشهودات رانمی رسانندبل اعتنا بمایاتمرون نمی نمایندفکیف یتمنون ظهور ما وعده المقربون وکلاُیقال لهم کل الدین هوالنصرة فهم فی سرالمنتظره (؟) لا یبذرون بل سوی الاطاعةوالتسلیم یومرون کل...یخلقون حاشاک فکیف.. در نهایت افسرده گی (افسردگی)وغایت اعتزال عن الکل عرض شد بحق خداوند که از سوز دل شکایت بساحت جود مجود اهل الجواد نمودم که تسکین قلب حاصل آید زیاده عرضی جز تکبیر وبهاءبحاضرین محضر انور وطائفین حول بیت منجودین یکایک...ندارم والحمدلله رب العالمین یاکریم .

ص ٥٤٧

٣- مکتوب سلیمان خان شهیدبه حاج سید جواد کربلائی

ص ٥٤٨

٤- گزارش نسقچی باشی ودستورات ناصرالدین شاه به خط وی

ص ٥٤٩

رونویس:

١- آقا جمال - آقاجمال پسرملاعلی مجتهد بروجردی دخترزاده میرزای قمی داخل علماء وارباب عمائم مردی است بافضیلت وخوش مشرب باحاجی محمد قلی خان آشنا است وقتی در بروجرد این اسناد رابه او داده اند بعضی اورا شیخی می دانند بعضی صوفی می دانند بعضی بابی چندی در طهران است احوالات اورا برسبیل صحت ازحاجی سید حسین کاشی که گمان خانه زاد این است سیاهه را او به خاک پای مبارک فرستاده باشد سئزال نمودم گفت حکم صریح دربابی بودن او نمی توانم نمود اماظن قوی دارم که اگر بابی نباشد مذهب درستی ندارد. ازشخص فاضلی دیگر منقول نمود گفت پالانش کج است خود خانه زاد چون تاحال اورا ملاقات نکرده ام ازحالت اوچیزی نمی تواند عرض نمود ازهرکس سئوال نموده است خوب نگفتند در صورتی که مقرر شود فدوی به اومحرومانه حالی کنم که برود بروجرد بودن طهرانش لزومی ندارد درهر صورت چون علاقه ندارد رفتن او ازطهران بهتر است.

درحاشیه ناصرالدین شاه می نویسد: " البته برود بروجرد امانفهمد که این نسبت ها رابه اوداده اند بعلت دیگر برود بروجرد باشد."

٢- میرزا ابوالقاسم - میرزا ابوالقاسم طبیب بروجردی است.باآقاجمال رفیق وداخل اتباع اوست منزلش خانه غلامعلی خان سربندی وسرتیپ بود چندی است به بروجرد رفته است بهرمذهب واعتقاد که آقاجمال باشد اوهم به همان مذهب واعتقاد قاست.

در حاشیه ناصرالدین شاه می نویسد:" در طهران نباشد."

٣- اشخاصی که هنوز تحقیقی درحالت آنها نشده.

۱- ملااسمعیل همشیره حاجی ملاعبدالوهاب قزوین است.
۲- میرزا هادی پسرحاجی میلاعبدالوهاب قزوین است .
۳- میرزا احمد چنانچه عرضه داشته اند خراسان است.
٤- میرزا جواد پسر حاجی میرزا حسن...گیلان است
درحاشیه ناصرالدین شاه می نویسد: " ملتفت باشید طهران نیایند .درخارج باشند."
٤- حاجی میرزا محمد حاجی میرزامحمد عطار وپدر کریم عطار که ازتبریز نوشته او رافرستاده وفدوی او را گرفته در انبار حبس بود وبتوسط ملاها مرخص شد مردی است ظاهرالصلاح درمحضر همه علماداخل عدول ومقبول الشهاده استخلاص کریم پسرش هم ازبابت تقدس وحسن ظنی است که ملاها به او داشته اند خانه زاد دوسه بار اورادیده است ازحالست اوچیزی استنباط نکرده است ازهرکس هم جویا شده است بدنگفته اند مگر گاهی باآقاجمال اظهار آشنائی

ص ٥٥۰
کرده ازباطن خدا عالم است.
در حاشیه ناصرالدین شاه می نویسد: " این پدر وپسر هم چون متهم شدند درطهران نمانند بروند ولایت دیگر باشند."
٥- ملاعلی نقی - ملاعلی نقی دامغانی درقریه شیرآشیان منزل دارد پسر حاجی ملاقاسم درمدرسه سپهسالار منزل داشته است باآقاجمال زیاده ازحد الفت داشته داخل اتباع او بود ازاوخوب نمی گویند همین کریم عطار در کاغذی که به تبریز نوشته وآن کاغذ نزد خانه زاد است به این مضموم نوشته است که جناب آقاسید محمد وملاعلی نقی خیال آن صفحات را دارند وکمرهمت بسته اند که نصرت محبوب الارباب را محکم داشته باشند.گویا وقت گرفتن کریم یاپیش ازاین شهر بیرون رفته است معلوم نیست کجارفته به اسم رفتن دامغان رفته است.
درحاشیه ناصرالدین شاه می نویسد : " ملتفت باشید طهران نیاید."
٦- میرزا آقاجان - پسرحاجی عبدالعظیم هراتی خودش وپدرش درحمایت انگلیس است جوانی است شب وروز درمستی وخمار وقمار داخل الواط گویا هیچ مذهبی را اختیار نکرده باشد.
۷- اشخاصی راکه هنوز بقسمی که باید تحقیق واحوالات آنها فهمیده شود ممکن نشده که بتوان صریح حالات آنها را عرض کرد درتفحص مشغول است بعد ازمعلوم شدن عرضه خواهد داشت.
- آقا سید هادی معلم همشیره نواب...الدوله
- میرزا اسدالله خودش وبرادرش که خیاط ودرخیاط خانه دیوانی
- میرزا محمد حسین
- میرزا نصرالله رفیق میرزا محمد حسین

ص ٥٥۱
٥- دستور ناصرالدین شاه به نسقچی باشی به خط وی وصورت اسامی احبائی که گرفتار شده اند

ص ٥٥۲
رونویس:
اشخاصی که به اسم بابی گیری گرفته شده است وباید حبیب الله خان مغلولاُبه طهران ببرد (قسمتی از این سند در سوادبرداری حذف شده است)
اینهابابی هستند بدون حرف...هشت نفر(به خط سیاق نوشته شده)
....حاجی امام قلی - رسول قناد محمد علی - میراسمعیل توپچی - پیغمبرقلی برادر امام قلی - (اسم سه نفردیگرمعلوم نیست)
در زیر این قسمت ناصرالدین شاه می نویسد: " ببرند به انبار"
اشخاصی که بابی بودنشان محقق نشد وبی تقصیرند چون قلمداد کرده بودند فرستادم شش نفر.
آقا بابا سلام حداد ابراهیم - صفرعلی کفاش - رحیم - محمد حسین

درزیراین قسمت ناصرالدین شاه می نویسد : " مرخص کنید "
دستخط ناصرالدین شاه
نسقچی باشی روزنامه رسید ازگرفتن بابی بسیار خوشم آمد آفرین بسیار بسیارخوب گرفته اید واضح است این شخص واجب القتل است بازنجیر در پیش توباشد بسیار محکم نگاه دار نوشته جات وپاکت آنچه گرفته اید همه را الآن بده بیاورند ملاحظه شود.
آن شب هم تفصیلی ازبعضی بابیه به توسیاهه دادم البته پی آنها برومعلوم شود عرض کن .

ص ٥٥٣
٦- دستور دیگر ناصرالدین شاه به نسقچی باشی به خط وی

ص ٥٥٤
رونویس:
نسقچی باشی
عرائضت رسید درفقره تحقیقات اشخاص بابی ها حکم نوشته شد ملاحظه کرده از همان قرار معمول دار.روزنامه ها رسید اطلاع حاصل شد البته روزنامه ها را زود زود بنظر برسانید. درآن دو جای معین دیگر هم آدم پیدا کرده بگذارد روزنامه...
به معمار باشی بگوالبته زود بازدید تعمیر مسجد شاه را بکند بنظر برساند.
(سطر آخر خوانده نمی شود.)

ص ٥٥٥
٧- دستور مجدد ناصرالدین شاه به نسقچی باشی به خط وی

ص ٥٥٦
رونویس :
نقسچی باشی
دوعریضه درمیان صندوق بود بعینهافرستادم ملاحظه کرده جواب عرض کن اولاً درباره بابی های قریه تاکر نوراست که شرحی نوشته اند وهمینطور که نوشته اند صحیح است واین مقدمه اتفاق افتاده است ومرتکبین بعضی به بست حضرت عبدالعظیم ع آمدند به اعتضادالسلطنه گفتم بیرون آورده است که درمراجعت از شکار رسیدگی شود بعضی هم که درمازندران بودند جمعی ازقاجارها که رفته اند آنها راتبیه کنند.غرض ازاین دستخط وفرستادن کاغذ صنودوق این است که میرزارضاقلی نام حکیم که نوشته اند برادر میرزاحسینعلی بابی...و مایه فساد است ودراین شهر است وباهرکسی هم راه دارد قبل ازاینکه این کاغذ را ببینم شنیده بودم که این مرد درستی نیست وبی جهت دراین شهر به آزادی راه می رود وبامردم معاشرت می کند آشکارا خویش نزدیک میرزاحسینعلی باشد و در طهران راه برود یعنی چه.همین دستخط راباعریضه صندق به مستوفی الممالک بده به بیند(ببیند)زمیرزارضاقلی حکیم راحکماًفوراًبگیرند به انبار بیندازند مبادا گوش به واسطه های اوبدهند ظاهراًهزار فحش هم اگر به بابی ها بدهد اعتباری ندارد باید در انبار باشد.
البته بعد ازاینکه اوراگرفته به انبار بردید قبض انباردار را گرفته بفرستید با تفصیل گرفتن اوعریضه ای هم نسقچی نوشته اند او رابخوان حالت نسقچی ها چرا باید این قسم باشد طلبی که دارند چراعرض نمی کنی داده شود.

ص ٥٥٧
٨- یادداشت ناصرالدین شاه به علاءالدوله به خط وی
رونویس :
علاءالدوله
بعضی نوشته جات وآیات قرآن مجعوله بابی ها که ازجیب این ها درآمده بود

فرستادم بخانند(بخوانند)اگر انکاربکنند این نوشته جات رانشان بدهید.

ص ۵۵۸
۹- جوابیه ملاعلی کندی (کنی)به ناصرالدین شاه(صفحه اول)

ص ۵۵۹
رونویس:
" بشرف عرض اعلی می رساند که پس ازاطلاع برصورت دستخط مبارک اعلی در باب طایفه ضاله مضله وپریشان ومشوش داشتن قلب مبارک قبله عالم که انتظام واصلاح مهام خلقی که دوایع(؟)پروردگارند ومتحیرداشتن خاطرمهر مظاهر همایون اعلی راکه با ایشان چه نوع سلوک واطفاءنائره ضلالت وآزارو اذیت آنها رابچه نحو بفرمایند،اگرچه خود طرف خطاب وسئوال وجواب دراین باب نبوده ولیکن محض خدمت دین ودولت فقراتی که بعقل ناقص خود دراصلاح این فساد صلاح دانست بعرض می رساندودراین باب درسه مقام می نویسد.مقام اول درآنچه ازفقرات دستخط مبارک مفهوم می شود که عمده اضطراب وتشویش خاطر همایون اعلی در طریق رفع فساد وافساد طایفه ضاله مضله ازآن است که از کناره گوشه بعرض رسانیده اندکه این اطایفه درهر بلدی ومملکتی بلکه درخود دارالخلافه خیلی زیاد شده اند به سی هزارچهل هزار ازاجتماع این ها درداراخلافه عرض کرده اند.آنچه منشاءاین عرض است دوچیز است یکی همان است که از ابتداءظهوراین فئه مقارن بلکه قبل اقبل رهی(؟)مایه این ف ساد مکرر شنیدم همه جامذکور می شدکه این طایفه زیادند واین مطلب راخوداین طایفه بزبان انداخته اند بلحاض(بلحاظ) دوغرض شخصی خودشان یکی ترغیب جهل وضعفاء العقول ومردم اراذل والواط واشرار درالتحاق وانتساب بایشان وغرض دیگر عظم خود وتوعید وتهدید دیگران بلکه اضافه اولیاءدولت که پای پی (پاپی) این هانشوند واین کسرت برروی خود واندارندودولت اعتنائی نفرمایندایشان بمقاصد فاسده خود نائل شوند ویکی دیگر محتمل باآنهاکه ازرجال یامخدرات دولت چند نفری که خیلی رقت قلب دارندکه ابدأراضی به قتل یاقطع بعضی از اعضاءیاحبس احدی نمی شوند بلکه استماع این گونه اخبار بواسطه ترحم ورقت قلبی که دارند خیلی متأذی ومتاثر می شوند بخاک پای مبارک این عرض بی اصل راکرده باشند امازاین غافل که

ترحم برپلنگ تیز دندان   ستمکاری بود بر گوسفندان

مسلمأرحم الراحمین ارحم الراحمین است ومسلمأحضرت خاتم الانبیاءوخاتم الاولیاءو الاوصیاءبعد ازخداوند متعال اراف بعباد وارحم ازجمیع بوده انداگر آن قتل ها وقطع هانبود هیچ قواعددینداری وخداپرستی بمانمی رسید واگر امور مقرره درحدود وتفسیرات درشریعت نرسیده بودنه این دین پایدار ونه نظممی برقرار. خداوندمتعال میفرمایدولکم فی القصاص حیواة یا ولی (اولی)الالباب حصن وحفظ دما او النساب وفروج واعراض واموال همه بسته بحدود وسیاسات بنحوی تاکید دراین امر شده است که فرموده اند لاشفاعةفی حد ابدأکسی ماذون

ص ٥٦٠
نیست دربابت ترک اجزاءتااحدی یا تاخیرآن شفاعتی کند خیراین خبرکذب صرف کذب وکذب صرف است هیچ نیستنددرکجا بودنداین جماعت کثیره در طبرستان وخراسان وزنجان ویزد وکرمان در آن جنگها کجا بودند وکجایند دراین حبس ها ومی خواستند پنجاه نفربروند درسرراه آقاجمال را بگیرند وآقامحمد قائینی رانگاه دارند دربیرون بیرقی برپاکنند چرا نکردندایم مزخرفات چه چیز است نسوان عریضه بدهندکه این هاچه قدرند امرعقول وبزرگان به تصدیق کاذب نسوان برسدیعنی چه یکی ازایشان رابخواهید که سی هزار هیچ سیصدنفر تعداد کند یاقرینه صدق که باب افتراءواحتمال تعرض مسدود باشد.مقام دویم در تهذیب و...شقوقی که قبله عالم اشاره به تقبیح واختیار آن فرموده پس عرض می شود اماشق اول که بکلی صرف نظر ازاینهافرموده وهیچ اسمی از این طایفه

برده نشود اولاًمعایب آن راخود قبله عالم بیان فرموده والبته همین کمال آمال این طایفه است که رفته رفته تقویتی جویند واین دورغ(دروغ)سی چهل هزار نفر شدن خودرا بعدازآنکه آزادی مطلق دیدند براستی برسانند حال که به محض قول اینکه عده ایشان فلان قدراست رفع آن بردولت صعب باشد تابالیقین وفعلیت بقدراین عدد شدن ایشان چگونه میتوان دفع کرد وحفظ دین ودولت نمود .ازوقتی که اینها بنای خروج بسیف گذاردند همه همت وقصدایشان تصاحب دولت وسلطنت است که باسلطنت رواج این ملت وطریقت بدهند وخوداحقر درجواب مسئله که ازبهاءایشان سئوال شده است دیدم نوشته وسئوال کرده اند اززمان فرج ایشان از این محنت وذلب معین فرمایند درجواب نوشته است که زمانی که شمشیرهای ما ازغلاف کشیده شود.معلوم است این درمقابل اولیای دولت است والا درمقابل رجال ملت کشیدن قلمتراش ازقلمدان کافی بلکه زیاد است .امااینکه بقول خودشان اینها هم مثل ارامنه ویهودیا هندو ومجوس باشند چه عیبی دارد این عبارتی است بظاهر سهل وآسان وسراپاعیب ونقصان واین بقول استدلالیان قیاس است مع الفارق . اولاًکجا ارامنه درمقام ویهود درمقام تهور ومجوس درمقام و هندو درمقام شبیه اهل اسلام اند چه کاربکسی کی کجا کسی راازاین دین به آن ادیان برده اند چنانچه اینهاهرچه برده اند ازمابرده اندچه نمیروند ازآنهاجمعی باین دین دربیاورند وثانیاًاین هابادولت ماکار دارند سلطنت رامی خواهند تصاحب کنندودولت مقصوددارند ازخروج ازبابت ادعای مهدویت کلیه یا شخصیه وبابیت وشیخیت ومرید ومرادی بودن سرمشق دارندتواریخ دیده اند در همان اوقاتی که آن تهور وجسارت وجرات در شمیران نموده خدا می داند درده روز قبل ازاین ازکنار وگوشه شنیدم که همین ها...نوبت دولت مارسیده چنین وچنان خواهیم کرد وولایت را قسمت کرده بودند حکومت هرجائی رابه کسی قرار

ص ٥٦١

داده بودند.

مقام سیم درکیفیت علاج ودفع ایشان این فقره بچند قسم متصوراست اول قتل هرکس ازایشان که دستگیر شوند باعتقاد احقر اگر درعرض شش ماه پنجاه نفر از ایشان کشته شود دیگر احدی خیال...شما ننماید ثانی نفی ایشان ازاین بلد به بلاد همجوار ازغیردین اسلام باتعهد بحفض (بحفظ)ایشان یایردن ...ثالث اینکه درجائی قلعه محکمی بناشود وجمعی مستحفض (مستحفظ) بردرآن قلعه مقرر شود دیگر دفع قلعه که هیچ نتوانند ازاین قلعه بیرون بیایند معمارها دستور العمل می دهند رابع آنکه اینها راناقص الاعضاءکرد و ول کرد هرکجابخواهند بروند باینطورچون اززبان ایشان اضلال وترهات گوئی وخیلی مقاصد القامی شود زبان ایشان راقطع کنند وادست ایشان بکلمات وغیروذلک ضلال وکاغذپرانی ومفاسد دیگر علاوه اعمال آلات حرب وقتل صادر می شود دوانگشت سبابه و اصابع دیگر دس ترا نیز قطع کنندکه ازاذیت وشرارت واضلال ایشان مردمان در امان ودولت وملت آسوده خاطر باشند بهمین طور راه بروند ودرروزنامه ها و اعلان نامه ها اعلان فرمایندکه احدی بااینها نشست وبرخواست (برخاست)نکند اگر بغیر حاجت کسی بااحدی ازاینها راه برود وخصوصیت کند حالت اوهم بهمین طور خواهد بود خامس اینکه تبعیض فرمایند برحسب صلاح واحوال اشخاص بعضی رامقتول وبعضی منفی ومسدود وبعضی محبوس وجمعی به نقص النفس و نقص الاعضاء.

حاجی ملاعلی کندی

ص ٥٦٢

یادداشتها

١- دریای دانش،چاپ سوم،دهلی نو،هندوستان،١٩٨٥،صفحه ٨٦(برگرفته از لوح دنیا)

٢- بیان فارسی،باب الثالث ازواحد الثالث.

٣- بیان فارسی ،باب الخامس والعشر ازواحد الثالث.

٤- بیان فارسی،باب الثامن ازواحد الرابع .
٥- بیان فارسی،باب الحادی والعشر ازواحد الثامن.
٦- بیان عربی،باب پانزدهم از واحد ششم.دراصطلاح بابیه قائم حضرت باب و قیوم من یظهره الله (حضرت بهاءالله)می باشند .دراینجا منظور ظهور خفی جمال مبارک در زندان سیاه چال است که نه سال بعد ازبعثت حضرت باب اتفاق افتاد.
٧- مجموعه الواح حضرت باب،به خط آقاسیدحسین کاتب ،صفحه ٢٢٠.
٨- اسرارالآثار ،جلد چهارم،صفحه ٣٠٤.
٩- ازمجموع ٢٥نفری که مدعی مقام من یظهره اللهی شدند،نویسنده فقط به اسامی ومختصری ازشرح احوال یازده نفر دسترسی پیدا نمود.
١٠- قرن بدیع ،قسمت دوم،صفحه ١٠٨.
١١- روزنامه وقایع اتفاقیه ،پنجشنبه ٩ربیع الاول ١٢٦٨ هجری قمری ."اصفهان: چند نفر ازبی خردان وفرومایگان اشرار اصفهانی بقوت خیالات باطله وبحکم وساوس شیطانی براه ضلالت وگمراهی افتاده ادعاهای بزرگ می نمودند ازجمله دو نفر ازآنها یکی ادعامی کردکه من العیاذبالله پیغمبرآخر الزمانم ودیگری ادعا می کرد که من معاذالله علی ابن ابیطالب سیدالوصیین هستم علمای اصفهان کلاً فتاوی شرعیه قطعیه نوشتند که اینها واجب القتل هستند عالیجاه چراغعلی خان‌نایب الحکومه اصفهان کیفیت رابا فتاوی علمای اصفهان به اولیای دولت قاهره عرض کرده وبه اعلیحضرت پادشاهی معروض داشتند چون این دونفر فساد دردین انداخته وبحکم شریعت مطهره واجب القتل بودند حکم همایون به عهده نایب الحکومه اصفهان داده شد مقرر فرمودندکه آنها رادراصفهان به قتل شرعی برساند اوهم درمیدان نقش جهان اصفهان آن دونفر رابه قتل شرعی رساند تا مایه عبرت دیگران شود."
١٢- ظهورالحق،جلد دوم،صفحه ٤٧٦.
ناسخ التواریخ ،جلد سوم تاریخ قاجاریه ،صفحه ١٣٤.
حقایق الاخبار ناصری ،صفحه ٢٥.
١٣- دیان ازجمله خوشنویسان دوره خود بود.خط اومشابهتی تمام باخط خضرت باب داشت.ازروی لوحی که حضرت باب دراظهار واثبات مقام قائمیت خود نازل

ص ٥٦٣

فرموده اند به همان شیوه وبصورت چلیپا سوادی برداشته است که تشخیص خط اواز خط حضرت باب بسیار مشکل است.
١٤- محاضرات،صفحات ٣٠٨-٢٩٣.
١٥- کتاب بدیع،صفحه ٨٩.کتاب بدیع به قلم مبارک حضرت بهاءالله درجواب نامه ای نوشته شده است که حاج میرزامهدی گیلانی به تحریک سیدمحمداصفهانی درجانبداری ازمیرزا یحیی ازل به آقامحمدعلی اصفهانی تنباکوفروش نوشت. آقامحمد علی این نامه رابه حضرت بهاءالله داد.حضرتشان درظرف سه روز،روزی دوساعت کتاب بدیع را نازل فرمودند.)
١٦- اشعار چاپ نشده ازملامحمد نبیل زرندی درباره احکام قتل مدعیان من یظهره اللهی

آنکه خود راخواند مرآت بیان　　که برائت جست ازذات بیان
هرکسی این اسم رابرسرنهاد　　نام خودیک روزه من یظهرنهاد
زود فتوی داد اندر کشتنش　　هم به سب وهم بخون آغشتنش
دفتر مستیقظ را رو ببین　　کاین بیان ازبهرتو گردد متین
حضرت دیان که دراعلای عال　　بود صاحب رتبه وعز و جلال
آنچه نازل گشته اندر شان او　　ازبشیر طلعت جانان او
صدیکش درحق آن مرآت شوم　　نامده نازل زاوصاف رسوم
بلکه فرموده به دیان این چنین　　درکتاب پنج شان آن شاه دین
که به پرواز آمده این تازه طیر　　درهوای روح اورا بخش سیر
درکف لطف خوداو رابرپران　　این وصیت کردهم بردیگران
بروحید اکبر واسم عظیم　　هم باسم اصدق واسم کریم

جمله راکرده مربی بهر او   تامگر تریاق گردد زهراو
آنکه آنش شان واینش منصب است   بین چسان زو درمیان تاب وتب است
حضرت دیان به امرش کشته شد   هیکل پاکش به خون آغشته شد
هم علی اکبر که قلبش ساده بود   شاه اعلی راهمی عم زاده بود
کشت دردارالسلامش بی گناه   که چرا برده به دیان اوپناه
هم ابوالقاسم وهم اشخاص چند   جملگی مقتول ازآن دل پرگزند
هم حریم نقطه رادرارض صاد   خواست تابغدادبا صدگون فساد
خود ت صرف کردیک ماه تمام   بعد ازآن دادش بآن نسل حرام
که رسولش اعور ودجال خواند   وصف اورا ازلسان صدق خواند
گفت چاره ارض صادش مسکن است   نسل شیطان است واوهم بامن است
گرچه دزدی وگدائی می کند   لیک دعوی خدائی می کند

ص ٥٦٤
اعور است آن کافر رب السماء   نیست اعور رب محبوب شما
خوش حریم‌نقطه را کرداحترام   که به بخشیدن بآن نسل حرام
زود ازدجال ملعون یک پسر   سوی نیران رفت وشد خاکش بسر
گربه نقطه نسبتش بودی تمام   جانب شیراز رفتی بی کلام
در پناه عصمت اعلی حریم   ماندی اندرحفظ خلاق کریم
لیک چون او طینتش ناپاک بود   کهربای کفر چون کاهش ربود

١٧- منظور میرزا اسدالله دیان خوبی است .
١٨- کتاب بدیع،صفحات ٥-١٠٢.
١٩- درایامی که حضرت باب در چهریق مسجون بودند به چهل نفرازعلمای بیان امرفرمودند که دلایل ظهور بدیع را ازروی آیات قرآن اثبات نمایند.حضرت باب از میان استدلالیه آن چهل نفر استدلالیه دیان را بیشترازهمه پسندیدند.
٢٠- مضمون فارسی: که شاید درنفس خود متذکر گردی وپرده های تقلید را به قدرت خالق یکتا بسوزانی .
٢١- مضمون فارسی: ای حرف ثالث مومن به من یظهره الله.
٢٢- مضمون فارسی: خداوند ازآنچه او اراده کرد ابانمود تاکامل شود آنچه در لوح ذکر شده است.
٢٣- منظور میرزا محمد مازندرانی است .
٢٤- مضمون فارسی: والا خداوند ازجمیع عالم وعالمیان مستغنی است.(اصل نامه حاجی میرزا جانی کاشی در قسمت اسناد ومکاتیب آمده است .)
٢٥- متاسفانه ازآثارغوغا هیچ نسخه ای به دست نیامده است.اما عکس وی دری کتابخانه مرکز مطالعات خاور میانه در دانشگاه آکسفورد،انگلستان موجود است.
٢٦- محلی است درچهار فرسخی (تقریباُ٢٤ کیلومتر)مشهد.
٢٧- کتاب بدیع،صفحه ٢٦١.
٢٨- کتاب بدیع، صفحه ١٩٨.
٢٩- کتاب بدیع،صفحه ٢٥٩.
٣٠- اخبار مندرج در نمره ٨٢ (روز پنجشنبه دهم ماه ذیقعده سال ١٢٦٨هجری قمری ."
٣١- تاریخ استاد علی اکبر یزدی،خطی (به خط نویسنده)،صفحه ٨٨.
٣٢- قسمتهایی ازاین کتاب که مربوط به دوره بابیه است بوسیله حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه وتوسط عبدالجلیل بیک سعد به عربی برگردانده شده است.ترجمه فارسی تلخیصی ازمتن عربی است که توسط عبدالحمید اشراق خاوری فراهم شده .

ص ٥٦٥
٣٣- بااحتساب حروف تهجی درکلمه "غریق" یعنی غ =١٠٠٠، ر=٢٠٠، ی =١٠ و ق =١٠٠ رقم ١٣١٠ که سال صعود نبیل است به دست می آید.
٣٤- بدیع بشروئی درخاطرات خود ذیل شنبه ١٩ جون ١٩١٥ ازقول حضرت

عبدالبهاءمی نویسد: " رشح عما درسنه شصت وهفت نازل شد. شهرت جمال مبارک به بهاءالله آنوقت شد."
۳۵- اصل ورونویس را قسمت اسناد ومکاتیب زیر شماره ۲ می خوانیم.
۳۶- مکتوب سلیمان خان شهید به حاج سید جواد کربلایی در قسمت اسناد و مکاتیب در ردیف ۳ آمده است.
۳۷- روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره های ۸۱ و۸۲ خودبه تاریخ روزهای پنجشنبه سیم ودهم ذیقعده ۱۲۶۸ هجری قمری شرح وقایع را باقید نام هرکدام ازشهدا و محل شهادت ونام قاتلین ثبت کرده است .همین مطالب درکتاب "تاریخ شهدای امر" نیز زیرعنوان وقایع طهران در مجلد سوم،صفحات ۳۱۵- ۲۵٦ آمده است.

38- Von Goumoens

۳۹- "بهاءالله شمس حقیقت" ، صفحات ۱۱-۱۰۸.
٤۰- تاریخ ایران دوره قاجاریه ،چاپ سوم،فصل چهاردهم صفحات ۹٦- ۳۷۸.
٤۱- درآن زمان اصطلاح "زنبورک خانه" بکار برده می شد.

42- Cloquet

٤۳- لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، صفحات ۱٦-۱٤
٤٤- اشاره به موضوع رمی شاه است.
٤٥- مضمون فارسی: خدامی داند که درآن مقام (زندان) عفت تاریک چه برما گذشت.
٤٦- مضمون فارسی: ازآنچه برتو وارد آمد نهراس ومحزون مباش .ماتو را یاری می نمائیم .بزودی خداوند رجالی را برای پیروزی امرتومبعوث می فرماید.

47- The Chosen Highway pp.40-45
48- The Chosen Highway pp. 45046

٤۹- قرن بدیع،قسمت دوم ،صفحات ۲-۷۱
۵۰- کتاب بدیع ،صفحات ۸-۳۰۷
۵۱- قهوه خانه.
۵۲- میرزا یحیی این لوح را به خط خود رونویسی کردیه برای پروفسور براون فرستاد و وی آنرا ضمن ملحقات تاریخ جدید (تاریخ میرزا حسین همدانی)به چاپ رساند. علاوه براین،ازلهیانیز درهمین اواخر این لوح را در کتابی زیرعنوان "قسمتی از الواح خط نقطه اولی وآقاسیدحسین کاتب "چاپ ومنتشر کرده اند.

ص ۵٦٦
۵۳- متن عربی :
الله اکبر تکبیراًکبیراً
هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم.
قل کل من ال له مبدون قل کل الی الله یعودون.
هذا کتاب من هلی قبل نبیل ذکرالله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید یذکر الله للعالمین .
قل کل من نقطه البیان لیبدئون .ان یاسم الوحید فاحفظ مانزل فی البیان وامر به فانک لصراط حق عظیم.
سجع مهر مبارک اننی اناحجةالله ونوره
۵٤- متن عربی: قل لعن الله الذی افسدوا فی امر ربک ومنهم اعمی الهندی ومن معه کانوا من المشرکین قل لعن الله الذی افسدوا فی ارض الطاء.
۵۵- منظور ملا شیخ علی عظیم است.
۵٦- "الحمدلله الذی علی ماقضی ورقه مسطوره را ملاحظه براولوالعلم ظاهراست آن کسانی که مدعی شده اندبعضی امور رابرخلاف بوده وهستند ومنهم اعمی الهندی قد تول من الصراط ومنهم عبدالکریم فی ارض التافانه لم یکن صادقا و منهم من یذکره باسم الاسد طبق الدیان فانه لهوالجاهل قد غلبت علیه الغفلةفعلیه الستغفار ومنهم من ادعی فی ارض الخاء ولکنه تاب واتاب ومنهم من یذکر الحسین فی المیلان فانه ذوالشهوة العظیمة فعلیه بالاستغفار لنفسه ومنهم علی

اکبرفی البغداد فانه اجهل الجهلا ومنهم یذکر باسم الحسین فی الهند..."
۵۷ منظور سید بصیر هندی است.
۵۸- منظور عبدالکریم قزوینی است.
۵۹- منظور دیان خویی است (ارزش عددی حروف "اسد" با "دیان " یکی است.
٦۰- نام این شخص معلوم نیست.
٦۱- علی اکبر،پسرعموی حضرت باب.
٦۲- نام کامل این شخص معلوم نیست.
٦۳- قرن بدیع،قسمت دوم،صفحات ٤-۷۳.
٦٤- درضمن اوراق باقیمانده ازپروفسور ادواردبروان که دردانشگاه کمبریج انگلستان نگهداری می شود،نامه ای ازدکترسعید خان کردستانی دردست است که این موضوع رابه اطلاع وی می رساند.
٦۵- خاطرات سید علی محمد دولت آبادی،صفحه ۱۱.
٦٦- یکی ازآن مناجاتها که بامطلع "الهی الهی لاتبعد عنی لان اشدائد بکلها احاطتنی " آغاز می گردد درصفحه ۵۲ ادعیه حضرت محبوب به چاپ رسیده است،

٦۷- الفتوحات المکیه تالیف شیخ محیی الدین معروف به ابن عربی واویکی از مشایخ متصوفه است که درسال ۵٦۱ هجری قمری دراندلس متولد شدودر٦۳۸ دردمشق وفات یافت.
٦۸- ابوالقاسم عمرابن فارض،پسر حسن ازاهالی قاهره در ۵۷٦ هجری قمری در این شهرمتولد شد ودر سال ٦۳۲درهمان شهر وفات نمود.
٦۹- دراینجا چندبیت ازاستقبالی راکه ازقصیده ابن فارض فرموده اند می خوانی:

رجوت بظنک وصلی هیهات لم یکن بذاک جری شرط ان وفیت توفت
فشرت بلاءالدهر عن کل کاسة وسقی دماءالقهر عن دم مهجة
وقطع الرجاءعن مس کل راحة وقمع القضاءعن طمع کل حاجة
سفک الدماءفی مذهب العشق واجب وحرق الحشافی الحب اول بیعتی
یقظ اللیالی من لذع کل ملذع وشتم الوالی فی کل یومة
وعن سنتی سم الردی کشربة وعن ملتی قهرالقضاکشفقه
خل دعوی الحب اوفارض بماجری کذاک جری الامرفی فرض سنتی
(فطوفان نوع عند نوحی کادمعی وایقاد نیران الخلیل کلوعنی
وحزنی مایعقوب بث اقله وکل بلی ایوب بعض بلیتی)

۷۰- مجموعه خاطرات بدیع بشرویی،روز چهارشنبه هفتم جولای ۱۹۱۵میلادی صفحه ۸۲.
۷۱- منظور آقامیرزاموسی کلیم است.
۷۲- منظور مشیرالدوله سفیرایران دراسلامبول است.
۷۳- ازبیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء.
۷٤- قهوه خانه.
۷۵- شیخ سلطان ازجمله شیوخ بانفوذ واقتدار بغداد بود وازتلامیذ سید رشتی در کربلا بوسیله حضرت طاهره ازامر مبارک خبرگرفت وبرای زیارت حضرت باب به شیراز آمد ودرخانه ای بیتوته کرد.ازقضا مریض شد وحضرت اعلی شبانه همراه بامبارک غلام خودشان به عیادت اورفتند وچون به حوالی خانه اش رسیدند فرمودند مبارک فانوس راخاموش کند وبه منزل او وارد شدندودرکنار بسترش نشستند وبا اوبنهایت محبت ورافت سخن گفتند وامر نمودند که بعدازبهبودی به بغداد مراجعت نماید.او دربغداد باکمال تهور وشجاعت می زیست وتبلیغ امر مبارک رامی کرد ودخترش راجناب آقامیرزاموسی کلیم بیزوجیت اختیار فرمود.
۷٦- خاطرات بدیع بشرویی ،روز نوزدهم ماه جون سال ۱۹۱۵ میلادی ،صفحه ۷۰.
۷۷- مریم دخترنساءخانم عمه حضرت بهاءالله است.لوح مریم دررساله ایام تسعه ،

صفحات ۷۱-۳٦٦ ودرمائده آسمانی جلد چهارم،باب نهم صفحات ۳٤- ۳۲۹
آمده است.
۷۸- متن عربی لوح شیخ عبدالحسین نازله ازقلم حضرت بهاءالله:
" ان یا حسین تزورالحسین وتقتل الحسین یاایهاالغافل المرتاب انا اردناحضورک
فی العراق وجعلناالاختیار بیدک فی ای محل ترید لتحضر وتظهر لک البرهان
انک قبلت واذاجاء المیقات هبت الاریاح انک فررت یاایهاالطباب آتینابیتاًقرر
فیه الالجتماع ماوجدناک یاایهاالمشرک بالله مرسل الاریاح لمارایت عجز نفسک
عتذرت یاایهاالمکار مااردنا لقائک الالیتم حجةالله علیک وعلی من حولک
لعل تکسکن نارالبغضاءفی صدرک وصدورالذین کفروا برب الارباب..."
۷۹- کتاب حضرت بهاءالله تالیف محمدعلی فیضی،صفحات ۵۲- ۱٤۸
۸۰- بهاءالله شمس حقیقت ،صفحه ۹- ۱۸۷
۸۱- سید حسین صحیح است.
۸۲- حضرت عبدالبهاءدرصفحات ۱۲-۵ تذکرةالوفا ازشیخ انصاری یاد
می فرمایند.
۸۳- خاطرات بدیع بشروئی ،پنجشنبه هفدهم جون ۱۹۱۵ ،صفحات ۹-٦۸.
۸٤- این لوح به نام لوح سلطان عبدالعزیز و وزراءخوانده شده است.
۸۵- میرمحمدمکاری درردیف شاگرد مکاریانی بودکه دردوره تجارت حضرت
باب موفق به انجام خدماتی شد وبه دیانت بابی گروید وچون مورد عنایت هیکل
مبارک بود مبلغی برای سرمایه کاربه اواعطا فرمودند.وی باجلب اعتماد تجار
در شهرهای مختلف درداخل وخارج ایران به کارخود ادامه داد وبعدها درظل
امرجمالقدم قرار گرفت .اودروقت عزیمت جمال ابهی به اسلامبول به بغداد رسید و
ازپنجاه شتری که دراختیار داشت برای حمل اسباب واثاث حضرت بهاءالله استفاده
کرد ودررکاب مبارک به اسلامبول رفت.
۸٦- اشاره به سن حضرت بهاءالله هنگام تبعید به ادرنه است.
۸۷- حضرت بهاءالله اسلامبول را "مدینه کبیره "خوانده اند.
۸۸- حضرت بهاءالله ادرنه را "ارض سر" نامیدند زیرا که اسرار ورموز امرالهی و
ظهورمبارک ازاین شهرگوشزد عالمیان شد.
۸۹- اشاره به قرآن مجید،سوره یوسف،آیه ۸۸.مضمون فارسی: ای عزیز،مابا
بضاعتی ضعیف ازنزد خدای مهیمن قیوم آمده ایم .
۹۰- مضمون فارسی:به تحقیق من بابضاعتی قوی آمدم.
۹۱- قرآن مجید سوره ق ،آیه ۱۵.
۹۲- گزارشها وفرامین درقسمت اسناد ومکاتیب در ردیفهای ٤،۵،٦،۷و۸

آمده است.
۹۳- نامه ملاعلی کندی (کنی) رادر قسمت اسناد ومکاتیب زیر ردیف ۹
می خوانیم.
۹٤- اقتدارات،صفحه ۸
۹۵- اقتدارات،صفحه ۲۱.
۹٦- منظور از"اجود اجودالله " حاجی سید جواد کربلائی است.بنابراین مضمون
عبارت اینست که ذکر اکاذیب حاج سید جواد راازدرک حقیقت بازنمی دارد.

ضمیمه ۱
شرح حال چند نفر ازاشخاصی که به مناسبت ازآنها نام برده شده است
شیخ محمد معروف به شیخ عابد
درکتب معتبری مثل فارسنامه ناصری تالیف فسائی وآثار عجم تالیف
فرصت الدوله درباره اوضاع واحوال شهر شیراز ونیز حسب ونسب رجال وبزرگان و
علمای آن وبخصوص آنانی که همزمان بادوران حضرت باب بوده اند مطالبی آمده
است ولی متاسفانه اسمی ازمرحوم شیخ معلم معروف به شیخ عابد که مردی فاضل

ودانشمند وبه تقوی وپرهیزگاری مشار بالبنان بوده است به میان نیامده وذکر
خیرش مسکوت مانده است.معزی الله بعناوین شیخ عابد،شیخ معلم،شیخ انام در
شهر شیرزا شهرت داشته است.والد نگارنده این سطور ازقول ملافتح الله ضمن
اشارتی کوتاه ومختصر دروصف اوچنین مینگارد: ۱
" درزمانی که حضرت رابه مکتب آوردند من نزد شیخ انام درقهوه اولیاءکه
ازتکایای عتیق شیرازاست تلمذ می کردم(این تکیه دروسط معموره ولی مخروبه و
آثار قبور ولوح های سنگی قبور کهنه موجود وچند اطاق وایوان دائر می داشت)
جناب فضائل مآب شیخ عابد درآنجا مکتب داری ومعلمی اطفال نجباءواعیان و
تجار ومتشخصین را می نمود.مردی بودبلند بالا ومحاست بلند همیشه باوقار و
ازپیروان مرحوم شیخ احمداحسائی وسیدکاظم رشتی ودر زمره آقایان وملایان
شیراز بود.من آنوقت برسم خلیفه (مبصر) درخدمت شیخ بودم اگر کسی می خواست
طفلش را نزد ایشان به تدریس وتعلیم بسپارد باید قبلاً ایشان راملاقات کند ویا
بواسطه مکتوب ویاشخص محترمی شیخ را مستحضر سازد زیرااطفال همه کس را
قبول نمی کرد بخصوص اطفال کسبه بازاری رابواسطه بی ادبی وکثافت لباس
نمی پذیرفت."
مطلب دیگری که ازاحوال شیخ عابد نوشته شده داستانی است که آقامیرزا
الوالفضل گلپایگانی ۲ ازقول حاج سید جواد کربلائی نقل کرده است:

ص ۵۷۱
" آنچه در کیفیت تبلیغ وتصدیق شیخ معلم ازمرحوم حاج سید جواد شنیدم
براین گونه است:
می فرمودند شیخ معلم مردی فاضل ودر انواع علوم آن وقت متتبع بودو به
تعلیم چند نفس از ابناءنجبای شیراز اشتغال می نمود. این استاددر آن ایام درسفر
بود پس ازمراجعت واستماع حوادث ظهور،وی نیز درصدد چون وچرا برآمد از
حضرت اذن طلبیدم که بااو درمجلسی ملاقات وگفتگو نمائیم .پس ازصدور اذن
وتعیین وقت ومحل انعقاد مجلس چون اعضائی که موعود بودند همه حاضر شدند
واز درگفتگودرآمدند،مقرر شدکه لوحی ازآن حضرت که درجواب اسئله علمیه
به لغت عربیه صدور یافته بود تلاوت شود.من عرض کردم آقایان عادت ماچنین
است که درحین تلاوت کتاب سخن نمی گوئیم وبه کاری جزاستماع مشغول
نمی شویم هرکس میخواهد قلیان بکشد ویا چای تناول نماید قبل ازشروع به قرائت
به این امور اشتغال جوید واگر در اثنای قرائت اعتراضی بخاطرش رسید بگذارد وبعد
ازفراغ بیان فرماید.خلاصه عهد محکم گرفته شد که البته کسی دراثنای تلاوت
لوح تکلم ننماید ویکی ازحاضرین به قرائت مشغول شد.من درصورت شیخ نظر
می کردم دیدم لون او متغیر می بیشود واز رنگی به رنگی می گردد دانستم درحال
هیجان است ظاهر است که عبارتاًاومعناًبعضی اعتراضات وایرادات بنظر او
می آید وبرحسب عهدکه ازتکلم ممنوع است لذا لون اومتغیر می گردد چون چند
صفحه ازلوح تلاوت شد دیدم لون اوبحالت اصلی برگشت وآرام یافت دانستم که
شک او زائل شد واعتراضات اومنحل گشت.هنوز لوح ختام نیافته بودکه اشک
ازچشمانش جاری شد وانکارش به اقرار واعتراضش به اعتراف تبدیل یافت"
حضرت باب درآثارخود نیز ازشیخ معلم نام می برند وخطاب به او
می فرمایند:
" قل ان یا محمد معلمی فلاتضربنی قبل ان یقضی علی خمسة سنةولو
بطرف عین فا قلبی رقیق رقیق وبعد ذلک ادبنی ولایتخرجنی عن حد وقری واذ
اردت ضرباًفلاتتجاوز عن الخمس ولاتضرب علی اللحم الا وان تحل بینهما ستر ٤ا ۳"
شیخ عابد٤ درماه رجب سال ۱۲٦۳ هجری قمری در شهر شیراز به عالم بقا
صعود فرمود ودر مقبره دارالسلام درجنوب شهرمذکور گردید.
ناظران درخانه کعبه هنگام اظهار امر علنی حضرت باب
دروقتی که حضرت باب ادعای خود را علناًوآشکارا درجلوخانه کعبه به
میرزامحیط کرمانی ابلاغ می نمودند بعضی ازاهالی مدن وقراءمختلفه ایران
حضورداشتند وآن مطالب را شنیده وآن واقعه را بعنوان ارمغان به شهرو دیار

ص ۵۷۲
خود برده اند.ازاین گروه بعضی در سلک پیروان شریعت بابی درآمده ودر سبیل معتقدات خویش هرمشقت وزحمتی را تحمل نموده وتاپای جان خودایستاده‌اند و بعضی به مخالفت برخاسته وراه خصومت ودشمنی راتاآنجا پیموده اندکه دست و دامانشان به خون پیروان دیانت بابی آلوده گردیده است .
اشخاص زیراز جمله نفوسی هستند که درمکه حضورداشته ودعوی حضرت باب را مشافهتاًاستماع نموده واغلب به شرف ایمان هم فائز گردیده اند.
۱- حاج ابوالحسن شیرازی معروف به بزاز
حاج ابوالحسن که مردی پرهیزکار بوددر بازار وکیل شیرازحجره بزازی داشت. اودارای ثروتی متعارف ومعمول بود.نه صاحب آن مکنت ومال بودکه در عداد تجار درجه اول شیراز محسوب شود ونه آن طورکم مایه وبی بضاعت بود که احتیاج به دیگران داشته باشد .همین قدرمعلوم است که درآن برهه از زمان آن قدر استطاعت مالی داشت که بتواند برحسب فرامین وشعائردیانت اسلام به دیانت اسلام به زیارت مکه برود.
مشارالیه که از بوشهرتاجده دریک کشتی باحضرت باب سفر می نمود،در مکه حاضر وناظر مباحثات حضرت باب بامیرزا محیط کرمانی بوده است وادعای ایشان را باگوش خود شنیده است ولیکن درشهرمکه درآن همهمه وجنجال که هرکسی به فکرانجام مراسم ومناسک حج بود،دراین اندیشه فرو نرفت که در موضوع دعوی حضرت باب تعمق وتحقیق کند امانفس ادعا آن چنان درنظرش عظیم جلوه کرده بودکه ازفکرآن خارج نمی شد وتوجه داشت که ادعائی به این عظمت آن هم از زبان تاجری جوان ازهمشهریان خودکه اورا بخوبی می شناخت نمی توانست آن چنان ساده وبی اساس باشد.
حاج ابوالحسن بعدازاجرای مناسک حج به شیراز معاودت کرد وبه کارو کسب خود مشغول شد تاوقتی که اعلان رسمی وعلنی ظهور حضرت باب در شیراز بواسطه ملاصادق مقدس ابلاغ گردید وبلوای مردم وسروصدای ملاها برعلیه حضرت باب اوج گرفت واتهامات خصمانه آخوندها زبانزد مردم شد وهرکس به عنوانی لب به مخالفت واهانت گشود.مشارالیه که مدت دوماه شب و روز دریک کشتی باحضرت باب مسافرت می کرد وشاهد وناظر اعمال ورفتار وزهد و تقوای حضرت باب بود درک میکرد که آن اتهامات واسنادهای برخلاف واقع دلیلی جز سوءنیت علما ندارد ومی دانست که همه آن اکاذیب وجعلیات ودرنتیجه به هیجان آوردن مردم ناشی ازخصومت ودشمنی آنهاست.
روزی که حضرت باب به مسجد وکیل احضار شدند ودر برابر اجتماع مردم و علماءبر عرشه منبرعلی رووس الاشهاد دراثبات اظهارات وادعای خود بیان

ص ۵۷۳
مطلب نمودند نحوه اظهاراتشان سبب جلب اطمینان خاطر عده ای ازنفوس حاضر در آن اجتماع عظیم گردیدودر نتیجه به پیروی ازحضرت باب گردن نهادند.ازآن گروه یکی مرحوم حاج ابوالحسن بزاز بودکه درآن روز به حقانیت ادعای حضرت باب اعتراف کرد ودر ردیف اعاظم بابی های شیراز در آمد.
زمانی که حاجی ابوالحسن به گروه بابیهاپیوست تعداد معدود پیروان دیانت در شهر شیراز،درکمال احتیاط واستتار زندگی می نمودند.کاراین احتیاط به آنجا می رسیدکه بابیان نه فقط از وجود یکدیگر بی اطلاع می ماندند،بلکه مردانی که قلباًبابی شده بودند،نمی توانستند معتقدات قلبی ومنویات باطنی خود راحتی با خانواده های خویش درمیان بگذارند.
حاج ابوالحسن ازنفوسی بودکه بعد ازگروش به دیانت بابی درتبلیغ همسر خودنیزموفق شد.همسرحاج ابوالحسن بعد ازتصدیق باخانواده حضرت باب ارتباط وآمیزش خانوادگی برقرار کرد.مشارالیهاز اقارب وخویشاوندان نزدیک و مورد احترام شیخ ابوتراب امام جمعه شیرازبودودرایام حیاتش خدماتی لایق و ارزشمند به عائله حضرت باب نمود.

درمیان علماءشیراز شیخ ابوتراب تنهاکسی بودکه ازحضرت باب پشتیبانی
می نمود.وی به دفعات در استخلاص حضرت باب ازدست اهل عدوان کوشید.
دراوقاتی که حضرت باب درحبس عبدالحمیدخان داروغه گرفتار ومسجون
بودند همین خانم یعنی زوجه جاج ابوالحسن بودکه بدون رادع ومانه به اندرون امام
جمعه می رفت وطلب اعانت می کرد واورابرمی انگیخت تااسترحامأدر استخلاص
حضرت باب کوشش کند.دربعضی ازملاقات هیا اوبامرحوم امام جمعه بی بی
زهرابیگم خواهرحرم حضرت باب که زنی فصیح وبلیغ بود اوراهمراهی می نمود
بی بی زهرا بیگم پیوسته انیس وجلیس وغمخوار حرم حضرت باب بود.
بعدازاینکه بیت مبارک شیراز درسال ۱۲۷٤ هجری قمری ازتصرف غیر
بیرون آمد حاجی ابوالحسن و حرم محترمش دربیت حضرت باب سکونت اختیار
نمودند ومشارالیها درهمان مکان مقدس به عالم بقاعروج نمود.وی ازخود دو
پسرخردسال باقی گذاشت که بعدهاآن دواز لحاظ امور ملکی وملکوتی صاحب
احترام وعوان شدند.
تاوقتی که زوجه حاج ابوالحسن درقید حیات بود مشارالیه ازحمایت و
همراهی امام جمعه برخوردار بود وبابضاعتی مزجاة در شهر شیراز به کار وکسب
اشتغال داشت ولی بعداز وفات آن مرحومه شیخ ابویحیی امام جمعه وقت دست از
همراهی برداشت وبطوری آن مرحوم مورد اذیت وآزار مردم کوچه وبازار قرارگرفت
که شبانه دوطفل خردسال٥ خودرا که یکی هفت ساله ودیگری پنج ساله بود

ص ٥٧٤
برداشت وراهی کوه وبیابان شد.روزها رادرمغاره کوه ها وشکاف سنگها
می گذرانید وشب ها راه می پیمود تاابازحمت زیاد خودش رابه خرامه٦به فاصله
یکصد وبیست کیلومتری شیراز رسانید ودوسالی را متنکرأدردهات بلوک کربال
بسر برد تاامنیتی درشیراز به دست آمد وتوانست معاودت نماید.
دراین بار دربازار معروف به سوق حاجی اسدبیگی (بازار حاجی)شیراز
حجره ای کوچک ومحقر بازکرد وبه کارخرازی اشتغال جست. وی هرگز ازضر دست
وزبان مردم بازار درامان نبودوکاسبی اوکفاف معاشش رانمی داد ونمی توانست
مرفه زندگی کند.معروف است که صبایای حضرت حجة زنجانی که برای خرید بعضی
ازلوازم به حجره حاجی ابوالحسن می رفتند ازطریق مطابیه ومزاج به وی می گفتند
اگرتنخواه مورد لزوم را به قیمت ارزان نفروشد به مردم می گویند که حاجی بابی
است وچون آنان در چادر بودند حاجی ابوالحسن آنها رانمی شناخت. هنگامی که این
لطیفه به گوش حضرت حرم رسید،تبسم فرموده آنها را ازمزاحمت منع نمودند.
حاج ابوالحسن درزمان سالخوردگی زندگانی آرام وبی دغدغه ای داشت.وی در
اواخرایام حیام عنصری حضرت بهاءالله به اتفاق جناب عندلیب به عکارفت وبه
توف یق زیارت وملاقات باحضرت بهاءالله نائل شد.حاج ابوالحسن هنگام صعود
مبارک مشرف بود وبعد ازآن واقع نیز تامدت دوماه درشهر عکازندگی کرد
ومورد الطاف حضرت عبدالبهاءقرار گرفت.
اشتهار حاج ابوالحسن به بهائی بودن موضوعی نبود که در شهر شیراز ازکسی
پنهان باشد وچون قبل ازسفر عکادست ازکسب وکار کشیده بود،درمراجعت
اوقات را به عبادت ومصاحبت بابهائی ها ودوستانش می گذرانید.وی باوجود
کهولت وناتوانی درتمام فصول سال روزهای جیمعه رابه زیارت بیت مبارک حضرت
باب می رفت وتاحوالی ظهر درآن مکان مقدس به تلاوت مناجات ودعا
می پرداخت.
درسال ۱۳۲۰ هجری قمری دریکی ازروزهائی که حاج ابوالحسن از زیارت
بیت مبارک مراجعت می کرددر بین راه به دست سید علی اکبر فال اسیری واعوانش
که ازمسجد بیرون آمده بودند گرفتار شد.همراهان سیدعلی اکبر آنقدراین مرد
معمر وناتوان راباچوب وچماق مصدوم ومجروح ساختند که بیهوش شد وسپس
جسد خسته ونیمه جانش رابه داخل گودالی که درآن حوالی بود انداختند.برحسب
تصادف یکی ازفراش های محمد رضا خان قوام الملک که ازآن راه عبور می کرد
حاجی ابوالحسن را شناخت،اورابه دوش گرفت وبه خانه رسانید.شدت همین

جراحات سبب صعود وی به ملکوت ابهی گردید.
ازیراعه فضل حضرت بهاءالله وحضرت عبدالبهاء الواح عدیده ۷به اعزاز حاج

ص ۵۷۵
ابوالحسن که مورد عنایت فراوان بود نازل شده است.
۲- حاج ملایوسف
دیگرازمردم ایران که درسال ۱۲٦۰هجری قمری به زیارت مکه مشرف شدند حاجی ملایوسف ازمردم همدان واز عملاءطریقه شیخیه بود که درشهرمکه ازدعوی حضرت باب اطلاع حاصل کرد وباایشان ملاقات نمود وبه دیانت بابی گروید.
حاج ملایوسف درقریه گرچاقه نیم فرسخی ۸شهر همدان زندگی می کرد ولی برادرش ملاآقابابا که اونیزدرسلک علما وملاها بوددرشهرهمدان سکونت داشت وصاحب عنوان بود.
حاج م لایوسف درمراجعت به همدان برادرش ملاآقابابا وبستگانش رابه دیانت بابی تبلیغ کرد.وقتی حضرت طاهره ازبغداد به قزوین می رفت درسر راه در همدان درمنزل همین ملاآقابابااوارد شدومیهمان اوبود.
ملاآقا بابا وپسرش ملاعبدالله درمحاربه قلعه طبرسی به شهادت رسیدند.
پسر دیگر ملاآقا بابا ملاعلی بودکه با بنی اعمامش ملاهاشم وملاشعبان اولادهای حاجی ملایوسف در شهرهمدان زندگی می کردند وفامیل اعظمی های همدان که بعضی درایران وبعضی درخارج ازایران هستند ازاعقاب واولادهای همین حاج ملایوسف وملاآقابابا می باشند.
۳- حاج محمد رضا جواهرچی اصفهانی
دیگر ازنفوس مهمه عالم امر که در مکه به حضور حضرت اعلی مشرف شد وبه شرف ایمان فائز گردید حاجی محمد رضاجواهری ازاهالی اردستان است که فرزندانی مومن وخدوم ازخود به جای گذاشت.
حاجی محمد رضا دربغداد به کارخرید وفروش جواهر اشتغال داشت وسرمایه ومکنتی لایق اندوخته بود.سال قبل ازبعثت حضرت باب دربغداد درعالم رویا دید که حضرت باب به حجره اوتشریف آورده فرمودندمن تاجری ازاهل شیرازهستم ومی خواهم باتفاق به زیارت روضه سیدالشهدامشرف شویم .حاجی محمدرضاعرض می کند من گرفتار امور حجره هستم وفرصتی ندارم.می فرمایند همه رابگذار که ازآن فیض بی بهره نباشی .اوحجره را رها می کندودرحضور مبارکه به زیارت ضریح حضرت حسین می رود امامتوجه می شود که برخلاف همیشه که آن مقام مقدس مملو ازجمعیت بود خلوت واحدی جز خودش وهیکل مبارک درآنجا نیست، حاجی محمدرضا چنان تحت تاثیر موقعیت قرار گرفت که وقتی حضرت باب به تلاوت زیارتنامه مشغول شدند،ازفرط تضرع وتوجه ،زمام اختیار ازدست بداد. بعد ازتلاوت زیارتنامه حضرت باب می فرمایندنه اینکه تصور کنی من تاجری از

ص ۵۷٦
اهل شیرازم ،من قائم آل محمدم وعمامه خود رابالا زده ومی فرمایندیکی از علائم قائم آل محمد خال هاشمی است که درگوشه پیشانی اواست.حاج محمد رضا به زیارت ناصیه مبارک صیحه ای زده ازخواب بیدار می شود وتصمیم می گیرد که درآن سال به زیارت مکهی معظمه مشرف شود و ازاتفاق آن سنه مصادف با۱۲٦۰ هجری بوده است که حضرت باب نیز به طواف بیت الله تشریف برده بودند.درآن سال روز عید اضحی مصادف بایوم جمعه بودکه دراسلام آن راحج اکبرمی نامند.
حاجی محمد رضادرمکه مشرف شدوبه فوزایمان فائزگشت ودر رکاب مبارک به ایران مراجعت نمود وازآنجا ازراه دریا به بغداد رفت .دربغداد بااعاظم بابیه که دراثر تبلیغ ملاعلی بسطامی وقرةالعین به شرف ایمان مشرف شده بودند مرتبط ونزدیک شد وبعداز عزیمت حضرت طاهره به قزوین اونیز بساط تجارت بغداد را بربست وبه کاشان واصفهان آمد.حاجی محمد رضا دروقایع وحوادث جسیمه که براحبای الهی واردمی آمد . ازآشامیدن کووس بلایا وزرایا بی بهره

نمی ماند. اودروقت رمی شاه ازکاشان به طهران رسیدودر همان حین ورود ماخوذش داشتندو بلافاصله اورا باطناب خفه نموده به شهادتش رسانیدند.
پسر اوبه اسم محمد جواد ودامادش میرزا مومنن نمونه‌ای ازخلوص وایمان ومظهری ازمظاهر استقامت وعرفان بودند.میرزا مومن درعهد جمال ابهی و طلعت میثاق بی پروا در تبلیغ امرالهی ساعی وکوشا بود ومورد توجه وعنایت حضرت عبدالبهاءقرار داشت .حضرت عبدالبهاءاورا به سفری تبلیغی به هند وبرما اعزام فرمودند.وی در برما باجناب آقاسید مصطفی رنگونی وجلال الدین رومی در نشر واعلاءکلمةالله وانتشار امرالهی مشارکت می نمود.او ازمال دنیا خانه ای درطهران داشت که به حضور مبارک تقدیم کرد.حضرت عبدالبهاءفرمودند این خانه به اسم مسافرخانه احبا باید باقی باشد ولوحی نیز دراین خصوص به اعزازش نازل فرمودند.
ازاعقاب میرزامحمد جواد خاندانی بنائی که ازمعاریف دیانت بهائی می باشند باقی مانده است.همه افراداین خاندان به خدمات شایسته موفق بوده ودر ظل امر الهی هستند.

٤- حاج محمدعلی قزوینی

درتاریخی که به قلم متصاعده به ملکوت ابهی طرازیه خانم سمندری (فرهادی) باقی است می خوانیم که حاج اسدالله فرهادی ۹که ازپیروان طریقه شیخیه بود انتظارداشت که درسال ۱۲٦۰ هجری که سال حج اکبربوده است قائم آل محمد درمکه دعوی خویش را علناًاظهار بنماید ودرهمان حال شایعاتی ازگوشه وکنار به گوش اومی رسیدکه جوانی ازطائفه سادات درمکه مدعی قائمیت آل محمد

ص ۵۷۷

شده است.
درمیان مردمی که درآن سال ازقزوین به زیارت مکه شده اند تاجری به اسم حاجی محمدعلی بوده است.این تاجر مرجع تحقیق حاج اسدالله جد طرازیه خانم نویسنده این تاریخ می باشد.
طرازیه خانم می نویسد :
" موضوع این است که در سنه ای که حج اکبر بوده حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه درمکه تشریف داشتند یک نفر ازتجار قزوین جاجی محمدعلی نام به زیارت خانه مکه فائز بوده است.سابقاًدر بین مردم شیوع داشته که جوانی سید شیرازی در خانه کعبه ادعای قائمیت فرموده حاجی اسدالله که این مطلب را شنیده بود منتظر می ماند تاوقتی که حاجی محمدعلی مراجعت می کند،روزی به برادر زاده خود آقامحمد جواد می‌فرماید برخیز برویم دیدن حاجی این مطلب را تحقیق نمائیم. بعد از ورود وتعارفات معمولی ازحاج محمدعلی استفسار مینماید هم چو قصه ای شنیده ایم توچه دیدی؟ حاجی می گوید بلی سیدجوانی درخانه کعبه به لسان عربی بیاناتی می فرمودمن دور بودم نشنیدم چه می گوید .مردم گفتند آفتاب عربستان به سرش خورده مجنون شده حاجی می گوید" حاجی محمدعلی حکایت ایله شکایت ایلمه" (حکایت کن نه شکایت).آن کسی راکه توگفتی من به اوایمان آوردم به غیر خودش احدی قادر براین کلمه نیست برخاسته مراجعت به منزل می نماید به اهل بیتش بشارت می دهد قائم آل محمد ظاهر شده وبرحقیقت امور جز من احدی آگاه نیست."

۵- حاج سیدعلی کرمانی

ازدیگراشخاصی که همراه میرزا محیط کرمانی به زیارت مکه مکرمه مشرف شده بود حاج سید علی کرمانی است که اونیزازتلامیذ سید رشتی بود.اودرمکه به لقای حضرت باب تشرف حاصل کرد وکتباًسئوال هائی نمود.درجواب او لوحی ۱۰ نازل شدکه درمدینه به اوتسلیم گردید.این لوح مبارک مفصل است و متاسفانه تمامی آن بدست نیامد که دراین کتاب آورده شود.

٦- حاج سلیمان خان۱۱

درمیان اشخاصی که درمکه به شرف ایمان فائز شدند ومقام قائمیت حضرت باب را گردن نهادند،یکی حاج سلیمان خان شهید بود که درمدینه لوحی به

اعزازش نازل شد.۱۲ مشارالیه دردیانت بابی مقامی بس والا وارجمند داشت وبه خدمات مهمه توفیق حاصل نمود.اودرواقعه رمی شاه به شدیدترین وضعی به مقام شهادت رسید.۱۳
به غیر ازنفوسی که ذکرآنها در فوق آمده است اشخاص دیگری درآن سال

ص ۵۷۸
درمکه حضورداشته وندای الهی راازفم اطهر اصغاءنموده اند،ولی متاسفانه شرح احوال آنها مجهول مانده است .
شیخ ابوتراب امام جمعه
اصل وتبار وی ازامامی های شیراز ازمردم عربستان است.اولین کسی که ازاین خانواده به شیراز آمد ورحل اقامت افکند شیخ حسین معروف به جزائری بود که ازحجاز رخت سفر بربست وشهر شیراز را مقر سکونت خودقرار داد.او و پسرش شیخ محمد به تبلیغ وترویج مذهب شیعه امامیه پرداختند.هردو نفر از وعاظ طلیق اللسان ومطلع براسرار قرآن واحادیث ائمه اطهار بودند.ازشیخ محمد که به شیخ مفید نیز شهرت داشت دورساله به اسامی دره نجفیه دراثبات ولایت حضرت امرالمومنین ورساله اربعین دراثبات امامت خاصه باقی است.شیخ مفید در سال ۱۱۹۸هجری قمری بدورد حیات گفت وپسرش شیخ عبدالنبی به جای او نشست.
شیخ عبدالنبی اولین کسی است که مقام امامت جمعه شیراز را احراز نمودو به زهد و ورع وتقوی وپرهیزگاری شهرت داشت وگذشته ازاینکه امام جمعه شهر بودبه کارهای مردم ازقبیل تحریر قباله جات ورتق وفتق امور مردم شیراز اشتغال داشت.او درسال ۱۲۲۹ هجری قمری درشیراز وفات نمود وپسرش شیخ ابوتراب به جای اونشست .
شیخ ابوتراب در ردیف علماءوفضلاءشیراز قرار گرفت وبه حسن خلق و پاکی طینت ونیکوکاری شهرت داشت وازبدایت عمرهرافتاده ای را دستگیر وهر بیچاره ای را معین ویاور بود ودر دستگاه حکام فارس قرب ومنزلتی بسزا داشت و هرگز درصددتکفیر وتحقیر کسی برنیامدومثل سایر ملاها فراش ونسقچی نداشت وحکمی که منجر به قتل ویاقطع روزی کسی بشود صادر ننمود.در صورتی که حکمش مطاع وفتوایش جاری بود.مطمع نظرش براساس آیات و منزولات قرآن کریم بود.تاآنجا که مقدور ومیسر بود ازبینوایان شفاعت می کرد و ناتوانان را دستگیری می نمود وغالباًاشخاصی که به ناحق گرفتار سیاست حکام جابرآن ایام می شدند ازبرکت زبان وقلمش امان می یافتند وبقدر وسع وطاقت خوان نعمتش گسترده بود.اودر دوره زندگیش ضیاع وعقاری تحصیل نمود وتولیت بعضی ازموقوفات اشراف واعیان شیراز را نیز به دست آورد.
در سال ۱۲۵٦ برخلاف میل ورغبت باطنی ناگزیر گردید باجماعتی از علماءوبستگان به سفری که دوسه سال طول کشید برای شکایت ازفریدون میرزا حاکم فارس به طهران برود.

ص ۵۷۹
درسال ۱۲۵۹ که مورد الطاف ومحبت های محمدشاه قرار گرفت بافرمان شاهی درمقام امامت جمعه به همراهی میرزانبی خان قزوینی به شیراز آمد ودر بین مردم ودر دستگاه حکوممت ازمقایم بالاتر ووالاتر برخوردار شد وجمیع امور باشور ورای اوانجام می گرفت وحکام وعمال دولتی تخلف ازرای او را روا نمی داشتند.
اونسبت به حضرت باب وبستگان ایشان نهایت لطف ومدارا را مرعی می داشت وچنانچه دراحوال آن حضرت خواندیم درهر مرود پناه وملاذ آن ستمدیدگان بود وباصفای باطن وحسن رافت وانسان دوستی کامل به یاری آنان می شتافت .شیخ ابوتراب به سال ۱۲۷۲ هجری قمری در شیراز درگذشت وپسرش شیخ ابویحیی به جای پدر نشست . شیخ ابویحیی نیز ازجمله نفوسی است که در سبیل محبت به بهائیان مظلوم ومحافظت ونگاهداری آنها ازشر اعداء ودشمنان

بانفوذ کوشش فراوان کرد.ازجمله درواقعه سال ۱۳۲۱ هجری قمری که آن مذبحه کبری در یزد انفاق افتاد ومردم شیرازبه تحریک واغوای سید علی اکبرفالی دکاکین وبازارها رابسته مهیای فساد بودند،باتدابیر شیخ ابویحیی آن انقلاب متشکل متفرق گردید.

سلطان عبدالمجید۱٤

سلطان عبدالمجید پسر سلطان محمددوم ومادرش بزم عالم یکی ازخانم های برجسته درامپراطوری عثمانی بوده است .اودرماه شعبان ۱۲۳۸ هجری قمری مطابق با اپریل ۱۸۲۳ میلادی چند روز بعد ازفوت پدرش بامساعی ابراهیم پاشا به مقام خلافت رسید وبرای اولین بار باتوافق قوای ترک وبدون دخالت دولت فرانسه امپراطوری دولت عثمانی را قبضه نمود.

ازجمله وقایع مهمی که دردوران خلافت اوبه وقوع پیوست موضوع خط شریف یا خط همایون درقرار داد گل خانه بود وبعد ازآن موضوع جنگ کریمه که در ۱۸۵۵ شروع شد وبا داوری دولت فرانسه براساس معاهده پاریس در ۱۸۵٦ میلادی خاتمه پذیرفت.

منظور ازخط همایون همان معاهده پاریس است که اسم دیگر آن "عثمان لی " وبطور عموم به معنی تاریخ محاربه یاراهنمای تاریخ می باشد که درجنگ سیلیستریا ۱۵در بلغارستان وسط دانوب درماه جون ۱۸۵٤ میلادی اتفاق افتاد. در بوزنیا ۱٦ ودرکردستان ودر مونته نگرو۱۷ ودر لبنان مرتدهای سوری و لبنان اقدام به جنگ کردندودیگر صحبتی ازبلغارستان وآلبانی درمیان نبود . بعد ازفراغ وسرکوبی مخالفین مجلس قانون گذاری سلطان عبدالمجید در

ایالات و ولایات آن امپراطوری درنحوه اداره امور کشور تغییرات مهمی داد. قانون تجهیز ارتش وتاسیس مدارس دخترانه وپسرانه به اسامی دارالمعرفة در سال ۱۸٤۹ ازاقدامات مهمه اوبود اماتاسیس مکتبه عثمانی رادر پاریس به سال ۱۸۵۵ میلادی می توان به حساب ولخرجی های اوگذاشت.

سکه های طلای اوبه اسم مجیدی که هرکدام معال ایاستر ۱۸ بوددرتمام قلمرو عثمانی رایج گردید.مشارالیه به بنای مریضخانه وقصور سلطنتی نیزدست زد. ازجمله قصر باغچه دلمه سرایه رادرسال ۱۸۵۳ میلادی بنانمود وبه تعمیر و مرمت قطعات متلاشی شده مسجد ایاصوفی به توسط اوساتی ۱۹ پرداخت ودرسال ۱۸٤۹ به تنظیم یوبایگانی اوراق واسناد سلطنتی که دردربار عثمانی بی سابقه بود اقدام نمود.این کار به سال۱۸٦۵ میلادی انجام پذیر فت .والین بنای تئاتر ونمایش خانه به نام "قصرآئینه " را بوسیه ن. ستینیان ۲۰ شروع کرد.بعلاوه اولین سالنامه به اسم کتاب سال شاهنشاهی درعهد اوتاسیس گردید.

درزمان فرمانروائی اوکله "شاهزاده "هنگام ذکراسامی خاندان سلطنتی به ا افندی تبدیل شد.

سلطان عبدالمجید اولین خلیفه عثمانی بودکه بازبان عربی آشنائی داشت و فرانسه را به خوبی می دانست.اومردی دقیق وآراسته ودارای قلبی رؤف ومهربان بود ولکن بواسطه اعتیاد به مسکرات سلامتیش مختل شده بود.

اواگر چه آدمی هوس باز وخیال پرور بود امابواسطه اقداماتی که نسبت به حفظ و وقایت پناهندگان هنگری وعدم تسلیم آنها به مملکت اطریش نمود احترامی جهانی برای خود کسب کرد .مشارالیه درماه ذی حجه ۱۲۷۷ هجری قمری مطابق با جون ۱۸٦۱ میلادی فوت شد ودرحوالی مسجد سلطان سلیم مدفون گردید.

حسین خان آجودان باشی

حسین خان آجودان باشی وقتی به حکومت فارس انتخاب شد به لقب صاحب اختیار نیزملقب گردیداواصلاً مغول وازطائفه اتوزیکی است که اجدادش در دوران سلطنت پادشاهان صفوی به ایران آمده ودرمراغه مسکن گزیدند. مشارالیه در اردوکشی های عباس میرزا به روسیه شرکت کرد وهنگامی که محمد شاه به هرات لشکر کشید بانفرات زیر فرمانش به کمک وی رفت ومورد محبت اوقرار گرفت و به درجه سرتیپی ارتقاءیافت وچون ترک زبان بود حاجی میرزا آقاسی نیز از او

حمایت می کرد.
محمد شاه درسال ۱۸۳۹ میلادی حسین خان نظام الدوله رابه عنوان سفیر فوق العاده دولت ایران به اسلامبول فرستاد تابا پادرمیانی باب عالی اختلافات بین

ص ۵۸۱

ایران وانگلستان را مرتفع سازد واز وزرات خارجه انگلستان بخواهدکه مک نیل را معزول نمایند.
حسین خان نظام الدوله دراسلامبول سعی کردتا به وسیله سفیرکبیر دولت روسیه با وزارت خارجه انگلیس رابطه ای پیداکند که اورابه عنوان سفیرمخصوص دولت ایران دریک مقام رسمی بپذیرند ولی وزارت خارجه انگلیس استنکاف کرد ناچار به اطریش رفت ومترنیح صدراعظم اطریش راواسطه قرار داد خواهش اوهم به سردی تلقی شد.مشارالیه ازوین به پاریس رفت ودرآنجا عده ای ازافسران پیاده نظام فرانسوی رابر خدمت در ارتش ایران استخدام کرد وراهی ایران ساخت که موجب ناخرسندی محمد شاه گردید.
حسین خان بدون اینکه وزارت خارجه انگلیس اورا به رسمیت بشناسد به عنوان یک فرد عادی ازپاریس به لندن رفت وبعد ازدرخواستهای مکرر موفق شد تنها برای یک بار ودریک مدت کوتاه با لرد پالمرستون ۲۱ دروزارت امور خارجه انگلیس ملاقات کند.اما ،وی نه فقط هیچیک ازتمنیاتش را قبول نکرد بلکه اورا باقرار دادی درنه ماده که همه به ضرر وخسران ایران بود روانه طهران ساخت .
حسین خان دربازگشتش به ایران دچار خشم وغضب محمد شاه شد اورا به فلک بستندوچوب زیادی به اوزدند بطوری که مدتی مفلوج وخانه نشین بود.
یکی دیگر از خلافکاریهای حسین خان درآن سفر کلاهبرداری ازتاجری فرانسوی است که به شرح زیر به آن اشاره شده است ۲۲:
نامه میرزاآقاسی به میرزا حسین خان حاکم شیراز سپتامبر ۱۸٤٥ (در بدحسابی حاکم).
"مقرب الخاقانا،فرزندا،مهربانا:
ازقراریکه علیجاه،مجدت ونجدت همراه،زبدةالاعاظم العیسویه ،دوست مهربان غراف سرتیژ، فرستاده دولت بهیه فرانسه اظهار داشت،دراوقاتی که آن فرزند مهربان در فرانسه بوده است ،برحسب نوشته،مبلغ ده هزار تومان به رسم قرض از یک نفر ازتجار آن دولت بهیه گرفته والحال تنخواه استقراضی را ردنکرده است.
باوصف اینکه اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه از راه شمول عاطفت ومرحمت،جمیع مخارج این سفر راقبول فرموده ، کارگزاران دیوان همایون به آن فرزند کارسازی نمودند،نباید تنخواه رعیت آن دولت فخیمه رانرسانده ودر عهده تعویق گذارد وازاین راه کارکنان آن دولت بهیه ازآن فرزند شکایت نمایند.
من از راه پدر فرزندی،هرگز راضی به این معنی نخواهم شد که آن فرزند بد معامله قلم برود.اگر فی الحقیقت آن فرزند مبلغ مزبور را مقروض است وحجتی

ص ۵۸۲

سپرده است ،قرار درستی دراین باب بگذارد که تنخواه رعیت آن دولت بهیه برسد و زیاده درعهده تعویق نماند.اگر مقروض نیست وحجتی نسپرده است،چرا موفق قاعده جواب نمی گوید؟البته ازقراریکه نوشته شده است تاتنخواه استقراضی (را) برساند ویااگر سخن حسابی درمقابل دارد بنویسد که به عالیجاه معزی الیه جواب گوید.
زیاده چه تاکید نماید.
همه حالات ومهمات را اظهار دارد."
همانطوری که قبلاْاشاره شد حسین خان بعدازمعاودتش به ایران به مناسبت خبط وخطاهای سیاسی که درماموریتش به اروپا مرتکب شده بود مورد تعرض و تنفر محمد شاه قرارگرفت،ولی بعد ازچندی باوساطت حاجی میرزاآقاسی درسال ۱۲٥٦ هجری قمری به حکومت یزد منصوب شد ودر اواخر سال ۱۲٦٠ به جای

میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان حاکم ایالت فارس شد وبه شیراز آمد.
در دوره میرزا نبی خان قزوینی درتمامی ایالت فارس هرج ومرج شیوع یاف
وامنیت شهر شیراز وبلوکات ونیز طرق وشوارع مختل گردید.عدم لیاقت و
کاردانی امیردیوان به آن حد رسیدکه اراذل واوباش شهری علناًنسبت به حیثیت و
نوامیس مردم جسارت ودر روز روشن آنهارا برهنه می کردند.بالاخره مردم به ستوه
آمدند جمعی از رجال شیراز به قیادت حاج میرزاعلی اکبرقوام الملک ومحمدقلی
خان ایل بیگی قشقائی به شکایت به طهران رفتند وازمحمد شاه خواستار عزل امیر
دیوان شدند.محمد شاه باصلاح اندیشی وپادرمیانی حاجی میرزاآقاسی حسین خان
آجودان باشی راکه درشدت عمل وقساوت قلب شهرت داشت به حکومت فارس
برگزید وبه همراهی عزیزخان مکری وچهار فوج سرباز شقاقی به شیرازاعزام داشت.
حسین خان به محض ورود به شیراز چندنفراز سرکرده های محلات مختلف راکه
نافرمانی وگردنکشی کرده بودند بکشت وبعضی را مقید ومحبوس ساخت وشهر
متشنج شیراز را منظم ومنسق نمود وبابعضی ازرجال فارس وکافه آخوندها و
عملاازدر دوستی برآمد،چنانچه دیدیم برای تجیب وارضای خاطر علماءوارعاب
مردم نسبت به ملاصادق مقدس وقدوس وملاعلی اکبراردستانی باچه شدت
عملی رفتار کرد.
حسین خان مردی مقتدر ولیکن سودجو،کلاش وطماع بود چنانچه نمونه
کارهای خلیاف او را ازقبل دیدیم.
چون به پیروی ازاقدامات حاجی میرزا آقاسی احداث وتعمیر قنوات ونهرکشی
از رودها وچشمه سارها کار روز شده بود وبربسیاری ازمهام امور پیشی گرفته
بودهرحاکمی که به شهری وارد می رشد اول سراغ قنوات منطمسه را می گرفت وبه

ص ۵۸۳
آبادانی آنها دست می برد وطرفی می بست.حسین خان نیز چون به شیراز رسید
اطلاع حاصل کرد که درصد کیلومتری مغرب شیراز چشمه شش پیرقرار داردکه
دارای آب فراوانی است وبه فکرافتادکه آن آب را به شیراز بیاورد.بهرنحوکه
بودتوانست حاجی میرزا آقاسی را راضی کند که به اسم آب رسانی وآبادانی شهر
شیراز ازمحمد شاه اجازه بگیردکه مالیات سه سال ایالت فارس را به این منظور
تخصیص دهد تاآن آب را بااحداث جداول وحفر راهروهای زیرزمینی به صورت
قنات به شیراز برساند.محمد شاه این پیشنهاد راکه مورد تائید حاجی میرزاآقاسی
بود پذیرفت ومالیات فارس کلاًوجزئاًدراختیار نظام الدوله قرار گرفت که درآن
حیف ومیل ها شدوبه عناوین مختلف ازاعیان واشراف اخاذی ها بعمل آمد و
بالاخره آبی راکه باسازونقاره به شیرازآورد،آب قنوات نهراعظم بود نه آب
شش پیر.
حاج میرزاحسن فسائی درذکر وقایع سال ۱۲٦٤ هجری قمری می نویسد:۲۳
"...بفرموده نظام الدوله درخارج دروازه باغ شاه شیراز خیابان زند هریک از
اعیان فارس باغی احداث نمودند وچهارخیابان ازدروازه شهرتامسافتی به پهنای
سی ذرع بساختندودیوارهای چهار خیابان را ازمبداء تامنتها باگچ وآجر
طاق نمانمودند وبرسرچهار راه آن خیابان حوض وسیع بنا نهادند وچهارمناره
سنگی در چهارکناره آن حوض گذاشتند پس چندین خیمه وخرگاه وسراپرده در
پیرامون آن حوض برپانمودند وتمثال مبارک شاهنشاه را در صدر بارگاه گذاشتند و
در روز چهارم ماه شعبان آن سال تمام اعیان ملت وارکان دولت را به عنوان ضیافت
دعوت نمودند ودر شب پیش ازاین روز آب شش پیر را درخندق نهراعظم انداخته
که روزچهارم آن ماه وارد حوض چهار خیابان گردد ودرآن روزتمامی بزرگان وارد
خیمه هاگشته به آئین حضور پادشاهان رفتارنموده علماءوسادات در پیشگاه تمثال
مبارک هریک بقدر رتبه خود برنشست وارباب مناصب باالباس نظام وشمشیر و
وزرا وارباب قلم وضابط بلوکات حاضرگشته هرنفری وجه نقدی به عنوان پیشکش
تقدیم حضورمبارک تمثالی نموده سرهای خاضع وگردنهای خاشع به خاک کریاس
بارگاه مالیدند وجناب نظام الدوله ازجانب سنی الجوانب تمثال مبارک ازحال هریک
ازملازمین مجلس سامی پرسشی نمود پس توپخانه مبارکه ودو فوج سرباز باطبل

وشیپور به استقبال آب شش پیر روانه داشتند وچهارجانب حوض را فرش انداخته چون مردمات سلام ازحضور تمثال همایون رخصت یافته دراطراف حوض نشستند و در بین آواز طبل وشیپور که به استقبال آب رفته بودند بلند گشته آب شش پیر وارد حوض گردید پس طعام حاضرنموده اهل مجلس که چهارپنج هزار نفر بیشتر بودند صرف نمودند.وازغرائب آنکه این مهمانی و ورود آب براهالی فارس بلکه

ص ٥٨٤

ممالک محروسه ایران نامبارک افاد ودیگر باره آن آب به شیراز نیامد."
قاآنی که شاعری درباری بود ودرآن اوقات درشیراز می زیست چندین قصیده مفصل درمدح ومنقبت حسین خان وآوردن این آبی که به شیراز نرسیده سروده است که دردیوان اوبه چاپ رسیده است.
حاج میرزا آقاسی سعی داشت تاآنجاکه بتواند حکام ایالات و ولایات ایران را ازمردم آذربایجان که بااو هم زبان بودند واعتماد بیشتری به آنهاداشت انتخاب کند باین خیال که شاید روزی به کارش آیند وهرکدام راکه به حکومت ایالت و ولایتی می فرستاد او رامطلق العنان می گذاشت وهیچگاه آنان را مورد مواخذه قرار نمی نمودند.
خبرمرگ محمد شاه درروز ١١شوال سال ١٢٦٤ هجری قمری به شیراز رسید.
حسین خان روزاول رابر رسم معمول به عزان نشست وتمام شهر تعطیل شد ودر روز دوم درمجلس عزا خطبه بنام ناصرالدین شاه بخواند وسکه های زیادی باسم ناصرالدین شاه ضرب نمود وبه رسم تقدیمی به دربار ارسال داشت ولی اقداماتش مقبول امیرکبیر واقع نگردید ومورد توجه شاه واتابک قرار نگرفت.
مهدی بامداد می نویسد٢٤:
" پس ازفوت محمدشاه دربسیاری ازایالات وولایات ازقبیل خراسان،فارس کرمانشاه ولرستان انقلاب وآشوب روی داد ومردم برحکام ودست نشاندگان حاج میرزا آقاسی ازقبیل جمشیدخان ماکوئی حاکم بروجرد ومحب علیخان ماکوئی حاکم کرمانشاه شورش کرده وآنان راباوضع بسیار افتضاح آوری ازشهر بیرون کردند."
در شیراز هم حسین خان نظام الدوله به واسطه اجحافات ومظالم کمرشکنی که در دوره حکومتش درفارس برمردم این منطقه تحمیل کرده بود دچار مخالفت و سرگرانی کافه رجال واهالی شیراز قرار گرفت وباوجوداینکه عزیزخان مکری سردار کل با افواج شقاقی وآذربایجانی وشانزده عراده توپ به هواخواهی اوایستادگی کرد وبامردم شیراز ازدرجنگ ودعوا درآمد وبالاخره منجر به کشته شدن جمعی از مردم بی گناه وتخریب قسمت هائی ازشهر وسر درب بنای مسجدوکیل گردید حسین خان بازهم دست ازاخاذی برنداشت ومبلغی به عنوان تهیه ملزومات سفر از محمدقلی خان ایل بیگی قشقائی دریافت داشت ودرارگ کریم خانی حصاری شد تا انیکه احمدخان نوائی نایب ایشک آغاسی باشی به شیراز آمده اورا مقید ومحبوس داشت وبا افتضاح تمام به طهرانش فرستاد.
حسین خان بعدازاین واقعه دیگر به خدمتی ماموریت نیافت وبقیت عمر را در زاویه خمول ومذلت با تنگدستی وفاقه گذرانیدودر سال ١٢٨٣ هجری قمری

ص ٥٨٥

فوت شد.
موژان مومن می نویسد:٢٥
حسین خان آجودان باشی نظام الدوله اولین فردی بودکه باسید باب ازدر خصومت درآمد اودر مقام حاکم شیراز باعث مجازات بی رحمانه ای برتعدادی از بابی هاشد که گزارش آن در روزنامه تایمز چاپ لندن نوشته شده علاوه برآن سبب شدکه باب را ازبوشهر درحال توقیف به شیرازبیاورند موقعی که باب اظهاراتی کردکه خوشش نیامدبه یکی ازملتزمین حضور دستور دادکه سیلی به صورت باب بزند.
لایارد درباره حسین خان چنین می نویسد٢٦:
بعدأمعلوم شدکه حسین خان آدم ناصالحی بوده است اومتهم شده بود که

مقرری وهزینه ومخارج چندنفر افسر فرانسوی را حیف ومیل کرده است .این افسران راموقعی که حسین خان درپاریس سفیر بود تشویق وترغیب کرده بودکه برای تعلیم سپاهیان به خدمت شاه درآیند اوخرج سفر معتنابهی از دولت برای مسافرتهایش گرفته بود اضافه براینکه درمسیرمسافرتش اهالی شهرها ودهات در پاریس ولندن به شدت مقروض شده بود وسرپرست املاکش نیز نتوانسته بودکه بقدرکافی پول برای مخارج زندگی اوتامین کند سرپرست را متهم به اختلاس کرد و متصدی امور املاکش را حبس کرد وبیرحمانه ترین شکنجه هارابر او معمول داشت تاآنجاکه پسر شش ساله اورامجبور کردکه باآهن پدر خود راداغ کندو همسر اورابه فراش هایش داد وآن سرپرست املاکش درزیر شکنجه جان داد.
موقعی که محمدشاه درسال ۱۸۴۸ فوت کرد حسین خان برای تملق گوئی و چاپلوسی وبخاطراینکه او اولین فردی باشدکه درآمدی برای دولت به پایتخت ارسال نموده باشد خودرابه قرض انداخت ولی هیچ فایده ای نبرد زیرا وقتی که به تحریکات جاج میرزاعلی اکبر قوام الملک ومحمدقلی خان ایل بیگی قشقائی مردم شیراز برعلیه اوبرخاستند واو را در ارگ محبوس نمودند هیچ کمک ومساعدتی ازمرکز به اونشد وبرعکس میرزاتقی خان حاکم جدیدی را بجای او به حکومت فارس منصوب کرد.وقتی که حاکم جدید بهرام میرزا (عموی ناصرالدین شاه)در ایالت فارس آرامش برقرار کرد بازهم مشکلات ودردسرهائی که حسین خان ایجاد کرده بود خاتمه نیافت.
درگزارش مورخ ۳۰ ژانویه ۱۸۴۹ فارانت می خوانیم ۲۷:
" شاهزاده بهرام میرزا به اتفاق ایلخانی فارس به شیراز وارد وعلی الفور به هرج ومرج شدیدی که درشهر رایج بود خاتمه داد.حاکم قبلی حسین خان که با

ص ۵۸۶

مشاکل متعددی مواجه بود باکمال صبروحوصله به کار خودادامه داد وشاهزاده نیز بااوخوشرفتاری کرد ولی سپاهیان اورا زندانی خودکرده ومطالبه حقوق قبلی خویش رانمودند.او بدهکاری های بسیارزیادی داردواگر دولت نسبت به جمع آوری مالیات وپولی که او قبلاًبه خزانه دولت فرستاده بود برنیاید او وتعدادی ازافراد بطور قطع نیست ونابود خواهند شد.
دولت به حسین خان برای پرداخت وجه به صدراعظم قبلی ونیز برای مخارج سپاهیان وسایر هزینه های دولت که اوبابهره سنگینی قرض نموده بدهکار است حال باصحبتی که باامیرکبیر کرده ام این طوربه نظر رسید که دولت قصددارد تمام قروض اوراکه درفارس قرض کرده وپرداخت نشده است بدهد."
حسین خان فی الواقع نیست ونابود شد وبقیه عمررادر سرتاسر مملکت از جائی به جای دیگر می رود تا بار دیگر مورد توجه قرار گیرد درسال ۱۸۵۰ شیل ۲۸ کوشش کرد به نمایندگی ازهندی های تبعه دولت انگلیس درایران بادولت ایران میانجی گری کند.این افرادمبلغ زیادی ازحسین خان طلب داشتند.
کنسولگری انگلیس درتبریز گزارش دادکه محال است بتوان چیزی ازحسین خان دریافت کرد.حسین خان ورشکسته و هم به شدت مریض است دولت ایران هم حاضر نشد قروض اورا که دردوره حکومت شیراز بوجود آمده بودبپردازد یا قبوضی راکه حسین خان ازحاج میرزاآقاسی دردست داشت پرداخت کند.
نبیل اعظم می نویسد:
" دراوقاتی که حضرت بهاءالله دربغداد بودند حسین خان عریضه ای مبنی بر ندامت ازگناهان قبل وتوبه وانابه به حضور مبارک عرض کرد ودرخواست عفو نمود که عزت سابقش رابه اوبرگردانند وبه حکومت فارس برقرار شود ولی حضرت بهاءالله جوابی به اوندادند حسین خان اسیر بدبختی بود تااینکه وفات یافت."

علمای امضاء کننده فتوای قتل حضرت باب در شیراز

۱- شیخ حسین ناظم الشریعه

شیخ حسین ناظم الشریعه پسر شیخ علی قطیفی واز اعراب جزیرةالعرب است که در اواخر حکومت حسینعلی میرزا فرمانفرما به شیرازآمد وبه جمع ملاها راه یافت وبتدریج بواسطه جرئت وجسارتی که داشت درعداد علمای صاحب نفوذ شیراز

بیرون آمد.مشارالیه مثل سایر همقطارهایش ازتحصیلات علیه دینی بهره ای نداشته ولی ماجراجوئیهای وی سبب شده بودکه دربعضی ازکارهای دولت مداخله نماید و موجب شود که سودجویانی اطراف اورا گرفته ازنفوذش سوءاستفاده کنند ونسبت به حقوق واموال مردم تجاوز نمایند.

حاجی میرزا حسن فسایی زیرعنوان "مجهول الممالک"۲۹ درموضوع تصرف غاصبانه مشارالیه ازملک یازموقوفات مدرسه منصوریه شیراز شرحی نگاشته ودر جای دیگر ۳۰ ضمن شرح احوال اعیان محله اسحق بیگ می نویسد:

"و از اجله واعیان معدودین در شماره علمای این محله است عالی جناب مقدس القاب فضائل انتساب حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه مشهور به ظالم پسر شیخ علی احسائی یا قطیفی است.اگر القاب آن جناب رابه آنچه سزاوار است نویسم بسبب ظلمی که برمن نمود وشمه ای ازآن رادرصفحه اول ودویم ازگفتار اول این فارس نامه ناصری نگاشتم ارباب مرض اهل غرضم گویند واگر به اوصاف متشرعین واهل علمش نگارم متحمل الکذب راس کل خطیئه شوم همین بس است که اوراتابه این لقب خواندند مردمان بی دین به خط ومهرش اموال مسلمانان را به ستم واشتلم بردند همه رابه گواهی اهل مملکتی نگاشتم که لایحب الله الجهر بالسوءمن القول الامن ظلم .۳۱"

درایام قدرت ونفوذ اوکه مردم شیراز ازشدت جفاکاری هاوناسخ ومنسوخ نوشتن های اوبه جان آمده بودند اشعاری مبتذل ورکیک که قلم ازذکر آنها شرم دارد ،از زبان اوساخته بودند وزبان به زبان درمیان مردم کوچه وبازار می گشت.

اوازدشمنان سرسخت حضرت باب بود وبیش ازهمه علماءدر براندازی بابی ها پافشاری می کرد وازهیچ دشمنی وخصومت وجسارت واهانتی فروگذار نمی کرد. می گویندوقتی که فتوای قتل حضرت باب را علمای شیراز مهر نمودند و به صاحب اختیارتسلیم نمودند حسین خان گفت اگر دراجرای فرمان قتل این سید میرغضب هاغذر آورند ومتعذر شدند که مادست به خون ذریه رسول واولاد فاطمه نمی آلائیم چه کسی مرتکب چنان عملی خواهد شد؟ شیخ حسین چاقوی قلمتراشش را بیرون آورده وگفته بود خودم باهمین چاقو اورا خواهم کشت وبالاخره هم در راه ارضاء شقاوت وخوانخواری خویش،دست خود رابه خون بابیان وبهائیان مظلوم آغشته نمود.

پرفسور براون ۳۲ ازقول سرهنگ محمد حسن خان یا سرهنگ زین العابدین خان (اسم نمی برد کدامشان) پسرمیرزاعبدالله خان نوری نوه میرزا نعیم می نویسد:

" در شیراز مردی موسوم به ناظم العلماء۳۳ یافت می شد ولی چون مرد ظالمی بود اورا باسم ظالم می خواندند۳٤ واین مرد نسبت به باب کینه مخصوصی نشان می داد وهنگامی که باب رانزد حسین خان حکمران فارس بردند ناظم العلماء قلمتراش خویش رابیرون آورد وفریاد زد " هرگاه شما حکم قتل اورا صادر نکنید من اورا بااین قلمتراش خواهم کشت " ووقتی که باب رابه طرف اصفهان بردند او در قفای باب به راه افتاد وگفت من ازتعقیب اوصرفنظر نمی کنم مگر اینکه خودم

حکم قتل اورا به موقع اجرا گذارم واو را بادست خود مقتول کنم ولی حکمران اصفهان او را برگرداند وگفت اگر روزی حکم قتل اوصادر شدمیر غضب هست و احتیاجی به تواندارد."

این شخص دراواخر ایام حیاتش مبتلا به جنون شد بطوری که اوراحبس کردند و وجودش برای خانواده اش غیرقابل تحمل بود.وی به سال ۱۳۰۱هجری در وبای عام بدرود زندگی گفت.

۲- شیخ مهدی کجوری

شیخ مهدی کجوری ازمردم مازندران در سال ۱۲۵۷ هجری قمری به شیراز آمد وصاحب محراب ومنبر ومال ومکنت شد ودر سال ۱۲۹۳ درهمین شهر درگذشت.

حضرت بهاءالله در لوحی به افتخار آقامیرزاآقاافنان می فرمایند: " اینکه در باره حرف شین میم۳۵ علیه ماعلیه ورجوع اوبه اسفل سین مرقوم فرموده بودند تلقاءوجه عرض شد فرمودندکل به محلشان راجع خواهند شد انه لهو المنتقم الآخذ العلیم الحکیم ."

۳- ملامحمد علی محلاتی

ملامحمدعلی محلاتی در سال ۱۲٦۰ هجری ازمحلات به شیراز آمد ودر این شهر متوطن گردید و در سال ۱۲۸٤ درگذشت. اونیز ازملاهائی است که دستش به خون بابی ها وبهائی رنگین وآلوده است وبه فتوای اوبود که چندین نفر را در شیراز به شهادت رسانیدند.ازتمامی خانواده اوتنها مرحوم آقامیرزا ابوالفضل محلاتی شمی عرفانی داشت وبکلی ازتظاهر وریاکاری برکنار بود ودر یکی دومورد مستقیم وغیرمستقیم ازبهائیان شیراز حمایت نمود ودرتاریخ دیانت بهائی نام نیکی ازخود بیادگار گذاشت.

معتمدالدوله،شرح زندگانی وخدمات او

ازجمله رجال دوره قاجاریه که دراثر اقدامات نیک خوددر دیانت بابی و بهایی صاحب قدر ومنزلتی شده اند،یکی هم منوچهر خان معتمدالدوله است.شرح زندگانی وکاردانیهای اوعلاوه برآنچه که درتواریخ وسایر کتب مربوط به دوران قاجاریه نوشته شده دردوکتاب ۳٦ مستقل دیگرتالیف آقاعلی رشتی ومیرزا محمدعلی بهار نیز آمده است.مولفین این دوکتاب اجداد معتمدالدوله را ازسلاله سلاطین ساسانی معرفی کرده ومی نویسندکه آنها در شهری به نام شهریار درحوالی ایروان وبایزید وقارص حکومت وفرمانروائی داشته اند وبعد ازهجوم اعراب و استقرار دیانت اسلام ازآنجا کوچیده وبه تفلیس پایتخت گرجستان پناه برده ومستقر

ص ۵۸۹

گشته اند وچون در فنون مملکت داری واداره امور سیاسی ورزیدگی وتجربه کافی داشته اند به دستگاه حکومت راه یافته ونسلاْبعد نسل به مقامات عالیه کشوری و لشکری رسیده اند ومشیر ومشارحکام گرجستان بوده اند وسلاطین صفویه نیزآنان را تقویت نموده وازآنان پشتیبانی می کرده اند . در سال ۱۲۰۹ هجری قمری که آقا محمدخان قاجار به قفقازستان وگرجستان تاخت وتفلیس راتصرف نمود خانمان آنها گردنکشی وطغیان نیفتد وی را مقطوع النسل نمود.

رشتی از پنج پشت اجداد منوچهر خان نام می برد که مهمترین آنان میرزا گرگین ممکیان است که ازابطال وشجاعان زمان خود بوده ودرگرجستان نفوذ و قدرت کامله داشته است ونیز ازپسرش میرزا سهراب که جدچهارم منوچهرخان است یادمی کند ومی نویسد که بواسطه احاطه علمی وی به چندین زبان مختلف به لقب انگلبوکه درزبان گرجی به معنی صندوقچه لغات است ملقب ومشهور بود.

معتمدالدوله پس از ورود به طهران درحرمخانه شاهی زندگانی تازه خود را شروع کرد وچون دارای لیاقت وکفایت وحسن درایت کافی بود مورد تفقد و مرحمت فتحعلیشاه قرار گرفت ودر دستگاه سلطنت اوتقرب حاصل کرد وبه سمت ایچ آقاسی باشی (خواجه باشی)ارتقاءیافت وامور حرمخانه سلطنتی وکلید مخازن وثروت بیداد آقامحمدخان به اوسپرده شد واوطوری باقدرت واحاطه کامله عمل کردکه حتی پسران فتحعلیشاه بدون اذن واجازه اوحق ورود به اندرون رانداشتند.

کاردانی وکفایت ورزانت اوسبب شده بود که دربعضی موارد فتحعلیشاه با اوبه مشاوره بپردازد ورایش را بپذیرد واو رابه مقام ایشک آقاسی باشی که شغلی در ردیف رئیس تشریفات یا وزیر دربار است ترقی دهد.فتحعلیشاه اسم اورا ازجهان سوز به منوچهر تبدیل کرد ولقب خان به وی اعطانمود وبه پیشکاری یحیی میرزا چهل وسومین پسرخود رابه گیلان اعزام داشت وازآن پس به منوچهرخان گرجی معروف شد. دریکی ازقصائدی که درمدح اوسروده اند این ابیات را می خوانیم:

میرسپهرآستان راد منوچهرخان   آنکه به گیتی نمود رایت جود آشکار
طوف به کاخ فرش داده همی آسمان   بوسه به خاک درش داده همی روزگار

منوچهرخان در دوران حکومتش به پیشکاری یحیی میرزا درگیلان توانست در

مدت کوتاهی امورآن سرزمین راانتظام بخشد وجمیع امور را منظم ومنسق سازد ودست اجامرواوباشی که درآن حدود به تقویت بعضی ازمتنفذین وعلماءزندگی رابرمردم سخت کرده بودند ازظلم وتعدی کوتاه نماید وباقاطبه مردم به عدل و نصفت رفتارکند ونیز آثارآبادانی های زیادی برای رفاه مردم وکاروانیان ازخودبه

ص ۵۹۰

یادگار بگذارد که یکی ازآنها پل منجیل است.

علاقه مندی وابراز خدمات صادقانه ومدیریت منوچهرخان در اداره امور حکومت گیلان توجه مخصوص فتحعلیشاه را نسبت به او بیشتربرانگیخت ودرحق اونسبت به سایرفرمانروایان وحکام ایالات و ولایات ایران امتیازی بیشترقائل بود. منوچهرخان دردوران زمامداریش در گیلان نیز ازقشون روسیه که به سواحل بحرخزر قصد تجاوز داشتند جلوگیری بعمل آورد ودرسال ۱۲۴۴هجری قمری که میرزاعبدالواهاب معتمدالدوله متخلص به نشاط فوت شده بود فتحعلیشاه آن لقب را به انضمام تمثالی ازخودش که احجار کریمه مزین بودبه اوبخشید وازآن به بعدبه لقب معتمدالدوله ملقب گردید .به مناسبت صدوراین فرمان تمام شهرهای گیلان را آذین بسته وچراغان نمودند وشعرا مدیحه هاسرودند وپیشکشی ها تقدیمش کردند.

میرزا محمدعلی بهارضمن قصیده ای می سراید:

حضرت معتمدالدوله منوچهرکه نیست نه نظیرش به ضمیر ونه معینش به قران
لقب معتمدالدوله جز اوراتهمت نسبت معتضدالملهحز اورا بهتان
صبرمن درغم اوصحبت سنگ است وسبو مهراو بادل من الفت ماه است وکتان

بعد ازواقعه جنگ روسیه وایران که منجر به شکست ایران وازدست دادن ولایات شمالی وپرداخت غرامات کمرشکن گردید بالاخره باپادرمیانی وزیرمختار انگلیس سرجان مک دونالد کنی یر ۳۷ قرار داد مصالحه وترک مخاصمه بین دولتین ایران وروسیه منعقد گردرد وبرای پرداخت هشت کرور تومان غرامت جنگ فتحعلیشاه منوچهرخان راکه به رزانت وحسن درایتش اعتماد داشت انتخاب کرد تاحامل آن مبلغ ازطهران به آذربایجان باشد ونیزدربعضی ازامور ومشاورات لازم باعباس میرزاهمکاری نماید.

معتمدالدوله بعدازانجام ماموریتش به گیلان برگشت وکماکان درحکومت گیلان برقرار بود تادرسال ۱۲۵۰هجری قمری که واقعه فوت فتحعلیشاه دراصفهان پیش آمد ومحمد میرزا درتبریز باهمیاری وحسن تدبیر قائم مقام به تخت شاهی جلوس گرد وبرای به دست گرفتن زمام امورعازم طهران شد.

منوچهرخان بادوهزار سوار وچندین فوج پیاده درحدود سلطانیه به حضور محمدشاه رسید" مبلغی درحدود چهل هزارتومان تقدیم نمودودرالتزام رکاب اوبه طهران آمد۳۸"ونیزاسبی خجسته نام به محمد شاه تقدیم کردکه محمدشاه را ممنون

ص ۵۹۱

ساخت وآن تقدیمی رابه فال نیک گرفت .

محمدشاه دربدایت سلطنتش به مخالفت شدید اعمام وبستگانش که هرکدام داعیه سلطنت داشتند گرفتار شد ومهمترین آنان که سلطنت اورا تهدید می کردند طغیان وعدم اطاعت حسینعلی میرزا فرمانفرما درشیراز وحسنعلی میرزا شجاع السلطنه درکرمان پسران بلافصل فتحعلیشاه بودند که هردوبرادر برای براندزی محمدشاه قیام کردند ولشکربه طهران کشیدند .محمد شاه منوچهرخان معتمدالدوله را مامور سرکوبی آنان کرد وسر لیندزی بیتون ۳۹فرمانده توپخانه رادر اختیار اوقرار داد.

نفرات معتمدالدوله باسپاهیان فرمانفرما وشجاع السلطنه درصحرای بین شهرضا وایزد خواست بهم رسیدند وجنگ سختی بین طرفین درگرفت وازطرفین متخاصمین عده ای مقتول ومجروح گشتند وبالاخره فرمانفرماو شجاع السلطنه به سمت شیراز فرار کردند.

منوچهرخان به دنبال آنها به شیراز تاخت ۴۰ وهر دوبرادر رادرارگ کریم

خانی که معقل فرمانفرمابود اسیرکرد وبااحترام تمام هردوراباتخت روان با
یک فوج سربازبه سرپرستی منصورخان فراهانی به طهران اعزام داشت فرمانفرما در
طهران به مرض وبا درگذشت وشجاع السلطنه راکور کرده به اردبیل تبعید نمودند و
اونیزدرسال ۱۲٦٥ هجری قمری بدرود زندگی گفت.
واقعه شیرازو خبرفوت فتحعلیشاه وشهرت انقلاب شهرهای ایران دربین
طوائف وایلات بیشترتاثیر گذاشت ومنطقه فارس را مغشوش ومنقلب ساخت.
معتمدالدوله که ازمحمدعلیخان ایلخانی قشقائی که بافرمانفرما قرابت نسبی داشت
ومیرزامحمد فسائی چشم می زد واحتمال می داد که شایدازناحیه آنها اغتشاش
بروز کندهردونفر رابه طهران تبعید نمود وطوائف وایلات قشقائی وعرب و
بهارلو که درحقیقت تمام فارس ازترک تازی آنان مصون نبود ودست اندازی به قراء
وقصبات وایجاد اغتشاش وسرقت درراه ها ازکارهای روزمره ومعمول آنهابود،
همه رابه جای خود نشانید و ولی خان ممسنی راکه درمدت ٣٦سال حکومت
فرمانفرمادرفارس سربه اطاعت نیاورده بود گرفتار وتنبیه کرد وچن همان
اوقات نیز اعراب خوزستان ولرهای لرستان وطوائف کلهر وگوران درحوالی
کرمانشاهان سرازاطاعت دولت بیرون برده وطغیان نموده بودند،ازفارس مامور
سرکوبی آنان شد وآن مناطق را منظم وامنیت داد وکلانتران وروسای طوائف
کلهر وگوران را طوری در زیر فشار قرار داد که متسل به علماء شدند و
آقامحمد جعفر وآقاعبدالله که ازمجتهدین نامی کرمانشاه بودند قرآن به دست به
شفاعت رفتند.

ص ٥٩٢
دراصفهان نیز ناامنی فراهم شد واجامرواواط شهری که مستظهربه
پشتیبانی ملاها ومتنفذین محلی بودند دست تجاوزبه مال ومنال وعرض و
ناموس مردم گشودند.محمدشاه که درآن اوقات درکارلشکرکشی به سمت هرات٤١
بود انتظام اموراصفهان رابه معتمدالدوله تفویض کرد ودرحدود سال ۱۲٥٤ هجری
قمری حکومت اصفهان نیز جزءابوابجمعی او گردید.
معتمدالدوله دربدو ورودش به اصفهان باملایمت ووفق ومدارا با طغیان گران
مواجه شد وبا نصیحت واندرزکوشیدکه امنیت رابرقرار کندولی اجامر واوباش
دست ازهرزگی برنداشتند وازبی حرمتی وجسارت نسبت به اموال ونوامیس مردم
مضایقه ننمودند وبه امید حمایت وتقویت علماءوبعضی ازمتنفذین شهری
سرتمکین فرود نیاوردنددراین وقت متعمدالدوله دست به تیغ برد وعده ای راکه
مرتکب قتل وهتک ناموس مردم شده بودندبه قتل رسانید وجمعی رانیز تبعید و
محبوس ساخت ونظمی کامل دراصفهان بوجود آورد بطوریکه محمد شاه بعداز
مراجعت ازهرات قصددیداری ازاصفهان کرد ومعتمدالدوله تاکاشان به استقبالش
شتافت ومقصرینی که حرم هریک مشخص ومعلوم بود ودربند داشت به محمدشاه
تسلیم کرد واوحکم قتل همه آنها راصادر نمود.
بی مناسبت نیست که دراینجابه نظرات گوناگون دیگری هم که درباره
منوچهرخان معتمدالدوله اظهار شده است توجه کنیم:
۱- سر هنری لایارد٤۲
لایارد که به دلیل گرفتارآمدن ومحبوس شدن محمدتقی خان رهبرشورشیان
بختیاری دوست ودستیار خودبه دستور منوچهرخان ازوی واهمه داشت،درباره وی
می نویسد:
" درجوانی به خدمت دولت درآمد وبه علت کفایت وکاردانی فوق العاده به
مقامات بالارسید وچندین سال مورد توجه خاص شاه بود وچون یکی از
باکفایت ترین ماموران ایرانی بود به حکومت ایالت مهم اصفهان منصوب گردید.در
آن وقت اصفهان شامل نواحی قبیله نشین لر وبختیاری که افراد آن خودسر و وحشی
بودند ونیز اعراب نیمه مستقل دشتهای بین کوهای لرستان ودجله بود .منوچهرخان
بخاطر شقاوت مورد تنفر وترس بودولی همگی اذعان داشتندکه حاکمی عادل بود
واز ضعفا دربرابر زورگوئی اقویا دفاع می کرد.شهرتی وافردر ابداع طرق مختلف
مجازات وشکنجه داشت که آنهم درمیان افراد ناباب ایجاد رعب ووحشت

می کرد."
لایارد درمورد حالات خصوصی،قیافه واندام معتمدالدوله چنین می نویسد:
" معتمدبا مشخصات معمولی افراد خواجه صورتی صاف،بی رنگ وبدون

ص ۵۹۳
ریش داشت.صدایش تیز،نازک وزنانه بود.قامتی کوتاه،چهارشانه وگوشت آلود با اندامی نامتناسب وحرکاتی کند داشت.قیافه اش مانندااهالی گرجستان باسیمائی خسته وبدون آرامش وعاری ازحرکت وبی روح بود.او ملبس به لباس معمول در ایران بود.کتی نیمه بلند ازبهترین پارچه (ترمه)کشمیر دربرداشت وخنجری خمیده بادسته جواهرنشان درشال دورکمرش قرار داده بود .مارادرکمال ادب پذیرفت و چند کلمه ای مودبانه درباره ملت انگلیس گفت."
۲- هنری استرن وپ .ه. اشترن شوس ۴۳
این دونفر میسیونر که درسال ۱۸٤٦ میلادی دراصفهان دیدن کرده اند در براه منوچهرحان چنین می نویسند:
" ٦ مارس - به ملاقات معتمدالدوله حاکم رفتیم.حضرت ایشان درکمال محبت مارا پذیرفتند .باچای ،قهوه ،میوه وانواع واقسام شربت های مختلف ازما پذیرائی کردند. برای مدتی باحضرت ایشان بودیم .درضمن بامتمتع شدن ازمیهمان نوازی ایشان ازماسئوالات مختلفی نمودند ازقبیل اینکه: آیانبوت حضرت محمد راحضرت موسی وسایر پیغمبران پیشگوئی کرده بودند؟مطالبی که درکتاب دوم تورات،سفر تثنیه فصل هیجدهم،آیه ۱۵ آمده است،اشاره به چه شخصی است و سئوالات متعدد دیگری که توضیح داده شد.این مطالب راشاره ای نزدیکتربه ظهور حضرت محمد می دانست تاحضرت مسیح ودرتائید اظهاراتش دو بحث مختلف پیش آورد.اول اینکه ازعبارت " ازبرادر تو"بنظر منوچهرخان باید منظوراسماعیل برادر اسحق وجدحضرت محمدباشد.دوم اینکه چون دراین آیه می گوید"همچو من"بنظر می رسدکه مقام حضرت مسیح بالاترازحضرت موسی بوده است ولی چون می گوید "ازمیان تو" لذا تفسیراولی صحیح نیست چون درملکوت الهی به حضرت محمد مقام ومنزلتی بالاترازحضرت مسیح داده شده است.لذا این دلائل بحث اولی راخنثی می کند.منوچهرخان گفت موقعی که مافارسی راخوب یاد گرفتیم خوشحال می شودکه باما درباره این مسائل دوباره صحبت کند. ازاو پرسیدیم که آیا کلیمی هاکه مسیحی می شوند مورد اذیت وآزار قرار می گیرند؟ جواب داد هیچکس جرات اذیت آزار کلیمی هارابه صرف قبول مسیحیت ندارد. ضمناْاضافه کرد که قصد داشت جلسه ای باملاهای کلیمی درحضور خود اوترتیب دهد که بامادراین باره بحث کنند."
این دونفر که دروقت فوت معتمدالدوله دراصفهان بوده اند مشاهدات خودرا درگزارشی که به ریاست کلیسای یهودی لندن می دهندمی نویسند:" ضمن اظهار تاسف خودراموظف می دانیم که واقعه فوت معتمدالدوله حاکم اصفهان رابه اطلاع شمابرسانیم.درحقیقت اولین دیدارمان ازاین محل مورد محبت فراوان اوقرار

ص ۵۹٤
گرفتیم وبدین سبب متاسفیم که یکی از رفقا وپشتیبانان خودرا اگر چه مسلمان بودازدست داده ایم.به علت سرماخوردگی شدیدی که عارضش شده بود روز یکشنبه ۲۱ماه جاری طرف عصر بدورد حیات گفت.
درمدت نه سالی که حاکم اصفهان بودمردم ازچنان رفاه وآسایشی برخوردار بودند که نسل حاضر مشابه آن رابه خاطرنمی آورد.ازمرگ اومسیحیان ویهودیان هردوعزادار هستند.
قسمت عمده جمعیت این شهر را مردم رذل وبدنام تشکیل می دهند اما بواسطه تدبیر خردمندانه واجرای عدالت وانصافی که اومرعی می داشت همه سر تمکین داشتندامادرحال حاضر همه دست به اسلحه برده اندحتی محترمین مسلمان رانیز مضطرب وبیمناک کرده اند.
مسیحیان بامرگ این حاکم علی مقام بزرگترین دوستانشان را ازدست

داده اند زیرا سالیان دراز ازآسایش وفراغتی که دردوره حکمرانی اونصیبیشان شده بود برخوردار بوده اند.
باوضع حاضر نه فقط ماقادر نیستیم ازمنازلمان خارج شویم حتی نمی توانیم نوکرهایمان راهم برای تهیه قوت لازم به خارج بفرستیم .
ارامنه که شغلشان ایجاب می کندبه شهر بروند همه کتک خورده ولخت شده برمی گردند.سکنه جلفاهمه شب درانتظار هجوم اجامر هستند به بعضی ازخانه ها ریخته وآنها راغارت کرده اند درواقع نیم توان گفت که دامنه اعمال رذیله حضرات تاچه اندازه وسعت خواهدیافت.
تنها دوحاکم توانسته اند اصفهان را بنحو مطلوبی اداره کنند حتی اگر حاکم خوبی هم انتخاب شود مدت زمانی لازم است تامجدداًامنیت دراین کشور بی قانون برقرارگردد."
اهم شعرایی که درمدع معتمدالدوله اشعاری سروده اند:
گفتیم که میرزامحمد علی بهاردرکتاب مدائح المعتمدالدولةالعلیة از هفتاد شاعری که درمدح معتمدالدوله شعر سروده اند،نام برده است.ازاهم این شعرا می توان ازقاآنی ،نشاط و وصال شیرازی نام برد.
وصال شیرازی که مادام العمربه مدح وقدح کسی زبان نگشود وامان استغناء،طبع وعلو فطرت وحسن طویتش ازلوث هرگونه پیرایش وگرایش پاک و درامان مانده است،درتمام دیوانش تنهادرغزل زیر دریک بیت اسمی ازممدوح می آورد وآن اختصاص به معتمدالدوله دارد.وی می گوید:
چمن شکفت زلطف صبا وفیض سحاب بخواه مطرب خوش خوان بیار باده ناب

عرق به عارض ساقی وقطره بررخ گل اشارتی است که باید روان برآتش وآب
هوای باغ روان پروردچو بوی بهشت خروش رعد غم ازدل برد چوبانگ رباب
بیارخانه‌بهباغ ای بهارخانه بباغ چه قانعی زتماشای گل به بوی گلاب
نه‌ممکن‌است همهروزه گل بعشرت کوش مکن درنگ که ایام می رود به شتاب
می مغانه‌به بانگ نی وچغانه کشیم که لاله جام برآوردومرغ زد مضراب
فتوح سامعه رادل زآب میکده یافت که بادمیکده معمورخانقاه خراب
دلابه‌مدرسه سالوس واهل وسوسه چند به بوستان گذر و وصل دوستان دریاب
به رهن باده شدودربهای مطرب رفت باین امیدکه سجاده بود وبود کتاب
وصال وقت سحرخواب درگلستان چند که گل ز زمزمه عندلیب جسب زخواب
بپای خیزوبه خلوت نشینوباده‌بنوش ثنای معتمدالدوله گوی ازهرباب
علاوه بروصال شیرازی،آقامیرزارضاقلی برادر ناتنی حضرت بهاءالله که به نغمه تخلص می کرده است نیزدر وصف معتمدالدوله قصیده ای بامطلع زیر سروده است .
ای طعنه زده لعل توبردر وگهر بر وی خنده زده قندتوبرتنگ شکر بر
عنایت حضرت عبدالبهاءنسبت به منزچهرخان معتمدالدوله
ازقلم حضرت عبدالبهاءبه اعزاز منوچهرخان معتمدالدوله زیارتنامه ای نازل شده است.٤٤ بدیع بشرویی دریادداشتهای جمعه ششم اگوست ١٩١٥ خود از زبان حضرت عبدالبهاءمی نویسد:
" معتمدالدوله اصفهان ،منوچهرخان خیلی بناکرد دراطراف طهران خیلی ده داشت جمیع این عمارات این بنیانها این املاک جمیعاًرفت.همه اش ویران شد اثری نماند لکن درمدینةالله یک خشت گذاشت آن خشت باقی ماند خراب نمی شود چند

روز حضرت راازاعداء درخلوت خود حفظ کرد اول ظاهراً بیرون کرد بعد در خلوت سرپوشیده خودش محفوظ. این خشت رادر مدینةالله گذاشت لکن این هرگز خراب نمی شود دربنیان الهی این اثر ازاوالی الابد باقی ماند."
سید علی اصغر شیخ الاسلام تبریز
سیدعلی اصغرشیخ الاسلام وبرادرزاده اش سیدابوالقاسم ازجمله روحانیون

معروف تبریزاند که بخلاف گوئی وجعالی ودروغ سازی مشهور هستند. وقتی گاو حیدر قصاب ازمسلخ فرار کرد وبه مسجد صاحب الامر گریخت این دونفر شایع کردندکه این گاوچون نظر کرده امام زمان است به این مسجد پناه برده ومتحصن شده است .سپس آن حیوان رابا شالهای ترمه ای که مردم جاهل تقدیم کرده بودند آراستند وبه اوسلام وتعظیم نمودند.

این دودر قساوت قلب وتعدی وتجاوزبه حقوق مردم وعدم اطاعت فرامین دولت مشار بالبنان بودند چنانچه درتبریز چون حاجی رجبعلی قزوینی باخیالات و افکار آنها همراهی نداشت وباج وخراجی به آنها نمی پرداخت اورا درحجره تجارتی اش واقع درسرای حاج سیدحسین تبریزی درروز روشن بوسیله ایادی و سرسپرده های خود باکارد وخنجر قطعه قطعه نمودند.بعدهاکاروانسرای محل قتل به اسم قانلی دالان یعنی دالان خون آلوده شهرت یافت وهنوز هم به همین اسم خوانده می شود.

بالاخره ناصرالدین شاه که ازاعمال ناشایست اوخشمگین شده بود به سلیمان خان شاهسون ماموریت دادکه اورا توقیف کرده مغلولاُبه طهران بیاورند .سلیمان خان مدتی درتبریزبه انتظار فرصت ماندوسرانجام روزی که ازشهرخارج شده وبه باغ گفته بود اورا توقیف کرد وبه طهران آورد.وی درطهران مورد بی اعتنائی قرار گرفت ولی درتبریزچندنفری ازاواستقبال کردند که درشان خود اوبودند.

درتاریخ حاج معین السلطنه تبریزی شرح مفصلی درباره دروغ پردازیهاو قساوت شیخ الاسلام آمده است.

حاج میرزاآقاسی

محمد شاه درسال ۱۲۵۰ هجری به سن ۲۸سالگی باحسن تدبیر وکیاست میرزاابوالقاسم قائم مقام وکوشش وکاردانی منوچهرخان معتمدالدوله بر اریکه سلطنت ایران تکیه زد وتاج شاهی برسرگذاشت وبرجمیع اعمام واقاربش که هریک مدعی تاج وتخت سلطنت بودند فائق آمد.

محمد شاه نسبت به سایر سلاطین دودمان قاجار مردی سلیم النفس تر ونسبت

ص ۵۹۷

به مردم مهربان تر بوده است ولیکن در دست مکایدواغراض مردی مزور وطماع و جبون ونالایق چون حاجی میرزاآقاسی گرفتار آمدکه بواسطه عدم لیاقت واطلاع ازامور مملکت داری دردوران سیزده ساله صدارت خود کشور راازلحاظ سیاست داخلی به هرج ومرج کشانید وخودسری وبیداد گری را شیوه هر حاکم مغرور و خودکامه نمود وازلحاظ سیاست خارجی سوءتدابیرش موجب گرفتاری هائی برای دولت شد که بالمآل منتهی به انتزاع قسمتی ازخاک ایران درناحیه شرق گردید.

حاج میرزاآقاسی اسم اصلیش عباس پسرمیرزا مسلم ایروانی است که از ایروان به ماکو هجرت نمود ودرآن قریه به کار رعیتی وزراعت پرداخت.

عباس درماکو به سالی ۱۱۹۸هجری قمری متولد شد چون به سن تمیز رسید به خوی رفت ودرآنجازبان فارسی راآموخت ومدتی در شهرهای آذربایجان سائر بودو بعد به همدان رفت ودرنزد آخوند ملاعبدالصمد همدانی که ازمشایخ صوفیه بود تلمذ کرد ودرعداد مریدان اودرآمد.

دراوقاتی که اودرهمدان درخدمت ملاعبدالصمد بودیکی از مریدان دیگر ملاعبدالصمد که استطاعت تشرف به مکه راداشت فوت کرد وملاعباس بااستفاده ازمال ومنال او عازم زیارت مکه مکرمه شد وپس ازاجرای مناسک حج به اسم حاجی ملا عباس به همدان بازگشت.

بعد ازچندی که مرشدش به کربلا رفت ومجاورگردید اونیزبه کربلارفت و درخدمت استادش روزگار می گذرانید تااینکه ملاعبدالصمد درواقعه هجوم وهابی ها به کربلادرسال ۱۸۰۰ میلادی کشته شد وملاعباس اهل وعیال اورابه همدان کورد وازآنجاعودت به آذربایجان نمودو درتبریز بساط درویشی اش را گسترد وچون ازاصل تصوف اطاعی بهم زده بود بتدریج عده ای را به دورخود جمع نمود وباسم حاجی ملاآقاسی شهرت یافت .

جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا علت راه یافتن اورابه دستگاه نایب السلطنه

چنین مینگارد ٤٥:
"چون میرزا عیسی قائم مقام مشهور به میرزا بزرگ ٤٦درایام حیات خود
حاجی میرزاآقاسی ماکوئی راکه بعدازفراغت ازتحصیل کربلای معلی بخدمت
حاجی ملاعبدالصمد همدانی رسیده وبعد ازقتل حاجی مزبور در فتنه وهابی هااز
کربلای معلی عیال حاجی رابرداشته به همدان آمده وبعلاوه مسلک ملائی ارادت به
حاجی مشارالیه پیداکرده خود رادر طریقه سیروسلوک ومعرفت وحید عصرو
قطب دهرمی دانست بعدازچندی باگیسوان پریشان به هیئت درویشان ودرلباس
ایشان وارد تبریز شده ودر طریقی بطریقی به میرزا بزرگ قائم مقام برخورده بود و
میرزا بزرگ مردی کامل الاخلاق بوده وباهرطایفه انسی داشته اورابمنزل برده و

ص ٥٩٨
باو طریق محبت پیش گرفته وازلباس درویشی ملائی درآورده واورا
تکلیف به تربیت میرزا موسی خان گماشت حاجی نیزقبول این معنی نموده مشغول
تدریس بود وگاهی بخدمت نایب السلطنه بتوسط میرزا بزرگ می رسیدو فی الجمله
معروف بود.بعدازوفات میرزابزرگ و وقوع نزاع درمیانه برادران،میرزا ابوالقاسم
ومیرزاموسی خان،پسران میرزا بزرگ درمنصب وزارت وتسلط میرزا ابوالقاسم
ولد ارشد اوباکسان میرزا موسی خان نقار ورزیده ومایه ترغیب وتحریض میرزا
موسی خان درامر وزارت حاجی مزبور رادانسته بدستیاری حاجی علی عسکرخواجه
بسبب علاقه ای که حاجی مزبو ردرقریتین گروس وقرا آغاج من محال سرآب تبریز
پیداکرده بود سیصد تومان مال دیوان بر حاجی باقی نویسانده و محصل مطالبه بر
اوگماشته بود.چون امیرخان قاجار ازامرای بزرگ وخال نایب السلطنه مرحوم بود و
بحکومت مملکت خوی سرافراز وبامیرزا ابوالقاسم قائم مقام درکمال بی صفائی
می بود حاجی مشارالیه خودرا ازچنگ محصل گریزانده به خوی رفته وبخدمت
سردار رسیده یک دوسال بودکه درآن ولایت می بود دراین وقت نایب السلطنه
مرحوم به سردار حکم تعیین معلمی فرمود سردار حاجی مشارالیه رامعروض خاطر
مبارک ساخت وبجهت معرفت سابقه قبول این معنی را فرمود درآن اوقات مشغول
به تدریس وتعلیم امیرزادگان ملتزم رکاب گردید وبعلاوه مواجب مرحمت شده در
سلک معلمان برقرار آمد."
جهانگیرمیرزا ردرادامه کلام بامضمون زیرچنین می نویسد٤٧:
" بعدازخاتمه جنگ گنجه وعبور ازارس فتحعلیشاه درجنگلی درحوالی
رودخانه ارس درآنجائی که مصب رود به دریاست چادر زده بود وبه احضار نایب
السلطنه فرمان داد ونایب السلطنه بهمراهی محمدمیرزا - بهرام میرزا - آصف الدوله
وسپهدار عازم اردوی شاهی شدیم وچندین روز بودکه غذائی به دست نیامده وهمه
گرسنه بودیم ونایب السطنه باقطعه ای نان خشک قناعت می نمود.
دربین راه درمحلی اطراق کردیم .محمدمیرزا ازمن خواست تامطبوخی
فراهم سازم ومن برای تهیه دیگ وبرنج ازتفتگ چی های دماوندی که درآن حدود
بودند استمدادکردم وآنان نیز استعانتی نمودند.دراین بین سواری بنظررسید که رو
به اینطرف می آید چون نزدیک رسیدمعلوم شد وکه جناب حاجی میرزاآقاسی است
که جلو(دسته جلو)اسبش را دزدیده اند وریسمانی رابه طرزافسار کرده بر سر
اسبش بسته است ویک حلقه رکابش پاره شده ودوالی ازعوض رکاب گذاشته و
قجری اسبش رانیز برده اند وگل ولای تاسینه حاجی رسیده از دور فریادمی زند
ومی آید که ازگریبان این ملای حلواخورچه می خواهید باری باین هیئت رسیدو
دیگ رابارکرده دید روباین دعاگوی دولت کرده قسم یادنمود که اگر حال مرخصی

ص ٥٩٩
مرا ازنایب السلطنه حاصل نکنیددیگر ترک خدمتگذاری کرده ازخانه بیرون نخواهم
آمد وسه روز است گرسنه ام تاازاین پلومرا سیر نکنید شمارابحل نخواهم کرد
باری ازنایب السلطنه مرحوم مرخصی برای اوحاصل آمد وپادشاه مرحوم رافی
الجمله الفتی ومعرفتی دراین سفر به حاجی پیداشد."
" چون نایب السلطنه مرحوم وارد تبریزشد وزمستان بمیان آمد بخیال اینکه

آسودگی دراین زمستان برای طرفین خواهدبود زندگانی می شددر این اوقات حاجی میرزاآقاسی درخدمت شاه مرحوم راه یافته میرزانصرالله اردبیلی راکه معلم پادشاه مرحوم بودبه بی ربطی وسرشکستگی ازامرتعلیم درنظر نایب السلطنه جلوه داد و نایب السلطنه حاجی رااذن دادند که هفته یا یک دوبار بخدمت پادشاه مرحوم رسیده متوجه امور تعلیم ایشان نیزبود.

حاجی دراین اوقات دخل کلی درمزاج پادشاه مرحوم بهم رسانید وازطریق فرمان ومعرفت وخداشناسی وزهد و ورع چنان برآمدکه درخدمت پادشاه مرحوم محقق شد که یکی ازاولیاءالله است وازآنجائی که طینت مبارک پادشاه مرحوم مایل باخذ کمالات صوری ومعنوی بود حاجی مذکور رادراین باب مصدق داشتند وتحم محبت اورا درخاطر شریف کاشتند وپادشاه مرحوم نیزمبنای خودرابر زهد وورع گذاشته چنان شد که دراکثراوقات لیل ونهاربه نان وسرکه قلیلی در آن ایام قناعت می فرمودند وازماکولات وملبوساتی که از ولایت فرنگ می آوردند مجتنب شدند وازآن تاریخ مادام الحیات قندروسی میل نفرمودند،وملبوس از اقمشه فرنگ بدون شست نمی پوشیدند ورفته رفته این اخلاق ازایشان بظهور آمد نایب السلطنه دانست که ای ناحوالات ازاثر سلوک حاجی می باشد وبعضی امور را که باسلطنت ظاهر منافی میدانستند مثل ترک سیاسات وسایراسباب ملک داری ازشاه مرحوم نمی پسندیدند باین جهت گاهی به پادشاه مرحوم عنایت فرموده باکل لحوم ودسوم پادشاه مرحوم را مضطر می ساختند."

دوست ودشمن درنکوهش ازاعمال وافعال وعدم نزاکت ولیاقت اوهرکدام بنحوی سخن گفته اند.

میرزاجعفر خورموجی چنین می گوید۴۸:

" درماه صفر سال ۱۲۵۱ قمری سانحه پرملال قائم مقام روی داد.شب شنبه سلخ شهرصفر آن سید عالی شان شهید بروضه رضوان ودرجات جنان خرامید و صدارت عظمی به حاجی میرزاآقاسی که سابقاًبه تعلیم امیرزادگان می پرداخت مفوض شد.ازاین صدارت کار مملکت بخسارت رسید.امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل ماند."

مهدی بامداد می نویسد :۴۹ "بنابه گفته مولف ناسخ التواریخر درجلد دوم تاریخ

ص ۶۰۰

قاجاریه صفحه ۳۳۲: "و پادشاه اورا قطب فلک شریعت وطریقت می دانست وبااو بحسن عقیدت وصفای نیت می زیست ومصدرکشف وکرامت می شمرد." هنوز ایامی مدید نگذشت که حاجی برای صورت وسیرت عجیب و غریبش منفورخاص و عام وانگشت نمای بین الانام گشت.چه ازطرفی دارای صورت وقیافه اش غیرمانوس بود وازطرف دیگر خوئی آتشین ومتجاسرو احساس متلون ومتغیر ولسانی غلیظ وشتام وحالی ناملایم وبی آرام داشت وبسا اوقات دراثناءملاطفت وتفقد حالش دگرگون ،چشمانش ازغایت خشم پرخون،رحمت وشفقتش مبدل به شتم و استعمال کلمات قبیحه وقیحه می گشت ودرمجمع اعاظم دولت وملت همینکه بر یکی ازامراءوعلماءغضب می کرد فرمان می داد کلاه یاعمامه اش رااز سر برداشته بیرون می انداختند وباکلماتی وقیح واشاراتی فضیح ...تفوه می کرد."

دردوره سلطنت محمدشاه که بحدود چهارده سال طول کشید حاجی میرزا آقاسی فعال مایشاءبود ودرفکر واندیشه ورای واراده محمد شاه نفوذ کلی داشت .بطوریکه محمدشاه هیچ امری رابدون مشروت بااوانجام نمی داد وهیچ حکمی راصحه نمی گذاشت .اوبقدری درمحمد شاه نفوذ داشت وروح وفکر اورا تسخیر کرده بودکه اگربعضی ازعمال دولت از راه خیرخواهی ومآل اندیشی تذکراتی به شاه می دادند اوآن مطالب راباحاجی درمیان می گذاشت وحاجی میرزاآقاسی آنان رامورد سیاست قرار می داد ازاین روهیچکس جرئت نداشت که معایب کار صدارت اورابه شاه گزارش دهد.

وقتی محمدشاه درحال احتضار بود اورابه بالین خودش طلبید ولی چون دانسته بود که شاه درحالت نزع است به سراغ اونرفت ووقتی واقعه فوت محمد شاه پیش آمدبر جنازه اش حاضرنشد.از اول قصد داشت باکمک تفنگچیها و

سوارهای ماکوئی که درخدمت داشت درمقابل مهاجمان که ازطرف دشمنانش
ترتیب داده شده بود مقاومت کندولی آنها اورا رها کردند.
به قناسل روس وانگلیس متوسل شد ازآنهاهم اعتنائی ندید به فکرافتاد
که به استقبال ناصرالدین میرزا به تبریز رود وشب به یافت آباد ده خودش خواست
وارد شود رعیت هایش اورا راه ندادند بناچار فرارأخودش رابه زاویه حضرت
عبدالعظیم رسانید ومتحصن شد تاوقتی که ناصرالدین شاه ازتبریزبه طهران رسید
واورا اجازه داد که به کربلابرود.
بعداز یکسال درسال ۱۲٦٥ هجری قمری درکربلا فوت نمود.
بامداد می نویسدکه این صوفی صافی ومنقطع ازعالم فانی درظرف مدت
چهارده سال صدارتش ۱٤۳۸ قریه ششدانگ را مالک شد.٥٠

ص ٦۰۱

ملک قاسم میرزا
ملک قاسم میرزا روز چهارشنبه دوم شهرجمادی الاولی ۱۲۲۲ هجری قمری
متولد شده .وی بیست وچهارمین پسراز پسران فتحعلیشاه قاجار است.اوبعد ازبه
سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه درماه سپتامبر۱۸٤۸ میلادی به حکومت تبریز رسید
لیکن درماه جون ۱۸٤۹ حمزه میرزابه جای اوفرمانروای آذربایجان شد وملک
قاسم میرزابه حکومت ارومیه منصوب گردید .اودرمقام حکمرانی بودکه حضرت
باب ازآن شهر گذشتند .
هرجاودر هر اثری نامی ازملک قاسم میرزابرده شده است ،همه اورابه
بزرگی ودانائی وفضل وکمال وشفقت ورافت نسبت به قاطبه مردم ستوده اند.در
میان شاهزاده های قاجاردیده نشده است که کسی باوجود دردست داشتن قدرت و
شوکت،حکمرانی وحکومت به اندازه اومورد مدح وستایش نفوس داخلی وخارجی
واقع شده باشد.هما ناطق می نویسد ٥۱:
" دیگر شاهزاده ای که زیردست همان زن مادام دولا مارتینز٥۲پرورش یافت
عموی شاه ملک قاسم میرزا حاکم ارومیه بود.
ملک قاسم میرزابه گواهی همگان فرانسه رابه حدکمال می دانست هم او
بودکه گشایش مدارس اروپائی رامشوق شد فرنگیان رابه ارومیه کشانید وبارفتار
وآداب فرنگی مآبانه اش حیرت اروپائیان رابر انگیخت .جمله اروپائیانی که دراین
دوره ازایران گذشته اند ازدانش ودانش پروری اویادکرده اند آوازه شهرتش حتی در
عثمانی هم پیچید ."
فلاندن ٥۳نوشت ملک قاسم میرزا "یکی ازبرجسته ترین مردان مشرق زمین
است چه ازنظرافکاربلندش ومعلوماتش وچه ازنظر توجهی که به دانش اروپائی
دارد.شش زبان می داند فرانسه رابه حدکمال،انگلیسی،روسی،ترکی،عربی،هندی.
اویکی ازسرسخت ترین حامیان آوزشگاه های اروپائی است ٥٤. "کنت دوسیرسی٥٥
هم نوشت" ازحسن تصادف این شاهزاده زبان فرانسه راخیلی خوب حرف می زند او
نیزهمانند بسیاری ازفرزندان فتحعلیشاه فرانسه رااز زن فرانسوی یادگرفته بود .او
برای آنچه از فرنگستان می آید دلبستگی زیادی داشت وچه مردنیک سرشت وچه
باحسن قلب بود .هرچه ازآن شاهزاده جوان مهربان به نیکی یادکنیم کم گفته ایم.
یاداو بابهترین یادبودهای من ازایران همراه است."
حاج معین السلطنه تبریزی مینویسد که ملک قاسم میرزا ازعلم طب اطلاع
کامل داشت ومردم مستمند رامجاناً معالجه می کرد وبه دفعات اتفاق افتاده است
که درمنطقه تحت فرمان اودرحالی که سواره می گذشت ازاو استدعا می شدکه
مریضی راعیادت کند اوبدون اینکه دربند شئون ظاهره وسطوت وصولت

ص ٦۰۲

حکومت باشد منفردأبه عیادت آن مریض می رفت واز مریض عیادت می نمود و
ازصاحبان مریض تفقد ودلجوئی می کرد ومخارج دارو وغذای مرضای محتاج را
ازجیب کرم وفتوت خودش پرداخت می نمود.
نادر میرزا می نویسد ٥٦:

" ملک قاسم میرزا به سال ١٢٦٤ ازهجرت فرزند خان کبیر رامخاطبه فرمان فرماکرداین شاهزاده ازخانواده بیگلربیگی ارومیه از اول زندگی با برادر کهترملک منصور میرزا به ملازمت نایب السلطنه بود جوانی بلند قامت وخلیق وزبان آور لغت فرانسه وانگلیس نیک آموخته بودکه بدان روزگار ازایرانیان کسی نمی دانست ونزد برادر محترم بود فرزندان نایب السلطنه اوراعموجان گفتند واین لغت برنام غالب آمد."

کست ٥٧درگزارش خودش درباره ملک قاسم میرزامی نویسد ٥٨:

" هیچ شخصیت آسیائی مانند اوشیفته هنرو آداب وخلقیات ما اروپائیان نیست وآنگاه که درارومیه حکومت میکرد آن سرزمین رابه گلستان ایران تبدیل کرد."

کلنل استوارت توضیح می دهد که من به اتفاق الیس وسراچ .بیتون ٥٩ برای شکایت ازبیگانگان نیم وحشی پیش اورفتیم .حضرت والاملک قاسم میرزا آدم خوش سیمائی است ولی مردی عادی بنظرمی رسد.این شخص راکه من تعریف می کنم تنهافردی ازخاندان سلطنتی است که به عباس میرزا شباهت دارد اویکی ازشاگردان مادام مارینیز بوده است وبه زبان فرانسه نسبتاًفصیحی صحبت می کند ومانند اروپائی ها ازروی تفکرواندیشه حرف می زند.

لباسی را که امروز پوشیده بود عبارت بود ازیک سرداری آبی رنگ بایک جفت سردوشی افسران دریائی انگلیس وشلوارری کمرنگ.

لازم نیست که بگویم دراین لباس چقدر خوشگل وزیبابود بمانند یک ببر صحرائی،مادرملک قاسم میرزا ازخانواده ای نجیب ازایل افشار است وپدر مادرش ازقدرتمندترین سران آن ایل به حساب می آید.

آقامیرزا محمد علی انیس

آقامیرزامحمد علی زنوزی که حضرت باب اورا انیس خواندسه اند ازمردم زنوز یکی ازدهستانهای تابع شهرستان هرند درایالت آذربایجان است.

پدرش آقامیرزا عبدالوهاب درلباس اهل علم بودودر دوران جوانی بدرود حیات گفت واز خوْ دوپسربه اسامی میرزاعبدالله ومیرزامحمدعلی باقی گذاشت ومادرش باآقاسید علی زنوزی که اونیزدر عداد علمای شهیرتبریز بود

ص ٦٠٣

ازدواج نمود وخواه نخواه آقامیرزامحمدعلی و برادرش تحت تربیت وتعلیم شوهر مادرشان قرار گرفتند وتلمذ نمودند.آقامیرزامحمدعلی هرگز واجبات دین راترک نکرد وغالب اوقات رابه عبادت واطاعت وصوم وصلات می گذرانید.

فاضل مازندرانی بامضمونی به صورت زیر می نویسد ٦٠: وقتی که حضرت باب رابه تبریزآوردند آقامیرزامحمدعلی به ملاقات ایشان شتافت وجلسات عدیده ملاقات کرد واسئله مختلفه پرسش کرد وجواب شنید تااینکه نامه ای به حضرت باب نوشت وتقاضانمودکه آیه "یا من دل علی ذاته بذاته ٦١" راکه یکی ازآیات منزله دردعای سحرازحضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب است تفسیرفرمایند. درجواب اوشرحی بلیغ ومفصل مرقوم داشتند دراین وقت ایمان آورد واطمینان قلب حاصل نمود ومحبی صادق ومومنی مستقیم وثابت شد تاآنجاکه جان در سبیل جانن فدا نمود و وجود عنصریش باوجود حضرت باب درمیدان سربازخانه تبریزهردو رابه یک میخ آهنین بستند وهدف رصاص کین وبغضاءقرار دادند و باشلیک هفتصد وپنجاه گلوله آن اجساد مطهره راتیرباران نمودند وآنطورآن دو وجودمقدس باهم ممزوج شدند که انفکاک ممکن نبود. اوازفراش باشی وزیرنظام خواهش کرد اوراطوری بیاویزند که سرش مقابل سینه حضرت باب قرار گیرد و می گویند درآن احوال گفت "ارضیت منی یامولای ".

حضرت بهاءالله در رتبت وشان ومنزلت مقام اوبیاناتی بااین مضمون می فرمایند٦٢:

مادراین مقام به یاد می آوریم محمد قبل علی را،آن کسی که گوشش با گوشت مولایش ممزوج گشت وخونش باخون او وجسدش باجسد او واستخوانش بااستخوان خداوند عزیز وبخشنده اش .قلم اعلی شهادت می دهدکه اوبه مقامی

فائزشد که احدی به آن مقام فائز نشد وبراو وارد شد آنچه که بمانندآن راهیچ
گوشی نشنید .براوباد بهاءمن وبهای ملکوت وجبروت من وبهاءاهل دیار عدل
وانصاف ."
آقامیرزامحمدعلی بعد ازاینکه ایمان آورد بی تاب شد وصبروقرارش
نبودواعتقادات خود راعلی رؤوس الاشهاد بیان می کرد بطوری که اورابه جنون
منسوب بکردند وشوهرمادرش وی رابه عنوان دیوانه درخانه اش توقیف کردو
اجازه نمی داد که بیرون برود.درآن احوال درعالم رویارحضرت باب رازیارت کرد
که به اوبشارت داده بودند درجمیع عوالم توبامن هستی ودراوحالت وجد و
سروری ایجاد شد وبکلی احزان حاصله درقلب و وجودش زائل گردید. ازقضا در
همان ایام شیخ حسن زنوزی به دیدن او رفت.اوداستان خوابش رابرای شیخ حسن
تعریف نمود واظهارمسرت وسرور بی پایان کرد.شیخ حسن به اوگفت ای طلب

راپنهان بدار وبه کسی اظهار نکن تامیقات آن برسد.
شیخ حسن که ازجمله بابی های ثابت وراسخ در دیانت بابی بود وباآقا
سیدعلی زنوزی سابقه هم شهری گری ودوستی والفت داشت به ملاقات اورفت وبه
اوخبر داد که آقامیرزا علی سلامتش عودکرد وقلبش مسرور وخرسنداست.
آقاسید علی اوراازحبس مستخلص گردانید.
بالاخره دروقتی که برای مرتبه سوم حضرت باب رابه تبریزمی آوردند تا
شهید کنند میرزامحمدعلی بی تابانه خودش رابه زندام آن حضرت در ارگ علیشاه
رسانید ودیگر انفکاک حاصل ننمود.
فاضل مازندرانی نوشته است درآن اوقات که اودرحضورحضرت باب بود
آقاسید علی سابق الذکر به اصرار مادر میرزامحمد علی نامه ای به اونوشت وبه
اوتذکر داد که تاوقت ازدست نرفته است توبه کند وازاعتقادی که دارد برائت
حاصل نمایدتاسبب واسباب استخلاصش را فراهم سازد.اودرجوب شوهر مادرش
درکنارهمان کاغذ نوشت "من رند وعاشق آنگاه توبه استغفرالله استغفرالله٠"
وقتی بستگان آ قامیرزامحمدعلی ازبرائت اوازمعتقداتش مایوس شدند میرزا
عبدالله برادر بزرگترش نامه ای به اونوشت واورابه ارواح اولیاءو انبیاقسم داد
که به حال دوطفل صغیر ومادر پیر وعیال مظلوم ومهجور خود ترحم نماید واز
اعتقادی که دارد وراهی که رفته است توبه کندواودر جواب نامه برادرش شرح
زیر رانوشت ٦٣:
" هوالعطوف
قبله گاها احوالم بحمدالله عیبی ندارد لکل عسر یسر اینکه نوشته بودیداین
کارعاقبت ندارد پس چه کارعاقبت دارد باری ماکه ازاین کار رضایت مندی داریم
بلکه شکراین نعمت رانمی خوانیم بجاآریم ومنتهای امرکشته شدن درراه خدا
است واین زهی سعادت وقضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد.تدبیر تقدیررا
برنمی گرداند ماشاءالله کان لاحول ولاقوةالاباالله.قبله گاهاآخردنیامرگ
است کل نفس ذائقةالموت اجل محتوم که خداوند عز وجل مقدر فرموده است اگر
مرادرک کرد پس خداوند خلیفه من است برعیال من وتوئی وصی من هرطورکه
موافق رضای الهی است رفتارخواهید وهرچه بی ادبی وخلاف مراسم کوچکی نسبت
به آن جناب صادرشده عفوفرمائید وطلب حلیت .ازهمه اهل خانه ازبرای من
بنمائید ومرا به خدابسپارید حسبی الله ونعم الوکیل .انتهی "
درروز شهادتش خواهرش فرزنددوساله اش رابه سربازخانه برد وچندین بار
پایش را بوسید وباچشمی گریان اورابه پیغمبر وقرآن قسم دادکه لااقل تقیه کن
که درشریعت السلام ردموقع ضرورت ممدوح است وامرامام صادق است وبه من

ومارد وزن وفرزندت ترحم نمابه خواهرش اینطور گفته است:
" گر تیغ بارد درکوی آن شاه گردن نهادم الحکم لله"
من آرزو داشته ام که به این روز برسم خدا راشاکرم که به این نعمت مرزوق

شدم توصبور وشکیبا باش عنقریب اشخاصی ظاهر می شوند که مارا حمد وثنا گویند وبه جای قومی که فتوی به قتل ماداده ومی دهند درراه محبت ما جانفشانی خواهند نمود.
میرزا محمدعلی راهم باحضرت باب برای فتوای قتل بردند .ملامحمد ممقانی به فراشباشی گفته بود این پسردیوانه است وبردیوانه جرجی نیست که موجبات استخلاص اورافراهم سازد ولی آقامیرزامحمدعلی درجوابش گفته است آخوند تودیوانه شده ای که فتوای قتل قائم آل محمد راصادر می کنی وبه سفک دم آن مظلوم عالم دست می آلائی.ملامحمد عصبانی شد وفتوای قتل او راهم امضاءکرد.

ص ٦٠٦

ضمیمه ٢

الواح،مکاتیب واسنادی که برای نخستین بار دراین کتاب منتشر شده اند

فصل چهارم

١- مکتوب حضرت باب به خال اصغر
٢- لوح به اعزاز ملاحسن گوهر
٣- لوح به اعزازسلطان عبدالمجید سلطان آل عثمان
٤- لوح به اعزاز خال اکبر
٥- لوح به اعزار خال اکبر
٦- لوح به اعزاز شیخ سلمان آل عصفور
٧- لوح خصائل سبعه
٨- لوح به اعزاز ملاصادق مقدس
٩- لوح خطاب به محمد شاه قاجار
١٠- لوح به اعزاز شریف سلیمان شریف مکه
١١- مکتوب خال اکبر به والده وهمشیره
١٢- کتاب العلماء

فصل پنجم

١- نامه حاج میرزاسیدمحمدخال اکبربه حاج میرزا سیدعلی خال اعظم
٢- نامه خال اکبربه حاجی عبدالحسین
٣- دوقسمت ازیادداشتهای حاج وکیل الدوله
٤- نامه محمدخان ماموردستگیری حضرت باب
٥- مکتوب حضرت باب به خال اعظم ازکنارتخته
٦- نامه ملاعلی اکبر اردستانی به حضرت باب
٧- مکتوب حضرت باب به حرم مبارک

فصل ششم

١- لوح به اعزاز ملاعبدالخالق یزدی (که درآن به دلایل عدم عزیمت به کربلا اشاره شده است)
٢- نامه میرزابابای ذهبی

ص ٦٠٧

٣- نامه آقاسید حسین کاتب
٤- نامه حاجی میرزاابولقاسم مورخ بیستم رمضان ١٢٦٢ ه.ق
٥- نامه حاجی میرزاابولقاسم مورخ هشتم ذیقعده ١٢٦٢ ه.ق
٦- نامه خال اصغر به خال اکبر
٧- وصیت نامه حضرت باب
٨- سورةالرضوان

فصل هفتم

١- نامه آقاسیدحسین کاتب به خال اصغر
٢- لوح به اعزاز خال اعظم
٣- یادداشت دکتر سعید خان کردستانی

٤- نامه خواستگاری دخترخانمی برای ازدواج بامیرزایحیی ازل
٥- نامه ملاعبدالکریم قزوینی درباره تدفی آقاسیدکاظم زنجانی
٦- نامه آقاسیدحسین کاتب درباره تدفین آقاسیدکاظم زنجانی
٧- لوح به اعزاز آقامحمدسید حسین اردستانی
فصل هشتم
١- نامه وحید به حاج میرزاسید علی خال اعظم (به ضمیمه سواد فرمان محمدشاه دائر به تبعید حضرت باب به ماکو)
٢- قسمتی ازلوح نازله درسیاه دهن به اعزاز محمدشاه قاجار
فصل نهم
١- یادداشتهای ملامحمدنوری ازدستور العملهای شفاهی حضرت باب
٢- نامه آقاسیدیحیی وحید به خال اعظم وبستگان
٣- نامه آقامیرزاهادی پسرسید مهدی طباطبائی به خال اصغر
٤- نامه ملاشیخ علی عظیم خطاب به بستگان حضرت باب وآقامیرزا احمدوالد آقاسیدحسین کاتب
٥- نامه آقاسیدحسین کاتب ازماکوبه خال اصغر
٦- نامه ملاعبدالکریم قزوینی به خال اعظم
٧- لوح نوروز
٨- مکتوب حضرت باب خطاب به ملانوروز علی

ص ٦٠٨
فصل دهم
١- نامه ملااحمد ابدال مراغه ای
٢- نامه اول ملاعبدالکریم قزوینی
٣- نامه دوم ملاعبدالکریم قزوینی
٤- نامه آقاسدحسین کاتب
٥- لوح نازله خطاب به محمد شاه ازچهریق
٦- فرمان ناصرالدین شاه خطاب به علاءالدوله
٧- لوح قهریه خطاب به حاجی میرزاآقاسی (متن کامل)
٨- نامه آقاسید حسین کاتب به خال اصغر
٩- نامه خال اصغر ازیزدبه خال اعم درشیراز
١٠- نامخ حاجی محمد نقشینه فروش اصفهانی
فصل یازدهم
١- جواب ملک قاسم میرزابه نامه امیرکبیر
فصل دوازدهم
١- نمونه خط نزولی حضرت باب ازتفسیرکوثر
٢- توقیع هیکل ،شماره ١(کتابخانه بریتانیا،مجموعه خطی آثارحضرت باب وبهاءالله ،پرونده Or.6887)
٣- توقیع هیکل،شماره ٤
فصل سیزدهم
١- نامه حاجی میرزاجانی کاشی به محمداسماعیل ذبیح
٢- نامه سلیمان خان شهید به حاج سیدجواد کربلائی
٣- گزارش نسقچی باشی ودستورات ناصرالدین شاه
٤- دستور ناصرالدین شاه به نسقچی باشی واسامی احبابی که گرفتار شده اند
٥- دستور دیگر ناصرالدین شاه به نسقچی باشی
٦- دستور مجدد ناصرالدین شاه به نسقچی باشی
٧- یادداشت ناصرالدین شاه به علاءالدوله
٨- جوابیه ملاعلی کنی به ناصرالدین شاه

ص ٦٠٩
یادداشتها

۱- تاریخ امری بارس،نسخه خطی
۲- کشف الغطاء،صفحه ۸۲
۳- بیان عربی ،واحد ششم،باب الواحد من بعدعشر.
٤- حضرت نقطه اولی،صفحه ۱۷۸
٥- این دوپسریعنی میرزامحمدخان ومیرزامحمدباقرخان دهقان درتاریخ دیانت بهائی ودروه میثاق ازمقام والائی برخوردارند.
٦- خرامه دهی دربلوک کربال ازمحل فارس است.
۷- برای نمونه متن یک لوح نازله ازقلم حضرت بهاءالله دراینجانقل می شود (مجموعه الواح بهائیان شیراز،لجنه استنساخ الواح ،صفحه ۱۸۱):
ش   جناب حاجی ابوالحسن علیه بهاءالله
هوالاقدس الاعظم العی الابهی
قدکنت مذکوراًلدی العرش فی کل سنةالی ان بلغت السنون الی هذه السنةالتی فیهاحبسوا اولیائی الذین نطقوابثنائی واعترفواجهرةًبماانزله الله فی ام الکتاب بذلک ناحت کتب الله وذرفت عیون الذ ین بهم قرت الابصاران المظلوم یذکرک اذ احاطته الاحزان من کل الجهات.قل ان حزنه اظهاراًلعنایته وابرازاًلفضله لعمرالله لو ارادلیاخالکل بکلکةمن عنده انه لهوالمقتدرالعزیز المختارانک شربت رحیق الوحی کوباًبعدکوب وکاساًبعد کاس کل ذلک من فصلنا علیک ان ربک لهو العزیزالفضال طوبی لمن شرب قدح ثنائی وکوثرعرفانی انه من اعلی الخلق فی الزیزوالالواح البهاءعلیک وعلی الذین تمسکوابحبل الیقین معرضین عن الظنون والاوهام.
۸- هرفرسخ برابر شش کیلومتراست.
۹- حاجی اسدالله درقضیه قتل حاجی ملاتقی برغانی درحال نقاهت وکهولت دستگیر وبه زنجیرکشیده شد.سپس وی راباپای پیاده برروی برف ازقزوین به طهران آورده شهید ینمودند
۱۰- قسمتی ازمتن عربی لوح حاج سیدعلی کرمانی منزله ازقلم حضرت باب.
الحاج سیدعلی کرمانی فی المدینة
بسم الله الرحمن الرحیم
قدقرئت کتابک هذافاستمع لمااذالقی الیک باذن الله فان ذکراسم ربک لهوالحق یهدیک الی صراط مستقیم وانه لعلی علی کلمة عظیم لایحیط بعلمه الامن شاء ربک انه علی کل شیئی قدیرفاستسقم علی الدین کانک بین یدی الله قدکنت علی قسطاس مبین وان کلمهالبدع قد قضت بالحق فان الله ماجعل فی ذلک الیوم دون

ذکر اسم ربک هذا شاهداًونصیراًواعمل لله کان الله لم یخلق دونک خلیلاًوانصر کلمةربک فان للناصرین حسن المقام عندربک قدکان مقضیاً...ان الذی یبایعون ذکراسم ربک فانهم یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم وکفی بالله علی ناصراًوشهیداً
۱۱- درتاریخ امر ازسه نفربه نام سلیمان خان اسم برده شده است:
اول - سلیمان خان پسریحیی خان مخاطب لوح مبارک. شرح شهادت وخدمات وی گذشته ازاینکه مفصلاًدرتواریخ امرآمده است،درگزارشهای نمایندگان دول خارجی وازجمله درروزنامه تایمزلندن درج شده است.
دوم - سلیمان خان صائن قلعه ای که ازارادتمندان سید رشتی بود وبعد از ارتحال اوبه سلک پیروان حاجی محمدکریم خان کرمانی پیوست .اوبادیانت بابی مخالف بود ومحرک قتل پسرش رضاقلی خان که بابی وسپس بهائی شد،گردید.
سوم - سلیان خان افشار شاهسون که درمحاربات بابیهادرقلعه طبرسی و زنجان مشارکت داشت ومامورآوردن حضرت باب ازچهریق به تبریز بود.
۱۲- متن عربی لوح نازله به اعزازحاج سلیمان خیابنی
الحاج سلیمان خان فی المدینهی
بسم الله الرحمن الرحیم
ان هذا کتاب قدسطرت من یدالذکر هذاعلی حکیم وانه لعلی علی صراط مستقیم وان ربک یعلم غیب السموات والارض ومامن شیئی الاقدفصلناه فی کتابک

هذالوح حفیظ وماشئت اذشئت الاوقد فصل الله حکمه ولکن الناس لایعلمون
وان ربک لوشاءلیقضی ماقدسئلت فی سرک ولکن الله کره علیک الشان فی
نفسک انه لااله الاهوحکیم علیم ذلک من انباءاللوح ننزل الیک لتذکر الله ذکراً
کثیراًولتکونن فی صراطربک هذا علی یقین مبین وتعالی الله ربک عمایقول
الظالمون علواًکبیرا.
۱۳- مضمون فارسی گزارش رونامه تایمز،چهارشنبه سیزدهم اکتبر ۱۸۵۲میلادی
لندن،انگلستان درباره شهادت حاج سلیمان خان وطاهره :
چندروز پیش نقل کردیم که به ناصرالدین شاه پادشاه ایران حمله ای شده بود.
امروز گزارش رسیدکه متهم به این کارحاج سلیمان خان است که بلافاصله توقیف
شد وبدنش راسوراخ سوراخ کرده وبه اصطلاح ایرانیان شمع آجین نمودند یعنی با
چاقودرگوشت وپوست او سوراخهائی ایجادکردند ودرهر سوراخی شمعی فرو
بردند وآنهارا روشن نمودند که نتواند فوراًجان بدهد واوراباآن بدن مجروح و
شمع های سوزان به کوچه وبازار کشیدند وسپس به خارج دروازه شهر برده بدنش را
به دوپاره شقه نموده به دروازه شهربستند.
قرةالعین راکه شاعره ای شهیر ازمردم قزوین است ودرعداد ابطال بابیه

می باشد وقبل ازاین واقعه مسجون بود شهید نمودند.
باید خاطرنشان کردکه صدمه وارده برشاه ازآن حمله ففط جراحتی سطحی بر
کتف وی بود.معذلک این عقوبت ها وانتقام های متعدد راازاین طایفه می کنند.
١٤- ترجمه از:دائرةالمعارف اسلام،جلد اول (A_B)،ازانتشارات بریل،لیدن،لوزاک
لندن،١٩٦٠ میلادی ،صفحات ٧٤و ٧٥.
15-Silistria
16- Bosnia
17- Montenegro
18- Laster
19- Ossati
20- N.Stinian
21- Lord Palmerston
۲۲- ایران درراه یابی فرهنگی ۱۸٤۸- ۱۸۳٤،صفحه ۲٦۷.
۲۳- فارسنامه ناصری،گفتار اول ،صفحات ۳۰۱- ۳۰۰.
۲٤- شرح حال رجال ایران،جلددوم ،صفحات ۲۰۸و ۲۰۹.
۲۵- دیانت بابی وبهائی ۱۹٤٤- ۱۸٤٤ صفحه ۱۷۱- ۱٦۹.
26- Layard, Early Adventure, vol 1,p 357.
27- Farrant
اسنادوزارت امورخارجه دولت انگلیس ،گزارش شماره ٦فارانت به پالمرستون ،پرونده
FO _144 سی ام ژانویه ۱۸٤۹ میلادی .
28- Sheil
۲۹- فارسنامه ناصری،گفتاراول صفحات ۱ و ۲
۳۰- فارسنامه ناصری ،گفتاردوم صفحات ۲٤.
۳۱- مضمون فارسی: خداوند دوست نمیدارد که علناًدرباره اعمال بدنفوس صحبت
شود،جزآنهاکه ظلم کردند. ي
۳۲- یک سال درمیان ایرانیان .فصل چهاردهم تحت عنوان "دنباله یزد" صفحات ٤-
۳٦۲.
۳۳- ناظم الشریعه صحیح است.
۳٤- شهادت آقامیرزا آقای رکاب سازبه فتوای اوانجام شد.
۳۵- منظور شیخ مهدی کجوری است.
۳٦- الف -رشتی ،آقاعلی،مدایح معتمدیه،کتابخانه برلین،آلمان،خطی.
ب - بهار،میرزامحمدعلی،مدائع المعتمدالدولةالعلیه .کتابخانه بریتانیا،شماره ثبت:
Or.4511 قطع رقعی ،خطی .

این کتاب که به خط نستعلیق نوشته شده است،درسال ۱۲۵۹هجری قمری در
اصفهان به اتمام رسیده ودرآن ازهفتاد نفر شاعرکه به مناسبتهای مختلف

مدایحی به نام معتمدالدوله سروده اند یاد شده وشرح احوال مختصرهرکدام درمقدمه
شعرشان ذکرگردیده است.متن کتاب بانثری پیچیده ومغلق به تقلید ازتاریخ
وصاف ودره نادری نگاشته شده ومولف آن درهرمورد ازآوردن کلمات مسجع و
مقفی ونقل اشعاری به مناسبت فروگذار نکرده است.

37- Sir McDonald Kennier

۳۸- شرح حال رجال ایران،جلدچهارم صفحه ۱٦۰

39- Sir Lindesay Bethune

٤۰- فارسنامه ناصری گفتاراول ،صفحات ۱٦۲:
" بی نظمی واغتشاش اصفهان وشورش اهالی برحکام بیشتر برای این بودکه
محمد شاه دراین سال برای گرفتن هرات به یکی ازچهارشهرخراسان عزیمت نمود
علمای اعلام به تحریک بیگانه مردم رابه شورش وارد نمودندکه دولت ازگرفتن
هرت منصرف گردد"

42- The Babi and Baha'i Religions ,1844-1944 p.168

43- The Babi and Baha'i Religions ,1844-1944.pp.168-9

٤٤- متن عربی زیارتنامه محتمدالدوله:
زیارت سیدالصدوروفخرالوزراء معتمدالدولةالقاهرة حضرت منوچهر علیه الرحمة
والرضوان
هوالله
علیک التحیة وعلیک الثناءوعلیک الصلوةوعلیک البهاءیاسید الوزراء
ومليک الامراءوشمس الصدور وبدرالبدور واميراقليم الاثيروالجالس علی سریر
المجد الاثیل اشهد بانک آمنت بالله وایقنت بآیات الله وخضعت لمظهرانوارالله و
خشعت لمطلع وحی الله وانجذبت بنفحات الله وحمیت مشرق نورالله وحفظت مرکز
الهدی عن شرالاعداءالذین نبذوالتقوی واخذوا الهوی وماخافوامن الله واهانوا
مطلع آیات الله انت الذی ماحجبتک الحجباب عن مشاهدةالآیات البینات وما
منعتک کنوزالغنی عن السلوک فی الطریقةالمثلی طوبی لک یاذاالشهامةالکبری
بشری لک یاصاحب الرتبةالعیا انک انت السعید فی الملاءالاعلی وانک انت
المجیدفی الملوک الابهی انک انت المنعویت بلسان اهل التقوی وانک انت الممدوح
فی السن اصحاب الهدی طوبی لمن زارمرقدک المنورطوبی لمن قبل جدثک المطهر
طوبی لمن تمسک بضریحک المعطر طوبی لمن یوقد السراج فی رواقک الرفیع طوبی لمن
یزین مضجعک البدیع لعمرالله انه لمن الفائزین وفی جنةالخلد لم الخالدین .ع ع
٤٥- تاریخ نو،صفحات ۱٤-۱۳.

٤٦- برادرمیرزا ابوالقاسم قائم مقام.
٤۷- تاریخ نو،صفحات ٦۲ و٦٤.
٤۸- حقایق الاخبارناصری ،صفحه ۲۵
٤۹- شرح حال رجال ایران،جلد دوم،صفحه ۲۰۵
۵۰- شرح حال رجال ایران ،جلد دوم صفحه ۲۰۷
۵۱- ایران در راه یابی فرهنگی ۱۸٤۸-۱۸۳۸ صفحه ۱۰۵

52- Madame de la Mariniere.

53- Flandin.

۵٤- ایران در راه یابی فرهنگی ۱۸٤۸-۱۸۳۸ صفحه ۱۰٦

55- Comte de Sercey

۵٦-تاریخ وجغرافیای تبریز،صفحه ۱۷٦

57- Coste.

۵۸- ایران درراه یابی فرهنگی ۱۸٤۸-۱۸۳۸،صفحه ۱۰٦

59- Sir h. Bethune.
٦٠- ظهورالحق ،جلدسوم،صفحه ٢٧.
٦١ مضمون فارسی:ای کسی که ذات خودت برذات خودت دلیل است.
٦٢- متن عربی برگرفته ازلوح قاسم زنوزی منزله ازقلم حضرت بهاءالله،مائده آسمانی ،جلدچهارم صفحه ٣٥٩(همچنین محمدعلی فیضی،حضرت نقطه اولی، صفحات ٩-٣٤٨)
"انا نذکر فی هذاالمقام محمدأقبل علی الذی امتزج لحمه بلحمه ودمه بدمه و جسد بجسده وعظمه بعظم ربه العزیزالوهاب .یشهدالقلم الاعلی بانه فازبمالافاز به احدقبله و وردعلیه مالاسمعت شبهه الآذان علیه بهائی وبهاءملکوتی و جبروتی واهل مدائن العدل والانصاف ."
٦٣- ظهورالحق ،جلدسوم ،صفحه ٢٩.

منابع تحقیق

کتابهای فارسی وعربی

ابن البلخی .فارسنامه به اهتمام وتصحیح :گی لسترانج ور.آ.نیکلسون. چاپ سوم،لندن،لوزاک وشرکاء،١٩٦٨میلادی
ابن بطوطه.رحله ابن بطوطه.ترجمه:محمدعلی موحد بنگاه ترجه وتشر کتاب (مجموعه ایران شناسی)طهران،١٣٤٨هجری شمس.
اشراق خاوری،عبدالحمید.مائده آسمانی،موسسه ملی مطبوعات امری ظهران ،١٢٧ بدیع
اشراق خاوری عبدالحمید مائده آسمانی موسسه ملی مطبوعات امری ،طهران ١٢٩بدیع.
اصطخری ،ابواسحق ابراهیم .مسالک وممالک (قرون ٥و٦ هجری قمری) بنگاه ترجمه ونشرکتاب طهران ١٣٤٠هجری شمسی
اعتمادالسلطنه محمد حسن خان.المآثروالآثار .چاپ دوم سنگی کتابخانه سنایی طهران بی تاریخ .
افضل الملک،غلامحسین مجموعه متون واسناد تاریخی کتاب شش قاجاره به کوشش:منصوره اتحادیه نظام وفا وسیروس سعد زندیان.نشرتاریخ ایران،شماره ٧ چاپ اول طهران ١٣٦١هجری شمسی
افنان،حبیب الله میرزا تاریخ امری فارس .نسخه خطی،شیراز١٣٠٦ هجری شمسی .
اقتداری ،احمد.خلیج فارس چاپ دوم موسسه انتشارات فرانکلین طهران ٢٣٥٦ شاهنشاهی .
البلاذری،احمد ابن یحیی ذتوح البلدان.ترجمه دکترآذرتاش چاپخانه خواجه طهران ١٣٤٦ هجری شمسی .
امرالمومنین ،علی دیوان اشعارچاپ سنگی مطبه ناصری بمبئی ١٣١٥ هجری قمری.
باب حضرت .بیان عربی نسخه عکسی ازدستنوشته اصفهان بین سالهای ١٣٢٧ تا١٣٢٩
باب حضرت .بیان فارسی چاپ سنگی طهران بی تاریخ .
باب حضرت .دلائل سبعه چاپ سربی بی جا،بی تاریخ.
باب حضرت.قسمتی ازمجموعه آثار.خطی بی تاریخ
بارتولد و.تذکره جغرافیای تاریخی ایران ترجمه حمزه سردادور ،چاپ دوم

طهران ١٣٥٨هجری شمسی.
بالیوزی حسن موقر.آشنایی ادوارد بروان بادیانت بابی وبهایی .یادداشتهای خطی لندن،١٩٧٦میلادی.
بالیوزی،حسن موقر،بهاءالله شمس حقیقت .ترجمه مینوثابت جورج رونالد

آکسفورد ۱۹۸۹ میلادی
بامداد،مهدی .شرح حال رجال ایران ٦جلد کتابفروشی زوار طهران ۱۳٤٥ هجری شمسی .
براون ،ادوارد گرانول.یک سال درمیان ایرانیان ترجمه وحواشی:ذبیح الله منصوری ،کانون معرفت طهران بی تاریخ
بشروئی بدیع خاطرات حضور حضرت عبدالبهاءدرسالهای ١٦-١٥-١٩١٤ خطی
بنا،علی اکبر استاد.تاریخ عشق آباد خطی بی جا شهرالسلطان ۱۳۳ بدیع.
بهاءالله حضرت.آثار قلم اعلی جلد سوم،موسسه ملی مطبوعات امری طهران ۱۲۱بدیع
بهاءالله حضرت .اقتدارات مجموعه الواح ،چاپ سنگی بمبئی تاریخ تحریر رجب ۱۳۱۰هجری قمری
بهاءالله حضرت.لوح خطاب به شیخ ژلاتینی ،بی‌جا،تاریخ تحریر۱۳ربیع الاول ١٢٨٦هجری قمری.
بهاءالله حضرت. لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی معروف به نجفی لجنه نشرآثار امری لانگنهاین ۱۳۸بدیع
بهاءالله حضرت.مجموعه آثارقلم اعلی.نسخه عکسی ازدستنوشته لجنه استنساخ الواح شماره ۵۱شیراز شهرالکمال ۱۳۳بدیع
بهاءالله حضرت.مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر ۲۵جولای ۱۹۲۰ میلادی
بیضاوی قاضی ناصرالدین ابوسعیدی عبدالله ابن عمر.انوارالتنزیل واسرار التاویل دوجلد .جلد اول المنشی توالکشوان،هندوستان ۱۲۸۲ هجری قمری
پولاک یاکوب ادوارد سفرنامه پولاک ایران وایرانیان ترجمه کیکاوس جهانداری .چاپ اول انتشارات خوارزمی طهران تیرماه ۱۳٦۱شمسی .
جهانگیر میرزاتاریخ نو.به کوشش عباس اقبال .انتشارات کتابخانه علمی طهران ۱۳۲۷هجری شمسی .
حسنی فسائی حسن حاج میرزا فارسنامه ناصری چاپ دوم کتابخانه

ص ٦١٦

سنائی ،طهران بی تاریخ
خورموجی جعفر حقایق الاخبارناصری تاریخ قاجار به کوشش سید حسین خدیوجم نشرنی چاپ دوم ۱۳٦۳هجری شمسی
دولت آبادی علی محمدسید .خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی انتشارات ایران واسلام ،چاپ اول طهران ۱۳٦۲هجری شمسی
رازی ابوالفتح مجمع البیان کتابخانه مرعشی قم ۱٤۰٤هجری قمری
رافت الملک یادداشتهای خطی شماره ثبت Or.1905 کتابخانه دانشگاه کمبریج انگلستان بی تاریخ
ربانی شوقی حضرت توقیعات مبارکه لوح ۱۱۱بدیع موسسه مطبوعات امری طهران ۱۱۹بدیع
ربانی شوقی حضرت کتاب قرن بدیع قسمت اول دوره حضرت باب،قسمت دوم دوره حضرت بهاءالله ترجمه نصرالله مودت موسسه ملی مطبوعات امری طهران ۱۲٥یدسع
ربانی شوقی حضرت توقیع قرن نوروز ۱۰۱بدیع موسسه ملی مطبوعات امری طهران بی تاریخ
روحانی نیریزی محمد شفیع لمعات الانوار شرح وقایع نی ریز شورانگیز موسسه ملی مطبوعات امری طهران ۱۳۰بدیع
زرکوب شیرازی ،ابوالعباس احمدبن ابی الخیر.شیرازنامه به تصحیح و اهتمام بهمن کریمی کتابخانه های احمدی ومعرفت شیرازی طهران ۱۳٥۰هجری شمسی

زعیم الدوله میرزامهدی رئیس الحکماء.مفتاح باب الابواب انتشارات المنار چاپ اول قاطره مصر رجب ۱۳۲۱هجری قمری
ساسان پنجم دساتیر.ترجمه ماسترخدابخش چاپ سنگی بمبئی بی تاریخ
سایکس پرسی سر.تاریخ ایران ترجمه سیدمحمدتیقی فخرداعی گیلانی جلد دوم چاپ سوم موسسه چاپ وانتشارات کتاب علمی بی جابی تاریخ
سپهر،میرزاتقی لسان الملک ناسخ التواریخ به اهتمام جهانگیر
قائم مقامی جلد سوم تاریخ قاجاریه اینتشارات امیرکبیر طهران ۱۳۳۷هجری شمسی
سیاح محمدعلی حاج خاطرات حاج سیاح یادوره خوف ووحشت به کوشش حمیدسیاح تصحیح ازسیف الله گلکارانتشارات ابن سیناطهران ۱۳۴۶ هجری شمسی
سیلوافیگرآ،دون گارسیا سفرنامه ترجمه غلامرضاسمیعی چاپ اول نشرنو

ص ۶۱۷
طهران ۱۳۶۳هجری خورشیدی.
عبدالبهاءحضرت .الواح وصایای مبارکه محفل روحانی بهائیان پاکستان ،نوامبر ۱۹۶۰ میلادی .
عبدالبهاء حضرت.تذکرةالوفاءفی ترجمةحیات قدماءالاحبا.ناشر محمدحسین کهربائی حیفا،جمادی الاولی ۱۳۴۲هجری قمری.
عبدالبهاءحضرت.مجموعه مکاتیب .نسخه عکسی ازدستنوشته ،لجنه استنساخ الواح شماره ۵۲شیروا،شهرالاسماء۱۳۳ بدیع .
عزاوی ،عباس.تاریخ العراق بین احتلالین.جلدهفتم العهد العثمانی الثالث ۱۲۸۹- ۱۲۴۷ ناشرشرکت التجارةوانطباعةالمحدود،بغداد،۱۳۵۷هجری قمری.
عیسوی ،چارلز.تاریخ اقتصادی ایران درعهد قاجار۱۳۲۴- ۱۲۱۵هجری قمری ترجمه یعقوب آژند طهران بی تاریخ.
فاضل مازندرانی اسدالله .اسرارالآثار چاپ اول موسسه ملی مطبوعات امری طهران بی تاریخ.
فاضل مازندرانی اسدالله.امروخلق جلددوم لجنه نشرآثارامری به لسان فارسی وعربی ،لانگنهاین ۱۴۱بدیع.
فاضل مازندرانی اسدالله.ظهورالحق جلدسوم بی ناشربی جا،بی تاریخ.
فرصت الدوله شیرازی سید محمدنصیرحسینی آثارالعجم تاریخ و جغرافیای مشروح بلاد واماکن فارس به کوشش علی دهباشی نشرتاریخ و فرهنگ ایران زمین شماره ۳ ازانتشارات یساولی فرهنگسرا طهران بی تاریخ.
فیضی محمدعلی.حضرت نقطه اولی موسسه ملی مطبوعات امری طهران ۱۳۲بدیع آذرماه ۱۳۵۲ هجری شمسی ولجنه ملی نشر آثارامری به لسان فارسی وعربی لانگنهاین ۱۴۳بدیع ۱۹۸۷میلادی
فیضی محمدعلی.خاندان افنان موسسه ملی مطبوعات امری طهران ۱۲۷ بدیع.
فیضی محمد علی.نی ریزمشکبیز،موسسه ملی مطبوعات امری طهران ۱۳۵۲هجری شمسی.
قرآن مجید قرآن الکریم.ترجمه الهی قمشه ای کتابخانه سنائی ودارالقرآن الکریم طهران بی تاریخ.
گلپایگانی ابوالفضائل رسائل ورقائم به کوشش روح الله مهرابخانی موسسه ملی مطبوعات امری طهران ۱۳۴بدیع.
گلپایگانی ابوالفضل گلپایگانی سید مهدی کشف الغطاء چاپ سربی تاشکند بی تاریخ.

ص ۶۱۸
لمبتن آن ک س سیری درتاریخ ایران بعدازاسلام.ترجمه یعقوب آژند انتشارات امیرکبیر ظهران ۱۳۶۳هجری شمسی.

محمدفواد عبدالباقی .المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم چاپ سوم
دارالمعرفه بیروت لبنان ۱٤۱۲هجری قمری.
مدرسی چهاردهی مرتضی شیخیگری وبابیگری چاپ دوم چاپخانه فروغی
طهران خردادماه ۱۳۵۱هجری شمسی .
مقدسی شمس الدین ابوعبدالله محمدبن احمد.احسن التقاسیم فی معرفة
الاقالیم ترجمه شفیعی کدکنی،شماره ثبتدرکتابخانه بادلین DS288-3MUQ
آکسفور انگلستان
مقدسی مطهرابن طاهرآفرینش وتاریخ جلدچهارم بنیاد فرهنگ ایران
طهران ۱۳۵۰هجری شمسی
ملک خسروی محمدعلی تاریخ شهدای امرموسسه ملی مطبوعات امری
طهران ۱۳۰بدیع
منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاءتاریخ حیات وتشرف به ارض اقدس
مطبعه اومانوت حیفا ۱۹۳٤میلادی
نادرمیرزای شاهزاده تاریخ وجغرافی دارالسلطنه تبریزاقبال چاپ سنگی
افست طهران ۱۳۵۱هجری شمسی .
ناطق هما.ایران درراه یابی فرهنگی ۱۸٤۸- ۱۸۳٤مرکزچاپ ونشر پیام
لندن ۱۹۸۸میلادی
نبیل زرندی محمد.مطالع الانوار ترجمه وتلخیص عبدالحمید اشراق خاوری
موسسه ملی مطبوعات امری طهران ۱۳٤بدیع
نیبور کارستن.سفرنامه نیبور ترجمه پرویز رجبی چاپ اول توکا طهران
آبانماه ۱۳۵٤ هجری شمسی.
نیکلا.آ ل م مذاهب وملل متمدنه تاریخ : " سیدعلی محمدمعروف به
باب ترجمه علی محمد فره وشی مترجم همایون بی جا بی تاریخ.
واتسن رابرت گرانت .تاریخ ایران دوره قاجاریه ازابتدای قرن نوزدهم تاسال
۱۸۵۸ میلادی ترجمه ع وحید مازندرانی چاپ سوم انتشارات کتابهای سیمرغ
وابسته به موسسه امیرکبیر طهران ۱۳۵٤هجری شمسی
هدایت لله باشی رضاقلی خان روضةالصفاچاپ سنگی انتشارات
کتابخانه خیام طهران ۱۳۳۹ هجری شمسی.
همدانی حسین میرزا تاریخ جدیدنسخه خطی بی جابی تاریخ
یعقوبی احمدابن ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی.تاریخ یعقوبی ترجمه دکتر

ص ٦۱۹
محمدابراهیم آیتی چاپ دوم مجموعه ایران شناسی شماره ۲٤بنگاه ترجمه ونشر
کتاب طهران ۱۳٤۷هجری شمسی.
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب ترجمه دکترمنوچهر ستوده انتشارات
دانشگاه تهران تهران ۱۳٤۰هجری شمسی .
- طبیب محبوب شرح زندگی دکتر سعیدخان کردستانی ترجمه ج م
رسولی وکیدی ه. الن چاپ دوم انجمن بین المللی مسیحیان ایران آن آربور
میشیگان بی تاریخ .
کتابهای انگلیسی وفرانسوی
Balyuzi,H,M.Edward Granville Browne and the Baha'i Faith.Goerge Roland,Oxford, repe.1980
Balyuzi,H.M The Bab(The Harold ofthe Days)Oxford,Goerge Roland,repe 1974
Blomfield(Lady)Sitareh Khanum.The Chosen Highway.Baha'i Publishing Trust,Wilmete Illinois,1975,5th ed.
Browne,E.G Materials for the study of the Babi Religion,Cambridge University Press,1918repe.1961

Cruzon,G.N. Persia and the Persian Question.2 vol.London,Longmans,Green and
co. 1892 Frank Cass& Co..Ltd.1966
Davies,Charles Edward.A History of Province of Fars during the late Nineteen Century.Oxford 1984
Davies,Charles Edward.Qajar Rule in Fars prior to 1894A.D (research paper)Oxford
University,Oxford
Gobineau,Comte de.Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale .Paris 1865 et 1866
Loriemer,J.G Gazetteer of the Persian Gulf ,Oman and central Arabia.2 vol.
Calcutta.1915 repe.Farnlorugh,Hants and Shannon,Ireland :Gregg International
Publishers Ldt.and Irish University Press 1970
Momen,Noojan(ed) The Babi and Baha'i Religions 184401944 some contemporary
western accounts.Goerge Roland,Oxford.1981
Moore,Thomas. Lalla Rookh (an oriental romance)Longman,Brown,Green&Longmans
London,20th ed.1942
Nabil_i_Azam(muhammad i Zarandi)The Dawn Breakers.Nabil's Narrative of the
early Days of the Baha'i Revelation .Wilmette,Illinois ;Baha'i publishing Trust. 1932;repe.1974
Ouseley.Ouseley Travels.Londin 1819
Pinkerton,John.Voyages and Travels,vol.1 the Ninth.London,1811
(Pietro Della Valle's Travels in Persia,Letters :IX.X.XIand XII.letters XIII XIVand XV.

ص ۶۲۰

روزنامه ها ونشریه های ادواری

آهنگ بدیع.شماره مسلسل ۳۴۳سال سی ودوم شماره فروردین و اردیبهشت چاپ طهران.
پری وفردوس ترجمه حسن موقر بالیوزی مجله یغما شماره یکم سال هفتم طهران.
تحقیقی درباره سرزمین مردم فرهنگ حکومت واقتصاد ایران .مجله ایرانشهرجلد دوم نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکودرایران چاپخانه دانشگاه تهران ۱۳۴۳هجری شمسی .
کلانتر محمدمیرزا.روزنامه کلانتر چاپخانه احمدی شیراز بی تاریخ.
وقایع اتفاقیه روزنامه اخبارداخله ممالک محروسه پادشاهی دارالخلافه طهران،اصفهان.
-شماره پنجم جمعه سوم جمادی الاول مطابق سال ایت ئیل ۱۲۶۷ هجری قمری .
- شماره هشتادویکم پنجشنبه سوم ذیقعده الحرام مطابق سیچقان ئیل ۱۲۶۸ هجری قمری .
The Times.Mahametan Schism p.3col,6.London,Wednesday,Nov.19,1845.

ص ۶۲۱

در فهرست حاضر پیش اسم هامانند آقا،حاجی ملا،میرزا ونظائر آن پس ازنام اشخاص

آورده شده اند.اماعناوینی نظیر هان ومیرزا بعد ازنام اشخاص درجای خود آمده اند.
اسم های کوچک منفرد مثلاًمحمد قبل ازاسم های کوچک مرکب مثلاًمحمدعلی آمده اند و ازاین روش حتی زمانی که کلمه ولقبی به دنبال اسم کوچک منفردآمده نیزپیروی شده است.
درچند مورد درمتن کتاب به یک شخص تنهاباذکرلقب وی اشاره شده است دراین موارد لقب مورد نظردرفهرست اعلام ثبت شده وحتی الامکان سعی شده اسم کوچک این افرادنیز ذکر گردد.درمواردی که نام کوچک ولقب افرادهردو درمتن کتاب آمده مثلاًمنوچهرخان معتمدالدوله لقب مورد نظر بعدازاسم کوچک ودرداخل پرانتزدرج شده است.این القاب جداگانه هیزدرفهرست آمده اندودر ذیل آنها به نام فرد مربوطه ارجاع شده است .
درالفبائی کردن اعلام،الف ولام تعریف منظور نشده است و ء یائ معادل ا، و معادل و و ةمعادل ه تلقی شده است .

فهرست اعلام

آبش خاتون ۳ آقامیرزاآقامنیب کاشی ۴۰۷ ۵۳۶
آثار عجم ۸ ۱۵ ۵۱ ۵۷۰ آقاسی،حاجی میرزا ۱۵۴ ۱۵۷ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۲۳
آجودان باشی ن ک حسینخان آجودان باشی ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۶ ۲۵۰ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۶۳ ۲۶۴
صاحب اختیار ۲۶۹ ۲۷۹ ۲۸۱ ۲۸۷ ۳۰۹ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۳۲
آدامز،ایساک ۳۱۲ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۸ ۳۸۴ ۳۸۸ ۴۲۹ ۴۳۹ ۴۹۰
آدمیت ،فریدون ۲۳۸ ۵۸۰ ۵۸۵ ۵۹۶ ۶۰۰ حاجی ملاآقاسی ۵۹۷
آذربایجان ۲۴۷ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۵ ۲۷۳ ۲۷۵ ۲۸۳ حاجی ملاعباس ۵۹۷ ظالم عجم ۵۱۱
۲۸۴ ۳۱۵ ۳۱۹ ۳۲۶ ۳۳۰ ۳۳۵ ۳۷۰ ۳۷۴ آکسفورد دانشگاه ۲۶۳ ۵۶۴
۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۴ ۳۹۶ ۴۰۳ ۴۲۹ ۴۴۷ آل بویه ۳
۴۸۲ ۴۸۷ ۵۰۸ ۵۳۶ ۵۸۴ ۵۹۰ ۵۹۷ ۶۰۱ ۶۰۲ آل سفیان ۴۷۷
آستان قدس رضوی ۳۷۸ آل طاهرین ن ک ائمه اطهار
آسیا ۲۲ آلبانی ۵۷۹
آصف الدوله ۲۶۴ ۵۹۸ آلمان ۱۰ ۶۱۱
آقاباب،ملا ۵۵۲ ۵۷۵ آمریکا ن ک امریک
آقابالابیک شیشوانی ۳۱۳ آمل ۲۶۳ ۳۷۸ ۳۸۱ واقعه آمل ۳۸۰
آقابزرگ (بدیع)خراسانی ۳۷۳ آمنه ۲۲۲
آقاجان میرزا ۵۵۰ آناطولی ۴۸۹
آقاجان بیک خمسه ای ۲۶۹ ۳۹۵ ۳۹۸ آنیچکوف ۴۰۱ ۴۳۱
آقاجان (خادم الله)میرزا ۴۲۱ ۴۲۲ ۵۰۸ ۵۰۹ آینده اسلام ۴۰۴ ۴۳۲
۵۳۱ ۵۳۲ آیةالکرسی ۴۳۵ ۵۱۴
آقاخان (اعتمادالدوله)میرزا۳۹۰ ۴۹۳ ۴۹۴ ائمه اطهار ۵۷۸ائمه هدی ۲۷۸آل‌طاهری۲۴۰
آقاخان ایروانی ۳۸۵ ابراهیم ۵۰
آقامیرزاآقا(افنان)۲۰۳ ۲۰۵ ۴۱۲ ۴۱۴ ۴۱۵ ابراهیم ۵۵۲
۵۰۶ ۵۳۰ ۵۸۸ ابراهیم آقامیرزا ۲۱۱ ۲۱۲
آقامیرزاآقارکاب ساز ۶۱۱ ابراهیم حضرت ۳۷۵خلیل ۵۱۱
ابراهیم آقا۵۰۶

ص ۶۲۲

ابراهیم ابن شاهرخ تیموری،سلطان ۲۷ ابوالقاسم ،میرزا ۱۱۸
ابراهیم(اعتمادالدوله)حاجی ۸ ابوالقاسم،میرزا۲۴۷ ۲۷۲
ابراهیم پاشا۵۷۹ ابوالقاسم،میرزا ۳۲۳
ابراهیم خان تبریزی میرزا ۵۰۱ ۵۱۳ ابوالقاسم،میرزا(امامجمعهزنجان)۲۶۶
ابراهیم خلیل تبریزی آقاسید۲۱۹ ۵۰۳ ۳۸۴
ابراهیم شیرازی،میرزا ۱۶۰-۱۶۲ ۱۷۴ ۲۰۰ ۲۰۵ ابوالقاسم،میرزا(طبیب بروجردی)۵۴۹
۴۵۳،آقامحمدابراهیم ۱۷۵ ابوالقاسم،میرزا(میرزابابای ذهبی)
ابراهیم قزوینی ،سید ۵۶ ۱۶۴ ۱۶۵ ۲۰۰ ۴۴۹میرزابابای صوفی۱۶۶
ابراهیمکلباسی،ملا۲۱۳حاجی‌ابراهیمکلباسی۲۱۴ ابوالقاسم(تاجر)همدانی،آقا۵۰۴ ۵۰۸ ۵۰۹
ابن آلوسی ۵۳۰ ابوالقاسم(قائم مقام فراهانی)میرزا

ابن اصدق ن ک علی محمد(ابن ابصدق)آقامیرزا ۳۸۸ ۵۹۰ ۵۹۶ ۵۹۸ ۵۹۹
ابن بطوطه(شرف‌الدین‌ابوعبدالله طنجه‌ای)۳ ٦ ابوالقاسم قزوینی،حاجی میرزا۱۷٤
ابن بلخی ۵ ابوالقاسم عمرابن فارض ۵٦۷
ابن عربی ن ک محیی الدین (ابن عربی)شیخ ابوموسی اشعری ۵
ابواب الهدی ٦۰ ۳۷٤ ابوهاشم،شیخ ۷٤ ۷۵ ۸۲ ۸۳ ۱۱٤ ۱۱۵ ۱۱٦
ابوبصیر ٤۵۷ ۱۱۷ ۱٦۸
ابوتراب،شیخ(امام جمعه شیراز)۷٤ ۸۲ ۱۱٤ ابویحیی،شیخ(امام جمعه شیراز)۵۷۳ ۵۷۹
۱۳۲ ۱۵٤ ۵۷۳ ۵۸۹ ۵۷۹ اتابک سعد زنگی۳
ابوتراب اشتهادری ،شیخ ٤۸۸ ۵۰۷ اتابکان فارس ۱۲
ابوالحسن(امین)اردکانی ،حاجی ۳۰۵ اتوزیکی،طایفه ۵۸۰
ابوالحسن بزازشیرازی،حاجی ۷۵ ۷٦ ۸۲ ۱۱۲ اثبات نبوت خاصه‌ن ک رساله‌اثبات‌نبوت
۵۷۲ ۵۷۵ ٦۰۹ خاصه اثناعشریه،طریقه ن‌ک شیعه(مذهب)
ابوالحسن خان(مشیرالملک)میرزا۱٦۸ احسن التقاسیم فی معرفةالاقالیم ۵
ابوالحسن میرزا(شیخ الرئیس)،شاهزاده ٤۱٦ احسن‌القصص ن ک تفسیراحسن القصص
الوحمزه ثمالی ۲۰۳ احمد،آقاسید(آقازاده)٤٦۳
ابوشجاع محمدملکشاه سلجوقی ۵ احمد،آقامیرزا ۲۷۵ ۲۷۷
ابوطالب،سید ٤۹۲ احمد،آقامیرزا ۳۲۰
ابوطالب،ملا ۱۵۳ احمد،حاجی ملا ۲۱۷
ابوطالب حسیناوی،سید ٤۵۰ احمد،میرزا ۵٤۹
ابوعبدالله خفیف(شیخ کبیر)بقعه ۳ احمد،میرزا(امام جمعه)۳۲۲ ۳۳۹ ۳۷۵
ابوالفتوح رازی ۲ میرزااحمدمجتهد ۳۳۸
ابوالفضل گلپایگانی ،آقامیرزا۳۵-۳۷ ٤۱ ٤۲ احمدابدال مراغه‌ای،ملا(حرف حی)۲۵۲
۱۱٤ ۲۰٦ ٤٤۱ ٤۷٤ ۵۷۰ ۳۱٤ ۳۱۵
ابوالفضل محلاتی ،آقامیرزا۵۸۸ احمدابن محمد ٤۵۷
ابوالقاسم،حاجی میرزا ۲٤٤ احمداحسائی ،شیخ ۱۸ ۲۷ ٤٦ ۵۳ ۵٦ ۱٦۲
ابوالقاسم ،حاجی میرزا(برادرحرم حضرت باب)۲۰ ۲۸۲ ۲۸٦ ٤٤٤ ٤۷۵ ۵۷۰ احمد۳۲۸
۳٦ ۱۷۰ ۱۷۳ ۱۷۸ ۲۰۵ ٤۳۹آقامیرزا شیخ ۱۸ ۱۷۵ شیخ‌احمد٦۳ ۱٦۲ شیخ‌احسائی
ابوالقاسم ۱۷۵ ۲۰۲ ۳۲۸شیخ اجل احسائی ۵۸
ابوالقاسم،سید ۵۹٦ احمد ازغندی ،آقامیرزا ۳٤۱ ٤۹٤
احمداصفهانی ،حاجی سید ۱۷٤

احمد حصاری ،ملا۲۸٦ ارض ک ٤۸۳ ٤۸٤
احمدخان نوائی ۵۸٤ ارض ک ش ن ک کاشان
احمدرسول الله ن ک محمد،حضرت ارض مقدس ن ک ارض اقدس
احمد(کاتب)آقامیرزان‌ک عبدالکریم‌قزوینی،ملا ارض مقدس(طهران)ن ک طهران
احمدکاشی،حاجی میرزا ۵۳۳ ۵۳۷ ارض مقدس (کربلا)ن ک کربلاء
احمدملایری،ملا۵۳۲ ارض یاءن ک یزد
احمدمیلانی،حاجی ۲۸٤ ٤۰٦ ٤۳۱ ارگ تبریز ن ک ارگ علیشاه
احمدنراقی،ملا۲٤۵ ارگ علیشاه ۲۵۵ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹٤ ٦۰٤
احمدیزدی،آقاسید ٤٦۲ ارگ تبریز۲۵٤ ارگ دولتی ۲۵۵
اخباری،طریقه ۱۸ ارگ کریم خانی ۸ ۱۰ ۱۵۵ ۵۸٤ ۵۹۱
ادرنه ٤۰۷ ۵۰٤ ۵۳۰ ۵۳۵ ۵۳۷ ۵٦۸ارض سر اروپا ۱۵ ۳۰۵ ٤۰۳ ۵۸۲
۵۳۷ ۵٦۸ اروپائیان ٦۰۱ ٦۰۲
ادعیه حضرت محبوب ۵٦٦ ارومیه ۳۱۰ ۳۱۲-۳۱۸ ۳۲۲ ۳۲٤ ۳۳۱
ادعیه مخزونه ٦۰ ۳۳۷ ۳٦۹-۳۷۱ ۳۹۰ ٤۰۱ ٤۰۵ ٤۲۹ ٤۸۱
ادیان بابی وبهائی ۳٦۹ ۳۷۲ ٦۰۱ ٦۰۲رضائیه ۳۲٦ ۳۷۱ ارومی ۳۱۰
ادیان وفلسفه ای آسیای مرکزی ٤۹ ٤۰٤ ازل ن ک یحیی (ازل)میرزا
اراضی حرمین ٤۳۸ اسپانیا ٦
ارامنه ۵٤۰ ۵٦۰ ۵۹٤ استانبول ۳۰۵ استنبول ۳۰٦اسلامبول

اربل ۵۳۲
اردبیل ۱۱۳ ۲۶۴ ۵۹۱
اردستان ۴۸۸ ۵۷۵
ارس ،رود ۲۸۵ ۵۹۸
ارض اقدس ۴۰۹ ۴۱۳ ۴۳۳ ۴۵۲ ۴۶۱ارض
مقدس ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ارض میعاد۴۲۰
ارض اقدس(نجف)ن ک نجف
ارض باءن ک بارفروش
ارض باسط ن ک ماکو
ارض تاءن ک تبریز
ارض جنت ن ک میلان
ارض حواءن ک جده
ارض خاءن ک خراسان
ارض سر ن ک ادرنه
ارض شام ن ک شام
ارض ش ن ک شیراز
ارض ص ن ک اصفهان
ارض طاء ن ک طهران
ارض فاءن ک فارس
ارض قاف ن ک قزوین

۴۸۸ ۴۸۹ ۵۱۷ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۳۱-۵۳۶ ۵۶۷
۵۶۸ ۵۸۰ ۵۸۱مدینه کبیر ۵۶۸
استخر ۱ ۲ ۶
استرن،هنری ۵۹۳
استوارت ،کلنل ۶۰۲
استیونز،ریچارد ۴۰۲ ۴۳۱
اسحق ۵۹۳
اسحق بیک محله ۲۰۵ ۵۸۷
اسحق پاشا ۲۶۷
اسدالله،آقاسید۲۱۴سیداسدالله۲۱۲ ۲۱۳
اسدالله اصفهانی ، آقامیرزا ۴۰۸ ۴۰۹
۴۱۵ ۴۱۶
اسدالله خان(وزیر)آقامیرزا ۳۰۵ ۴۰۹
اسدالله (خیاط)میرزا ۵۵۰
اسدالله(دیان)خوئی آقامیرزا ۲۱۹ ۳۴۲
۴۵۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۵۰۳ ۵۶۴دیان ۱۲۴ ۴۸۰
۴۸۲ ۴۸۷ ۵۶۲ ۵۶۶ اسم الله الدیان
۴۸۲ ۴۸۳حرف ثالث مومن بمن یظهره‌الله
۲۱۹ ۴۸۲ ۵۶۴
اسدالله (غراء)سید ۱۱۴ ۱۱۵
اسداللهفرهادی،حاجی۲۵۲ ۵۷۶ ۵۷۷ ۶۰۹

ص ۶۲۴

اسدالله کاشی،آقا۵۱۸
اسفندیار ۴۱۷
اسفندیار ۴۹۷
اسکندر زنجانی ،ملا ۲۵۰ ۲۵۲ ۲۵۳
اسکندریه ۴۸۹
اسکو ۴۸۸
اسلام ۱ ۵ ۱۷ ۱۸ ۱۵۴ ۲۰۲ ۲۱۰ ۲۱۸ ۲۳۸
۲۸۲ ۲۸۵ ۲۸۶ ۳۱۹ ۳۳۲ ۳۲۴ ۳۲۷ ۳۳۴
۳۳۶ ۳۳۷ ۳۷۷ ۳۷۹ ۳۸۲ ۳۸۷ ۴۰۳ ۴۴۰
۴۴۲ ۴۴۶ ۴۴۸ ۴۵۱ ۴۵۶ ۴۷۶ ۴۷۷ ۵۱۶
۵۶۱ ۵۷۲ ۵۷۶ ۵۸۸ ۶۰۴،اهل اسلام ۵۶۰
ملت اسلام ۲۸۲ ۳۱۳موعوداسلام ۴۵۶
اسلامبول ن ک استانبول
اسلامیه ،دولت ۵۱۶
اسم اعظم ۴۱۲ ۴۱۷ ۴۱۹ ۴۳۵اسم اعظم
الهی ۴۵۹نگین اسم اعظم ۴۱۳ ۴۳۴
اسم الله الاصدق ن ک صادق(مقدس)ملا
اسم الله الدیان ن ک اسدالله(دیان)
خوئی آقامیرزا
اسم‌اللهالفائق ن کـمحمدتقی‌میلانی،حاجی
اسم‌اللهمنیب ن ک آقامیرزاآقای منیب کاشانی
اسماعیل ۵۹۳
اسماعیل،شیخ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۷
اسماعیل صباغ سدهی ۲۲۰ ۲۲۱
اسمعیل،حاجی سید ۲۷۷
اسمعیل ،سید ۳۴۳
اسمعیل ،شیخ ۵۰۶ ۵۰۷

۴۹۱ ۴۹۲ ۵۳۸ ۵۶۲ ۵۷۶ ۵۸۷ ۵۹۰
۵۹۲ ۵۹۵ ۶۱۱ ۶۱۲ ارش ص ۲۲۶ ۳۱۴
اصلان خان ۱۳۱
اضحی ،عید ۵۷۶
اطریش ۴۹۵ ۵۸۰ ۵۸۱
اعتاب مقدسه ۴۳ ۴۷ ۴۹۲
اعتضادالسلطنه ۵۵۶
اعتمادالدوله(آقاخان)ن ک آقاخان
(اعتمادالدوله)،حاجی
اعتمادالسلطنه(محمدحسن خان)ن ک
محمدحسن خان اعتمادالسلطنه)
اعتمادالسلطنه(مصطفی قلی خان)ن ک
مصطفیقلیخاناعتمادالسلطنه)همدانی
اعراب ۵ ۶ ۱۲ ۱۸ ۲۴ ۲۰۷ ۵۸۸ ۵۹۲
اعظمی ،فامیل ۵۷۵
اعلم الملک ،دکتردانا۲۳۹
اعلی،حضرت ن ک باب ،حضرت
افجه ۴۹۳
افریقا ۱۵ ۲۲ ۲۳
افشارایل ۶۰۲
افشاریه ۱۹
افغان ۱۹ ۳۹۴ افاغنه ۱۷ ۳۸۷
افنان،حبیب الله ۱۶۷ ۱۷۹ ۲۰۵ ۴۰۹
۴۳۸میرزاحبیب ۵۰۶
افنان ،سلابه ۴۳۳
افنان سدره مقدسه ۴۳۵
افنان کبیرن ک حسن(افنان کبیر)

اسمعیل ،ملا۵٤۹ حاجی میرزا
اسمعیل توپچی ،میر ۵۵۲ افواج شقاقی وآذربایجانی ۵۸٤
اسمعیل خان قراچه داغی ۳۲۲ اقبال حسین ۳۱۱ ٤۱۲ ٤۳۳
اسمعیل(صفوی)شاه ۱۷ اقتدارات ۵٦۹
اشترنشوس ،پ ه ۵۹۳ اقتداری ،احمد ۱٦
اشراق خاوی ،عبدالحمید ٤۵۹ ۵٦٤ اقتداری لاری ،خاندان ۲٦
اشرف آقاسید ۳۸٤ اکباتان ۱
اشکانیان ۱ اکبر ۱۳۱
اصفهان ۳۸ ٤۱ ۵۵ ۵۸ ۷۰ ۱۲۳- ۱۲۵ ۱۳۵ ۱۵۵ اکبر،ملا ۲٤۰
۱۵٦ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۷۰ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۲۰٦ الجایتو ۲۵۷
۲۰۸ ۲۱۰ ۲۲۳ ۲۲۵ ۲۲٦ ۲۳۸ ۲٤۱ ۲٤٦ الله وردی خان ۲٦
۲٤۸ ۲۵٤ ۲٦۳ ۲٦۹ ۲۸٦ ۳۰۵ ۳٤۲ ۳٦۹
۳۷۲ ۳۸۸ ٤۰۸ ٤۰۹ ٤۸۰

ص ٦۲۵

الله یار،حاجی ۳۹٦ ۳۹۹ ٤۰٦ اهل بهاءن ک بهائیان
الواح خط نقطه اولی وآقاسیدحسین کاتب ۵٦۵ اهل بیان ن ک بابیان
الیس ٦۰۲ ایاستر ۵۸۰
ام القری ن ک مکه ایام تسعه ۵٦۷
امام مهدی ن ک صاحب الزمان ایران ۳ ۷ ۱۳ ۱۵-۲۱ ۲۳ ۲٤ ٤۱ ٤۹ ۵۵
امام زاده حسن ۳۹۹ ٤۰۷ ۵٦ ۵۹ ٦۲ ۷۰ ۸۲ ۱۲۳ ۱۲۷ ۱۲۹ ۱۵۵-۱۵۷
امام زاده زید ٤۰۸ ۱۵۹ ۱۸۰ ۲۰٦ ۲۱٤ ۲۳۹ ۲٤۹ ۲۵۰ ۲٦۳
امام زاده سید حاجی غریب ۱۲ ۲٦٤ ۲٦۸-۲۷۰ ۲۸۱ ۲۸۳ ۲۸۵ ۳۰۵ ۳٦۹
امام زاده سیدعلاءالدین حسین ۱۰ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۷ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸٦-۳۸۸ ۳۹۰
امام زاده معصوم ٤۰۷ ٤۰٤ ٤۰۵ ٤۱۵ ٤۳۳ ٤٤۱ ٤٤۳ ٤۷۷ ٤۸۸
امام قلی ،حاجی ۵۵۲ ٤۸۹ ٤۹۲ ٤۹۳ ٤۹٦ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰٤-۵۰۹
امام قلیخان ۳ ٦ ۱۹ ۲٦ ۵۱۳-۵۱۵ ۵۱۷ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۳ ۵۲۵ ۵۲٦
امام وردی ،ملا۳۲۲ ۵۳۰ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۵ ۵۳٦ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵٤۰
امامی ها ۵۷۸ ۵٦۸ ۵۷۱ ۵۷۵ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۹٦ ۵۸۹
امریک ٤۱۸ آمریکای شمالی ۳۰۵ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹٦ ۵۹۷ ٦۰۱ ٦۱۰دولت‌ایران
امیراصلان خان(مجدالدوله)۳۲٤ ۳۲۵ ۳۸٤ ۳۸۵ ٤۹۵ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۳ ۵۸٦ممالک محروسه
امیرخان قاجار۵۹۸ ایران ۵۱٦ ۵۸٤مملکت اسلام ۳۲٦
امیرکبیرن ک تقی خان(امیرکبیر)میرزا ایران درراه یابی فرهنگی ٦۱۱ ٦۱۳
امیرکبیر وایران ۲۳۸ ایران وایرانیان ۳۷۳
امیرالمومنین ن ک علی‌ابن‌ابی طالب ایروان ۵۸۸
امیرنظام ن ک تقی خان (امیرکبیر)میرزا ایزدخواست ۱۱۳ ۵۹۱
امین ن ک ابوالحسن(امین‌اردکانی)،حاجی ایشیک آقاسی باشی ۵۸٤ ۵۸۹
امین امین ن ک غلام رضا(امین امین)حاجی ایقان ن ک کتاب ایقان
امین السلطان ۳۲٤ ۵۳۹ ایگار،محمدحسین ۱۲
انجیل ٤۰۰ ٤٤۱ ایلدرم میرزا ٤۸۰
اندلس ۵٦۷ ایلیا(نبی)٤۱۹
انزلی ۲۱۹ ایمن ،لیلی ۲٦
انزل من ،مسیو ٤۳٤ ٤۳۵ ایوب انصاری، مقبره ۵۳۳
انگلبو ۵۸۹ باب،حضرت ۱ ۷-۱۰ ۱۲-۱٦ ۱۸ ۲۳ ۲٤ ۲۹
انگلستان ۱۹ ۲۱ ۲۲ ۲۲۱ ۲۳۹ ۲٦۳ ۳۸۲ ٤۰۳ ۳۰ ۳۱ ۳٦ ۳۷ ٤۱ ٤٤ ٤۵ ٤۷ ٤۸ ۵۰
٤۲۹ ۵۸۱ ٦۱۰ انگلیس ٦ملت انگلیس ۵۹۳ ۵۱-۵۵ ۵۸-٦۱ ٦٦ ۷۰ ۷۱ ۷۳-۸۰ ۸۲ ۸۳
دولت انگلستان ۲۱ ۵۵۰ ۵۸٦دولت بریتانیا ۸٤ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۵-۱۱۸ ۱۲۳ ۱۲۵ ۱۲٦
٤۰۲ کنسولگری انگلستان ٤۰۱ ۱۲۷ ۱۲۹-۱۳۷ ۱۵۳ ۱۵٤ ۱۵٦-۱٦٤ ۱٦۷
انیس ن ک محمدعلی زنوزی (انیس)آقامیرزا ۱٦۹ ۱۷۰ ۱۷۳ ۱۷٤ ۱۷٦-۱۸۱ ۲۰۰ ۲۰۱
اورامان ۵۰۹ ۲۰۲ ۲۰۵ ۲۵۲-۲۵۵ ۲٦۳ ۲٦٤ ۲٦۷-۲۷۵

اوزلی ،سرگور ۲۱ ۲۷ ۲۴۱-۲۵۰ ۲۵۲-۲۵۵ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۷-۲۷۵
اوساتی ۵۸۰ ۲۷۹ ۲۸۱-۲۸۶ ۳۰۷ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۲ ۳۱۴
اول من آمن ن ک حسین بشروئی ملا(حرف حی)
اهر ۳۹۲

ص ۶۲۶

۳۲۱-۳۳۲ ۳۳۸ ۳۴۳ ۳۶۹ ۳۷۰
۳۷۵-۳۷۸ ۳۸۱-۳۸۵ ۳۸۷ ۳۸۸-۳۹۲
۳۹۴-۴۰۶ ۴۱۳ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۲۰ ۴۲۹-۴۳۲
۴۵۸ ۴۶۳ ۴۷۴-۴۸۱ ۴۸۳ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۹۰
۴۹۱ ۴۹۳ ۵۰۲ ۵۰۵ ۵۰۷ ۵۲۳ ۵۳۰ ۵۴۱
۵۶۲-۵۶۴ ۵۶۶-۵۶۸ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۷ ۵۷۹
۵۸۵-۵۸۷ ۶۰۱ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۹ ۶۱۰
باباعظم ۱۳۵باب‌الله‌الاعظم۷ ۱۳۵ ۳۱۰
۴۱۶جناب‌مستطاب‌باب۱۲۱حضرت مبشر۱۲۴نقطه
۴۴۲حظرت نقطه۲۲۰ ۲۷۱ ۴۵۱نقطه اولی
۳ ۳۵ ۳۷ ۶۸ ۷۳ ۷۴ ۸۰ ۲۰۷ ۲۶۶ ۲۸۲ ۳۰۵
۴۲۰ ۴۵۵ ۴۵۷ ۴۵۹ ۴۸۰ ۵۷۷ ۶۰۹نقطه‌اولیه
۲۸۶نقطه بیان۲۹ ۴۸۲ ۵۰۳حاجی ۱۷۲ ۲۴۲
جناب حاجی۸۴ ۱۱۹ ۳۳۸ حاجی‌میرزاعلی
محمد۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۵حاجی سیدعلی محمد
تاجرشیرازی۳۱۶سید۲۴۸ ۲۴۹ ۳۲۷سیدباب
۳۲ ۳۵ ۴۶ ۱۱۶ ۱۲۷ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۸ ۱۶۹
۱۸۰ ۲۱۲ ۲۱۵ ۲۱۷ ۲۶۵ ۲۶۹ ۲۸۳ ۳۰۹
۳۱۰ ۳۲۳ ۳۲۶ ۵۲۸ ۳۸۴ ۳۹۲ ۳۹۴ ۲۵۲
۵۸۵سیدبشر۱۸ شیرازی ۱۲۴ ۵۷۷ علی
محمد۵۰ ۳۳۲سیدعلی محمد۴۶ ۲۴۹ ۳۲۷
سیدعلی محمدشیرازی ۴۲۸آقاسیدعلی محمد
۲۴۹ میرزاعلی محمد۳۰ ۳۱ ۱۳۱ ۲۶۸ ۴۰۴
میرزاعلی محمدباب ۴۹ذریه رسول۵۸۷ذکر
۳۱۵ ۴۴۰ذکرالله۱۱۴ ۲۸۶ذکرالله‌الاکبر۶۶
۱۵۵ ذکرالله‌الاعظم۲۴۴حضرت رب ۲۷۷رب
اعلی ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۲ ۴۳۴ ۵۲۶طلعت اعلی
۲۴۶ ۳۸۰جمال‌اعلی ۲۴۶جناب اعلی ۲۴۷
۳۴۱ ۳۷۶ حضرت اعلی ۲۴۶حضرت رب ۲۷۷رب
اعلی ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۲ ۴۳۴ ۵۲۶طلعت‌اعلی
۲۴۶ ۳۸۰جمال اعلی ۲۴۶جناب اعلی
۳۴۱ ۳۷۶حضرت اعلی ۳۶ ۴۱ ۴۲ ۶۷ ۶۸
۶۹ ۷۳ ۱۶۲ ۱۷۴ ۲۰۲ ۲۰۵ ۲۱۲ ۲۱۴ ۲۲۷
۲۲۸ ۲۴۱ ۲۴۴ ۳۱۰ ۳۱۲ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۷۲
۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۷ ۴۱۲ ۴۱۴ ۴۱۷ ۴۱۸
۴۲۰ ۴۲۲ ۴۳۳ ۴۳۵ ۴۳۹ ۲۴۲ ۴۷۹ ۴۸۱
۴۸۳ ۴۸۷ ۴۹۰ ۴۹۲ ۴۹۴ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۱۰
۵۳۰ ۵۳۲ ۵۴۱ ۵۶۷ ۵۷۵جناب اقدس ۲۷۵
قائم ۵۶۲قرةالعین ۴۴۵نایب امام ۲۱۶ ۳۲۴
باب (The Bab)۱۵۳ ۳۰۵

باب‌الباب ن ک‌حسین‌بشروئی‌ملا(حرف حی)
باب الحله ۵۰۸
باب عالی ۵۳۴ ۵۸۰
بابا،میرزا ن ک‌ابوالقاسم،میرزا(میرزا
بابای ذهبی)باباخان ۲۰
بابی(دیانت)۱۸ ۱۱۳ ۱۲۴ ۱۶۱ ۲۱۴ ۲۱۸
۲۱۹ ۲۲۳ ۲۶۳ ۲۷۳ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۵ ۲۸۶ ۳۱۳
۳۲۲ ۳۲۵ ۳۳۱ ۳۴۲ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۸۱ ۳۸۵
۳۸۸ ۳۸۹ ۴۰۴ ۴۳۹ ۴۶۰ ۴۸۶ ۴۹۱
۵۶۸ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۵ ۵۷۷ ۵۸۸ ۶۰۴ ۶۱۰
بابیه ۲۹ ۲۶۸ ۳۸۱ ۴۸۰ ۴۸۴ ۴۹۲ ۵۵۲
۵۶۲ ۵۷۶ ۶۱۰بابیت ۲۰۸ ۳۸۷ ۴۰۴ ۴۳۹
۵۶۰طریقه بابیه ۱۵۶مکتب بابیه ۳۷۷
بابیان ۳۰۵ ۳۸۱ ۳۸۳ ۳۷۶ ۴۸۳ ۴۸۸ ۴۹۰
۴۹۱ ۴۹۳ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۴۱
۵۷۳ ۵۸۷حزب بابی ۴۹۶طایفه بابیه۴۴۱
۵۰۲اهل بیان ۴۸۴ ۵۱۰ ۵۱۵علمای‌بیان۵۶۴
بادکوبه ۲۱
بادیه العرب ۱۸
بارفروش۲۲ ۳۷۸ ۳۸۰ارض باء۲۷۱ ۲۷۲ ۳۰۸
بازارحاجی ۵۷۴
بازارمرغ شیراز ۳۰ ۵۰
بازار نو ۱۰ ۲۰۰
بازار وکیل ۸ ۱۰ ۲۰ ۲۰۰ ۵۷۲
بازیار شیرازی ،خاندان ۲۶
باغ ایالتی ۱۵۵
باغ تخت ۱۷۹
باغ فین کاشان ۴۹۳
باغ نجیبیه ۴۸۹ ۵۲۹-۵۳۱
باقر،حاجی میرزا۳۹۶
باقر،ملا(حرف‌حی)۳۴۲ ۳۴۳ ۳۹۴ ۴۷۹ملا
باقرترک ۳۱۸
باقر میرزا۳۲۲ ۳۹۵
باقر میرزا ۴۹۴
باقر ترک،ملان کن باقر،ملا(حرف حی)
باقرنجف آبادی ،حاجی ۴۰۹ ۴۱۰
باقرنجفی،شیخ ن‌ک‌محمدباقرنجفی(ذئب)،
شیخ
بالیوزی ،حسن موقر ۱۵۳ ۵۱۸
بامداد،مهدی ۲۶۴ ۵۸۴ ۵۹۹ ۶۰۰

ص ۶۲۷

بایزید ۵۸۸
بتیون،سرهنری‌لیندزی۱۳۳ ۵۹۱ ۶۰۲ ۶۱۲ ۶۱۳
بلانت،ویلفرداسکاون ۴۰۴ ۴۳۲
بلد الامن ن کن دارالامن

بحارالانوار ۳۳۵ بلغارستان ۵۷۹
بحرین ۱۳ بلم ۱٦
بختیاری ۵۹۲ بلوک زهران کن زهرا،بلوک
بدایع‌نگارن‌ک‌محمدتقی‌خوشنویس(بدایع‌نگار) بلوک کربال ن ک کربال ،بلوک
میرزا بمبئی ۲٤ ۱۱۵ ۱۷۰ ۱۷٤
بدشت ٤٤٦ ٤٧٦ بنان الملک ن ک رضاخان حکیم بنان
بدوح ۱۱۵ الملک)میرزا
بدیع بشروئی میرزا٦٧ ٧٧ ٥٦٥ ٥٩٥ بنانی ،خاندان ٥٧٦
بدیع‌خراسانی‌ن ک‌آقابزرگ(بدیع)خراسانی بند امیر ۷ ۲٦ ۲۷
بدیع الله، میرزا ٤١٢ بندرعباس ۱۵ ۱۹ ۲۲ ۲٤ ۲٦
برازجان ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۵٤ بندرلنگه ۲۲
براون،ادواردگرانویل ۲۹ ٤۹ ۱۵۳ ۲۲۱ ۲۳۹ بوزنیا ۵۷۹ ٦۱۱
٤۰۰ ۵٦۵ ۵٦٦ ۵۸۷ بوشهر۱۳-۱۵ ۱۹ ۲۲-۲٤ ۲۸ ۲۹ ۳۲ ٤۱ ٤۲
برما ۵۷٦ ۵۳ ٦۰ ٦۱ ۷٤ ۷٦ ۷۸ ۸۰ ۸۲-۸٤
بروجرد ۲٦٤ ۵٤۹ ۵۸٤ ۱۱٦-۱۱۸ ۱۲۵ ۱۲۷ ۱۲۹-۱۳۲ ۱۳٦ ۱۵۳
بریل ٦۱۱ ۱۵٤ ۱۵۷ ۱۷۰ ۱۷۸ ۲۰٦ ۲۱۱ ٤۵۹ ٤٦۰
بزرگ،میرزان ک عیسی(قائم مقام)میرزا ٤٦۱ ۵۷۲ ۵۸۵شبه جزیره بوشهر ۱۳
بزرگ خان قزوینی،میرزا٥١٤ ٥١٦-٥١٨ ٥٢٠ بوم ١٦
بزم عالم ۵۷۹ بویه ن ک آل بویه
بشرویه ۳۷۸ بهاءالله،حضرت۱۸ ۲۰۵ ۲۰۷ ۲۱۹ ۲۳۸ ۲۵٤
بصره ۲۲ ۲۷ ۵۰۸ ۲٦۳ ۲۸۳ ۳۰۵ ۳۱۳ ۳۷٦ ۳۷۸ ۳۸۰ ۳۹٤
بصیرهندی ،سید۲٦۳ ۲۷۹ ٤۸۰ ٤۸۳ ۵٦٦کور ۳۹۹ ٤۰٦ ٤۰۷ ٤۱۲ ٤۳۸ ٤٤۳ ٤٤۵ ٤۵۸
هندی ۵۰۳حضرت بصیر٤۸٤ ٤۵۹ ٤۷۷-٤۸۲ ٤۸٦-٤۸۹ ٤۹۱-٤۹۳ ٤۹۵
بغداد۷۷ ۷۸ ۸۰ ۸۲ ۱۱۳ ۱۵۷ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲٦۳ ٤۹۷ ٤۹۹-۵۰۸ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۳ -۵۱۵ ۵۱۷
۲۸٦ ٤۹۰ ٤۱۰ ٤۵۸ ٤۸۱ ٤۸٤ ٤۸٦ ۵۱۸ ۵۲۰-۵۲۵ ۵۲۸-۳۵۳ ۵۳۷ ۵۳۸-۵٤۱
٤۸۷ ٤۹۰ ۵۰۰-۵۰٤ ۵۰۷-۵۱۱ ۵۱۳ ۵٦۲ ۵٦۳ ۵٦۵ ۵٦۷ ۵٦۸ ۵۷٤ ۵۸٦ ۵۸۸
۵۱٤-۵۱۸ ۵۲۰-۵۲۵ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۹۵ ٦۰۳ ٦۰۹ ٦۱۳بهاء۷۸ ٤۱۳ ٤۳٤ ٤۳۵
۵۳۲ ۵۳٤ ۵۳٦ ۵٤۰ ۵٦۷ ۵٦۸ ۵۷۵ ۵۷٦ ۵۸٦ جناب بهاء۳٤۳ ٤۹۰ ٤۹۱ ٤۹۳ ٤۹۵حضرت
بغله ۱۵ ۱٦ ۲۳ ۱۲۲ ابهی ٤۸۲میرزاحسین علی(نوری)۳۰۵ ٤۹۰
بقعه‌ابوعبداللهخفیف(شیخ کبیر)ن‌ک‌ابوعبدالله حسین علی(بهاء)٤۹۳درویش محمد۵۰۸ ۵۱۱
خفیف (شیخ کبیر)،بقعه دوریش محمدایرانی ۵۰٦ ۵۰۹قیوم٤٤۵ ۵٦۲
بقعه امام زاده کهنه شهر ۳٤۲ سلطان‌قیوم۲٤٦ افندی۵۳۳همچنین‌ن‌ک‌جمال
بقعه حضرت عبدالعظیم ن ک‌عبدالعظیم ،حضرت ابهی،جمال قدم،جمال مبارک
بقعه شیخ زرکوب ۳ بهاءالله شمس حقیقت ۵۳۳ ۵٦۵ ۵٦۸
بقعه طبرسی ن ک طبرسی بهائی(دیانت)۳۵ ۳۷ ٤۹ ۵٤ ۷۳ ۱۱۳ ۱۲٤
بقیةالله ۵۰ ۱۵۳ ۲۱۰ ۲۱۷ ۲۵٤ ۲۷۳ ۳۳۱ ۳۷۷ ۳۹٦ ٤۰۵
بلامفیلد ،لیدی ٤۹٦ ۵۰۰ ٤۵۹ ٤۸۹ ۵۲۸ ۵۳۹ ۵٤۰ ۵۷٦ ۵۸۸ ٦۰۹

ص ٦۲۸

بهائیه ۳۰۵ پل منجیل ۵۹۰
بهائیان۳۰۵ ۵۷۹ ۵۸۷ ۵۸۸ اهل بهاء٤۱٦ ٤۲۲ پنج شان ن ک کتاب پنج شان
٤۸۸ بهائیان نیریزن ک نیریز پوپ ۲۵۷
بهار،میرزامحمدعلی ن ک محمدعلی‌بهار،میرزا پورت سعید٤۱٤ ٤۱۵
بهارلو،ایل ۵۹۱ پولاک،ادوارد ۳۷۳
بهبهان ۵ ۲٦ پهلوی ،دودمان ۹
بهبهانی ها،محله ۱۵ پیغمبرقلی ۵۵۲
بهرام میرزا ۵۸۵ ۵۹۸ پینکرتن ،جان ۲٦
بهرام میرزا۲۵۰ ۲۵٤ ۲٦۳ ۲٦٤ ۲٦۹ ۲۷۳
بهمنی ،منطقه ۱٤ تائیه‌ابن‌فارض‌قصیده‌ن ک‌قصیده‌تائیه ابن
بیان ٤٤۳ فارض

بیان عربی ٣٧٠ ٤٢٢ ٤٤٣ ٤٤٤ ٤٧٤ ٤٧٨ ٥٦٢ تاج‌الدین علی شاه وزیر٢٥٥ ٢٥٦
٦٠٩ تاجر،حاجی آقای ن ک حاجی آقای تاجر
بیان فارسی ٣ ١١٢ ٢٨١ ٢٨٣ ٢٨٥ ٢٨٦ ٤٠٦ تاریخ آقاعلی اصغر ٣٧٢
٤٤٢-٤٤٤ ٤٤٧ ٤٤٨ ٤٧٤ ٤٧٦-٤٧٩ ٤٨١ تاریخ استادعلی اکبریزدی ٤٨٨ ٥٦٤
٤٨٧ ٤٨٨ ٥٠٢ ٥٠٣ ٥٢٣ ٥٤١ ٥٦٢ کتاب تاریخ اسلام ٤٤٨
مستطاب بیان ٧٣ تاریخ‌امری‌فارس٥١ ٥٢ ١١٢ ١٥٣ ١٦٧ ١٧٠
بی بی زهرا بیگم ٤٧٤ ٥٧٣ ١٧٩ ١٨١ ٤٣٨ ٦٠٩
بیت الله ٨٠ ١١٨ ٥٧٦ تاریخ ایران دوره قاجاریه ٥٦٥
بیت خان ٢٠٤ تاریخ پادشاهان عجم ٢٠٦
بیت العباس ٥١ تاریخ‌جدید٧٠ ١٧٠ ١٨٠ ٢٠٦ ٢٠٧ ٢٠٩ ٢٣٩
بیت عبدالله پاشا ٤١٢ ٢٤٠ ٥٦٤ ٥٦٥
بیت العدل اعظم ٤٢٢ ٤٢٣ ٥٤١ تاریخ‌حاجی‌معین‌السلطنه‌تبریزی١٥٣ ٣١٠
بیت مبارک(بغداد)٤٨٨ ٥٠٢ ٥١١ ٥٢٣ ٥٤٠ ٣٧٢ ٤٣٠ ٥٩٦
بیت مبارک(حیفا)٦٧ ٤٨١ ٤٨٨ ٥٠٤ ٥١٨ تاریخ حاجی میرزاجانی کاشانی ٢٤٠
بیت مبارک(شیراز)٤٧ ١٢٥ ١٣٥ ١٦٩ ١٧٠ ٢٠٤ تاریخ حیات وتشرف به‌ارض‌اقدس٢٠٥تاریخ
٤٣٣ ٤٤٥ ٤٨٨ ٥٧٣ ٥٧٤بیت مبارک حضرت حیات سرکار منیره خانم ١٧٠
اعلی ٩ ٨٤ تاریخ شهدای امر٣٠٥ ٤٧٥ ٥٦٥
بیروت ٤١٠ ٤١١ تاریخ قاجاریه ٥٩٩ ٦٠٠
بیرون دروازه ١٢ تاریخ‌میرزاحسین‌همدانی ن ک تاریخ جدید
بیضاوی ٢ تاریخ نبیل زرندی ٧٩ ١٢٧ ١٧٠ ٢١٧ ٢٤٢
بیک اوغلی ٥٣٣ ٢٨٠تاریخ نو ٢٦٤ ٦١٢ ٦١٣
تاریخوجغرافدارالسلطنه‌تبریز ٢٦٦ ٦١٣
پارسیان ٥ تاریخ وصاف ٦١٢
پاریس ٤٣٢ ٥٧٩-٥٨١ ٥٨٥ تاکر ٥٥٦
پالمرستون،لرد٣٨٢ ٤٠١-٤٠٣ ٤٢٩ ٥٨١ ٦١١ تامپسون،رونالد ٣٨٣ ٤٢٩
پرپان ک جانی کاشانی ،حاجی میرزا تاورنیه ٦ ٢٦
پشت بدنه ١٢ تایمز ١٢٧ ٥٨٥ ٦١٠
پل رودخانه گرگان ٢٠٦ تبریز١٢٤ ٢٤١ ٢٤٥ ٢٤٩ ٢٥٠ ٢٥٣-٢٥٥
٢٦٣ ٢٦٤ ٢٦٨ ٢٧٣ ٢٨٣ ٢٨٤ ٣٠٥
٣١٦ ٣١٨

ص ٦٢٩
٣٢١-٣٢٣ ٣٢٦ ٣٢٩-٣٣٢ ٣٣٧ ٣٣٨ ٣٤٠ تفسیرکل الطعام ٥٢٤
٣٧٠-٣٧٣ ٣٨٨ ٣٩٠ ٣٩١ ٣٩٢ ٣٩٤ ٣٩٦ تفسیرلیلةالقدر ٤٥٨
٣٩٩ ٤٠١-٤٠٤ ٤٠٦ ٤٠٧ ٤٣٠ ٥٠٣ ٥٣٥ تفسیروالصافات ٤٥٨
٥٤٩ ٥٥٠ ٥٨٦ ٥٩٠ ٥٩٦ ٥٩٧ ٥٩٩ ٦٠١ تفسیروجه ٤٥٩
٦٠٢ ٦٠٤ ٦١٠ ارض تاء٢٧٢ ٢٧٣ ٢٧٦ ٢٧٧ تفسیرهاء ٤٥٤
٣٠٥ ٣٠٨ تفلیس ٥٨٨ ٥٨٩
تثینه ٥٩٣ تقی جاجی سید ٢٥٢
تخت جمشید ٢ ٦ تقی ملا ١٦٢ ٢٥٢
تذکره محمد شاهی ٢٦٤ تقی برغانی حاجی ملا٥٦ ٢٥٢ ٦٠٩
تذکرةالوفاء٥٤ ٥٦٨ تقی خان میرزا ٥٨٥
ترشیز ٣٤٢ تقی خان میرزا(حاکم آمل)٣٨٠ ٣٨١
ترکیه ١٥٧ ٣٧٠همچنین ن ک عثمانی تقی خان(امیرکبیر)میرزا ٣٨١ ٤٠٠ ٤٠٢
تسنن ن ک سنی(مذهب) ٤٣٠امیرکبیر٣٨٨-٣٩١ ٣٩٤ ٣٩٦ ٤٠٦ ٤٩١
تشیع ن ک شیعه (مذهب) ٤٩٢ ٥٨٤ ٥٨٦ امیرنظام ٣٩٩ ٤٠٣ ٤٩٣
تفسیرآیه نور ٤٥٨ اتابک اعظم ٣٨٨
تفسیرآیةالکرسی ٤٦٣ تقی هراتی ملا٤٤٩
تفسیراحسن القصص ٧٠ ١٢٥ ١٥٣-١٥٥ ٢٠٣ تنگ الله اکبر ٦ ١٢
٤٤٥ تفسیرسوره یوسف ٥٠ ٦٣ ٦٤ ١٥٦ ٤٤٤ تنگ سعدی٥ ٦

۴۵۲شرح سوره یوسف ۱۲۵ ۴۴۰همچنین ن تنگ سیره گان ۵
ک قیوم الاسماء تورات ۴۴۱ ۵۰۳
تفسیرالفین ۴۵۴ توقیع حاجی سلیمان خان شهید ۴۶۱
تفسیرایقغ ۴۵۷ ۴۷۵ توقیع حاجی محمدکریم خان ۴۶۰
تفسیرباءبسم الله الرحمن‌الرحیم ۴۵۹ توقیع شریف مکه ۴۶۱
تفسیربسم‌الله الرحمن الرحیم ۴۳۴ ۴۴۴ توقیع شیخ خلف ۴۶۱
تفسیرحدیث جاریه فی علم الغیب ۴۵۶ توقیع شیخ سلیمان ۴۶۱
تفسیرحدیث الحقیقة۴۵۹ توقیع علماءاصفهان ۴۶۰
تفسیرحدیث کمیل ۴۵۹ توقیع علماءتبریز ۴۶۰
تفسیرحدیث من عرف نفسه فقد عرب ربه ۴۵۸ توقیع مجید پاشا ۴۶۰
تفسیردائرةالجنة ۴۵۸ توقیع محمد شاه ۸۴
تفسیردعاءالولبیدمخزومی ۴۵۴ توقیع ملاحسن گوهر۴۶۱
تفسیردعای صباح ۴۵۸ توقیع من یظهره الله ۴۷۸
تفسیرسرالهاء ۴۵۴ توقیع نوروز ۱۰۸بدیع ۴۱۹
تفیرسوره بقره ۵۸ ۶۰ ۷۰ ۷۴ ۴۴۴ ۴۵۱ ۴۵۵ توقیع نوروز۱۱۱ بدیع ۴۲۲ ۴۳۵
۴۵۶ توقیع هیاکل ۴۵۹
تفسیر سوره توحید ۴۵۶ ۴۷۵ توقیعات مباره ۴۳۶
تفسیر سوره فاتحه ۴۵۶ توییدی آون ۴۰۴ ۴۰۶ ۴۳۲
تفسیرسوره کوثر۱۶۳-۱۶۵ ۱۶۹ ۲۸۵ ۴۵۵ تهران ن ک طهران
تفسیرسوره والعصر۲۰۹ ۲۱۰ ۴۵۵ تیمور گرگانی ،امیر۲۷
تفسیرسوره یوسف ن ک تفسیراحسن القصص تیمورمیرزا ۱۱۳
تین وزیتون ۶۷

جان محمدخان قاجار۸ ن ک بهاءالله حضرت
جانی کاشان،حاجی میرزا۲۰۷ ۲۲۷ ۲۴۱ ۲۴۲ جمال مبارک ۶۹ ۷۷ ۲۱۹ ۴۱۱ ۴۲۱ ۴۴۵
۲۴۴ ۲۴۵ ۲۶۳ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۳ ۴۸۷ ۶۵۴ ۴۸۱ ۴۹۰ ۴۹۴ ۵۰۰ ۵۰۴ ۵۰۶ ۵۰۸ ۵۰۹
جبت ۵۰۳ ۵۱۸ ۵۲۲ ۵۲۷ ۵۳۶ ۵۶۲ ۵۶۵همچنین ن ک
جبل اول ن ک ماکو بهاءالله،حضرت
جبل شدیدن ک چهریق جمال الدین افغانی،سید۳۰۵
جده ۷۶ ۷۹ ۱۱۳ ۱۱۸ ۴۷۴ ۵۷۲ارض جمال زاده،سیدمحمدعلی ۲۱۸ ۵۰۵
حواء۷۸ جمشیدخان ماکوئی ۵۸۴
جزیره خارک ن ک خارک،جزیره جوادآقاسید ۲۲۷
جزیرةالعرب ۵۸۶ جواد،آقامیرزا۲۷۲ ۳۱۸میرزاجواد ۲۴۷
جزیره هرمزن ک هرمز،جزیره جواد میرزا ۵۴۹
جسری ۲۵۵ جواد برغانی ملا ن ک جوادولیانی ملا
جعفر،حاجی ۳۱۸ جواد خان ۵۳۲
جعفر،ملا ۲۴۵ جوادقزوینی ملا ن ک جوادولیانی ملا
جعفرآباده‌ای،ملان ک محمدجعفرآباده‌ای،ملا جوادکربلائی،حاجی سید۳۵ ۳۶ ۳۷ ۴۲ ۱۱۲
جعفرخورموجی،میرزا۵۹۹ ۱۶۴ ۱۶۵ ۲۰۱ ۲۰۵ ۲۰۷ ۲۲۵ ۲۴۰ ۴۵۰
جعفر دارابی سید۳۲۸ ۴۵۸ ۴۶۳ ۴۸۴ ۴۹۲ ۴۹۳ ۵۰۷ ۵۶۵ ۵۷۰
جعفر دولت آبادی،حاجی ۵۲۶ جوادولیانی،ملا۱۶۱ ۱۶۲ ۲۰۰ملاجواد
جعفرصادق امام ۳۱ ۴۵۶ ۴۵۷ ۶۰۴ قزوینی ۱۶۳ ۳۱۶ ۴۵۳ردیه‌ملا جواد۱۶۲
حضرت صادق ۳۲۱ ۳۳۵ جولی ۴۱۰
جعفرواعظ قزوینی ،ملا ۲۵۰ جونز،سرهارفورد ۲۱ ۲۷
جعفرقلی خان ۴۹۳ جهان سوز ن ک منوچهرخان معتمدالدوله
جعفرقلی خان نامدار ۲۸۳ جهانگیرمیرزا ۲۶۴ ۵۹۷ ۵۹۸
جفار هندی ۳۱۹ جیلان ن ک تاج الدین علی شاه وزیر
جلال الدین رومی ۵۷۶ملای روم ۵۰۶ جبلان ن ک گیلان
جلفا ۵۹۴

جلیل آقاسید ۳۸٤ چاه بهار ۲۲
جلیل سید ۳۸۵ چراغ علی خان ۵٦۲
جلیل ارومی ملا(حرف حی)۳۲۲ چراع علی خان ماکوئی ۲۵۳
جمال ابهی ٤۲۰ ٤۲۲ ٤۳۵ ٤۸۲ ۵۲٤ ۵٦۸ ۵۷٦ چراغ علی خان نوائی زنگنه ٤۷۹
جمال اقدس ابهی ٤۲۲ ۵۰٤ ۵۲۵همچنین ن ک چشمه علی ٤۰۷
بهاءالله حضرت چنارراه دار ۱۳۳
جمال بروجردی،آقا۲۰٦ ۳۲٤ ٤۰۷ ٤۰۸ ۵۳۹ چهارباغ ،میدان ۱۲٤
۵٤۹ ۵۵۰ ۵٦۰ چهاربرج عمارت ن ک عمارت چهاربرج
جمال قدم ٦۸ ۲٤٦ ۳۰۵ ۳۷۲ ٤۱۰ ٤۱۲ ٤۱٤ چهاروادی ۵۲۳
٤۱۵ ٤۱٦ ٤۲۱ ٤۲۲ ٤۳۳ ٤۸۱ ٤۸٤ ٤۸۷ چهروم ن ک چهریق
٤۸۸ ٤۹٤ ۵۰٦ ۵۱۰ ۵۱۳ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۲ چهری ن ک چهریق
۵۳۰ ۵۳۲ ۵۳٤ ۵۳۵ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵٦۸همچنین چهریق۳۸ ۲۸۵ ۳۰۹ ۳۱٤ ۳۲۱ ۳۳۲ ۳۳۷ ۳۳۸

ص ٦۳۱
۳٤۲ ۳٤۳ ۳٦۹ ۳۷۰ ۳۸۰ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ حسن آل عصفور،شیخ ۸۲شیخ حسن ۸۳
۳۹۱ ۳۹٤ ٤٤٦ ٤۵۷ ٤٦۰ ٤٦۱ ٤٦۳ ٤۷٤ حسن آل کاشف الغطاء،شیخ ۱۵٦
٤۷۵ ٤۷۹ ٤۸۰ ٤۹۰ ۵٦٤ ٦۱۰ چهری ۳۱۷ حسن(افنان کبیر)جاجی میرزاسید۳۸
۳۱۸ ۳۳۹چهروم ۳۱۵جبل شدید۳۸ ۳۸۰قلعه حسنخان(سالار)ن کـمحمدحسنخان(سالار)
چهریق ۳٤۰ ٤۳۱ ۳٤۲ ۳۷۱ ٤۰۲ سجن چهریق حسن خان(وزیرنظام)میرزا۳۹۰ ۳۹٤ ۳۹٦-
٤۵۹ وزیرنظام ۳۹۱ ۳۹٤ ٤۰۲
چهل منار۲ ٦ حسن خراسانی،حاجی میرزا٤۹۳ ٤۹٤
چین ۱۵ ۲۲ ۲۳ ۳۰۵ ٤۰۳ حسن رشتی،حاجی میرزا ۵۰۷
حسن روضه خوان ملا(حرف حی)۲۱۸
حاجب الدوله ٤۹٤ حسن زنوزی،شیخ ٤٤ ۲٤٦ ۲٦۹ ۲۷۳ ۳۲۹
حاجی آقا،آقاملا ۳۱٤ ۳۳۱ ۳۳۲ ۵۰۷ ٦۰۳ شیخ حسن ٦۰٤
حاجی آقای تاجر۳٤۲حاجی آقا۳۳۹ ۳٤۱ حسن زنوزی،ملا۲۲۵
حاجی آقای کشی ۳۹۲ حسن شیرازی آقاسید۵۱۸آقاحسن ۵۱۹
حاجیه شاهزاده خانم ن ک شمس جهان حسن عسکری،امام ۳۲۷
حاجیه مریم سلطان بیگم ۱۷٦ حسن عمو،ملا۵۱۹
حافظ خواجه ٤۹ ۲۸۵ حسن‌فسائی‌حاجی‌میرزا۸۱ ٤۳۱ ۵۷۰ ۵۸۳ ۵۸۷
حافظیه ۱۸۱ حسن گل گلاب،آقامیرزا ۵۲٦ ۵۲۷
حبشه ۵۳۲ حسن گوهر،ملا۵۹ ٦۰ ۸۲ ۱۵٦ ۱۵۷شیخ
حبیب ن ک محمدعلی (قدوس)ملا حسن گوهر ۷۷
حبیب اللهافنان میرزان ک افنان حبیب الله حسن مستوفی ریش بلندحاجی میرزا ۳۲
حبیب الله خان ۵۵۲ حسن نوری میرزا ۲۱۳ ۲۱٤
حج مناسک ٤۸۸ ۵۷۲ ۵۹۷ حسن وزیرآقامیرزا ٤۰۸
حج اکبر ۵۷٦ ۵۷۷ حسن هندی ،آقامیرزا ۲۲۷
حجاز ٦٦ ۸۰ ۸۲ ۵۷۸ حسن‌یزدی‌سید(حرف حی)۳۱۲ ۳۳۸ ٤۰۰ ٤۳۱
حجرالاسود ۷۷ حسن‌علی تاجرشیرازی ن ک حسن‌علی(خال
حدودالعالم ۵ اصغر)حاجی میرزا
حدیث جاریه ن ک تفسیرحدیث جاریه فی علم حسن‌علی(خال‌اصغر)حاجی‌میرزا۳۸ ۷۹ ۱۱۷
الغیب ۱۳٦ ۱۳۷ ۱۷۲ ۱۷۸ ۲۰۵ ۲۷۲ ۲۷٤ ۲۷۸
حرف‌ثالث‌مومن‌بمن یظهره‌الله ن کـاسدالله(دیان) ۳۳۹ ۳٤۲ خال اصغر۸۲ ۱۷٤ ۲۰۵ ۲۱۱
خوئی آقامیرزا ۲۷۳ ۲۷۵ ۳۳٦ ۳۳۸سید۲۲۸ ۲۷٤ ۳۰٦
حروف حی ۷۳ ۷٤ ٤٦۲ ٤٦۳ حسن علی میرزا(شجاع السلطنه)۱۱۳ ۵۹۱
حسن ۳۳۲ حسین ۵۰۳
حسن،آقاسید۲٤٦ ۲۵۰ ۲٦۹ ۲۷۳ ۳۰۹ حسین،آقا۵۳۲
۳۱۰ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۲۲ حسین،امام ٤٦ ۳۷٦ ۳۹۰ ۵۱۱حسین‌ابن‌علی
حسن،آقامیرزاسید ۲۲۷ ٤۵۱سیدالشهداء٤۵ ۱۷۷ ۳۲۸ اباعبدالله
حسن،حاجی میر ۲۳۸ الحسین ٤۸۸روضه‌سیدالشهداء٤۵ ۱۲۳ ۲٦٦

حسن،حاجی میرزاسید ۲۰۵ ۵۷۵

حسن ،سید۲۸٦ حسین حاجی سید۳٤۱

حسین ،حاجی میرزا سید ۳۱

ص ٦۳۲

حسین ،سید ٥٦۸ حسین‌علی‌نوری(بهاءالله)ن ک بهاءاللهحضرت

حسین،ملا۲۲۷ حشمت‌الدوله ن ک حمزه‌میرزا(حشمت الدوله)

حسین افشار،حاجی ملا۳۳۲ حصارکریم خانی ۱۰

حسین بشروئی،ملا(حرف حی)٤٦ ٥٥-٦۱ ٦۳ حضرت بهاءالله ٥٦۸

۷۰ ۷٥ ۷٦ ۱۱۹ ۱۲۳ ۱۲٤ ۱٥۸ ۱٥۹ ۱٦۱ حضرت نقطه اولی ۷۰ ۲۰٥ ٤۳۱ ٦۱۳

۲۲۷ ۲٦۳ ۲۷۱ ۲۸۳-۲۸٥ ۳۷۸ ۳۷۹ ٤۳۰ حظیرةالقدس ٤۱٦ ٤۱۸ ٤۳٥

٤۷٥اول من آمن ۱۲۳باب الباب٦٦ ۷۰ ۱۲۳ حقایق الاخبارناصری ٥٦۲ ٦۱۳

۱٦۰ ۱٦۱ ۲۰۰ ۲٦۳ ۲۷۱ ۲۸۳ ۲۸٤ ۲۸٥ حکیم ،لطف الله ٥۱۸

۳۱۸ ۳۷۸ ۳۷۹ ٤۲۹ ٤۳۰ ٤٤٥ ٤٥۸ ٤۷٥ حمام بازار مرغ ۳۱

٤۸۳ ٤۸٦باب ۲۷۱ حمام گلدسته ۹

حسین ترشیزی آقاسید ۳۸۱ حمام میرزاهادی ۳۱

حسین جزائری شیخ ٥۷۸ حمام وکیل ۸

حسین خان(آجودان باشی صاحب اختیار)۱۱٦ حمزه‌میرزا(حشمت‌الدوله)۳۷۸ ۳۹۰ ۳۹۲ ۳۹٤

۱۱۷ ۱۲٦ ۱۲۷ ۱۲۹-۱۳٤ ۱٥۹ ۱٦۱ ۳۹٦ ٤۲۹ ٤۸٦ ٦۰۱

۱٦۳-۱٦۹ ۱۷۳ ۱۷٤ ۱۷۷-۱۸۰ ۲۰٤ ۲۸۷ حواء ٤۱۳ ٤۳٤ ٤۲۹

٤۳۸ ٤۳۹ ٥۸۰ ٥۸۲ ٥۸۷ میرزاحسین خان حواریون ۳۸۳ ٤۲۹

٥۸۱نظام الدوله ۱٥٤ ٥۸۰ ٥۸۱ ٥۸۳ ٥۸٤ حیدری خانه ،محله ۱۲ ۱۳

حسینخان(مشیرالدوله)حاجی‌میرزا٤۸۹ ٥۰۸ حیفا ٦۷ ٤۰۸ ٤۱۰ ٤۱۲ ٤۱٤-٤۱۸ ٤۲۱ ٤۲۲

٥۱٥ ٥۱۷ ٥۳۳حسینخان سپهسالاراعظم ۱٥٥ ٤۳۰ ٥۱۸

مشیرالدوله ٥۳٥ ٥٦۷

حسیندخیل مراغه‌ای،ملا۳۲۲ ۳٤۱ ۳۹۱ خارک جزیره ۳۸۳

حسین عرب،شیخ ن ک حسین(ناظم الشریعه)شیخ خاطرات بدیع‌بشروئی٤۱۷ ٤۹۰ ٥۰۷ ٥۱۱ ٥۲٦

حسین قطب نیریزی،میرزا٤۸٦ ٥۲۷ ٥٦۷ ٥٦۸

حسین(کاتب)یزدی،آقاسید(حرف حی)۱٦٤ خاطرات حاج سیاح ۳۰٥

۱٦٥ ۱٦۹ ۱۸۱ ۲۰٤ ۲۱۱ ۲۲۳ ۲۲٥ ۲۲٦ خاطرات سیدعلی‌محمددولت آبادی ٥٦٦

۲٤٦ ۲٤۷ ۲٥۰ ۲٥٥ ۲٦۹ ۲۷۳ ۲۷٥ ۲۸۲ خال‌اصغرن ک حسن‌علی(خال اصغر)حاجی میرزا

۲۸٤ ۳۰۹ ۳۱۷-۳۱۹ ۳۲۲ ۳۳۷ ۳۳۹ خال‌اعظم‌ن ک‌محمد(خال‌اعظم)حاجی میرزاسید

۳٤۰-۳٤۲ ۳۸۰ ۳۹۱ ۳۹٥ ۳۹۷ ۳۹۸ ٤۰۰ خال‌اکبرن ک محمد(خال اکبر)حاجی‌میرزاسید

٤۳۱ ٤٦۳ ٥٦۲ خالدیه ،طایفه ٥۰٦

حسین کاشی ،آقاسید۳۸۱ ٥۳٦ خان باباخان سردار۳۸٥-۳۸٦

حسین کاشی،حاجی سید ٥٤۹ خاندان افنان ۱٥۳

حسین میلانی ٤۳۱ ٤۸۷ ٤۸۸ ٤۹٤ ٥۰۳ خانقاه خالدیه ٥۱۰

حسین(ناظم‌الشریعه)شیخ ۱٦۸ ۲۰٤ ٥۸٦ ٥۸۷ خانقاه سلیمانیه ٥۰۸

٦۱۱ظالم٥۸۷شیخ حسین عرب ۱۱٦ خانقاه شیخ اسمعیل ٥۰٦

حسین‌همدانی،میرزا ۷۰ ۱۸۰ ۱۸۱ ۲۰٦ ۲۳۹ خانقین ٤۰۹

حسین علی خان سلطان ٥۰۹ خانه زینان ۱٥٤

حسین علی میرزا(فرمانفرما)۱۰ ۲۰ ۱۱۳ ۱٥٥ خجسته (اسب)٥۹۰

٤۷٥ ٥۸٦ ٥۹۱ خداداد،حاجی ۳۱٦

حسینلی نور،آقا٤۰۸ خدیجه ۳۷۱

ص ٦۳۳

خدیجه سلطان‌بیگم٤۸ ۲۰٥ خدیجه ۳۳۲حرم دائرةالمعارف اسلام ٦۱۱

مبارک ٤٦۳حضرت حرم ۱۳۷ ٥۷٤ داراب ٥

خراسان ٥۸ ۱۲۳ ۲۳۹ ۲۷۱ ۲۷۹ ۲۸۳ ۳۱۸ ۳۳٥ دارالآثاربین المللی ٤۲۳ ٤٥۲

۳٤۰ ۳۷۲ ۳۷٤ ۳۸۱ ۳۸٥ ٤۲۹ ٤۸۳ ٥۰۳ دارالامان ۱۳٥

ارض خاء۳۰۸ ۳۱٤ ۵۰۳ ۵٤۹ ۵٦۰ ۵۸٤ ٦۱۲ دارالامن ۱۳۵ ۱۵۵ ۲۷۷ بلدالامن ۱۳۵ ۱۵۵
خرامه ۵۷٤ ٦۰۹ ۲۷۲ ۳٤۰ ۳٤۱ بلده‌امن ۳۸۸ همچنین ن ک
خرمشهر ۱۵ شیراز
خزر،دریای ۲۱ ۵۹۰ دارالتشریع ٤۲۳
خسروخان ۳۱٦ دارالخلافه ۲۷۲
خسروقادی کلائی ۳۷۹ دارالخلافه (طهران) ن ک طهران
خشابی ها،محله ۱۵ دارالسلام مقبره (شیراز)۵۷۱
خصائل سبعه۸۳ دارالسلام (بغداد) ۵٤۰
خطب سبعةوالعشر ٤٦۳ دارالعباده ۱۳۵،دارالعباد(یزد)۲۷٤
خطبةاثنی عشر ٤٦۳ دارالعلم ۱۳۵
خطبه الانوار ٤۵۳ دارالمعرفة۵۸۰
خطبه بین‌الحرمین٤۵۳همچنین ن ک رساله‌بین الحرمین
دالکی ۱۳۰ ۱۳۲ ۱۵٤
دالگوروکی۳۰۹ ۳٦۹ ۳۸۲ ٤۰۱ ٤۲۹وزیرمختار الچی اروس
خطبةالحده ۷۸خطبةفی جده ٤۵۳ ٤۷٤
خطبةالحروف ٤۵۳ دامغان ۵۵۰
خطبه حسینیة٤۵۳ دانشگاه آکسفوردن ک آکسفورد،دانشگاه
خطبةالذکریة٤۵۳ دانشگاه‌سن‌پیرزبورگ‌ن‌ک‌سن‌پیرزبورگ دانشگاه
خطبةصغیرة ٤۵۳ دانشگاه کمبریج ن ک کمبریج ،دانشگاه
خطبةفی التکوین ٤۵۳ دانوب ،رود ۵۷۹
خطبةفی بوشهرلحضرةالباب ٤۷٤ داودابن کثیر ٤۵۷
خطبةفی جده ن ک خطبةالجده دواد(نبی)۳۲٤
خطبةفی عیدالفطر٤۵۳ دجال ۳۱۹
خطبةفی مصیبةالحسین ٤۵۳ دجله ۵۲۱ ۵۲۹ ۵۹۲
خطبةقهریه ٤۳۹لوح قهریه ۳۳۲ دده علی ۲۵۵
خطبه کنگان ۷۵ ٤۵۳ دربندی،ملاآقای ن ک ملاآقای دربندی
خلیج فارس ۱۳ ۱٦ ۲۲ ۲۳ دروازه ادرنه ۵۳٤
خلیص،وادی ۱۱٤ دروازه اصفهان ۱۰ ۱۲ ۲٤ ۲۷ ۲۰۰
خلیل ن ک ابراهیم حضرت دروازه بارفروش ۳۷۹
خلیل دولت آبادی حاجی ۵۲٦ دروازه باغ شاه ۱۰ ۱۲ ۵۸۳
خلیل مدائنی حاجی سید ۳٤۱ ۳۹۱ دروازه سعدی ۱۰ ۱۲
خوار ن ک جواد ولیانی،ملا دروازه شاه داعی الی الله ۱۲
خوزستان ۵۹۱ دروازه شمیران ۳۸۱
خولی ٤۷۷ دروازه عطار ۲٤۱
خوی ۲٦۸ ۳۱۰ ۳۱٦-۳۱۸ ۳۲۰ ٤۸۰ ٤۸۱ ۵۹۷ ۵۹۸ دروازه فسا ۱۰
دروازه قرآن ۱۲

دروازه قصابخانه ۱۰ دوره فترت ٤۷٦ ۵٤۰
دروازه کازرون ۱۲ ٤۸ ۷۰ دوره میثاق ٦۰۹
درویش محمدن ک بهاءالله،حضرت دوره ولایت عظمی ٤۱٦
درویش مطیعا۲۲٦ دوسیرسی،کننت ٦۰۱ ٦۱۳
دره نادری ٦۱۲ دوگوبینو ن ک گوبینو،کنت
دره‌نجفیه ۵۷۸ دولت ابن ابراهیم ۵
دریای دانش ۵٦۲ دولت راجه هندی (قهرالله)۳٤۲
دریفوس ،خانم ۳۷۳ دولتشاهی ،شاهزاده ۱۲
دشت ارژن ۱۵٤ ده ملا ٤۵۸
دعاءتاسع شهرربیع الاول ٤٦۲ دهدشتی ،طایفه ٤۱
دعاءتوسل ٤٦۲ دهدشتی ها،محله ۱۵
دعاءالحروف وزیارتها ٤٦۲ دهقان میرزاباقرخان ٦۰۹
دعاءحفظ دهقان میرزامحمدعلی خان ٦۰۹

دعاءختم قرآن ٤٦٢ دهلی نو ٥٦٢
دعاءخلاصةالدعاء ٤٦٢ دیار بکر ٥٣٢
دعاءرفع حاجات ٤٦٢ دیان ن ک اسدالله(دیان)خوئی آقامیرزا
دعاءعید فطر ٤٦٢ دیانیه ٤٨١
دعاءفی التحمید ٤٦٢ دیلمقان ٢٧٧
دعاءفی یوم الجمعة ٤٦٢ دیوان خانه،عمارت ٨
دعاءلیلةالثالثةوالعشرینمنشهررمضان٤٦٢ دیوان عدل الهی ٤٢٣
دعاءلیلةالخامس من جمادی الاولی ٤٦٢ دیوان هاشمیه ١١٥
دعاءلیله عاشورا ٤٦٢ دیویس،چارلز ادوارد ٢٨
دعاءلیلةالنصف من شهررمضان ٤٦٢
دعاءمرویه درایام غیبت ٤٥٣ ذئب ن ک محمدباقرنجفی (ذئب)شیخ
دعاءمصباح ٤٦٣ ذکر،حضرت ن ک باب حضرت
دعاءهیکل ٤٦٢ ذکریای سرکوهی ،شیخ ٤١٩ ٤٢٠
دعاءیوم الاضحی ٤٦٢ ذوالفقارخان ٣٧٢
دیاءیوم العرفة ٤٦١ ذوالقرنین ٢٣٨
دعاء یوم القدر ٤٦٢ ذهبیمیرزابابای‌ن ک‌ابوالقاسممیرزا(میرزا
دعوات الاسبوع ٤٦١ بابای ذهبی)
دف،مونت ستوارت ای .گرانت ٣٨٣ ٤٢٩ ذهبیه طریقه ٤٤٩طریقه دراویش ذهبی ١٦٤
الدف ١١٤
دلائل سبعه ٧٠ ٢٠٢ ٢٨٢ ٤٤٥ ٤٤٧ ٤٧٤ رادکان ٣٧٨ ٤٨٦
دلاواله ،پیترو ٦ ١٩ ٢٦ راز ن‌ک‌ابوالقاسم،میرزا(میرزابابا‌ذهبی)
دمشق ٥٦٧ راولینسون هنری ٣٨٣ ٤٢٩
دوبرون،کورنلیس ١٢ ٢٧ رایت ،آستین ٣٧٠
دور ابهی ٥٢٨ رب اعلی،حضرت ن ک باب حضرت
دوربیان ٢١٩ ٤٤٢ ٤٩٠ رجب علی قزوینی حاجی ٥٩٦
دوره بابیه ٣٨٩ ٥٦٤ رجبی ،پرویز ٢٧

ص ٦٣٥
رجعت حسینی ٢١٠ رضاقلی میرزا٧٧ ١١٣
رحله ابن بطوطه ٣ ٦ رضاقلی(نغمه)آقامیرزا ٥٩٥
رحیق مختوم ٤٣٦ رضوان،باغ ٥٣١
رحیم ٥٥٢ رضوان،عید٥٣٠ایام رضوان ٤٨٩ ٥٢٩ ٥٣٠
رحیمه ٣٧١ رفت وبرگشت ازقاهره‌به‌ایران٤٠٤ ٤٣٢
رسائلورقائمجناب میرزاابوالفضل گلپا رقشاءن ک محمدحسین (رقشاء)سید
یگانی ١١٤ ٤٧٤ ٤٨٦ رقیه ٢٢٢
رساله ابن ذئب ٥٠١ رنان ٣٨٣ ٤٢٩
رساله اثبات نبوت خاصه ٢٠٩ ٤٤٨ رنگون ٤١٤ ٤١٥ ٤١٧ ٤١٨
رساله اربعین ٥٧٨ روح القدس ٣٦
رساله‌بین‌الحرمین ٧٧ ١١٢ ٤٤٤ ٤٥٠ ٤٧٤ روح الله،حضرت ن ک مسیح ،حضرت
همچنین ن ک خطبه بین الحرمین روح الله(ابن ورقاء)٣٠٥
رساله ذهبیه ٢٠٠ ٤٤١ ٤٤٩ روزنامه کلانتر٢٧
رساله غناء ٤٥٠ روس ٢٧٠ ٣٦٩ ٤٩٦سفارت روس ٢٦٤
رساله فاطمیه ٦٠ روسیه ١٥ ٢١ ٢٣ ٢٦٩ ٢٧٠ ٢٨٥ ٣٠٩ ٣٦٩
رساله فروع عدلیه ٤٤٨ ٣٧٠ ٣٨٢ ٣٨٩ ٥٠٠ ٥٨٠ ٥٨١ ٥٩٠ دولت
رساله فقهیه ٨٣ روسیه ٣٨٨ ٤٣٠ ٤٩٨-٥٠٠
رساله فی‌السلوک‌الی‌الله٤٤٩رساله‌فی روضه‌امیرالمومنین ن ک علی ابن ابی طالب
السلوک الی الله تعالی ٤٥٠ روضه سیدالشهداءن ک امام حسین
رستم ملا٢٢٥-٢٢٧ روضه الشهداء٣٧٦
رسول،حضرت ن ک محمد،حضرت روضةالصفاء٢٠٧ ٣٧٤
رسول قناد ٥٥٢ روضه مبارکه ٤١٤ ٤٣٥

رشت ۷۰ ۱۲۲ ۲۰۷ ۲۱۹ ۵۰۳ روم ۳۳٤ ۳۹٤
رشیدالدین خواجه ۲۵٦ ریشهر ۱۳ ۱٤
رضا،امام ۳۲۵ ۳۳۲
رضا،ملا ۳۰۵ زردشتیان ۵٤۰
رضاخان ۲۰٦ زرکوب(ابوالعباس‌احمدابن‌شهاب‌الدین‌ابن ابی
رضاخان حکیم(بنان الملک)میرزا۳۷٦ الخیر)۲ ۵
رضاشاه (پهلوی)۹ ۲٤ ۲۳۹ زرگنده ٤۹۳
رضاقناد شیرازی آقا ۵۳۱ زرند ۳٤۳
رضاکرمانی میرزا ۳۰۵ زعیم‌الدوله‌ن ک‌مهدی(زعیم الدوله)میرزا
رضابرده فروش ،آقاسید ۳۷۹ زکریاسرکوهی‌شیخ ن ک ذکریای سرکوهی شیخ
رضابزاز شیرازی سید ۳۲۷ زکریا(نبی)٤۱۲ ٤۳٤
رضائیه ن ک ارومیه زبنورک خانه ۵٦۵
رضاقلی آقامیرزا۵۲۰ زنجان ۱۸۰ ۲۵۰ ۲۵۳ ۲۵٤ ۲٦٤ ۲٦۵ ۲۷۵ ۳۸۳
رضاقلی حکیم میرزا ۵۵٦ ۳۰۵ ۳۱۳ ۳۷۳ ۳۸٤ ۳۸۵ ۳۸۸ ۳۹۰ ٤۰۱
رضاقلی خان(سرتیپ)۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱٤ ۳۷۱ ۳۷۲ ٤۲۹ ٤۹۱ ۵۲۱ ۵٦۰ ٦۱۰ واقعه زنجان ۳۸۳
٦۱۰ زند،خیابان ۱۰ ۵۸۳

ص ٦۳٦

زندیه ۷ ۸ ۱۵ ۱۹ ۲۰طایفه زند۷ سپهسالارن ک حسینخان(مشیرالدوله)حاجی
زنوز ٦۰۲ میرزا
زهرا،بلوک ۲۵۰ ستینیان ن ۵۸۰ ٦۱۱
زهرابیگم ٤۷ ۱۸۱ ۲۰۵ سجاد،حضرت ٤۷٤سجاد۲۰۳سیدالساجدین ٤۵۱
زیارتنامه حضرت امام حسین ٤٦۲ سدیر ٤۵۷
زیارتنامه حضرت باب الباب ٤٦۲ سرآب تبریز محله ۵۹۸
زیارتنامه‌حضرترسول‌اکرم‌وآله‌الطاهرین٤٦۲ سر اکرم ن ک عبدالبهاءحضرت
زیارتنامه حضرت عبدالعظیم ٤٦۲ سرای امیر(طهران)۵۹٦
زیارتنامه حضرت قدوس ٤٦۲ سرای حاج سیدحسین تبریزی ۵۹٦
زیارتنامه شهدای مازندران ٤٦۲ سرای خان ۲۷٤
زیارتنامه معتمدالدوله ٦۱۲ سرای گمرک ٤۸ ۱۲۷ ۳۱۵
زیارتنامه والدوبستگان حضرت باب ٤٦۲ سربازخانه تبریز ۳۹۵
زین میرزامنیر ٤۱۸ سرباغ محله ۵۱ ۱٤۵
زین نورالدین ٤۱۰ سرتیژ،غراف ۵۸۱
زین العابدین آقامیرزا ۱۷۸ سرچشمه محله ٤۹٤
زین العابدین امام ن ک سجادحضرت سرقبرآقا،محله ٤۰۸
زین العابدین میرزا ۲۱۹ سرکارآقان ک عبدالبهاء،حضرت
زین العابدین اصفهانی آقا۱۷٤ سرگلو،کوه ۵۰۵ ۵۰٦همچنین ن ک گلو،کوه
زین العابدین خان (حاکم تبریز)۳۸٦ سعدی ٤۹ ۵۳۷روضه شیخ سعدی۳مجسمه شیخ
زین العابدین خان(سرهنگ)۵۸۷ سعدی ۱۲
زین العابدین خان (فخرالدوله)۵۱۸ ۵۱۹ سعود(اسب) ۵۳۱
سعیدخان میرزا۵۱٤ ۵۱۵ ۵۱۷ ۵۲۰
ژاپن ۳۰۵ سعیدخان(طبیب)کردستانی۲۲۱ ۲۳۹ ۵٦٦
ژنو ۵۰۵ سعید(سعیدالعلماء)ملا۳۷۹ ۳۸۰
سعیدهندی شیخ(حرف حی)٤٦۳شیخ‌سعید٤۷۹
ساذجیه خانم ۵۳٤ سعیدالعلماءن ک سعید(سعیدالعلماء)ملا
ساری ۳۸۱ سفرنامه نیبور ۷
ساسانی ۲سلاطین ساسانی۵۸۸ سلام حداد ۵۵۲
ساسانیان ۱ ۲۰٦ سلطان ۲۲۷
سالارن ک محمدحسن خان(سالار) سلطان کربلائی شیخ ٤۸٤ ٤۹۲ ۵۰۷ ۵۰۹ ۵۱۰
سالدوز ۳۲۲ ۵۱۱ ۵۷٦
سام خان ارمنی ۳۷۸ ۳۹۵ ۳۹۷ ۳۹۸ سلطان آباد ٤۸۰

سامره ۲۸٦ ۳۳۲ ۳۷٤ سلطان‌الشهداءن ک محمدحسن(سلطان‌الهشداء
سامسون ۵۳۲ آقامیرزا
سبزآباد ۱٤ سلطان‌العلماءن‌ک‌محمد(سلطان العلماء)میر
سید
سبزعلی حاجی ۱۷٤ سلطان منصور ٤۸۳
سبزه میدان (بارفروش)۳۷۹ سلطانیه ۵۹۰
سپهدار۵۹۸ سلطنت آباد ۲٦٤
سپهر۲۰٦سپهرکاشی ۳۷٤ سلماس ۲۸۵ ۳۰۹ ۳۲۲ ۳٤۱ ۳۷۰ ٤۸۱منزل

ص ٦۳۷
سلمی ۲۸۵ سوق حاجی اسدبیگی ۵۷٤
سلمان شیخ ۵۳۷ سوق الشیوخ۵۰۸
سلمان آل عصفورشیخ ۸۳شیخ سلمان ۸۲ سهراب میرزا ی۵۸۹
سلیمان ۲۳۸ سیاح‌ن ک‌محمد علی(سیاح)محلاتی حاجی
سلیمان شریف ۸۲شریف مکه سیاه‌چال ٤۹۵ ۵٦۲سجن ارض طاء٤۹٦
سلیمان شیخ ۸۰ سیاه دهن ۲۵۰ ۲۵۲ ٤٦۰
سلیمانخان حاجی ۳۹٦ ۳۹۹ ٤۰٦ ٤۰۷ ٤۹۳ سیبری ٤۰۲
٤۹٤ ۵٦۵ ۵۷۷ ٦۱۰ سیدالشهداءن ک حسین امام
سلیمان خان افشارشاهسونش ۳۹۱ ۵۹٦ ٦۱۰ سید۹۲ن ک‌محمد(خال اکبر)حاجی میرزاسید
سلیمان خان صائن قلعه‌ای۲۵۰-۲۵۲ ۳۰۹ ۳۷۱ سید۱۱۰ن ک علی(خال اعظم)حاجی میرزاسید
۳۷۲ ٦۱۰ سید۲۲۸ن ک‌حسن‌علی(خال اصغر)حاجی میرزا
سلیمان(خطیب الرحمن)میرزا۲۵۰ سیدعلی محمدمعروف به باب ۵٤ ۲٦۳
سلیمان(نبی)۳۲٤ سیدیه ۷۰
سلیمانیه ۵۰۵-۵۱۱کوه های سلیمانیه ۲۱۹ ۲۲۰ سیری درتاریخ ایران بعداز اسلام ۲۲ ۲۸
سمندری،طراز‌الله٤۱۱ ٤۱۳آقامیرزاطرازالله۲۵۲ سلیستریا،جنگ ۵۷۹ ٦۱۱
سمندری ،طرازیه ۲۵۲ ۵۷٦ ۵۷۷
سنان ابن عنس ٤۷۷ شاپور (شهر)۵
سن پترزبورگ،دانشگاه ۳۸۹ شاذلیه شیخ طریقت ٤۱۰
سنگ سیاه محله ۹ شاردن ٦
سنندج ۲۳۹ ۵۰٦ شام ٤۱۰ ٤۱٤ همچنین ن ک سوریه
سنی(مذهب)۱۷ ۱۵۷تسنن ۱۷ ۲۵۰ ۲٦۹حزب شانگهای ۲٤
سنی ۳۸٦ شاه اسمعیل ن ک اسمعیل(صفوی)شاه
سورةالاصحاب ۵۳۸ شاهپور ۳۷۱
سورةالبقره ٤۷۵ شاه چراغ ۳ ۵۱
سوره توحید ٤۷۵ شاه داعی الی الله،مقبره ۱۲
سوره الحورية ٦۷ شاه عباس ن ک عباس(صفوی)شاه
سورةءلرعد ٦٦ ۱۵٤ شاه‌عبدالعظیم‌ن ک عبدالعظیم حضرت
سورةالزمر ۷۱ شاه محمد(امین)منشادی حاجی ٤۰۸
سورةالعلماء ۸۰ شاهزادهدولتشاهی‌ن‌ک دولتشاهی،شاهزاده
سورةالقدر ٦۷ شپرد والوین ،روی ٤۰٤ ٤۳۲
سورةالقمر ۷۱ شجاع الدوله ۵۳۳
سوره کوثر ۱٦٦ ۲۰۹ ٤۷۵ شجاع‌السلطنه ن‌ک حسن‌علی میرزا(شجاع
سورةالمحمد ٦۷ الشطنه)شدج ه ٤۰۰ ٤۰۵ ٤۳۱
سورةالمدثر ۷۱ شرح القصیده ٤۵۳
سورةالملک ٦٤ ۱۵٤ ٤٤۵ شرح‌حالرجلال‌ایران ۷۰ ۲۳۹ ۲٦٤ ۳۷۱ ٦۱۱
سورةالملوک ن ک لوح ملوک ٦۱۲ ٦۱۳
سوره والعصر ٤۷۵ شرح خطبه طتنجیه ٤۵۸
سوره یوسف ٦۳ ٤٤۵ ٤٤٦ شرح سوره بقره ٤٦۳
سوریه ۲۲همچنین ن ک شام شرح سوره یوسف ن ک تفسیرسوره یوسف

ص ٦٣٨
شرح قصیده حمیریه ٤٦٣ شیخیه(مکتب)١٨ ٣٠ ٣٥ ٤٦ ٤٧ ٥٦ ٥٨ ٧٠
شرح وتفسیرسوره احزاب ٤٦٣ ٧٧ ٧٩ ١٢٣ ١٥٦ ١٦١ ٢٥٢ ٢٨٣ ٢٨٦ ٣٢٣
شرف‌الدین‌ابوعبدالله طنجه‌ای ن‌ک ابن‌بطوطه ٣٣٨ ٣٧١ ٣٧٤ ٣٨٥ ٥٧٥ ٥٧٦ طایفه شیخیه
شرلی ،برادران ٦ ١٩ ٨٢ ٢١٦شیخی ١٥٧ شیخیت ٥٦٠
شریح قاضی ٤٧٧ شیرآشیان ٥٥٠
شریف مکه ن ک سلمیان،شریف شیراز ١-٣ ٥-١٠ ١٢-١٥ ٢٣ ٢٧ ٢٩ ٣٢ ٤٢
شش پری سید ١٦٨ ٤٤ ٤٧-٤٩ ٥١ ٦٠ ٦١ ٧٠ ٧٣ ٧٤ ٧٨ ٨٠
شش پیر،چشمه ٥٨٢ ٨٢-٨٤ ١١٣ ١١٥-١١٩ ١٢١ ١٢٤ ١٢٥-١٢٧
شعبان ملا ٥٧٥ ١٢٩-١٣٣ ١٣٥ ١٣٦ ١٥٣ ١٥٤-١٥٦
شفا شجاع الدین ٢٦ ١٥٨-١٦١ ١٦٣-١٦٥ ١٦٧ ١٦٨-١٧٠
شفت ٧٠ ١٧٤-١٧٨ ١٨٠ ١٨١ ٢٠٠ ٢٠٦ ٢٠٨ ٢١١
شکاک ایل ٣٧١اکرادشکاک ٣٧١ ٢١٦ ٢٢٣ ٢٢٦ ٢٣٨ ٢٣٩ ٢٤٦ ٢٤٧ ٢٤٨
شمر ٤٧٧ ٢٧١ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٨٥ ٢٨٦ ٣٠٥ ٣٣٢
شمس‌جهان ٥٢٤-٥٢٦حاجیه شاهزاده خانم ٥٢٥ ٣٣٨-٤٠٤ ٤٣٠-٤٣٢ ٤٣٩ ٤٥١-٤٥٨ ٤٧٥
فتنه قاجار٥٢٥ ٤٧٩ ٤٨٣ ٥٣٠ ٥٦٧ ٥٧٠-٥٧٦ ٥٧٨ ٥٧٩
شمس‌الدین‌ابوعبدالله محمدابن احمد ٥ ٥٨١-٥٨٨ ٥٩١ارض ش ٣١٤شین ١٨قلعه
شمس‌الدین سمنانی،مدرسه ٣ شیراز ٨همچنین ن ک دارالمن
شمسی بیک ٥٣٢ ٥٣٤ ٥٣٦ شیراز نامه ٥
شمشیرگرها کوچه ١٦٩ شیعه(مذهب)١٧ ١٨ ٥٥ ٧٧ ١٥٦ ١٥٧ ٢٥٠
شمیران ٥٦٠ ٢٦٩ ٣٢٥ ٤٠٣ ٤٠٤ ٥١٨ ٥٢٨شیعه امامیه
شنبدی ها،محله ١٥ ٣٨٧ ٥٧٨شیعهدوازده‌امامی٥٦طریقه اثنا
شوقی ربانی ٧٣ ٢١٠ ٢١٧ ٣٩٦ ٤٢٠همچنین ن عشریه ٣٩٥مذهب جعفری ٥٧مذهب جعفر
ک ولی امرالله،حضرت ٣٩٤ ٣٩٥ عالم تشیع ٢٨٢
شهاب الدین سهروردی شیخ ٣٩٢ شعیان ٢٤٥ ٥٠٧ ٥٢٨حزب شیعه ١٨ ٣٨٦ ٤٥٤
شهدای سبعه٢٤٠واقعه شهدای سبعه طهران ٣٨١ ٤٥٦
شهرکبیر ٥٣٦ شیل،ژوستین ٣٨٢ ٣٨٣ ٤٠٢ ٤٠٣ ٤٢٩ ٥٨٦
شهریار٥٨٨ ٦١١
شهشهان محله ٤٠٩ شیل ،لیدی ٤٠٥ ٤٣٢
شهید مازگان،شیخ ٤٨٠
شیخ الاسلام تبریزن ک علی اصغر(شیخ‌اسلام) صائن قلعه ٣٧١ ٣٧٢
میرزا صاحب اختیارن ک حسین خان(آجودان باشی
شیخ انام ن ک عابد،شیخ صاحب اختیار)
شیخ انصاری ن ک مرتضی انصاری شیخ صاحب خانم ٢٥٢
شیخ بومهیریر ن ک ناصرخان ،شیخ صاحب الزمان ٥٢ ٣١٥صاحب‌الامر٣٢٧ صاحب
شیخ‌الرئیس ن ک‌ابوالحسن میرزا(شیخ الرئیس) عصر٣٢٧حضرت صاحب ٣٣٦امام زمان ١٢٢
شاهزاده ٢٠٨ ٥٩٦مهدی ٣٣٢مهدی آل محمد٣٣٦امام
شیخ عابدن ک عابد شیخ مهدی ٣١٣ ٤٠٤ ٤٠٥مهدی منتظر ٣٣٢ ٣٨٧
شیخ العراقین ن ک عبدالحسین طهرانی شیخ مهدی موعود ١١٦حضرت منتظر ٣٢١ ٣٣٦
شیخیگری بابیگری ٣٦٩ ٣٧٣ ٣٧٤ همچنین ن ک قائم

ص ٦٣٩
صادق ٤٩٤ صوفیه ٥٩٧
صادق امام ن ک جعفرصادق امام صولت ادلدوله قشقائی ٢٣٩
صادق ملا٣١٥ صهیون ٤٢٣
صادق خان ٢٧
صادق (شمر)مبر ٣٣١ ضریح حضرت حسین ٥٧٥
صادق(مقدس)خراسانی ملا٤٥ ٨٤ ١٢٤-١٢٧ ضریح حضرت معصومه ٢٤٥
١٢٩ ١٣٢ ١٥٣ ١٥٥ ٣٧٩ ٤٧٥ ٣٧٢ ٤٧٥ ٥٧٢ ٥٨٢
ملامحمدصادق ١٢٤ ١٢٩ ١٣٥اسم الله الاصدق طار ٤٠٩

٥٤ ١٢٣مقدس خراسانی ٥٤ ١٢٤ طاغوت ٥٠٣
صالح حاجی ملا ٢٥٢ طاق امامزاده پیرغیب ٩
صالح عرب شیخ ٢٧١ طاق ذوالریاستین ٩
صالح کریمی شیخ ن ک صالح عرب شیخ طاق کوچه شمشیرگرها٩ ٤٧
صبح ازل ن ک یحیی (ازل)میرزاب طاق مشیر٩
صحیفه اعمال سنه ٤٥٢ طاق مغیث ٩
صحیفه باقریه ٤٣٨ طاق میرزاجونی ٩
صحیفه بین الحرمین ٤٥٠هنچنین ن ک رسالهبین طاق نواب ٩
الحرمین طاهره (حرف حی)٧٧ ١٦١ ٢٧١ ٢٨٥ ٢٨٦
صحیفه جعفریه ٤٣٨ ٤٥٣ ٣١٧ ٤٤٦ ٤٧٦ ٥٦٧ ٥٧٥ ٥٧٦ ٦١٠قرةالعین
صحیفه جوادیه ٤٣٨ ١٦١ ٢٥٢ ٢٨٦ ٥٧٦ ٦١٠
صحیفه الحج ٤٦٣ طبرستان ٥٦٠
صحیفه حجتیه ٤٣٨ طبرسی ٥٢١بقعه طبرسی ٣٧٩قلعه طبرسی
صحیفه خمس عشر٤٦٣ ٢٢٨ ٣٨٦ ٣٩١ ٤٧٥ ٤٨٠ ٥٧٥ ٦١٠قلعه
صحیفه رضویه ٤٣٨ ٤٥٢ شیخ طبرسی ٢٠٦ ٣٨٠جنگ طبرسی ٥١واقعه
صحیفه سجادیه ٤٥١ ٤٥٢ طبرسی ٣٧٨ ٣٨٠ ٤٧٩ ٤٩١
صحیفه عدلیه ٤٤١ ٤٥٣ طبیب محبوب ٢٣٩
صحیفه عسکریه ٤٣٨ طرق ٤٠٩
صحیفه علویه ٤٣٨ طور ٣٢٥شجرطور ٣٢٤ ٣٢٧کوه طور ٣٠٥
صحیفه فاطمیه ٤٣٨ طه سید ٢٨٦
صحیفه مخزونه ٧٤ ١٥٦ ٤٥١ ٤٥٢ ٤٧٤ طهران ٨ ٢٤ ٢٦ ٣٧ ٤١ ٥٣ ٨٤ ١١٣ ١٢٦
صحیفه مشهوره ٤٣٨ ١٥٤ ١٧٦ ٢٠٦ ٢٠٧ ٢١٣ ٢١٤ ٢١٦ ٢١٧
صحیفه موسویه ٤٣٨ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٢٦ ٢٣٨ ٢٣٩-٢٤٢ ٢٤٥ ٢٤٦
صحیفه هادیه ٤٣٨ ٢٤٨ ٢٥٠ ٢٥٣ ٢٦٣-٢٦٥ ٢٧٠ ٢٧٥ ٢٧٩
صدرا ملا ٣ ٦ ٢١٣ ٢١٤ ٢٨١ ٢٨٣ ٣٠٥ ٣١٣ ٣٣٩ ٣٣٤ ٣٦٩ ٢٧٩
صلاحاجی میرزا ٥٣٥ ٣٨١ ٣٨٢ ٣٨٤ ٣٨٥ ٣٨٨ ٣٩٦ ٤٠٦
صفاریان ٣ ٤٠٩١٤٠٧ ٤٢٩ ٤٧٥ ٤٧٧ ٤٧٩ ٤٨٠ ٤٨٣
صفرعلی کفاش ٥٥٢ ٤٩٠ ٤٩١-٤٩٥ ٤٩٩ ٥٠٣-٥٠٥ ٥٠٩ ٥١٤
صفوی ١٩ ٥٨٠دودمان صفوی ٣٨٦صفویه ١٢ ٥٢٠ ٥٢٦ ٥٤٩ ٥٥٠ ٥٥٢ ٥٥٦ ٥٧٦ ٥٧٨
١٣ ١٧ ١٩ ١٢٧ ٣٨٧ ٥٨٩ ٥٨١ ٥٨٢ ٥٨٤ ٥٨٩ ٥٩٠ ٥٩١ ٥٩٥ ٥٩٦
صلاحیه ٥٣٢ ٦٠٠ ٦٠٩تهران٢٢١ ٢٤٨ ٢٤٩ارض‌طاء٣١٤

٤٢٠ ٥٠١ ٥١١دارالخلافه٢٤٧-٢٤٩ ٥٥٩ عبدالجلیل بیک سعد ٥٦٤
ارض مقدس(ارض‌المقدسة)٢٧٢ ٣٠٨ عبدالحسین حاجی ١١٧ ١١٨ ١٢٠ ١٥٣ ١٧٢
طهمورث (پیشدادی)١ ١٧٥ ٢٠٠ ٢٠٥
عبدالحسین افنان میرزا٤١٤
ظالم ن ک حسین (ناظم الشریعه)شیخ عبدالحسین طهرانی‌شیخ٥١٤ ٥١٥ ٥١٨ ٥١٩
ظالم عجم ن ک آقاسی حاجس میرزا ٥٢٠شیخ العراقین ٥١٤
ظل السلطان(علیشاه)ن ک علی‌شاه(ظل السلطان) عبدالحسین لاری سید ٤٢٠
ظل السلطان(مسعودمیرزا)ن ک مسعودمیرزا(ظل عبدالحسین میرزا(فرمانفرما)٤٣٢
السلطان) عبدالحمید ٣١٤
ظهور الحق کتاب ن ک کتاب ظهورالحق عبدالحمید حاجی ٥١٩
عبدالحمیدخان داروغه ١٦٨ ١٦٩ ١٧٢
عابد شیخ ٣٠-٣٢ ٣٥-٣٧ ٥١ ٥٢ ٤٤٣ ٥٧٠ ١٧٣ ١٧٧ ١٧٩-١٨١ ٢٠٤ ٢٠٥ ٥٧٣
٥٧١شیخ انام ٥٧٠شیخ محمد٥٧٠محمد٥٧١ عبدالحمیدسلطان عثمانی ٤١٣ ٤١٧
شیخ معلم ٣٢ ٥٧٠ ٥٧١ عبدالحمیدشیرازی حاجی میرزا٥٣٨
عاتق بی غیث البلادی ١١٣ عبدالخالق ملا ١١٢ ١٧٥
عالی پاشا ٥١٧ ٥٣٤ ٥٣٥ عبدالخالق یزدی ملا١٥٨ ٢٢٣ ٤٥٣
عالی قاپو ٣٧٢ عبدالرحمن کرکوکی شیخ ٥٠٧ ٥٢٣

عبادابن سلیمان ٤٥٧ عبدالرحیم اصفهانی آقامیرزا٤٥٥
عباس حاجی ٥٠٩ عبدالرزاق تبریزی آقا٤٠٩
عباس حاجی ملان ک آقاسی حاجی میرزا عبدالصمد همدانی ملا ٥٩٧
عباس(صفوی)شاه ٦شاه عباس کبیر ٣ ٢٦ عبدالعزیز(سلطان‌عثمانی)٥٢١ ٥٢٢ ٥٣٧ ٥٣٩
عباس میرزا(ملک آرا)٥٢٠ عبدالعظیم حضرت ٥٣٩ ٥٥٦ ٦٠٠شاه عبد
عباس میرزا(نائب السلطنه)٢١ ٢٦٣ ٣٧١ ٤٢٩ العظیم ٢٥٠بقعه حضرت عبدالعظیم ٤٠٧
٥٢٥ ٥٨٠ ٥٩٠ ٥٩٧-٥٩٩ ٦٠٢ عبدالعظیم سید ٣٨٦
عباس آباد ٢٦٤ عبدالعظیم هراتی حاجی ٥٥٠
عباس قلی خان لاریجانی ٣٧٩ ٣٨١ عبدالعلی ملا٣٨٤ ٣٨٥
عباسی خلفای ٣ عبدالکریم‌قزوینی‌ملا١٥٩ ١٨١ ٢١٧ ٢٢٣
عبدالباقی سید ٢٤٤ ٢٢٥ ٢٤٦ ٢٧٣ ٢٧٧ ٢٨٢ ٣١٥ ٣١٨ ٣٢١ ٣٤٢
عبدالباقی ملا١٢٢ ٣٤٣ ٣٧٦ ٣٩٤ ٤٩٠ ٤٩٢ ٤٩٣ ٥٠٣ ٥٦٦آقا
عبدالبهاءحضرت ٤١ ٤٢ ٦٧ ٧٧ ١١٧ ٢١٠ ٢١٢ میرزاعبدالکریم قزوینی ٤٩٠آقامیرزا
٢١٣ ٢٢٠ ٣٩٤ ٤٠٨ ٤١٠ ٤١٢ ٤١٣ احمد٤٠٦ ٤٠٧آقامیرزااحمدشهید٦٠ ٦١
٤١٤-٤٢١ ٤٣٠ ٤٣٢-٤٣٤ ٤٧٨ ٤٨٨ ٤٨٩ عبداللطیف طسوجی ملا ٢٦٤
٤٩٠ ٥٠٩ ٥١٠ ٥١٨ ٥١٩ ٥٢٦ ٥٢٩ ٥٣١ عبدالله آقا ٥٩١
٥٣٣ ٥٣٤ ٥٦٥ ٥٦٧ ٥٦٨ ٥٧٤ ٥٧٦ ٥٩٥سر عبدالله ملا٥٧٥
اکرم ٤١١سرکارآقا٥١٨مرکزعهدومیثاق ٤٧٩ عبدالله میرزا ٦٠٢ ٦٠٤
مرکزمیثاق ٤١٨ ٤٢٠طلعت میثاق ٥٧٦من اراده عبدالله خان نوری میرزا ٥٨٧
الله ٤١٢ ٤١٧عباس ٤٩٨عباس افندی ٣٠٥ عبدالله خوئی حاجی میرزا ٣٧٨
٤١٠ ٤١١ غصن اعظم ٤١١ ٤١٢حضرت غصن
الله الاعظم ٢١٤

ص ٦٤١
عبدالله خوئی میرزا ٤٢٩ عزیزخان مکری ٥٨٢ ٥٨٤
عبدالله(غوغا)میرزا٣٧٨ ٤٨٤ ٤٨٦ ٤٨٧ ٥٦٤ عسکری میرزا ٥٥ ٥٦ ٥٨
عبدالله قزوینی ٥٠٤ عطاءالله نوربخش میرزا ٤٠٩
عبدالله کفش فروش میرزا ٢١٩ عظیم ،آقا ٤٨٧
عبدالمجید،حاجی ٥٠٨ ٥٢٦ عظیم ن ک علی(عظیم)ملاشیخ
عبدالمجید(سلطان عثمانی)٨٢ ١١٤ ٥٧٩ ٥٨٠ عکاء٢٠٦ ٣٠٥ ٤٠٨ ٤١٠-٤١٢ ٤١٨ ٤٢٠ ٤٢٢
مجیدپاشا ١٥٧ ٤٨٩ ٥٠٦ ٥٧٤دریای عکاء٤٨٩قلعه‌عکاء٤١٧
عبدالملکی ،طایفه ٧ ٨ علاءالدوله ٣٠٥ ٣٢٤ ٣٧٣
عبدالنبی شیخ ٥٧٨ علاو سید ٤٨٤ ٤٩٢
عبدالوهاب،آقامیرزا ٦٠٢ علم‌الهدی ن ک مرتضی‌قلی(علم‌الهدی)ملا
عبدالوهاب بیک ٣٨٠ علی ٢٢٢
عبدالوهاب ترشیزی آقامیرزا ٢٤٧ ٢٥٠ ٢٥٥ ٣١٧ علی ٥٢٩
٣١٨ علی‌آقامیرزا(والدحرم‌حضرت‌باب)٣٠ ٤٨ ١٣٥
عبدالوهاب قزوینی آقامیرزا٢٥٢حاجی میرزا علی حاجی میرزا ٣٢٩
عبدالوهاب قزوینی ٢٥٢ علی ملا ٢٥٢
عبدالوهاب(معتمدالدله)(نشاط)میرزا٥٩٠نشاط علی ملا٥٧٥
٥٩٤ علی‌ابن‌ابی‌طالب٤٧٩امیرالمومنین ٣٦ ٢٦٢
عتبات ٣٨ ٧٤ ١٢٤ ٣٩١ ٥١٥ ٢٧٣ ٣١٩ ٤٥٦ ٤٥٩ ٤٦٢ ٤٦٣ ٥٧٨ ٦٠٣
عثمان شیخ ٥٠٧ حضرت امیر٣١٢ ٤٥٨روضه‌امیرالمومنین ٦٠
عثمان بن ابی العاص ٥ علی احسائی شیخ ن ک علی قطیفی شیخ
عثمان لی ٥٧٩ علی بروجردی ملا٥٤٩
عثمانی ٢١ ٢٢ ٨٢ ٢٦٩ ٢٧٠ ٤١٣ ٤١٧ ٥١٥ علی‌بسطامی‌ملا(حرف حی)٨٠ ٨٣ ٨٤ ١٥٧
٥٢٠ ٥٨٠ ٦٠١امپراطوری عثمانی ٥٣٥ ٥٧٩ ١٦٣ ٥٧٦
خلافت عثمانی ٥٣٥ممالک عثمانی ٥١٧دولت علی(خال‌اعظم)حاجی میرزاسید ٢٣ ٣٠-٣٢
عثمانی ٣٧١ ٥١٦ ٥٢١ ٥٣٣دولت آل عثمان ٣٦-٣٨ ٤٤ ٤٦-٤٨ ٥٢ ٥٣ ٨٣ ١١٨ ١٢٥
٤١٣ ٥٢٠سلطان عثمانی ٥٣٤مکتبه عثمانی ١٣١ ١٣٣-١٣٦ ١٥٩ ١٧٢ ١٧٣ ١٧٨ ١٨١

(پاریس) ۵۸۰ همچنین ن ک ترکیه ۲۰۵ ۲٤٦ ۲٤٧ ۲۷۲ ۲۷٤ ۳٤۰ ۳٤۱ ٤۳۹
عجم ۳۳٤ ٤٨۱ ٤٨۲ حاجی‌میرزاسیدعلی‌شیرازی ۳٨۱حاجی‌میرزا
عراق ۲۲ ۵۵ ۱۵٦-۱۵۹ ۱٦۱ ۱٦۲ ۲۱۹ ۲۲۱ سیدعلی‌تاجرشیرازی۳۱۵حاجی‌میرزاسیدعلی
۲٨۲ ۲٨٦ ۳۳۰ ۳٨٨ ٤۵۰ ٤۷۷ ٤٨۲-٤٨٤ عمو۱۲٦خال ۱۳۵ خال اعظم ٤۷ ۷۳
٤۹۲ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰٤ ۵۰٨ ۵۱۰ ۵۱۲ ۵۱۳ ۱۳۲-۱۳٤ ۱۵۹ ۱٦۱ ۱٦۳ ۱٨۱ ۲۰۵ ۲۱۲
۵۱٨ ۵۲۳ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۵ ۵۳٦ ۵۳٨ عراق ۲۷۲ ۲۷۷ ۳۳٨ ٤۳۹ ٤۵۱حضرت خال ۱٦۱
عرب ۲٨۳ ٤۹٦ ۵۱۱ ۵۱۷ ۱٨۰ ۲۷٨ ٤۳۹ سید۱۱۰ ۲۷٤ ۳۰٦
عراق عجم ۵۳٨ علی بیک یوزباشی ۵۳٦
عراق عرب ن ک عراق علیخان‌ماکوئی۲٤۹ ۲۵۰ ۲٦۹ ۲۷۰ ۲۷۵ ۲۷٨
عرب ایل ۵۹۱همچنین ن ک اعراب ۲٨۱ ۲٨۳ ۲٨٤ ۳۰۹ ۳۱٦
عربستان ۲۳ ۵۷۷ ۵۷٨ علی خوافی ملا۳۷۹
عرب ها،محله ۵۰٨ علی رشتی آقا۵٨٨ ۵٨۹ ٦۱۱
عرشیه ۲۱۳ علی زنوزی آقاسید۳۲۳ ٤۰۲ ٦۰۲ ٦۰٤

ص ٦٤۲
علی شیرازی حاجی میرزاسیدن ک علی(خال علی محمد(ابن صدق)آقامیرزا۱۲۳ ۱۲٤
اعظم) حاجی میرزاسید علی محمددولت آبادی سید ۵۰٤
علی(عظیم)ملاشیخ ۱٨۱ ۲٦۳ ۲۷۳ ۳۱٨ ۳۲۲ علی محمد(ورقا)میرزا۳۰۵جناب ورقاء۳۱۳
۳۳٨ ۳٤۰ ۳٤۲عظیم ۳۲۲ ٤۵٨ ٤٦۳ ٤٨٤ علی نقی دامغانی ملا۵۵۰
٤۹۳ ٤۹٤ شیخ عظیم ۳٤۳ ٤٨۳شیخ علی علی نقی مجتهد میرزای ۵۲٦
الشریف ۲۷۵ شیخ علی خراسانی ۲۷۵جناب شیخ علی نقی مجتهد سمنانی آقامیرزا ۵۲٨
۲۷۷ ۳۱۷جناب شیخ علی ۲٤۷ عمادالدوله ٤٨٦ ۵۱٦ ۵۱۷ ۵۲۰ ۵۲۲
علی قاضی میرزاسید ۳۳٨ عمارت چهار برج ۳۱۰
علی قطیفی،شیخ ۵٨٦شیخ علی احسائی ۵٨۷ عمارت خورشید(اصفهان)۲۱۷ ۲۳٨
علی کرمانشاهی میرزا ۵۳۲ عمارت خورشید (شیراز)۱۳۳ ۱۵۵
علی‌کرمانی،حاجی‌سید ۷٦ ٨۲ ٤۵۰ ٤۵۱ ٤۷٤ عمارت صدر ۲۱۱ ۲۱۷ ۲۲۳ ۳۲٨
۵۷۷ ٦۰۹ عمان بحر ۱٦ ۳٨۰
علی کندی(کنی)حاجی ملا۵٤۰ ۵٦۱ ۵٦۹ عمرولیث صفاری ۳
علی کهنه شهری ملا۳۲۲ ۳٤۱ ۳٤۲ ۳۹۱ عندلیب ن ک علی اشرف عندلیب آقامیرزا
علی لاص فروض حاجی ن ک یحیی(ازل)میرزا عهدنامه گلستان ۲۱
علی مجتهدبروجردی ملا۵٤۹ عیداضحی ن ک اضحی عید
علی نوری میرزا۲۱۳ملاعلی نوری عیدقربان ن ک قربان عید
علی اشرف(عندلیب)آقامیرزا۱٦۷ ۵۷٤ عید نوروز ن ک نوروز
علی اصغر(شیه الاسلام)حاجی میرزا۳۲۳ ۳۳۱ عیسی حضرت ن ک مسیح حضرت
۳۷٤ ۵۹٦ شیخ الاسلام ۳۲۵ ۳۲۹ عیسی(قائم مقام)یرزابزرگ ۵۹٨
علی اصغرمجتهدمیرزا ۵۲٨ عیلام ۱۳
علی اکبرمیرزا(ابن‌عم‌حضرت‌باب) ۲۱۹ ٤٨۱
٤۹۰ ۵۰۳ ۵٦٦ غازان ۲۵٦
علی اکبراردستانی ملا۱۲۵-۱۲۷ ۱۲۹ ۱۳۵ ۱۳٦ غراءسیدن ک اسدالله (غراء)سید
۱۵۳ ۱۵۵ ۵٨۲ غریب شاه حاجی ۱۷۰
علی اکبرشهمیرزادی حاجی‌ملا٤۰۷ ٤۰٨ملاعلی غصن اطهرن ک مهدی غصن اطهرمیرزا
اکبرایادی ۳۰۵ غصن اعظم ن ک عبدالبهاءحضرت
علی اکبرفال اسیری(فالی)یسید ۵۷٤ ۵۷۹ غصن اکبرن ک محمدغلی غصن اکبرمیرزا
علی‌اکبر(قوام‌الملک)حاجی میرزا۱۳۱ ۵٨۲ ۵٨۵ غلام رضا(امین امین)حاجی ۲۵۲
علی اللهی طایفه ۲٤۵ غلام علی خان سربندی ۵٤۹
علی بشر سید ۲٨٦ غلام ن ک عبدالله غوغا میرزای
علی شاه(ظل السلطان)۵۳۳
علی شمس ۱۷٤ فارانت ۳٨۲ ٤۲۹ ۵٨۵ ٦۱۱
علی طریق الهجرة ۱۱۳ فارس ۱ ۲ ۵ ٦ ۱۹ ۲۰ ۲٦ ۲۷ ۵۱ ۵۲ ۱۱۳
علی عسکرتبریزی حاجی ۲۵۵ ٤۳۰ ٤۳۱ ۱۱٦ ۱۱۷ ۱۲۷ ۱۵۵ ۱۷۰ ۲۱٨ ۳٨٦ ٤۷۵

علی عسکرخواجه حاجی ٥٩٨
علی قبل محمد ٥٠٢
علی محمدآقا٢٢٠
علی محمدملا ٢٢٠
٥٧٨ ٥٨٠ ٥٨٢-٥٨٧ ٥٩١ ٦٠٩ ارض فاء٣
فارسنامه ناصری ٨ ٩ ١٣ ١٥ ٢٦ ٢٧ ٥١ ٥٤
١٥٤ ٢٠٥ ٤٣١ ٥٧٠ ٥٨٧ ٦١١ ٦١٢
فاضل‌مازندرانی‌اسدالله٥٧ ٢٤٤ ٢٥٣ ٦٠٣ ٦٠٤

ص ٦٤٣

فاضل‌هشترودی٦٠هشترودی ٣٢٨ ٣٣١ ٣٣٢ ٧٣٤
فاطمه حضرت ٣٠ ٤٢ ٣٢٣ ٤٤٤
فاطمه بیگم ٤٣فاطمه سلطان بیگم ٢٠٤
فاطمه خانم ٨-٢ ٢٢٠ ٢٢١
فاطمه سلطان بیگم ن ک فاطمه بیگم
فاطمه زهران ک فاطمه حضرت
فتح الله ٥٠
فتح‌اللهملا ٣٠ ٣١ ٣٥ ٥١ ٥٧٠
فتح‌علی شاه(قاجار) ٢٠ ٧٨ ١١٣ ٣١٠ ٣٨٧ ٤٨٠
٥٣٣ ٥٨٩ ٥٩١ ٥٩٨ ٦٠١
فتح‌علی(فتح اعظم)آقامیرزا ٤٨٨ ٥٣١
فتنه باب ٢٣٨
فتنه قاجار ن ک شمس جهان
الفتوحات المحات لامکیة ٥٠٧ ٥٦٧
فرائد ٤٢
فرازستان ٢٠٦
فراشباشی ٣٣١ ٣٣٨
فرانسه ٤٠٣ ٥٨١دولت فرانسه ٥٧٩
فراهان ٣٨١
فرج تاجرتبریزی آقا١٢٤
فرج کحال حاجی ٥٠٩
فرج الله اعمی (جناب)ملا٣٩٢
فرصت الدوله ٨ ٥١ ٥٧٠
فرعون ٥٣٦
فرمانفرما(حسین‌علی میرزا)ن ک حسین علی
میرزا (فرمانفرما)
فرمانفرما(عبدالحسین میرزا)ن ک عبدالحسین
میرزا (فرمانفرما)
فرنگستان ٦٠١
فرهامیرزا(معتمدالدوله)حاجی ٥١
فرهند رحمت الله ٢٠٥
فریجات ٥٣٠ ٥٣١
فریدون میرزا ١٣ ٥٧٨
فریر ٤٠٣ ٤٣٢
فسائی ن ک حسن فسائی حاجی میرزا
فصل اکبر ٥٣٨
فضل اله حکیم بنان میرزا ٣٧٦
فلاندن ٦٠١ ٦١٣
فلسطین ٢٢
فوائد ١٦٢
فواد پاشا ٥١٧ ٥٣٥
فوج ارامنه ارومیه ٣٩٥
فوج بهادران ٢٦٤
فوج خاصه ٤٢٩
فوج ناصری ٢٥٥ ٥٦٥
فون گومونز،کاپیتان ٤٩٥ ٥٦٥
فهندژ،کوه ٥
فیروز ١٨٠
فیضی محمدعلی ٢٦٦ ٤٣١ ٥٦٨ ٦١٣
فیگروآ،دن گارسیادسیلوا ٦ ٢٦
فیلی طایفه ٧
فین کاشان ٤٩٣
فیروزمیرزا (نصرةالدوله)٣٨٦
فیروزآباد ٥
قائم(آل محمد)امام٦٣ ١٢٦ ٢٠٢ ٢٠٤ ٢١٠
٢٧٣ ٣٣٢ ٣٧٤ ٣٧٥ ٣٨٧ ٤٧٥ ٤٨٧ ٥٧٦
٥٧٧ ٦٠٥قائم موعود١٢٥ ١٢٦ ٢٤٣ ٣٣٠
٣٣٢حضرت امام ٢١٢ ١٢٢محمدابن الحسن
٤٥٧همچنین ن ک صاحب الزمان
قائم‌مقامن کابوالقاسم(قائم‌مقام فرا
هانی)میرزاعیسی قائم مقام میرزا
قاآنی ٥٨٤ ٥٩٤
قاجار٧ ٤٨٦ ٥٢٣قاجاریه ١٧ ٢٠ ٢٦٤ ٣٢٥
٥٨٨ سلطنت قاجاریه ٤٧٧ خاندان قاجار
٥٩٦
قادریه طایفه ٥٠٧
قارص ٥٨٨
قاسم حاجی ملا٥٥٠
قانلی دالان ٥٩٦
قاهره ٤١ ٤٨٩ ٥٦٧
قبرس ٤٨٩ ٥٠٥
قبله اهل بهاء٤١٩
قرآن ٢ ٢٧ ٣٥ ٤٥ ٥٢ ٦٨-٧٠ ٧٣ ٧٦ ١١٢
١٢١ ١٢٧ ١٣٣ ١٥٥ ١٦٩ ٢٠٤ ٢٠٩ ٢١٤
٢١٥-٢١٧ ٢٦٣ ٢٦٦ ٢٨٢ ٣٠٧ ٣١٢ ٣١٩
٣٢٧ ٣٢٩ ٣٣٤ ٣٣٠ ٣٣٥ ٣٣٩ ٣٧٠ ٣٧٢
٣٧٤ ٣٧٥ ٣٨٠ ٣٨٧ ٤٠٣ ٤١٩ ٤٣٠

ص ٦٤٤

٤٣٣-٤٣٥ ٤٣٩ ٤٤٠ ٤٤٢ ٤٤٣ ٤٤٥ ٤٤٦
٤٤٨ ٤٥٦ ٤٥٨ ٤٥٩ ٤٧٤-٤٧٧ ٤٧٩ ٤٨٠
٥١٤ ٥٢٤ ٥٣٧ ٥٦٤ ٥٦٨ ٥٧٨ ٥٠١ ٦٠٤
قمرود ٢٤٥
قمصر ٢٤٥
قنبرعلی ٢٨٣ ٢٨٤

قرآن جدید ٣٨٩ ٥٥٧   قنسول روس ٣٩٥ ٤٩٩
قرا آغاج ٥٩٨   قوام‌الملک‌ن‌ک‌علی‌اکبر(قوام‌الملک)حاجی‌میرزا
قرارداد ترکمنچای ٢١   قوچ حصار ٤٠٨
قرارداد گلخانه ٥٧٩   قهرالله ن ک دولت راجه هندی(قهرالله)
قربان عید ٥٣٢   قهوه ٥٠٢
قربان علی دوریش بارفروشی میرزا ٣٨١   قهوه اولیاء٣٠ ٣٢ ٥١ ٥٧٠
قرن بدیع ن ک کتاب قرن بدیع   قهوه صلح ٥٠٩
قرةالعین حضرت باب ن ک باب حضرت   قیصر ٢٢٠
قرةالعین طاهره ن ک طاره حرف حی   قیصر روم ٣٢٧
قزلباش سپاه ٢٦   قیوم حضرت بهاءالله ن ک بهاءالله حضرت
قزل برج ٣٩١   قیوم‌الاسماء٣٠ ٤٩ ١١٦ ١٥٣ ١٥٥ ٢٨٥
قزوین ٢٤ ٤١ ٥٦ ١٥٥ ١٦١ ١٧٤ ١٧٦   ٤٢٢ ٤٤٥ ٤٤٨ ٤٧٤ ٤٨١ ٥٤١همچنین ن ک
٢٥٠ ٢٥٢ ٢٧١ ٢٧٢ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٨٣ ٢٨٥   تفسیراحسن القصص
٣١٧ ٣١٨ ٣٤٠ ٣٤٣ ٣٧٢ ٣٨٥ ٤٢٩ ٥٤٩
٥٧٥-٥٧٧ ٦٠٩ ٦١٠ ارض قاف ٢٧١ ٢٧٢   کاتولیک مذهب ٢٣٩
٣٠٨ ٣١٤   کاروانسرای احمدی ٢٠٦
قزوینی محمد ٣٠٥   کاروانسرای بارفروش ٣٧٩
قشقائی ایل ٢٣٩ ٥٩١   کاروانسرای سنگی ٢٥٣ ٢٦٥
قصرآئینه ٥٨٠   کاروانسرای گمرک ٢٠ ٢٣
قصر ابونصر ١-٣   کاروانسرای میرزامعصوم ٢٥٣
قصرباغچه دلمه سرایه ٥٨٠   کازرون ٥ ١١٤ ١٥٤ ١٧٦
قصرشهریار ٢   کازرونی ها محله ١٥
قصرگلستان ٨   کاشان ٤١ ٢٢٣ ٢٤٣-٢٤٥ ٢٦٣ ٣٠٥ ٣٧٢
قصرمحمدیه ٣٨٨   ٣٨١ ٤٠٩ ٤٨٠ ٤٨٣ ٤٨٤ ٤٨٧ ٥٢٦ ٥٧٦
قصیده تائیه ابن فارض ٥٠٧   ٥٩٢ ارش ک ش ٣١٤
قصیده عز ورقائنه ٥٠٧   کاظم خان فراشباشی ٣٢٢ ٣٢٤ ٣٧٣
قفقاز ٣٠٥ ٣٦٩قفقازیه ٢٦٤ قفقازستان ٥٨٩ کاظمرشتی‌حاجی‌سید١٨ ٢٧ ٤٤-٤٧ ٥٣ ٥٦
قله چهریق ن ک چهریق   ٥٧ ٥٨ ٦٠ ٦٣ ٧٦ ٧٧ ٨٠ ٨٢ ١١٢ ١١٥
قلعه حواجه ٣٨٦   ١٢٣ ١٢٤ ١٥٦ ١٦١ ١٦٢ ١٧٥ ٢٠٢ ٢٥٢
قلعه شیخ طبرسی ن ک طبرسی   ٢٨٢ ٢٨٥ ٢٨٦ ٣٢٣ ٣٧١ ٣٧٢ ٤٤٤ ٤٤٧
قلعه شیرازن ک شیراز   ٤٥٨ ٤٦٣ ٥٦٧ ٥٨٠ ٥٧٧ ٦١٠آقاسیدکاظم
قلعه عکاءن ک عکاء   رشتی ٤٩٩کاظم ٣٢٨سید٥٩ ٧٠
قلعه کنارگردن ک کنارگرد   کاظم زنجانی آقاسید١٧٩ ٢٠٨ ٢٢٥-٢٢٧
قلعه ماکون ک ماکو   ٢٤٠ ٣٨٢
قلیچ خان ترک ٢٥٣   کاظم شیرازی سید ١١٤
قم ٢٢٣ ٢٤٥ ٣٤٣ ٤٠٩ ٤٨٧   کاظم صوفی شیخ ٢٨٦

ص ٦٤٥

کاظمین ٧٧ ٧٨ ٢٢٠ ٣١٥ ٤٨٢ ٤٩٢ ٥٠١ ٥٠٨   کردستان ٧٨ ٣٧٠ ٥٠٤ ٥٠٥ ٥٠٨ ٥٢٣ ٥٧٩
٥١٨ ٥١٩ ٥٢٧   کرکوک ٥٣٢
کتاب احمدیه ٤٣٧   کرمان ٦٠ ١١٢ ١١٣ ١٢٥ ١٣٥ ١٥٥ ١٦١ ١٧٦
کتاب‌الاسماء(اسماءالله چهارشان)٤٤٧   ٣٨٦ ٥٦٠ ٥٩١
کتاب ایقان ٤٧٣ ٤٧٤ ٥٣٢   کرمانشاه(کرمانشاهان)٢١٩ ٤٠٦ ٤٠٩ ٤٨٦
کتاب بدیع ٢٣٨ ٤٨٧ ٥٠١ ٥٦٣-٥٦٥   ٥٠٣ ٥١٦ ٥١٧ ٥٢٠ ٥٢٦ ٥٨٤ ٥٩١
کتاب پنج شان ٤٤٦ ٤٥٩   کرمل کوه ٤٠٨ ٤١١-٤١٨ ٤٢٠-٤٢٢کرمل مقدس
کتب الحجة ٤٥٧ ٤٧٥   ٤٣٥
کتاب حسنیه ٤٣٧   کرند ٥٢٦
کتاب حسینیه ٤٣٧   کریمخان(زند)٥ ٧ ٨ ١٠ ١٢ ١٥ ١٧ ١٩ ٢٠
کتاب الروح ٤٤٤ ٤٤٦   ٢٣ ٢٧ ٣٨٧ وکیل الرعایا ٧
کتاب سال شاهنشاهی ٥٨٠   کریم عطار ٥٤٩ ٥٥٠

کتاب ظهورالحق ٦٠ ٧٠ ٢٠٠ ٢٦٣ ٣٠٨ ٥٦٢ کریمه جنگ ٥٧٩
٦١٣ کست ٦٠٢ ٦١٣
کتاب علویه ٤٣٧ کشف الغطاء ٥٢ ٥٥٠
کتاب الفهرست ٥٠ ٤٤٤ کشمیر ٥٩٣
کتاب قرن بدیع ٢٣٨ ٢٤٨ ٢٦٣ ٢٦٩ ٣٠٥ ٤٢٩ کشی،حاجی آقای نک حاجی آقای کشی
٤٣١ ٤٣٦ ٥٦٢ ٥٦٥ ٥٦٦ کعبه ٣ ٨٢ ٣٣٥ ٤٥١ ٤٥٢ ٥٧١ ٥٧٧خانه‌مکه
کتاب الواحد ٤٦٠ ٥٧٧ حلقه کعبه ٧٧
کتابخانه بادلین ٢٦ کعبةالله(مقام اعلی)ن ک مقام اعلی
کتابخانه برلین ٦١١ کلمات مکنونه ٥١١
کتابخانه بریتانیا ٦١١ کلوکه ٤٩٥ ٥٦٥
کتابخانه دانشگاه کمبریج ٤٩ ٢٢٠ ٢٣٩ ٤٢٩ کلهر،طایفه ٥٩١
کتابخانه مرکزمطالعات خاورمیانه دانشگاه کلیسای کاتولیک ٢٣٩
آکسفورد ٥٦٤ کلیسای یهودی لندن ٥٩٣
کتابخانه وادم کالج ٢٦٣ کلیم،جناب ن ک موسی(کلیم)آقامیرزا
کتی ها،محله ١٥ کلیم،حضرت ن ک موسی حضرت
کجور ٤٩٢ کلین ٢٤٥-٢٥٠ ٢٥٥ ٢٧١ ٣٨٤
کر،رود ٧ کمارج ١٥٤
کربال بلوک ٥٧٤ ٦٠٩ کمال افندی ٥٣٤
کربلاء٤٤ ٤٧ ٤٨ ٥٥ ٥٧-٦٠ ٧٦ ٧٨ ٨٠ ١١٢ کمال‌الدین‌نراقی‌حاجی‌میرزا ٥٢٣ ٥٢٤ ٥٢٦
١٢٣ ١٥٦ ١٥٧ ١٥٨ ١٦١ ١٧٢ ١٧٨ ٢١١ ٥٣٢
٢٢٠ ٢٢١ ٢٢٥ ٢٦٣ ٢٨٦ ٣٠٥ ٣٧١ ٣٧٣ کمبریج دانشگاه ٤٩ ٢٢٠ ٢٣٩ ٤٢٩ ٥٦٦
٤٨١ ٤٩١ ٤٩٢ ٤٩٤ ٥٠٨ ٥١٥ ٥١٧ ٥١٨ کمپانی هند شرقی ١٥ ١٩
٥١٩ ٥٢٦-٥٢٨ ٦٥٧ ٥٩٧ ٦٠٠ کربلای معلا کمیل ابن زیاد نخعی ٤٥٩
١٧٣ارض مقدس ٥٨ کنارتخته ١٣٠ ١٣١ ١٥٤
کربلائی حسین ٣٩٢ کنارگرد ٢٤٦-٢٤٩
کربلائی عباس علی ٣١٧ کنگان ٧٥
کربلائی محمدرفیع ٣١٧ کنی بر،مک دونالد ٥٩٠ ٦١٢

کورهندی ن ک بصیرهندی سید لوح آقامیرزاموسی حرف بقا٥٣٧
کورمیک ٣٩٩ ٤٠٠ ٤٠٥ ٤٣١ لوح احمد ٢٧ ٥٣٧
کوره ٢ لوح ازباغ الهی ٥٣٤
کوفه ٥٩ ٦٦ ٧٤ ١٥٨ ١٦١ لوح حاج محمدکریم خان کرمانی ٤٤١
کهنه شهر ٣٢١ ٣٤٢ ٣٩١ ٤٣٠ لوح حاجی میرزا کمال نراقی ٥٣٧
کیهاافندی ٥٢٢ لوح حاجی نصیرقزوینی ٤٩١
کیوان میرزا ٧٧ ٧٨ ١١٣ لوح دنیا ٥٤١ ٥٦٢
لوح سامسون ٥٣٢
گاه حیدرقصاب ٥٩٦ لوح سلطان عبدالعزیز و وزراء ٥٦٨
گرجستان ٢٦ ٥٨٨ ٥٨٩ ٥٩٣ لوح سیاح ٥٣٧
گرچاقه ٥٧٥ لوح شیخ ٤٩٥
گرگینخان میرزا ٢٢٣ ٢٣٩ ٢٤١ ٢٤٢ ٢٤٧ ٢٤٨ لوح شیخ عبدالحسین ٥٦٨
گرگین ممکیان میرزا ٥٨٩ لوح علماء ٤٤٦
گروس ٥٩٨ لوح عمه ٢٢٠
گزتیر ١٥ ٢٧ لوح قاسم زنوزی ٦١٣
گلستان،عهدنامه ن ک عهدنامه گلستان لوح قرن ٦٩
گلو،کوه ٥٠٩ ٥١٠همچنین ن ک سرگلو،کوه لوح قهریه ن ک خطبه قهریه ر
گنجه ٥٩٨ لوح کرمل ٤٢١ ٤٢٢
گوبنیو،کنت ٤٩دوگوبینو٤٠٤ ٤٣٢ لوح کل الطعام ٥٢٣ ٥٢٤
گود خزینه ٤٨ لوح مریم ٥١١ ٥٦٧
گوران،طایفه ٥٩١ لوح ملاصادق ١٥٣

گیلان ۲۲ ۳۷٤ ۵۰۳ ۵٤۹ ۵۸۹ ۵۹۰جیلان۳۳۵ لوح ملاح القدس ۱۵۳
لوح ملوک ۵۳۷
لاباری ،بنیامین ٤۰۰ ٤۳۱ لوح نقطه ۵۳۷
لاله رخ لوح هودج ۵٤۳
لامارینیر مادام دو ٦۰۱ ٦۰۲ ٦۱۳ لوح هیاکل ٤۸۰
لایارد،سرهنری ۵۸۵ ۵۹۲ ٦۱۱ لوح هیاکل واحد(روفات)٤۸۱
لبنان ۵۷۹ لوزاک ٦۱۱
لرستان ۲٦٤ ۵۸٤ ۵۹۱ ۵۹۲ لیدن ٦۱۱
لطف علی(پیشخدمت)کهنه شهری میرزا ۳٤۲ ۳۹۱
٤۳۰ المآثروالآثار ۱۱۵
لطف علی خان ۷ مائده آسمانی۲۷ ۵٦۸ ٦۱۳
لطف علی میرزای شیرازی ٤۵۸ ٤۷۵ مازندران ۲۲ ۱۸۰ ۲۱۹ ۲۸۳ ۲۸۵ ۳۱۸ ۳۷۹
لطف علی میمندی،حاجی ۳۸ ۲۰۵ ۳۸۸ ٤۵۸ ٤۷۹ ٤۹۱ ٤۹۷ ۵۵٦ ۵۸۸
لک (طائفه)۷ جبال مازندران ۵۰۳
لله باشی ۳۷٤ ماشوه ۱٦
لمبتن ،آ ک س ۲۲ ۲۸ ماکو۳۸ ۲۱٦ ۲۲۳ ۲۲٦ ۲۲۸ ۲٤٦ ۲٤۷ ۲٤۹
لمعات الانوار ٤۳٦ ۲۵۰ ۲۵۳-۲۵۵ ۲٦۷-۲۷۱ ۲۷۳-۲۷۵ ۲۷۹
لندن ٤۹ ۲۳۹ ۵۸۱ ۵۸۵ ٦۱۰ ٦۱۱ ۲۸۱-۲۸٦ ۳۰۹ ۳۱۵ ۳۱٦ ۳۲۱ ۳۳۸ ۳٦۹

۳۷۰ ۳۸٤ ۳۸۸ ٤٤۲ ٤٤۷ ٤٦۰ ٤٦۱ ٤٦۳ محمد،حضرت ۱٦۸ ۲۰٤ ۲٤۰ ۳۳٤ ۳۳۵ ۳۷٤
٤۷۹ ۵۹۷ ارض بساط ۲۷۳ ۲۷٦ارض باسط ۳۸۳ ٤۰۳ ٤۷۸ ٤۷۹ ۵۹۳محمدبن‌عبدالله۳۱۹
٤٤۲قلعه ماکو۲۱٦ ۲٤۸ ۲٦۷ ۲۷۳جبل رسول۵۱ ۱۲۱ ۲٦۲ ۲۸٤ ۳۲۲رسول الله ۲ ۵
ماکو ۲۷۰ ۲۸۰جبل اول ۳۰ ۳۵ ۱۱۳ ۱۲۷ ۲۰۳ ۲۰۷ ۲۸۳ ۲۸٤ ۲۸٦
مانده علی ملا ۵۱ ۳۲۰ ۳۳۰ ۳۳٤ ۳۳٦ ۳۷۵ ٤٤۰ ٤٤۲ ٤٤٤
مانکچی ۲۰٦ ٤٤۸ ٤۵٤ ٤۵٦ احمدرسول‌الله ۳۳٦رسول‌اکرم
مامون ۳۲۵ ۳۳۲ ۲۱۰ ۲۱۵ ٤۵۸ ٤٦۲ ۵۰٦خاتم‌الانبیاء ۳۲۹
مبارک ۷٤ ۷٦ ۱۳۰ ۵٦۷حاجی مبارک ۱۳۳ ۳۹۲ ۵۵۹سیدالمرسلین ۱٦٤ ۲۱۵پیغمبر۳۱۰
مترنیخ ۵۸۱ محمد،سیدمیر ۳
مثنوی ذبیح ۲٤۲ ۲٦۳ محمد،ملا ۱٦۲
مجدالاشراف ٤۰۸ محمد،ملا ۳۲٤
مجدالدوله ن ک امیراصلان خان(مجدالدوله) محمدابن الحسن ن ک قائم(آل محمد)امام
مجدالدین اسماعیل قاضی ،شیخ ۳ محمداصفهانی،سید۲۱۹ ۲۲۰ ۳۸۱ ۵۰٤ ۵۲٦
مجمع البیان ۲ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵٦۳
مجموعه الواح بهائیان شیراز ٦۰۹ محمدبیک چپرچی ۲٤۵ ۲٤٦ ۲٤۸ ۲۵۰ ۲۵۳
مجموعه الواح حضرت باب ۱۵۳ ٤۷٤ ۵٦۲ ۲۵٤ ۲٦٤ ۳۸٤ محمدخان چپرچی ۳۸۱
مجوس ۵٦۰ محمد(خال اکبر)حاجی میرزاسید ۲۳ ۳۵ ۳۸
مجهول الممالک ٤۸۷ ٤۲-٤٤ ۸۳ ۸٤ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۳۱ ۱۳٦ ۱۵۳
مجیدپاشان ک عبدالمجید(سلطان عثمانی) ۱۷۸ ۱۸۱ ۲۰۰ ۲۷٤ ۵۲۳ خال اکبر۸۲ ۸۳
مجیدخان آهی،میرزا ٤۹۳ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۲۰ ۱۲۹ ۱۷٤ ۲۰۵ سید ۹۲ ۲۷٤
مجیدی(سکه) ۵۸۰ ۳۰٦
محاضرات ٤۵۹ ۵٦۳ محمدخان ۱۲۹-۱۳۱ ۱۵٤
محب علی خان ماکوئی ۵۸٤ محمد خان ترکمان ۲۰٦
محبوب الشهداءن ک محمدحسین(محبوب محمدخان چپرچی ن ک محمدبیک چپرچی
الشهداء)آقامیرزا محمدخان(قاجار)آقا۵ ۷ ۸ ۱۷ ۲۷ ٤۸۷ ۵۸۹
محسن تاجر،حاجی ۱۵۳ محمدخان قزوینی میرزان ک قزوینی محمد
محفظه ملی‌آثارمبارکه٤٤۹ ٤۵۰ ٤۵٦محفظه‌آثار محمد خلیل ،آقا۵۱
٤٦۱ ۲۵۲ محمدخلیل ،حاجی ۱۱۷ ۱۵۳ ۱۷۵ ۲۰۰
محفل روحانی شیراز ٤۳۲ محمد دوم،سلطان ۵۷۹
محفل روحانی شیکاگو ٤۱۹ محمد(سلطان‌العلماء)میرسید ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۵

محفل روحانی طهران ۴۲۰   ۲۳۸ ۴۵۵امامجمعه ۲۱۲ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۲۰ ۲۳۸
محفل روحانی ملی(ایران)۴۱۰   امام جمعه اصفهان
محلات ۵۸۸   محمدشاه(قاجار)۲۰ ۱۱۳ ۱۲۷ ۱۳۲ ۱۵۴ ۱۵۷
محمد،آقا۱۲۳   ۱۶۳ ۲۰۸ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۲۲ ۲۲۴ ۲۳۸ ۲۴۶
محمد،آقاسید ۵۲۷ ۵۲۸   ۲۴۷ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۲ ۲۵۴ ۲۸۳ ۲۶۴ ۲۷۹
محمد،آقاسید ۵۵۰   ۲۸۱ ۲۸۳ ۲۸۶ ۲۸۷ ۳۰۹ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۳۱
محمد،آقامیرزا   ۳۷۱ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۷ ۳۸۸ ۴۲۹ ۴۸۰ ۵۲۵
محمد،حاجی سید ۲۲۰ ۲۲۱   ۵۷۹ ۵۸۰-۵۸۵ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۶ ۶۰۰
محمدحاجی ملا۱۱۸

ص ۶۴۸

۶۱۲شاه ۲۱۲ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۴۸ ۲۷۳ ۳۱۶ ۳۱۸   محمداسمعیل(ذبیح)کاشانی ۲۴۲ ۲۶۳ ۲۸۳
۳۲۳محمدمیرزا۵۹۰ ۵۹۸حضرت شهریاری   محمداسمعیل قمی،حاجی ۳۸۱
۲۱۱ ۳۳۷   محمداسمعیل میناکارشیرازی،حاجی ۳۴۲
محمدشریف شیروانی ،ملا۳۲۳   محمدباقر،میرزا(حرف حی)۵۹ ۱۵۹
محمدشیرازی،آقاسید ۳۷   محمدباقر(حجةالاسلام)شفتی،حاجی سید۵۵
محمد(عابد)شیخ ن ک عابد،شیخ   ۵۶-۵۸ ۷۰ ۲۱۲
محمدعطار،حاجی میرزا ۵۴۹   محمدباقرخان(دهقان)میرزان‌ک دهقان میرزا
محمدفسائی ،میرزا ۵۹۱   محمدباقرخان
محمدقائنی(نبیل‌اکبر)ملا۲۰۵ ۴۸۸ ۵۲۸نبیل   محمدباقر رشتی آقاسید ۲۱۴
قائنی ۳۰۵ آقامحمدقائینی ۵۶۰   محمدباقرمجلسی ملا ۱۷
محمدکالنتر،میرزا۲۷   محمدباقرمخملباف حاجی ۵۳۶
محمدلواسانی،میرزا ۵۱۳   محمدباقرنجفی(ذئب)شیخ ۲۳۸ ۵۳۸
محمدمازندرانی میرزا ۴۸۱ ۴۸۲ ۵۶۴   محمدتقی،حاجی ملا۱۷۴
محمدماقانی،ملان ک محمدممقانی ،ملا   محمدتقی اصفهانی(نجفی)(ابنذئب)شیخ۵۶۵
محمد(مجتهد)سید ۳۸۴   محمدتقی‌برغانی،ملان‌ک تقی‌برغانی،حاجی‌ملا
محمد(مجتهد)طباطبائی،حاجی سید۵۲۶ ۵۲۷   محمدتقی خان ۵۹۲
محمد(معلم)نوری،ملا۲۵۵ ۲۷۱ ۲۷۲   محمدتقی خوشنویس (بدایع نگار)میرزا۳۹۴
محمدمکاری،میر ۵۳۶ ۳۲۵ ۳۳۱ ۳۳۸ ۳۳۹   محمدتقی کرمانی،حاجی ۳۸۲
محمدممقانی،ملا۳۲۳ ۳۲۵ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۸ ۳۳۹   محمدتقی ممقانی،ملا۳۲۵ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۷۳ ۳۷۴
۳۷۴ ۳۹۶ ۶۰۵ملامحمدماماقانی ۳۹۵   محمدتقی‌میلانی(اسم‌الله‌الفاتق)حاجی ۲۵۵
محمد(مفید)شیخ ن ک مفید،شیخ   ۲۷۳ ۲۸۴
محمدمیرزان ک محمدشاه   محمدتقی(وکیل‌الدوله)حاجی میرزا۱۲۶ ۱۲۹
محمد(نبیل)زرندی،ملا۶۰ ۳۳۰ ۴۸۸ ۵۶۳نبیل   ۱۳۰ ۱۵۳ ۳۰۵
۱۲۷ ۲۱۰ ۲۲۳ ۲۴۵ ۲۸۴ ۲۸۵ ۳۴۳ ۳۸۰   محمدتقی هراتی ،ملا۲۰۹ ۲۱۵
۴۳۰ ۴۸۶ ۴۸۹ ۴۹۴ ۵۲۱ ۵۲۴ ۵۳۲ ۵۳۵   محمد جعفر،آقا ۵۱
۵۳۶ ۵۳۷ ۵۶۵نبل اعظم ۷۶ ۱۷۹ ۱۸۱ ۲۰۹   محمد جعفر آقا ۱۷۰
۲۱۳ ۲۱۵ ۲۴۵ ۲۵۲ ۲۸۳ ۳۱۰ ۳۲۲ ۳۴۳   محمد جعفر آقا۵۹۱
۴۸۰ ۴۸۶ ۴۸۸ ۴۸۹ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۲ ۵۳۶   محمد جعفر،سید ۲۸۶
۵۸۶نبیل زرندی ۴۴ ۵۶ ۵۸ ۱۶۴ ۲۱۲ ۲۴۱   محمدجعفرآباده‌ای آقان ک محمدجعفرآباده
۲۴۲ ۲۴۴ ۲۵۰ ۲۵۳ ۲۵۵ ۲۶۵ ۲۶۹ ۲۰۶   ای ،ملا
۴۸۱ ۴۸۸ ۵۰۶ ۵۲۹ ۵۳۳ ۵۳۶   محمدجعفرآباده ای ملا ۲۱۲-۲۱۴
محمدنقشینه فروش اصفهانی،حاجی ۳۳۹ ۳۴۱   محمدجواد آقا۵۷۷
محمدیزدی میرزا ۸. ۱۱۴   محمدجواد آقامیرزا ۳۱۶
محمدابراهیم،آقان ک ابراهیم شیرازی،میرزا   محمدجواد میرزا ۵۷۶
محمدابراهیم اسعیل بیک حاجی ۳۲ ۵۱   محمدجواد اصفهانی آقا۵۱۹
محمدابراهیم امیرنیریزی ۵۳۱   محمدجواد خطاب آقا ۵۱۰ ۵۱۱
محمدابراهیم علاقه بندآقا ۳۱۶   محمدحسن آقا ۵۳۲
محمدابراهیم(مبلغ)شیرازی حاجی ۲۰۵ ۴۵۹ ۴۸۰   محمدحسن حاجی ۱۷۰
محمداسمعیل خان زند ۲۰۶   محمدحسن ،حاجی ۲۶۳

ص ٦٤٩

محمدحسن،ملا ٣٧٩ محمدصادق اصفهانی،حاجی ٥٣٣١٨٠حاجی
محمدحسن بجستانی ملا(حرف حی)٣١٧ محمدصادق تاجراصفهانی ٢٠٥ ٢٠٦
محمدحسن بشروئی،میرزا(حرف حی)٥٩ ١٥٩ محمدصادق طهرانی آقا ١٧٠
محمدحسن تاجرشیرازی ،آقا٣١٦ محمدصادق(مقدس)خراسانی،ملان ک صادق
محمدحسن جباری،حاجی ٢٥٠ (مقدس)خراسانی سملاس
محمدحسن خان(اعتمادالدوله)١١٥ محمدعبدالله ٣٨٦
محمدحسن خان (سالار)٢٦٤حسن خان سالار محمدعلی ٥٥٢
٢٧٩ ٢٨٣ ٤٢٩ سالار ٣٧٨ محمدعلی،آقامیرزا(حرف حی)٥٩ ٢٥٠ ٢٥٢
محمدحسن خان (سرهنگ)٥٨٧ محمدعلی،حاجی ٣١٧
محمدحسن(سلطان الشهداء)آقامیرزا ٢٣٨سلطان محمدعلی،حاجی میرزا(ابن خال اکبر)٢٤
الشهداء ٢١١ محمدعلی،شیخ ١٣٣
محمدحسن شیرازی،حاجی ١٤ محمدعلی میرزا ٥٣١
محمدحسن مختاری،حاجی ٣٧ محمدعلی برغانی،ملا٤٥٣
محمدحسن منجم ،آقا٣١ محمدعلی بهار،میرزا ٥٨٨ ٥٩٠ ٦١١
محمدحسین ٥٥٢ محمدعلی تاجر،حاجی ٤٣
محمدحسین،حاجی میرزا ٣٠ ٣٧ ٨٣ محمدعلی تنباکوفروش اصفهانی،آقا٥٦٣
محمدحسین،شیخ ٢٧٧ محمدعلی جلودار،آقا ٥٦٣
محمدحسین،میرزا ٥٥٠ محمدعلی(حجت)زنجانی،ملا٢٥٠ ٢٥٣ ٣٨٤
محمدحسین اردستانی،آقا١٨١ ٢٠٨ ٢٢٥ ٢٢٧ حجت ٢٥٣ ٣٣٢ ٣٨٣ ٣٨٥ ٤٦٣ ٥٧٤
٢٢٨ ٢٧٣ محمدعلی خان ایلخانی قشقائی ٥٩١
محمدحسین بشروئی،ملان ک حسین بشروئی،ملا محمدعلی خان(دهقان)میرزان ک دهقان،
(حرف حی) میرزا محمدعلی خان
محمدحسین (رقشاء)سید ٢٣٨ ٥٣٨ محمدعلی خفرکی (مشیرالملک)میرزا ١٣
محمدحسین(محبوب الشهداء)آقامیرزا ٢٣٨ محمدعلی خوئی،حاجی ٣١٦
محبوب الشهداء ٢١١ محمدعلی زنوزی(انیس)آقامیرزا ٣٤٢ ٣٩١
محمحسین مراغه ای آقا ٣٨٢ ٣٩٢ ٣٩٤ ٣٩٧-٣٩٩ ٤٠١ ٤٠٢ ٤١٧ ٤١٩ ٤٣١
محمدرحیم آقا ٣١٧ ٦٠٢-٦٠٥ آقامحمدعلی ٣٩٥انیس ٣٩٧-٣٩٩
محمدرضا ٥٠ ٤٣١ ٦٠٢
محمدرضا(والدحضرتباب)میرزارضابزاز٣٣٢ محمدعلی سروش اصفهانی،میرزا ٢٦٤
محمدرضاجواهرچی اصفهانی،حاجی ٤٩٤ ٥٧٥ محمدعلی(سیاح)محلاتی،حاجی ٢٦٧ ٢٦٨ ٣٠٥
٥٧٦ سیاح افندی ٣٠٥
محمدرضا حمزوی میرزا ٥١ محمدعلی طبیب زنجانی،آقامیرزا٢٥٤ ٢٦٥
محمدرضاخان(قوام الملک)٥٧٤ ٢٦٦ ٣٧٣آقامیرزامحمدعلی ٣١٧
محمدرضای کرد،آقا٥٢٢ محمدعلی(غصن‌اکبر)میرزا٤١٢ناقض‌اکبر٤١٣
محمدرضای مخملباف،حاجی ٢٤٥ محمدعلی(قدوس)ملا٨٢ ١٢٦ ١٢٩ ١٥٣ ٣٧٨
محمدرضای مستوفی،آقامیرزا ٣٢ ٣٨٠ ٤٢٩ الحاج ملامحمدعلی ٣١٨قدوس ٧٦
محمدصادق،حاجی ١٧٤آقامحمدصادق ١٧٤ ٨٤ ١٠٤ ١٢٥ ١٢٩ ٢٧١ ٣٨١ ٤٥٨ ٥٨٢
محمدصادق ،حاجی میرزا ١٦٧-١٦٩ حبیب ٢٧١
محمدرضا،آقامیر ٣٠ محمدعلی قزوینی ،حاجی ٥٧٦ ٥٧٧

ص ٦٥٠

محمدعلی محلاتی ،شیخ ١١٦ مرتضی ،آقاسید ٣١٦-٣١٨
محمدعلی محلاتی،ملا ٥٨٨ مرتضی،سید ٢٤٠
محمدعلی نهری،آقامیرزا ١٢٣ ٢١٢ مرتضی‌انصاری،شیخ ٥١٨ ٥٢٧ ٥٢٨شیخ‌انصاری
محمدقاسم عبادوز ٤٧٩ ٤٨٠ ٥٦٨
محمدقلی،آقامیرزا ٥٣٨ مرتضی زنجانی،آقاسید ٢٢٥ ٣٨٢
محمدقلی خان ،حاجی ٥٤٩ مرتضی میرزا ٢٥٦
محمدقلیخان‌ایل بیگی‌قشقائی ٥٨٢ ٥٨٤ ٥٨٥ مرتضی‌قلی(علم‌الهدی)ملا٣٣٢ ٣٢٤ ٣٢٥ ٣٧٥

محمدکاظم ،آقا ۵۱ ۳۹۵ ۳۹۶ علم الهدی ۳۲۷
محمدکاظم خراسانی،حاجی ۵۳۲ مرودشت ۱۷۰
محمدکریمخان‌کرمانی،حاجی ۶۰ ۷۷ ۱۲۵ ۱۶۱ مریم ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۶۷
۲۵۲ ۳۷۱ ۶۱۰ مستوفی الممالک ۵۵۶
محمدکریم عطار،آقا۴۰۸ مستیقظ ۴۸۲ ۵۰۳
محمدکریم نمازی ،حاجی ۱۷۴ مسجد اقصی ۴۱۹
محمدمصطفی بغدادی،آقا۴۳۳ ۵۰۷ مسجدالحرام ۷۷
محمدمهدی ،آقا۲۵۲ مسجدایاصوفی ۵۸۰
محمدمهدی،ملا۲۱۳ ۲۱۴آقامحمدمهدی ۲۱۳ مسجدایلخانی ۶۱ ۶۲ ۶۶
محمدولی خان سپهسالارتنکابنی ۳۷۳ مسجدباقرآباد ۱۲۵
محمدیوسف ثقفی ۱ مسجدجامع(اصفهان)۲۱۲
محمود،حاجی ۵۳۱ مسجد جامع جدید۳مسجدنو۳ ۱۱۴ ۱۲۵
محمودخان کلانتر ۳۸۱ ۳۸۴ مسجدجامع السرایه ۵۲۱
محمودخوئی ،ملا(حرف حی)۲۲۶ مسجدجامع عتیق ۳ ۹
محمودکاشی،آقامیرزا ۴۸۹ مسجدجامع(نیریز)۳۸۶
محمود(نظام العلماء)حاجی ملا۳۲۳-۳۲۵ ۳۲۹ مسجدحاج ملامحمد ۳۹۱
نظام العلماء۳۲۷ ۳۲۸ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ مسجدسلطان سلیم ۵۳۸ ۵۸۰
محیط کرمانی،میرزا۵۷ ۵۹ ۷۶-۷۸ ۸۲ ۱۱۲ مسجدسلطان محمدفاتح ۵۳۳
۴۶۰ ۴۵۱ ۴۷۴ ۵۲۶ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۷ مسجدشاه ۵۵۴
محیی الدین،شیخ ۵۰۷ ۵۲۳ مسجدصاحب الامر ۵۹۶
محیی الدین(ابن عربی)شیخ ۵۶۷ مسجد علیشاه ۲۵۵
مدائح المعتمدالدولةالعلیة ۵۹۴ ۶۱۱ مسجد کبود ۴۰۴
مدائن ۱ مسجدکوچه شمشیرگرها۱۲۶
مدرسه خان ۳ ۶ مسجدکوفه ۵۹ ۶۰
مدرسه سپهسالار ۵۵۰ مسجدماشاءالله ۴۰۷ ۴۰۸
مدرسه مجدیه ۳ مسجد نو ن ک مساجدجامع جدید
مدرسه منصوریه ۵۸۷ مسجدوکیل ۸ ۵۱ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۸ ۱۶۹ ۵۷۲
مدینه ۶۶ ۷۷-۸۰ ۱۱۴ ۴۵۰ ۲۶۳ ۴۷۴ ۵۷۷ ۵۸۴
مدینه کبیر ن ک استانبول مسعودمیرزا ۳۲۹
مدینةالله (مقام اعلی)ن ک مقام اعلی مسعود(اسب)۵۳۱
مراغه ۵۸۰ مسعودمیرزا(ظل السلطان)۲۳۸ ۳۰۵
مراکش ۶ مسقط ۷۶ ۷۸-۸۰ ۸۲-۸۴ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۵۷ ۴۳۹

۴۵۳ ۴۵۹ معین‌السلطنه تبریزی،حاجی۱۲۴ ۲۵۳ ۳۲۱
مسلم ایروانی ۵۹۷ ۳۲۲ ۳۳۱ ۳۴۱ ۳۷۱ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۹۲ ۶۰۱
مسیح،حضرت ۴۴۱ ۵۹۳روح الله ۳۳۶عیسی ۴۱۹ مغول ۵۸۰
۴۷۸ مفاوضات ۳۷۳
مسیحا ۳۶ مفتاح باب الابواب ۳۷۴
مسیحیت ۴۰۱ ۵۰۴ ۵۹۳ مفید،شیخ ۷۴ ۱۱۴ ۱۲۳شیخ محمد۵۷۸
مشرق الاذکار(امریکا)۴۱۸ ۴۱۹ مقاله‌شخصی‌سیاح ۴۹ ۱۱۷ ۲۳۸ ۲۴۷ ۲۶۳ ۴۳۰
مشیرالدوله ن ک‌حسینخان(مشیرالدوله)حاجی مقام اعلی ۷۷ ۴۱۱-۴۱۴ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۹ ۴۲۰
میرزامشیرالملک(ابواحسنخان)ن‌ک ابوالحسن ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۳۶کعبةالله ۴۲۲مدینةالله۴۲۲
خان(مشیرالملک)میرزا همچنین ن ک باب حضرت
مشرق الاذکار عشق آباد ۴۸۸ مقدس خراسانی ن ک صادق(مقدس)ملا
مشکین قلم ۴۱۶ مقدسی ۵
مشیرالملک(میرزامحمدعلی خفرکی)ن ک محمد مکاشفات یوحنا۳۹۸
علی خفرکی(مشیرالملک)میرزا مک نیل ۵۸۱
مصر ۱۱۴ ۴۸۹ مکه ۵۱ ۶۶ ۷۳ ۷۴ ۷۶-۷۹ ۸۲ ۱۱۴ ۱۱۶ ۱۲۵
مصطفی میرزان ک اسماعیل صباغ سدهی ۱۲۹-۱۳۱ ۱۳۴ ۱۵۶-۱۵۸ ۱۶۱ ۲۷۷ ۳۲۰

مصطفی باغمیشه ای تبریزی ملا٣٧٤ ٣٩٤ ٣٢١ ٣٢٤ ٣٢٧ ٤٣٨ ٤٤٦ ٤٥٠-٤٥٣
مصطفی پاشا ٥١٤ ٤٦١-٤٦٣ ٤٧٤ ٥٧٢ ٥٧٥-٥٧٨ ٥٩٧ام‌القری
مصطفی خان میرپنج ٣٧٩ ١٥٨
مصطفی رومی،آقاسید٤١٥ ٤١٦آقاسیدمصطفی ملاآقای دربندی ٥١٥
رنگونی ٥٧٦ ملای روم ن ک جلال الدین رومی
مصطفی قلیخان(اعتمادالسلطنه همدانی ٢٠٥ ملایر ٤٨٠
مصلای صفدرخان ٣٨٥ ملک خسروی محمدعلی ٣٠٥ ٤٧٥
مطالع‌الانوار ٥٢ ٥٤ ٧٠ ١١٢ ١٥٣ ٢٣٨ ٢٦٣ ملک‌قاسم‌میرزا٣١٠ ٣١٢ ٣١٣ ٣٢٢ ٣٧٠ ٣٧٢
٢٦٦ ٣٠٥ ٣٠٨ ٣١٠ ٣٧٢-٣٧٤ ٣٧٦ ٤٢٩ ٣٨٩ ٣٩٠ ٤٢٩ ٦٠١
٤٣٢ Dawn -Breakers٧٠ ١١٢ ١٥٣ ٣٠٦ من اراده الله ن ک عبدالبهاءحضرت
٣٧٤ منتخبات‌آیات‌ازآثارحضرت‌نقطه‌اولی٥٣ ٢٣٨
مظفرالدین میرزا ٣٧٢ مندلیج ٥٠٤
معاهده پاریس ٥٧٩ منذرابن قیس ٥
معتمدالدوله(فرهادمیرزا)ن ک فرهادمیرزا منزل سلمی ن ک سلماس
(معتمدالدوله)حاجی ٥١ منصور آل مظفر،مقبره امیر ١٢
معتمدالدوله(منوچهرخان)ن ک منوچهرخان منصورخان فراهانی ٥٩١
(معتمدالدوله) منوچهرخان(معتمدالدوله)١١٣ ٢٠٨ ٢١٣
معجم البلدان ١٣ ٢٤٦ ٤٤٨ ٥٨٨-٥٩٣ ٥٩٥ ٥٩٦معتمد٢٤٢
معصوم میرزا ٢٥٤ ٢٦٥ ٣٧٣ ٢٤٧ ٢٤٨معتمدالدوله ١٨٠ ٢٠٩-٢١٢
معتمدالدوله(میرزاعبدالوهاب)ن ک‌عبدالوهاب ٢١٤-٢١٨ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٤٨ ٢٥٤ ٢٨٧ ٥٨٨
(معتمدالدوله)نشاط میرزا ٥٨٩ ٥٩٠ ٥٩٢-٥٩٤ ٦١٢جهان سوز٥٨٩
معمارباشی ٥٥٤ منیب ن ک آقامیرزاآقای منیب کاشی
مشهد٥٨ ١١٩ ٢٨٣ ٢٨٥ ٣٧٨ ٤٢٩ ٤٨٣ ٥٦٤ منیر زین ،میرزان ک زین،میرزامنیر

ص ٦٥٢
منیره خانم ٢١٢ مهدی خوئی میرزا ٣١٦
من‌یظهره‌الله ٦٨ ٦٩ ٢٨٦ ٤٤٢ ٤٤٤-٤٤٧ مهدی(زعیم الدوله)میرزا ٣٣١ ٣٣٢
٤٥٩ ٤٦٣ ٤٧٧-٤٧٩ ٤٨٢ ٤٨٧ ٤٩٠ ٤٩٢ مهدی طباطبائی،سید ٢٧٤
٥٣٨ ٥٤١ ٥٦٢موعودبیان ٤٧٨ ٤٨٦ ٤٩٢ مهدی(غصن‌اطهر)میرزا٥٠٠حضرت غصن‌اطهر
٥٠٢ ٥٠٤ ٥٣٠ ٥٣٨ ٤٩٨ ٥٣١
من‌یظهره‌اللهی،مقام٤٧٩ ٤٨٠ ٤٨٤ ٤٨٦ ٤٨٧ مهدی کجوری،شیخ ١١٦ ٥٨٨ ٦١١
٥٠٢ ٥٠٣ ٥٣٠ مهدی کندی(کنی) ملا ٢٤٦
موادی برای مطالعه دیانت بابی ٣٧٣ مهدی گیلانی،حاجی میرزا ٤٨٧ ٥٦٣
مور،توماس ٦ ٢٦ مهدی منتظرن ک صاحب الزمان
مورچه خورت ٢١٧ مهدی قلی میرزا٢٢٨ ٣٧٩ ٣٨٠
موسی،حضرت ١٢٢ ٣٢٤ ٤٤١ ٤٧٨ ٥٣٦ ٥٩٣ مهرابخانی ،روح الله ١١٤
حضرت کلیم ٤٢٣ مهرعلی خان(شجاع الملک)نوری ٢٠٠
موسی خان میرزا ٥٩٨ میانج ٢٥٤
موسی قمی،حاجی میرزا ٤٨٦ ٤٨٧ میدان شاه محله ٩
موسی(کلیم)آقامیرزا٤٠٧ ٤٩٧ ٥٢١ ٥٢٤ ٥٣٣ میرصادق ن ک صادق (شمر)میر
٥٣٤ ٥٣٦-٥٣٨ ٥٦٧آقاعمو٥٠٨ ٥٠٩میرزا میرمحمدمکاری ن‌ک محمدمکاری ،میر
موسی ٢٢٠ ٤٩٨ ٤٩٩میرزاموسی بابی ٥١١ میرزای شیرازی ٥٢٨
جناب کلیم ٤٠٦ ٤٠٧ ٤٩٤ ٥٣١ ٥٣٣ ٥٣٤ میرزای قمی ٥٤٩
حضرت کلیم ٤٨١ میلان ٣٩٩ ٤٠٦ارض جنت ٢٨٤
موشنین ٣٨٩ ٣٩٠ ٤٢٩ میمند ٤١ ٢٠٥
موصل ٥٣٢ میناب ١٩
موعودبیان ن ک من یظهره الله
موقرالدوله ٢٩ ٤٩ نائب‌السلطنه ن‌ک‌عباس‌میرزا(نائب‌السلطنه)
مولتان ٤٧٩ نادرشاه(افشار)١٣ ١٧ ١٩ ٣٨٧ ٤٧٥
مولوی ن ک جلال الدین رومی نادرمیرزا ٢٥٥

مومن،موژان ۳۶۹ ۳۷۲ ۵۸۵
مومن ،میرزا ۵۷٦
مومن ایزدخواستی،میر ۱٦۹ ۱۷۲
مونته نگرو ۵۷۹ ٦۱۱
موید‌الدوله ۲۵٦
مه آباد ۲۰٦
مهدویت ۳۲۳ ۵٦۰
مهدی ۲۰۵
مهدی ۲٤۵
مهدی،امام ن ک صاحب الزمان
مهدی حاجی میرزا ٤۰٦
مهدی میرزا سید ۳۳۸
مهدی خالو میرزاسید ۲۷۷ ۳۲۰
مهدی خوئی ملا ۱٦۲ ۲٤٦
نادرمیرزا ٦۰۲
نارین قلعه ۳۸٦
ناسخ‌التواریخ ۲۰۷ ۳۷٤ ٤۳۲ ۵٦۲ ۵۹۹
ناصرالدین‌شاه(قاجار)۲٤ ۱۱۵ ۲۰٦ ۲٦٤
۳۰۵ ۳۲۵ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۹ ۳۸۸ ٤۹۱ ٤۹۳ ۵۰۸
۵۱٤ ۵۱۸ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۵ ۵۳۰ ۵۳۹
۵٤۰ ۵٤۹ ۵۵۰ ۵۵۲ ۵۸٤ ۵۸۵ ۵۹٦ ٦۰۰
٦۰۱ ٦۱۰ شاه ۳۲۸ حضرت سلطان ٤۹۵
ناصرالدین‌میرزا۲٦٤ ۲۷۳ ۳۲۱ ۳۲۳ ۳۲٤
۳۳۲ ۳۸۸ ۳۹۹ولی عهد۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۹رمی‌شاه
۲۱۹ ۲٤۵ ۲٦۳ ٤۷۵ ٤۸۸ ٤۹٤ ۵۷٦ ۵۷۷
ناصرخان شیخ ۱۳ ۱٤ شیه بومهیری ۱۳
ناطق ،هما ٦۰۱
ناظم‌الشریعه‌ن ک حسین‌ناظم‌الشریعه شیخ

ص ٦۵۳
ناظم العلماء۵۸۷
ناقض اکبرن ک محمدعلی(غصن اکبر)میرزا
نامق پاشا۵۱٦ ۵۲۰-۵۲۲ ۵۳۰ ۵۳۳
نبی خان قزوینی میرزا ۱۵۵ ۵٤۹ ۵۸۲
نبیل اعظم ن ک محمد(نبیل)زرندی ملا
نبیل اکبرن ک محمدقائنی(نبیل اکبر)ملا
نجد ۱۳
نجف ۵۵ ٦۰ ۱۵٦ ۱۵۸ ۲۲۰ ۳٤۱ ٤۸۳ ۵۰۸
۵۱۷ ۵۱۸ ۵۲۷ ۵۲۸ارض اقدس
نجف آباد ٤۰۹ ۵۳۸
نجف علی میرزا ۱۱۳
نجف قلی خان افشارقاسملو ۳۷۱
نجم باختر ٤۳٦
نجیب پاشا ۸۰ ۸۲ ۸٤ ۱۵۷
نراق ۵۲٦
نرجس ۳۲۷ ۳۳۲
نساءخانم ۵٦۷
نسقچی باشی ۵۵۲ ۵۵٤ ۵۵٦
نسلرود ۳٦۹
نشاط ن‌ک‌عبدالوهاب(معتمدالدوله)نشاط میرزا
نصر،شیخ ۱٤
نصرالله آقاسید ٤۳٤
نصرالله میرزا۵۵۰
نصرالله اردبیلی میرزا ۵۹۹
نصرالله تفرشی میرزا ٤۸۷
نصرةالدوله ن ک فیروزمیرزا(نصرةالدوله)
نصیری،سواران ۲۲۳ ۲٤۱ ۲٤۵ ۲٤۷
نطنز ۲٦۳ ٤۰۹
نظام الدوله ن ک حسین خان (آجودان باشی
صاحب اختیار)
نظام‌العلماء‌ن‌ک‌محمود(نظام‌العلماء)حاجی ملا
نعمتی خانه محله ۱۲ ۱۳
نعیم ،میرزا ۵۸۷
نغمه ن ک رضاقلی(نغمه)آقامیرزا
نقطه فرقان ن ک محمد،حضرت
نمازی،طایفه ٤۱
نواب میرزاعبدالحی ۳۸۵ ۳۸٦
نواب الدوله ۵۵۰
نور۳۸۰ ٤۷۹ ٤۹۲ ۵۰۳ ۵۱۳
نورالدین(افنان)ن ک آقامیرزاآقا(افنان)
نورالدین زین ن ک زین نورالدین
نورالدین هاشمی سید ۵۱
نوروز۲٤٤-۲٤٦ ۲۸۳ ۲۸٦ ۳٤۲ ۳۸۵ ٤۱٦
٤۱۷-٤۱۹ ۵۱۱ ۵۲۱ ۵۲۹ ۵۳۱نیروز٤۲۰
نوروزعلی ملا۲۸۵ ۲۸٦ملانوروز ٤٤
نهراعظم قنات ۵۸۳
نیاوران ٤۹۵ ٤۹٦
نیبور،کارستن ۱۰ ۲۷
نیریز ۱۸۰ ۳۸٦ ۳۸۸ ٤۲۰ ٤۸٦ ٤۹۱ ۵۲۱
بهائیان نیریز٤۱۹ ٤۲۱ واقعه نیریز
نیریزمشکبیز ٤۳٦
نیکلا،مسیو ٤۵ ۲٤۸
واتسن ٤۹۵
وحید ن ک یحیی(وحید)دارابی آقاسید
ورقاءن ک علی محمدورقاء،میرزا
ورقةالرضوان ۵۲۵
ورقه‌مبارکه‌علیاحضرت ٤۱۲ ٤۳۳ ٤۹٦ ۵۰۰
وزیرنظام ن ک حسن خان وزیرنظام میرزا
وشاش ،مزرعه ۵۲۰ ۵۲۱
وصال شیرازی ۵۹٤
وفیات معاصرین ۳۰۵
وقایع اتفاقیه ٤۸۸ ۵٦۲ ۵٦۵
وکیل الدوله ن ک محمدتقی(وکیل‌الدوله)
حاجی میرزای
وکیل الرعایا ۲۵۷
وکیل الرعایان ک کریم خان (زند)
ولی ملا ۳۸٤

نقدعلی ،آقا ۳۸٤	ولی‌امرالله،حضرت ٦۹ ۲۱۲ ۲۱۷ ۲٥۲ ۳۹٤
نقشبندی دراویش ۲۳۹	٤۱۱ ٤۱۲ ٤۱٦ ٤۱۹ ٤۲۲ ٤٤۲ ٤٤٥ ٤۷۸ ٥۰۱
نقشبندیه طر یقه ٥۰۷	٥۰۳ ٥٦٤همچنین ن ک شوقی ربانی
نقش جهان اصفهان میدان ٥٦۳	ولی خان ممسنی ٥۹۱
نقطه بیان ن ک باب،حضرت	ولی اللهمازندرانی ملا ۲۲٦

ص ٦٥٤

وهابی ها٥۹۷	یحیی ،سید ۱٦٥
ویسی پاشا ٥۳۳	یحیی،شیخ ۱۳۳
وین ٥۸۱	یحیی میرزا ۳۲٤
	یحیی(ازل)میرزا۲۲۰ ۲۲۱ ٤٤۱ ٤۸۱ ٤۸۲ ٤۸٦
هادی آقاسید٥٥۰	٤۹۰ ٤۹۲ ٤۹۷ ٥۰۲ ٥۰۳ ٥۰٥ ٥۰۸ ٥۱۰
هادی،آقامیرزا ۲۷٤	٥۲٤ ٥۲٥ ٥۳۱ ٥۳٦-٥۳۸ ٥٦۳ ازل ۲۲۱
هادی،آقامیرزا(حرف حی)۲٥۲	٤۸۱ ٤۸٦ ٤۸۷ ٤۹۰ ٥۲٥ ٥۳٥ ٥۳٦جناب
هادی ،میرزا ٥٤۹	حضرت ازل ۲۲۲میرزایحیی صبح ازل ۲۱۹
هادی دولت آبادی حاجی میرزا٥۰٤ ٥۰٥	٥۰۲ حضرت ثمره ۲۲۰ ۲۲۱حاجی علی
هادی فرهادی،آقا ۲٥۰ ۲٥۲	کفش فروش ۲۱۹حاجی علی لاص فروش ٥۰٤
هاشم ،ملا ٥۷٥	یحیی بزاز ٤٥۷
هاشم کاشی،حاجی ملا۲٤٤ ٤۸۷	یحیی (تعمیددهنده)٤۰٥
هخامنشی ۲	یحیی خان ۳۹٦
هدایت ۲۰٦	یحییخان‌ایلحانی ۳۰۹ ۳۱٤ ۳۷۱ ۳۹۱سرکار
هدایت الله ،میرزا۱٦٥	ایلخانی ۳۳۷
هرات ۲۷۹ ٥۸۰ ٥۹۲ ٦۱۲	یحیی خان چهریقی ن ک یحیی خان ایلخانی
هربرت ،توماس ٦ ۲٦	یحیی دولت آبادی حاجی میرزا۲۱۸ ٥۰٥
هرمز،جزیره ۱۹	یحیی میرزا ٥۸۹
هرند ٦۰۲	یحیی(وحید)دارابی،آقاسید۱٦۳ ۲۰۹ ۲٤٦ ۲۷۲
هزارویک شب ۲٦٤	۲۷٥ ۲۸۳ ٤٥٤ ٤٥٥ ٤۹۰ وحید۳۷ ۲۲۳
هزاره ای ،ایل ۱٥۹	۲٤۷ ۳٤۲ ۳۸٥ ۳۸٦ ٤۳۰ ٤٥۸ ٤٦۳ ٤۸٦
هشترودی ن ک فاضل هشترودی	یزد ۲۳ ٤۱ ٥۳ ۱۳٦ ۱٥٥ ۱۷۰ ۱۷٤-۱۷٦ ۱۷۸
هفت وادی ٥۲۳	۲۰٥ ۲۱۱ ۲٤٦ ۲۷۲ ۲۷٤ ۲۷٥ ۳۰٥ ۳۳۸
همدان ۲۳۹ ٤۰۹ ٥۰۸ ٥۷٥ ٥۹۷	۳۳۹ ۳۷۲ ۳۸٥ ۳۸٦ ٤۱٤ ٥٦۰ ٥۷۹ ٥۸۲
هند۲۱ ٥۷٦هندوستان ۱٥ ۲۰ ۲۲-۲٤ ٤۱ ۱۱٥	یزیدابن معاویه ۳۹۰
۳۰٥ ٤۱٤ ٤۱٥ ٤۱۷ ٤۱۸ ٤۷۹ ٥۰۳ ٥۳۱ ٥٦۲	یعقوبی ٥
هند،اقیانوس ۱٦	یک سال درمیان ایرانیان ٤۹ ٦۱۱
هندوها ٥٤۰ ٥٦۰	یوحنا۲۳۹
هنگری ٥۸۰	یوسف،حاجی ملا٥۷٥
هنگ کنگ ۲٤	یوسف ،میرزا ٤۹۸ ٤۹۹
هیات بطلمیوس ۳۲۹	یوسف اردبیلی،ملا(حرف حی)۱٥۹ ۲۷٥ ۳٤۱
	یوسف (نبی) ٤٤٥
یادداشت های خطی رفعت الملک ٤۲۹	یوم البداء ۱٥۸
یادداشت‌های خطی میرزاحبیب‌اللهافنان ٥٤	یوم البهاء۲۸٦
یادگار ۳۰٥	یهود ٥٦۰ یهودیان ٥٤۰
یافت آباد ٦۰۰	یهود(دیانت)شریعةالله ٤۲۳
یاقوت حموی ۱۳	یهودی ها،محله ۱۳
یحیی،آقاسید ٤۹۰	یهوه صبایوت ٤۳٤

ص ٦٥٥

THE BABI DISPENSATION:THE LIFE OF THE BAB
Oneworld Publications
185 Banbury Road

Oxford,OXI 7 AR
England
Abul-Qasim Afnan 2000
All rights reserved
copyright under Berne Convention
ISBN 1- 85168-255-4
The Publishers gratefully acknowledge the valuable research and editorial assistance provided by Mr Siyamak Zabihi-Moghaddan in the prepration of this book.
Printed and bound in the United Kingdom
by Bell& Bain Ltd.Glasgow

Ahd-i Ala
Zindiganiy- i Hadrat-i Bab
The Babi Dispensation
The Life of The Bab
Abul-Qasim Afnan
ONEWORLD

ابواقاسم افنان در اول فروردین ماه سال ۱۳۰۰هجری شمسی در شیراز ازپدر ومادری که نسبت خانوادگیشان به حضرت باب می رسد متولد شد.وی تحصیلات مقدماتی ومتوسطه رادر همان شهر دنبال نمود و درضمن ازمحضر دانشمندان بهائی چون عموی بزرگوارش حاجی میرزا بزرگ افنان،فاضل یزدی وفاضل طهرانی سود برد.ابوالقاسم افنان در شیراز عضوفعال لجنات امری بودو درمحفل مقدس روحانی به عنوان منشی خدمت می کرد.وی بعد ازصعود پدرافتخار تولیت بیت الله الاکرم رانیز کسب نمود وبه مدت سی وشش سال دراین مقام به خدمت ادامه داد.همچنین در سال های اخیرپیش ازانقلاب ایران در سمت معاونت ایادی انجام وظیفه کرد.اودرکارتالیف وجمع آوری اسناد با ایادی امرالله جناب حسن موقربالیوزی همکاری نزدیک داشت. از وی مقالات متعددی درتاریخ امرالهی وشعروادبیات فارسی در مجلات امری درج گردیده است وعلاوه برآن به تالیف کتاب های چهار رساله تاریخی در باره طاهره قرةالعین ولئالی سیاه موفق شده است.متن فارسی کتاب خدیجه بیگم تالیف جناب بالیوزی نیزبه وسیله ابوالقاسم افنان تهیه ونگاشته شده است.کتاب حاضر اولین مجلد ازیک دوره سه جلدی به نام عهداعلی است که براساس اسناد و مدارک انتشار نیافته تاریخ دوره بابیه را روشن ترمی سازد.این مجموعه به گونه ای ازآثار بابی مشحون است که در نوع خودبی نظیرمی باشد.

پایان کتاب !